

ارتباط خطرناک

(داستان ناگفتهء رابطهء پنهان ایالات متحده و اسرائیل)

ترجمه
محسن اشرفی

نوشتہ
اندرو ولسلی کاکبورن



ارتباط خطرناک

(داستان ناگفته رابطه پنهان ایالات متحده و اسرائیل)

نوشته

اندرو و لسلی کابورن

ترجمه

محسن اشرفی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۱

Andrew, Cockburn

کاکبرن، اندرو، ۱۹۵۴ -

شناسه:

ارتباط خطرناک (داستان ناگفته رابطه پنهان ایالات متحده و اسرائیل) / نوشته اندرو و لسللی کاکبورن؛ ترجمه محسن اشرفی

ران و نام پدیدآور:

تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱

مخصات نشر:

ص ۵۹۲

مخصات ظاهری:

چاپ دوم: 8-200-423-964-978

بک:

عنوان به انگلیسی: Dangerous liaison, The inside story of the U. S. - Israeli covert relationship

داشت:

داستان ناگفته رابطه پنهان ایالات متحده و اسرائیل

داشت:

چاپ دوم: ۱۳۹۱ (فپیا)

داشت:

کتابنامه: ص. [۵۶۳] - ۵۹۲

داشت:

داستان ناگفته رابطه پنهان ایالات متحده و اسرائیل

وان دیگر:

ایالات متحده - روابط خارجی - اسرائیل

ضوع:

اسرائیل - روابط خارجی - ایالات متحده

ضوع:

اسرائیل - تاریخ - دخالت خارجی

ضوع:

خاورمیانه - استعمار

ضوع:

سیاست نظامی - ایالات متحده

ضوع:

کاکبرن، لسللی، Leslie, Cockburn

ناسه افزوده:

اشرفی، محسن، ۱۳۳۳ - مترجم

ناسه افزوده:

۱۳۷۱ الف ۵ ک JX1428/2

ه بندی کنگره:

۳۲۷/۷۳۰۵۶۹۴

ه بندی دیویی:

۳۳۲۴ - ۷۱ م

ماره کتابشناسی ملی:



شارات اطلاعات

ان: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱

تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۲۴۲

ن: ۲۹۹۹۳۴۵۵۰۶

شکاه مرکزی: تهران، بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۶۸۶

شکاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

تباط خطرناک

ترجمه محسن اشرفی

شنته اندرو و لسللی کاکبورن

حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

چاپ دوم: ۱۳۹۱

پ اول: ۱۳۷۱

حمت: ۸۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-423-200-8

بک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۲۰۰-۸

Printed in Iran

به حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

... اگر يك روز به روزنامه نگاران اجازه دهند از
کارهایی که ما در تهران کرده ایم مطلع شوند،
از آنچه می شنوند وحشت خواهند کرد. حتی
نمی توانند آنرا تصور کنند...

يعقوب نيمرودى

نماینده سابق دولت
و سرویس اطلاعاتی اسرائیل در تهران

فهرست مطالب

۷	یادداشت مترجم
۱۱	فصل اول: چشم اندازی از کریا
۳۳	فصل دوم: دوستان در همه جا
۷۷	فصل سوم: پرتگاهی در راه
۱۵	فصل چهارم: شمشیری برای داموکلس
۵۷	فصل پنجم: کار کثیف در کوهستان
۹۹	فصل ششم: گنجینه استراتژیک
۴۵	فصل هفتم: تجارت اسلحه
۹۹	فصل هشتم: خیانت
۳۱	فصل نهم: اشباح
۸۵	فصل دهم: سایه ژنرال
۳۹	فصل یازدهم: پیوند مصلحتی
۹۱	فصل دوازدهم: نایب جنگی
۴۱	فصل سیزدهم: آخرین بازی
۶۳	مآخذ



یادداشت مترجم

ارتباطات و معاهدات پنهانی بین دولت‌ها احتمالاً قدمتی به اندازه تاریخ مدنیت انسان دارد و بخش وسیعی از تاریخی که گذشته ما را حکایت می‌کند شرح برخی پیمانهای پنهانی دولت‌ها و ارتباطاتی است که برخلاف ماهیت نهانکارانه خویش در اعماق تاریخ مدفون نمانده و به ضرورت و یا به اتفاق و شاید به جبر از پرده بیرون افتاده‌اند.

پیچیدگی‌های سیاست بین‌الملل در عصر ما، طبیعت آنرا تغییری نداده است اما شکل و کاربرد ارتباطات پنهان را به همراه خویش پیچیده‌تر و مؤثرتر ساخته و یکی از بهترین نمونه‌های این پدیده، روابط پنهان بین دولت‌های ایالات متحده و اسرائیل طی دهه‌های اخیر است؛ ارتباطی همه‌جانبه که به زعم نویسندگان کتاب حاضر پنهانی، غیرقانونی، غیراخلاقی، و حتی از نظر امنیت ملی ایالات متحده در حد یک ارتباط خطرناک است.

این اثر طی ۱۳ فصل مسائل زیر را مورد بحث قرار می‌دهد: چگونگی شکل‌گیری ارتباط بین تشکیلات اطلاعاتی، سیاسی و نظامی (نخستین پیوندهای دو کشور در زمینه اطلاعاتی شکل گرفت) ایالات متحده و ساختارهای

مشابه در رژیم صهیونیستی؛ اهداف هر يك از طرفین از برقراری این ارتباطات؛ نقش رژیم صهیونیستی در پیشبرد اهداف تجاوزکارانه دولت ایالات متحده؛ نقش ایالات متحده در مسلح کردن اسرائیل به سلاح اتمی؛ نقش رژیم اشغالگر در تجارت جهانی (غیرقانونی) اسلحه، تجارت موادمخدر، و بویژه واسطگی آن در جریان درگیری‌های منطقه‌ای و عمل کردن آن به عنوان نایب جنگی ایالات متحده در جنگ‌های منطقه خاورمیانه. برخی اطلاعات این اثر در مورد نقش اخیر رژیم صهیونیستی دست اول و کامل کننده اطلاعاتی است که جسته گریخته در زمینه نقش منطقه‌ای این رژیم طی دهه گذشته در دست است. نویسندگان کتاب حاضر دو تن از روزنامه‌نگاران معروف ایالات متحده هستند و سالها در این زمینه تحقیق، مصاحبه و مسافرت کرده‌اند.* حاصل کار آنان تصویر دقیق و موشکافانه‌ای از ارتباط ایالات متحده و رژیم صهیونیستی، از نخستین روزهای تشکیل دولت اسرائیل تا سال ۱۹۹۱ یعنی زمان وقوع آخرین تحول عمده در منطقه خاورمیانه (تهاجم آمریکا و متحدین آن به عراق) به دست می‌دهد. گرایش نویسندگان بر این است که اطلاعات مستند موجود در کتابها، روزنامه‌ها و مصاحبه‌های تلویزیونی را از طریق بررسی بیشتر روی اسناد و مدارك و مصاحبه با عناصر مهم تنظیم کننده رابطه ایالات متحده - اسرائیل و مقامات عالیرتبه اطلاعاتی و نظامی اسرائیل به صورتی گسترده و روشن تر به دست دهند. بدین ترتیب بخش اعظم ارتباط پنهانی مقامات دو کشور و استراتژی ناظر بر این ارتباط آشکار تشریح می‌شود و در کنار استراتژی اتحاد سیاسی نظامی علنی دو کشور، تصویر نسبتاً دقیقی از استراتژی اساساً عملگرایی

* اندرو کاکبورن نویسنده کتاب «تهدید: درون ماشین نظامی شوروی» (The Threat: Inside The Soviet Military Machine) و برنده جایزه جورج فاستر به خاطر گزارش‌های مستند تلویزیونی خویش است. از لسلی کاکبورن قبلاً کتاب «خارج از کنترل» (Out of Control) درباره نقش دولت ریگان در جنگ پنهانی در آمریکای جنوبی و شکل‌گیری کنترها به چاپ رسیده و وی نیز به عنوان روزنامه‌نگار برجسته برنده جوایز دوپون - کلمبیا و جورج پالک شده است.

امپریالیسم ایالات متحده در خاورمیانه به دست می دهد؛ گونه ای از استراتژی که پدیده ها را صرفاً در چگونگی همخوانی یا ناهمخوانی نهایی آنها با اهداف دراز مدت ایالات متحده در جهان و بویژه در خاورمیانه ارزیابی می کند و هرگونه برخورد و تعارض مقطعی با آنها را نه تنها به بنیان قضاوت خویش درباره ماهیت پدیده بدل نمی سازد، بلکه از طریق دستهای پنهان و نایبان سیاسی نظامی خود هدایت بطنی و نامحسوس پدیده ها را به سمت دلخواه در هیچ هنگام رها نمی کند. خواننده کتاب حاضر بکارگیری این استراتژی را از سوی ایالات متحده نه تنها در شرح نمونه های متعدد در اکناف جهان، بلکه در پیگیری حوادث خاورمیانه درك و لمس می کند. بهترین نمونه بکارگیری این استراتژی بررسی نقش توأمان ایالات متحده و اسرائیل در جریان جنگ هشت ساله است که خواننده علاقه مند می تواند اطلاعات جالب و منتشر نشده ای در مورد آن از لابلای سطور فصول پایانی کتاب جستجو کند.

نگرش غیراحساساتی بر حقایقی که با ظرافت و عمدتاً طی چهار دهه از افکار عمومی پنهان شده و اکتشاف زوایای تاریک و کمتر شناخته شده پشت صحنه روابط علنی دو دولت، یعنی جایی که دلالتان اسلحه و سر جاسوسان تلاش می کنند سیاست خارجی دولت ها و تاریخ جهان را رقم زنند، ویژگی کار کاکبورن ها است.

آنان برای نخستین بار پرده از عملیاتی طولانی موسوم به «کی.کی.مونتاین» برمی دارند که براساس آن اسرائیلی ها از کشورهای چون ترکیه، ایران، اوگاندا، و زئیر - مناطقی که ایالات متحده نمی خواسته و یا نمی توانسته در آنها فعالیت اطلاعاتی مستقیم داشته باشد - برای سیا اطلاعات کسب می کرده اند.

سایر مدارك تکان دهنده نویسندگان درباره معاملات اسلحه اسرائیل و آموزش گروه های «ضد ترور» برای کارتل مواد مخدر مدلین (کلمبیا)، کنترها در هندوراس، و جوخه های نظامی موسوم به جوخه های مرگ در گواتمالا است. به همین سان است داستان مستند و هرگز کاملاً گفته نشده کمک ایالات متحده برای

تجهیز اسرائیل به سلاح اتمی که پنج رئیس جمهور ایالات متحده عامدانه تلاش کرده اند بر آن سرپوش بگذارند.

در هر صورت کتاب حاضر با امید به داشتن نقشی هرچند اندک در افزایش آگاهی خواننده در مورد جهان پیرامون عرضه می شود و با اینکه همواره در ارائه کتابهای حاوی تحلیل سیاست های بین المللی دهه ۸۰ از سوی مترجمین ملاحظاتی وجود دارد، مترجم اثری که در دست خواننده است کوشیده برگردانی کامل و تا حد ممکن روشن به پیشگاه هموطنان حقیقت جو تقدیم کند.

* * *

ماخذ مورد اشاره کتاب به تفکیک فصل در پایان کتاب آورده شده و در متن با شماره هایی که بین پرانتز قرار گرفته مشخص گردیده اند. همچنین معادل های انگلیسی صرفاً در موارد ضروری ارائه شده و توضیحات مترجم نیز در علامت [] قرار گرفته اند.

محسن اشرفی

بهار ۱۳۷۱

فصل اول

چشم اندازی از کریا

در يك روز پاییزی و در حالی که زمان چندانی تا شروع جنگ علیه عراق باقی نمانده بود، کاروانی مرکب از ۵۰ اتوبوس قرمز رنگ از مقابل هتل‌های ساحلی تل آویو براه افتاد و راه شمال را در پیش گرفت. همه اتوبوسها پلاکارد واحدی را همراه داشتند: «فیلا دلفیا - میتزوه». میتزوه^۱ يك اصطلاح مذهبی یهودی است که انجام دادن عملی در راه خدا و برای خشنودی او را معنی می‌دهد، اما ۹۸۰ نفری که در اتوبوسها بودند در راه رسیدن به يك مراسم مذهبی سنتی نبودند. مقصد آنان مقرر گردانی به نام باراق وابسته به فرماندهی نیروهای شمالی ارتش اسرائیل در بلندی‌های جولان بود.

سرنشینان اتوبوسها که اکثرشان افراد میانسال بودند، بادگیرهای آبی رنگ یکسان برتن داشتند و نشانهای همانندی چون «ما از شمائیم» و «با ال. آل پرواز می‌کنیم» بر بادگیرهای آنان دوخته شده بود. آنها برای يك هفته سیاحت و «آشنایی» به اسرائیل آمده بودند. امروز نقطه اوج سفر آنان بود؛ باید ارتش اسرائیل را در حین عملیات تماشا می‌کردند.

1. Mitzvah

سربازان مستقر در پایگاه برای عملیات در آمادگی بسر می بردند؛ جیب ها و کامیونها اینطرف و آنطرف می رفتند، تانکها غرش کنان در مواضع خود مستقر می شدند، و افسران عملیات نصب علائمی به زبان انگلیسی را هدایت می کردند. وجود تعدادی از سربازان دختر که به اداره روابط عمومی ارتش اسرائیل وابسته بودند و یونیفرم های نسوز خوشدوخت و نظریگر برتن داشتند، کاملاً مشخص بود.

بازدید کنندگان که این عملیات به افتخار آنها ترتیب داده شده بود، از اتوبوسها پیاده شدند و بلافاصله گرفتن عکس از تانکها و سایر مظاهر دلآوری نظامی اسرائیلی ها را آغاز کردند اما هنوز سربازان دختر را به خاطر لباسهای کاری که به تن داشتند، تشخیص نداده بودند.

در حالی که آخرین اتوبوس مسافرین خود را پیاده می کرد، بلندگوها پخش سرودهای میهنی عبری را قطع کرده و به زبان انگلیسی به اعلام برنامه پرداختند: «خانمها، آقایان! برنامه تا ۱۵ دقیقه دیگر شروع خواهد شد. در این فاصله می توانید از پسرها و دخترها، این سربازان خوب یهود و سلاحهای آنان عکس بگیرید.»

ژنرال یوسی پلد^۲، فرمانده نیروهای شمالی، در برابر حضار ظاهر شد. او که تمامی اجزای اندامش نشان می داد سرباز جنگ دیده ای است با انگلیسی آرامی به سخن گفتن درباره کودکی اش، قتل عام یهودیان، و اینکه درك کرده است یهودیان نیاز به اتحاد و همبستگی دارند، پرداخت. آنگاه جای خود را به اسحاق رابین، وزیر دفاع داد که همان موقع از هلی کوپتر پیاده شده بود. او هم بادگیر آبی رنگی - البته بدون نشان - به تن داشت.

رابین، قهرمان جنگ استقلال، رئیس ستاد در دوران جنگ شش روزه، نخست وزیر، و اکنون وزیر دفاع خطاب به حضاری که سراپا گوش بودند، درباره «نیاز ویژه به همبستگی در این دوران سخت» سخن گفت. او به انتفاضه

فلسطینی‌ها در سرزمینهای اشغالی اشاره کرد که در آن هنگام مطبوعات آمریکا توجه زیادی به آن ابراز می‌کردند و با بیان اینکه همان موقع از منطقه نوار غزه آمده، اظهار داشت؛ در آنجا خطاب به گروهی از فلسطینی‌ها گفته است که راه حل مشکل آنها «تنها از طریق مذاکره» پیدا خواهد شد و پرتاب سنگ بسوی اسرائیلی‌ها چیزی نصیب آنان نمی‌کند. این گفته او موجی از تحسین از سوی آمریکایی‌ها و غرغرهایی به زبان انگلیسی از سوی حضار اسرائیلی پدید آورد. پس از اجرای مراسمی برای تقدیم هدیه به افسران، زمان عملیات فرا رسید. بلندگوها فرمان نهایی آغاز عملیات را به زبان انگلیسی اعلام کردند: «این يك دستور است. به مواضع خود بروید. اقبال به همراهتان. تمام.»

تانکها از همه طرف آتش گشودند و ستونهایی از دود و خاک به هوا برخاست. سربازان با نشان دادن اراده پیشروی کردند. «دشمن» توسط ستونهایی از بشکه نمایش داده می‌شد که مورد حمله قرار گرفت و سرنگون گردید. بشکه‌هایی به هوا پرتاب شدند. شدت آتش تفنگها و تانکها فزونی گرفت. بلندگوها با لحنی احساساتی اعلام می‌کردند: «سربازان ما در جلوی تانکهایمان حرکت می‌کنند...» سرانجام دشمن شکست خورده اعلام شد و مسئول مراسم از طریق بلندگو اعلام کرد: «اینك سلاح سری اسرائیل را به شما نشان خواهیم داد.» با این اشاره سربازان جوان از تانکها بیرون ریختند و در حالی که مانند هنرپیشگان نمایش‌ها در پایان اجرای نمایش کمی آشفته بنظر می‌رسیدند، صف کشیدند. آنها به روی حضار لبخند می‌زدند و حتی برخی به نشانه قدردانی کمی تعظیم می‌کردند.

تا همین اواخر، آمریکایی‌هایی که علاقه دارند تماشای «نبرد» بر فراز بلندی‌های جولان را تماشا کنند، در اکثر اوقات سال در هتلهای ساحلی تل‌آویو دیده می‌شدند. حتی اگر گروهها آنقدر بزرگ و یا مهم نباشند که يك نمایش کامل از قدرت نیروهای اسرائیلی برای آنها اجرا شود، احتمالاً بخش مهمی از گردش آنها به بازدید از پست‌های امنیتی اسرائیل اختصاص خواهد داشت: جولان، یعنی همان جایی که قبل از سال ۱۹۶۷ توپهای سوری می‌توانستند از فراز آن

شهرکهای اسرائیلی را در جلگه زیرآتش بگیرند؛ خط جبهه قدیمی موجود در اورشلیم (بیت المقدس)؛ و یا دژ بیابانی مسادا در کناره عقبه که در آن آخرین بقایای مقاومت یهود در برابر رومی‌ها به سال ۷۰ میلادی درهم شکست. هر چند ممکن است یهودیان خارج از اسرائیل اینگونه گردشها و نمایشها را هیجان‌انگیز ببینند، اما این برنامه‌ها موجب بروز واکنشهای متفاوتی نزد اسرائیلی‌ها می‌شود. گیدئون لوی^۳ که گزارشگر معتبرترین روزنامه عبری زبان اسرائیل «هاآرتز» است در این نمایش قدرت انجام گرفته بر فراز ارتفاعات جولان حضور داشت. او پس از این نمایش نوشت: «من فکر می‌کردم که اینطور چیزها دیگر در دنیای واقعی جایی ندارند و فقط می‌توان آنها را در ادبیات هجوآمیز یافت. می‌پنداشتم آمریکایی‌ها عقل‌رس شده‌اند، ما نیز به حد بلوغ رسیده‌ایم و ماهیت روابط ما به حد عمیق‌تر و درخور اشخاص بالغ رسیده است. بنظر می‌رسد چنین نیست.»

لوی می‌نویسد: «افسر بخش روابط عمومی مراسم نزد من آمد و گفت نوشتن درباره جمع‌آوری کمک را فراموش نکنم. او چشمک‌زنان افزود که این افراد امروز عصر چهار ساعت در اینجا وقت‌گذرانی می‌کنند و ما امیدواریم کمی هم پول خرج کنند.»

لوی به عنوان یک اسرائیلی آگاه از اوضاع، از دیدن نمایش سربازان اسرائیلی که با امید و هدف تحریک آمریکایی‌ها به کمک و بیرون کشیدن پول از جیب آنها انجام می‌شد وحشت کرد. با این حال واقعیت غم‌انگیز این بود که این عملیات برای سرویس‌های امنیتی اسرائیل به اندازه یک عملیات بمباران لبنان اهمیت داشت، چرا که اسرائیل کاملاً به دست و دلبازی آمریکایی‌ها وابسته است.

آمریکایی‌هایی که لوی آنها را «توده‌ای از زنان با موهای آبی و... مردان به ظاهر ورزشکار» توصیف می‌کند و بسیاری از افراد مثل آنها که به ایالات متحده

بر می گردند هر ساله حداقل يك ميليارد دلار کمک شخصی برای اسرائیل گرد می آورند. مالیات این کمکها قبلاً از آنها کم شده است. دولت آمریکا ۵۰۰ میلیون دلار دیگر از طریق فروش اوراق قرضه اسرائیلی بر این مبلغ می افزاید. بانکهای تجاری ایالات متحده نیز يك ميليارد دلار اضافی روی این مبلغ می گذارند.

این سخاوتهای در مقابل کمک مالیات دهندگان آمریکایی در سراسر ایالات متحده که حداقل در دوران صلح هر سال حدود ۴ میلیارد دلار به صورت کمک نظامی و اقتصادی روانه اسرائیل می کند ناچیز می نماید. مجموع این کمکها در هر سال حداقل به ۶ میلیارد دلار می رسد که به ازای هر نفر اسرائیلی حداقل به ۱۳۰۰ دلار بالغ می شود. تولید ناخالص ملی اسرائیل چیزی حدود ۲۴ میلیارد دلار در سال است و به این ترتیب این کشور يك چهارم درآمد خود را از طریق هدیه از سوی شهروندان ایالات متحده چه به صورت کمک خیرخواهانه و چه از طریق پرداخت مالیات دریافت می کند. پروفیسور یهوشالیبوویتس سرویراستار گروه تهیه کننده دائرةالمعارف عبری مسأله را چنین توضیح می دهد: «مردم یهود هزاران سال بدون کمک گرفتن از غیر یهودیان زندگی کرده اند اما اینک در اسرائیل به آرامی در چنگال آمریکا گرفتار مانده اند.»

باتوجه به اهمیتی که این رابطه مالی در زندگی اسرائیلی ها دارد، نباید از تلاش اسرائیلی ها برای تحت تأثیر قراردادن و به عبارت دیگر زیر نفوذ گرفتن کمک کنندگان تعجب کرد. انجام گرفتن مانوری در کوهها توسط سربازان جوان گردان باراق برای دریافت این کمکها بهای کمی است که پرداخت می شود. آمریکایی های میانسالی که این نمایش در برابر آنها انجام می شد می توانستند «سلاح سری اسرائیل» را ببینند و قهرمانی و غرور جنگ استقلال و حتی پیروزی تماشایی جنگ شش روزه را به خاطر بیاورند. آنگونه که گزارش روزنامه هآرتز به صورت کنایه آمیزی از واکنش حضار این نمایش متذکر می شود، «بسیاری از حضار تکان خوردند. همه بدقت نگاه می کردند. اینجا، در مقابل چشم آنان آی.دی.اف (نیروی دفاعی اسرائیل) واقعی ایستاده بود و بدون

خطا به دشمن سوری حمله می برد، هرچند این نیروی دشمن چیزی جز بشکه های خالی نبود.»

لازم نیست يك فرد اسرائیلی صلح طلب باشد تا از شنیدن این نظر که وطنش نه به عنوان يك کشور و جامعه واقعی بلکه به عنوان زیستگاهی افسانه ای مورد تهدید واقع است، برنجد. حتی آن گروه از اسرائیلی ها که در طلب همبستگی بین المللی یهودیان به خاطر تهدید اعراب، علناً شور و سرسختی نشان می دهند می توانند به صورت حیرت انگیزی درباره این موضوع تقریباً مقدس بی اطلاع باشند. چند سال پیش آریل شارون ژنرال و سیاستمدار مشهور دست راستی گروهی از کمک کنندگان عمده را که مجموع کمک سالیانه آنها به اسرائیل به ۲۵۰ هزار دلار می رسد در سفر امنیتی سنتی شان همراهی می کرد. او آنها را به کنار «خط سبز» در پشت تل آویو یعنی همان مرزی برد که اعراب قبل از سال ۱۹۶۷ در پشت آن موضع گرفته بودند. او با لحنی نمایشی و استفاده از نقشه ای که استادانه جعل شده بود و طبق آن اسرائیل به دو پاره تقسیم می شد وضع را برای آنان تشریح کرد. او افزود: این تهدید که ممکن است اسرائیل مجبور شود از سرزمینهای اشغالی خارج شود همواره وجود دارد و گفت که اگر چنین چیزی رخ دهد، اسرائیل مجدداً در معرض خطر نابودی قرار خواهد گرفت. او وقتی به این بخش از سخن خود رسید مثل سایر مواردی که درباره آینده کشورش سخن می گفت احساساتی شد.

هنگامی که کمک کنندگان با حالتی تأثیر پذیرفته از سخنان شارون به اتوبوسهای لوکس سوار شدند، شارون رفتار سنجیده خود را کنار گذاشت، به طرف یکی از نویسندگان همراهی کننده جمع برگشت و گفت: «این منطقه را خیلی دوست دارم؛ بی اندازه زیباست. دلت نمی خواهد برای تابستانها خانه ای در اینجا بسازی؟»

افرادی مانند شارون و بسیاری از دیگر نخبگان حاکم بر اسرائیل این را فهمیده اند که اسرائیل به خاطر دلایلی که از ترس از دشمن عرب بسیار فراتر می رود به يك ابر قدرت منطقه ای تبدیل شده است. آنها همچنین می دانند رابطه

ایالات متحده و اسرائیل بسیار پیچیده تر از آن چیزی است که سازمانهای اتحاد یهودیان و بیانیه‌های ابتدایی دربارهٔ همبستگی آمریکا با یهودیان درخواست می‌کنند.

به هر حال برای درک اینکه اسرائیل چیزی فراتر از زیستگاه یهودیان است لازم می‌آید از مسیرهایی که اتوبوسهای بازدیدکنندگان آمریکایی از آنها عبور می‌کنند خارج شویم. کاروانی که شارون آن را هدایت می‌کرد و همچنین تور فیلا دلفیا - میتزوه به همه جای اسرائیل برده می‌شوند، اما هرگز مسیر آنها از جایی که چند خیابان آنطرفتر از محل استقرار هتلهاست، عبور نمی‌کند.

اگر بازدیدکنندگان بخواهند واقعاً به سیستم امنیتی اسرائیل پی ببرند و از ماهیت روابط ایالات متحده و اسرائیل آگاهی یابند، باید از راهنمایان خود بخواهند آنها را از بزرگراهی که تل‌آویو را به ساحل متصل می‌کند، عبور داده و به خیابان عریضی که رهوشائول هملخ^۴ نامیده می‌شود ببرند.

در این خیابان دیوار بلندی وجود دارد که به سیم خاردار مجهز شده است. اکثر افرادی که در پیاده‌روی این بخش از خیابان دیده می‌شوند سربازند و بسیاری از آنها به تفنگهای ام-۱۶ آمریکایی مسلحند.

آنچه در آنسوی این سیمهای خاردار دیده می‌شود، قسمت بالای ساختمانهایی پراکنده در محوطه است. در جایی از فراز این ساختمانها ستونی سیمانی قد کشیده و آنچنان بلند است که از تمام نقاط شهر و حومهٔ آن پیدا است. در ژانویهٔ سال ۱۹۹۱ هنگامی که عراقی‌ها موشکهای اسکاد خود را بسوی تل‌آویو شلیک می‌کردند، هدف اصلی خود را همین نقطه در نظر می‌گرفتند. آنتن‌های الکترونیکی مختلفی در سطوح مختلف این بنا نصب شده است و تنها جایی که می‌توان در آن آنتن‌هایی به این تعداد و ارتفاع مشاهده کرد، سفارت ایالات متحده است که چند خیابان آنطرفتر قرار دارد.

مناره که تا حدودی شبیه به برج کلیساست، احساسی را شبیه به قرار

گرفتن، در مقابل کلیسا در بیننده پدید می‌آورد. در پشت این دیوارها، اداره مرکزی مقتدرترین مظهر دولت امروزی اسرائیل قرار دارد: نیروهای مسلح براساس شوخی‌های محلی اسرائیلی‌ها، این دستگاه‌های عظیم برفراز برج بتونی تنها برای این ساخته شده که ژنرال‌های مستقر در ساختمان‌های زیر برج بتوانند «با دامادهایشان که در چین به تجارت مشغولند، گفتگو کنند» و لطیفه دیگر حاکی از این است که به علت اشتباه مقاطعه کار ساختمان برج، عنقریب کل عمارت سرنگون خواهد شد.

البته چنین شوخی‌ها و بی‌حرمتی‌هایی صرفاً در چار دیواری خانه‌ها باقی می‌ماند. در برابر دیگران - یعنی تا جایی که به بیگانگان مربوط باشد، اسرائیلی‌ها به وجود ماشین جنگی خود مباحثات می‌کنند. دیوید لوی، وزیر دفاع، در سال ۱۹۹۰ به گروهی از مهمانان یهودی فرانسوی گفت: «ما به دو چیز اعتقاد داریم: خدای یهود، و نیروهای مسلح اسرائیل.»

کل این مجتمع «کریا» خوانده می‌شود که معنای ساده آن «منطقه» است. این مجتمع شامل دفاتر وزارت دفاع نیز هست و پرسنل غیرنظامی آن را نیز در برمی‌گیرد؛ این پرسنل غیرنظامی در بخش بودجه دفاعی و خریدهای تسلیحاتی کار می‌کنند. قرارگاه‌های فرمانده ستاد که فرماندهی کلیه عملیات نیروهای مسلح را بعهده دارد نیز در این مجتمع قرار دارند و اداره سرویس اطلاعات نظامی نیز که صرفاً به امور نظامی می‌پردازد و از رقیب سنتی خود موساد کاملاً دور است، در همین محل واقع است.

همانند سایر ادارات دولتی اسرائیل، مجتمع کریا نیز ساختمان‌ها و تأسیساتی با ظاهری تیره رنگ دارد. طرف دیگر خیابان شائول هملخ ظاهر متفاوتی دارد. سرتاسر خیابان را ساختمان‌های مدرن بسیار بلند با نمای شیشه‌ای و محوطه‌های وسیع پوشانده است. ساختمان‌هایی نظیر عمارت موسوم به آمریکا، دفاتر شرکت آی.بی.ام، و عمارت موسوم به آسیا در شهرهای ایالات متحده به مکانی مانند کریا مشرف نیستند، و در عین حال اینکه چنین ساختمان‌هایی در بهترین خیابان تل‌آویو درست در مقابل قرارگاه‌های وزارت دفاع صف

کشیده اند، ناشی از تصادف صرف نیست. بسیاری از اینگونه مراکز تجاری در ایالات متحده بخش اعظم فعالیت خود را در زمینه تجارت اسلحه متمرکز نکرده اند، اما کسانی که دفاتر خود را در خیابان شائول هملخ تأسیس کرده و مالک مؤسسات مستقر در آن هستند، عمدتاً در کار تجارت اسلحه اند.

شائول هملخ اصلی ترین جزء از چیزی است که اسرائیلی‌ها «سیستم امنیتی» می نامند: شبکه‌ای مرکب از مقامات عالیرتبه نظامی و اطلاعاتی، مقاطعه کاران وزارت دفاع، و دلالان اسلحه که قدرت عظیم اقتصادی و سیاسی را در اسرائیل در دست دارند.

با وجود آنکه آمریکایی‌ها عادت کرده اند دائماً درباره مسائل اسرائیل مطالعه کرده و یا به طرح مسائل آن گوش دهند، اما سیستم امنیتی این کشور برای اکثر خارجی‌ان ناشناخته است. هرچند مسائل این کشور و زندگی خصوصی شهروندان آن به صورتی زنده و جالب توجه در مطبوعات عبری زبان منعکس می شود، چنین آگاهی‌هایی بندرت برای مردمان انگلیسی زبان دنیا ترجمه شده است. رفتن به اسرائیل برای بدست آوردن اطلاعات به صورت دست اول توسط خارجی‌ان، حتی از این هم غیر معمول تر است.

يك نفر که برای بدست آوردن اطلاعات از داخل اسرائیل چنین کرد رسماً وجود ندارد: فردی آمریکایی که برای جاسوسی در مورد دستگاه امنیتی اسرائیل به این کشور فرستاده شد. اجیر کنندگان این شخص برای مأموریت او اولویت بسیار بالایی قائل بودند، چرا که همانگونه که خواهیم دید دنیای مجتمع کریا و خیابان شائول هملخ همانند گردشهای دسته جمعی آمریکایی‌ها در اسرائیل و سازمانهای فعال در زمینه اتحاد یهود جزئی بنیانی در رابطه آمریکا و ایالات متحده محسوب می شوند.

سرهنگ - جاسوس یاد شده را چنین خواهیم خواند - آدم کهنه کاری بود هم در زمینه عملیات پیچیده - یکبار می پرسید: «درباره موقعی که يك ژنرال ویتنامی را جلوی خانه اش تکه تکه کردیم چیزی برایت نگفته ام؟» - و هم چهره‌ای شناخته شده در دواير زیرزمینی اطراف واشنگتن، یعنی همان جایی که سیاستهای

غیرمتعارف برای تعیین سرنوشت کشورها برنامه ریزی می شود. او به عنوان يك حرفه ای واقعی، دنیای خویش را به طریقی غیر احساساتی درك می کند و می بیند و هرگز اجازه نمی دهد روابط شخصی اش در مأموریت اصلی جاسوسی و عملیات پنهانی اش دخیل شود. این ویژگیها در سالهای دهه ۸۰ او را به انتخاب مناسبی جهت این مأموریت بدل ساخته بود. او با لهجه کشدار جنوبی اش می گوید: «مأموریت من جاسوسی در مورد دولت اسرائیل بود و این همان کاری است که انجام دادم. اسرائیلی ها خیلی زود فهمیدند دارم چکار می کنم. من هم فهمیدم آنها می دانند مشغول چه کاری هستم و به این ترتیب می شود گفت همه چیز از پرده بیرون افتاد.»

هنگامی که در سال ۱۹۸۲ در کربا فهمیدند سرهنگ به مأموریت خود پایان داده و در شرف بازگشت به کشور خویش است، ژنرال یهوشواساگای^۵ رئیس خشن سرویس اطلاعات نظامی يك گودبای پارتی به افتخار او ترتیب داد. ساگای در پایان مجلس سورچرانی در حالی که سایر همکارانش او را احاطه کرده بودند بپاخاست و با نوشیدن به سلامتی سرهنگ از او چنین ستایش کرد: «ما دوستان داریم. شما از اسرائیلی ها اسرائیلی تر هستید. حالا دیگر به کشورتان برگردید و اینطرفها پیدایتان نشود.»

مهمان آمریکایی این حرف را به عنوان تعارف و ستایشی فوق العاده پذیرفت؛ «آنها می دانستند غلطی نکرده ام و بنابراین احترامم را نگه داشتند.» او نیز به ارتفاعات جولان رفته بود، اما نه مانند آمریکایی های دیگر به منظور «آشنایی». او به یاد می آورد که چگونه او را به خاطر ورود غیرمجاز به منطقه نظامی حفاظت شده جولان دستگیر کردند. «من ادعا کردم برای تحقیق در مورد اینکه آیا آنها پلاک درختان متعلق به کمک کنندگان آمریکایی را کنده اند یا نه به آنجا رفته ام.» (پرداخت هزینه کاشت و نگهداری يك درخت در اسرائیل یکی از اشکال معمول کمک کردن به اسرائیل از طریق کمک کنندگان آمریکایی است.

کماک کننده فکر می کند به خاطر وجود پلاکی از نامش روی يك درخت، آن درخت متعلق به اوست.)

بین گوشه و کنار کریا و ساختمانهای مجاور آن که سرهنگ توجه زیادی به آنها مبذول می کرد، ساختمان کوچکی وجود داشت که درست در کنار مجتمع اصلی واقع شده بود. آدرس به ظاهر غیر جالب شماره ۸ خیابان داود الازاریکی از مهمترین آدرسها در اسرائیل است. دفتر رئیس سازمانی موسوم به سیبات^۶ در این محل قرار دارد.

تقریباً ۴۰ درصد از درآمدهای صادراتی اسرائیل - سالی ۱/۵ میلیارد دلار - از طریق تجارت اسلحه بدست می آید. هرکسی که در تجارت اسلحه دست دارد، چه يك تولید کننده بزرگ سلاحهای عمده باشد و چه يك کارشناس عملیات فروش، باید برای گرفتن تائیدیه به خیابان داود الازار و نزد رئیس سیبات برود. طی اکثر سالهای دهه ۸۰، مدیر این سازمان که مستقیماً زیر نظر وزیر دفاع کار می کند يك فارغ التحصیل اطلاعات نظامی به نام زوی^۷ رویتر بود.

سرهنگ ادعا می کند از زمان بازدید او از سیبات يك یادگاری به صورت يك دوربین ویدئو بر بالای در ورودی دفتر مرکزی سیبات باقی مانده است: «در زمان گذشته شخص می توانست به راحتی به محوطه اطلاعات این دفتر وارد شود و دفتر زوی نیز در همان طبقه همکف قرار داشت. من دائماً به آنجا می رفتم و سرزده وارد می شدم تا ببینم او با چه کسانی ملاقات و گفتگو می کند. آدمهای واقعاً جالبی را در آنجا می دیدم. عاقبت حوصله زوی از این کار من سررفت و به این ترتیب هم در را قفل کردند و هم دوربینی برای کنترل بالای در ورودی کار گذاشتند.»

پس از آشنایی و روبرو شدن با رویتر او را آدمی یافتیم خپله با صورتی آبله دار، رفتاری مهربان و منصبی که او را به یکی از قدرتمندترین افراد اسرائیل تبدیل می کرد. (او در سال ۱۹۹۰ بازنشسته شد.) اختیارات او درباره صادرات

6. Sibat

7. Zvi

اقدام دفاعی به این معنی بود که سرنوشت تجار اسرائیلی را هر جا که باشند، از گواتمالا سیتی گرفته تا سنگاپور در دست دارد. او چه هنگام بازدید از ستون تانکها همراه با مقاطعه کاران آمریکایی و چه هنگامی که در شب نشینی های مجلل تل آویو شرکت می کرد، با قدمهایی سنگین گام برمی داشت. وقتی لازم بود ترتیب چیزی داده شود و یا کاری صورت گیرد، عادت داشت شخص چاکر مسلکی را که کارها را به میل او و به سرعت انجام می داد و همیشه همراهش بود با اشاره دست فرا بخواند. يك تلفن او کافی بود تا در مراکزی را که برای شخص دست نیافتنی بودند به روی او بگشاید و در يك مورد نیز امکان تماس با يك مرکز تحقیقات نظامی را فراهم ساخت که رسماً وجود نداشت.

هر چند انگلیسی رویترا عالی است، اما گهگاه دچار لکنت زبان می شود. به عقیده سرهنگ، این دچار لکنت شدن شگردی است که رویترا انتخاب کرده تا بتواند هر گاه لازم شد دروغ بگوید، دستپاچگی خود را بیوشاند. سرهنگ از پشت تلفن می غرید: «زوی، ای کوتوله چاق، بازهم به لکنت افتادی. می دانم که بازهم داری به من دروغ می گویی.» واکنش زوی غالباً این بود که هراسان خنده ای می کرد و به لکنت خود ادامه می داد.

رابطه رویترا و سرهنگ نمونه ای است از آنچه باید جنبه غیر احساساتی روابط ایالات متحده و اسرائیل نام نهاد؛ ارتباطی دور از ذهن مسافران مشتاق سوار بر اتوبوسهای گردش دسته جمعی در اسرائیل و ناشناخته برای آنان. سرمنشاء این رابطه ریشه در تاریخی بسیار دور دارد.

زمانی اسرائیل در محیط غیردوستانه و آشننگتن احتیاج به متحدینی قدرتمند داشت و این متحدین را در سیا یافت. این کشور جوان برای تجارت منابع بسیار کمی در اختیار داشت، اما در پس پرده آهنین دوستانی از یهودیان وفادار بسر می بردند که اسرائیل می توانست آنها را به نیابت از سرویس های اطلاعاتی آمریکایی ها به کار بگیرد. برای افراد خون سرد مقرر سیا در لانگلی - ویرجینیا - این یهودیان دارای هنگامفتی به حساب می آمدند، و کارکنان سیا حاضر بودند در مقابل دستیابی به آنها دست و دلبازی نشان دهند.

هنگامی که حیطة مبارزه بین شرق و غرب آنچنان گسترش یافت که کل جهان سوم را نیز دربرگرفت، سرویس‌های مخفی دو کشور دریافتند کارهای بسیاری هست که می‌توانند همراه با یکدیگر انجام دهند، چنانچه کنگره ایالات متحده کاربرد زور و اسلحه را علیه يك ديكتاتور غيرمقبول نفی می‌کرد، داشتن دوستی در آنسوی مرز که بدون مشکل آفرینی و تردید اقدام علیه وی را می‌پذیرفت بسیار سودمند بود. و چنانچه اسرائیل در ساختن يك سلاح هسته‌ای به کمک نیاز داشت افرادی را که در واشنگتن به آن مديون باشند پیدا می‌کرد. هنگامی که دشمنان اسرائیل نظیر رژیم طرفدار شوروی جمال عبدالناصر در مصر به صورت دشمن ایالات متحده نیز درآمدند، این ارتباط مخفی می‌توانست بطرز سودمندی به کار گرفته شود. و اگر زمان آغاز کردن جنگی همه‌جانبه - همانند ژوئن ۱۹۶۷ - فرا می‌رسید، اسرائیلی‌ها می‌توانستند با شرکای ارشد خود در واشنگتن مشورت کرده و آنان را متقاعد سازند حریف باید در همان موقع درهم شکسته شود. با گذشت زمان، نیاز به متقاعد کردن این دوست کمتر و کمتر می‌شد.

زندگی کردن زیر سایه شمشیر برای اسرائیلی‌ها و یا حداقل آن گروه از آنان که در کار تجارت اسلحه سهمی دارند خوب بنظر می‌رسد. البته فعالیت در این تجارت وابسته به این بود که آمریکایی‌ها تا چه حد چشم خود را در مورد فعالیت‌های اسرائیل هم بگذارند، اما آمریکایی‌ها هنگامی که اسرائیلی‌ها - به راست یا به دروغ - برشایستگی و بهتر بودن ایده‌ها و ابزار آلات نظامی آمریکا گواهی دادند، از عملکرد آنها خشنودی ابراز کردند. هنگامی که تجارت سلاح‌های آمریکایی با دوران سختی روبرو شد، کمک اسرائیل در متقاعد کردن مردم آمریکا به اینکه هنوز به تولیداتشان نیاز هست، سپاسگزاری بیشتری را موجب شد. اگر اسرائیلی‌ها در حالی گیر می‌افتادند که مشغول سود بردن از اسرار تکنولوژی نظامی ایالات متحده بیش از حد مجاز بودند، آمریکایی‌ها قاعدتاً باید عصبانی می‌شدند اما در واقع چندان غافلگیر بنظر نمی‌رسیدند. رویهمرفته لازم نبود شرکا برای کار کردن با یکدیگر واقعاً یکدیگر را دوست

بدارند. در جهان اسلحه، اطلاعات و پول، جای چندانی برای احساسات نیست. رابطه بتدریج رشد کرد و گسترش یافت، و این به نفع هر دو طرف بود. هنگامی که شوروی حوله را رها کرد^۸ و در جریان جنگ سرد تسلیم شد، بنظر می‌رسید اسرائیل احتمالاً مجبور خواهد شد، نقش خود را تغییر دهد و ممکن است شراکت آن با ایالات متحده به پایان رسد. اما در همین حین صدام به کویت یورش برد و بازی دیگری آغاز شد.

به این ترتیب رویترو و سرهنگ صرفاً رقبایی با رفتار دوستانه نبودند. آنان نمایندگان دو طرف از يك شراکت بودند که با یکدیگر کار می‌کردند و به هم نیاز داشتند، بدون اینکه هر يك در مورد انتظارات طرف دیگر از این رابطه دچار اشتباه شود.

رویترو دومین رئیس سیببات بود. کسی که قبل از او بر این واحد ریاست می‌کرد به آنسوی خیابان شائول هملخ رفته و شرکتی را اداره می‌کرد که هر کس به آشنایی غیر معمول و جدی با سیستم امنیتی اسرائیل علاقمند باشد باید دیدار از آن را ارزشمند بداند.

دفتر شرکت «عقاب» که در طبقه دهم ساختمان آی.بی.ام واقع است، در ابتدا مرکز سازمانی که در امور واقعاً مرگ‌آورد دست داشته باشد، بنظر نمی‌رسد. در محوطه سالن انتظار آن نمایشگاهی از اشیاء نسبتاً بی‌خطر مانند جلیقه‌های ضد گلوله، چادر و پوتین‌های رزمی به چشم می‌خورد. شخص تا هنگامی که با مدیرعامل این شرکت روبرو نشود، متوجه نخواهد شد شرکت عقاب نه يك فروشنده اجناس مازاد ارتش، بلکه یکی از عمده‌ترین دست‌اندرکاران تجارت اسلحه در سطح جهان است.

شاپیک شاپیرو دوست دارد پشت يك میز کنفرانس طویل و صیقلی شده با مهمانان خود روبرو شود. او که سنتی‌ترین بخش از رفتار اسرائیلی‌ها یعنی غیر رسمی بودن را در پیش گرفته، همیشه فقط پیراهنی آستین‌دار می‌پوشد، اما جنس

۸. در مسابقات بکس هرگاه مربی يك طرف ادامه مسابقه را صلاح نداند به علامت تسلیم، حوله خود را به درون رینگ پرتاب می‌کند.

پیراهنش از ابریشم است و چشمانش را همواره در پشت يك عينك آفتابی گران قیمت مخفی می سازد. او هنگام گفتگویی طولانی، بخش اعظم يك سیگار برگ هاوانا را دود می کند.

شاپیرو نیز بخوبی دیگران استراتژیک بودن رابطه بین ایالات متحده و اسرائیل را درک می کند، چرا که می داند چگونه این رابطه در زمینه تجارت اسلحه عمیقاً گره خورده است. عوامل شرکت عقاب معاملاتی را در سطح جهان، از آمریکای لاتین گرفته تا خاور دور، انجام می دهند که محصول این ارتباط است و در طول سالها افرادی مانند شاپیرو آن را گسترش داده اند.

تجربیات اولیه شاپیرو از پیراهن ابریشمین و سیگار هاوانای فعلی او بسیار فاصله داشتند. در اواخر دهه ۱۹۴۰ او در ایالات متحده با تدی کالک^۹ کار می کرد. تدی کالک به عنوان شهردار افتخاری اورشلیم شناخته می شود، اما در آن هنگام مسئول جریان نیمه سری و پراهمیت خریدهای تسلیحاتی اسرائیل در دفتر خرید اسلحه این کشور در نیویورک بود. در آن هنگام دولت ایالات متحده درباره فرستادن کمک نظامی به اسرائیل بی میل بود. کار کالک، شاپیرو، و سایر همکاران آنها این بود که هر آنچه ماشین نظامی اسرائیل برای توسعه خود نیاز داشت فراهم کنند، و بعدها هنگامی که ارتباط نظامی بین ایالات متحده و اسرائیل گسترده تر و رسمی شد، شاپیرو درباره شرایط خرید نخستین گروه بزرگ از جنگنده های آمریکایی از طرف اسرائیل مذاکره کرد. سرانجام وی سیببات را براه انداخت و مشغول اداره آن شد و آنگونه که سرهنگ خاطر نشان می کند، همواره توجه کافی مبذول می کرد که کار را با توجه به خواسته های آمریکایی ها پیش ببرد.

با وجود سالها کار کردن در ایالات متحده و برخلاف رویترا که آدم نتراشیده و خشنی است، رفتار شاپیرو و حال و هوایی اروپایی دارد. اینگونه رفتار نه تنها در او و کارکنانش، بلکه در کلیه افرادی که در اسرائیل واسپ^{۱۰} خوانده می شوند، به

9. Kollek

۱۰. WASP: مرکب از حرف اول کلمات عبارت White Anglo Saxon Protestant به

معنی فرد آنگلساکسون سفید پوست و پروتستان.م.

صورت استاندارد درآمده است. واسپ‌ها در جامعه اسرائیل همان موقعیتی را اشغال می‌کنند که همتایان آمریکایی‌شان در سیستم اجتماعی آمریکا. البته واسپ‌های اسرائیلی سفیدپوستهای انگلوساکسون پروتستان نیستند. آنها اشکنازی‌های سابرا^{۱۱} و پروتکسیا^{۱۲} هستند.

اشکنازی‌ها^{۱۳} یهودیان اروپای شرقی و مرکزی‌اند که سکونتگاه‌های یهودی‌نشین را در فلسطین بنیاد نهادند، دولت اسرائیل را پدید آوردند، و بدون وجود معارضی آن را تا زمانی که سفاردی‌ها^{۱۴} یعنی یهودیان مهاجر شمال آفریقا و سایر کشورهای عرب نخستین دولت لیکود (متشکل از اشکنازی‌هایی مانند مناخم بگین) را در سال ۱۹۷۷ روی کار آوردند، اداره کردند. يك سابرا کسی است که در اسرائیل متولد شده باشد و این اصطلاحی است که کاربرد آن در اوایل تشکیل دولت اسرائیل نسبت به امروز بیشتر معمول بود. پروتکسیا اصطلاحی است تقریباً غیرقابل ترجمه که در اساس معنی «نفوذ» یا «کشیدن» می‌دهد.

واسپ‌ها افرادی هستند با رفتاری مثل تازه به دوران رسیده‌ها و یا کسانی که میل دارند رفتار و موقعیت خود را به افراد برتر از خود شبیه سازند، و بویژه درباره آنچه تجلی عامیانه رابطه آمریکا و یهودیان می‌دانند تحقیر روا می‌دارند. شاپیرو در حالی که هنگام گفتگو پیرامون سفر مسافران فیلادلفیایی به بلندی‌های جولان به علامت ناخشنودی خود را کمی عقب می‌کشد می‌گوید: «البته بین اسرائیل و یهودیان آمریکایی روابطی وجود دارد، و البته آمریکا مقدار زیادی پول به اسرائیل می‌دهد. این معلوم است، اما فکر می‌کنم باید پیچیدگی اوضاع را هم در نظر بگیرید.» هنگام گفتن این حرف سیگارش را به صورتی در هوا چرخاند که به آنسوی خیابان شاتول هملخ اشارتی داشت. گویی حلقه‌ای در هوا ترسیم

11. Sabra

12. Proteksia

13. Ashkenazi

14. Sephardi

می کرد که کل خیابان شائول هملخ یعنی اصلی ترین خیابان طرف اسرائیلی شراکت را در بر می گرفت.

برخی از ساکنان این حوالی - خیابان شائول هملخ - بهتر از دیگران شناخته شده اند. چنانچه راهنمایان گروههای کمک کننده آمریکایی در اتوبوسهای خود قرارگاه سیبات را به آنها نشان دهند احتمالاً توریست ها چندان تحت تأثیر واقع نمی شدند. اما در مورد موساد همه چیزهایی شنیده اند. حتی از زمانی که در سال ۱۹۶۰ آدولف آیشمن جنایتکار جنگی نازی ربوده شد، همتای اسرائیلی سیا - موساد - در زمینه کارایی مرگبارش در حرفه جاسوسی و عملیات مخفی معروف شده بود. مسلماً اشاره ای مختصر به ساختمان سفیدرنگ موساد که يك خیابان آنطرفتر از شائول هملخ قرار دارد، هیجان بیشتری از تماشای عملیات در مقر گردان باراق در توریست ها ایجاد خواهد کرد. اما هیچیک از راهنمایان اسرائیلی جرأت اشاره کردن و نشان دادن ساختمان موساد را به گروهی خارجی ندارند، هرچند که این خارجیان عاشق و شیفته اسرائیل باشند.

برای يك خارجی نفوذ به ساختمان بدون علامت موساد واق در خیابان خدر دفنا^{۱۵} بسیار سخت تر از دیدار از مرکز سیبات و یا حتی دفاتر وزارت دفاع در مجتمع کریا است. يك عابر اتفاقی که در بانك واقع در طبقه همکف این ساختمان کاری داشته باشد و یا در کافه تریای همین طبقه چیزی بخورد از اینکه در طبقات بالای آن دفاتر مرکزی يك سازمان جاسوسی قرار دارد، ناآگاه خواهد ماند. زنان و مردانی که در این سازمان کار می کنند بطرز قابل درکی ترجیح می دهند ناشناس بمانند، آنان فقط در هنگام باز نشستگی می توانند هویت و چهره واقعی خود را در انظار ظاهر کنند و در این هنگام نیز مشاغل پر درآمدی را در بخشهای دیگر سیستم امنیتی در همسایگی موساد بعهده می گیرند.

درست در سرپیچی که در نزدیکی ساختمان موساد به خیابان وایزمن منتهی می شود، ساختمان موسوم به آسیا قرار گرفته است. نمای این ساختمان که از

زیباترین ساختمانهای تل آویو است حکایت از این می کند که صاحب آن از پول و سلیقه کافی برای استخدام يك معمار گران قیمت برخوردار بوده است. در فاصله چند قدمی در آسانسور طبقه سوم این ساختمان دفتر مرد خوش رفتاری قرار دارد که کلاه گیس بر سر می گذارد و عینکی دو کانونه و گرانبها به چشم می زند. لهجه این مرد چیزی بین لهجه انگلیسی ها و اهالی آفریقای جنوبی است.

رفتار مهربانانه دیوید کیمچی نشان نمی دهد که وی یکی از ترس آورترین عاملین اطلاعاتی است که تاکنون در اسرائیل تربیت شده اند. او حتی بهتر از شاپیرو به بنیانها و دقائق رابطه مخفی بین ایالات متحده و اسرائیل آگاه است. در جهانی که اطلاعات با دیپلماسی پیوند خورده است و اتحادهای غیر محتمل برای برنامه ریزی جنگها پدید می آید، همه «دیوید» را می شناسند.

او در دهه ۱۹۵۰ به موساد پیوست و در بخش آفریقای این سازمان با سرپرستی عملیاتی گسترده و فوق العاده موفقیت آمیز برای نفوذ به درون دولتهای تازه استقلال یافته آفریقایی اسم و رسمی به هم زد. بعدها به فعالیتهای دیگری از جمله تحریک کردها برای قیام علیه دولت عراق در نیمه دهه ۱۹۶۰ دست زد و در ابتکارات دیپلماتیک جاری در سطح جهان نیز بی نقش نبود.

کیمچی پس از ترك موساد در سال ۱۹۸۱ (عمیقاً به خاطر عدم انتصابش به ریاست سازمان جاسوسی رنجیده بود)، به مدیریت کل وزارت امور خارجه اسرائیل رسید. او با به کار گرفتن آشنایی ها و روابط قدیمی و قبلی اش به عنوان رابط اصلی با کابینه ریگان عمل می کرد و نه تنها در جریان عملیاتی که به عنوان ماجرای ایران - کنتر معروف شد، بلکه در جریان عملیات دیگری که کارشان به صفحه اول روزنامه ها نکشید، نیز فعالیت می کرد. او دوران کاری اش را به عنوان زمانی به یاد می آورد که:

«ما در بخشهای مختلفی از جهان به توافق های دو جانبه خیلی خیلی محرمانه ای دست یافتیم. درباره کارهایی که می شد در کشورهای جهان سوم، در خاورمیانه، و سایر مناطق جهان انجام داد گفتگو می کردیم، تبادل عقیده داشتیم. گفتگوهای خیلی محرمانه.»

کیمچی در سال ۱۹۸۵ خدمت تمام وقت دولتی را رها کرد. هرچند که وی هنوز هم چهره آشنایی به حساب می آید و در وزارتخانه های امور خارجه، قرارگاه های اطلاعاتی، و کاخ های ریاست جمهوری احتمالاً از خوش آمد برخوردار خواهد بود، ولی اینک در نقش نماینده مردی ظاهر می شود که مالک ساختمان آسیا است: شائول نهمیا آیزنبرگ.

برای درک اسرائیل لازم است آیزنبرگ را بشناسیم. اسرائیلی های بسیار ثروتمندی وجود دارند، ولی این شخص ثروتمندترین آنها است. او نقطه نهایی تلاقی قدرت سیاسی، اطلاعات و اسلحه است. کیمچی، یعنی همان کسی که با لحن و اصطلاحات رؤسای سیا و اعضای شورای امنیت ملی رؤسای جمهور آمریکا سخن می گوید و هنوز هم در اسرائیل پست رسمی سفیر عمومی^{۱۶} را دارد، هنگامی که زنگ رئیس او را فرا می خواند، بسرعت بطرف دفتر او می پرد. زوی زامیر نیز که از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ بر موساد ریاست می کرد همانند آموس مانور نخستین رئیس شین بت^{۱۷} برای آیزنبرگ کار می کند. آنگونه که یکبار یکی از روزنامه نگاران اسرائیلی نوشته است، «سؤال بزرگ این است که آیا دولت اسرائیل صاحب آیزنبرگ است یا آیزنبرگ دولت اسرائیل را در تملک خود دارد.» آیزنبرگ که در گالیسیا (یکی از ایالات لهستان که ساکنان آن به تاجر-پیشگی معروفند) بدنیا آمده بود در سال ۱۹۲۰ به آلمان رفت و از آنجا عازم شانگهای شد که بدست آوردن ویزا در آن برای کسانی که از تعقیب نازی ها می گریختند آسانتر بود. آیزنبرگ از آنجا راه ژاپن زمان جنگ را در پیش گرفت و در این کشور ظاهراً به برکت ارتباط با یک خانواده بانفوذ از طریق ازدواج، به صورتی که تاکنون روشن نشده اقبال به او روی آور شد. پس از جنگ، آیزنبرگ روابط دوجانبه سودمندی با رژیم کمونیست چین برقرار ساخت و عملیات خود را در منطقه خاور دور گسترش داد. امروزه منافع مالی او در تمام جهان از

16. Ambassador at large

۱۷. Shin Beth. پلیس امنیت داخلی اسرائیل و معادل اف.بی. آی ایالات متحده.م.

کارخانه‌های سیمان و تولید مواد شیمیایی در کره گرفته تا معادن شیلی و عملیات گسترده مالی در آمریکای لاتین تأمین می‌شود.

آیزنبرگ در سال ۱۹۶۸ به اسرائیل رفت و تابعیت آن را پذیرفت. ورود او به اسرائیل با تصویب قانونی که به اصطلاح «قانون آیزنبرگ» خوانده می‌شود، همراه شد. این قانون مخصوصاً برای این تصویب شده بود که برای عملیات مالی وی معافیت‌های مالیاتی فراهم کند. در حالی که طی این سالها همه رشته‌های اقتصاد اسرائیل بتدریج زیر نفوذ او قرار گرفته، اما تجارت اسلحه به صورت محسوس عملیات او باقی مانده است.

یکی از وظایف اصلی سرهنگ آمریکایی تعقیب کردن فعالیت‌های آیزنبرگ با دقت تمام بود. او به یاد می‌آورد: «هرگاه به فرودگاه بن گوریون می‌رفتم، کنترل می‌کردم که آیا جت شخصی ۷۲۷ او در پارکینگ خود در نزدیکی آشپانه صنایع هواپیمایی اسرائیل هست یا نه. این هواپیما خانه دوم او بود. اگر هواپیما در آنجا نبود، می‌شد شرط‌بندی کرد که به چین رفته است، زیرا ارقام خیلی خیلی گنده‌ای از انواع سلاحها را با چین معامله می‌کرد.» این معاملات شامل واحدهای توپخانه، تکنولوژی اساسی برای کلاهک‌های عبور از جو، موشک‌های زمین به زمین و زمین به هوا، وسایل مخابراتی هواپیماهای جنگی، بعلاوه گروه وسیعی از کلیه تانک‌های درجه یک چینی می‌شد. در واقع، فروش موشک‌های بالستیک نوع «Eastwind» چینی به عربستان که خریدهای دفاعی اش همیشه با مخالفت سختگیرانه اسرائیل روبرو می‌شد، در معامله‌ای ترتیب داده شده توسط آیزنبرگ و به کمک تکنیسین‌های اسرائیلی صورت گرفته بود.

فعالان خیابان شائول هملخ همیشه به آگاهی‌های فرهنگی خود می‌نازند. آنان در حالی که تاریک اندیشی و فئاتیسم یهودیان فوق العاده متعصب را به مسخره می‌گیرند، علاقمند به تشویق تئاتر و نمایش هستند، بدون توجه به محدودیت‌های مذهبی در زمینه آشامیدن و خوردن هرچه را دوست دارند می‌خورند، و آثار هنری جمع می‌کنند. به عنوان مثال، تجارت پرسود اسلحه در کشورهای مختلف آمریکای مرکزی به گردآوری برخی گنجینه‌های پرارزش هنری از دوران قبل از

ورود کریستف کلمب منجر شده است که در حوالی هریستلا و ساویون می توان آنها را یافت. (صادرات چنین آثاری در اکثر موارد از سوی کشور مبداء ممنوع شده است، اما کسانی که در قاچاق کردن اسلحه به داخل این کشورها تخصص دارند، در خارج ساختن سفالها و پیکره های قدیمی با زحمت زیادی روبرو نخواهند بود.) چنین مجموعه هایی سوای ارزش خود ابعاد تاریخی دارند. مثلاً اتاق مطالعه دیوید کیمچی در خانه اش در رمت هشارون مجموعه عبرت آموزی است که تاریخ مربوط به نقش او را در بخش پنهانی سیاست خارجی اسرائیل نشان می دهد. يك تابلوی زیبای رنگ روغن کار کشور زئیر روی يك دیوار آویزان است - «خود موبوتو آن را به من هدیه داد.» - يك مجموعه از مجسمه های چوبی در طرف دیگر است که به قول میزبان هدیه «امپراتور» بوکاسا از امپراطوری کوتاه عمر آفریقای مرکزی است. دیوار دیگر پوشیده از مینیاتورهای استادانه ایرانی است که هدایایی از سوی شاه سابق ایرانند.

اما دیوارهای اتاق مطالعه کیمچی همه داستان را بیان نمی کنند. آثار هنری آفریقایی موجود در آنجا گواه عملیات موفقیت آمیز سیاسی و مخفی در این قاره اند. آنچه که به هر حال روی دیوارها یافته نمی شود، نشانه ای از پرداخت کننده واقعی بهای این آثار است.

اسرائیل همیشه از حمایت یهودیان آمریکا بهره مند شده است و آنها از سوی این کشور کارهای زیادی را در آمریکا پیش برده اند. اما موفقیت اسرائیل در استفاده از منابع مالی و قدرت آمریکا برای پیشبرد موقعیت جهانی اش به چیزی بسیار فراتر از عملکرد یهودیان آمریکا وابسته است. این امریکی از نتایج رابطه تنگاتنگ بین دو کشور است که به طریقی نامحسوس برای مردم عمل می کند ولی دو کشور را قادر می سازد سرنوشت ملتها و مردمان کشورها را در اختیار بگیرند. به همین دلیل است که آگاهی از آنچه در خیابان شائول هملخ می گذرد، آموزنده است. و باز هم به همین دلیل است که بازدید از آرامگاهی که در فاصله ای نه چندان دور از اورشلیم قرار دارد می تواند چیزهای بیشتری از رابطه ای که به شکل گرفتن همه این تشکیلات انجامید، به ما بگوید.



فصل دوم

دوستان در همه جا

همه ساله دهها هزار نفر از یهودیان از یادواشم^۱ که موزه ای است به یادبود قربانیان قتل عام و در خیابان هرتسل در غرب اورشلیم قرار دارد، بازدید می کنند. در آنجا آنان به یادبودها و تصویرهای قتل عامی خیره می شوند که در زمینه عملیات کشتار جمعی بندرت می توان آن را به تصور در آورد؛ جنایتی که هنوز هم تعیین کننده نظر مردم جهان درباره اسرائیل و مردم آن است.

درست بعد از موزه، جاده ای است که از سرایشی تپه پایین می رود و سرانجام پس از گذشتن از دهی به نام عین کرن^۲ بسوی جنگل اورشلیم امتداد می یابد. این جنگل از جنگلهای قدیمی محسوب نمی شود و درختان آن کاج هستند که درخت بومی این مناطق نیست. اینطرف و آنطرف درخت بومی این مناطق یعنی زیتون که اکنون دهها سال است به حال خودرها شده در میان چمن سبز علفزارها سر برآورده است. ریشه های درختان کرت بندی های باستانی را از بین برده و این کرت بندی های از بین رفته گواهان خاموشی هستند از اینکه

1. Yad Vashem

2. Ein Keren

روزی فلسطینی‌ها در اینجا زندگی می‌کرده‌اند.

همانند موزه‌ای که در خیابان هرتسل قرار دارد، بخش اعظم این جنگل نیز یادبود مردگان است، هرچند که مردگان اینجا قهرمانان دولت جوان اسرائیلند که هر بخش از جنگل به نام یکی از آنها نامیده می‌شود. روی پلاک‌های بزرگی از سنگ گرانیت، نام مردان جوانی که در جنگهای اسرائیل کشته شده‌اند به زبان انگلیسی یا عبری حک شده است.

پس از چند مایل پیشروی، جنگل و سبزه‌زارهای آن کم‌کم ناپدید می‌شوند. اما کمی دورتر به طرف شمال، و در جاده‌ای که در نهایت به بزرگراه اورشلیم - تل‌آویو می‌پیوندد، یک پلاک دیگر وجود دارد. نوشته روی آن به انگلیسی و عبری به این مضمون است: «جیمز جسوس انگلتون. ۱۹۸۷-۱۹۱۷. به یاد یک دوست خوب.»

عین همین ستایش روی پلاکی کوبیده شده بر دیواری مشرف بر بخش قدیمی شهر اورشلیم نوشته شد و در سال ۱۹۸۷ در حضور عده‌ای از مقامهای قدیمی و جدید اطلاعاتی اسرائیل پرده برداری گردید. آنان به افتخار یکی از همکاران خود در دنیای اطلاعات و کسی در آنجا گرد آمده بودند که حدود یک ربع قرن قدرتمندترین و مرموزترین چهره سیا بود.

انگلتون در بسیاری از رخدادهای عجیب و سری دنیای اطلاعات درگیر بود، اما اسرائیلی‌ها دوست دارند به صورتی از او یاد کنند که گویی به آنها نزدیکی ویژه‌ای داشته است. به همین دلیل است که برای تعظیم به مقام و خاطره اش بنای یادبود پیا کرده‌اند.

زمانی پیش، اینکه یک رئیس امور اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا این چنین مورد کرنش و احترام اسرائیلی‌ها قرار گیرد، امری غیر قابل درک بنظر می‌رسید، و در واقع پذیرش این احترام از سوی رفقای وی در ایالات متحده نیز چندان قابل درک نبود. هنگامی که انگلتون برای نخستین بار به اسرائیل رفت، این دولت تازه تأسیس به هیچ عنوان یک متحد وفادار ایالات متحده در نظر گرفته نمی‌شد و برعکس، اسرائیل ارتباطات ایدئولوژیک و سیاسی بسیار محکمی با اتحاد

شوروی و سیستم آن داشت.

ایسرهارل^۳ رئیس پیشین موساد که در خلق دولت اسرائیل و سرویس اطلاعاتی آن نقش داشت، در مصاحبه‌ای با نویسندگان کتاب حاضر این موضوع را که شکل گرفتن يك چنین دوستی و رابطه‌ای تا چه حد غیرمحمول بنظر می‌رسیده چنین توضیح می‌دهد: «چرا باید آنها به ما اعتماد می‌کردند؟ ما خودمان گروهی از روسها بودیم. روس‌های سوسیالیست.»

سالهای زیادی است اسرائیل متحد ایالات متحده در نظر گرفته می‌شود و به این ترتیب به خاطر آوردن اینکه در هنگام تولد این کشور اوضاع چقدر متفاوت بنظر می‌رسید، مشکل است. بسیاری از بنیانگذاران این کشور در محلی واقع در حدود ۵۰۰ مایلی مینسک متولد شدند. آنها در ابتدای این قرن و پس از براه افتادن موج جدیدی از احساسات ضد یهودی و شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه به اسرائیل [فلسطین.م] آمدند. آنان به همراه خود نه تنها يك ایمان سوزان به صهیونیسم - اعتقاد به اینکه مردم یهود باید کشوری از آن خود داشته باشند - بلکه اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی را نیز آوردند. دیوید بن گوریون که به سال ۱۹۰۶ وارد فلسطین شد، یکی از بنیانگذاران پوالاتی صهیون^۴ یعنی حزب سوسیال دموکرات یهود بود. نخستین برنامه این حزب انعکاسی صهیونیستی از مانیفست کمونیستی بشمار می‌رفت: «تاریخ بشریت عبارتست از تاریخ مبارزه ملی و طبقاتی... در روند انقلابی (فلسطین) نیروهای مولد مهاجران یهود نقشی اساسی بعهدده خواهند داشت.» (۱)

پس از جنگ جهانی اول موج جدیدی از مهاجران یهودی از روسیه و کشورهای اروپای شرقی راه فلسطین را در پیش گرفتند. بسیاری از آنان به مفاهیم ضد سرمایه‌داری و زراعت اشتراکی اعتقاد داشتند که جنبش به اصطلاح کیبوتس^۵ نامیده می‌شود و نخستین بار در قرن نوزدهم بنیان گذاشته شده است (و

3. Isser Harel

4. Poalei Zion

5. Kibutz

توسط کمکهای خانواده بانکدار روتشیلد^۶ (روچیلد) زنده مانده است.) در حالی که جنبش کبیوتس رشد می‌کرد، مهاجران يك فدراسیون اتحادیه‌ای موسوم به هیستادرات^۷ تأسیس کردند که ایده‌های صهیونیستی را با هدف سوسیالیستی «تأسیس يك جامعه زحمتکشان یهودی در فلسطین»^۸ (۲) ترکیب می‌کرد. این سازمان خیلی زود به قدرت عمده اقتصادی در جامعه یهودی فلسطین تبدیل شد. هیستادرات بصورتی غیرقابل جداسازی به مایای^۹ پیوند خورده بود. مایای حروف اول عبارت عبری نام حزب کارگران سرزمین اسرائیل است. این حزب که در سال ۱۹۳۰ تأسیس شده بود، بزودی نه تنها جنبش کارگری، بلکه بازوی سیاسی اصلی جامعه یهودیان فلسطین در قبل از استقلال، یعنی آژانس یهود را تحت کنترل خود گرفت. (این آژانس سازمانی بود در سطح جهانی که کارهای مختلفی از جمله جمع‌آوری کمک را انجام می‌داد. در خود فلسطین، این آژانس وظایفی در حد وظایف يك نیمه دولت بعهد گرفته بود.)

دیوید بن گوریون به آرامی به عنوان چهره مسلط در رأس این ماشین سیاسی قرار گرفت. او در شهر روسی پلانسک^۹ که اکنون بخشی از لهستان است، با نام دیوید گروئن^{۱۰} زاده شد و هنگامی که به سال ۱۹۰۶ به فلسطین رفت، با عوض کردن نام، خود را بن گوریون لقب داد که نام یکی از آخرین مدافعین اورشلیم در برابر یورش رومیان بوده است. آدم بی‌خدایی که از حضور در کنیسه خودداری می‌کرد، صهیونیسم را به عنوان مذهب خود پذیرفت. هنگامی که بن گوریون چهار دهه بعد اعلامیه استقلال اسرائیل را می‌نوشت، جنبش صهیونیستی را با اراده‌ای آهنین بسوی پیروزی هدایت کرده

6. Rothschild

7. Histadrut

8. Mapai

9. Plonsk

10. Gruen

بود. در بخش عمده زندگی سیاسی اش با این فرض حرکت کرده بود که او صلاح دولت را بهتر از همه می داند. اقتدار او بر امور سیاسی اسرائیل در دهه های قبل و بعد از تشکیل دولت اسرائیل به این معنی است که اسرائیل کنونی هنوز هم شخصیت و نقشه های او را منعکس می کند. عمده ترین دستاورد او در دوران نبرد برای استقلال، تشکیل دادن کشور یهود بود که هر چند کشوری کوچک محسوب می شد، اما انتظار می رفت بعداً بزرگتر شود. به همین دلیل بود که او در ابتدا حاضر بود یهودیان را در جایی که از میهن قدیمی یهودیان بسیار کوچکتر بود، جای دهد. آنگونه که در نامه ای به یک دوست در سال ۱۹۴۷ توضیح می دهد، نقشه این بود که کلیه یهودیانی را که امکان آمدنشان به این کشور وجود داشت، به آنجا بیاورند و یک اقتصاد یهودی و ارتش درجه یک تشکیل دهند، و آنگاه در صورتی که این کار به انجام می رسید، وی اطمینان داشت «قادر خواهیم بود تمام نقاط دیگر کشور را تحت سکونت در بیاوریم و این کار را یا از طریق توافق و دزک متقابل با همسایگان عرب، و یا از طرق دیگر انجام دهیم.» (۳)

بن گوریون نیز همانند بسیاری از دیگر رفقاییش در جنبش صهیونیستی، آدم با فرهنگی بود که هیچ چیز را بیشتر از صرف اوقات بیکاری اش در کتابفروشی هایی که کتاب دست دوم می فروختند و همچنین گفتگو درباره فلسفه یونان دوست نداشت. اما به هر حال این ویژگیها نمی توانست وجه مسلط شخصیت وی، یعنی بنیان و جوهره زندگی اش را کم رنگ کند؛ او در راه نیل به ایده آلهایش مطلقاً و سراپا بی رحمی نشان می داد. با وجود خلق مهربان و رفتار صمیمانه اش که در اروپا و آمریکا نزد همفکرانش جذبه می آفرید، تندخویی و نفرتش بسیار عمیق بروز می کرد. مدتها بعد از اینکه به ریاست دولت اسرائیل رسیده بود و به عنوان یک دولتمرد شناخته می شد، گور وزیر سابق امور خارجه انگلستان ارنست بوین را (که تلاش کرده بود بن گوریون را از تشکیل دولت منصرف کند) جستجو کرد و آن را پایمال نمود.

بن گوریون و حزب مایای در دوران قبل و بعد از استقلال چه از سوی راست و چه از طرف چپ با مخالفت های سیاسی روبرو شدند. از سوی راست، به

اصطلاح تجدیدنظرطلبان^{۱۱} مخالفت می کردند. آنان که اجداد ایدئولوژیک اعضای کنونی دولت لیکود به شمار می روند، در علاقه بن گوریون به برابری مبتنی بر سوسیالیسم^{۱۲} با او اشتراک نظر نداشتند و نظر کمتر مبتنی بر نظامی گرایان او را نسبت به اعراب، حقیر می شمردند.

در طرف چپ مایای، مایام^{۱۳} قرار گرفته بود که بن گوریون آن را «کمونیسم یهودی» توصیف می کرد، زیرا با «صهیونیسم سوسیالیستی» وی مخالفت می نمود. (۴) مایام که از حمایت قوی جنبش اتحادیه ای و کیبوتسی ها برخوردار بود، همراه با سایر گروههای کوچکتر چپگرا نگاه به «نیروی فردا» داشت که نزد آن به معنی اتحاد شوروی بود. رهبر حزب مایام در ماه مه ۱۹۴۹ اعلام کرد: «برای ما، اتحاد شوروی... دومین میهن سوسیالیستی ماست...»

تقسیمات سیاسی صهیونیستها در زمان قبل از استقلال در سازمانهای نظامی آنان منعکس می شد. بن گوریون به عنوان رئیس آژانس یهود، از سال ۱۹۳۵ به بعد مسئولیت نیروهای دفاعی یهود را برای مبارزه با دولت انگلستان و جمعیت عرب بومی بعهده داشت. این نیروهای مسلح هاگانا^{۱۴} خوانده می شدند. هرچند که حزب مایام نیروهای شبه نظامی خاص خود را در شکل جدایی تحت عنوان پالماخ^{۱۵} داشت و این نیرو بخش نخبه نیروهای مسلح یهودیان به حساب می آمد اما به منظور نبرد با انگلیسی ها، این نیروها تحت فرماندهی عمومی هاگانا قرار داشتند.

تجدیدنظرطلبان نیز نیروهای نظامی خاص خود را داشتند: ایرگون^{۱۶} تحت رهبری مناخم بگین، و از آن بسیار تندروتر لهی^{۱۷} که گروه اسحاق شامیر به

11. Revisionists
12. Socialist egalitarianism
13. Mapam
14. Hagana
15. Palmach
16. Irgun
17. Lehi

حساب می آمد. لهی طی جنگ جهانی دوم به خاطر اختلاف بر سر مخالفت با هیتلر از ایرگون جدا شده بود. در سال ۱۹۴۱ لهی نامه ای به وزیر امور خارجه آلمان نوشت و پیشنهاد اتحاد داد. این نامه اشعار می داشت که لهی «معتقد است بین تشکیل نظم نوینی در اروپا بر اساس نظر آلمانی ها و آرزوی واقعی ملت یهود می توان منافع مشترکی یافت...» (۵)

آرزوی غیر قابل چشم پوشی بن گوریون پدید آوردن يك دولت یهودی بود، اما برای رسیدن به این هدف حاضر بود هرگونه انعطاف تاکتیکی به خرج دهد. بنابراین طرح موقت سازمان ملل را در مورد تقسیم فلسطین به دو بخش یهودی و عرب پذیرفت. او همچنین آماده بود هر کس را که بیابد به عنوان متحد خود برگزیند. هرچند وی رسماً تاکتیک های تروریستی ایرگون و لهی را محکوم می کرد (مانند انفجار هتل کینگ دیوید و به دار آویختن زندانیان انگلیسی که به تلافی اعدام تفنگچیان لهی صورت گرفته بود) اما کاملاً آمادگی داشت از قدرت و تندروی گروه های نظامی تندرو بهره برداری کند. یکی از همفکرانش می نویسد: «بنظر می رسد او آماده است از هر دو طریق استفاده کند؛ باقی ماندن در چارچوب قانون،... و تحمل ترور به مثابه روشی برای فشار آوردن به انگلیسی ها.» (۶)

با توجه به وجود این انعطاف پذیری تاکتیکی، نمی توان از اینکه بن گوریون و حامیانش علاقه داشتند با هر دو ابر قدرت ظاهر شده در سالهای پس از جنگ جهانی دوم رابطه داشته باشند، متعجب بود. برای خلق يك دولت یهودی، سه منبع مورد نیاز بود: سلاح، نفر، و پول. رهبری جریان حاضر بود برای بدست آوردن هر يك از این سه منبع به هر جایی رو کند. در آوریل سال ۱۹۴۷ یکی از اعضای رهبری کمیته مرکزی مایای اظهار داشت که «جهت گیری صهیونیستی باید بدست آوردن نان در میان دریایی از شرارت بشری باشد و فرقی نمی کند این شرارت به چه سطحی برسد... به این ترتیب، جایی برای موضعگیری های حزبی باقی نمی ماند. تنها موضعی که وجود دارد در نظر گرفتن وضع فلاکت باریك ملت وابسته است که باید هر قدرتی را که آماده است وجود آن را بپذیرد، دنبال

(۷) کند.

در هنگام گفته شدن این کلمات، ظاهراً تنها قدرتی که آماده بود اسرائیل را بپذیرد، اتحاد شوروی دوران استالین بود. چند دهه بعد و پس از پشت سر گذاشتن يك جنگ سرد، آندره گرومیکو دست خود را بلند کرد و اعلام نمود «من با همین دست دولت اسرائیل را خلق کردم.» او به رأی مثبت خود به عنوان نماینده اتحاد شوروی در سازمان ملل، به طرح این سازمان برای تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ اشاره می کرد. سخنان او در تصدیق «آرزوهای یهودیان برای تأسیس دولت خود» و اظهار تأسف از اینکه هیچیک از کشورهای اروپای غربی «قادر نبوده است از حقوق اساسی مردم یهود دفاع کند»، فصیح ترین بیانات در زمینه پدید آمدن اسرائیل در صحنه بین المللی بوده است.

فصاحت گرومیکو در جهت اندیشه‌ها و برنامه‌های ژوزف استالین بود که غیر محتمل است در مقابل وسوسه تشکیل شدن اسرائیل خود را کنترل کرده باشد. بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم، استالین قدمهایی برای منحل کردن سازمانهای یهودی شوروی که در طول جنگ به عنوان بخشی از جبهه عمومی ضدفاشیست تشکیل شده بودند، برداشت. راه حل شخصی او برای آرزو و خواست یهودیان در جهت ایجاد يك وطن، خلق يك کشور یهودی در سیبری شرقی بود.

به هر حال بنظر می رسد روسها برای حمایت از مقاومت مسلحانه یهودیان در مقابل انگلیسی‌ها در فلسطین و ایجاد يك دولت صهیونیستی، دلایل موجهی داشتند. علاوه بر این، دنیای عرب نیز زیر نفوذ نیمکره غربی قرار داشت. بویژه انگلستان رژیمهایی پوشالی را در مصر، عراق، اردن، و شیخ نشینهای خلیج فارس کنترل می کرد. از دورانی که شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا بزرگترین سهم از حقوق نفتی عربستان را در سال ۱۹۳۳ به خود اختصاص داد، عربستان به ایالات متحده وابسته شده بود. سوریه و لبنان نیز دارای فرانسه به حساب می آمدند.

با وجود اینکه حمایت دیپلماتیک روسیه احتمالاً می توانست حیاتی باشد،

اما تنها تشویقی نبود که استالین می توانست در نبرد برای نیل به دولت مستقل اسرائیل عرضه کند.

هاگانا، پالماخ، و سایر واحدهای رزمنده دنیا را در جستجوی تدارکات نظامی زیرپا می گذاشتند و از همفکران خود می خواستند حتی سلاحهای مستعمل را برای آنها فراهم آورند. بعدها، دوندگی آماتورهای ناامید که برای فراهم آوردن محموله کوچکی از سلاح و مهمات برای حمل به فلسطین در اینسو و آنسوی جهان به قاچاقچیان اسلحه تملق می گفتند و یا به آنها رشوه می دادند، به صورت افسانه درآمد. اما این تلاشهای جسته گریخته نمی توانست جای حمایت يك کشور دوست را بگیرد. خوشبختانه چنین کمکی درست در همان زمان از سوی يك رژیم کمونیستی که در فوریه ۱۹۴۸ قدرت را در چکسلواکی بدست گرفته بود و استالین بدقت آنرا زیر نظر داشت، عرضه می شد.

در ماه قبل از اعلام استقلال اسرائیل در ماه مه ۱۹۴۸، بخش اطلاعات نظامی ایالات متحده، لیست کردن محموله ای از سلاح را که توسط يك خط هوایی از پراگ به فلسطین فرستاده می شد، آغاز کرد. هواپیماها در فرودگاههای دور افتاده فلسطین و یا لبنان فرود می آمدند. در آخر ماه مارس هواپیماهای حمل و نقلی که هر يك هفت تن مهمات حمل می کرد، بطور منظم از اروپای شرقی پرواز کرده و محموله خود را درست زیر دماغ مأموران انگلیسی در فلسطین تخلیه می کردند. (۸)

سازمان سیا که حدود يك سال قبل تأسیس شده بود نیز این آمد و رفت هواپیماها را زیر نظر داشت، اما گزارشهای آن جزئیاتی را که گزارشهای سرویس اطلاعات نظامی در بر داشت، شامل نمی شد. آنگونه که مدیر این سازمان در آوریل سال ۱۹۴۸ در یادداشتی که برای رئیس جمهور فراهم آورده می نویسد، قاچاق اسلحه نتایج ناخوشایندی برای امنیت ایالات متحده و از جمله «پیشرفت اهداف کشورهای غیردوست» در بر خواهد داشت.

آنطور که سیا با ناراحتی متوجه شده بود، دولت چک کاملاً در جریان این انتقالات دست داشت و محموله ها تحت نظارت پلیس امنیتی بارگیری می شد.

حداقل در يك مورد، سلاحها توسط خطوط هوایی چکسلواکی حمل شده بود. در ماه آگوست، سیا گزارش کرد که چکسلواکی به «اصلی ترین پایگاه عملیاتی سازمان گسترده ای که در حمل و نقل مخفیانه ابزار نظامی به فلسطین دست دارد» تبدیل شده است.

از همین منبع کلیه هواپیماهای جنگی متعلق به زمان جنگ جهانی دوم، نظیر هواپیماهای مسراشمیت و اسپیت فایر که هسته مرکزی نیروی هوایی اسرائیل را تشکیل می دادند، راهی اسرائیل می شد. در فصل پاییز حدود پنج هزار نفر از نظامیان اسرائیلی در چکسلواکی آموزش دیدند و هنگامی که عازم کشور خود شدند، واحد آنان به نام کلمنت گوتوالد رهبر کمونیست چکسلواکی خوانده می شد. کمک نظامی کمونیستها از حد تأمین سلاح فراتر می رفت. افسران چک و شوروی خلبانان نیروی هوایی تازه تأسیس اسرائیل را آموزش می دادند.

این همدستی در تمام سال ۱۹۴۸ و مدتها بعد از آن به صورت فرستادن هر روز حداقل دو هواپیما مملو از اسلحه به اسرائیل ادامه داشت. بخش اطلاعات نظامی ارتش ایالات متحده ارزش کل این مبادله را در حدود ۳۰۰ میلیون دلار در سال تخمین می زد (و البته کمی هم مبالغه می کرد). البته حساب چک ها با ارزهای معتبر و طلا پرداخت می شد، اما پرداختها از طریق ارائه چیز پر ارزش دیگری نیز صورت می گرفت: تکنولوژی نظامی.

می توان گفت که در آن هنگام اروپا در حال آماده شدن برای رویارویی طولانی نیروهای نظامی شرق و غرب بود. هرچند آمریکایی ها ادعا می کردند که نیروهای استالین از حیث شماره نسبت به نیروهای آنها خیلی بیشترند، اما نیروهای نظامی ایالات متحده احساسی از اطمینان داشتند که از نظر تکنولوژی و بویژه در رشته هواپیمایی و الکترونیک از روس ها جلوترند. مقامهای ایالات متحده علاقه داشتند به این نکته که طی سال ۱۹۴۸ حداقل در دو مورد برخی از سلاحهای مدرن آمریکایی ها توسط اسرائیلی ها به چکسلواکی فرستاده شده اشاره کنند. براساس يك سند از طبقه بندی سری خارج شده اف.بی.آی، چک ها در بهار سال ۱۹۴۸ از دریافت يك فروند هواپیمای آموزشی پیشرفته مدل

بی‌تی-۱۳ مشعوف شده بودند. در معامله‌ای که در پایان همان سال وابسته نظامی ایالات متحده در پراگ انجام گرفتن آن را متوجه شد، يك هواپیمای حمل و نقل بزرگ يك رادار هشدار دهنده متحرك را که روس‌ها در زمینه آن جداً عقب مانده بودند به چك‌ها تحویل داد. اینکه اسرائیلی‌ها این ابزار و تکنولوژی نظامی غرب را از کجا بدست آوردند و آن را به شوروی هدیه کردند نامعلوم مانده است، اما واضح بود پرداخت اینگونه بها برای اسرائیلی‌ها می‌ارزیده است. (۹)

تدارکات نظامی هر قدر هم که مهم بود، اما از منبع دیگری که یهودیان فلسطین بدان نیاز فوری داشتند مهمتر نبود: انسان و جمعیت. در این مورد نیز عرضه کننده بالقوه منبع، سرزمینهایی بودند که کنترل مرز آنها در اختیار استالین بود، و این واقعیت از دید بن گوریون مخفی نمی‌ماند. هنوز مدت زیادی از زمان استقلال نگذشته بود که او نوشت، صهیونیسم باید تفاهمی را با اتحاد شوروی جستجو کند که «قدرتی بزرگ و در حال رشد است، تعدادی از دولتهایی را که با ما دشمن نیستند تحت کنترل دارد... و دومین بخش بزرگ از مردم یهود در آن و کشورهای تحت کنترلش زندگی می‌کنند.» (۱۰)

در سالهای قبل و بعد از پدید آمدن اسرائیل، اتحاد شوروی آماده بود به کشورهای تازه استقلال یافته‌ای که جمعیتی داشتند کمک کند. مثلاً طی سه سال اول پس از جنگ، به حدود دویست هزار نفر از یهودیان لهستان که به خاطر قتل عام آلمانی‌ها در زمان جنگ به روسیه گریخته بودند، اجازه داده شد برای رفتن به غرب یا فلسطین آنجا را ترك کنند. هزاران نفر دیگر نیز از کشورهای اقماری شوروی مانند رومانی، مجارستان و بلغارستان براه افتادند. در اواسط سال ۱۹۴۸ به نمایندگان اسرائیل در اروپای شرقی اطلاع داده شد که کل بلوک شرق علاقمند است نه تنها در کار مهاجرت به یهودیان کمک کند، بلکه آماده است قبل از مهاجرت آنها را از نظر نظامی آموزش دهد. (۱۱)

اما برقراری ترتیبات لازم برای خارج کردن این یهودیان از کشورهای زیر کنترل شوروی به عهده خود اسرائیلی‌ها گذاشته شده بود و آنها برای انجام دادن این کار، سازمانی غیرمعمول بنیان گذاشتند. در آن سردرگمی، نام سازمان را

موساد عالیاه بت^{۱۸} به معنی انستیتوی مهاجرت «بی» (مؤسسه مهاجرت غیرقانونی) گذاشتند. البته این روزها تمام دنیا «موساد» را می‌شناسند و می‌دانند به معنی ساده انستیتو است و لقبی است برای سرویس اطلاعاتی اسرائیل که هم‌ردیف سیا است. تا زمانی که نخستین موساد منحل نشده بود، «سیا» تشکیل نشد.

موساد اولیه را به بهترین صورت می‌توان به عنوان ترکیبی از يك واحد جاسوسی و يك آژانس مسافرنی توصیف کرد؛ شبکه‌ای برای انتقال دهها هزار نفر انسان در طول هزاران مایل راه. این عملیاتی بود نه تنها نیازمند ناوگانی از کشتی‌ها و هواپیماها، خانه‌های امن، جاعلین اسناد، و سایر ابزار و وسایل حرفه قاجاق، بلکه لازم بود به مقامهای دولتی و بویژه مقامهای دولتی اروپای شرقی رشوه نیز داده شود. هرچند کرمین به اصل مهاجرت یهودیان رضایت داده بود، اما مقامات محلی ظاهراً مجاز شد، بودند هر قدر که تیغشان ببرد قیمت طلب کنند و هر آنچه می‌توانند، برای خزانه دولت و یا به عنوان کمک به حقوق ماهانه خود دریافت کنند. خزانه‌های دولتی در آن هنگام از نظر دستیابی به ارزهای معتبر عمیقاً در مضیقه بودند. فعالین موساد از این فعالیت اخیر، یعنی رشوه دادن به مقامهای کشورهای مبدأ، تحت عنوان «هزینه‌های نرم کردن» یاد می‌کردند. به هر حال انجام این کار، گران تمام می‌شد. بن‌گوریون در دفتر یادداشتهای روزانه‌اش با حالتی ایرادگیرانه، می‌نویسد: «در رومانی بدون پول کاری نمی‌توان کرد. از صدر تا ذیل، حتی حزب هم پول می‌خواهد» (۱۲)

در سال ۱۹۴۶ و پس از يك چانه‌زنی دشوار و طولانی با دولت رومانی، قراردادی بدست آمد که مطابق آن به پنجاه هزار یهودی اجازه مهاجرت داده می‌شد. رومانیایی‌ها اصرار می‌کردند که آنان کلیه مایملک خود را رها کنند، موساد پذیرفت که برای هر مهاجر مبلغ معینی بپردازد. مهاجرت آغاز شد، اما در دسامبر سال ۱۹۴۷ فرمانده گارد مرزی ترکیه در منطقه تنگه بسفر علامت داد که

چنانچه حق و حساب او پرداخت نشود، به کشتی‌ها اجازه عبور از بسفر را نخواهد داد. یکی از فعالین این عملیات بعدها نوشت: «در نگاه به گذشته، انسان از به یاد آوردن سادگی جوان شیردلی که برای دادن رشوه چمدانی محتوی ۵۰ هزار دلار بدست می‌گرفت و به استانبول می‌رفت، و در همان حال در مسافرخانه‌ای ارزان و مشکوک سکنی می‌گرفت و برای حفظ چمدان در رختخواب پر از کک و ساس آن را به دست خود می‌بست، خنده‌اش می‌گیرد.» (۱۳) (به رغم این مثال رقت‌انگیز درباره درستی‌کاری مالی، بنظر می‌رسد در داخل خود موساد «بی» جابجایی مبالغ کلانی هزینه‌های «نرم‌کننده» وجود داشته است. مثلاً هنگامی که سازمان منحل شد، ناوگان کشتی‌های آن به مبلغی بسیار کمتر از ارزش واقعی به شرکت کشتیرانی ملی اسرائیل فروخته شد. در نتیجه برخی از مقامهای ارشد موساد به ریاست بخشهای کشتیرانی ملی اسرائیل رسیدند. این آخرین باری نبود که يك سازمان یا عملیات زیرزمینی اسرائیل از نظر منافع مادی کارکنان درگیر در آن نیز جنبه‌هایی قابل بررسی داشت.)

هیچکدام از این تلاشها در اروپای شرقی و مرکزی بدون وجود لازمه حیاتی آنها - پول - به نتیجه نمی‌رسید. برای خرید سلاح، انتقال مهاجران، و همچنین پرداخت رشوه و حفاظت از نیروهای فعال و اداره امور اسرائیل میلیونها دلار پول مورد نیاز بود. تنها جایی که می‌شد چنین مبالغ نقدی پیدا کرد، ایالات متحده بود.

پای ایالات متحده به صورت دیرهنگامی به خاورمیانه باز شده بود. انگلستان و فرانسه از قرن نوزدهم در امور این منطقه دخالت داشتند. به عنوان مثال، انگلستان همیشه در این نگرانی بود که نکند کسی، احتمالاً روسیه، کنترل خاورمیانه را بدست بگیرد و در نتیجه راه آنها را به هند سد کند. آمریکایی‌ها تا زمانی که در دهه ۱۹۳۰ معلوم نشد زیر شنهای صحرای عربستان مخازن عظیمی از نفت وجود دارد، در مسائل منطقه درگیر نشدند. پرزیدنت روزولت در سال ۱۹۴۵ بر فراز يك کشتی جنگی آمریکا با ابن سعود پادشاه عربستان ملاقات کرد. شاه سعودی با گروهی از ملازمان، پیشمرگانی که غذای او را قبل از خودش

امتحان می کردند، همسران و محافظان خود به دیدار او آمد و آن دو آنقدر از یکدیگر خوششان آمد که روزولت صندلی چرخدار یدکی خود را به او هدیه داد.^{۱۹}

از آن پس، کنترل حوزه های نفتی عربستان سعودی به صورت یکی از منافع حیاتی ایالات متحده درآمد که دستگاه امنیت ملی از به خطر افتادن آن بشدت بیمناک بود. یکی از مقامات آمریکایی در سال ۱۹۴۸ گفت که عربستان سعودی «احتمالاً ارزشمندترین غنیمت تاریخ است.» مقامات وزارت امور خارجه و نظامی هر دو در نفی کردن هرگونه حمایت رسمی از صهیونیسم متحد و همصدا بودند و این کار را نه بدلیل نگرانی در مورد سرنوشت اعراب مقیم فلسطین، بلکه از ترس اینکه مبادا سبب خشم شاه سعودی شود، انجام می دادند.

پرزیدنت ترومن بعدها به خاطر می آورد که جیمز فورستال وزیر دفاع «درباره این خطر که ممکن است خصومت اعراب روزی ما را از دسترسی به ذخایر نفتی کشورشان مانع شود، دائماً با من حرف می زد.» این موضوع غالباً توسط برخی از مقامات امور خارجه مانند رابرت لوی دوست فورستال تکرار می شد. آنها همچنین از این می ترسیدند که «اختلاط نژادهای اروپایی در فلسطین فرصت بی همتایی به شوروی می دهد تا در این منطقه عمیقاً استراتژیک نفوذ کند.» ابراز چنین ملاحظاتی از سوی مقامات عالیرتبه دولتی به این سیاست منجر شد که اسرائیل به عنوان یک خصم تلقی شود و ایالات متحده در سال ۱۹۴۷ سیاست جلوگیری از حمل سلاح به فلسطین را به اجرا بگذارد.

در طرف دیگر قضیه جامعه یهودیان آمریکا قرار داشت که حدود ۳ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهد و بیشتر در ایالاتی مانند نیویورک، که از نظر انتخابات اهمیت دارند متمرکز شده است. هنگامی که نبرد در فلسطین آغاز شد، این جمعیت بخوبی در گروههای متفاوتی سازمان یافته بود. بسیاری از این گروهها (البته نه همه آنان) از حامیان دولت یهود در فلسطین بودند و برای خرج

۱۹. روزولت در اواخر جنگ جهانی در اثر سکنه مغزی خفیف فلج شده بود.

کردن پول در راه آن درآمدگی بسر می بردند. به عنوان مثال، کمیته مشترک توزیع کمک که آمریکایی ها تأمین مالی آن را بعهدہ داشتند، برای عملیات عظیم موساد «بی» در اروپای شرقی، و از جمله پرداخت مبالغی به مقامات محلی برای کسب اجازه خروج یهودیان پول خرج می کرد. پول آمریکایی ها برای مقاصد چون پرداخت صورتحسابهای خرید سلاح از چکسلواکی؛ رشوه به نخست وزیر ایران برای شناسایی دولت اسرائیل^{۲۰}؛ و هزینه های دیگر دولت جوان اسرائیل به کار می رفت.

حمایت یهودیان آمریکایی به نوشتن و صادر کردن چک محدود نمی شد؛ بسیاری از یهودیان آمریکایی شخصاً کمکهای بیشتری به اسرائیل می کردند. به عنوان مثال، هواپیمایی که رادار آمریکایی ها را در دسامبر ۱۹۴۸ به دست دولت کمونیست چکسلواکی رساند، متعلق به «سرویس ایرلاینز» بود که سازمان آن توسط یک یهودی قاچاقچی اسلحه یهودی - آمریکایی به نام آدولف ویلیام شویمر^{۲۱} بنیان گذاشته شد. او سالها بعد با بازی کردن نقشی عمده در رسوایی معروف به ایران - کنترا با نام «الشویمر» معروفیت نسبتاً بیشتری یافت. شویمر از مهندسین پرواز سابق خطوط تی. دبلیو. ای بود که تعلق خاطر به آرمانهای صهیونیستی را با انرژی بی پایانی برای کار در آمیخت و آنطور که بعدها معلوم شد، در هنگام کار برای سرویس اطلاعاتی اسرائیل شمی قوی در درک بموقع موقعیت های مناسب داشت.

هانک گرینسپام که بعدها به عنوان ناشر «لاس وگاس سان» به خاطر مبارزه اش با مک کارتیزم و هوارد هیوز معروفیت یافت، به خاطر می آورد که چگونه وقتی در سال ۱۹۴۷ در نوادا با گرفتاری مالی روبرو بود یکباره سر و کله شویمر پیدا شد و خدمات خود را به عنوان قاچاقچی اسلحه عرضه کرد. گرینسپام

۲۰. نخست وزیر ایران در آن هنگام محمد ساعد بود که گویا رشوه را به واسطه گی یکی از تجار بازار تهران دریافت کرد.

که از کهنه سربازان ارتش یهود بود، در آن هنگام تماسی با صهیونیسم سازمان یافته نداشت.

شویمر به گرینسپام گفت: هر کاری دارد زمین بگذارد و فوراً برای بازرسی يك محمولهٔ سلاحهای دست دوم که هاگانا در فلسطین به آن نیاز فوری دارد به هاوایی برود. گرینسپام که فکر می کرد به عنوان يك یهودی باید این کار را بکند بسرعت براه افتاد. او پس از تحویل گرفتن سلاحها، آنها را به يك موتور لنج بار کرد و هنگامی که صاحب قایق به خطر کار آگاه شد و از ادامه همکاری امتناع نمود، او را به زور اسلحه مجبور به حرکت کرد. وی با قایقی که در اثر سنگینی در شرف غرق شدن بود، و با دادن رشوه به مقامات مکزیکی، سرانجام محموله را به مکزیک رساند. علاوه بر رشوه، وی به مدارکی نیز نیازمند بود که همه را در همانجا جعل کرد و مطابق آنها محموله عازم چین بود. سرانجام گرینسپام سلاحها را بر عرشهٔ يك کشتی باری بسوی بندر حیفا فرستاد و از آنجا بسوی همسرش که از کارهای او سر در نمی آورد و امور شغلی خود بازگشت. (۱۴)

به خاطر تحریم تسلیحاتی، حامیان آمریکایی و سایر کسانی که برای دولت یهود کار می کردند، باید فعالیتهای خود را بطور زیرزمینی سازمان می دادند. تدی کالک به یاد می آورد که چگونه به عنوان مسئول خریدهای مخفی تسلیحاتی در نیویورک، عواملی چون الشویمر را با چمدانهای پر از پول نقد برای دادن رشوه به آمریکای لاتین می فرستاده و چگونه برای حمل و نقل غیرقانونی سلاح با مقامات مافیا همکاری می کرده است. (۱۵) این حکایتها، داستانهای هیجان انگیزی هستند که برای ساختن مبنایی افسانه ای از تشکیل اسرائیل به کار می روند. از طرف دیگر، این حکایتها در قیاس با مهمترین بخشی که پول و نفوذ صهیونیسم در آن به کار می رفت - در سطوح بسالا - رنگ می بازند.

یکی از مفسرین سیاسی آن زمان می نویسد: «دموکراتها همیشه فقیرند. آنها دائماً در اینطرف و آنطرف با حيله گری دنبال مایه هستند و این امر آنها را صدمه پذیرتر می کند.» (۱۶) هاری ترومن این حقیقت را می دانست. سالهای اولیه

فعالیت سیاسی او توسط دستگاه فاسد تام پندرگاست^{۲۲} تأمین مالی شده بود که در کانزاس سیتی و بخش اعظم میسوری فعالیت می کرد. (بنظر می رسد این ترقی سخت و سریع دیدگاه ترومن را در مورد رهبران جهان شکل داده باشد. او در نخستین برخورد با استالین فریادکنان گفت: «من هرگز آدمی چون پندرگاست ندیده ام.»)

ترومن با وجود همدردی کردن با یهودیانی که در اروپا به آنها ستم کرده بودند، علاقه ای به حمایت از يك دولت یهودی در فلسطین نداشت. (۱۷) او فکر می کرد چنین دولتی به يك دولت نژادپرست مذهبی تبدیل خواهد شد و علاقه ای به اینکه سیاست وزارت امور خارجه اش را نفی کند، نداشت. اما کمی طول نکشید که احساسات شخصی اش و الزامات دیپلماتیک را ملاحظات دیگری تعدیل کردند که فشار سیاسی آنها بیشتر بود.

آنگونه که نویسنده تاریخ نقش رؤسای جمهور در خلق دولت اسرائیل خاطر نشان می کند؛ «... طی دوره اول ریاست جمهوری ترومن، حلقه کوچک و مخفیانه ای از یهودیان ثروتمند تشکیل شد... که در شمار اطرافیان نزدیک ترومن وارد شده بودند و خود را به مثابه سفرای غیررسمی مقامات رسمی صهیونیستی می پنداشتند که خود را در پس پرده مخفی ساخته بودند و به خاطر نفوذشان در کاخ سفید، نزد دولت جوان اسرائیل از مقام و منزلت برخوردار می شدند. (۱۸) بنیان این ارتباط در زمان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۴۴ گذاشته شده بود. در آن زمان ترومن برای رسیدن به مقام معاون رئیس جمهوری مبارزه می کرد و بخشی از هزینه مبارزاتی او را صهیونیست ثروتمندی به نام دوی^{۲۳} استون پرداخت. نفوذ این گروه از طریق دستیاران مهم رئیس جمهوری مانند کلارک کلیفورد تقویت می شد که از نقش مسائل مالی و سیاسی در اقبال دموکراتها برای انتخاب شدن بخوبی آگاهی داشتند.

زمان نبرد نهایی اندیشه ها در ذهن ترومن درباره اسرائیل، در ماه نوامبر سال

22. Pendergast

23. Dewey

۱۹۴۷ فرارسید. در این هنگام سازمان ملل متحد تصمیم گرفت، درباره تقسیم فلسطین به دو دولت یهودی و عرب رأی گیری کند. ضد صهیونیستها که وزارت امور خارجه آنها را رهبری می کرد، مصرانه با این طرح مخالف بودند. صهیونیستها و متحدین آنها در کاخ سفید، شدیداً برای کسب حمایت ایالات متحده از تقسیم تلاش می کردند. (۱۹)

تصویری که از هاری ترومن به عنوان آدمی صریح، شجاع و مستقل در اذهان عموم پدید آمده بود، گزینه سیاسی حقیقی او را که اغلب تا حد ترسویی و کمرویی تنزل می کرد، می پوشاند. پاسخ ابتدایی او در مورد قضیه تقسیم این بود که ایالات متحده رأی مثبت بدهد، اما از کشورهایی که زیر نفوذش بودند، بخواهد که به آن تاسی نکنند. به این ترتیب، او دین خود را به حامیان صهیونیستش می پرداخت و وزارتخانه های دفاع و امور خارجه اش را نیز راضی می ساخت. اما در آخرین لحظه، صهیونیستها نیرنگی زدند و ترومن را ترغیب کردند به شبه مستعمره هایش مانند فیلیپین، هائیتی، ولیریا دستور دهد رأی موافق دهند، که دادند. فرانسویان تهدید شده بودند با کاهش کمکهای ایالات متحده روبرو خواهند شد و آنها هم تسلیم شدند. اکثر کشورهای آمریکای لاتین نیز برای انجام آنچه به آنها گفته شده بود آماده بودند (البته برخی از رؤسای آنها رشوه های کلانی گرفته بودند)، و به این ترتیب، قطعنامه تعیین کننده تصویب شد. پاداش ترومن در انتخابات ۱۹۴۸ حاصل شد. در حالی که مبارزه انتخاباتی نزدیک می شد، وی به مشاورینش گفت: «بچه ها، اگر برای دیدن مردم پول داشتم، این انتخابات را برنده می شدم. اگر پول داشتم، قبل از همه خودم پول می دادم. حالا همه تان بروید.... و ببینید چکار می توانید بکنید.» (۲۰) اعتقاد او نادرست نبود. یکی از صهیونیستهای متعصب به نام آبه فاین برگ که در طول جنگ جهانی دوم ثروت هنگفتی به هم زده بود، یک برنامه جمع آوری کمک برای انداختن که طی دوروز یکصد هزار دلار (که آن روزها برای مبارزات سیاسی پول خوبی بود) عایدی آن شد. این حمایت از سوی فاین برگ و کسان دیگری چون ادکافمن که جواهر فروش با نفوذی بود، در تمام طول دوران مبارزه انتخاباتی

ادامه یافت. استفن اسمیت برادرزن جان اف. کندی که از فعالان پشت پرده و کهنه کاردموکراتها بود، ادعا کرد که «دو میلیون دلار به نفع ترومن جمع آوری شد و این فقط آن چیزی بود که به خاطر دولت اسرائیل پرداخت شد.» (۲۱) ترومن پس از آغاز دومین دور ریاست جمهوری اش، اسرائیل را رسماً مورد شناسایی قرار داد و این کاری بود که قبلاً از انجام آن خودداری کرده بود.

کشاندن ترومن به اردوی طرفدار اسرائیل، کاری حیاتی و اساسی بود، اما به هیچ عنوان معنی این را نمی داد که اسرائیل روابط خود را با بلوک شرق از بین خواهد برد و کاملاً بسوی بلوک غرب متمایل خواهد شد. از نظر بسیاری از اسرائیلی هایی که احساس می کردند اسرائیل حداقل باید بیطرف باشد، انجام چنین کاری به مثابه ارتکاب گناه محسوب می شد و اهمیتی نداشت که صهیونیستهای آمریکایی چقدر پول در این راه خرج می کردند. دیپلماتهای ایالات متحده در تل آویو با لحنی افسرده گزارش می کنند که نخستین سفیر اتحاد شوروی با اینکه نیمه شب وارد تل آویو شد، توسط جمعیتی عظیم و پر حرارت مورد خوشامدگویی قرار گرفت. (۲۲)

احساسات طرفداری از شوروی بیش از همه در گروههای نظامی نخبه پالماخ قوی بود و این گروهها به این گرایش داشتند که حمایت سیاسی خود را متوجه حزب چپ گرای مایام کنند. در نتیجه، هنگامی که جنگ علیه اعراب - که بلافاصله پس از استقلال آغاز شده بود - با پیروزی پایان یافت، بن گوریون به آرامی پالماخ را منحل کرد.

بن گوریون حتی قبل از اینکه ارتش را از آنچه که از نظر گرایشات سیاسی ناسالم می دانست تصفیه کند، نشانه هایی از علاقه به داشتن يك اتحاد نظامی با ایالات متحده بروز داده بود.

طی جنگی که بلافاصله پس از اعلام استقلال رخ داد، نیروهای دفاعی نوپای اسرائیل به آن گروه از سربازان حرفه ای اتکا داشت که حرفه خود را در دوران جنگ جهانی دوم و در صفوف ارتشهای متفقین آموخته بودند. برخی از این افراد را دستمزد کلان و برخی دیگر را ایده آلیسم جذب کرده بود. شناخته

شده ترین این ایده آلیست ها فردی آمریکایی به نام دیوید مارکوس بود که سابقاً در ارتش ایالات متحده رتبه سرهنگی داشت و قبل از آنکه به خاطر تیر خوردن بمیرد، فرمانده جبهه اورشلیم بود.

آدم کمتر معروف ولی مهمتر در آن دوران، آمریکایی صهیونیست دیگری بود به نام فرد گرونیخ. وی نیز سرهنگ سابق ارتش ایالات متحده و از اعضای ستاد اطلاعاتی آیزنهاور در زمان جنگ بود. او در ماه ژوئن سال ۱۹۴۸ به پیشنهاد تدی کالک به اسرائیل رفت.

بن گوریون این آمریکایی ۳۲ ساله را بخوبی پذیرفت و برای مشاوره نظامی دائماً به سراغ او می رفت. گرونیخ که سابقاً افسر ستاد بود، با وجود موفقیت های گیج کننده نیروی دفاعی اسرائیل در منطقه، نسبت به این نیرو و رفتار و انضباط آن نظری منفی داشت. او بعدها گفت: «اگر بخواهیم از نظر حرفه ای صحبت کنیم، باید بگویم این ارتش ارزش چندانی نداشت.» گرونیخ این نظر خود را به بن گوریون منتقل کرده بود و بن گوریون اصرار می کرد وی با وجود آنکه عبری نمی دانست و باید مذاکرات برایش ترجمه می شد، در جلسات ستاد کل شرکت کند.

گرونیخ در صفوف نیروهای نظامی اسرائیل چهره محبوبی نبود، بویژه آنکه بن گوریون او را به جلسات پالماخ می برد و اصرار می کرد در ردیف نخست بنشیند. گرونیخ بعدها گفت: «این کار او اشتباهی جدی بود. من همانند گاوی زورمند همه چیز را تحمل می کردم و به عنوان يك آمریکایی در مقابل ابراز تنفرهای آنان دم بر نمی آوردم.» فرماندهی پالماخ گمان می کرد، گرونیخ جاسوس آمریکایی هاست و او را برای اینکه اسرائیل را به درون سیستم [تسلط] استراتژیک آمریکایی ها بکشد به اسرائیل فرستاده اند. البته آنها زیاد هم اشتباه نمی کردند. آنگونه که گرونیخ بعداً به يك روزنامه نگار اسرائیلی گفت: «مسئلاً من امیدوار بودم از طریق رهنمودهایی که به بن گوریون می دهم، ارتش اسرائیل به طریقی سازماندهی شده و آموزش یابد و مسلح شود که در آینده در چارچوب سیستم استراتژیک ایالات متحده قرار گیرد. به اعتقاد من، این امر هم به نفع

اسرائیل و هم در جهت منافع ایالات متحده بود، زیرا اسرائیل نمی توانست تنها بماند. این کشور به بلوک کمونیسم تعلق نداشت و فرانسه نیز قابل اتکا نبود. آلمان غربی هنوز نمی توانست قدرتی باشد، انگلستان دشمن اسرائیل بود و فقط ایالات متحده باقی می ماند.»

گرونیخ فقط آرزوهای خودش را بیان نمی کرد. امیدهای او برای آینده بزودی در برخی بخشهای پنتاگون انعکاس طرفدارانه ای پیدا نمود. وی طی اقامت هجده ماهه اش در اسرائیل، دوبار به ایالات متحده سفر کرد تا دولت را برای فرستادن مشاورین نظامی به اسرائیل تشویق کند. او بین برخی از مقامات فرماندهی فکر خود را مطرح کرد و حمایت آنها را کسب نمود، اما ژنرال لاوتون کالینز، رئیس ستاد ارتش، این طرح را وتو کرد. گرونیخ از دوران خودش زیادی جلو افتاده بود.

گرونیخ هنگام کار در اسرائیل از نام جعلی فرد هاریس استفاده می کرد. وقتی این خبر به بیرون درز کرد که بن گوریون با یک افسر اطلاعاتی آمریکا ارتباط مشورتی بسیار نزدیک داشته است، کول هاآم^{۲۴} روزنامه حزب کمونیست اعلام کرد: «ژنرال هاریس برای این به اسرائیل فرستاده شده تا ارتش ما را برای بستن به ارباب امپریالیستها دهنه بزند و قبل از آنکه آمریکایی ها پایگاههای نظامی خود را در خاک کشور ما بپا کنند، در مورد شرایط تحقیق کند.»

بعدها در جریان یک محکمه از بن گوریون پرسیده شد: «آیا حضور یک افسر جاسوسی بیگانه در قرارگاه ستاد کل ورد کردن اطلاعات سری از این طریق عملی خیانت آمیز نیست؟» (۲۳)

بن گوریون همواره از گرونیخ دفاع و اصرار می کرد این واقعیت که وی آمریکایی است نباید صلاحیت او را به عنوان یک یهودی میهن پرست زیر سؤال ببرد. اما این «پیرمرد» - او را به این نام می خواندند - در این باره کمی بی صداقتی به خرج می داد. او به عنوان رهبر اسرائیل با معضلی عمیق روبرو بود. فعالترین و

متعهدترین شهروندان این کشور تازه تأسیس، کاملاً با مرتبط ساختن سرنوشت کشورشان با اردوگاه غرب مخالف بودند؛ در واقع، آن گروه نیز که خواهان جدی بستن پیمان اتحاد با شوروی‌ها بودند اقلیتی را تشکیل می‌دادند؛ اکثریت مردم خواستار کشوری بودند بیطرف در مقابل هر دو اردوگاه.

مسئله این بود که اسرائیل در آن هنگام هم به پول و هم دستیابی به دو میلیون یهودی ساکن شوروی نیازمند بود و بنظر نمی‌رسید بتوان هر دو را با هم بدست آورد؛ از طرف دیگر، نیاز به پول فوری و ضروری بود. جامعه یهودیان آمریکا برای مصرف در مواردی مانند خرید سلاح از چکسلواکی و یا «هزینه‌های نرم کردن» مقامات در کشورهای مختلف مبالغ کلانی را از جیب خود خرج کرده بود، اما واضح بود بزرگ‌منشی‌های فردی نمی‌تواند مخارج فزاینده دولت اسرائیل را تأمین کند. به عنوان مثال، دولت در سال ۱۹۴۹ برای پذیرفتن حدود ۲۳۰ هزار مهاجر جدید که عمدتاً از اروپای شرقی و برخی کشورهای عرب مانند عراق می‌آمدند، برنامه‌ریزی کرده بود. از آنجا که سکنی دادن هر مهاجر جدید برای دولت حدود ۲۰۰۰ دلار خرج بر می‌داشت، بنابراین دولت باید صرفاً برای کمک به مهاجران جدید ۵۰۰ میلیون دلار - بیشتر از بودجه سالانه اش - خرج می‌کرد. منابع اسرائیل بطرز وحشتناکی ناکافی بود. ارزش کل صادرات آن در سال ۱۹۴۹ به ۴۰ میلیون دلار می‌رسید که عمدتاً از صادرات لیمو و الماس‌های تراش خورده حاصل می‌شد. نرخ بیکاری بین مهاجران جدید بالای ۱۰ درصد بود. در طول آن سال، اسرائیل حدود ۱۰۰ میلیون دلار کمک مالی شخصی از سوی جامعه یهودیان ایالات متحده دریافت کرد، اما بخشش‌های فردی کافی نمی‌نمود. تنها يك دولت، و بویژه ایالات متحده قادر بود وسیله لازم را برای نجات مالی کشور ارائه کند. جالب آنکه این احساسات قوی سوسیالیستی در اسرائیل بود که نخستین مانع دریافت کمک ایالات متحده به شمار می‌رفت. در پایان سال ۱۹۴۸، اسرائیل برای نخستین انتخابات کنشت [مجلس] خود آماده می‌شد. هرچند ترومن هنوز اسرائیل را رسماً شناسایی نکرده بود (به خاطر آخرین مقاومت‌هایی که هنوز در وزارت امور خارجه وجود داشت)، اما از

قبل يك نماينده ایالات متحده در اسرئیل بسر می برد: يك صهیونیست متعصب به نام جیمز مك دونالد، که با وجود مخالفت‌های شدید مقامات وزارت امور خارجه بدقت توسط دوستان اسرئیل در کاخ سفید انتخاب شده بود، از چند ماه پیش در تل آویو بسر می برد و از طرف دولت صهیونیستی بشدت تلاش می کرد، کار را در کاخ سفید پیش ببرد.

مك دونالد برای ترغیب مقامات کشورش به ارائه وام تضمین شده ای به اسرئیل از طریق بانک صادرات و واردات، به چشم انداز نتایج انتخابات و توانایی بالقوهٔ چپگرایان متوسل شد. این نمایندهٔ مخفی اطلاع داد: «شاید شوروی‌ها هم برای خودشان مشغول ترتیب دادن کلک‌هایی در انتخابات باشند. شوروی‌ها در اسرئیل از طرفداری عمومی گسترده‌ای برخوردارند». او خاطر نشان ساخت که چنین کمکی به ضرر حزب چپگرای مایام و به نفع حزب مایای بن گوریون خواهد بود. مك دونالد نوشت: «مایام نیز از نیاز به این وام آگاه است، اما با هر امتیازی که در مقابل آن داده شود، مخالفت می کند. در نتیجه این امر، برای مایای از اهمیت بسیاری برخوردار است که با تأکید کافی اعلام شود، این وام هیچگونه تعهد سیاسی را همراه ندارد و برای اسرئیل تعهدی در مقابل ما ایجاد نخواهد کرد.» (۲۴)

مك دونالد در مورد واکنش چپگرایان در مقابل موضوع وام درست اندیشیده بود. یکی از رهبران مایام سناریوی سوزناکی را مطرح می ساخت: «مرحلهٔ اول کمک است، بعد مرحلهٔ انقیاد پیش می آید، آنگاه پایگاه نظامی می خواهند، و از آن پس راه برای مرحلهٔ بعدی باز است: يك جنگ جهانی.» (۲۵)

خود بن گوریون از اعضای حزب مایام که آنها را از نظر ایدئولوژیک خیلی به اتحاد شوروی نزدیک می شمرد، نفرت داشت. یکی از حامیان او در دولت، مسأله را به این صورت طرح می کند که ممکن است مشاورین یهودی ترومن این واقعیت ناراحت کننده را فهمیده باشند که: «در رابطهٔ ما با ایالات متحدهٔ آمریکا، ما در این کشور ستون پنجمی داریم، در حالی که در مورد شوروی‌ها، این آنها هستند که در اینجا ستون پنجمی دارند.» (۲۶) با این حال، باید موضوع را در

مقابل این واقعیت قرار می‌دادند که شوروی هنوز هم دو منبع حیاتی یعنی سلاح و جمعیت یهودی مهاجر را تحت کنترل خود داشت.

تاریخنگاران رسمی اسرائیلی همواره تلاش کرده‌اند این حقیقت را که چک‌ها (با موافقت شوروی) در سالهای بعد از استقلال سلاحهای مورد نیاز این کشور را فراهم کرده‌اند، پنهان کنند. اما خارج شدن اسناد وزارت امور خارجه اسرائیل از طبقه بندی سری نشان می‌دهد که تنها در سال ۱۹۵۰ حدود یک چهارم نیازهای تسلیحاتی نیروی دفاعی اسرائیل از چکسلواکی تأمین شده است. به مرحله دولت اسرائیل حاضر نبود تا قبل از یافتن منبع دیگری که بتواند سلاح مورد نیازش را به همان میزان تأمین نماید، این جریان تسلیحات را قطع کند. آنها به سراغ آمریکایی‌ها رفتند، ولی ناکام برگشتند. یک نماینده مخفی به اورشلیم گزارش داد: «عمده ترین مانع قبول درخواستهای ما، ستاد کل ارتش ایالات متحده است که درباره موضوع ما در جنگ محتمل جهانی نامطمئن است.» (۲۷)

پذیرش مهاجران جدید هنوز هم مهمترین مسأله بود. بن گوریون در ژانویه سال ۱۹۵۰ گفت: «امنیت ما تماماً به موضوع مهاجرت وابسته است. ما نمی‌توانیم به آسانی صدها هزار یهودی را از کف بدهیم. هنوز هم جریان مهاجرت از لهستان، چکسلواکی و بلغارستان ادامه دارد. اگر هنوز هم شانسی برای خارج کردن یهودیان از شرق و بویژه از رومانی وجود داشته باشد، نباید آن را از دست داد.» (۲۸)

مشکل اینجا بود که هر چند روسها به وجود یک اسرائیل بیطرف راضی بودند، اما آمریکایی‌ها به این راضی نمی‌شدند.

در سال ۱۹۵۰ جنگ کره شروع شد و مسأله موضع بین المللی اسرائیل مطرح گردید. هنگامی که نیروهای کره شمالی بسوی جنوب شبه جزیره سرازیر شدند، ایالات متحده ائتلافی تشکیل داد تا آنچه را تجاوز آشکار توصیف می‌کرد محکوم کرده و در هم بکوبد. موشه شارتر^{۲۵} وزیر امور خارجه اسرائیل امیدوار

بود این کشور بتواند با بیطرفی رسمی خود مشکل جنگ کره را از سر بگذراند: «همانند گذشته، ما قصد نداریم خود را علیه يك بلوك و متحد بلوك ديگر معرفی کنیم.»

اما شارت و حامیان او در هیأت دولت خیلی از زمان عقب بودند. بن گوریون تصمیم گرفته بود اسرائیل را به صورت متحد غرب در آورد. او مصمم شده بود ثابت کند اسرائیل که از زمان دریافت وام از بانک صادرات و واردات آمریکا کمک دیگری دریافت نکرده بود، دوست دارد متحد ارزشمندی برای ایالات متحده باشد، و از این طریق پاداشی به صورت کمک مالی دریافت کند. عدم حمایت اسرائیل از موضع آمریکا می توانست نتایج شومی ببار آورد. آنگونه که نماینده اسرائیل در سازمان ملل به نام آرتور لوری به دولت اسرائیل اعلام کرد، کنگره ایالات متحده در آینده هرگونه کمک این کشور را بر پایه آمادگی هر کشور برای حمایت و احتمالاً همراهی با اقدامات نظامی و جنگی آمریکا تصویب خواهد کرد. لوری نتیجه گرفت: «سرنوشت ما بطرز غیرقابل گریزی با غرب پیوند خورده است.» به عنوان نشانه ای از آنچه در آینده رخ می داد، وزارت امور خارجه ایالات متحده پاسخ دودلی اسرائیل را در مورد بحران کره، با بلوکه کردن پرداخت تعدادی وامهای کم حجم که قبلاً برای توسعه سیستم آب و فاضلاب اورشلیم تصویب شده بود، داد. آنگونه که سفارت اسرائیل در واشنگتن به دولت خود گزارش داد، «این عمل ایالات متحده مسلماً واکنشی سیاسی در برابر بیطرفی اسرائیل و موضع فاصله گرفتن از آمریکا است.» (۲۹)

بن گوریون در این مرحله حاضر بود قدم نهایی را برداشته و حتی يك گروه از نیروهای اسرائیلی را به جنگ بفرستد. شارت که از بن گوریون تندخو بسیار ملایم تر بود، سایر اعضای دولت را متقاعد ساخت که فرستادن سرباز تهور بیجایی است و در نتیجه بن گوریون تنها ماند. این امر باعث شد بن گوریون اعلام کند برخی مواقع اکثریت مرتکب اشتباه می شود. به هر حال، نتیجه این شد که دولت سرانجام تصمیم گرفت اسرائیل در سازمان ملل به نفع موضع ایالات متحده رأی دهد. (۳۰)

حتی در آن هنگام، اسرائیلی‌ها تصمیم گرفتند از ترس آنکه مبادا رابطه شان با شوروی به مرحله آشتی ناپذیری سقوط کند، در سایر مسائل بین‌المللی کماکان موضعی بیطرف گرفته و چهره مقبولی از خود نشان دهند. آنها به وضعیت مشکلی دچار بودند. از یک طرف از ترس بریده شدن همه روابط خود با شرق (و زنجاندن بخش عظیمی از مردم اسرائیل) جرأت کاملاً علنی کردن رابطه شان با ایالات متحده و آمریکایی‌ها را نداشتند، و از سوی دیگر با مشکلی روبرو بودند که یکی از رهبران آن را در همان هنگام «چگونه ادامه دادن به دوشیدن آمریکایی‌ها، در حالی که نمی‌توانیم در عوض چیزی به آنها بدهیم» (۳۱) توصیف می‌کند.

اما به هر حال این همه قضیه نبود. اسرائیلی‌ها می‌توانستند چیزهایی به آمریکایی‌ها بدهند، ولی این امر باید سری می‌ماند.

موفقیت کامل اسرائیلی‌ها در پدیدآوردن دولتی یهودی در فلسطین تا حد زیادی مدیون اطلاعات و چیزی بود که امروزه آن را «عملیات پنهانی» می‌خوانند. هر دو مورد بشدت وابسته به یهودیانی بود که از خارج اسرائیل به آن وارد می‌شدند. هانگ گرینسپام نمونه خوبی بود از اینگونه افراد و کارهای داوطلبانه آنان؛ دیگرانی هم بودند که در فعالیتهای خود احتیاط بیشتری اعمال می‌کردند مانند «دو کارمند هیأت نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل» که تدی کالک از آنان به عنوان خبرچینان اسرائیل در زمان رأی‌گیری برای تقسیم فلسطین یاد می‌کند.

در قلب این تلاشهای اطلاعاتی در زمان قبل از استقلال، سازمانی سری قرار داشت که شای^{۲۶} خوانده می‌شد. این سازمان در داخل فلسطین سه حوزه اصلی فعالیت داشت: علیه دولت انگلستان؛ علیه اعراب؛ و علیه مخالفین بن‌گوریون در سازمانهای صهیونیستی.

این تلاشهای مخفیانه اطلاعاتی شدیداً موفقیت‌آمیز بودند. از طریق همین سازمان به دستگاه اداری غیر نظامی انگلیسی‌ها در فلسطین رخنه شده بود که به

وجود تعداد زیادی یهودی در این تشکیلات انجامید و کار آنان سبب می شد انگلیسی ها هرگز قادر نباشند نیروهای رزمنده هاگانا را دستگیر کرده و یا به آنان ضربات جدی وارد کنند.

سازمان شای در فعالیتهای دیگری نیز که حوزه آنها از گردآوری صرف اطلاعات برای زدوبندهای سیاسی فراتر می رفت، درگیر بود. به عنوان مثال، هنگامی که در سال ۱۹۴۶ يك کمیسیون انگلیسی - آمریکایی متشکل از نمایندگان مجلس و حقوقدانان به فلسطین آمد تا در مورد ادعاهای یهودیان و اعراب درباره این سرزمین داوری کند، فوراً تحت تأثیر حیا و فروتنی راهنمایی به نام بوریس گاریل^{۲۷} قرار گرفت که از طرف آژانس یهود مأمور برآوردن نیازهای آن شده بود. (۳۲) این آقای گاریل مهمان نواز، در واقع رئیس بخش سیاسی شای بود. هر شب به محض اینکه اعضای کمیسیون در هتلهاى خود به بستر می رفتند، راهنمای مهربان به قرارگاه بن گوریون می شتافت و در مورد منطقه ای که طی آن روز مورد تحقیق قرار گرفته بود، گزارش می داد. چنانچه گاریل فاش می کرد، در آن روز کسی در منطقه مورد بررسی اظهارات ریان بخشی کرده است، برای فردا صبح آدم دیگری را به منظور روبراه کردن اوضاع به جای او می گذاشتند. اعضای کمیسیون (از جمله جیمز مک دونالد، نماینده آتی آمریکا در اسرائیل) که نمی دانستند چگونه آنها را با مهارت فریب داده اند، گزارشی فراهم آوردند که به نفع موضع صهیونیستها بود.

اینکه گاریل مجبور بود هر شب برای ارائه گزارش پیشرفت کار کمیسیون نزد بن گوریون بیاید، از روش بن گوریون در پیشبرد عملیات ناشی می شد. رهبر صهیونیسم علاقمند بود کارها را خودش و با استفاده از گروه کوچکی از مردان جوان و مورد اعتماد و همچنین دوستان بلندمرتبه ای چون موشه شاروت، وزیر امور خارجه، پیش ببرد. این امر بویژه در حوزه «امنیت» یعنی مسائل دفاعی و اطلاعاتی صادق بود. طی مدت پانزده ساله بعد از پدید آمدن اسرائیل، بن گوریون

از طریق اعمال کنترل شخصی بر امور نظامی و اطلاعاتی قادر بود سیاست خارجی شخصی اش را بدون توجه جدی به سلیقه دولت پارلمانی پیش ببرد. هنگامی که انگلیسی ها رفتند و دولت مستقل اسرائیل پدید آمد، اولویتهای اطلاعاتی عوض شد. شای را منحل کردند و بن گوریون به جای آن سه سازمان جداگانه خلق کرد: سرویس اطلاعات نظامی که اساساً برای مقابله با ارتشهای عرب ایجاد شده بود، زیر کنترل وزارت دفاع قرار داشت و امور سانسور مطبوعات محلی را نیز تحت نظارت داشت. سرویس اطلاعات خارجی که گاریل کهنه کار آن را ریاست می کرد، بخشی از وزارت امور خارجه بود و وزیر امور خارجه آن را کنترل می کرد. بخش امور یهودیان که اینک سازمانهای صهیونیستی مخالفی مانند ایرگون ولهی را تحت کنترل داشت اهمیت بیشتری پیدا کرده بود. این سازمان که زیر عنوان جدید شین بت^{۲۸} تجدید سازمان شده بود، توسط یک روس لاغر اندام که چشمان قهوه ای تیز و گوشهای بزرگی داشت و او را ایسرهازل می خواندند، ریاست می شد و اینک مسئولیت اطلاعات و امنیت داخلی را بعهده داشت: یک سازمان پلیس مخفی.

رویون شیلوا^{۲۹} مشاور ارشد بن گوریون در امور اطلاعاتی در سالهای تشکیل اسرائیل، چهره ای است که اکثر کتابهای تاریخ معرفی او را فراموش کرده اند. با این حال، باید گفت نفوذ او بر سرنوشت این دولت تازه تأسیس عظیم بوده است. شیلوا یکی از بنیانگذاران سازمان شای در سالهای دهه ۱۹۳۰ بود. او سابقاً در بغداد به معلمی مدرسه اشتغال داشت و در مورد شناخت جهان عرب و اعراب از بسیاری همتایان خود برتر بود. وی در طول جنگ دوم تیپی از سربازان یهود تشکیل داده و به عنوان جزئی از ارتش انگلستان وارد نبرد کرده بود تا برای آینده اسرائیل کادرهای نظامی تربیت کرده باشد. در پایان جنگ، این تیپ در هلند بسر می برد. به گفته یکی از کارمندان سیا که در آن سالها با این واحد سرو کار زیادی داشت، «آنها در مسیر مهاجرت یهودیان به مثابه ایستگاهی بسیار

28. Shin Beth

29. Reuven Shiloah

مهم به حساب می آمدند. بعداً، هنگامی که تیپ به ایتالیا انتقال یافت، مسیر مهاجرت را یکشنبه تغییر داد. درباره آنها نباید دچار اشتباه شد. آنها نقش خیلی خیلی مهمی بعهدہ داشتند. شیلوا آدم برجسته ای بود.» شیلوا در طول جنگ با سرویس های اطلاعاتی متفقین در قاهره ارتباطاتی برقرار نمود و برای پیشبردن برخی عملیات خود در اروپای اشغالی با آنان همکاری می کرد. (۳۳)

از شیلوا به عنوان فرد توطئه گری یاد می کنند که عادت داشته برای بیدار ماندن آمفتامین مصرف کند، و به هنگام نیاز به خواب به جای آن قرص خواب آور بخورد. او ذهن تند و زاینده ای داشت که امور اطلاعاتی را نه فقط روشی برای گردآوری اطلاعات مخفی، بلکه به عنوان وسیله ای جهت ایجاد پیوندهای سری بین اسرائیل و دیگر کشورها می دید.

در طول جنگ استقلال و جنگ متعاقب آن با همسایگان عرب، شیلوا در یکی از عملیات مخفی کمتر شناخته شده اما مهم اسرائیل نقشی بازی کرد. برخلاف این تصور سنتی که همه کشورهای عرب متحد شده بودند تا اسرائیل را در نطفه خفه کنند، ملک عبدالله، شاه اردن، به هیچ عنوان مخالف آشتی ناپذیر دولت یهود بشمار نمی رفت. در واقع، انجام مذاکرات سری شیلوا، موشه دایان، و سایر نزدیکان بن گوریون با ملک عبدالله به این توافق سری انجامیده بود که ملک عبدالله به منظور اطمینان یافتن از اینکه یک دولت مستقل فلسطینی هرگز از طریق سازمان ملل در فلسطین مستقر نخواهد شد، با اسرائیلی ها همکاری کند. البته ملک عبدالله رشوه ای نیز دریافت کرده بود. بجای تأسیس یک کشور فلسطینی، عبدالله با موافقت و تشویق اسرائیلی ها و بدون اعتنا به سایر حکام عرب، بخش عربی فلسطین را اشغال کرد و به عنوان ساحل غربی زیر حاکمیت خود گرفت.

خود شیلوا پس از تجدید سازمان ارگانهای اطلاعاتی در زمان پس از استقلال شغلی رسمی بعهدہ نگرفت. (ظاهراً به عنوان سردبیر یکی از روزنامه های حزب مپای کار می کرد.) اما در سال ۱۹۵۱ و بدنبال یکسری درگیریهای داخلی، تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل دوباره دستخوش تحول شد. به

جای بخش خارجی که قسمتی از وزارت امور خارجه به حساب می آمد، آژانس جدیدی ایجاد شد که زیر نظر مستقیم نخست وزیر قرار می گرفت. این آژانس همان موساد بود که بعداً به صورت سازمانی افسانه ای درآمد. مسئولیت آن را بعهدۀ شیلوا گذاشتند. او هیچ شکی در مورد اینکه اسرائیل در جنگ سرد باید طرف چه کسی را بگیرد نداشت. کمی پس از پایان جنگ جهانی دوم، وی در گزارشی که برای بن گوریون آماده کرده بود پیشنهاد داد، دولت یهود با آمریکایی ها متحد شود. هنگامی که تصمیم حیاتی درباره دفاع از موضع آمریکائیان در جنگ کره گرفته شد، شیلوا برای بیشتر متعهد شدن اسرائیل فشار آورد. او دلیل می آورد که اسرائیل باید سرانجام بستن اتحاد استراتژیک نظامی با آمریکا را هدف خود قرار دهد. او گفت به عنوان اولین قدم در این راه، موساد باید با سرویس های اطلاعاتی آمریکایی ها ارتباط برقرار کند.

در نگاه نخست، چنین بنظر نمی رسید که سرویس های اطلاعاتی ایالات متحده برای شریک شدن با اسرائیلی ها چشم انداز مساعدی داشته باشند. آمریکایی ها از فعالیتهای پنهانی و پیوندها و اتحادهای مخفیانه اسرائیل بی اطلاع نبودند. مثلاً افسران اطلاعاتی آمریکا از ارتباط با چک ها و همچنین رد کردن تکنولوژی حساس نظامی در مقابل سلاح خبر داشتند. آنها همچنین می دانستند بین دولت اسرائیل و چک ها در مورد یک عملیات بویژه حساس تبانی و همکاری وجود داشته است: حمایت از یک باندها آدمکشان سیاسی.

طرح اصلی سازمان ملل برای تقسیم فلسطین به جنگ علنی بین اسرائیلی ها و اعراب منجر شده بود. یک دیپلمات سوئدی به نام کنت فالکه برنات که طی سالهای جنگ در کار خارج ساختن یهودیان از اروپای اشغالی فعالیت کرده بود، از سوی سازمان ملل به منطقه فرستاده شد، تا ترتیباتی برای نیل به صلح فراهم سازد. اما طرحی که وی در سپتامبر ۱۹۴۸ ارائه کرد، سبب عصبانیت شدید اسرائیلی هایی شد که مدعی بودند طرح وی امتیازات زیادی به فلسطینی ها داده است. برنات روز ۱۷ سپتامبر یعنی یک روز پس از انتشار گزارش خود طی جریانی که کاملاً معلوم بود بدقت طراحی شده است، هدف

گلوله قرار گرفت و در اورشلیم کشته شد. تروریست‌هایی که وی را به قتل رساندند عضو تشکیلات لهی بودند که از گروه‌های تندرو بود و اسحاق شامیر از رهبران آن بشمار می‌رفت. (چندین سال بعد، هنگامی که شامیر به وزارت امور خارجه اسرائیل رسیده بود در خوشامدگویی به یکی از مقامات سازمان ملل به نام برایان اورکهارت گفت: «هرگز قبلاً با مقامات سازمان ملل برخوردی نداشته‌ام.» اورکهارت گفت: «اما شما که داشته‌اید؛ با کنت برنات، برخوردی نداشته‌اید؟» (۳۴).

دولت بن‌گوریون از این قتل اظهار تنفر و شوکه شدن کرد و بلافاصله چندتن از اعضای لهی را دستگیر نمود. اما همانگونه که وزارتخانه‌های امور خارجه و دفاع ایالات متحده خیلی زود از طریق منابع اطلاعاتی خود در اورشلیم متوجه شدند، این همه داستان نبود:

در همان روزی که برنات به قتل رسید، حدود ۳۰ گذرنامه اسرائیلی با این درخواست دولت که به آنها ویزا داده شود به کنسولگری چکسلواکی تحویل شد. همه گذرنامه‌ها مهر اجازه خروج از اسرائیل به تاریخ همان روز را داشتند. این گذرنامه‌ها متعلق بود به آن گروه از اعضای لهی که چندین بار در جریان طراحی و اجرای نقشه قتل میانجی‌های سازمان ملل دست داشتند. تا پایان همان ماه، همه این افراد و از جمله سه نفری که چند ساعت پس از قتل دستگیر شده و به طریقی از بازداشتگاه پلیس اسرائیل گریخته بودند، به پراگ رسیدند. همه اینها مقامات و اشنگتن را متقاعد ساخت که حداقل برخی از اعضای دولت اسرائیل در جریان قتل دست داشته‌اند و برای سرپوش گذاشتن بر آن از کمک يك دولت کمونیستی برخوردار شده‌اند. رابرت لاوت^{۳۰} که در آن هنگام به عنوان وزیر امور خارجه عمل می‌کرد، گروه ویژه‌ای را از افراد بخش اطلاعات وزارت امور خارجه مأمور تحقیق بیشتر کرد.

همه اعضای دستگیر شده لهی پس از دو هفته آزاد شدند. متعاقب آن

بن گوریون رفیق نزدیک یکی از قاتلین از آب درآمد. گزارش گروه تحقیق وزارت امور خارجه هرگز منتشر نشد. (۳۵)

فعالیت‌های صهیونیستها در داخل ایالات متحده از نزدیک توسط آژانس‌های اطلاعاتی ایالات متحده تعقیب می‌شد، اما رسیدگی بسیار دقیق به این فعالیتها وظیفه سازمانی بود آنچنان پوشیده در تاریکی مخفیکاری، که تعداد کمی از مقامات کشور به گزارشهای آن دسترسی داشتند.

در طول جنگ جهانی دوم، ارتش ایالات متحده سازمان قدرتمند و بزرگی برای شنود مخابرات دشمن و شکستن رمزهای آن پدید آورده بود. این سازمان، یعنی آژانس امنیتی ارتش (آ.اس.آ) بعد از جنگ نیز به حیات خود ادامه داد. در حوالی سالهای ۱۹۴۵ یا ۱۹۴۶ يك واحد ویژه که از سایر قسمتهای آژانس کشف رمز نیز سری‌تر بود تشکیل شد تا فعالیت‌های عوامل اسرائیل^{۳۱} و هواداران آنها را در ایالات متحده و سایر مناطق تعقیب کند. کسی که این واحد را اداره می‌کرد، اعتقاد داشت به خاطر استفاده‌ای که اسرائیلی‌ها از هواداران خود در جامعه یهودیان به عمل می‌آورند، هیچ فرد یهودی، هرچند ظاهراً شهروند وفادار ایالات متحده باشد - نباید در این واحد ویژه کار کند و یا از وجود آن خبر داشته باشد. همه گزارشهای این واحد نشانی تحت عنوان «طلا» بر تارک خود داشتند که معنی آن ممنوعیت نشان دادن گزارش به افراد یهودی بود.

یکی از کارکنان سابق اطلاعاتی که صلاحیت خواندن گزارشهای «طلا» را داشته است می‌گوید: «ما آنها را منجمد کرده بودیم. می‌دانستیم چه کسی سلاحها را حمل می‌کند، کی پول آنها را می‌پردازد، چه کسی در آمریکا پول می‌گیرد، و چه نوع کارهای غیرقانونی در کشور انجام می‌شود. به خاطر برخی مسائل سیاسی، کار اندکی روی این اطلاعات کسب شده انجام می‌شد. اما تا آنجا که من می‌دانم ان.اس.آ (آژانس امنیت ملی، جانشین آ.اس.آ) هنوز هم گروهی برای این کار دارد که آن را عمیقاً پنهان می‌کند.» (۳۶)

۳۱. منظور نویسنده صهیونیسم و صهیونیستها است. دولت اسرائیل در آن هنگام هنوز تشکیل نشده بود. م

بین کسانی که به گزارشهای «طلا» دسترسی نداشتند، سازمان تازه پایی بود با يك نام باشکوه. در حالی که جنگ کره وحشت از داغ شدن جنگ سرد را افزایش می داد، آژانس مرکزی اطلاعات (سیا) برای انجام دادن کاری در خور نام با عظمت خود با دردسر روبرو بود. سیا زاده سازمان دیگری بود به نام اداره خدمات استراتژیک، که مخلوق زمان جنگ يك حقوقدان جمهوریخواه به نام ویلیام دونووان بشمار می رفت. وی آرزو می کرد بزرگترین چهره اطلاعاتی ایالات متحده باشد. (ممکن است روزولت در تشویق او به این جاه طلبی نقشی بازی کرده باشد، زیرا قبل از واقعه پل هاربر به جمهوریخواهانی مانند دونووان که دوست داشتند آمریکا وارد جنگ شود، نیاز داشت.)

اما با وجود افسانه هایی که بعدها دونووان و دیگران در مورد فعالیت های خود یافتند، اداره خدمات استراتژیک دستاورد چندانی نداشت و سوای معرفیت چیز دیگری بدست نیاورد. عملیات موفقیت آمیز اطلاعاتی در جنگ جهانی دوم، عمدتاً بدست آمدن اطلاعات از طریق رخنه به سیستم ارتباطات اطلاعاتی بود. انگلیسی ها رمزهای آلمانی ها و آمریکایی ها رمزهای ژاپنی ها را کشف کرده بودند. هر دو کشور به سیستمهای رمز کشورهای بیطرف رخنه کرده بودند و از ارتباطات مؤسسات خارجی نیز اطلاع داشتند. اما در ایالات متحده، ارتش کنترل سختگیرانه ای در مورد استفاده از این اطلاعات اعمال می کرد (جدا از اطلاعات دریایی، که به نیروی دریایی ایالات متحده تعلق داشت).

اداره خدمات استراتژیک مجاز شده بود از اطلاعات حاصل از کشف رمز مخابرات اطلاعاتی آلمانی ها استفاده کند (یکی از فعالان سابق عملیات جاسوسی به طعنه می گوید: «برای آنکه تعداد زیادی جاسوس آلمانی استخدام نکنند»)، اما دونووان با وجود تلاشهای فراوان نتوانست بهره بیشتری از حاصل عملیات کشف رمز بدست آورد.

به این ترتیب، اداره خدمات استراتژیک نتوانست بین سایر سرویس های اطلاعاتی مقام و موقعیت خیلی ارزشمندی پیدا کند. سرهنگ کارتر کلارک، رئیس قسمتی که به آژانس امنیتی ارتش تبدیل شد و پیامهای سری «طلا» را در

اختیار داشت، با لحن اهانت باری می گوید: «اداره خدمات استراتژیک توانست در حفظ جان و نجات خلبانانی که در برمه سقوط می کردند و برخی افراد بداقبال دیگر موفقیت‌هایی بدست آورد، اما اگر کار اطلاعاتی ارزشمند دیگری کرده باشد، من از آن بی اطلاعم.» (۳۷)

به این ترتیب اداره خدمات استراتژیک که سرویس‌های اطلاعاتی ارتش آن را کنار زده بودند به حوزه دیگری از فعالیت روی آورد که تحت نام «عملیات پنهانی» شناخته شده است و کمک به جنبش‌های مقاومت در اروپا و خاور دور در آن زمان بخشی از آن را تشکیل می داد. هرچند شواهد کمی از اینکه اداره خدمات استراتژیک توانسته باشد آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها را با عملیات خود بیازارد در دست است، اما فعالیت‌های آن مزه مداخلات پنهانی را به کارکنان آن چشاند و آنها را با روش‌های مداخله آشنا ساخت.

دونووان این امید را نیز در دل می پروراند که روش‌های قدیمی و از مد افتاده جاسوسی که وی به کار می برد، بتواند اسرار ارزشمندی از دشمن را بدست آورد که قابل قیاس با اطلاعات حاصل از کشف رمز توسط کامپیوتر باشد. به عنوان مثال، در اواخر سال ۱۹۴۴ رئیس اداره خدمات استراتژیک، فرماندهی عالی آمریکا را باهیجان مطلع ساخت که افرادی توانسته‌اند در رم به سرویس دیپلماتیک واتیکان رخنه کنند. آنها نسخه‌هایی از پیام‌های ارسالی سفیر پاپ را در توکیو بدست می آوردند که از نظر اطلاعاتی بسیار ارزشمند بود. رئیس جمهور و فرماندهان ارشد توجه خود را به این موضوع معطوف کردند. بنظر می رسید اداره خدمات استراتژیک سرانجام خود را به عنوان یک سرویس اطلاعاتی قبولانده است. متأسفانه عاقبت معلوم شد این جاسوس واتیکان در واقع یک روزنامه‌نویس و تهیه کننده صور قبیحه است که - هرچند کتاب پرفروشی هم تحت عنوان «آمازونی‌های بیدت» نوشته - اما گزارش‌های ظاهراً ارزشمند خود را با مطالعه دقیق روزنامه‌های محلی جعل می کند.

این کشف آنقدر تکان دهنده بود که دونووان مدتی آن را پنهان ساخت و به رد کردن اطلاعات حاصله به عنوان اطلاعات واقعی ادامه داد. حتی هنگامی که

پذیرفته شد کل جریان حاصل کلاهبرداری بوده است، رئیس ضد اطلاعات اداره خدمات استراتژیک در رم که جوان لاغر اندامی به نام جیمز جسوس انگلتون بود، پرداخت ۵۰۰ دلار در ماه (مبلغی کلان در رم زمان جنگ) به مرد جاعل را ادامه داد تا بفهمد وی واقعاً برای کی کار می کند. (۳۸)

پس از پایان جنگ در مورد اینکه چه کسی باید امور اطلاعاتی را کنترل کند، جنگی سخت در آمریکا در گرفت. اداره خدمات استراتژیک بلافاصله بعد از پایان جنگ منحل شده بود، اما تجربه پرل هاربر ثابت کرده بود ایالات متحده به یک سازمان متمرکز اطلاعاتی که اداره آن در دست غیر نظامیان باشد، نیازمند است. با نافرجام ماندن تلاشی که برای قرارداد این سازمان تحت کنترل وزارت امور خارجه صورت گرفت، سرانجام تصمیم گرفته شد سازمان بکلی جدیدی تشکیل شود: سیا. این سازمان تا حد زیادی به اداره خدمات استراتژیک شباهت داشت و در واقع بسیاری از کارکنان اداره خدمات استراتژیک پس از بازنشستگی کوتاه مدتی دوباره در صفوف سازمان جدید ظاهر شدند. برخی از آنها هرگز اداره خدمات استراتژیک را ترک نکرده بودند، زیرا دنباله ای از سازمان تحت عنوان واحد خدمات استراتژیک هنوز باقی مانده بود.

شباهتهای دیگری هم بین سیا و سلف آن وجود داشت. ارتش به هیچ عنوان میلی به همکاری با آن نداشت و اقدامات لازم را برای اطمینان از اینکه انحصارش بر اطلاعات مخابراتی حفظ خواهد شد، انجام داد. آر. جک اسمیت که در روزهای اولیه سیا مسئولیت اطلاعات جاری را بعهده داشت، به یاد می آورد که چگونه آژانس اطلاعاتی ارتش به او اجازه می داد پیامهای استراق سمع شده را - که در قرارگاه خودش دستچین کرده بود - فقط بخواند، آنهم در حضور یک محافظ و «دریک قفس» و بدون اینکه مجاز باشد چیزی از آنها را همراه خود ببرد. برای یک آژانس به اصطلاح «مرکزی» اطلاعات، دچار شدن به چنین وضعیت دست و پاگیری یک محذور جدی بود. به عنوان مثال اتحاد شوروی و نیروهای مسلح آن به عنوان یک هدف اطلاعاتی اولویت حد اعلائی داشتند. سازمان اطلاعات مخابراتی ارتش منابع بسیاری را به این موضوع اختصاص

داده و موفقیت‌هایی نیز بدست آورده بود. به گفته یکی از کارکنان سابق، در اواخر دهه ۱۹۴۰ آژانس امنیتی ارتش بخش اعظمی از مخابرات داخلی شوروی را که به صورت تلگرام برای فواصل دور ارسال می‌شدند، دریافت می‌کرد؛ زیرا این پیامها اجباراً به وسیله رادیو مخابره می‌شد. وی به یاد می‌آورد: «اتاقهایی پر از اینگونه پیامها وجود داشت و همه چیز در آنها یافته می‌شد. از اعلام تولد يك بچه به اقوام گرفته تا پیامهای حزب کمونیست به مزارع اشتراکی، که البته سری نبودند، ولی اگر کسی زحمت خواندن آنها را بخود می‌داد، می‌توانست بفهمد در شوروی چه می‌گذرد.»

سیا که چشم و همچشمی و رقابتهای سازمانی آن را از چنین منبع بالقوه ارزشمندی محروم ساخته بود، همانند سلف خود اداره خدمات استراتژیک، به عملیات پنهانی روی آورد و در همین حال به جستجوی منابعی جهت آگاهی یافتن از اطلاعات درون شوروی و بلوک شرق متحد آن پرداخت.

بهترین کار ممکن برای سیا آن بود که عوامل سری متعلق به خودش را در حالت مقامهای مهم اجتماعی و یا در دستگاه حاکمه اتحاد شوروی داشته باشد. اما هرچند موارد معدودی از اینگونه عوامل بدست آورد، بزودی معلوم شد نیل به چنین هدفی غیرممکن است. به جای آن، سیا باید دنبال دوستانی می‌گشت که می‌توانستند در این راه به آن کمک کنند.

يك چنین منبع آماده ای همان دشمنی بود که اخیراً جنگ را به آمریکایی‌ها باخته بود. مدتها قبل از در هم شکستن نهایی آلمان، ژنرال راینهارد گهلن^{۳۲} ارشدترین افسر اطلاعاتی رژیم نازی در جبهه شرق برای تضمین آزادی آینده اش پس از محور رژیم نازی و بدست آوردن شغلی جدید، بتدریج سازمان تحت فرمان و پرونده‌های اطلاعاتی خود را در اختیار آمریکایی‌ها می‌گذاشت. این تغییر جهت وی بطور موفقیت آمیزی سرانجام یافت. سازمان گهلن به صورت يك دستیار سازمان سیا درآمد و اطلاعات متعددی را درباره موقعیت ارتش اتحاد

شوروی در اروپای شرقی در اختیار آن می گذاشت. گه‌لن دست‌گاه گسترده‌ای از عوامل جاسوسی که در موقعیتهای خوبی قرار داشتند در پس پرده آهنین داشت، و یا لاق‌ل ادعا می کرد چنین منابعی دارد. آمریکایی‌ها آنقدر به ارزشمندی اطلاعات او اعتقاد داشتند که تا سال ۱۹۵۵ متجاوز از ۱۰۰ میلیون دلار به وی پرداختند. (۳۹)

نباید فکر کرد سیا برای کسب اطلاعات درجه اول از درون کرملین و یا ستاد کل شوروی، که اطلاعات کمی از آنان به بیرون درزمی کرد، اصرار زیادی داشت. البته همیشه امید وجود داشت روزی چنین منبع ارزشمندی پیدا شود، اما در آن هنگام هر نوع اطلاعاتی درباره شوروی و اقمار آن هر قدر هم که جزئی بود، ارزش دریافت و پرداخت بها را داشت.

اگر رفتن به سراغ مردم شوروی و گرفتن اطلاعات دست اول از آنان در خود شوروی امکان نداشت، می‌بایست کشوری را یافت که در آن بسیاری از کسانی که به تازگی از شوروی و مناطق تحت کنترل آن آمده و تجربه زندگی در آنجا را داشتند، گرد آمده بودند. اگر چنین کشوری تجربه گسترده‌ای از عملیات پنهانی در آن نقطه از جهان داشت و علاوه بر آن سازمان اطلاعاتی کارای آن مشتاق همکاری با آمریکایی‌ها بود، چه بهتر.

به این ترتیب، اسرائیل نیز می‌توانست به «گاو»ی که شیر آن را می‌دوشید چیزی بدهد. صدها هزار نفر یهودی که همین اواخر از قلمرو شوروی آمده بودند، در کشور بسر می‌بردند. علاوه بر آن، اسرائیل یک سازمان عملیاتی اطلاعاتی داشت که کارکنان آن علاوه بر دانستن زبان، اطلاعات دست اولی در مورد جوامع شوروی و اقمار آن داشتند. عملیات عظیم موساد «بی» همین اواخر در اروپای شرقی صورت گرفته بود. تا اوایل سال ۱۹۵۱ اسرائیل یک هیأت نظامی در پراگ داشت که روابط نزدیکی با وزارت دفاع چکسلواکی و کارخانه‌های اسلحه‌سازی داشتند. علاوه بر آن، روابط خانوادگی وسیعی با دولتهای کمونیستی و بویژه دولت چکسلواکی برقرار بود.

مشکلی که بر سر راه قرارداد این دارایی‌ها در مسیر جاسوسی قرار داشت،

خطر محتمل برای یهودیان خارج از اسرائیل بود. حتی استفاده از آن گروه یهودیان که اینک در اسرائیل بسر می بردند برای اهداف اطلاعاتی، ممکن بود دیگرانی را که در انتظار حرکت بسوی اسرائیل بودند بخطر بیندازد. همانطور که قبلاً شرح داده ایم، در هنگام تشکیل دولت اسرائیل، یهودیان آماده فداکاری در راه آرمان آن بودند و این واقعیتی بود که واحد سری آژانس امنیتی ارتش ایالات متحده آن را بدقت تحت نظر داشت. اما با این وجود، اسرائیل همیشه این امر را که سرویس های اطلاعاتی آن از یهودیان خارج از این کشور برای مقاصد اطلاعاتی استفاده کرده باشد و یا قصد چنین استفاده ای را داشته باشد، تکذیب کرده است. این امر از نظر آنان موضوعی بود که اصلاً قابل بحث نبود. در نتیجه، تا زمانی که جاناتان پولارد - صهیونیستی که در هنگام کار برای سرویس اطلاعاتی نیروی دریایی ایالات متحده برای اسرائیل جاسوسی می کرد - در دهه ۱۹۸۰ گیر نیفتاده بود، این موضوع که مقامات اسرائیلی فردی یهودی را برای جاسوسی استخدام کرده باشند، از نظر خود آنان نیز کار شرم آور و رسوایی در نظر گرفته می شد. آنگونه که یک روزنامه اسرائیلی در سال ۱۹۹۰ دوباره متذکر شد؛ «با توجه به برخی حساسیتهای قابل درک، موساد با یهودیان خارج از اسرائیل تماسی ندارد، زیرا این وحشت وجود دارد که اینگونه افراد هدف اقدامات ضد یهودی و یا صرفاً شك مقامات محلی قرار گیرند.» (۴۰) هنگامی که در سال ۱۹۹۰ یکی از مأموران سابق موساد به نام ویکتور استروفسکی کتابی نوشت، این محدودیت رسمی اعلام شده عملاً بی پایه و اعتبار از کار درآمد. کتاب استروفسکی که تحت عنوان «راه نیرنگ» در رأس کتابهای پرفروش قرار گرفت، جزئیات مشروحی را از عملیات دوران کار وی و عملیات قبلی موساد، و روشهای عملیاتی آن افشا می کند. او کاملاً روشن می سازد که موساد در عملیات خود بطور مطلق وابسته به یاری یهودیان خارج از اسرائیل است که آنها را سایانیم^{۳۳} (حامیان) می خواند و بدون کمک آنان قادر به هیچ کاری نیست.

ما نمی دانیم خطر بالقوه ای که با درگیر شدن یهودیان در چنین اموری متوجه آنان می شد در ذهن بن گوریون و دیگرانی چون شیلوا - که بن گوریون در اینگونه مسائل به آنان اعتماد داشت - چگونه ارزیابی می شده است. فقط این را می دانیم که بن گوریون ملاحظات و شکهایی از این دست را بالاخره دور انداخت.

لحظه حرکت حقیقی در ماه مه سال ۱۹۵۱ فرارسید. بن گوریون سفری به ایالات متحده کرد تا طی يك اقدام فوری با مسافرت در نقاط مختلف آمریکا اوراق قرضه ای به ارزش حدود يك میلیارد دلار را به نفع اسرائیل به فروش رساند. این سفر از جنبه عمومی موفقیتی عظیم بود. جمعیت وسیع یهودیان نیویورک به او خوشامد گفتند. شهردار کلید آزادی شهر را به او تقدیم کرد. هنگام عبور از برادوی کاغذ رنگی و گل بر سرش باریدند. این چیزی بود که يك نخست وزیر اسرائیل نمی توانست بیش از آن انتظار داشته باشد: مراسمی سرشار از احساسات که نمایانگر ارتباط بین اعضای جامعه یهودیان آمریکا و کشوری بود که دورادور به آن علاقمند بودند.

کار بن گوریون در واشنگتن ماهیت محرمانه مهمتری داشت که اهمیت آن برای آینده کشورش بسیار زیاد بود. طی ملاقاتی با والتر بدل اسمیت، رئیس سیا و معاون وی آلن دالس، نخست وزیر اسرائیل پیشنهاد صریحی را ارائه داد: اسرائیل سازمان اطلاعاتی خود را در اختیار سیا قرار می داد اما این توافق باید کاملاً محرمانه و سری می ماند. دو مقام ارشد سیا قدردانی خود را ابراز کردند و پیشنهاد را با روی باز پذیرفتند.

به خاطر سری بودن توافق، اسرائیل بیطرفی رسمی خود را کنار نگذاشته بود، اما اینک موضع بین المللی اسرائیل، همان که در واقع بود، روشن می شد. همانطور که موشه شاروت، وزیر امور خارجه اسرائیل چند ماه پس از سفر بن گوریون به وزیر امور خارجه آمریکا گفت: «این به نفع ایالات متحده است که یهودیان شوروی در گفتگو با ما احساس راحتی کنند... ما از اینکه شواهدی دال بر درک این مطلب توسط مقامات دولتی آمریکا بدست آورده ایم، احساس

خشنودی می کنیم.»

ماه بعد از دیدار بن گوریون، شیلوا عازم واشنگتن شد تا جزئیات ترتیبات لازم را طی بحثهایی طولانی با بدل اسمیت، دالس، و جیمز جسوس انگلتون معین کند.

جیمز جسوس انگلتون در اکتبر ۱۹۵۱ اولین سفر خود را به اسرائیل آغاز کرد و این اولین دیدار از تعداد زیادی ملاقات بود که در دوران خدمتش با مقامات اسرائیلی در داخل اسرائیل داشت. او در تمام دوران کار برای سیارابط اصلی آن با موساد بود و رابطه ای با آن ایجاد کرد که اسرائیلی ها اینک در بیشه خارج از اورشلیم با برپا داشتن یادبودی آن را گرامی می دارند. همانطور که از لوحه یادبود او نیز هویدا است، اظهارات احساساتی همتایان اسرائیلی این سرجاسوس پر است از احترام و توجه گرم و صمیمانه. تدی کالک در یکی از همین نوع اظهارات می گوید: «در زمانی که هیچکس چنین اعتقادی نداشت، جیم در وجود اسرائیل يك متحد حقیقی ایالات متحده یافته بود.» این امر که انگلتون برخی دوستی های نزدیک شخصی با اسرائیلی هایی مانند خود کالک و یا آموس مانور^{۳۴}، مقام ارشد آژانس امنیت داخلی شین بت، برقرار ساخته بود، مسلماً حقیقت دارد. یکی از دوستان آمریکایی اش به یاد می آورد که وی چگونه «با اسرائیل جور بود. با لحنی که او از اسرائیل حرف می زد، حرفهایش را به [مجله نظامی طرفدار اسرائیل] نیورپابلیک شبیه می ساخت.»

بنظر می رسد، انگلتون نخستین باریس از پایان جنگ جهانی دوم در رابطه با سرویس های اطلاعاتی اسرائیل قرار گرفت. برخی ادعا می کنند ممکن است وی تحت تأثیر جنایاتی که علیه یهودیان صورت گرفته قرار گرفته باشد و در نتیجه به تلاشهایی که قبل از استقلال اسرائیل برای مهاجرت پنهانی به آن انجام می شد یاری رسانده باشد. در آن هنگام انگلتون در اروپا - و در واقع ایتالیا - بسر می برد. مانند بسیاری از دیگر استخدام شدگان اداره خدمات استراتژیک، وی نیز

در سال ۱۹۴۳ در دانشگاه ییل درس می خواند. او در این دانشگاه علاقه زیادی به ادبیات و شعر و بویژه آثار تی.اس.الیوت و ازراپاوند^{۳۵} نشان می داد. در اواخر ۱۹۴۴ در رم بسر می برد و همانطور که قبلاً ذکر کردیم در جریان مضحکه جاسوس شارلاتان واتیکان دست داشت. پس از منحل شدن اداره خدمات استراتژیک او در بخش باقیمانده آن - واحد خدمات استراتژیک - باقی ماند و در آنجا مسئولیت ایستگاههای ایتالیا و سوئیس را بعهده داشت. ویلیام کوئین که در آن هنگام رئیس واحد خدمات استراتژیک بود، از وی به عنوان کسی یاد می کند که سخت کار می کرده و کتابچه رمز یک کشور خارجی را نیز بدست آورده و این دستاورد او اعتبار زیادی، حتی بین خدایان آژانس امنیتی ارتش برایش همراه آورده است. در نتیجه، هنگامی که سیا در سال ۱۹۴۷ خلق شد، انگلتون از قبل در جریانات جاسوسی اروپای بعد از جنگ غوطه ور بود. در آن هنگام اروپا تا حد زیادی شبیه اروپایی بود که در [کتاب] «مرد سوم» تصویر شده است. در حالی که ملتهایی که اخیراً از جنگ عظیم ارتشها بیرون آمده بودند برای بقا و بازسازی کشورها تلاش می کردند، سرویس های اطلاعاتی شرق و غرب به توطئه چینی علیه یکدیگر مشغول بودند. دشمنان دیروز به دوستان امروز بدل شدند مانند مورد پیوستن ژنرال گهلن آلمانی به آمریکایی ها؛ و دوستی های جدیدی نیز شکل گرفت، مانند یاری دادن انگلتون به شبکه زیرزمینی یهود که در کار انتقال یهودیان اروپای شرقی به فلسطین از طریق بنادر ایتالیا بود.

در هنگام گفتگوهای سال ۱۹۵۱، انگلتون هنوز به ریاست ضدجاسوسی سیا نرسیده بود (او در سال ۱۹۵۴ به این مقام دست یافت). اما به هر حال در آن هنگام به یکی از مهمترین پستها دست یافته بود که آن را تا آخر دوران خدمتش حفظ کرد. او رابط رسمی سیا با تمام سرویس های اطلاعاتی کشورهای خارجی متحد ایالات متحده بود. یکی از دوستان نزدیک او به خاطر می آورد: «این کار او از موقعیت بسیار حساسی برخوردار بود و مسائلی که بین او و دیگران جریان

داشت در جایی ثبت نشده است. او در عین انجام دادن کارهای عادی ارتباطی از آنها می‌خواست کارهایی برایش انجام دهند؛ چه برای خود سیا - همان کارهایی که سیا نمی‌خواست خودش انجام دهد، مثلاً سرب‌به‌نیست کردن افراد - و چه برای شخص خودش. او حتی می‌توانست از ارتباطش با سرویس اطلاعاتی اسرائیل به نفع شخصی و برای مطامع مادی خودش استفاده کند، زیرا رابطه با آنها را به انحصار خودش درآورده بود. او می‌گفت: «منابع اسرائیلی من چنین و چنان می‌گویند و کسی هم نبود که راست و دروغ گفته‌هایش را معلوم کند، چون غیر از او هیچکس مجاز به ارتباط با سرویس اطلاعاتی اسرائیل نبود. من همیشه حس می‌کردم او از این ترتیبات استفاده می‌کند و مثلاً این حرف را توی دهن اسرائیلی‌ها می‌گذارد که آنها مطلع‌اند، شوروی و چین واقعاً با یکدیگر اختلافی ندارند و تضادهای آنها نیرنگی علیه غرب است و از این قبیل چیزها. آنها از اینکه با گفتن چنین حرفهایی به او لطف کنند واقعاً راضی و خشنود می‌شدند. علاوه بر همه اینها، او احساس می‌کرد نه تنها در بلوک کمونیست، بلکه در سراسر جهان از وجود شبکه‌های اطلاعاتی اسرائیلی‌ها بهره می‌برد.»

یکی از همکاران بلندپایه سابق انگلتون این نظر را تأیید می‌کند: «جیم اعتقاد داشت؛ اعمال واقعی قدرت در کشورها و بین آنها از طریق شبکه‌های رهبران آنها صورت می‌گیرد. این عقیده تعیین‌کننده اهمیت واحد رابط [با اسرائیلی‌ها] بود. این واحد به صورت خارج از شبکه‌های معمول و عادی عمل می‌کرد و در آن هنگام کسانی را که در وزارت امور خارجه نشسته بودند واقعاً عصبانی می‌ساخت. این وضعیت تا حد زیادی ریشه در روابطی داشت که در طول جنگ جهانی دوم و روزهای بلافاصله پس از آن شکل گرفته بود. جیم با افراد مهمی ارتباط برقرار می‌کرد و برایش اهمیتی نداشت منصب دولتی داشته باشند یا نه.»

یکی از همکاران قدیمی انگلتون در سیا، شاهد استفاده‌های اولیه انگلتون از امکانات ارائه شده شبکه‌های اسرائیلی بوده است. او می‌گوید: «وین سال ۱۹۴۷ را در نظر بگیرید. درست مثل يك شهر واقعی گاوچرانها بود؛ پر از

گروگانگیری، آدمکشی، آدم‌دزدی و مثل اینها. هیچکس نمی‌دانست واقعاً در آنجا چه خبر است. ما آنجا بودیم، انگلیسی‌ها بودند، والبنه روس‌ها هم حضور داشتند. فرانسوی‌ها هم فعالیت می‌کردند و همینطور اسرائیلی‌ها که سازماندهی خیلی خوبی داشتند، آنجا بودند. آنها کار خود را از داخل عمارتی به نام روتشیلد کاسرن^{۳۶} پیش می‌بردند. رابطهٔ هیچکس مثل رابطهٔ فرانسویان با اسرائیلی‌ها گرم نبود. بین این فرانسوی‌ها افرادی بودند که بعداً در شمار عناصر اصلی تشکیلات اطلاعاتی فرانسه درآمدند و در آن هنگام انگلتون به آنها علاقهٔ زیادی نشان می‌داد. در دنیایی که جیم در آن زندگی می‌کرد چنین روابطی حکمفرما بود.»

یکی از همکاران و رفقای نزدیک انگلتون که از جریان روابط او با اسرائیلی‌ها برکنار مانده بود با عوض کردن لحن سابقاً راحت خود با تأکیدی عمدی می‌گوید: باید این را درک کنید که مشغولیت ذهنی اصلی جیم کمونیسم بود و او ماهیت آن را شیطان مطلق می‌دانست. برای او هیچ چیز دیگری واقعاً اهمیت نداشت و حاضر بود از هر کس و وسیله‌ای که در دسترس داشت برای مبارزه با آن استفاده کند. او مسلماً اسرائیلی‌ها را دوست داشت و حداقل می‌توانیم بگوئیم از آدمهایی مثل کالک که از نسل مبارزان قدیمی بودند خوشش می‌آمد. او دوست داشت با اینگونه آدمها در بارهٔ فرهنگ و چیزهایی از این قبیل صحبت کند، اما آنطور که برخی در واشنگتن می‌پنداشتند «عامل اجیر اسرائیلی»ها بشمار نمی‌رفت.

از طرف دیگر، گفتگو با اسرائیلی‌هایی که با انگلتون کار کرده‌اند، عناصر دیگری از رابطه را آشکار می‌کند. دوستان اسرائیلی او پس از ابراز احترام به رفیق فقید خود، هنگامی که مسیر گفتگو بر برخی از جنبه‌های رسوای زندگی و اندیشه‌های انگلتون ختم می‌شود لبخندی نیجا بر چهرهٔ بادخوردهٔ خویش می‌نشانند. مثلاً انگلتون اعتقاد قوی داشت، جدایی چین و شوروی در اواسط

دهه ۱۹۶۰ نیرنگ مکارانه‌ای است که برای فریب دادن غرب ساخته شده است. یکی از رؤسای سابق موساد می‌گوید: «البته جیم برخی ایده‌های زیبا و عجیب و غریب، مثل جریان جدایی چین و شوروی در سر داشت. اما فکر می‌کنم او احساس می‌کرد در اسرائیل قدرش را بهتر می‌دانند تا در واشنگتن. ما با توجه و احترام به حرفها و عقایدش (در اینجا باز هم مکارانه و تمسخرآمیز می‌خندد) گوش می‌دادیم.»

انگلتون اسرائیلی‌ها را خیلی دوست داشت، اما از آنها در راه مقاصد شخصی‌اش استفاده می‌کرد. شاید اسرائیلی‌ها نیز انگلتون را دوست داشته‌اند، اما در چاپلوسی نسبت به او و محترمانه گوش دادن به تفسیرهایی که از حوادث دنیای رمزآمیز اطلاعات و فریبهای اطلاعاتی به عمل می‌آورد، دقت و هوشیاری زیادی اعمال می‌کردند.

باتوجه به پیچیدگیها و مفاهیم و معانی دو پهلوئی که این ارتباط دو جانبه در خود دارد، بدنیست نگاهی نزدیکتر به لوحه یادبود انگلتون در جنگل اورشلیم بیندازیم که توسط دوستان وفادار او در سرویس اطلاعاتی اسرائیل به پا شده است. برخلاف سایر لوحه‌های یادبود که متن آنها در سنگ حک می‌شود، جمله یادبود انگلتون را روی يك صفحه پلاستیک نوشته و سپس آن را با پیچ روی سنگ کار گذاشته‌اند. يك سال بعد از کار گذاشتن لوحه و نامیدن آن محوطه به نام انگلتون، درختان آن که نهالهای تازه پایی بودند خشک شدند. اطراف لوحه پر از زباله، قوطی‌های خالی، کهنه پاره و استخوان شده بود. بنای یادبود انگلتون اکنون از هرگونه جنبه احساساتی خالی است.

فصل سوم

پرتگاهی در راه

در سال ۱۹۵۲ رأی دهندگان آمریکایی دوستان دموکرات اسرائیلی ها را از کاخ سفید کنار زدند و ژنرال دوايت آيزنهاور و حزب او را بر سر کار آوردند. این تحول، عقلایی بودن فشار شیلوا را برای برقراری يك رابطه پنهانی با سرویس اطلاعاتی ایالات متحده اثبات کرد. بزرگترین حسن چنین ارتباط اطلاعاتی پنهانی این بود که تغییر سیاست خارجی رسمی ایالات متحده بر آن اثری نمی کرد. طی چند سال پس از این تغییر، اسرائیل مجبور بود با دولتی در ایالات متحده روبرو باشد که تمایل داشت بطرزی شوم با هر دو طرف منازعه خاورمیانه کنار بیاید و حتی با آن دسته از کشورهای واقعاً خطرناکی که اسرائیل با آنها روبرو بود لاس بزند. کاملاً روشن است که در خلال این دوره رابطه اسرائیلی ها با سیا به آنها کمک کرد از پس اقدامات غیردوستانه ای که از طرف سایر مراکز دولتی واشنگتن صورت می گرفت، برآیند.

هرچند شیلوا معمار اصلی این ارتباط بود، اما در بخش اعظم این دوره اجازه نیافت رابطه را کارگردانی کند. او با وجود زیرکی و استعدادی که داشت به کرات در مورد کار خسته کننده اداره امور بوروکراتیک امپراتوری عظیمی که

ایجاد کرده بود، سستی نشان داد. در کنار او مأمور اطلاعاتی قدرتمند دیگری وجود داشت که سعی کرد کوتاهیهای شیلوا در امور اداری از نظر مقامات بالاتر پنهان نماید.

ایسرهارل بخش امور یهودیان را در دوران قبل از استقلال در سازمان «شای» اداره کرده بود. پس از تجدید سازمان تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل در دوران بعد از شکل‌گیری دولت، ایسر را در مسئولیت بخش گسترش یافته یهودیان که اینک شین بت یا سرویس امنیت داخلی نامیده می‌شد ابقا کردند. هارل که در یک خانواده دولتمند روس متولد شده بود، به سال ۱۹۳۰ با همراه داشتن یک قبضه سلاح و اوراق جعلی مهاجرت وارد فلسطین شد. نظرات سوسیالیستی هارل در اثر ملی شدن ثروت خانواده اش به هنگام وقوع انقلاب دستخوش تغییر شده بود و پس از تجربه یک دوره کار در کیبوتس (مزارع اشتراکی اسرائیل)، به کار بسته‌بندی پرتقال روی آورد. در این حرفه، او می‌توانست عاقبت به یکی از تازه‌بورژواهای شمال تل‌آویو تبدیل شود، ولی استخدامش در سرویس اطلاعاتی هاگانا مسیر زندگی اش را به کلی دگرگون ساخت. (۱)

شیوه رفتار هارل حتی در اوج پیری نیز چنان است که آدم حس می‌کند به زبان آوردن حرف نابجایی در حضور او خطرناک است. یک تذکر کوچک و بدون مطالعه ملاقات‌کننده درمورد اینکه همه چیزهایی که این سر جاسوس کهنه کار می‌گوید ارزشمند نیست می‌تواند شراره غضبی خطرآفرین را در چشمان قهوه‌ای و نافذ او بجهاند. بنظر می‌رسد علاقه او صرفاً به آگاهی از مسائل اطلاعاتی (در کتابخانه اش درباره موضوعات دیگر کتابهای زیادی به چشم نمی‌خورد) و صهیونیسم محدود می‌شود.

بن‌گوریون در سال ۱۹۵۲ شیلوا را کنار گذاشت و هارل را برای اداره موساد منصوب کرد. هارل در عین حال هنوز هم مسئولیت اداره شین بت را بعهده داشت. سرویس‌های امنیت و اطلاعات داخلی و خارجی در یک کشور، معمولاً رقابت بوروکراتیک و آشتی‌ناپذیری شدیدی دارند. دولتها معمولاً وجود چنین

وضعیتی را ترجیح می‌دهند، زیرا در غیر این صورت سرویس اطلاعاتی اجازه می‌یابد قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا و اعمال کند. به همین دلیل بود که در سالهای بعد از جنگ دوم ادگار هوور در اقدام خود برای تسلط یافتن بر سرویس اطلاعات خارجی ایالات متحده ناکام ماند. (وی رئیس اف.بی.آی بود). اما اینک ایسر هارل که از قبل ادگار هوور اسرائیل به حساب می‌آمد، مسئولیت سازمان مشابه سیا را در اسرائیل بعهد می‌گرفت. اسرائیلی‌های مسن‌تر به یاد می‌آورند که چگونه این دوران به هنگامه درهم شکستن هرگونه مخالفتی با اقتدار بن‌گوریون و همچنین شخص ایسر هارل تبدیل شد. در ژانویه سال ۱۹۵۳ حزب مایام که حزب مخالف بود وسیله استراق سمعی را در دفتر کمیته مرکزی این حزب پیدا کرد. گفته می‌شد که سیا این وسیله را تأمین کرده است. (۲) پروفیسور اسرائیل شاهاک در این مورد می‌گوید: «هارل برای رسیدن به اسرائیل امروز، یعنی کشوری که در آن هرگونه مخالف‌خوانی کنار زده می‌شود، کار زیادی در پیش داشت.» شاهاک که از بازماندگان قتل عام و تکمیل‌کننده چند تحقیق علمی مهم در اسرائیل است و اینک در شمار مدافعین حقوق مدنی اسرائیل بشمار می‌رود، اضافه می‌کند: «شین بت در آن روزها به ترور مخالفین اقدام نمی‌کرد، زیرا هارل آدم ملایمی بشمار می‌رفت. اما بجز چند استثناء، هرکس در مورد پیش‌فرضهای بنیادینی که برای اداره دولت پذیرفته بودند شکی به خود راه می‌داد و با آنها مبارزه می‌کرد کنار گذاشته می‌شد، با توطئه سکوت او را به انزوا می‌راندند و در برخی موارد حاد دهانش را می‌بستند.»

به عنوان نمونه، یوری اونری^۱ در دهه ۱۹۵۰ و تا امروز سردبیر مجله‌ای به نام «هوآلم هزه»^۲ بود که مطالب آن را بیشتر افشای رشوه‌خواری‌ها و نشر شایعات مطرح در محافل بالای اجتماع تشکیل می‌داد. اونری که خود قبلاً در صفوف سازمان ایرگون جنگیده بود، در دهه ۱۹۵۰، مواضعی را در پیش گرفت که برای

1. Avenry

2. Hoalam Ha'zeh

آن دوران شدیداً تندروی و مخالفت با عقاید روز بشمار می رفت. مثلاً از تشکیل دولتی برای فلسطینی ها دفاع می کرد. لازم به گفتن نیست که وی بین مقامات دولتی چهره مقبولی بشمار نمی رفت، بویژه آنکه اخیراً افشاگری درباره وجود نساد در پلیس تل آویورا که پسر بن گوریون فرمانده آن بود، در مجله پرتیراژ خود شروع کرده بود. هارل که برای خفه کردن آونری از طریق قانونی نمی توانست کاری بکند، تصمیم گرفت برای مقابله با مجله هوآلم هزه يك مجله مشابه تندرو ایجاد کند.

مجله افشاگرانه ای که پلیس مخفی آن را منتشر می کرد، بطرز غیرقابل گریزی با عدم علاقه مردم روبرو شد. خوانندگان از خرید آن خودداری کردند و طرح شکست خورد. آنگاه هارل روش کمترزیرکانه ای درپیش گرفت. او تصمیم گرفت آونری را به اتهام جاسوسی برای شوروی بازداشت کند. به خاطر اجبار قانونی، رئیس اداره امنیت، کمیته امنیتی کنشت را از اقدامی که تصمیم به انجام آن داشت، آگاه ساخت. از شانس آونری، فرمانده قدیمی او در ایرگون، مناخم بگین، عضو کمیته بود. آونری توضیح می دهد: «بگین هرچند که کمبودهایی دارد، اما به قانون معتقد است. او اعتقاد نداشت که من جاسوس شوروی باشم و از اینکه هارل می خواست بدون هیچگونه دلیلی مرا دستگیر کند، شوکه شد. او تهدید کرد، جریان دستگیری را علنی خواهد کرد و یکی از دستیارانش را فرستاد تا مرا از جریان مطلع کند.» به این ترتیب آونری جان بدر برد و آزاد ماند.

هم تحسین کنندگان و هم مخالفین هارل عقیده دارند که وی توانایی ترسناکی در متمرکز ساختن ذهن و فکر خود داشته است. بعهدہ گرفتن مسئولیت موساد به این معنی بود که وی پس از آن در تماس دائمی با سیا خواهد بود و به همین خاطر باید انگلیسی یاد بگیرد. به سراغ انجام این کار رفت و طی شش هفته زبان انگلیسی را آموخت.

او ترجیح می دهد توافق و ارتباط پنهانی با آمریکایی ها را «رابطه» بنامد و آن را مایه افتخار خود می داند. او بدون کمترین بی اعتمادی به خود یا رواداشتن

نسبتی تحقیرآمیز به موضع اسرائیلی‌ها درباره برنامه روشن می‌سازد که «در آن روزها آمریکایی‌ها از نظر آگاهی یافتن از آنچه در پس پرده آهنین می‌گذشت به مشکلات سختی دچار بودند. آنها اعتقاد داشتند اسرائیل در این زمینه يك متحد خوب و قابل اتکایی بشمار می‌رود و به ما گفتند، کمک ما درباره مسائل اطلاعاتی شوروی از نظر حجم بسیار فراتر از کل کمک‌های کشورهای دموکراتیک اروپا قرار دارد.» (۳)

نخستین بخش کمک در زمینه اطلاعاتی، تخلیه اطلاعاتی مهاجران کشورهای اقماری شوروی در اروپای شرقی و خود این کشور بود. هرچند روس‌ها بین سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۵ تنها به ۱۳۱ نفر از یهودیان شوروی اجازه مهاجرت دادند، اما همانگونه که دیده‌ایم به جمعیتی عظیم از لهستانی‌های یهودی که در دوران جنگ به اتحاد شوروی رفته بودند، اجازه داده شد از طریق لهستان به اسرائیل مهاجرت کنند. در همان سالها رقمی در حدود ۳۰۰ هزار نفر از یهودیان اروپای شرقی نیز امکان یافتند راهی اسرائیل شوند.

برای اجرای «برنامه آمریکایی» - هارل گاهی از این عنوان برای اشاره به توافق استفاده می‌کند - تیم ویژه‌ای مرکب از افراد موساد و شین بت پدید آمد که افراد آن از بین یهودیان اروپای شرقی برگزیده شده بودند. او می‌گوید: «وجود این واحد حتی در سرویس اطلاعاتی نیز همانند يك پدیده سری پنهان نگه داشته می‌شد. ما گروهی از بهترین افراد را که از آنسوی دیوار آهنین آمده بودند جمع کردیم. نه فقط روس‌ها، بلکه افرادی از سایر کشورهای بلوک سوسیالیستی نیز بین آنان بودند. و به این ترتیب، در موقعیتی قرار گرفتیم که می‌توانستیم به حوزه‌هایی که برای دیگران غیرقابل نفوذ بود رخنه کنیم.»

بد نیست اشاره کنیم که هارل بین بسیاری از کهنه کاران تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل فرد محبوبی بشمار نمی‌رود. بسیاری از افراد گمان می‌کنند وی از دستاوردهای دیگران برای کسب اعتبار شخصی سود برده است. او هنگامی که درباره «واحد ویژه» سخن می‌گفت این نکته را ناگفته گذاشت که این واحد توسط آموس مانور دوست نزدیک انگلتون و مسئول وقت ضدجاسوسی

شین بت اداره می شده است. مانور بین سایر خدماتی که به «رابطه» ارزانی می داشت، توجه خاصی به تلاشهای شوروی برای دستیابی به تکنولوژی نظامی غرب ابراز می کرد.

همه دولتمردان اسرائیلی طرفدار موافقتنامه همکاری اطلاعاتی با آمریکایی ها نبودند. دو سال پس از شروع این همکاری ها یکی از مقامات که فکر می کرد به بازی گرفتن روس ها کار خطرناکی باشد، درخواست کرد؛ «بازجویی از مهاجران و انجام عملیات در اروپای شرقی به منظور کسب اطلاعات کلی متوقف شود... بگذارید آمریکایی ها خودشان به این کارها پردازند و بهای آن را نیز خودشان بدهند.» (۴)

متأسفانه در آن هنگام پرداختن بهای این کار توسط یهودیان اروپای شرقی شروع شده بود. استالین تصمیم گرفت هرگونه تظاهر به بیطرفی در مقابل صهیونیسم را کنار بگذارد و آنها را زیر هجوم خود بگیرد.

این سؤال هنوز مطرح است که تغییر سیاست استالین نسبت به یهودیان تا چه حد متأثر از کشف این واقعیت بود که اسرائیلی ها از شبکه های خود در بلوک شرق برای جاسوسی به نفع آمریکایی ها استفاده می کنند. آشکار بود این عملیات یهودیان را با خطری عظیم روبرو ساخته است و این واقعیتی است که هارل با بی قیدی آن را می پذیرد: «جای هیچ شکی نیست که آنها در واقع ما را به خاطر این جریان مقصر دانستند.» از سوی دیگر جوزف استالین هرگز برای کشتن مردم به دلیلی نیاز نداشت. حتی در اواخر دهه ۱۹۴۰، در همان هنگامی که استالین کمکهای مختلفی به اسرائیلی ها عرضه می کرد، یهودیان شوروی و بویژه عناصر روشنفکر آنان زیر تهاجم و سرکوب استالین قرار گرفته بودند. احتمالاً برای این دیکتاتور خون آشام نقطه عطف تحول رابطه اش با یهودیان هنگامی فرا رسید که اسرائیل نشانه های آشکاری از اینکه تصمیم گرفته است متحد غربی ها باشد به نمایش گذاشت. شروع جنگ کره و جانبداری اسرائیل از آمریکایی ها در آن آشکارترین این نشانه های تغییر موضع اسرائیل بود. در اواخر سال ۱۹۵۱ دستگاه تبلیغاتی شوروی تبلیغات ضد یهودی خود را

اوج بخشید. قابل توجه ترین اقدام در ماه نوامبر همان سال بادرستگیری رودولف اسلانسکی رهبر کمونیستهای چکسلواکی و سایر مقامات ارشد رژیم صورت گرفت که یازده تن از آنان یهودی بودند. این آغازی بود بر جریان معروف محاکمه پراگ، که آخرین پاك سازی استالین در اروپای شرقی بشمار می رفت. او قصد داشت اروپای شرقی را از وجود کلیه کسانی که می پنداشت سودای استقلال در سر می پرورانند، پاك کند. رهبری مجارستان در سال ۱۹۴۹ برکنار شد، اما در حالی که با شکنجه و شستشوی مغزی از آنان اعتراف گرفته بودند به نفع غرب اقدامات جاسوسی انجام داده اند، پای اسرائیل را به جریان این اعترافات دیکته شده نکشیده بودند. اما با چك ها به شکل متفاوتی رفتار شد. ادعای آنکه علیه متهمین صادر شده بود، اظهار می داشت: «پس از تشکیل دولت اسرائیل، آمریکایی ها از دیپلماتهای اسرائیلی به عنوان جاسوس استفاده می کردند...» (۵)

بین دستگیرشدگان پراگ دو تن اسرائیلی بودند: مردخای اورن، یکی از رهبران حزب چپگرای مایام، و شیمون اورنشتاین، وابسته بازرگانی سابق اسرائیل در پراگ. آنان پس از روبرو شدن با روشهای کار پلیس مخفی، مجبور شدند به جاسوسی اعتراف کرده و اسرائیل و صهیونیسم را محکوم کنند. این جریان که به محاکمه پراگ معروف شد، اولین باری نبود که استالین با استفاده از شیوه های شکنجه و به بند کشیدن، دولت کشورهای اقماری خود را از بین می برد، اما نخستین بار از کاربرد نسبت صهیونیسم به عنوان يك جرم بشمار می رفت.

هنگامی که استالین در مارس سال ۱۹۵۳ به مرگ طبیعی درگذشت، پزشکان یهودی ارشد بیمارستان کرمیلین به جرم جنایت بزرگ جاسوسی به نفع غرب و صهیونیسم در زندان بسر می بردند. در ابتدای سال ۱۹۵۳، روابط دیپلماتیک بین شوروی و اسرائیل گسسته بود.

اما در حالی که اینك روس ها می پنداشتند اسرائیل به شکل غیر قابل بازگشتی به اردوی غرب پیوسته است، ظاهراً دولت جدید واشنگتن در نشان

دادن حق شناسی نسبت به این متحد کوچک خود درنگ می کرد و مردد بود. هارل کنار رفتن ترومن و دموکراتها را به تلخی به عنوان «تحولی کامل در روابط بین ایالات متحده و اسرائیل» توصیف می کند.

هارل در حالی که با انگشت نشانه هوای اتاق نشیمن ساده خانه اش واقع در حومه تل آویورا به علامت تأکید می شکافد، خاطره ای را به یاد می آورد که چگونه جان فاستردالس، وزیر امور خارجه آیزنهاور، «سیاست به اصطلاح بیطرفی را اعلام کرد. در واقع باید گفت این يك جهت گیری طرفداری از اعراب و بر ضد اسرائیل بود.»

اما این غرغر کردن اسرائیلی ها موردی ندارد. انگیزه اقدامات دالس ضد کمونیسم تعصب آمیز حاکم بر وجود او بود. او در سال ۱۹۴۸ به پرزیدنت ترومن توصیه کرده بود؛ دولت اسرائیل را به رسمیت بشناسد، صرفاً به این دلیل که اعتقاد داشت ممکن است ارتباطات این دولت تازه تأسیس کوچک با دول اروپای شرقی به کشانده شدن آن به زیر کنترل کامل شوروی بینجامد.

با این حال آیزنهاور و دالس بزودی نشان دادند هرگاه لازم بدانند، از انجام اقدامات حاد علیه اسرائیل خودداری نخواهند کرد. دالس در سپتامبر ۱۹۵۳ به سفیر اسرائیل در واشنگتن خبر داد بزودی همه کمکهای ایالات متحده به اسرائیل قطع خواهد شد. آیزنهاور از اینکه اسرائیل بدون اعتنا به طرح سازمان ملل تصمیم گرفته بود آب رودخانه اردن را برای استفاده خود تقسیم کند، شدیداً عصبانی بود. (۶) در ابتدا هر دو طرف موضوع قطع کمک را شدیداً سری نگه می داشتند، اما يك ماه پس از آن یکی از واحدهای ارتش اسرائیل که واحد ۱۰۱ خوانده می شد و یکی از ستارگان آتی نیروی دفاعی اسرائیل به نام آریل شارون آن را فرماندهی می کرد به يك روستای اردنی به نام کیبیا^۳ حمله برد و چهل و يك خانه و يك دبستان را منفجر کرد و پنجاه و سه نفر از روستائیان که در خانه ها پناه گرفته بودند، کشته شدند، آیزنهاور که به کلی از کوره در رفته بود دستور داد

جریان قطع کمکها علنی شود.

اقدامات اسرائیل در ایالات متحده این عمل آیزنهاور را با خشم عمومی روبرو ساخت و بن گوریون نیز جان فاستردالس را در لفافه به داشتن گرایشات یهودی ستیزی متهم کرد. در دوران ترومن بروز خصومت و گرایش ضداسرائیلی در هر بخش از تشکیلات آمریکایی ها را می شد به کاخ سفید کشاند و در آنجا قضیه را حل کرد. اما این دیگر مربوط به گذشته ها بود. دولت اسرائیل اطمینان نداشت فشار جامعه یهودیان آمریکا برای از بین بردن این خصومتها چه از جنبه سیاسی و چه از جهت اقتصادی کافی باشد. موشه شاروت، وزیر امور خارجه، جریان يك جلسه ناراحت کننده کابینه را که دو روز بعد از اعلام موضوع قطع کمک برای بررسی اثرات آن پیا شده بود ثبت کرده است:

«پنجاس سافیر (وزیر دارایی) برنامه ای برای مقابله با کاهش ۵۰ میلیون دلار در بودجه ارائه کرد. قرار بود ۱۸ میلیون دلار آن از طریق یهودیان تأمین شود. گلدا و یوزی پیش بینی کردند که مثل سایر مواقع بحرانی، یهودیان آمریکا کمک بیشتری ارائه خواهند کرد. من به بن گوریون گفتم که موضوع بستگی به این دارد که علت بحران چه باشد. بعداً گاس (يك آمریکایی که به عنوان مشاور اقتصادی در دفتر بن گوریون کار می کرد) تأیید نمود که وجود بحران در روابط ایالات متحده و اسرائیل مشوقی برای کمک بیشتر از سوی یهودیان آمریکا نخواهد بود.» دست کشیدن اسرائیلی ها از موضوع تقسیم آب فقط هشت روز طول کشید که در نتیجه آن جریان کمک دوباره از سر گرفته شد. این یکی از معدود مواردی بود که رئیس جمهور ایالات متحده از اهرم کمک مالی استفاده کرد. اثر آن فوری و تعیین کننده بود.

چنین رخدادی که در پرتو چشم پوشی های بعدی ایالات متحده در برابر تندروی های اسرائیل غیرعادی بنظر می رسد از يك اعتقاد مشترك آیزنهاور و جان فاستردالس ناشی می شد. آن دو اعتقاد داشتند باید جلوی گسترش کمونیسم گرفته شود و به این نیز باور داشتند که جهان عرب هنوز از کف نرفته است، بنابراین، آماده بودند به برخی از حساسیتهای اعراب توجهی ابراز کنند و

هرگاه موقعیت مناسبی یافتند، ضربه‌ای به اسرائیل وارد سازند. سپس اسرائیل خود را به ناگهان با يك رهبر جدید و خطرناک عرب روبرو یافت و اوضاع پیچیده‌تر و بدتر شد. اسرائیلی‌ها در سالهای نخست تشکیل دولت خود، از ضعف و فساد حاکم بر رژیمهای عرب بخوبی سود برده بودند. نخست‌وزیر عراق از آنان رشوه می‌گرفت، شاه اردن را با رشوه خریده بودند، و احتمالاً رهبر سوریه نیز چنین بود. ملك فاروق، پادشاه فرقه مصر، به خاطر بی‌توجهی اش به مسائل کشور در تمام دنیا يك نمونه کامل شناخته می‌شد. به هر حال به سال ۱۹۵۲ گروهی از افسران ارتش مصر که خود را گروه افسران آزاد نام نهاده بودند، رژیم او را بر انداختند و قدرت را در دست گرفتند. رهبر اسمی این گروه افسران ژنرالی به نام محمد نجیب بود، اما بزودی معلوم شد قدرت واقعی در دولت جدید افسری جوان و پیرانرژی به نام جمال عبدالناصر است. ناصر در سال ۱۹۵۴، نجیب را بازنشسته کرد و به رهبر بلامنازع مصر تبدیل شد.

ناصر در آن هنگام پیشروترین ناسیونالیست مصری بود. گرایش او به پان عربیسم بعداً ظهور کرد. هدف اصلی او بیرون کردن ارتش هجده هزار نفره انگلستان از مصر بود که ظاهراً برای محافظت از کانال سوئز و توسعه مصر در آنجا بسر می‌بردند. این هدفها در ابتدای کار سبب هشیار شدن و اشنگتن نشد. شخصیت این رهبر جوان حکایت از درپیش گرفتن راه کمونیستی نمی‌کرد و برای ایجاد رابطه دوستانه با ایالات متحده نیز اشتیاق نشان می‌داد.

اما به هر حال، اسرائیل هرگز خواستار روبرو شدن با يك رهبر قدرتمند و پیرانرژی در مصر نبود. بن گوریون پس از جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ گفت که: «همواره از اینکه مانند قرن هفدهم رهبری با شخصیت از بین اعراب ظهور کند و یا کسی مثل آتاتورك که در ترکیه پس از شکست در جنگ جهانی اول به قدرت رسید پیدا شود، وحشت داشتم. می‌ترسیدم چنین کسی روح آنها را بیدار کند، شخصیت آنها را تغییر دهد، و به ملتی جنگجو تبدیلشان کند. این ترس همیشه بود و اینک ناصر همان رهبر است.» (۷)

ناصر ارتباط نزدیکی با سیا ایجاد کرده بود و این امر وضع را از بد هم بدتر

می کرد. قبل از انجام کودتای افسران علیه سلطنت، سیا کریمیت روزولت را که معمار کودتا علیه مصدق و به تاج و تخت برگرداندن شاه سابق ایران بود، به مصر فرستاد تا با ناصر و دیگر رفقاییش در گروه افسران آزاد تماس بگیرد. روزولت به واشنگتن اطلاع داد که «تفاهمی در سطح وسیع» وجود دارد و این توافق در حدی بود که سیا در انجام کودتا و در دست گرفتن قدرت به این افسران شورشی یاری رساند.

ارتباط غیررسمی و بسیار نزدیک روزولت با ناصر و همچنین آمادگی او برای ارائه کمک مالی پنهانی و دست و دلبازانه ایالات متحده به وی، سیا را به عمده ترین کانال ارتباطی ایالات متحده با رهبر مصر تبدیل کرد. حداقل در ابتدا همه خبرها خوب بنظر می رسیدند. نه تنها بنظر می آمد ناصر احساسات بسیار دوستانه ای نسبت به ایالات متحده دارد، بلکه هیچگونه دشمنی ویژه ای نسبت به اسرائیل نیز در رفتارش مشهود نبود. او محرمانه به روزولت گفت که حتی پس از شکست نیروهای مصر در جنگ ۱۹۴۸ از اسرائیل، وی و دوستان دیگرش نفرت خود را به «افسران مافوق، دیگر اعراب، انگلیسی ها و بعد اسرائیلی ها» نثار می کرده اند. (۸)

ناصر که در اکتبر سال ۱۹۵۴ درباره خروج نیروهای انگلستان از کانال سوئز به مذاکره با آنان پرداخته بود، اشتیاق داشت از ایالات متحده کمک نظامی دریافت کند زیرا در آن موقع، وضع ارتش مصر از نظر تسلیحات بهتر از وضع آن در پایان جنگ مصیبت بار ۱۹۴۸ نبود. روزولت و چاپلوسان دور و بر او که با عنوان اعضای ایستگاه مخفی سیا در قاهره با خوشگذرانی وقت خود را می گذراندند، در این باره با ناصر مذاکره داشتند. حتی با وجود آنکه وزارت امور خارجه ایالات متحده از رنجیدن انگلیسی ها بیم داشت و علاقه چندانی به این معامله نشان نمی داد، سیا فشار خود را وارد می کرد.

روزولت حتی با خرج بودجه مخفی که در اختیار داشت، سعی کرد رضایت ناصر را جلب کند. او ترتیبی داد تا سیا برای ناصر ساختمان فرستنده قدرتمندی که تبلیغات مصری ها را در خاورمیانه پخش می کرد، بسازد. بعدها، هنگامی که

جبهه‌ها عوض شده و دوستی‌ها به دشمنی تبدیل شده بود، سیا بالاچار پول خرج می‌کرد تا با تأسیس ایستگاههای رادیویی در مکانهای دیگر، با اثرات کاملاً موفق «صدای عرب» مبارزه کند. (۹)

روزولت همچنین نتیجه گرفته بود که پرداخت پول نقد به ناصر می‌تواند در افزایش محبت او نسبت به ایالات متحده تأثیر داشته باشد. از همین رو در سال ۱۹۵۳ مبلغ سه میلیون دلار از طریق یکی از دستیاران رئیس جمهور و به عنوان «شیرینی» شخصی برای ناصر فرستاد. طبیعتاً ناصر از اینکه او را قابل خرید فرض کرده اند خشنود نشد، اما به جای برگرداندن پول، از آن برای ساختن برج چشمگیری در وسط رود نیل و در مقابل هتل هیلتون قاهره استفاده کرد و آن را «برج روزولت» نام گذاشت.

ناصر درباره جنبه‌های عملی کمک ایالات متحده به مصر بدون مطالعه نبود. او از روزولت خواست تا در ساختن تشکیلات اطلاعات نظامی و جوخه‌های امنیت داخلی مصر به وی کمک کند. این درخواست حساس تر از آن بود که سیا بتواند خود را مستقیماً در آن درگیر کند و بنابراین، آلن دالس که به انتخاب آیزنهاور به ریاست سیا رسیده بود، ترتیبی داد که کس دیگری به نیابت از سیا این کار را انجام دهد: نازی‌های قدیمی که وابسته به سازمان ژنرال گهلن آلمانی بودند.

گهلن مأموریت را به عهده گرفت و مسئولیت افراد گسیل شده را بعهده او تواسکورتسنی گذاشت که از کماندوهای زمان جنگ اس.اس و فردی مورد علاقه شخص هیتلر بود. اسکورتسنی به این شرط که سیا مبلغ ناچیز پرداختی از سوی ناصر را از جیب سازمان افزایش دهد، مأموریت را پذیرفت. وی برای پیشبرد کار خود افراد زیادی را که سابقاً برای رایش سوم کار کرده بودند، استخدام کرد. از جمله این افراد؛ یکی معاون سازمان جوانان هیتلری بود و دیگری آلویس برانر نام داشت که با آدولف آیشمن کار کرده بود. برانر در دستگاه آدولف آیشمن نقش کارشناس انتقال یهودیان به اردوگاههای مرگ را بازی می‌کرد و تخمین زده اند که در به قتل رساندن ۱۲۸۵۰۰ نفر دست داشته است.

بعد از به پایان رسیدن مأموریت در مصر، گهلن او را با سمت رئیس ایستگاهش به دمشق فرستاد و این کار بیشتر برای دورنگه داشتن او از دست فرانسویان بود که به جرم جنایت جنگی غیباً به مرگ محکومش کرده بودند.

ظاهراً وجود جنایتکاران نازی که مزد خود را از سیا می گرفتند، در طول سالهای اول قدرت ناصر اثری در نظر او نسبت به اسرائیل نداشت. او طی گفتگو با آمریکایی های صاحب نفوذ مشخص می کرد که چنانچه راه درستی برای اداره روند صلح وجود داشته باشد، وی برای رسیدن به صلح با اسرائیلی ها آمادگی لازم را دارد.

تا آنجا که به آمریکایی ها مربوط می شد، ناصر همه سروصداهای لازم را برای نشان دادن راست روی خود کرده بود، اما این رفتار او را اسرائیلی ها عمیقاً آزاردهنده و دردسر آفرین می یافتند. در این هنگام، یعنی به سال ۱۹۵۴ اسرائیل در موضعی بود که می توان آن را وضعیت عاشق ناامیدی که توجه معشوقی بی اعتنا را طلب می کند، توصیف کرد. دولت اسرائیل هنوز امیدوار بود آمریکایی ها نوعی تضمین امنیتی به آن عرضه کرده و سلاحهایش را نیز تأمین کنند. با وجود این، دولت اسرائیل در آن هنگام نمی توانست و یا نمی خواست با برخی فرعیات یک پیمان اتحاد نظامی با ایالات متحده - دادن پایگاه و یا حضور رسمی و مستقیم آمریکایی ها در سیستم دفاعی اسرائیل - موافقت کند. بهای سیاسی که باید برای این کار در داخل اسرائیل پرداخت می شد، خیلی زیاد بود. آنگونه که موشه شاروت در ژانویه ۱۹۵۴ خاطر نشان می کند: «ما مخالف حضور قدرتمندانه نظامی ایالات متحده هستیم... چنین چیزی آنچنان ناآرامی هایی در داخل اسرائیل ایجاد خواهد کرد که نظیر آن را از دوران تشکیل دولت اسرائیل تاکنون شاهد نبوده ایم. این به معنی افزایش وابستگی به ایالات متحده و کاهش استقلال ما خواهد بود.» (۱۰)

مسأله این بود که ایالات متحده فکر پدید آوردن اتحادیه ای ضد شوروی با اعراب را در سر داشت و بنظر نمی رسید علاقه ویژه ای به بستن یک پیمان نظامی با اسرائیل داشته باشد. به عنوان مثال، در آوریل ۱۹۵۴ ایالات متحده موافقت

کرد سلاح مورد نیاز عراق را تأمین کند.

تمام آنچه که اسرائیل می‌توانست به ایالات متحده پیشنهاد کند، به کارگیری پنهانی جمعیت یهودی ساکن در پشت پرده آهنین به منظور عملیات اطلاعاتی بود. خود شارت خاطر نشان کرد که این جمعیت یهودی «دارایی سیاست خارجی اسرائیل است... به عنوان تنها عنصر جهان غرب که می‌تواند با یهودیان ساکن در اتحاد شوروی ارتباط داشته باشد... این انحصار ما را نباید دست کم گرفت.» (۱۱)

هنگامی که شارت این کلمات را در یادداشتی سری خطاب به کارکنان ارشد خود می‌نوشت نخست وزیر بود. بن‌گوریون در ماه نوامبر سال ۱۹۵۳ بناگهان اعلام کرد، از خدمت دولتی استعفا می‌دهد و در یک کیبوتس دورافتاده در صحرای نقب ساکن می‌شود. هرچند این حرکت او توسط تحسین کنندگانش به عنوان کنار رفتن یک شاه فیلسوف مسلک و در جستجوی مدتی صلح و آرامش تفسیر می‌شد، اما بازنشستگی او در واقع به خاطر عدم رضایت گسترده عمومی صورت گرفت. همراهی او با غربی‌ها تا آنجا گسترده نشده بود که بتواند یک بازار داخلی آزاد پدید آورد. جیره بندی شدیداً اجرا می‌شد و اقتصاد از طریق اصول اقتصاد متمرکز بطور گسترده کنترل می‌گردید. حزب بورژوایی «جنرال صهیونیسم» در انتخابات اخیر نتایج خوبی بدست آورده بود و بن‌گوریون فکر کرد خوب است تا بهتر شدن اوضاع سیاسی از کار کناره‌گیری کند.

جانشین او موشه شارت بود که فوراً سیاستهای اقتصادی سختگیرانه پیرمرد را کنار گذاشت. شارت که از کهنه کاران سیاست صهیونیستی و از ابتدای تشکیل دولت اسرائیل وزیر امور خارجه آن بود، به عنوان یک کبوتر [عنصر غیر تندرو] شهرت یافته است. این تصور را تاریخنگاران خارج از اسرائیل و به خاطر انتشار ترجمه گزیده‌هایی از خاطرات و یادداشت‌های روزانه او بدست داده‌اند. (۱۲) او در این نوشته‌ها به خاطر گرایش جنگ طلبانه بن‌گوریون و موشه‌دایان و بویژه عطش آنان در براه انداختن تهاجمات خونین بدون پایه همانند مورد کشتار در دهکده کیبیا و به خاطر خرابکاری ادعایی اعراب، اظهار

تأسف می کند.

شارت به عنوان نخست وزیر، تلاشهایی برای جلوگیری از حملات کماندوهای اسرائیلی به کشورهای همسایه به عمل آورد. او حتی موافقت کرد با ناصر مذاکره کند و موافقت کنشت را هم برای این کار بدست آورد. پیشنهادات شارت به عنوان مبنای مذاکرات مشتمل بود بر ایجاد تمهیداتی برای عبور آزادانه کشتی های اسرائیلی از کانال سوئز، پایان بخشیدن به ابراز بیانات خصمانه و کنار گذاشتن اقدام هر یک از طرفین علیه طرف دیگر هیچ اشاره ای که به موضوع فلسطینی های آواره - که تبعید طولانی آنها به شش سال رسیده بود - مربوط باشد در پیشنهادات شارت وجود نداشت. چنین بود غیرتندرو بودن شارت، و کیوتر صلح او فراتر از این نمی رفت. در واقع، معامله ای که بنظر می رسد شارت در ذهن خود داشت، مصر را از هرگونه ائتلاف عربی ضد اسرائیلی کنار می گذاشت، مسأله فلسطینی ها را دست نخورده رها می کرد و درست شبیه چیزی بود که بیست و پنج سال بعد مناخم بگین از طریق معاهده کمپ دیوید بدنبال آن بود. اما در حالی که بگین برای بستن این پیمان از داخل کشور با مخالفتی روبرو نبود، انجام آن برای شارت کار آسانی بشمار نمی رفت.

در ماه جولای سال ۱۹۵۴ انفجار چند بمب قوی آتش زا خساراتی در قاهره و اسکندریه بیار آورد. بین هدفهای این بمب گذاری ها، کتابخانه های سرویس اطلاعات^۴ ایالات متحده در هر دو شهر وجود داشت. باید تصور می شد این بمب گذاری ها حاصل کار مصری های ضد غربی است که کینه خود را متوجه روابط دوستانه ناصر با ایالات متحده و انگلستان کرده اند. کسانی که دستور این بمب گذاری ها را داده بودند، امید داشتند هم ناصر و هم خارجیان دقیقاً چنین تصور خواهند کرد؛ زیرا در واقع سرویس اطلاعات نظامی اسرائیل طراح و مجری این خرابکاری ها بود. هدف نهایی این بمب گذاری ها و عملیات پنهانی، خراب کردن رابطه خوب ناصر با ایالات متحده و انگلستان و احتمالاً مجبور

کردن انگلستان به معوق گذاردن طرح خارج کردن نیروهای انگلیسی از کانال سوئز بود.

مجریان واقعی این خرابکاری، یعنی کسانی که بمبها را کار گذاشتند گروهی از یهودیان مصری بودند که به اسرائیل خدمت می کردند. (هنوز هم گروه وسیعی یهودی در مصر زندگی می کردند و حتی پس از شکست تحقیر بار سال ۱۹۴۸ هیچ اقدامی از سوی مصریان علیه این جامعه یهودی انجام نشده بود. جامعه یهودیان مصر از زمان بطلمیوس در این کشور زندگی کرده بودند.) اما با وجود شهرت عالمگیر اسرائیلی ها در مورد عملیات پنهانی و اطلاعاتی، این عملیات بمب گذاری، عملیاتی آماتوری و غیر حرفه ای بشمار می رفت. گروه خیلی بد سازماندهی شده بود، وسایل کافی در اختیار نداشت، و تلاش زیادی برای مخفی ماندن به عمل نیاورد. هنگامی که یکی از آنها گرفتار شد (زیرا بمبی که حمل می کرد بطور اتفاقی و قبل از وقت در جیب او منفجر شد) تقریباً تمام افراد دیگر گروه بدون مشکل دستگیر شدند.

سابقه دقیق این عملیات تا به امروز روشن نشده است. در اسرائیل از این جریان تحت عنوان «قضیه لاوون»^۵ یاد می کنند. پینچاس لاوون یکی از سیاستمداران قدرتمند حزب کارگر بود که هنگام بازنشستگی بن گوریون و رفتنش به کیبوتسی در صحرای نقب، سمت وزارت دفاع را بعهده داشت. اما پیرمرد دو نفر از همدستان خود را در وزارت دفاع جا گذاشته بود که هر چند زیر دست لاوون به حساب می آمدند ولی در واقع بیش از هر چیز به بن گوریون وفادار بودند: موشه دایان که از قهرمانان ارتش اسرائیل بود به عنوان رئیس ستاد نیروهای دفاعی اسرائیل خدمت می کرد و شیمون پرز مدیر کلی وزارت دفاع را بعهده داشت.

این موضوع که چه کسی در این عملیات رسوا به یهودیان مصری دستور داده بود، سالها پشت درهای بسته مکتوم ماند و مطبوعات نیز در این باره شدیداً

سانسور می‌شد. در ابتدا لاوون را سپر بلا قرار دادند و برای استعفا به او فشار آوردند. سپس شارت را به عنوان نخست وزیر تحت فشار قراردادند تا بن گوریون را به عنوان وزیر دفاع به صحنه برگرداند. متعاقب آن روشن شد که لاوون نمی‌توانسته دستور نهایی این بمب‌گذاری‌ها را صادر کرده باشد و اسنادی که نشانگر دست داشتن او در جریان بمب‌گذاری بود، جعلی از کار درآمد. در نتیجه مسئولیت به گردن نظامی جاه‌طلبی به نام بنیامین جیبلی^۶ افتاد که ریاست اطلاعات نظامی را بعهده داشت. موشه‌دایان و احتمالاً خود بن گوریون نیز شریک جرم شناخته شدند.

تئوری قابل قبولی وجود دارد مبنی بر اینکه عملیات بمب‌گذاری در مصر توسط بن گوریون و موشه‌دایان هماهنگ شده بود و هدف آن نه تنها خلق مشکلاتی در روابط مصر و قدرتهای غربی، بلکه از بین بردن مذاکرات صلحی بود که شارت پیگیری می‌کرد. رئیس تیمی که در مصر عمل می‌کرد و بعد از دستگیریها گریخت، اعتقاد دارد عملیات برای این انجام شده بود که شکست بخورد و به عقیده او اسرائیلی‌ها خودشان بمب‌گذاران را لو دادند.

اگر قضیه واقعاً این بوده باشد، توطئه‌گری اسرائیلی‌ها برای مدتی ناکام ماند. رژیم ناصر متزلزل نشد، انگلیسی‌ها به توافق خود برای خروج از منطقه پایبند ماندند، سیاه تقریباً بلافاصله متوجه شد بمب‌گذاری‌ها کار اسرائیلی‌ها بوده است، و ناصر به این اعتقاد خود که برای درگیری‌اش با اسرائیلی‌ها راه حل صلح‌آمیزی وجود دارد ادامه داد. علاوه بر آن، به گفته ایسرها، کریمیت روزولت طرحی ارائه کرد که از این قضیه برای پیشبرد مذاکرات صلح سود می‌برد.

در سپتامبر سال ۱۹۵۴ و در حالی که گروه رقت‌انگیز عوامل اسرائیل تحت بازجویی پلیس مصر (احتمالاً با کمک کارشناسان آلمانی گسیل شده توسط سیا) بودند، روزولت پیشنهادی را برای ایسرها، مخابره کرد: در صورتی که اسرائیل کاری می‌کرد تا وانمود شود گروه اخوان المسلمین در عملیات بمب‌گذاری با

اسرائیلی‌ها همدست بوده است، ناصر آماده بود مذاکرات مستقیم صلح با اسرائیل را شروع کند. اخوان المسلمین شدیداً با مذاکرات ناصر با انگلیسی‌ها مخالف بود و در واقع نزدیک بود در اکتبر سال ۱۹۵۴ در ترور ناصر موفق شود. هارل می‌گوید با این نقشه که آن را «عملیات سراب» نامیده بودند، موافقت کرده ولی به سیا گفته چنانچه هر یک از عوامل اسرائیلی اعدام شوند، کل معامله را بر هم خواهد زد. ناصر به ابراز علاقه به مذاکرات صلح ادامه داد، و به این ترتیب راه حلی که به نفع شارت بود به مصری‌ها اطلاع داده شد. اما در حالی که پیشنهادات او به قول هارل «پست شده و در راه بود»، دادگاه مصر دو تن از خرابکاران را به مرگ محکوم کرد. هارل پیامی به سیا مخابره کرد تا اطلاع دهد عملیات سراب ادامه نخواهد یافت. آلن دالس تلاش کرد با ناصر تماس گرفته و درخواست کند محکومیتها به اجرا در نیاید، اما به او گفتند کاری نمی‌شود کرد. ناصر کمی پیش شش تن از اعضای اخوان المسلمین را به جرم تلاش برای ترور خود بدار آویخته بود و در صورت لغو احکام مرگ یهودیان، به این متهم می‌شد که نسبت به جاسوسان اسرائیلی ملایمت ابراز کرده است. سیا این موضع مصر را معقول ارزیابی کرد. اما از سوی دیگر، هارل که آدم کله شقی بود و هرگز نفعی در مذاکره با اعراب متصور نمی‌دید، دیدگاهی مخالف ارزیابی سیا داشت. (۱۳)

این روزها برای آژانس [سیا] روزهایی افتخارآمیز بودند. در سال ۱۹۵۳ کریمت روزولت و سایر دستیارانش (از جمله اچ. نورمن شوارتسکف که پسرش بعدها در حوادث منطقه نقش مهمی بازی کرد) نقشه بازگشت شاه ایران را به سلطنت طراحی و اجرا کرده بودند. سال بعد از آن یک رژیم ناسیونالیست در گواتمالا در کودتایی سازماندهی شده توسط سیا سرنگون شده بود. سایر عوامل سازمان در ویتنام جنوبی سرگرم کار بودند تا بدنبال شکست فرانسوی‌ها رژیمی دست‌نشانده را به قدرت برسانند. این موفقیتها، همراه با این واقعیت که ریاست سیا بعهدۀ آلن دالس برادر جان فاستر دالس وزیر امور خارجه بود، این معنی را داشت که سیا در انجام اقدامات پنهانی و دیپلماتیک در تمام جهان دستی کاملاً باز و آزادی عمل دارد.

این آزادی عمل بویژه در منطقه خاورمیانه به چشم می خورد، زیرا سیا در آنجا تلاش می کرد دو قسمت از مهمترین دارایی هایی را که در این منطقه داشت به معامله با یکدیگر وادار سازد. حداقل تا آنجایی که به خود سیا مربوط می شد، هم مصر و هم اسرائیل خود را به عنوان عناصر مهمی در راه مبارزه با کمونیسم، متحد ایالات متحده به حساب می آوردند. مسأله این بود که کوچکترین انحراف هر يك از طرفین از صراط مستقیم مبارزه با کمونیسم واکنش تندی از سوی جان فاستر دالس وزیر امور خارجه ایالات متحده پدید می آورد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۵۴ اسرائیلی ها از شنیدن این نکته از سوی واشنگتن که هنوز هم وفاداری آنها به اردوگاه غرب مسأله قابل تردیدی ارزیابی می شود، شوکه شده و هشیار شدند. آنان به دست و پا افتادند تا آمریکایی ها را نسبت به اینکه وفاداریشان به اردوگاه غرب هرگز نقض نخواهد شد، مطمئن سازند.

اسرائیلی ها قادر بودند از این اتهام خلاص شوند. اما جمال عبدالناصر چنین شانسی نداشت. پینچاس لاوون که به خاطر عملیات بمب گذاری در مصر ملامت می شد، تحت فشار قرار گرفت از وزارت دفاع استعفا دهد. به این ترتیب، بن گوریون از بیابان نشینی دست برداشت و در ۲۱ فوریه ۱۹۵۵ به مجتمع کریا (مقر فرماندهی ارتش اسرائیل) برگشت تا قدرت را دوباره بدست گیرد.

يك هفته پس از اینکه بن گوریون بدنبال استعفای لاوون پست وزارت دفاع را بعهده گرفت، چتربازان اسرائیلی تهاجمی خونین به يك پست نظامی مصر در نوار غزه به عمل آوردند. آنها سی و هفت نفر از مصری ها را کشته و تعداد بیشتری را مجروح کردند. سپس قبل از برگشتن به اسرائیل بخش اعظم اردوگاه مصری ها را منفجر ساختند. آنگونه که افسر فرمانده نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در منطقه ارزیابی می کند، این حمله «حادثه ای بحران زا در تاریخ غم انگیز این منطقه» بشمار می رفت. (۱۴) این حادثه باعث شد همه اطمینان حاصل کنند، برای اسرائیل و مصر جز جنگ هیچ راهی باقی نمانده است.

تا آن هنگام ناصر توانایی و پول خود را به منظور توسعه اقتصاد مصر به کار گرفته بود. او چند روز قبل از حمله، به غزه سفر کرده و به نیروهای مستقر در آنجا

اطمینان داده بود جنگی در نخواهد گرفت و مرزها کاملاً آرام خواهد ماند. اما اینک نیروهای نظامی و مردم مصر می فهمیدند چنین نیست. رهبر مصر باید برای شکل دادن به نیروهای دفاعی خود کاری می کرد.

در نهایت و از طرق غیرمستقیم، تهاجم غزه گسستی را که طراحان قضیه لاوون بدان امیدوار بودند در روابط ناصر و واشنگتن پدید آورد. موشه شاروت این نکته را خیلی خوب درک کرد. او بعداً در پاسخ به این سؤال که آیا بین عملیات سرویس اطلاعاتی ارتش در مصر و تهاجم به غزه ارتباطی وجود داشته است گفت: «ارتباط آنها این است که وقتی بن گوریون به صحنه برگشت و وزارت دفاع را بعهده گرفت مصمم شد عملیات غزه را انجام دهد. اگر بن گوریون به هیأت دولت برنگشته بود تهاجم غزه صورت نمی گرفت.» (۱۵)

ناصر در این هنگام نیز هنوز فکر می کرد می تواند از ایالات متحده کمک نظامی دریافت کند. اما در ماه آوریل در نخستین کنفرانس غیرمتعهدها در باندونگ اندونزی شرکت کرد. فاستر دالس به اصل بیطرفی و غیرمتعهد بودن که آن را صرفاً شاخه زیتونی برای طرفداران کمونیسم می دانست اعتقادی نداشت و شانس ناصر برای انجام هرگونه معامله نظامی با ایالات متحده از بین رفت. متعاقب آن مصری ها مذاکره با اتحاد شوروی را شروع کردند. روس ها در ماه مه موافقت نمودند در مقابل خرید پنبه به ناصر سلاح بفروشند، اما شرط کردند سلاحها از طریق چکسلواکی تحویل شود.

اسرائیلی ها که همین چند سال پیش با سلاحهای چکسلواکی جنگی را علیه مصر و سایر کشورهای عربی به پیروزی رسانده بودند از اینکه ناصر بالاخره جایی را برای تأمین تسلیحات خود یافته است از کوره در رفتند. بنظر می رسید با توجه به حجم معامله، مصر برای اولین بار به اندازه اسرائیل تسلیحات در اختیار خواهد داشت. از سوی دیگر، تأسف آور این بود که موساد نخستین منبعی بود که به آمریکایی ها خبر داد چه چیزی در جریان است و به آمریکایی ها اعلام کرد، این معامله هم شاهد دیگری است از طرفداری خیانت بار ناصر از شوروی ها.

در اکتبر سال ۱۹۵۵ بن گوریون موشه دایان را که برای تعطیلات در پاریس بسر می برد فرا خواند و به او گفت نقشه جنگی را با مصر در شبه جزیره سینا طراحی کند. (۱۶) بنظر می رسد این پیرمرد نتیجه گرفته بود مشکل ناصر را تنها با زور می توان حل کرد. علاوه بر آن، بن گوریون خود را مجبور می دید تنگه تیران را که دریای سرخ را به خلیج عقبه متصل می کند به روی خود بگشاید. این راه باریک به دریای سرخ از سال ۱۹۴۸ و توسط پایگاهی که مصری ها در منتهی الیه شبه جزیره سینا داشتند بسته شده بود. این امر اسرائیل را از دسترس مستقیم به آفریقای شرقی و خاور دور باز می داشت و در راه توسعه اقتصادی صحرای نقب مشکل ایجاد می کرد. خزیدن بسوی آغاز جنگی تمام عیار سرعت می گرفت. ممکن است عجیب بنظر برسد، ولی سیا هنوز تلاش می کرد دو طرف را به یکدیگر نزدیک کند. در حالی که دولت اسرائیل بطور وقفه ناپذیری در مورد ماهیت شیرانه اهداف ناصر در بوقهای تبلیغاتی خود می دمید، طرحهایی برای یک معامله سری که مطابق آن بن گوریون و ناصر برای رسیدن به توافق صلح ملاقات و مذاکره می کردند، در جریان بود. حکایت این طرح در یادداشتهای موشه شارت آمده است.

بخش اعظم یادداشتهای شارت ترجمه نشده و به زبان اصلی عبری باقی مانده است. به این ترتیب یادداشتهای او برای اکثر افراد غیر اسرائیلی همانند یک متن رمز شده بنظر می رسد. با این حال در این یادداشتهای تقریباً دفن شده نشانه هایی در دست است که مطابق آنها کمتر از یکسال پیش از شروع جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶، سیا تلاش کرد معامله ای را پیش برد مبنی بر اینکه اسرائیل در مقابل قبول یک صلح پایدار با مصر، برای اولین بار از کمکهای تسلیحاتی رسمی آمریکا برخوردار شود. شارت از این طرح با نام عملیات بو قلمون یاد می کند. به عنوان مثال، در اکتبر سال ۱۹۵۵ هنگامی که شارت برای جمع آوری اعانه آمریکایی ها به سفری سراسری در آمریکا دست زده بود در یادداشتهای خود به ملاقاتی اشاره می کند که در واشنگتن با «تدی» (به احتمال زیاد باید تدی کالک باشد که در آن هنگام رئیس دفتر بن گوریون بود)، «جیم، عضو سیا» (بطور

حتم جیمز انگلتون)، و «ایسر» (به احتمال زیاد باید ایسرهازل بوده باشد) داشته است. موضوع بحث مطابق یادداشت شارت «ملاقات بی جی [بن گوریون] - ناصر بود.»

شارت طی ماه بعد نیز در مورد پیشرفت عملیات اظهار نظر می کند. «آمریکایی ها شخصی را [به قاهره] فرستادند. برادر [منظورش آلن دالس رئیس سیا و برادر فاستر دالس است] شخصاً او را مطلع ساخت. هنگام بازگشت، کرمیت و جیم با او ملاقات کرده و متذکر شدند، N (ناصر) در اصل آماده مذاکره است، اما اظهار می کند در مورد اینکه اسرائیلی ها در آرزوی صلح خود صادق باشند شك دارد.» (۱۷)

خود اسرائیلی ها در نظر داشتند چنانچه از طرف آمریکایی ها پاسخ راضی کننده ای دریافت نشود پنهان از چشم آمریکایی ها برای تأمین سلاح به سراغ شوروی بروند. شارت در یادداشتهای خود به تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۵۶ می نویسد: «آیا تأخیر من در رفتن بسوی شرق برای تهیه سلاح کار درستی است؟ خط درستی که ما باید دنبال کنیم کدام است؟ یکبار بی جی قاطعانه اظهار داشت که باید سرعت به شوروی ها نزدیک شویم. من نمی توانم تا وقتی که هنوز حتی ذره ای امید به ایالات متحده وجود دارد چنین اقدام عجولانه ای صورت دهم.»

هارل فکر بهتری در سر داشت. هنگامی که آلن دالس در اکتبر سال ۱۹۵۵ پیشنهاد عملیات بوقلمون را در مقابل شارت قرارداد، هارل به بن گوریون گفت به ناصر اعتماد ندارد، اما ممکن است هنوز بتوان از این طرح امتیازاتی بدست آورد. «من پیشنهاد کردم... موافقت خود را با تجدید اجرای عملیات بوقلمون اعلام کنیم، مشروط بر اینکه ایالات متحده به صراحت متعهد شود ما را از نظر سلاحهای تدافعی و بویژه دفاع هوایی تأمین خواهد کرد.»

این فکر عملی از کار درآمد. طی جریانی که شارت آن را ظرافتمندانه «یک عمل سیاسی» نام نهاده است، ایالات متحده در ۲۴ فوریه سال ۱۹۵۶ به فرانسه اجازه داد دوازده فروند از جنگنده بمب افکن های تولید شده برای ناتو را به اسرائیل بفروشد. احتمال عقب گرد اسرائیل و رفتن آن بسوی بلوک شرق از بین

رفته بود.

تا آن هنگام اسرائیلی‌ها مجبور بودند برای تأمین سلاح مورد نیاز خود گاهی به لطف ایالات متحده و زمانی دیگر به میل اتحاد شوروی تکیه کنند. هرچند آمریکایی‌ها باید اجازه تحویل جنگنده‌های ناتو به اسرائیل را برای فرانسه صادر می‌کردند، اما روابط نظامی اسرائیل و فرانسه به خودی خود بتدریج به یک اتحاد کامل نظامی تبدیل می‌شد.

برای برقراری پیوندهای نزدیک بین این دو کشور در اوایل و اواسط دهه ۱۹۵۰ بنیانهای استواری وجود داشت. دولتهای فرانسه در آن هنگام شامل تعداد زیادی از افراد نهضت مقاومت بود که وحشت و شکنجه اردوگاههای نازی‌ها را در کنار یهودیان تجربه کرده بودند. سازمانهای زیرزمینی یهود در سالهای بعد از جنگ روابط نزدیکی با سرویس اطلاعاتی فرانسه برقرار کرده بودند که همکاری‌های سال ۱۹۴۷ در اطیش تنها نمونه‌ای از آن بود. اما آنچه که طی سالهای میانی دهه ۱۹۵۰ آنها را بیش از سابق به یکدیگر نزدیک می‌ساخت، جنگ الجزایر بود.

الجزایری‌ها روز ۳۱ اکتبر سال ۱۹۵۴ و در شب یکی از اعیاد مقدس، شورش علیه حاکمیت استعماری فرانسه را آغاز کرده بودند. مانند همه قدرتهای دیگری که با یک قیام ملی روبرو می‌شوند، فرانسویان نیز نمی‌توانستند باور کنند مسأله اصلی آنها عزم و اراده الجزایری‌ها برای آزاد کردن کشورشان از قید حکومت ۱۲۰ ساله خارجی است. آنها استدلال می‌آوردند که دلیل اصلی مشکل، تبلیغات قاهره و تدارکاتی است که از سوی مصری‌ها در جهت تقویت شورشیان به عمل می‌آید.

اسرائیلی‌ها متوجه شدند این اعتقاد فرانسویان می‌تواند امتیازاتی برای آنها در برداشته باشد. شیمون پرز که در آن هنگام از سوی بن‌گوریون مسئول ایجاد زرادخانه تسلیحاتی اسرائیل بود، در سال ۱۹۵۵ این موضوع را مختصراً چنین بیان می‌کند: «هریک از افراد فرانسوی که در الجزایر کشته شود، همانند هر فرد مصری که در نوار غزه به قتل برسد، وسیله‌ای در تحکیم رابطه فرانسه و

اسرائیل به حساب می‌آید.» (۱۸)

حمایت ناصر از مبارزه الجزایری‌ها در واقع از سطح پشتیبانی زبانی فراتر نمی‌رفت. آنطور که رهبران مبارزه چریکی در الجزایر بعداً روشن ساختند، رهبر مصر سلاح و پول بسیار کمی در اختیار آنها گذاشته بود.

اما از سوی دیگر همه طرفهای دیگر درگیری ترجیح می‌دادند حمایت ناصر از مبارزه الجزایری‌ها را حیاتی جلوه دهند. خود ناصر که فکر می‌کرد کمک کردن به چریکهای الجزایری اعتبار او را به عنوان یک رهبر جهان سومی افزایش می‌دهد، درباره این حمایتها مغرورانه لاف می‌زد. آنطور که مسئول خرید سلاح برای الجزایری‌ها بعداً اعتراف کرد، رزمندگان الجزایری «به خاطر نیاز به همبستگی» درباره این ادعاهای ناصر سکوت می‌کردند. فرانسوی‌ها طبیعتاً میل داشتند برای مشکلی که با آن روبرو بودند، علتی خارج از رابطه استعماری خود با الجزایری‌ها پیدا کنند. اسرائیلی‌ها از اینکه فرانسویان را با اطلاعات دروغین و بدقت طراحی شده در مورد کمک مصر به الجزایری‌ها بقول یکی از مقامات سابق اسرائیلی «برای همکاری و نزدیکی با اسرائیل تشویق کنند»، مسرور بودند. (داستانهایی را که بعدها درباره همکاری قهرمانانه اسرائیلی‌ها و فرانسویان در جنگ الجزایر بر سر زبانها افتاد باید با توجه به این نکته مرور کرد.) (۱۹) اسرائیلی‌ها بازهم داشتند از اطلاعات به عنوان ابزاری جهت انداختن یک متحد بالقوه به مسیر دلخواه استفاده می‌کردند. در این مورد، آنها به فرانسویان قبولانده بودند اگر تسلیحات اسرائیل را تأمین کنند تا علیه ناصر به کار رود، بهترین طریق ممکن را برای حل مشکل الجزایر انتخاب کرده اند زیرا به این ترتیب، منبع ایجادکننده مسأله الجزایر از بین خواهد رفت.

ترتیبات اساسی معامله بین فرانسویان و اسرائیلی‌ها در هنگام واقعیت یافتن آن به مثابه یک عملیات پنهانی بود. وزیران امور خارجه از جریان کنار گذاشته شده بودند و شیمون پرز مستقیماً با ژنرال پیرماری کونیگ، وزیر دفاع فرانسه، معامله اسلحه را پیش می‌برد. سایر افراد درگیر در جریان، کارکنان زیردست ژنرال کونیگ و وزیر کشور فرانسه بودند. شخص اخیر مسئولیت امور

الجزایر را بعهدہ داشت. هنگامی کہ شارت، وزیر امور خارجهٔ اسرائیل، در پاییز سال ۱۹۵۵ به بن گوریون گفت کہ برای انجام مأموریت دیپلماتیک عازم فرانسه است، عقاب پیر پاسخ داد: «تنها دلیل رفتن تو به فرانسه خرید اسلحه است.» (۲۰)

ارتباط اسرائیلی‌ها و فرانسویان اساساً رابطه‌ای پنهانی بود کہ آن را تا حد ممکن از چشم آمریکایی‌ها پنهان می‌کردند. هرچند آمریکایی‌ها رسماً به فرانسه اجازه داده بودند دوازده فروند از هواپیماهای ناتورا به اسرائیل بفروشند، ولی مقدار هواپیماها و سلاحهایی کہ در واقع به اسرائیل فرستاده شد، بسیار بیشتر بود. سیل تانک و توپخانهٔ فرانسوی بسوی بنادر اسرائیل روان بود و این جریان قبل از آنکہ ناصر برای خرید اسلحه به سراغ چکسلواکی برود، ادامه داشت. بعد از آن، سرآزیرشدن اسلحه به اسرائیل دوبرابر شد. علاوه بر آن، همانطور کہ خواهیم دید مذاکره برای خرید انواع متفاوتی از سلاحهای جدید نیز در جریان بود.

به همین منظور در اوایل سال ۱۹۵۶ اسرائیلی‌ها از طرح هماهنگ شدهٔ سیا برای آغاز مذاکرات مصر و اسرائیل [عملیات بوقلمون] به عنوان وسیله‌ای جهت وادار ساختن آمریکایی‌ها به صدور اجازهٔ خرید سلاحهای فرانسوی توسط اسرائیل استفاده می‌کردند. آنها همچنین با خشنودی اطلاعاتی را کہ ظاهراً نشان می‌داد مسبب همهٔ مشکلات فرانسویان شخص ناصر است، در اختیار آنان می‌گذاشتند.

البته در تمام این دوران نیز اسرائیلی‌ها به نیابت از سوی سرویس اطلاعاتی ایالات متحده با ظرافت در بلوک شوروی فعالیت می‌کردند. سوابق مشخصی از اینکہ طی ۵ سال اول این فعالیتها دستاورد بزرگی در زمینهٔ اطلاعاتی حاصل شده باشد، موجود نیست ولی قدر مسلم آن است کہ جریان مداومی از گزارشهای پراکنده دربارهٔ خبرها و شرایط حاکم بر بلوک شوروی به دست آمریکایی‌ها می‌رسیده است. سپس در بهار سال ۱۹۵۶ «رابطه» ثمره‌ای بیار آورد کہ ارزشی عظیم داشت.

در بیست و پنجم فوریه سال ۱۹۵۶ نیکیتا خروشچف، دبیر اول حزب کمونیست شوروی، سخنرانی مهیجی در جلسهٔ محرمانهٔ بیستمین کنگرهٔ این حزب به عمل آورد. این همان سخنرانی سری معروفی بود که خروشچف در آن استالین را محکوم کرد و جنایات او را علیه حزب کمونیست، اعدام هزاران تن از مردم بیگناه شوروی، تجدید سازمان مصیبت بار او در بخش کشاورزی این کشور، و خطاهای او را به هنگام تهاجم آلمانی‌ها برشمرد. باید به خاطر داشت که تا قبل از آنکه خروشچف چنین سخنانی را به زبان براند، احترام به خاطرهٔ استالین و دستاوردهای او در جنگ و تجدید بنای جامعهٔ شوروی برای همهٔ جنبشهای کمونیستی جهان امری مطلقاً واجب بشمار می‌رفت.

این سخنرانی آنچنان سری بود که از روزنامه‌نگاران و هیأت‌های ناظر مهمان کنگره خواسته شده بود سالن را به هنگام سخنان رهبر شوروی ترک کنند، اما این ناظران هزاران نفر بودند و همگی در اطراف سالن پرسه می‌زدند و به این ترتیب این حرف به بیرون درز کرد که امری غیرعادی رخ داده است.

کاملاً طبیعی است که سیا اشتیاق بسیار داشت هرچه زودتر به نسخه‌ای از این سخنرانی دست یابد. رابرت آموری، یکی از کهنه سربازان برجستهٔ جنگ جهانی دوم که از سال ۱۹۵۰ به عنوان معاون اطلاعاتی سیا (این بخش از سیا از بخش عملیات پنهانی که در آن هنگام مدیریت برنامه‌ها خوانده می‌شد جدا بود) کار کرده بود، بعدها به خاطر می‌آورد که آلن دالس به او گفته است اگر بتواند یک نسخه از سخنرانی خروشچف را تهیه کند «نیمی از امپراطوری اش» را به او خواهد داد. آموری به سراغ یوگسلاوها رفت اما چیزی گیر نیاورد.

اینکه آمریکایی‌ها دستیابی به متن این سخنرانی را کار مشکلی یافته باشند، عجیب بنظر می‌رسد. از آنجا که این سخنرانی آغاز تحولی عمیق در سیاستهای حزب کمونیست بود - کودتایی توسط خروشچف و علیه استالینیستها که هنوز هم در همهٔ سطوح بوروکراسی شوروی وجود داشتند - متن آن را در سطح وسیعی منتشر ساخته بودند. کمونیستهای طرفدار خط خروشچف علاقمند بودند از رسیدن این پیام به همه جا مطمئن شوند. به عنوان مثال، رهبری حزب کمونیست

لهستان پنجاه هزار نسخه از آن را چاپ و منتشر ساخت.

بنظر می‌رسید که از شانس اسرائیلی‌ها، سیا از جریان انتشار فراگیر این سخنرانی آگاهی ندارد، زیرا در ماه آوریل، یعنی دو ماه پس از ایراد شدن سخنرانی توسط خروشچف، موساد توانست متن کاملی از این سخنرانی سری را به آمریکایی‌های حیرت‌زده و سپاسگزار تحویل دهد.

ایسرها، کل افتخار این دستاورد را متعلق به خودش می‌داند و تا به حال چندین بار جریان را با آب و تاب تعریف کرده مبنی بر اینکه یکی از مأموران مستقر در اتحاد شوروی که معمولاً «دستورات اکیدی برای درگیر نشدن در فعالیت‌های غیرقانونی به او می‌داده‌اند» دستور می‌گیرد که از حالت مخفی خارج شده و نسخه‌ای از این سخنرانی را بدست آورد. وی نیز این کار را به انجام می‌رساند. یکی از آخرین انواع نقل این جریان از زبان اسرائیلی‌ها، گفته‌های چند تن از مقامات سابق اطلاعاتی است که دل خوشی از هارل ندارند و ادعا می‌کنند در واقع متن سخنرانی توسط آموس مانور (دوست انگلتون) و از طریق يك منبع ضد اطلاعاتی در بلوک شرق بدست آمده است. مانور به خاطر رقابت‌های اداری، به جای رد کردن این پیام از طریق ایسرها که مافوق او بود، خودش آن را نزد بن‌گوریون برد و وی نیز چنانکه گفته‌اند، دستور داد آن را از طریق مستقیم به دست آمریکایی‌ها برسانند. (۲۱)

اسرائیلی‌ها این کار را بموقع انجام داده بودند، زیرا تقریباً درست مقارن همین ایام فرانک ویزنر، معاون طرح و برنامه سیا، آن را - به احتمال زیاد از يك منبع فرانسوی - بدست آورد. با این حال، به گفته یکی از کارکنان آن موقع سیا «اسرائیلی‌ها نخستین افرادی بودند که با در دست داشتن نسخه‌ای از این سخنرانی سری وارد سیا شدند و اعتبار بدست آوردن آن را برای خود ثبت کردند.»

انگلتون که در افتخار یافته شدن این متن شریک دوستان اسرائیلی خود بود، طبق منش خود قصد داشت از طریق توزیع این سند بین افرادی منتخب، به نفع خودش از آن «بهره برداری» کند. عاملان عملیات پنهانی سیا و از جمله انگلتون

به هر حال قصد داشتند این متن را تا زمانی که بتوان انتشار آن را با يك عملیات پیش بینی شده شبه نظامی در اروپای شرقی - که هنوز برای آغاز آن آمادگی وجود نداشت - مرتبط ساخت، سری نگه دارند.

احتمالاً آلن دالس می اندیشید بهترین کاری که می توان با این سخنرانی کرد، آن است که اجازه داد مردم از مفاد آن آگاه شوند، و به این ترتیب به نیویورک تایمز اجازه داد در پنجم ژوئن سال ۱۹۵۶ متن آن را منتشر کند. سیا همچنین ترتیبی داد که به منظور آگاه شدن مردم پشت دیوار آهنین از متن سخنرانی خروشچف، رادیو اروپای آزاد و رادیو آزادی متن آن را از فرستنده های خود پخش کنند.

روزنامه نیویورک تایمز منبع خبر خود را به وزارت امور خارجه نسبت داد. در آن زمان هیچکس اشاره ای به اسرائیلی ها نکرد و حتی بعدها هنگامی که آلن دالس خاطرات خود را نوشت، کسب نسخه ای از این سخنرانی را به عنوان یکی از بزرگترین دستاوردهای سیا توصیف کرد.

توزیع و انتشار عمومی افشاگریهای تکان دهنده خروشچف، مسلماً اثرات انفجار آمیزی داشت. انتشار این گفته ها بویژه در اروپای شرقی تأثیری داشت که همانند پاشیدن نفت روی آتش نارضایتی مردم از رژیم های موجود بود و این امر بیش از همه در مجارستان خود را نشان داد.

هارل به حالتی پرهیزکارانه اصرار دارد، اسرائیلی ها در مقابل «خدماتی که از طرف آمریکایی ها انجام داده اند دقیقاً هیچ چیز» درخواست نکرده اند و حتی خود وی شخصاً در مقابل درخواست برخی از مقامات دولت که انتظار داشته اند در مقابل این اطلاعات چیزی از آمریکایی ها درخواست شود، مقاومت کرده است. او می گوید: «کاملاً مشخص بود که مقامات سطح بالای ایالات متحده از این دستاورد ما بسیار سپاسگزارند و بنابراین برخی از مقامات اسرائیلی می خواستند به این طریق به معامله ای سری با مقامات آمریکایی اقدام کنند.»
 هاله ای از بیگناهی و معصومیت واقعی چهره سر جاسوس پیر را می پوشاند و اصرار می کند با این فکر مخالفت کرده زیرا «نمی خواستم رابطه خودمان را با

آمریکایی‌ها به عنوان کانالی برای اعمال فشار روی مقامات آمریکایی به کار گیرم. می‌خواستیم این رابطه به عنوان وسیله‌ای جهت هدف استراتژیک اسرائیل یعنی خلق شرایطی به کار گرفته شود که در آن دولت آمریکا، فرق نمی‌کند کدام دولت آمریکا، نتیجه بگیرد اسرائیل يك متحد قابل اعتماد ایالات متحده است.» موساد بموقع برای کسب وجهه نزد سیا اقدام کرده بود، زیرا عنقریب از سوی اسرائیل نشانه‌هایی بروزمی کرد که نشان می‌داد همیشه اینقدر روراست و قابل اعتماد نخواهد بود.

در حالی که عملیات بوقلمون بتدریج بیرنگ می‌شد، زرادخانه‌ای که فرانسویان برای اسرائیلی‌ها تدارک دیده بودند، رشد مداوم داشت و در همین حال واشنگتن به صورت فزاینده‌ای نسبت به ناصر سرد می‌شد. در ماه جولای سال ۱۹۵۶ جان فاستر دالس که از روابط فزاینده مصر و اتحاد شوروی و تصمیم ناصر برای گشودن باب روابط دیپلماتیک با چین سرخ به خشم آمده بود، قولی را که قبلاً برای تأمین مالی ایجاد سد در منطقه آسوان بر روی رود نیل به ناصر داده بود، پس گرفت.

آنگاه ناصر کانال سوئز زیر کنترل انگلیسی‌ها و فرانسویان را ملی کرد که از نظر قانونی حق آن را داشت، اما رهبران انگلستان و فرانسه عمل مصر را دلیل مناسبی برای اعلان جنگ جهت آزاد ساختن «کانال خودشان» و مهمتر از آن از بین بردن ناصر می‌دانستند.

انگلستان و فرانسه برای بدست آوردن بهانه‌ای جهت تهاجم به مصر معاهده‌ای سری با اسرائیل بستند. اسرائیل باید به شبه جزیره سینا حمله می‌کرد و بسوی کانال پیش می‌رفت. آنگاه هر دو قدرت اروپایی به بهانه متوقف ساختن جنگ، مداخله می‌کردند.

تمامی این قرار و مدارهای توطئه‌گرانه بدون مطلع ساختن آمریکایی‌ها از آنچه در جریان بود گذاشته شد. همکاری نزدیک بین اسرائیل و سیا آنقدر گسترده نشده بود که خبر کردن آمریکایی‌ها درباره تهاجم قریب الوقوع را شامل شود، اما با این حال، هواپیمای جاسوسی یو-۲ در نخستین مأموریت پروازی خود تجمع

ناوگانهای انگلستان و فرانسه را عکسبرداری کرد و آمریکایی‌ها را مطلع ساخت. در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۶ رابرت آموری که معاونت اطلاعاتی سیا را بعهده داشت، متوجه دریافت پیامی از سوی وابسته نظامی ایالات متحده در تل آویو شد که از طریق پنتاگون ارسال شده بود. آنگونه که آموری سالها بعد به خاطر می‌آورد، در این پیام نوشته بود «باید بدانید که راننده من - يك نظامی ذخیره با يك دست، يك پا و يك چشم - به صفوف ارتش فرا خوانده شده است.»

ظاهراً وابسته نظامی فکر نمی‌کرد خبری که فرستاده از اهمیت بخصوصی برخوردار باشد، زیرا آن را تحت طبقه بندی خبرهای کم اهمیت فرستاده بود، اما آموری فکر کرد مفهوم بزرگی در این خبر وجود دارد. «صبح جمعه، هنگامی که ساعت ۷/۵ وارد دفترم شدم این خبر را روی میز دیدم و بلافاصله فهمیدم جنگی در کار است. اسرائیلی‌ها ادعا می‌کردند از طرف ارتش اردن مورد تهدید واقع شده‌اند، اما می‌دانستم آنها ارتش اردن را آنقدر جدی نمی‌گیرند که به خاطر آن افراد دارای معلولیت بالا را به خدمت بخوانند. به این ترتیب، نتیجه گرفتم اسرائیلی‌ها قصد دارند به کس دیگری حمله کنند: مصر. از آنجا که از سپیده دم شنبه تا شامگاه آن روز عبادت یهودیان و «سبت» آنها است، فکر کردم کار خود را از روز دوشنبه آغاز خواهند کرد. پیام را به آلن دالس نشان دادم و گفتم به معنی بسیج عمومی نیروها است. او اظهار داشت باید موضوع را به کمیته واج (يك کمیته مشترك بحران که متشکل است از سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده) اطلاع داده و آن را برای تشکیل جلسه فراخوانیم.»

يك ساعت بعد کمیته در دفتر دالس تشکیل جلسه داد. امور نتیجه‌گیریهای خود را ارائه داد، و سایر مقامات امنیتی و اطلاعاتی نتیجه‌گیری وی را متقاعد کننده یافتند. به گفته آموری «در آن هنگام جیمز انگلتون ناگهان از در حمای که اتاق آلن دالس را به دفتر معاون وصل می‌کرد، وارد اتاق شد. ما از این در برای جلوگیری از برخورد ملاقات‌کنندگان رئیس سیا در اتاق انتظار استفاده می‌کردیم. مثلاً نمی‌گذاشتیم مأموران اطلاعاتی پاکستانی احتمالاً با هم‌تایان هندی خود به هنگام خروج از دفتر رئیس سیا مواجه شوند. به هر حال انگلتون از

این در داخل شد و گفت می‌توانم ادعا کنم حرف آموری صحت ندارد. شب گذشته را همراه دوستان اسرائیلی گذرانده‌ام و آنها به من اطمینان داده‌اند اقداماتشان فقط از جنبه احتیاطی و در مقابل ارتش اردن صورت می‌گیرد.»

من به آلن گفتم: «خیلی خب. این [انگلتون] دیوانه‌ام کرد. مالیات دهندگان سالی ۱۶۰۰۰ دلار به من حقوق می‌دهند تا به عنوان معاون شما بهترین اطلاعات را بر مبنای شواهد موجود در اختیارتان بگذارم. حالا می‌خواهید به حرف من باور کنید و می‌خواهید به حرف این (به انگلتون اشاره کردم) عامل اسرائیلی‌ها. دیگر برایم فرق نمی‌کند.»

باوجود بلاغتی که آموری در سخنان خود به کار برده بود، کمیته صرفاً نتیجه گرفت وضعیت را باید بدقت تحت نظر گرفت. روز بعد که شنبه بود، آموری و برادران دالس در وزارت امور خارجه مشغول بررسی متن سخنانی بودند که قرار بود همان شب توسط فاستر دالس ایراد شود. یکی از پاراگراف‌های این متن اشاره می‌داشت؛ ایالات متحده نمی‌تواند فرجام صلح آمیز بحران خاورمیانه را تضمین کند. آموری بی‌پرده گفت: «آقای وزیر چنانچه شما چنین حرفی بزنید و بست و چهار ساعت پس از آن جنگ آغاز شود، آنگاه شما در چشم جهانیان به عنوان شریک تجاوز اسرائیلی‌ها شناخته خواهید شد و من تقریباً مطمئن هستم اسرائیلی‌ها کمی پس از نیمه شب فردا به شبه جزیره سینا حمله خواهند کرد.»

آموری، دالس را متقاعد ساخت نطق خود را تغییر دهد، اما کسی به رئیس جمهور چیزی نگفت. «آلن باید به سراغ آیزنهاور می‌رفت و به او خبر می‌داد چه چیزی در جریان است، اما این کار را نکرد. هرچه باشد من فکر می‌کردم او را متقاعد ساخته‌ام. بعداً فهمیدم که از آن هنگام به بعد و تا غروب روز یکشنبه، انگلتون سه بار به دیدن آلن دالس رفته است. خودتان می‌توانید نتیجه‌گیری کنید چه کار کرده است.» (۲۲)

تنها در شامگاه روز یکشنبه ۲۸ اکتبر بود که اوضاع برای آلن دالس به اندازه کافی روشن شد و فهمید چه اتفاقی در حال رخ دادن است. او این واقعیت را دریافت که اسرائیلی‌ها به او دروغ گفته‌اند. او پیامی برای هارل ارسال کرد و

گلایه نمود که او را در مورد اینکه بن گوریون با جنگ مخالفت می کند، فریب داده است. به گفته هارل، رئیس سیا بیش از همه از این ناراحت بود که پس از شروع جنگ نتوانسته بود ارزیابی مناسبی به کاخ سفید ارائه کند. دالس به هارل گفت: «با توجه به ارتباط ویژه بین ما دو نفر که بر مبنای صداقت و اعتماد دو جانبه استوار است، باید حداقل دو ساعت زودتر از آغاز حمله از جریان آگاهی می یافتیم.»

پاسخ هارل نمونه کاملی بود از بیشرمی اسرائیلی ها. آنگونه که خودش به یاد می آورد، به دالس پاسخ داده بود: «عقیده من این است که مقامات مسئول در ایالات متحده و شخص شما به این نتیجه رسیده اید که دیگر مذاکره با ناصر امکان ندارد. باید بگویم تفاوت دیدگاههای ما در این زمینه اکنون دیگر جنبه اصولی ندارد و فقط جنبه تاکتیکی دارد. اختلاف ما بر سر این است که بهترین راه کوتاه کردن دست ناصر و در نهایت ساقط کردنش از قدرت، کدام است.»

باید فکر کرد این جریان چه اثر ناخوشایندی روی موقعیت انگلتون به عنوان «عامل اسرائیلی ها» گذاشت. برای او هیچ اتفاقی نیفتاد، شاید به خاطر اینکه هنوز هم پیروزی بدست آمدن متن نطق سری خروشچف تازه بود. هارل بعدها عملاً گفت که به «آدم خودمان» (مسئول ایستگاه موساد در واشنگتن) چیزی در مورد طرح تهاجم نگفته است، و به این ترتیب برای انگلتون عذر مناسب را پدید آورد.

یکی از رفقای نزدیک انگلتون سی سال پس از خدمات (احتمالاً ناآگاهانه انگلتون به عنوان عامل انتقال اطلاعات انحرافی خاطرنشان می کند: «اسرائیلی ها می توانستند آن يك دفعه را به جیم دروغ بگویند و مشکل را از سر بگذرانند، اما فکر نمی کنم بعد از آن به او دروغ گفته باشند.»

از دیدگاه اسرائیلی ها جنگ خیلی خوب پیش رفت. نیروهای آنها مقاومت مصری ها را بدون برخورد با مشکل در نوار غزه درهم شکستند و بسوی شبه جزیره سینا پیشروی کردند. تنها تلفات جدی به هنگام تهاجم به گذرگاه میتله رخ داد که دستور آن را سرهنگ آریل شارون داده بود. او بدون توجه به

برنامه‌های ستاد مرکزی، دستور این تهاجم را صادر کرد. افسران زیر دستش هرگز او را به خاطر این کار نبخشیدند؛ آنها در حالی که در سلسله مراتب سیستم امنیتی اسرائیل ترقی می‌کردند، پیوسته این ژنرال متکبر را هدف انتقادات خود قرار می‌دادند. در اسرائیل ابراز کینه معمولاً مدتی دراز بطول می‌انجامد.

آیزنهاور از آنچه رخ داده بود خشمگین بود. دوستان و متحدین ایالات متحده درست در روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری به جان یکدیگر افتاده بودند و اتحاد شوروی نیز در صدد سرکوب قیام در مجارستان بود. جالب آنکه برپایی قیام در مجارستان تا حدی در نتیجه سخنانی خروشچف رخ می‌داد که خود سیامتن آن را پس از دریافت از اسرائیلی‌ها در اروپای شرقی منتشر کرده بود. علاوه بر آن، پای شوروی‌ها برای نخستین بار به عنوان یک بازیکن عمده به صحنه خاورمیانه باز شده بود. آنها از کاربرد نیروی نظامی برای کمک به مصری‌ها سخن می‌گفتند و بعداً ادعا کردند آتش بسی را که جنگ را متوقف کرد، سازمان داده‌اند. اما رئیس‌جمهور بدون توجه به احساسات شخصی‌اش نسبت به ناصر، مصمم بود به متجاوزین اجازه کسب هیچگونه غنیمتی را در این جنگ ندهد.

انگلیسی‌ها سرعت و به دلیل توقف حمایت مالی ایالات متحده از آنان به زانو در آمدند. اما مجبور کردن بن‌گوریون به خروج از شبه جزیره سینا و نوار غزه مدت بیشتری بطول انجامید. برای رسیدن به این هدف، آیزنهاور و فاستر دالس مجبور شدند اسرائیل را به حمایت ایالات متحده از تحریم سازمان ملل و متوقف ساختن قانون عدم کسر مالیات از کمک‌های کمک‌کنندگان خصوصی به اسرائیل تهدید کنند. فاستر دالس در پاسخ به یکی از آمریکایی‌های متنفذی که برای کسب حمایت او از ادامه اشغال مناطق فتح شده توسط اسرائیل به سراغ او آمده بود گفت: «من از این نکته که پیش بردن یک سیاست خارجی در این کشور بدون موافقت یهودیان تا چه حد غیرممکن است بخوبی آگاهم. اما می‌خواهم یکبار خلاف این را امتحان کنم.» (۲۳)

با وجود این رجزخوانی‌های سطح بالا، در جبهه اطلاعاتی صلح سرعت بر

روابط دو کشور حاکم شد. هارل با خشنودی خاطر نشان می‌کند: «برخلاف جو بحرانی و خصومت‌آمیز موجود در سطح سیاسی و دیپلماتیک، در سطح اینتر سرویس (اطلاعات) رابطه به صورتی رضایت‌بار، به قاعده، و حتی دوستانه تداوم یافت... طرف اسرائیلی اعلام کرد بدون توجه به آنچه از جنبه سیاسی بین دو کشور حاکم باشد، به همکاری خود بطور معمول ادامه خواهد داد. طرف آمریکایی این موضع را با اشتیاق بسیار پذیرفت.»

«طی دوران جنگ و ماههای بحرانی پس از آن، رابطه به حالتی صلح‌آمیز تداوم یافت. دولت آمریکا ترجیح می‌داد از این رابطه به عنوان يك کانال جانشین مجاری سیاسی و دیپلماتیک که در اثر بحران سوئز به سختی آسیب دیده بودند، استفاده کند.» (۲۴) به عبارت دیگر، موضوعات مهمی که بین اسرائیل و ایالات متحده وجود داشت نه از طریق وزارتخانه‌های امور خارجه ایالات متحده و اسرائیل، بلکه از طریق سیا و موساد حل و فصل می‌شد.

سرانجام بحران کانال سوئز به صورتی که به نفع اسرائیل بود به پایان رسید. هرچند آیزنهاور توانست بن‌گوریون را مجبور کند سرزمینهایی را که فتح کرده بود پس دهد، اما اسرائیل حق گسیل کشتی‌هایش به دریای سرخ از طریق خلیج عقبه را بدست آورد. مهمتر از آن، این بود که این حادثه سرانجام چنان تحولی در رابطه آمریکا با اعراب پدید آورد که تا حد زیادی به سود اسرائیل بود.

جلوگیری از پیشروی اتحاد شوروی در خاورمیانه در آن زمان هدف اصلی ایالات متحده بود و این هدف کماکان به عنوان اصلی‌ترین هدف ایالات متحده باقی ماند. يك روز پس از خاموش شدن آتش‌سلاخها در خاورمیانه، آیزنهاور نخستین پیش‌نویس آنچه را که بعداً «دکترین آیزنهاور» نام گرفت، به منشی‌اش دیکته کرد. هسته اصلی این دکترین، لزوم مطلق «از بین بردن هرگونه نفوذ شوروی بر منطقه» بود. رئیس‌جمهور پیشنهاد می‌کرد: «از اینکه هر يك از کشورهای منطقه واقعاً درك کرده اند چنانچه تحت تسلط شوروی قرار گیرند چه چیزی در انتظارشان خواهد بود، اطمینان حاصل شود.»

یکی از کارشناسان امور خاورمیانه به نام ویلبرکرین اولند^۷ که برای سیا کار می‌کرد، جهت مذاکره پیرامون این دکتترین به جلسه‌ای در وزارت امور خارجه فرا خوانده شد. اولند این پیش‌نویس را که اظهار می‌داشت: «اگر نه همه، ولی بسیاری از کشورهای خاورمیانه از خطرات ناشی از کمونیسم بین‌الملل آگاه هستند»، خواند. خواندن این جمله او را تکان داد و بعداً نوشت: «من از این در شگفت بودم که چه کسی تعیین کرده است اعراب چه چیزی را به عنوان خطر در نظر می‌گیرند. اسرائیل به تازگی به مصر هجوم برده و هنوز هم شبه جزیره سینا و نوار غزه را تحت اشغال داشت و چنانچه از ترس مداخله روس‌ها به نفع مصر نبود، همین الان نیروهای انگلیسی، فرانسوی، و اسرائیلی در قاهره به سر می‌بردند و در حال پایکوبی به خاطر سقوط ناصر بودند.»

بحران کانال سوئز ناصر را به قهرمان بلامنازع جهان عرب تبدیل کرده بود. نیروهای ناسیونالیست در همه جا با الهام از او و شخصیتش تشجیع شده بودند. اما این خیزش در هر جا اتفاق می‌افتاد، ایالات متحده دستهای سیاه نفوذ کمونیسم شوروی را در پس آن می‌دید که چنگال خود را بیشتر در پیکر جهان فرو می‌کند. واکنش متعاقب این فرض از سوی ایالات متحده - به تعلیق درآوردن روابط، که باعث می‌شد کشور مورد نظر باز هم بیشتر به شوروی روی بیاورد - بطرزی گریز ناپذیر به همان تبدیل می‌شد که ایالات متحده از آن می‌ترسید. هارل ادعا می‌کند: «آمریکایی‌ها هم در سطح اطلاعاتی و هم در سطح سیاسی به این نکته اعتراف کردند که مجبور ساختن اسرائیل به خروج از شبه جزیره سینا و نوار غزه اشتباهی بزرگ بوده است. آنها پذیرفتند، چنانچه به صورت دیگری عمل کرده بودند وضع در خاورمیانه به شکل کاملاً متفاوتی در می‌آمد. اینک آنان پذیرفته‌اند چنانچه مداخله نمی‌کردند، ناصر سقوط می‌کرد و همراه با او نفوذ شوروی به خاورمیانه و شمال آفریقا نیز متوقف می‌شد.»

سیا در چنان حدی با نقطه نظر اسرائیلی‌ها در مورد خاورمیانه موافقت

داشت که مدتی به فکر افتاد ناصر را به قتل برساند. (۲۵) پس از اینکه آیزنهاور یکبار در سخنان خود اظهار امیدواری کرد «مسأله ناصر برطرف شود»، موضوع کشتن ناصر به جریان افتاد. جان فاستردالس بعداً فهمید که منظور رئیس جمهور صرفاً این بوده است که شاید بتوان روابط با مصر را بهبود بخشید، و بنابراین با عجله به برادرش آلن دالس گفت؛ پروژه به قتل رساندن ناصر را تعطیل کند. صرفاً به منظور اطمینان دادن به همه اشخاص درگیر و از جمله انگلیسی‌ها، فرانسویان و اسرائیلی‌ها، وزیر امور خارجه ایالات متحده مجبور شد بطور علنی برآمدهای ایالات متحده برای «کنار آمدن با ناصر» تأکید کند.

سایر اقدامات پنهانی انجام شده در منطقه نیز چندان موفقیت آمیز از کار درنیامد. یک طرح کودتایی که علیه دولت ظاهراً دست چپی سوریه توسط یار همیشه حاضر سیا یعنی کرمیت روزولت سازماندهی شده بود، به اینجا ختم شد که «کارگزاران» محلی کودتا به دفتر مرکزی اطلاعات و امنیت سوریه رفتند، پول دریافتی برای انجام کودتا را تحویل دادند، و نام آن گروه از مأموران سیا را که به آنها پول داده بودند افشا کردند. یک کودتای طرفدار ناصر نیز (که سیا و مقامات اطلاعاتی اسرائیل اصلاً آن را پیش بینی نمی کردند) در عراق به حکومت مطلقه پایان بخشید و توطئه‌ای را که در آن عراق به تهدید سوریه می پرداخت در نطفه خفه کرد. صرف میلیونها دلار و اقدامات توطئه‌گرانه دیوانه‌وار در خاورمیانه به تنها چیزی که ختم شد، افزایش عدم محبوبیت ایالات متحده بود.

این به افتضاح کشیده شدن مداوم دکترین آیزنهاور به تنها چیزی که خدمت می کرد، حفظ و گسترش چیزی بود که هارل آن را «رابطه» می خواند. آلن دالس در سال ۱۹۵۸ طی ملاقاتی با ویلبر اولند در حالی که ناکامیهای اطلاعاتی آن دوران را بررسی می کرد، لختی سکوت نمود و سپس گفت: «به گمانم به این ترتیب تنها چیزی که اکنون می توانیم روی آن حساب کنیم، سرویس اطلاعاتی اسرائیل است، چنین نیست؟»

آنطور که اولند ثبت کرده است، به همین دلیل بود که دالس تصمیم گرفت از آن به بعد بخشی از سیا که مسئول عملیات پنهانی در کشورهای عربی بود،

تحت نظر انگلتون فعالیت کند. او به اولند توضیح داد: «البته نه برای کار علیه اعراب، بلکه علیه دشمن مشترك ما شوروی.» (۲۶)

از روزی که اسرائیل پیشنهاد کرده بود از طریق تخلیه اطلاعاتی مهاجرین کشورهای کمونیستی به سیا کمک کند، هفت سال می گذشت و طی این مدت رابطه پنهانی در راه رسیدن به نقطه اوج خود پرتگاههای بسیاری را پشت سر گذاشته بود. اینک سرویس اطلاعاتی اسرائیل به جایی رسیده بود که می توانست با بعهدده داشتن نقشی مهم در پیشبرد جنگ سرد در خاورمیانه و سایر نقاط جهان در کنار ایالات متحده قرار گیرد و بدان کمک کند.

در همین حال اسرائیل برای کمک گرفتن از ایالات متحده در حوزه ای دیگر، مشغول نقشه کشیدن بود. بن گوریون در تصمیمی که آن را فقط با عناصر فوق العاده قابل اطمینان پیرامون خود در میان گذاشته بود، قصد داشت اسرائیل را به سلاح قیامت مجهز کند. اسرائیل برای ساختن بمب اتم باید از خارج کمک می گرفت و به این ترتیب متحدینی که در اورشلیم و واشنگتن بسر می بردند، باید برای پنهان کردن رازی سهمگین با یکدیگر شریک می شدند.

فصل چهارم

شمشیری برای داموکلس

در اوایل تابستان سال ۱۹۸۹ يك بوروکرات قد بلند که اینک موهایش سفیدی می‌زد، میزی را در تراس کافه‌ای واقع در بتسداپلازا انتخاب کرد و کنار آن نشست. او پس از سفارش دادن غذا به آرامی و با احتیاط درباره‌ی خراب شدن سابقه‌ی شغلی‌اش به حرف زدن پرداخت. این مرد درشت اندام، عبوس و میانه سال یکی از قربانیان سیاستهای پنهان بود. او به دلیل برخورد تصادفی با شواهدی که حاکی از جاسوسی هسته‌ای در ایالات متحده توسط يك کشور خارجی بود، آسایش دستگاه حفظ امنیت ملی واشنگتن را بطرز خطرناکی آشفته کرده بود. جیمز اچ. کونران اعتقاد داشت باید مدارکی را که یافته است، گزارش کند. او اطلاع نداشت این شواهد و مدارک بنا به درخواست حداقل یکی از رؤسای جمهور ایالات متحده با دقت کامل پنهان و در واقع دفن شده است. مشکل از آنجا آغاز می‌شد که دولت خارجی یاد شده اسرائیل بود.

گرفتاری کونران از سال ۱۹۷۵ و هنگامی آغاز شد که این مهندس هسته‌ای جدی و کوشا را مأمور کردند کار طاقت فرسای تهیه‌ی تاریخ امنیت امور هسته‌ای را در کارخانه‌های ایالات متحده و از زمان شعار اتم برای صلح (وارد شدن بخش

خصوصی به حیطة فعالیت هسته ای) تهیه کند. کارفرمای جیم کونران کمیسیون تازه تأسیس مقررات هسته ای بود که پس از برکنار شدن کمیسیون انرژی اتمی تولد یافت. کنگره، کمیسیون انرژی اتمی را به این دلیل که يك سازمان نمی تواند در عین پیشبرد فعالیتهای خود [استفاده از] انرژی اتمی را توسعه دهد، از کار معاف ساخته بود.

کونران برای انجام وظیفه ای که بعهدہ داشت، به پرونده های قدیمی کمیسیون انرژی اتمی نیازمند بود و به خاطر آنکه از نظر امنیتی کاملاً مورد تأیید قرار گرفته بود به همه این پرونده ها بجز يك پرونده دسترسی داشت. هنگامی که درخواست کرد آن پرونده فوق سری را نیز در اختیارش بگذارند، به صراحت به او گفتند: «لازم نیست در این مورد چیزی بدانید.» موضوع این پرونده شرکتی بود به نام «مؤسسه مواد و ابزار هسته ای آپولو» واقع در پنسیلوانیا.

کونران برای آگاهی از مفاد این پرونده مقامات مافوق خود را تحت فشار گذاشت تا اینکه یکی از رؤسای کمیسیون مقررات هسته ای از يك مقام بلندپایه سیا درخواست کرد، خلاصه ای از آن را در اختیار کونران بگذارند. در آن هنگام کارل داکت^۱ معاون سیا در زمینه علوم و تکنولوژی بود. وی در مقابل گروه منتخبی از مقامات هسته ای که به نام «هفت سری»^۲ شناخته می شد، شهادت داده و اظهار کرده بود؛ به عقیده سیا، مؤسسه آپولوی پنسیلوانیا به احتمال زیاد برای کمک به پیشبرد برنامه سلاح هسته ای اسرائیل اورانیوم مناسب بمب اتمی در اختیار این کشور قرار داده است. سیا اعتقاد داشت این برنامه طی دهه ۱۹۶۰ در حال اجرا بوده است.

به واقع شواهد هشداردهنده ای وجود داشت که نشان می داد طی يك دوره ۱۰ ساله از مؤسسه مواد و ابزار هسته ای آپولو^۳ بطور مرتب اورانیوم خارج شده است. اما هنگامی که کونران شواهدی از این واقعیت که اسرائیلی ها برای

1. Duckett

2. Secret Seven

3. NUMEC نومک

تکمیل سلاح هسته‌ای خود موادی بسیار ضروری از ایالات متحده دزدیده‌اند بدست آورد، کمتر شوکه شد تا زمانی که با واکنش رؤسای مافوق خود در برخورد با این گمان خویش روبرو گردید. او می‌گوید: «آنها به من دروغ گفتند. من به این اعتقاد رسیدم که کسانی از بین آنها در قضیه دست داشته است.»

کونران نتیجه گرفت سعی می‌شود به ترتیبات غریبی که مطابق آنها اسرائیل دزدی می‌کرده سرپوش گذاشته شود و سیا نیز عمیقاً در این جریان درگیر است.

وقتی کونران با یکی از بالاترین مقامات حفاظتی کمیسیون مقررات هسته‌ای به نام کنت چاپمن روبرو شد، وی به کونران هشدار داد که برخی از اسناد مربوط به این جریان «عنوان اسناد طبقه بندی شده دارند.» وی افزود که حتی «آگاهی از وجود این اسناد موضوعی طبقه بندی شده است.» (۱)

در سلسله مراتب واشنگتن استفاده نکردن از «کانالهای» مناسب برای رد کردن شکایات يك گناه به حساب می‌آید، و کونران کاملاً آگاه بود ممکن است به خاطر این کار بدون هیچگونه تشریفاتی اخراجش کنند. اما اگر اسرائیل یکی از تأسیسات هسته‌ای ایالات متحده را برای ساختن زرادخانه خود غارت کرده بود و اعضای سرویس امنیتی خودی نیز در برابر این جریان خود را به کوری می‌زدند، کونران احساس می‌کرد باید با کسی در خارج از این تشکیلات صحبت کند.

او ابتدا به سراغ چارلز («چیک») برنان رئیس سابق اطلاعات داخلی اف.بی.آی رفت. معلوم شد که دست بر قضا برنان کاملاً در جریان قضیه آپولو قرار دارد. اف.بی.آی پرونده‌های متعددی در باره آنچه سرقت دیورت^۴ می‌نامید گردآورده بود و چندین بار از سوی کاخ سفید در مورد اینکه تحقیق در چه مرحله‌ای قرار دارد و آیا چیزی به بیرون درز کرده یا نه مورد مشورت قرار گرفته بود. برنان بعد از آن، کونران را همراه خود به ملاقات يك مقام «خیلی بلندپایه» سیا برد تا درباره این واقعیت که ممکن است کمیسیون مقررات هسته‌ای مورد

نفوذ قرار گرفته باشد گفتگو کنند.

مأمور سیا در این زمینه ابراز نگرانی کرد، اما کمی بعد موضوع صحبت را به این کشاند که در کمیسیون مقررات هسته‌ای تعدادی موش [نفوذی] شوروی لانه کرده‌اند. او فکر می‌کرد یکی از مقامات بخصوص کمیسیون مقررات هسته‌ای با مشخصات نفوذی مورد نظر همخوانی داشته باشد. ظاهراً بین سایر سرپوشهایی که می‌شد روی شواهد جاسوسی هسته‌ای اسرائیلی‌ها گذاشت این داستان بیشتر به مذاق سیا خوش می‌آمد. در مورد هدف این ملاقات حرف روشنی گفته نشد، و کونران با دلسردی از این جلسه خارج گردید. او باید داستان خود را در جایی که دورتر از این تشکیلات بود مطرح می‌ساخت، هر چند بخوبی آگاه بود خطر بیشتری او را تهدید خواهد کرد، به سراغ کنگره رفت تا تقاضای تحقیقات کند.

او در مورد خطری که تهدیدش می‌کرد حق داشت. کمیسیون مقررات هسته‌ای اینک به خارج کردن اسناد طبقه‌بندی شده متهمش ساخته و او را از کار معزول کرده بود. او را به اداره‌ای که کارش تنظیم استانداردهای ساخت راکتورهای هسته‌ای بود تبعید کردند و در همین حال او را در یک گزارش داخلی هدف گرفته و سفارش کردند مورد معاینه روانپزشک قرار گیرد. کونران در چهارم آوریل ۱۹۷۷ نامه سرگشاده‌ای خطاب به کمیسیون مقررات هسته‌ای نوشت:

«رخدادها و تحولاتی که من طی دوران خدمتم در بخش حفاظت و امنیت هسته‌ای مشاهده و تجربه کرده‌ام، آنچنان گیج‌کننده و عمیقاً ناراحت‌کننده و مغایر شخصیت کمیسیون مقررات هسته‌ای بوده است که نشانگر امری غیرقابل تشریح است و در عین حال بطرز وحشتناکی غلط بنظر می‌رسد...» (۲)

هیچکس این زحمت را بخود نداده بود به جیم کونران بگوید او را به یکی از بزرگترین میدانهای مین در سیاست آمریکا رانده‌اند. میدانی که می‌توان از دل آن ناگفته‌ترین اسرار دولتهای ایالات متحده را از زمان آیزنهاور به اینسو نبش قبر کرد و مردان قدرتمند و اشنگتن و اورشلیم امیدوارند این اسرار همچنان دفن شده باقی بمانند.

هنگامی که کارکنان کنگره به سراغ تحقیق ناتمام مانده کونران رفتند، با پرونده ای مواجه شدند در بی نظمی کامل: اوراق به هم ریخته، اهمال آشکار امنیتی، و شاهدی بر وجود عصبیت در اتاق بیضی [دفتر کار رئیس جمهور ایالات متحده] در مورد آنچه که به اعتقاد تحقیق کنندگان يك عملیات پنهانی ماهرانه اسرائیل بشمار می رفت.

در ماه جولای سال ۱۹۷۷ موریس یودال نماینده کنگره و رئیس کمیته امور داخلی طی جلسه تحقیق درباره جریان آپولو صحبت کرد و آن را يك رسوایی در حد واترگیت، مداخله در کره، و [کشتار افراد غیر نظامی در دهکده] می لای خواند. اما تا تابستان سال ۱۹۷۸، یعنی يك سال پس از دادن این قول که «تا عمق جریان» چگونگی ناپدید شدن حداقل ۲۰۶ پوند اورانیوم کاملاً غنی شده از کارخانه آپولو پیش خواهند رفت، یودال و کارکنان او هنوز نتوانسته بودند بر مقاومت سرسختانه برخی از بخشهای دولت در مورد ارائه اسناد طبقه بندی شده کلیدی فایق آیند. اف. بی. آی و سیا از جای خود تکان نمی خورند.

پس از اعضای کنگره، کارکنان اداره محاسبات عمومی به سراغ این پرونده رفتند. آنها نیز به مدت يك سال روی این قضیه کار کرده بودند و با سماجت از دستیابی آنان به پرونده های اف.بی.آی و سیا جلوگیری شده بود. با این حال اداره محاسبات عمومی بالاخره گزارش حجیمی فراهم کرد که همین سرویس ها از انتشار آن جلوگیری کردند. در دسامبر سال ۱۹۷۸ پرونده این گزارش در حالی که مهر «سری» را روی آن نقش کرده بودند، درجایی افتاده بود و خاک می خورد.

یکی از سناتورهای آشتی ناپذیر دموکرات به نام جان دینگل از ایالت میشیگان که ریاست کمیته تجارت داخلی را در مجلس نمایندگان بعهده داشت و تهیه گزارش اداره محاسبات عمومی را سرپرستی کرده بود، اینک این اتهام را مطرح می ساخت که رفتار سیا و اف.بی.آی، «سوءظن در مورد وجود میل به سرپوش گذاشتن بر جریان را گسترش می دهد.» آنگاه اف.بی.آی آشکار ساخت يك تحقیق دولتی به سرپرستی رئیس جمهور جerald فورد درباره این موضوع در

جریان است و این تحقیق بر تقاضاهای کنگره اولویت دارد. گفته می‌شد هرگونه همکاری با کنگره سبب بروز اشکال و به هم خوردن کارها در جریان این تحقیق می‌شود.

دینگل زیربار این حرفها نمی‌رفت. او گفت اف.بی.آی در کار پیدا کردن واقعیات انرژی چندانی به خرج نداده است. او خاطر نشان کرد که اف.بی.آی پس از سی ماه «هنوز از برخی عناصر اصلی این جریان بازجویی نکرده است.» بر اساس گزارش پنهان شده اداره محاسبات عمومی، اف.بی.آی در بازجویی از «هشت مقام اصلی» اهمال ورزیده است. این افراد عبارتند از رئیس وقت کمیسیون انرژی اتمی در زمان قضیه نومک؛ کارمند مسئول وامها در بانک ملون^۵ که وام مورد نیاز شرکت را تصویب کرده است؛ مسئول تحقیقات امور انرژی در شرکت مواد و ابزار هسته‌ای؛ و چند نفر دیگر.

کمیته‌های این تحقیق داخلی دولتی هرچه بود، اما به سخنگویان رسمی اجازه داد ادعا کنند که قضیه «مسکوت»، اما پرونده آن به هر حال هنوز هم «باز» است و در نتیجه فعلاً نمی‌توان در مورد آن حرفی زد. سیا اعلام کرد، دلایل این سازمان در اصرارش بر باقی ماندن گزارش اداره محاسبات عمومی به صورت طبقه بندی شده نیز، خود اسرار «طبقه بندی شده» هستند.

يك یادداشت فوق سری اف.بی.آی به تاریخ چهاردهم ماه مه ۱۹۷۶ تحت عنوان رمز دیورت حاوی اشاره جالبی در مورد گرایش دولت جرالد فورد است که به تحقیق داخلی منجر شد:

«رئیس جمهور از مسائل حاضر آگاه است و کاملاً بدانها علاقمند می‌باشد. رئیس جمهور احساس می‌کند لازم است آنچه در نومک رخ داد و موقعیت متعاقب آن، تا حد ممکن درك شود. وی بویژه نگران آن است که اشاره ای به سرپوش گذاشتن عمدی و پیشاپیش روی این قضیه صورت گیرد... در کاخ سفید فقط چهار نفر از انجام این تحقیق آگاهند و امید کاخ سفید این است که این تحقیق

نظر مطبوعات و افکار عمومی را بخود جلب نکند.» (۳)
 فقط دولت فورد نبود که چنین امیدی داشت. قضیه کارخانه آپولو از مدتها قبل همچون يك نارنجك سياسی در نظر گرفته می شد. پیتراستاکتون یکی از اعضای قدیمی کمیته فرعی تحقیق و همکار دینگل با آگاهی از تاریخ غم انگیز اقدامات رسمی برای رسیدگی به قضیه آپولو بدون پرده پوشی گفت: «همه دولتها تا زمان ریاست جمهوری کارتر در مورد این جریان تحقیق کرده و سپس آن را مسکوت گذاشته اند.»

از هنگامی که يك هواپیمای جاسوسی یو-۲ آمریکایی در سال ۱۹۶۰ از راکتور هسته ای به اصطلاح «صلح آمیز» اسرائیل در صحرای نقب عکس گرفت، رؤسای جمهور ایالات متحده رهبران اسرائیل را در مورد طرحهای هسته ای این کشور تحت پرسش قرار داده بودند. هرچند این موضوع هرگز به صورت علنی مورد بحث قرار نگرفت، اما همیشه در روابط دو کشور مسأله عمده ای بشمار رفته است. بن گوریون ۹ سال پس از سفری که برای ترتیب دادن معامله پنهانی با سیا به ایالات متحده انجام داده بود، در هتل والدورف آستوریای نیویورک با جان اف. کندی دیدار کرد. بن گوریون نگران فشار آمریکایی ها درباره برنامه هسته ای در حال اجرا در صحرای نقب بود، ولی تصمیم داشت در مقابل فشار آنها جا نخورد. کندی پیشنهاد کرد از طریق ارسال سلاحهای سنتی پیشرفته برای اسرائیل، نگرانیهای امنیتی اسرائیل را کاهش دهد، مشروط بر اینکه اسرائیل تعهد کند حداقل آهنگ برنامه تولید بمب اتمی خود را کند سازد. سرعت برنامه تولید بمب برای مدتی کاهش یافت (بیشتر به خاطر نگرانیهای اسرائیلی ها در مورد هزینه آن) و در عوض سرعت ارسال تسلیحات پیشرفته آمریکایی به اسرائیل افزایش پیدا کرد، اما موضوع به قوت خود باقی ماند تا ذهن هرکسی را که در کاخ سفید مستقر می شود به خود مشغول سازد.

استاکتون در مورد تحقیقاتی که برای دینگل انجام داده می نویسد: در سال ۱۹۶۸ ریچارد هلمز (مدیر وقت سیا) به رئیس جمهور لیندون جانسون گفت که مقداری مواد هسته ای به صورت غیرقانونی به اسرائیل برده شده است. واکنش

جانسون چیزی در این حد نبود که بگوید: «سفیر اسرائیل را برایم پای تلفن احضار کنید»، بلکه حکایت از پیچیدگی روابط ایالات متحده و اسرائیل می‌کرد. به گفته کارل داکت معاون سابق سیا در زمینه علوم و تکنولوژی، جانسون به هلمز پاسخ داد: «این خبر را به هیچکس دیگر نگو، حتی به دین راسک، و رابرت مک نامارا.» دو نفری که باید این خبر از آنها نیز پنهان می‌ماند، وزرای امور خارجه و دفاع دولت جانسون بودند.

لوی اشکول^۶ جانشین بن گوریون به عنوان نخست‌وزیر به جانسون اطمینان داده بود، برنامه هسته‌ای متوقف شده است. (در این حرف او مقداری حقیقت نیز وجود داشت، زیرا اشکول به اندازه نخست‌وزیر قبلی شیفته برنامه هسته‌ای نبود.) جانسون مانعی در این نمی‌دید که ارسال سلاح‌های متعارف به اسرائیل سرعت گیرد. رئیس جمهور در سال ۱۹۶۸ موافقت کرد جنگنده بمب افکن‌های فانتوم اف-۴ (قادر به حمل بمب هسته‌ای) به اسرائیل فروخته شود.

پل نیتز که در آن هنگام معاون وزیر دفاع بود، به یاد می‌آورد که به پل ورائنکل قائم‌مقام وزیر دفاع در زمینه امنیت بین‌المللی گفته است تا زمانی که اسرائیلی‌ها در مورد برنامه هسته‌ای خود کوتاه نیامده‌اند، اجازه تحویل جنگنده‌های اف-۴ را صادر نکند. کمی پس از این تصمیم نیتز که شخص شماره دو در پنتاگون بود ملاقات کننده‌ای داشت؛ «آقایی به نام فینکل اشتاین^۷ از آژانس نجات یهود. او به من گفت، نمی‌توانم چنین کاری انجام دهم. گفتم منظورتان چیست؟ من این کار را کرده‌ام. او گفت جریان به رئیس جمهور ارجاع خواهد شد و من را از جریان کنار خواهند گذاشت. چنین شد و در نتیجه مرا کنار گذاشتند.»

دولت نیکسون در کاخ سفید نیز همینقدر نسبت به نیاز برای «کنترل خسارت» در قضیه نومک حساس بود. در فوریه سال ۱۹۶۹ در حالی که تنها چند روز از سوگند نیکسون و بعهدہ گرفتن ریاست جمهوری به جای جانسون

6. Levi Eshkol

7. Finkelstein

می گذشت، رئیس جمهور جدید به جان میچل دادستان کل ایالات متحده دستور داد، جی. ادگار هوور، رئیس اف.بی.آی را احضار کند. هوور، رئیس ترسناک اداره تحقیقات فدرال به عنوان نگهبان مهمترین اسرار واشنگتن شناخته می شد. پس از این تماس تلفنی، هوور به نوشتن یادداشتی پرداخت تا آن را در لیست مسائل اولویت دار ریچارد نیکسون قرار دهد. یکی از این مسائل اولویت دار نیکسون «جاسوسی هسته ای» بود. میچل گفته بود، رئیس جمهور هرگونه سند و اطلاعاتی را که هوور در مورد این پرونده دارد، مطالبه کرده است. هوور از ارزش و قدرت این نوع اطلاعات آگاه بود و دادستان کل جدید را به بازی گرفت. «به دادستان کل گفتم نمی دانم به کدام موضوع اشاره می کند؛ و افزودم طبیعتاً فعالیت های جاسوسی روس ها ادامه دارد. دادستان کل گفت فکر می کند نیکسون درباره کشور دیگری و از جمله چند نفر با ملیت آمریکایی حرف زده است... دادستان کل همچنین گفت به عقیده او اشاره رئیس جمهور چنان بوده است که معمولاً درباره کشورهای دوست به کار می برد. من به او گفتم در این مورد یادداشتی برای رئیس جمهور فراهم خواهم کرد.» (۴)

سه ماه بعد يك جلسه سطح بالای شورای امنیت ملی در کاخ سفید تشکیل شد. هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی نیکسون و ریچارد هلمز مدیر سیا نیز در این جلسه حضور داشتند. موضوع جلسه کارخانه آپولو و همدستی اسرائیل در جریان عملیات مربوط به آن بود. هلمز می گوید تشکیل چنین جلسه ای را به یاد نمی آورد، اما یکی از کارکنان شورای امنیت ملی در آن زمان به نام مورت هالپرین این جلسه را کاملاً به یاد دارد. او می گوید: «موضوع مهمی در بین بود و باید این جلسه تشکیل می شد. از نظر ثبت سوابق، این جلسه به صورت محاوره صرف و بدون ثبت مسائل مطرح شده برگزار شد.» دلیل این کار آن بود که حاضرین در اتاق دقیقاً می دانستند اسرائیل تا چه میزان در این زمینه پیش رفته است. هالپرین ادامه می دهد: «کیسینجر در اینکه اسرائیلی ها به سلاح هسته ای دست پیدا کنند ایرادی نمی یافت. نظر او این بود که، آنها سلاح هسته ای دارند؟ خب به ما چه مربوط است؟ این به معنی آن است که دیگر لازم نیست ما از آنها دفاع کنیم.»

طبق گفته این کارمند سابق شورای امنیت ملی، برای همه حاضران روشن بود که همه کارکنان کاخ سفید می‌دانند کیسینجر از این واقعیت که اسرائیل در حال ساختن بمب اتمی است اصلاً ناراحت نیست. اینکه اسرائیلی‌ها در حال دزدی مواد هسته‌ای از پنسیلوانیا بودند امر قابل درکی بود. هرچند کیسینجر مسلماً این تفسیری را که از دیدگاه‌هایش ارائه می‌شد رد می‌کرد، ولی تا اواخر ژانویه سال ۱۹۷۱ برای گفتگو پیرامون پرونده نومک در جلسات شرکت کرد.

مباحثات موجود در کاخ سفید علنی نمی‌شد. به گفته هالپرین، کاخ سفید برای تحمل درز کردن مفاد گفتگوها به خارج آمادگی نداشت. از نظر سیاسی موضوع بسیار مهمی در جریان بود. «این نگرانی وجود داشت که چنانچه سرقت مواد هسته‌ای علنی شود، احتمالاً رابطه با اسرائیل را بخطر خواهد انداخت.» اما رخنه‌ای وجود داشت؛ درجایی که کسی فکرش را نمی‌کرد، جایی که قلب قضیه نومک در آن قرار داشت.

در ۲۶ فوریه سال ۱۹۶۹، یعنی دوهفته بعد از آنکه رئیس اف.بی.آی یادداشت خود را به منظور ثبت سوابق به رشته تحریر درآورد، روزنامه‌ای که در همان حوالی و با نام ادورتایزر^۸ منتشر و به صورت رایگان بین شهروندان پیتزبورگ توزیع می‌شد، ستونی عجیب باز کرد که «مک تراک، نویسنده عضو تحریریه ادورتایزر» آن را می‌نوشت. نام این ستون را «دکتر ایکس» گذاشته بودند. این ستون عجیب و غریب توجه عده زیادی - البته بجز اف.بی.آی - را بخود جلب نکرد. اف.بی.آی تحقیقی فوری را در مورد جریان آغاز کرد. کارکنان اف.بی.آی می‌دانستند دکتر ایکس در قلب جریان جاسوسی اسرائیل قرار دارد. آنچه آنها را نگران می‌کرد، این بود که يك نفر هم در روزنامه ادورتایزر از قضیه آگاهی داشت. (اینکه چرا این داستان افشا می‌شد و چه کسی این کار را می‌کرد، موضوعی بود که اف.بی.آی باید آن را می‌فهمید). در ستون یاد شده نوشته شده بود:

«يك فیزیکدان اهل پیتزبورگ هر ماه يك يا دوبار به فرودگاه بزرگ پیتزبورگ می رود، از آنجا عازم فرودگاه جان اف. کندی می شود، و سپس سوار يك هواپیمای ال آل می شود تا به تل آویو برود. دکتر ایکس یکی از مطلع ترین افراد آمریکایی در زمینه علوم و مواد هسته ای است. وی زمانی در بتیس (یکی از تأسیسات هسته ای ایالات متحده) کار می کرد ولی همراه با چند تن از رفقاییش آنجا را ترك کرد تا به اتفاق آنها به فعالیت خصوصی بپردازد. اینک وی مشاور چندین مؤسسه اسرائیلی و دولت ایالات متحده آمریکا در زمینه جابجایی مواد رادیو اکتیو و مسائل مربوط به آن است.»

پرونده دکتر سلمان مردخای شاپیرو در اف.بی.آی برای نخستین بار در سال ۱۹۴۹ تشکیل شد. بین نخستین گزارش واصله از دفتر کلیولند و آخرین یادداشت رئیس اف.بی.آی در واشنگتن به تاریخ جولای ۱۹۷۴، دکتر شاپیرو موضوع پنجاه و يك فقره گزارش اف.بی.آی بوده است، که چهل و يك گزارش آن تحت عنوان «سری» طبقه بندی شده است. او قبل از آنکه به سال ۱۹۵۶ مؤسسه مواد و ابزار هسته ای آپولو را در پنسیلوانیا بنیانگذاری کند، یکی از شیمیدانان موفق کمیسیون انرژی اتمی بود.

سوابق دکتر شاپیرو شامل کار در برخی از معتبرترین برنامه های تحقیقاتی، از نخستین روزهای فعالیتها و آزمایشهای هسته ای بود. او در پروژه منهاتان [تولید نخستین بمب اتمی]، یعنی جایی که انجام کارهای اولیه فرآوری اورانیوم و تبدیل آن به ماده غنی شده و آماده برای تولید سلاح صورت گرفته بود سابقه کار داشت. وی همچنین در ساخت نخستین راکتور هسته ای برای زیردریایی ناتیلوس کار کرده بود که نخستین واحد از ناوگان هسته ای آدمیرال هیمن ریکاور بشمار می رفت. (۵)

سلمان شاپیرو در عین حال از دوستان اسرائیل بود و پدرش يك خاخام متعصب از یهودیان لیتوانی بشمار می رفت. سلمان به فدراسیون صهیونیستی و گروههای هواداران از جمله دوستان تکنیون پیوست که کمکهای مالی و ابزارآلات فنی برای فرستادن به مدرسه عالی تکنولوژی حیفا (تکنیون) جمع آوری می کردند. هنگامی که شاپیرو می خواست کاسبی خصوصی خودش

را براه اندازد با یکی از کهنه سربازان جنگ استقلال به نام دیوید لونتال^۹ برخوردار کرد و وی یک کارخانه قدیمی تولید آجر را که در سی مایلی پیتزبورگ در محلی به نام آپولو قرار داشت در اختیار شاپیرو گذاشت. کارخانه فولاد لونتال که آنهم در آپولو قرار داشت می توانست محل لازم را برای پروژه هسته ای شاپیرو تأمین کند. از آنجا که شاپیرو ارتباطات زیادی با دوستان خود که هنوز در مقامات دولتی شاغل بودند داشت، مؤسسه جوان و تازه پای او قراردادهای چرب و نرمی برای تبدیل اورانیوم غنی شده به سوخت مناسب جهت راکتورهای ناوگانهای دریایی، و همچنین تولید تجربی یک موشک فضایی نصیب خود ساخت. کار به جایی رسید که این مؤسسه (نومک) می توانست به داشتن بیست و شش مشتری از جمله اسرائیل مباحثات کند. با وجود آنکه بنظر می رسد لیست مشتریان این مؤسسه بعداً شامل نام دولت اسرائیل شده باشد، اما کسانی هستند با این عقیده، که مؤسسه شاپیرو از همان ابتدا از طرف اسرائیلی ها بنیان گذاشته شده است. استاکتون متوجه شد که حداقل یکی از مقامات سیا تصور کاملاً روشنی از مسائلی که در نومک می گذشت دارد. این مأمور سیا که جان هادن نامیده می شد روشهای اطلاعاتی اسرائیلی ها را بخوبی می شناخت، زیرا قبل از اینکه در سال ۱۹۷۴ بازنشسته شود، مدتها با سمت رئیس ایستگاه سیا در تل آویو کار کرده بود. هادن به استاکتون گفت: «نومک از همان ابتدا یکی از عملیات اطلاعاتی اسرائیلی ها بوده است، اما سیا نتوانسته رد پولهایی را که برای آغاز و ادامه این جریان ردوبدل شده پیدا کند. سیا می پنداشت نومک از نظر مالی به دیوید لونتال صاحب کارخانه فولاد آپولو متکی است، که از کهنه سربازان جنگ استقلال اسرائیل بود.»

لونتال برآستی پرداخت کننده پول بود. یک گزارش سری دفتر اف.بی.آی در پیتزبورگ از دیوید لونتال به نام رئیس مؤسسه فولاد ریکورد^{۱۰} و یکی از کارکنان صنایع آپولو در پیتزبورگ نام می برد و خاطر نشان می کند: «این شرکت

9. Lowenthal

10. Raychord

از طریق سرمایه‌گذاری عظیمی در خرید سهام نومک، نقش بزرگی در تأسیس آن بازی کرده است.» صنایع آپولو همچنین ریکورد را تأمین مالی می‌کرد و تا سال ۱۹۶۷ حدود ۳ میلیون دلار وام و پیش‌پرداخت در اختیار آن گذارده بود. آپولو همچنین مقدار قابل توجهی از سهام ریکورد را در اختیار داشت. در سال ۱۹۶۰ رئیس صنایع آپولو، عضو هیأت مدیره نومک نیز بود.

اعتقاد هادن مبنی بر اینکه نومک یک مؤسسه اسرائیلی است، عقیده همه کارکنان سیا نبود و یا اینکه حداقل وقتی در مقابل کنگره قرار می‌گرفتند چنین عقیده‌ای ابراز نمی‌کردند. تئودور شاکلی^{۱۱} دستیار معاون سیا در زمینه عملیات پنهانی در تنبیه همکارانی که نومک را با برنامه‌های تسلیحاتی اسرائیل مرتبط می‌دانستند، حرارت زیادی به خرج می‌داد. استاکتون به یاد دارد که شاکلی گفته است: هادن در دوران بازنشستگی «راهش را سوا کرده، موی دماغ شده و در نتیجه به افسانه بافی افتاده بود.» کارل داکت رئیس بخش اطلاعات علمی سیا نیز که کمیسیون مقررات هسته‌ای را از ارزیابی سیا دایر بر استفاده اسرائیل از نومک برای تأمین مواد لازم برای تولید بمب اتمی آگاه ساخته بود، به صورتی ساختگی و به اتهام «الکلی بودن» توسط شاکلی معزول شد. شاکلی به راحتی اصرار می‌کرد «هیچ سرقتی» صورت نگرفته است. با این حال از گزارشهای مربوط به شهادت سری ژنرال هوایی آلفرد استاربیرد - که بعداً به یک پست بالای امنیتی در اداره تحقیق و توسعه انرژی دست یافت - چنین بر می‌آید که طبق شواهد موجود، شاکلی در واقع قضایا را به کلی خلاف آن چیزی می‌بیند که در حرف ادعا می‌کند. (۶)

طبق منابع دولتی، ژنرال بازنشسته استاربیرد در بیانیه سال ۱۹۷۸ خود که به قید سوگند اظهار شده می‌گوید از طریق یکی از مقامات سیا به او اطلاع داده‌اند که سازمان سیا توانسته است یک نمونه از اورانیوم کاملاً غنی شده را از اسرائیل بدست آورد. بررسی شیمیایی این نمونه نشان داد این اورانیوم غنی شده از نوعی

است که در کارخانه غنی سازی ایالات متحده واقع در پورتموث ایالت اوهایو تولید شده و کارخانه نومک نیز اورانیوم خود را از آنجا تأمین می کند. ژنرال استاربیرد به عنوان منبع خود چندین بار از تدشاکلی نام می برد. کارل داکت نیز در اظهارات خود به کمیسیون مقررات هسته ای گفته بود شواهدی که سازمان سیا از داخل اسرائیل بدست آورده در ارزیابیهای سازمان آن را به این نتیجه رسانده که اورانیوم تحویلی به نومک از مسیر مصرف معمول خارج و به اسرائیل حمل شده است.

هنگامی که از استاکتون درباره این گزارشهای متنوع در مورد عقیده اش پیرامون ماجرای نومک پرسش می شود، اظهار می دارد که نمی توانسته فقط «به این شکل یا شکل دیگر» اظهار عقیده کند. هنگامی که از جان هادن درباره اشاره تمسخرآمیز شاکلی به «افسانه بافی های» او در هنگام بازنشستگی پرسش کردیم خندید و گفت: «می توانم این را تکذیب کنم. من افسانه بافی نکرده ام.» او در مورد حرف شاکلی پیرامون اینکه اورانیوم غنی شده ای ناپدید نشده می گوید: «یادتان باشد چه کسی بود که با یک سفر به هامبورگ کل جریان ایران - کنترارا براه انداخت.» این یادآوری مبهم او اشاره به ملاقات ماه نوامبر سال ۱۹۸۵ شاکلی با منوچهر قربانیفر واسطه ایرانی در هامبورگ بود. ملاقات یاد شده در مراحل ابتدایی معامله اسلحه بین ایران و ایالات متحده که به رسوایی ایالات متحده انجامید، صورت گرفته بود. به گفته اولیورنورث، «این اعتقاد کاملاً شایع بود که قربانیفر عامل اسرائیل است.» هادن به عنوان یک شخص کهنه کار در زمینه عملیات پنهانی، کلمات خود را بدقت انتخاب کرده بود.

هادن همچنین ابراز عقیده کرد که هرگونه گمانی در این باره که انگلتون در جریان عملیات نومک به اسرائیلی ها کمک کرده باشد «کاملاً بی اساس است. اما از سوی دیگر او (انگلتون) علاقه ای به اینکه عملیات اسرائیلی ها را متوقف کند نداشت.» هادن که انگلتون را بخوبی می شناخت به صراحت می گوید: «چرا باید کسی که زندگی اش را در راه مبارزه با کمونیسم صرف کرده است، علاقه ای به جلوگیری از دستیابی یکی از پیشگامترین ملتهای ضد کمونیست به وسایلی برای

دفاع از خود داشته باشد؟»

هادن تحت تأثیر ابعاد عملیات اسرائیلی‌ها قرار گرفته بود. او می‌گوید: «این عملیات بزرگی بود، و از عملیات قاچاق اسلحه توسط اسرائیلی‌ها در دهه ۱۹۴۰ پیچیدگی بیشتری داشت. برای این کار به پول، پوشش، تأسیس شرکت، استخدام مهندسين هسته‌ای و فیزیکدانان نیاز بود.»

مؤسسه تبدیل مواد هسته‌ای دکتر شاپیرو از اوایل ۱۹۶۲ مورد سوءظن بخشهای مختلفی از تشکیلات هسته‌ای ایالات متحده قرار داشت. دو مسأله کاملاً آشکار وجود داشت: فقدان کامل امنیت برای اورانیوم قابل استفاده در بمب اتمی که کمیسیون انرژی اتمی در اختیار کارخانه می‌گذاشت؛ و حضور مشهود و فعال اسرائیلی‌ها در کارخانه. ترکیب این دو، بازرسان را که می‌دانستند این کارخانه نه تنها منبع اورانیوم بلکه پنجره‌ای است به آن دسته از اسرار هسته‌ای ایالات متحده که ابعادشان از چارچوب این کارخانه فراتر می‌رفت، هشیار ساخت. کارخانه آپولو بخشی از شبکه تأسیسات ایالات متحده بشمار می‌رفت که با برخورداری از موقعیت امنیتی فوق سری زیر چتر کمیسیون انرژی اتمی فعالیت می‌کردند. دکتر شاپیرو به کل دانش هسته‌ای گرد آمده در ایالات متحده و از جمله سلاحهای هسته‌ای دسترسی داشت.

در هفدهم فوریه ۱۹۶۲ جی.آ.واترز مسئول امنیت در کمیسیون انرژی اتمی طی یادداشتی به آ.دبلیو.بتس رئیس بخش کاربرد مواد هسته‌ای در امور نظامی نوشت:

«بازرسی امنیتی در نومک مسائل امنیتی متعددی را آشکار ساخته است که می‌توان آنها را به فقدان تلاش مدیریت واحد برای طراحی و اجرای يك برنامه امنیتی کارا و مؤثر نسبت داد. در کنار این کمبودها اطلاعاتی نیز درباره پیوستگی های آشکار نومک در زمینه‌های زیر وجود دارد.

يك موافقتنامه برای همکاری با اسرائیل که نومک از طریق آن به عنوان مشاور فنی و آموزشی و آژانس خرید اسرائیل در ایالات متحده عمل می‌کند...

... شما را در مورد کار کردن افراد اجنبی در بخش تولید پلوتونیوم باخبر

کرده ایم... یکی از این افراد يك متالورژیست اسرائیلی است که در چارچوب قرار داد همکاری به عنوان مهمان در این بخش کار می کند....

تحقیق کنندگانی که از سوی کمیسیون انرژی اتمی کار می کردند، متوجه شدند که هرچند این شرکت اجرای قراردادهای سری ایالات متحده را بعهده دارد، «به بیگانگانی که در آن کار می کنند، اجازه داده است در مناطق از نظر امنیتی مشمول حفاظت تردد کرده و بدون همراه داشتن همراه در بخش پلوتونیوم کار کنند.» متالورژیست اسرائیلی که باروخ سینایی نام داشت به عنوان «کارگر مهمان» از سال ۱۹۶۱ در آنجا کار کرده بود. افرایم لهاو^{۱۲} مشاور علمی سفارت اسرائیل در واشنگتن نیز چندین بار از کارخانه بازدید کرده بود. فعالیتهای لهاو موضوع حداقل یکی از گزارشهای سری اف. بی. آی قرار گرفته بود. براساس يك یادداشت سری کمیسیون انرژی اتمی، لهاو در اوایل دسامبر ۱۹۶۱ از کارخانه آپولو دیدار کرده بود. هم باز بودن در کارخانه به روی بیگانگان، و هم گرایش بی احتیاطانه مدیریت در زمینه امنیتی سبب هشیار شدن کمیسیون انرژی اتمی شد، زیرا اینگونه عملکرد زمینه خوبی برای عملیات جاسوسی بشمار می رفت. یکی از گزارشهای کمیسیون انرژی اتمی می گوید: «سطح حفاظت امنیتی اعمال شده در مورد مدارك طبقه بندی شده کمیسیون انرژی اتمی در نومك برای بخش امنیت به صورت منبعی از نگرانی وسیع درآمده است.» با این حال کسی برای بستن این کارخانه اقدامی نکرد. (۷)

«مدارك طبقه بندی شده» چیزی فراتر از مقدار اورانیوم خیلی غنی شده بود. نومك حداقل ۲۴۰۰ سند و مدرك طبقه بندی شده در زمینه توصیف اسرار اتمی ایالات متحده در اختیار داشت که ۱۶۹ «میکروکارت» نیز در شمار آنان بود. در این میکروکارت ها برنامه های دولتی تحقیق و توسعه ایالات متحده توصیف شده بود. اف. بی. آی اعلام کرد «هیچ مانعی در مقابل دستیابی افراد غیرتأیید شده به اینگونه مدارك طبقه بندی شده وجود ندارد.» پرونده های نومك سرشار از اسرار امنیت ملی ایالات متحده بودند. در کارخانه آپولو شخص می توانست

ضمن گیر آوردن کمی اورانیوم مناسب برای ساخت بمب اتمی، در دریایی از مدارك فنی طبقه بندی شده شیرجه برود.

يك دزد مصمم اورانیوم می توانست کار را با جارو کردن کف مؤسسه شروع کند. يك گزارش سری جی.ای.او که در سال ۱۹۷۸ تهیه شده شامل مصاحبه ای با یکی از بازرسان است که اظهار می کند طی دیداری از نومك «در سال ۱۹۶۳ یا ۱۹۶۴ شاهد بوده است که مواد هسته ای را در راه پله و کف اتاقها انبار کرده اند.» مدیریت نومك اورانیوم عادی خود را همراه با اورانیوم کاملاً غنی شده که جزء «مواد طبقه بندی شده» به حساب می آید در یکجا انبار می کرد و از «کدهای رنگین» که کاربرد آن برای تشخیص نوع مواد در سایر مراکز هسته ای يك اقدام معمول است، استفاده نمی نمود. تمام آن چیزی که محوطه را حفظ می کرد، عبارت بود از «يك حصار سیمی از آن نوعی که در خاکداری ها به کار می رود.» با این حال و با وجود «نگرانی عمیق»، نومك بدون اینکه مورد انتقاد جدی قرار گیرد، به این شیوه از کار آشفته خود ادامه داد. يك گزارش فوق سری اف.بی.آی خاطر نشان می کند که حتی «درختها و بوته ها نیز قشری از غبار و پس مانده حاصل از فعالیت کارخانه را برپیکر خود داشتند.»

مقامات امنیتی نومك انجام وظایف خود را رها کرده بودند. عنوان «افسر امنیتی کارخانه» غالباً به صورت يك دشنام به کار می رفت. گزارش کمیسیون انرژی اتمی در سال ۱۹۶۱ می نویسد: «طی سال گذشته دو نفر مسئول امور امنیتی بوده اند که متأسفانه این افراد را به انجام کارهای دیگری مأمور می ساخته اند که قسمت عمده وقت آنها را می گرفته و در ضمن هیچکدام تجربه ای در زمینه امور امنیتی نداشته است.»

هنگامی که کمیسیون انرژی اتمی در سال ۱۹۶۷ متوجه شد مقدار ۵۷۲ پوند اورانیوم کاملاً غنی شده از ذخایر کارخانه ناپدید شده است، به صورت چشم پوشانه ای تصمیم گرفت فرض کند ۳۶۶ پوند از این مقدار از طریق «عملیات عادی کارخانه» و از جمله ریزش مقدار قابل توجهی اورانیوم به رودخانه کیسکی از بین رفته است. این توجیه را مدیر سابق کمیته مشترك انرژی اتمی قدری

مشكوك ارزیابی کرد و گفت؛ چنین مقداری از هدر رفتن مواد فقط هنگامی ممکن است که کارخانه آپولو «هر هفته هفت روز، هر روز بیست و چهار ساعت، و از دوران جنگ استقلال» به کار روی مواد رادیواکتیو پرداخته باشد.

نومك به عنوان جریمه از دست رفتن این مقدار اورانیوم ۹۲۹ هزار دلار به کمیسیون انرژی اتمی پرداخت کرد. در اواسط دهه شصت فعالیت‌های هسته‌ای از رونق افتاده بود و نومك پول نقد زیادی نداشت. با این حال شرکت توانست يك وام يك میلیون دلاری کم بهره از بانک ملون دریافت کند. شاپیرو تلاش کرده بود با فراهم کردن توضیحی برای رئیس کمیسیون انرژی اتمی از پرداخت جریمه معاف شود. پس از چند ماه پرس و جو و جستجوی کمیسیون انرژی اتمی درباره اینکه بر سر این مقدار اورانیوم چه آمده است (و هزاران متر زمین نیز بیهوده زیرورو شد)، شاپیرو ابتکار تاکتیکی نفسگیری از خود نشان داد. او ناگهان اعلام کرد که کمیسیون انرژی اتمی پول او را بالا کشیده و به وی بدهکار است. اورانیوم موردنظر در ۸۰۰ بشکه خالی «کلینکس» و «کیمیوپ» قرار گرفته و توسط وی در جای امنی انبار شده بود. وی ادعا می کرد این اطلاعات حیاتی را به خاطر «آشفستگی اوضاع» پنهان کرده است. در نتیجه عده‌ای کارشناس به محلی که کوهی از بشکه‌های کیمیوپ چسبناک انبار شده بود اعزام شدند تا آنجا را واریسی کنند، اما نتیجه مشهودی بدست نیاوردند.

یکی از اعضای کمیسیون انرژی اتمی بعداً اظهار داشت: «من نمی دانم چه کسانی در واشنگتن فشار می آوردند که این شرکت در حال فعالیت باقی بماند. من بعداً به آنها (نومك) چیزی (اورانیوم یا قرارداد) ندادم تا اینکه حسابهایشان درست شد و راه راست پیشه کردند، اما حدس می زنم فقط من این کار را کردم و مثل کسی بودم که در بیابانی بی انتها فریادی بیهوده کشیده باشد.» (۸)

یکی از گزارشات کمیسیون انرژی اتمی در سال ۱۹۷۱ یافته‌های مأمورین اف.بی.آی را درباره نومك و وابستگان آن اینطور خلاصه می کند: «داشتن ارتباطات و پیوستگی‌های خیلی نزدیک به اسرائیل و تلاش شدیداً سازمان یافته از جانب این کشور برای دستیابی به کمک فنی و مالی در ایالات متحده.» این

«پیوندها»ی دکتر شاپیرو از دعوت پرسنل فنی اسرائیلی و مقامات سفارت به کارخانه آپولو فراتر می‌رفت. او در سال ۱۹۶۵ به شراکتی با دولت اسرائیل دست یافت. آنها شرکتی به نام ایزوراد^{۱۳} تأسیس کردند که مؤسسه [تولید] ایزوتوپ‌ها و مواد رادیواکتیو اسرائیل - نومک بود. دولت اسرائیل و نومک هر یک ۵۰ درصد از سهام این شرکت را در اختیار داشتند و از هر طرف چهار نفر در هیأت مدیره وجود داشت. اعضای اسرائیلی این هیأت افراد مهمی چون رئیس کمیسیون انرژی اتمی اسرائیل و رؤسای کمیسیون‌های تحقیق این کشور بودند. رئیس یکی از بانکهای عمده اسرائیل و سلطان صادرات لیموی اسرائیل نیز در شمار این عده قرار داشتند. اعلام شده بود ایزوراد «در زمینه تحقیقات مربوط به تشعشعات رادیواکتیو روی محصولات کشاورزی» فعالیت خواهد کرد. برنامه این بود که مرکبات اسرائیل را از فساد حفظ کرده و «از انتقال لارو زنده مگس آفت منطقه مدیترانه» جلوگیری کنند. اما گزارش اف.بی.آی خاطر نشان می‌کند که «ایزوراد هرگز کاری فراتر از مرحله تجربی صورت نداد و آزمایشهای آن نیز در اسرائیل صورت می‌گرفت.»

تأسیس جسورانه ایزوراد این فرضت را در اختیار شاپیرو گذاشت تا با جوزف ایال^{۱۴} وابسته علمی سفارت اسرائیل و «همچنین کمیسیون خرید دولت اسرائیل در نیویورک یک اتحاد تجاری برقرار کند.» در زمینه اجازه‌های لازم برای صادرات برخی مواد سوءاستفاده‌هایی صورت می‌گرفت: «در حالی که خرید برخی از مواد توسط دولت اسرائیل مستلزم درخواستی از سوی آن دولت برای آن مواد مشخص بود، اما درخواست نومک برای صادرات الزامی به معرفی خریدار به وزارت بازرگانی ایالات متحده نداشت و این شرکت می‌توانست تقاضا را از جانب خودش مطرح کرده و نامی از خریدار خارجی نبرد.»

نام شاپیرو به عنوان یک شخص عامل اسرائیلی‌ها ثبت نشده بود. اما ظاهراً

13. ISORAD

14. Eyal

دولت آمریکا او را چنین فردی در نظر می گرفت. در نامه ای که کمیسیون انرژی اتمی برای اف.بی.آی نوشته و مخاطب آن ادگار هوور است، نومک به عنوان «عامل خرید دولت اسرائیل از طریق بخش تدارکات وزارت دفاع این کشور» توصیف می شود که آدرس آن در خیابان سوم نیویورک است. هنگامی که هوور تصمیم گرفت شاپیرو را در سال ۱۹۶۸ تحت تعقیب و مراقبت قرار دهد، اف.بی.آی متوجه شد نمی تواند تلفن وی را استراق سمع کند. آنگونه که اف.بی.آی به کنگره اطلاع داد، شاپیرو از یک نوع تلفن که گفتگوها را به صورت رمز درآورده و در آنسوی سیم دوباره آن را از حالت رمز خارج می کند استفاده می کرد. این همان تلفنی بود که وی برای مکالمه با طرف اسرائیلی خود در نیویورک از آن سود می برد. رمز به کار رفته در تلفن نیز برای اف.بی.آی غیر قابل رخنه ماند.

ظاهراً هنگامی که شاپیرو می دید موقعیت فوق امنیتی اش اجازه نمی دهد ادعا کند عامل اسرائیل است خود را به عنوان نماینده آن توصیف می کرد. هنگامی که اف.بی.آی از یکی از بازرسان کارخانه آپولو بازجویی می کرد، وی ملاقاتی را با شاپیرو و جک نیومن وکیل وی توصیف نمود. به گفته وی، شاپیرو «تذکر داد که وی عامل اسرائیل است. این حرف را ظاهراً با حالتی زد که قابل تفسیر بود و احتمالاً خاطر نشان می ساخت وی به صورتی قانونی از جانب دولت اسرائیل عمل می کند.» (۹)

پس از آنکه ایزوراد تأسیس شد، شاپیرو ارسال مقادیر زیادی ابزار قرار دادن مواد غذایی تحت تشعشع و واحدهای مشابه کوچکتری را که به هویتزر^{۱۵} معروف بودند به اسرائیل آغاز کرد. ارسال این دستگاهها قانونی بود. یکی از کارکنان کارخانه به مأمورین اف.بی.آی گفت: ارسال این محموله ها همزمان با وقتی بود که مقادیر زیادی اورانیوم غنی شده ناپدید شد. «قرار دادن مقدار زیادی اورانیوم در داخل این دستگاهها و فرستادن آنها به اسرائیل بدون اینکه کسی چیزی پرسد یا اشکالی پیش آید کار بسیار آسانی بود.... با چسباندن برگه ای

روی در کانتینرها مبنی بر اینکه محتوی مواد رادیواکتیو هستند هیچکس به آنها حتی نزدیک نمی‌شد.» سایر منابع اطلاعاتی کارخانه از کانتینرهایی سخن گفته‌اند که سر شب وارد می‌شده‌اند و صبح زود خبری از آنها نبوده است. روی یکی از این کانتینرها (که برای حمل مواد شدیداً رادیواکتیو به لایه‌های حفاظت از اشعه مجهز شده بود) با استفاده از استنسیل فلزی آدرس «حیفا - اسرائیل» نقش کرده بودند. یکی دیگر از کارکنان نومک بیگانگانی را مشاهده کرد که مشغول بارگیری قوطی‌های اورانیوم کاملاً غنی شده هستند. نگهبانی که در آنجا بود، وی را با کشیدن سلاح مجبور به ترك محل کرد.

رخدادهای غریب دیگری نیز در نومک مشاهده می‌شد. يك شب شاهدی متوجه شد تریلری در کنار سکوی بارگیری کارخانه آپولو ایستاده است و افرادی هم در حال قرار دادن تعدادی دودکش^{۱۶} در داخل صندوقهای فولادی هستند. آنها ابتدا دودکش‌ها را در «کاغذ عایق کننده قهوه‌ای رنگی» می‌پوشاندند و سپس در صندوق قرار می‌دادند. این شخص اضافه می‌کند: «دودکش‌های یاد شده را از محوطه ذخیره سازی اورانیوم غنی شده بیرون می‌آوردند.» روی کانتینرهای حمل نیز علامت مخصوص تشعشع هسته‌ای نقش شده بود. از وی نیز خواستند آنجا را ترك کند. «يك نگهبان مسلح دستور داد محوطه بارگیری را ترك کنم.»

روز بعد به تهدید این شخص پرداختند: «(سانسور شده) از کارخانه نومک تهدید کرد چنانچه (سانسور شده) دهانش را درباره آنچه در شب پیش در کنار سکوی بارگیری دیده نبندد (سانسور شده) را آتش خواهد زد... (سانسور شده) ادعا می‌کند که (سانسور شده) به ملاقات او آمده و گفته دهانش را بسته نگه دارد.» بنظر می‌رسد حتی در کمیسیون انرژی اتمی نیز تهدیدهایی در کار بوده است. براساس گزارش اف.بی.آی، یکی از کارکنان این کمیسیون «از سوی ویلیام رایلی که در آن زمان مدیر کمیسیون بود توسط تلفن دستور یافت به ملاقات

۱۶. Stove pipe - محفظه‌های انبارسازی و انتقال اورانیوم کاملاً غنی شده که اصطلاحاً به آن

دودکش می‌گویند. م

او برود. آنگاه رایلی پیرامون اینکه (سانسور شده) در یک محفل اجتماعی دربارهٔ مسائل نومک صحبت کرده او را سرزنش کرد و او را وادار کرد برای رازداری در این باره سوگند بخورد. سپس رایلی چیزی به این مضمون گفت که نمی خواهد (سانسور شده) دربارهٔ نومک با هیچکس حرف بزند، زیرا میل دارد موضوع نومک یکبار و برای همیشه فراموش شود... رایلی به (سانسور شده) گفت؛ موضوع کارخانهٔ نومک به آدمهایی که خیلی از آنها بزرگترند مربوط است.»

یکی از کارکنان ارشد کنگره که عمیقاً در جریان تحقیقات مربوط به نومک درگیر بوده است، اعتقاد دارد قضیه خیلی جدی بود، زیرا از انتقال پنهانی اورانیوم برای تولید سلاح هسته‌ای توسط اسرائیل فراتر می‌رفت. هنگامی که اف.بی.آی به درخواست ریچارد هلمز تحقیقات خود را در این مورد آغاز کرد، بخش نادیده عملیات را کشف نمود. «اف.بی.آی دنبال جریان مربوط به گم شدن اورانیوم نبود - در سال ۱۹۶۸ این جریان دیگر به گذشته تعلق داشت - آنها نگران وجود مسائلی دیگر مانند قضیهٔ پولارد^{۱۷} بودند.» (۱۰)

جاناتان پولارد که اکنون در زندان فوق امنیتی ایالات متحده واقع در ماریون ایالت ایلینویز محکومیت حبس ابد خود را می‌گذراند، در سال ۱۹۸۵ به جرم جاسوسی برای اسرائیل گیر افتاد. وی طی دوران فعالیت شگفت‌انگیز خود برای گردآوری اسناد فوق سری، از هزاران صفحه اطلاعات فنی فوق العاده گرانبها دربارهٔ سیستمهای تسلیحاتی ایالات متحده فتوکپی گرفت و اینها اسراری بودند که پنتاگون هرگز قصد نداشت با متحد خود در میان بگذارد. پولارد عامل سازمانی بود به نام لاکام^{۱۸} که یک تشکیلات اطلاعاتی زیرزمینی اسرائیل است و وظیفهٔ گردآوری اطلاعات حساس فنی را برای این کشور بعهده دارد. وجود این سازمان سالها (حتی برای دو دهه نزد سیا) مخفی مانده بود تا اینکه با دستگیری جاسوس آمریکایی پرکار آن پولارد از پرده بیرون افتاد. رئیس لاکام در هنگام دستگیری پولارد کسی نبود جز رافائل ایتان و همین شخص بود که در دهم

۱۷. ماجرای وی در فصل هشتم همین کتاب شرح داده می‌شود.

سپتامبر ۱۹۶۸ از کارخانه آپولو دیدار کرده بود.

«رافی» ایتان یکی از مشهورترین جاسوسان اسرائیل است. او ندای اشتیاق درونی اش را به جاسوسی هنگامی کشف کرد که در سن ده سالگی شیفته سیمای ماتاهاری^{۱۹} در فیلم «دوشیزه دکتر» شد. این شیفته حرفه جاسوسی که دوستانش در ارتش او را «رافی بدبو» می نامیدند، در سال ۱۹۵۱ با استخدام شدن توسط ایسرهارل سر جاسوس کله گنده اسرائیل به این آرزوی خود جامه عمل پوشاند. هنگامی که در پلیس امنیت داخلی اسرائیل موسوم به شاباک کار می کرد و بعد که به موساد منتقل شد به عنوان آدمی با استعداد و با هوش شناخته می شد. او عضو گروه برگزیده ای بود که برای ربودن آیشمن [جنایتکار نازی] و دستگیری «اسرائیل بیر» [عامل شوروی] اعزام شدند. بنظر می رسید ایتان از نظر فیزیکی برای انجام چنین مأموریتهایی تناسب نداشته باشد. او قد کوتاه و هیکل چاقی داشت، نزدیک بین بود، دائماً قرصهای ویتامین می خورد (بیشتر از چهل قرص در روز)، و تقریباً کر بود. او پس از شرکت در یک عملیات خرابکاری در یک واحد رادار انگلیسی در سالهای دهه چهل همیشه سمعک به گوش می گذاشت. همچنین در عملیات نجات مهاجرین غیرقانونی یهودی از بازداشتگاه انگلیسی ها در عتلیت زخمی شده بود.

ایتان به هنگام بازدید از کارخانه آپولو به سال ۱۹۶۸ به عنوان عضو مأمور به خدمت موساد در لاکام کار می کرد. لاکام در سالهای دهه ۱۹۵۰ با مأموریت فوق العاده دستیابی به تکنولوژی هسته ای به هر قیمت برای اسرائیل تأسیس شده بود. این کشور از پیش مصمم شده بود این بمب را بدست آورد. بن گوریون شخصاً شیفتگی خاصی نسبت به این فکر نشان می داد و از پیوندهای نزدیک نظامی اسرائیل با فرانسه استفاده می کرد تا بلکه برای دستیابی به یک راکتور مناسب با فرانسوی ها به گفتگو بنشیند. راکتور برج مانند دیمونا واقع در مجتمعی در صحرای نقب به صورت مرکز فعالیت های سری برای به انجام رساندن برنامه

۱۹. جاسوسه مشهور. م.

مخفیانه تسلیحاتی اسرائیل درآمد. همین الان هم اگر کسی در صحرای نقب لحظه‌ای در کنار حصار سیمی دیمونا درنگ کند، دستگیر می‌شود. يك جاسوس سابق آژانس اطلاعات دفاعی می‌گوید که لاستیک چرخهای اتومبیلش بیش از هر جای دیگر اسرائیل، در جاده‌های اطراف این پایگاه فرسوده شده است.

فرانسیس پرین^{۲۰} مسئول انرژی اتمی فرانسه نخستین بار در سال ۱۹۴۹ به اسرائیل آمد. سپس در سال ۱۹۵۳ دو کشور يك موافقتنامه همکاری هسته‌ای امضاء کردند. دانشمندان اسرائیلی چمدانهای خود را بستند و عازم محلی در خارج از پاریس به نام ساکلی شدند که يك مجتمع راکتورهای هسته‌ای به نام مؤسسه علوم و فنون هسته‌ای در آن قرار داشت. (در اوایل دهه هشتاد اگر کسی به ساکلی می‌رفت محققین جدی و جوانی را می‌دید که عراقی بودند و در کافه تریاها جدول حل می‌کردند. راکتور هسته‌ای عراق موسوم به اوسیراک که در ژوئن ۱۹۸۱ توسط اسرائیل بمباران شد، کاملاً شبیه به راکتور اوسیراس در ساکلی ساخته شده بود.) به اسرائیلی‌ها اجازه داده شده بود به اطلاعات فنی فرانسویان دسترسی داشته باشند و این اطلاعات در جریان ساخت بمب اسرائیل بسیار مفید واقع شدند. به عنوان بخشی از موافقتنامه، فرانسویان امتیاز فنی تولید آب سنگین را به يك شرکت شیمیایی اسرائیلی واگذار کرده بودند.

هنگامی که فرانسه در سال ۱۹۵۷ موافقت کرد يك راکتور ۲۶ مگاواتی در اختیار اسرائیل قرار دهد، تصمیم‌گیری در مورد وارد شدن به وادی هسته‌ای به هیچ شکلی يك عمل متفق‌الرای به حساب نمی‌آمد. شش نفر از هفت عضو کمیسیون انرژی اتمی اسرائیل به عنوان اعتراض استعفا کردند و دکتر ارنست دیوید برگمن (یکی از دوستان سلمان شاپیرو) رئیس این کمیسیون به صورت کمیسیون تك نفره‌ای باقی ماند. نظر دیگران را به سادگی کنار گذاشتند. برگمن بعدها طی يك سخنرانی در اسرائیل درباره مواضع دیگران و مخالفت آنها اظهار نظر کرد. او گفت: «غیر از یکی دو مورد استثناء، رهبران کشور با سیاست جدید

هسته‌ای که آن را غیر مسئولانه در نظر می‌گرفتند، مخالفت کردند.» اما در اسرائیل فقط يك نفر بود که عقیده‌اش ارزش داشت. برگمن اعلام کرد: «به برکت نبوغ باور نکردنی بن گوریون» تصمیم گرفته شده بود و اجرا هم می‌شد. شیمون پرز که در آن هنگام سرگرم معاملات سری اسلحه با پیرماری کونیک وزیر دفاع فرانسه بود، بعداً اظهار داشت منتقدین این اقدام پروژه راکتور را «نوعی ماجراجویی سیاسی که جهان را علیه ما متحد خواهد کرد» می‌نامیدند. یکی از اعضای رهبری حزب شخصی بن گوریون - ماپای - آن را «يك سقوط سیاسی، اقتصادی و نظامی» توصیف می‌کرد.

برخی از شناخته شده‌ترین استراتژیست‌های نظامی اسرائیل نیز با این مخالف‌خوانی‌ها همصدا بودند. ایگال آلون قهرمان جنگ استقلال و فرمانده کماندوهای نخبه پالماخ با برنامه سلاح‌های هسته‌ای مخالفت می‌کرد. اسحاق رابین که در سال ۱۹۶۴ به ریاست ستاد ارتش اسرائیل رسید، مخالف آن بود. حتی آریل شارون که در آن هنگام و در حال حاضر یکی از تندروترین رهبران اسرائیل است با این تصمیم مخالف بود و همانند بسیاری از دیگر نظامیان اسرائیلی ترجیح می‌داد به نیروهای سنتی تکیه کند. با وجود تمام این مخالفتها بن گوریون سرانجام نظر خود را پیش برد. (۱۱)

راکتور فرانسوی در بخش دورافتاده و متروکی از صحرای نقب در نزدیکی يك دهکده خاك آلود و کم جمعیت به نام دیمونا ساخته شد. بن گوریون در موارد متعددی آن را يك «کارخانه پارچه بافی» و یا «ایستگاه پمپاژ آب» توصیف کرده بود. در اواخر سال ۱۹۶۳ شیمون پرز که در آن هنگام معاون وزارت دفاع بود، اعلام کرد: هدف از اجرای طرح دیمونا تبدیل صحرای نقب به يك «باغ» است. او گفت: هر سال در این کارخانه يك میلیارد متر مکعب از آب دریا نمک‌گیری خواهد شد. هنگام بیان این حرف، آهارون واینر مدیر تاهان (شرکت آب اسرائیل) را در جریان نگذاشته بودند و او گفت که این قضیه «بی پایه و اساس» است.

سیا دقیقاً می‌دانست در دیمونا چه خبر است و عدم تمایل بن گوریون در مشورت با اعضای دولتش در این زمینه را نشانه‌ای از روش مدیریت استبدادی

او در نظر می گرفت. آلن دالس، رئیس سیا، به سال ۱۹۶۱ طی یادداشتی نوشت: «... بن گوریون بدون مطلع ساختن اعضای دولت خود در حدود سال ۱۹۵۶ دستور داد ساختمان یک راکتور جدید آغاز شود. این راکتور پلوتونیوم تولید خواهد کرد که در صورت لزوم می تواند برای ساختن بمب اتمی مورد استفاده قرار گیرد. او این تصمیم را برای گروه کوچکی از افراد فوق العاده قابل اطمینان افشا کرده است.»

سازمان سیا این تصمیم را نه به عنوان حاصل جنگ سوئز، بلکه بیشتر به عنوان نمونه ای از مشغولیت ذهنی بن گوریون در باره «امنیت کشور» در نظر می گرفت. بنظر می رسید برنامه تولید سلاح اتمی از اوایل سال ۱۹۵۵ مورد بحث بوده است. اما به هر حال این امکان وجود دارد جنگ سوئز عامل نهایی در متقاعد کردن سیا برای ارائه کمک پنهانی در این زمینه بوده باشد. به گفته ویلبر اولند، یکی از مقامات سابق سیا، بن گوریون از تخلیه صحرای سینا و نوار غزه خودداری کرده بود، مگر اینکه ایالات متحده موافقت کند «وسایل لازم برای دفاع از مردم اسرائیل و مراکز جمعیتی این کشور را در مقابل حمله موشکهای بالیستیک شوروی - که سرویس های اطلاعاتی اسرائیل گزارش کرده اند بزودی در اختیار مصر و سوریه گذاشته خواهد شد - در اختیار این کشور بگذارد. در نتیجه به سیا اجازه داده بودند بطور مخفیانه اسرائیل را در دستیابی به قابلیت لازم جهت اقدام تلافی جویانه در مقابل حمله سلاحهای پیشرفته اعراب یاری کند.» متأسفانه اولند اکنون زنده نیست و نمی تواند تعیین کند آیا این موافقتنامه سری همکاری با سیا شامل تکنولوژی هسته ای نیز می شده و آیا انتقال اورانیوم غنی شده از کارخانه آپولورا در بر می گرفته یا نه. کارخانه آپولورا درهای خود را سه ماه پس از پایان جنگ به روی اسرائیلی ها گشود. (۱۲)

مجتمع راکتور دیمونا با یک گنبد تماشایی نقره ای که در گرمای صحرای نوبت می درخشید در سال ۱۹۶۳ تکمیل شد. «کریالمهکار گارینی^{۲۱} بزودی ۲۷۰۰ نفر محقق و تکنسین را به استخدام خود درآورد. شن های اطراف آن هر

21. Kirya Le Mehekar Gariny

روز صاف می شد تا جای پای هرگونه مزاحم احتمالی را نشان دهد. خلبانان می دانستند هر هواپیمایی که از فراز آن منطقه عبور کند حتماً سرنگون خواهد شد. قلب کارخانه تولید سلاح تاسیساتی است در عمق زمین و ساختمانی شش طبقه موسوم به «مکون - دو»^{۲۲} در همین ساختمان بود که تکنسینی به نام مردخای وانونو در سال ۱۹۸۵ توانست با خیال راحت به مدت چهار دقیقه با دوربین پنتاکس خود عکاسی کند. این واحد ویژه فراوری و جداسازی پلوتونیوم، بخشی از معامله اصلی با گانی مولت نخست وزیر فرانسه به سال ۱۹۵۷ بود. مهندسین فرانسوی حفره ای به عمق ۲۴ متر در صحرا حفر کرده و مخزن بتونی لازم را در آنجا کار گذاشته بودند. تاسیسات لازم نیز با برچسب ماشین آلات نساجی از فرانسه حمل شده بود. به گفته پیرین، مدیر سابق امور هسته ای فرانسه، شارل دوگل که همیشه اظهار می داشت همکاری هسته ای فرانسه و اسرائیل در سال ۱۹۶۰ پایان یافته، دروغ می گفت. او می گوید؛ دوگل اجازه داده بود بخش تفکیک ساخته شود که با تجدید فراوری [مواد] میله های سوخت مصرف شده راکتور، پلوتونیوم مناسب برای ساخت بمب را بدست می داد.

این را که چرا فرانسویان در بخشیدن تکنولوژی هسته ای خویش دست و دلباز بودند، شاید بتوان با داستانی توضیح داد که یکی از فیزیکدانان هسته ای آمریکا تعریف می کند. این شخص از کسانی است که در لوس آلاموس به ساختن سلاحهای هسته ای کمک کرده اند.

به گفته این شخص، دولت فرانسه راکتور هسته ای را از راه نیکوکاری به اسرائیلی ها نمی داد. در آن هنگام محققین فرانسوی در تکمیل سازی کلاهک های هسته ای کوچک و کارا، از آن نوعی که آمریکایی ها بدان دست یافته بودند، با اشکال مواجه بودند. درعین حال مقامات ایالات متحده نیز در زمینه اطلاعات با اهمیت کوتاه نمی آمدند، و فیزیکدان ادعا می کند فرانسویان به

معامله با اسرائیلی‌ها پرداختند تا اینگونه اطلاعات را به دست آنها بدزدند. وسیله این کار را نیز عوامل اسرائیلی مستقر در ایالات متحده در نظر گرفته بودند. در کنار داستان این فیزیکدان، جالب است اشاره کنیم که نومک همکاری بسیار نزدیکی با فرانسویان دارد، و هشدارهای سختگیرانه‌ای در رابطه با اطلاعات رد شده به فرانسویان و انجام عملیات جاسوسی به آن داده شده است. در فوریه سال ۱۹۶۲، لوتون گایگر از بخش راکتورهای دریایی کمیسیون انرژی اتمی در نامه‌ای به سلمان شاپیرو نوشت:

من ارتباط بین نومک و جامعه صنایع هسته‌ای [فرانسه] را مسأله‌ای در نظر می‌گیرم که نگرانی جدی پدید می‌آورد و نیازمند مراقبت امنیتی بیشتری است. ناکامی در انجام و رعایت مقررات امنیتی احتمالاً از طریق قانون سال ۱۹۵۴ انرژی اتمی (بخش‌های ۲۲۱ تا ۲۲۷ جامع) و قوانین مربوط به جاسوسی مذکور در قانون جزایی ایالات متحده (مواد ۷۹۳ تا ۷۹۴) سبب اقدامات تنبیهی خواهد شد. (۱۳)

بنابر مندرجات یکی از گزارشهای داخلی کنگره، تهدید مربوط به اتهام جاسوسی به درخواست دربار ریگاور در نامه گنجانده شده بود. بین سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰، اسرائیلی‌ها با تیمی از تکنسین‌های مؤسسه فرانسوی داسو در مورد طراحی یک بمب افکن میراژ که بتواند سلاحهای هسته‌ای حمل کند، همکاری کردند. همچنین اسرائیلی‌ها برای مشاهده آزمایش هسته‌ای فرانسویان در صحرای الجزایر به آنجا رفتند. هنگامی که بن گوریون طی سال ۱۹۶۰ در سفری به ایالات متحده به کاخ سفید رفت، آیزنهاور که همیشه در مورد مسائل اسرائیل هوشیار بود به نخست وزیر اسرائیل گفت؛ بمب اتمی نمی‌تواند بهبودی در وضعیت موازنه قوا در خاورمیانه پدید آورد، زیرا غیرمحمتمل است روس‌ها چنین سلاحهایی را در اختیار مصریان بگذارند. در تابستان سال ۱۹۶۰ سیا موضوع کارخانه دیموتا را به رئیس جمهور اطلاع داد و گفت؛ وجود این واحد اسرائیلی‌ها را قادر خواهد ساخت هر سال حداقل یک بمب اتمی تولید کنند.

دولت آیزنهاور در زمینه برنامه سلاح هسته‌ای اسرائیل آنقدرها هم بیگناه

نبود. انستیتوی وایزمن که بخش عمده تحقیقات هسته‌ای اسرائیل در آن انجام می‌شد، عمدتاً توسط دولت آمریکا حمایت مالی می‌شد. نیروی هوایی ایالات متحده نیز همانند نیروی دریایی آن از تحقیقات محرمانه فیزیک هسته‌ای در اسرائیل پشتیبانی مالی به عمل می‌آورد. واشنگتن همچنین می‌دانست که برنامه هسته‌ای «صلحجویانه» اسرائیل اساساً زیر کنترل وزارت دفاع این کشور قرار دارد.

در ماه دسامبر سال ۱۹۶۰، هنگامی که تیم انتقال رئیس جمهور تازه انتخاب شده - جان. اف. کندی - در واشنگتن مستقر شد، ابتدا گزارش خلاصه‌ای در باره وضعیت دیمونا در اختیار آن قرار دادند. آیزنهاور نگران واکنش اعراب در مقابل برنامه‌های هسته‌ای اسرائیل بود. اما اینک مشکل به دوش کندی منتقل می‌شد و تیم همراهی کننده وی آن را «شدیداً نگران کننده» ارزیابی می‌کرد. (۱۴) در اوایل سال ۱۹۶۱، هنگامی که بن گوریون به راکتور اتمی اش عنوان «کارخانه نساجی» داده بود و دیمونا را با عبارت «تحقیق در باره مناطق خشک و گلها و جانوران بیابانی» توصیف می‌کرد، کندی نامه دیپلماتیکی به او نوشت و مؤدبانه پیشنهاد داد؛ این محل مورد بازدید مقامات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار گیرد.

در ماه مه سال ۱۹۶۱ بن گوریون عازم واشنگتن شد تا با رئیس جمهور جدید ایالات متحده دیداری حساس انجام دهد. او نگرانی زیادی در باره فشار محتمل آمریکایی‌ها در مورد دیمونا داشت. اگر کندی در باره این موضوع کوتاه نمی‌آمد، احتمالاً مخالفت ابراز شده در داخل اسرائیل آنقدر شدت می‌گرفت که پروژه را در نطفه خفه می‌کرد.

طی ملاقاتی که در هتل والدورف آستوریا صورت گرفت، بن گوریون با بازرسی ادواری از راکتور دیمونا (که البته شامل مجتمع دیمونا نمی‌شد) البته تحت شرایطی که اسرائیلی‌ها تعیین کنند، موافقت کرد. در مقابل، کندی نیز موافقت کرد به درخواست بن گوریون برای دریافت موشکهای ضد هوایی هاوک پاسخ مثبت دهد، در حالی که ایالات متحده قبلاً هرگز دادن این سلاح پیشرفته را

به اسرائیل مورد توجه قرار نداده بود. کندی باید نقش دولتمردان و سیاستمداران را در نظر می‌گرفت و آنها را با یکدیگر متعادل می‌ساخت و بنابراین، در پایان ملاقات بن‌گوریون را به کناری کشید و به او گفت: «من می‌دانم که رأی یهودیان ایالات متحده سبب انتخاب من به ریاست جمهوری شده است. این پیروزی را مدیون آنانم. بگو ببینم آیا کاری هست که من باید انجام دهم؟» بن‌گوریون ادعا می‌کند، از این حرف رئیس‌جمهور متعجب شده و از صراحت سیاسی وی یکه‌خورده است. او در جواب کندی گفت: «شما باید کاری را که برای جهان آزاد خوب و درست است، انجام دهید.»

در همین حین تصویر «موشک عربی» (به گفته ویلبراولند، همان چیزی که دلیل همکاری سری سیا با اسرائیل بود) در نوامبر سال ۱۹۶۱ برای جهانیان آشکار شد و افشای اینکه محققین آلمانی بطور سری در مصر در حال کارند، جهان را تکان داد. در واقع اسرائیلی‌ها نیز همانند سیا از هفت سال پیش از وجود کارشناسان آلمانی در مصر آگاه بودند، اما «موضوع دانشمندان آلمانی» در جهت سرعت بخشیدن به برنامه سلاح هسته‌ای اسرائیلی‌ها به عنوان تنها بازدارنده کاربرد موشکهای ناصر وسیله مناسبی بشمار می‌رفت.

در ماه مارس سال ۱۹۶۳، شرمین کنت، رئیس گروه تحلیلهای ملی که عالیترین قسمت تحلیل اطلاعاتی سیا است، به این نتیجه رسیده بود که تولید بمب اتمی توسط اسرائیل صدمه‌ای جدی به موقعیت ایالات متحده در جهان عرب وارد خواهد کرد. کنت نامه‌ای به رئیس سیا نوشت و در آن یافته‌های خویش و ترسی را که در این مورد داشت تحت عنوان «نتایج دستیابی اسرائیل به قابلیت هسته‌ای» توضیح داد.

با وجود آنکه اسرائیل از برتری نظامی روشنی بردشمنان عرب خود، چه بطور منفرد و چه به صورت جمعی، برخوردار است، دستیابی آن به قابلیت هسته‌ای احساس قدرت این کشور را به صورت بسیار زیادی افزایش خواهد داد.... سیاست اسرائیل نسبت به همسایگانش بسیار سختگیرانه می‌شود.

این کشور از این امتیاز به صورت يك اسلحه روانی جهت تهدید اعراب و

جلوگیری از ایجاد دردسر در مرزها توسط آنان سود خواهد برد. کنت پیش بینی کرد، اثر چنین وضعی روی روابط اسرائیل و ایالات متحده خوب نخواهد بود. او فکرمی کرد اسرائیلی‌ها از واکنش واضحی که اعراب نشان خواهند داد و «برای دریافت کمک علیه تهدید افزایش یابنده اسرائیل» به سراغ روس‌ها خواهند رفت بهره‌برداری خواهد کرد. او گفت؛ اسرائیلی‌ها به ایالات متحده فشار وارد خواهند کرد و دلیل خواهند آورد که هم از نظر توانایی و قابلیت نظامی، و هم از جنبه قابل اعتماد بودن، آنان تنها دوستان با ارزش ایالات متحده در منطقه هستند. این دولت از همه ابزار و راههایی که در اختیار دارد برای قبولاندن این فکر به ایالات متحده و حتی کسب حمایت آن سود خواهد برد که اسرائیل باید به قابلیت هسته‌ای مجهز شود. (۱۵)

کندی با دادن قول فروش موشکهای هاوک به اسرائیل خود را مقید کرده بود و بنابراین در آوریل سال ۱۹۶۳، یعنی یک ماه پس از آنکه کنت پیش بینی‌های بدبینانه خود را به رئیس سیا داده بود، شیمون پرز دستیار مورد اعتماد بن گوریون در اینگونه مسائل وارد واشنگتن شد تا کار را به جریان بیندازد. او در دیدار با رئیس جمهور آمریکا در دفتر کار وی تهدید «موشک عرب» را مطرح ساخت و درباره ظرفیت و قابلیت آن به مبالغه پرداخت. کندی نیز در مقابل خاطر نشان ساخت موشک ناصر هر قدر هم قوی باشد، برنامه هسته‌ای اسرائیل قدرتی بسیار بیشتر از مقابله به مثل و تلافی جویی خواهد داشت. آنگاه پرز فرمول حيله گرانه باقی ماندن بر مواضع پیش گفته در مورد برنامه‌های تسلیحاتی اسرائیل را در پیش گرفت: «می‌توانم به شما اطمینان دهم ما سلاحهای هسته‌ای را وارد منطقه نخواهیم کرد؛ و حداقل اینکه اولین کشوری نخواهیم بود که به چنین اقدامی دست می‌زند.» از آنجا که ایالات متحده از اوایل سال ۱۹۴۹ اینگونه سلاحها را به منطقه وارد کرده بود، حرف پرز تا حدودی حقیقت داشت.

رفتار پرز در مقابل رئیس جمهور به صورتی بود که گویی وی نماینده «کبوترهایی است که آمده‌اند باز بخرند.»^{۲۳} پس از مدتی گفتگو درباره اینکه

۲۳. در اینجا نویسنده با کلمه Hawk که نام نوعی موشک زمین به هوای آمریکایی و به معنی «باز» است بازی کرده است. م.

آمریکایی‌ها حق دارند بخشهایی، فقط بخشهایی، از مجتمع دیمونا را مورد بازرسی قرار دهند، پرز موافقت نهایی را جهت دستیابی اسرائیل به موشکهای هاوک بدست آورد.

جان هادن، رئیس سابق ایستگاه سیا در تل آویو، کندی را آخرین رئیس جمهوری می‌داند که واقعاً تلاش کرده درباره بمب اسرائیلی‌ها کاری صورت دهد. به قضاوت او، «کندی واقعاً تلاش کرد آنان را متوقف سازد و به عنوان تشویق، به آنها سلاحهای متعارفی عرضه می‌کرد (مانند مورد موشکهای هاوک)، اما اسرائیلی‌ها کار خودشان را بدون توجه به ما پیش می‌بردند. آنها چنین فرض می‌کردند که وقتی ما هنوز بمب را نساخته‌ایم آمریکایی‌ها برای جلوگیری از ساخت آن حاضرند به ما سلاحهای پیشرفته بدهند. پس اگر سلاح را تولید کنیم از ترس آنکه مبادا از آن استفاده کنیم حتماً سلاحهای بیشتری خواهند فرستاد.» همانطور که شرمین کنت پیش‌بینی کرده بود، برنامه دیمونا ایالات متحده را در سال ۱۹۶۴ در وضعیت نامساعدی در مقابل اعراب قرار داده بود. وزارت امور خارجه به سفیر ایالات متحده در مصر دستور داد، بهترین جنجال ممکن را در مورد موضوع بپا کند. به او گفته شد، مسأله موشک عربی را مطرح سازد، درحالی که همه می‌دانستند این موشک از نظر نظامی هنوز اصلاً قابل بحث نیست و حتی کار برای ساختن آن شروع نشده است: «ما بویژه علاقمندیم بر این نکته تأکید کنید که برنامه موشکی جمهوری متحده عربی (مصر) در کشاندن رقابت تسلیحاتی در منطقه به سطوح خطرآفرین نقش زیانباری دارد. ما البته مرز باریک بین اطمینان از اینکه ناصر ماهیت این تشدید مسابقه تسلیحاتی را می‌فهمد و آن را درک می‌کند از یکسو، و این را که به وی توجه دهیم اسرائیل با درک و حمایت تاکتیکی ما در شرف دستیابی به قدرت هسته‌ای است، از سوی دیگر را تشخیص می‌دهیم.» به سفیر ایالات متحده دستور داده شده بود به ناصر بگوید به برکت «منابع مالی خارجی که در دسترس اسرائیل است، این بازی از آن دسته بازی‌هایی نخواهد بود که مصر بتواند در آن برنده شود.» (۱۶)

کارشناسان آمریکایی که طی آن سال مجتمع دیمونا را مورد بازدید قرار

دادند اظهار داشتند نشانه‌ای از اینکه مواد مورد نیاز برای تهیه بمب در آن تولید شود پیدا نکرده‌اند. البته این حرف بدان معنی نبود که اسرائیل مواد مورد نیاز و مثلاً اورانیوم غنی شده لازم را از جای دیگری تأمین نمی‌کند.

هنگامی که رافائل ایتان جاسوس اسرائیلی در سال ۱۹۶۸ برای انجام مأموریت خود از سوی سازمان لاکام به کارخانه آپولو وارد شد، رئیس ایستگاه لاکام به نام آوراها مرمونی^{۲۴} او را همراهی می‌کرد. عنوان ظاهری مرمونی در سفارت اسرائیل در واشنگتن «مشاور امور علمی» سفارت بود. آبراها بندور^{۲۵} نیز آنان را همراهی می‌کرد. هرچند وی در لیست بازدید کنندگان کارخانه خود را بازدید کننده‌ای از «بخش الکترونیک، اسرائیل» قید کرده بود، در واقع نمایندگی شین بت، یعنی سرویس امنیت داخلی اسرائیل را بعهدہ داشت. بندور نیز مانند آبراها شالوم به مقامات سطح بالای شین بت دست یافت. اما بعداً مجبور شد به این اتهام که دستور قتل دو فلسطینی زندانی را صادر کرده است از مقام خود استعفا کند. سپس به سراغ شائول آیزنبرگ رفت تا برای او کار کند.

هدف سفر به کارخانه آپولو «ارزیابی خسارت» حاصل از پیشرفت تحقیقات آمریکایی‌ها درباره نومک بود. چندی پیش مقادیر زیادی اورانیوم کاملاً غنی شده ناپدید شده بود. اما اف.بی.آی در آن هنگام هنوز در جریان تعقیب و مراقبت خود درگیر بود و بیشتر از هر چیز دیگر از این نگرانی داشت که آیا سلمان شاپیرو جاسوس است یا نه. نه تنها هزاران سند طبقه‌بندی شده موجود در کارخانه می‌توانست هدیه‌ای باشد برای افزایش اطلاعات فنی لاکام، بلکه خود شاپیرو در جامعه صنایع هسته‌ای شخص مورد اطمینانی بود و تماسها و ارتباطات فراوانی داشت. در موقعیتی مرمونی در منزل شاپیرو در جلسه‌ای شرکت کرد که در آن یازده نفر از محققین ایالات متحده حضور داشتند. اف.بی.آی در آن هنگام این نکته را مدنظر قرارداد که مرمونی «احتمالاً مأمور اطلاعاتی اسرائیل است.» اداره تحقیقات فدرال متوجه شد شاپیرو به اینسو و آنسو ایالات متحده سفر

24. Hermoni

25. Bendor

می‌کند و «با دانشمندانی که نظر دوستانه‌ای نسبت به اسرائیل داشتند و برای حل مسائل فنی و علمی قرار گرفته بر سر راه تحقیقات اسرائیلی‌ها حاضر به کمک بودند» دیدار و مشاوره دارد.

شاپیرو همچنین به دانشمندان یهودی اصرار می‌کرد کار بزرگی صورت دهند و با کنار زدن موانع عازم دیمونا شوند. مقارن همین ایام بود که روزنامه «اورشلیم‌پست» طی مقاله‌ای تحت عنوان «بسوی دیمونا»، ماجرای سفری بسوی این مجتمع را برای «فیزیکدانان اسرائیلی شاغل به کار در خارج» توصیف کرد. چندی پیش، آبراهام بن زوی رئیس «اداره فارغ التحصیلان اسرائیل» در نیویورک توجه این روزنامه را برای شرکت در جریان جذب کارشناسان اسرائیلی به داخل این کشور جلب کرده بود. دکتر شاپیرو انرژی بی‌پایانی را از سوی برنامه هسته‌ای اسرائیل به نمایش می‌گذاشت. وی مسلماً برای دوستانش در لاکام عامل خیلی جذاب و ارزشمندی بشمار می‌رفت.

دکتر شاپیرو چندین بار با اسرائیلی دیگر به نام اروهام کفکفی^{۲۶} نیز ملاقات کرد که اف.بی.آی اعتقاد داشت يك مأمور اطلاعاتی سازمان لاکام و معاون هرمونی در ایستگاه آمریکا است. براساس يك گزارش کنگره درباره این موضوع، شاپیرو در بیستم ژوئن ۱۹۶۹ در فرودگاه پیتزبورگ با کفکفی ملاقات کرد. کفکفی از واشنگتن پرواز کرده و به آنجا آمده و پس از دیدار کوتاهی با شاپیرو يك ساعت بعد دوباره به واشنگتن برگشته بود. افراد اف.بی.آی این دیدار را پوشش داده بودند. شاپیرو بعداً طی بازجویی گفت ملاقات فرودگاه «برای مذاکره پیرامون پرداخت يك صورت حساب دارای اشکال» ترتیب داده شده بود. گزارش یاد شده کنگره ادامه می‌دهد:

يك سند کمیسیون انرژی اتمی حاکی است که وزارت دادگستری در نظر دارد از وزارت امور خارجه درخواست کند که هرمونی و کفکفی عناصر نامطلوب اعلام شوند. دلیل این درخواست وجود این اعتقاد بود که هر دو نفر در فعالیتهای جمع‌آوری اطلاعات غیرمجاز درگیر شده‌اند.

شاپیرو به بازجویان گفت هرچند که ممکن است این افراد جاسوس باشند و وی نیز فرد مناسبی برای تأمین نیازهای آنان بنظر برسد، اما وی هرگز اطلاعات طبقه بندی شده را با این مهمانان گاه و بیگاه خود در میان نگذاشته و اورانیومی هم برای آنها ارسال نکرده است. ادگار جی. هور، رئیس اف.بی.آی در سال ۱۹۶۹ درخواست کرد که پس از آن هیچگونه قراردادی که جنبه طبقه بندی شده داشته باشد با دکتر شاپیرو و کارخانه نومک بسته نشود. تنها مسأله در تشخیص اف.بی.آی این بود که کیفر در نظر گرفته شده برای فعالیت های جاسوسی توسط کمیسیون انرژی اتمی چیزی فراتر از اینها بود. (۱۷)

شرکت آتلانتیک ریچفیلد در سال ۱۹۷۰ نومک را خرید. دکتر شاپیرو قبل از آنکه به آرامی کنار گذاشته شود مدتی در آنجا باقی ماند. دیگر خبری از ناپدید شدن اورانیوم یا بروز نقایص ایمنی نبود. هنگامی که این مسأله مطرح شد که آیا دکتر شاپیرو می تواند هنوز هم اعتبار امنیتی [اجازه آگاهی از اطلاعات طبقه بندی شده] خود را حفظ کند یا نه، موضوع به کاخ سفید کشیده شد. موضوع از نظر کیسینجر و جان ارلیشمن، مشاور امور داخلی رئیس جمهور و ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه، گذشت و درباره آن بررسی شد. شاپیرو برای کار جدیدش در شرکت کاوکی بریلکو^{۲۷} که قطعات سلاح های هسته ای می ساخت، نیازمند آگاهی از اطلاعات طبقه بندی شده درباره سلاح های هسته ای بود. در حالی که کمیسیون انرژی اتمی، وزارت دادگستری، و کاخ سفید درباره اینکه باید اعتبار امنیتی او را حفظ کنند یا نه، گیج و سرگردان بودند، شاپیرو سرانجام کار خود را رها کرد و به سراغ «کار کمتر حساسی» در واشنگتن رفت. اینکه آیا روابط وی با کسانی که گزارش کنگره آنان را «اشخاص درگیر در جریان برنامه تسلیحات هسته ای اسرائیل و سایر اسرائیلی هایی که عناصر مطلوبی نیستند» توصیف می کند، ادامه یافت یا نه، روشن نیست. مسلم اینکه، اینک وی، یعنی همان کسی که در اسرائیل او را در شمار اشخاص خیلی مهم به

حساب می آوردند و تور بازدید هوایی از جبهه جنگ صحرای سینا را برایش ترتیب داده بودند، بدون اعتبار فوق سری امنیتی دیگر دوست چندان ارزشمندی بشمار نمی رفت.

در اوایل سال ۱۹۷۶، گروهی از مقامات اجرایی سازمانهای هوا - فضایی ایالات متحده در مقر سیا گرد آمدند تا تحلیلگر ارشد فنی سازمان، کارل داکت، اطلاعاتی در اختیار آنان قرار دهد. او به آرامی اعلام کرد که اسرائیل «ده تا بیست» سلاح هسته ای در اختیار دارد. طبیعی است که این یادآوری شورانگیز به مطبوعات راه پیدا کرد. رئیس آن زمان سیا جورج بوش، که مافوق داکت بود مجبور شد این افشاگری را «مایه تأسف» اعلام کرده و به خاطر آن عذرخواهی کند. کمی پس از آن کارل داکت بازنشسته شد و دلیل آن وضع سلامتی اش اعلام گردید. (۱۸)

تلاش مجدانه از سوی پنج دولت ایالات متحده برای جلوگیری از آگاهی افکار عمومی در مورد برنامه سلاح هسته ای اسرائیل و اینکه این متحد ایالات متحده در داخل ایالات متحده فعالیت جاسوسی داشته است، قویاً حاکی است که ایالات متحده از این تلاش اسرائیل حمایت و بدان کمک می کرده است. مسلماً نظر دنیس هیلی سیاستمدار حزب کارگر انگلستان که طی سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ وزارت دفاع کشورش را بعهده داشته به حقیقت نزدیک است. آنگونه که هیلی در خاطرات خود می نویسد؛ «هنوز هم روشن نیست که آیا کمکی که اسرائیل برای پیشبرد برنامه سلاح هسته ای خود از ایالات متحده دریافت می کرد، با موافقت مقامات دولتی واشنگتن بوده است یا نه. اما آنها در آن هنگام برای من روشن ساختند که چه مورد تأیید آنها باشد یا نباشد، در هر حال از آنچه در جریان است با خبرند. این تنها موردی نیست که تعهدات آمریکا به اسرائیل ناقض تعهدات این کشور در سطح جهانی است.»

کاخ سفید اعتقاد داشت نیازی نیست که افکار عمومی ایالات متحده از این موضوع باخبر شود. رهبری اسرائیل نیز نمی توانست با این موضوع موافقت بیشتری داشته باشد. در ماه جولای سال ۱۹۸۶ تکنسینی که به مدت هشت سال

در حساسترین بخشهای مجتمع دیمونا کار کرده بود با نوشتن نامه‌ای از زندان اشکلون داستان خود را به اطلاع عموم رساند. اسرائیلی‌ها او را پس از اینکه توسط عوامل موساد در رم به دام افتاد و ربوده شد، در این زندان نگه داشته بودند. نامه «مردخای وانونو» منعکس‌کننده خشم او از این نکته بود که می‌دانست این جریان از افکار عمومی اسرائیل نیز پنهان می‌شود. بخش عمده‌تن دادن او به خطر گرفتن عکس از «مکون - ۲» در سال ۱۹۸۶ نیز همین موضوع بود:

امروزه دولت حتی هنوز وجود سلاحهای هسته‌ای را در کشور قبول نمی‌کند. آنها به وجود این سلاحها اشاره می‌کنند، اما با وجود این از دادن اجازه بازرسی بین‌المللی از مجتمع دیمونا خودداری می‌کنند. از آنجا که ساکنین سرزمین اسرائیل هنوز هم ماهیت و احساس شهروندی ندارند، قادر به یافتن و هماهنگ ساختن راهی برای جلوگیری از مصیبتی که احتمالاً فرا راه آنان است نیستند. خطر در این است که در يك بحران احتمالی آینده، رهبران کشور تحت تأثیر اطلاعات نادرست یا واقعی پنداشتن يك تهدید دروغین قرار گرفته و يك فاجعه هسته‌ای پدید آورند. (۱۹)

وانونو که به خاطر عمل از دیدگاه اسرائیلی‌ها خیانت‌آمیز خود حداقل يك دهه دیگر از عمر خود را در زندان بسر خواهد برد، آدم عجیب و دارای روحیاتی پیچیده است. خانواده اش از یهودیان شمال آفریقا است که مورد تبعیض واقع شده، از آن صدمه دیده، و به دستور مقامات اسرائیلی مجبور به تغییر محل زندگی خود شده است. هرچند خانواده علاقمند بود در حیفا زندگی کند، اما آنها را دستگیر کرده و مجبورشان ساختند در شرایط سخت بیابانی بشرشع زندگی کنند. همین موضوع پدر وانونورا از پا درآورد. وسایل فانتزی و شیک که خانواده آنها برای زندگی نوین خود از پاریس خریده بود در شنهای صحرا از بین رفت. محیط زندگی آنها چنان پرجمعیت و سطح زندگی آنقدر ابتدایی بود که جایی برای چنین وسایل لوکسی وجود نداشت. مغازه دار سعادت‌مند سابق اینک مجبور بود عملگی کند. وانونو در دریایی از ناامیدی و بیچارگی رشد کرد. رنجش و ناراحتی وانونو از رفتاری که با یهودیان سفاردیک [آفریقایی - آسیایی] به عنوان شهروندان درجه دو اعمال می‌شد، او را وادار ساخت اعراب اسرائیلی، یعنی

شهروندان «درجه سه» را به دوستی خود انتخاب کند. در واقع، قبل از آنکه شین بت متوجه شود، فعالیت سیاسی به نفع فلسطینی‌ها برای کسی که در یک واحد فوق سری کار می‌کند احتمالاً ممکن است مسأله آفرین باشد، وانونو سه سال بود در اینگونه فعالیتها سهیم بود. طی یکی از تظاهرات و درحالی که پرچم سازمان آزادیبخش فلسطین (که در اسرائیل غیرقانونی است) برافراشته شده بود، وانونو بپاخاست و خواهان تشکیل دولتی برای فلسطینی‌ها شد.

وانونو قبلاً پنجاه و هفت عکس ویران‌کننده از درون مجتمع دیمونا تهیه کرده بود: عکسهایی از یک مدل کامل بمب هیدروژنی؛ «بالکن گلدا» که گلدامیر در آنجا ایستاده بود تا سالن اصلی تولید را تماشا و تحسین کند؛ و یک آزمایشگاه شیمی که در آن پلوتونیوم را برای تولید بمب تفکیک می‌کردند. او کلید در آسانسور طبقه پنجم را از یکی از سرپرستان و در هنگامی که آن را روی طاقچه‌ای در رختکن گذاشته بود دزدید. طبقه پنجم همان جایی بود که بمبها در آن ساخته می‌شدند. او از جعبه‌های موسوم به دستپوش که در آنها صفحات پلوتونیوم برای تبدیل شدن به اشکال کرووی و قرار گرفتن در صفحات مسی ماشینکاری می‌شوند تا سپس داخل بمب قرار گیرند عکسبرداری کرد. آنچه وانونو در طبقه پنجم و موسوم به «ام.ام.۲»^{۲۸} دید، برای او شکی باقی نگذاشت که اسرائیل زرادخانه‌ای عظیم در اختیار دارد.

فقدان حیرت‌انگیز نظارت امنیتی که شاهد آن تهیه شدن چنین عکسهایی توسط یک نفر که با حزب کمونیست اسرائیل هم رابطه داشت بود، وقتی حیرت‌انگیزتر می‌شود که بدانیم به وانونو اجازه دادند مجتمع دیمونا را (او را با حفظ آبرو از کار برکنار کرده بودند) ترک کند، از بندر حیفا سوار کشتی شود، کمی پس از آن شبی را در مسکو بسر ببرد، و سپس عازم بانکوک شود. هرچند وانونو اسرار اسرائیل را به روس‌ها نفروخته، اما مطمئناً این کار از او برمی‌آمده و توانایی آن را داشته است. وی به جای این کار در اطراف جهان سرگردان

می‌گشت و سعی داشت داستان باور نکردنی خویش را به کسانی که طی سفرهایش با او برخورد می‌کردند بیاوراند. او در برمه با دختر یکی از روزنامه‌نویسان انگلیسی آشنا شد و اسرار خویش را نزد او افشا کرد. اما دختر به او اعتنایی نکرد و رهایش ساخت. سرانجام، هنگامی که وانونو در میان جامعه مسیحی حسن نیت دار استرالیا بسر می‌برد، به تور يك آدم تند و تیز اسپانیایی زبان افتاد که حرفه اش نقاشی کلیسا بود.

اسکارگوئرو که ظاهراً آدمی بود گهگاه اهل مطالعه، داستان وانونو را وسیله ای یافت که می‌تواند با آن حرص و رؤیاهای مادی خود را فرو نشاند. اما حتی هنگامی که با این تصور که افسر امنیتی کنسولگری اسرائیل در سیدنی مبلغی به او خواهد پرداخت به آنجا شتافت، نه موساد و نه شین بت او را جدی نگرفتند. هنگامی که آوی کلیمان افسر امنیتی و اطلاعاتی اسرائیل با تل آویو تماس گرفت، کمیسیون انرژی اتمی موساد را مطمئن ساخت يك تکنسین اتاق کنترل تهدیدی برای آنها بشمار نمی‌رود، زیرا وی بدون شك اطلاعات بسیار محدودی درباره برنامه تسلیحاتی مجتمع دارد. اما به هر حال موضوع عکسها آنقدر کشش داشت که يك تیم هفت نفره از مأمورین تعقیب و مراقبت را بدنبال وانونو به حرکت درآورد. آنها وانونو را که اینک در خیابانهای سیدنی تاکسی می‌راند تعقیب کردند. هفت نفر مأمور موساد حتی سری هم به کلیسای سنت جان و رنگرز آن زدند.

در واقع مأموران موساد تا زمانی که وی با نویسندگان لندن ساندی تایمز تماس گرفته و داستان خود را برای آنان تعریف می‌کرد، اقدامی علیه او انجام ندادند. موساد که به خانم تاچر قول داده بود در لندن به سراغ وانونو نخواهد رفت، تنها به خاطر اینکه سردبیر ساندی تایمز در تصمیم‌گیری پیرامون اینکه بالاخره داستان او را چاپ کند یا نه مردد بود، توانست وی را گیر بیندازد. وانونو از این تعلل سردبیر روزنامه و عجز حاصل از آن، به حد دیوانگی رسیده بود. طولی نکشید که يك دختر موبلوند تربیت شده در فلوریدا «تله عسل آگین» برای به دام انداختن او را پهن کرد. «سیندی» که یکی از عوامل پاره وقت موساد بود،

هنگامی که وانونوی بیچاره با حوصله‌ای سر رفته و حالتی گیج به ویتترین مغازه‌ای در لندن خیره شده بود به او لبخند زد. سرانجام وانونو متوجه او شد. در واقع چندین روز بود سیندی تلاش می‌کرد توجه وی را متوجه خود کند ولی در این کار موفقیتی بدست نمی‌آورد. هنگامی که این نقشه ناقص به نتیجه رسید و دختری که او را بطرز بدی سر راه وانونو کاشته بودند، به او پیشنهاد داد يك بلیط مجانی برای سفر به رم در اختیارش بگذارد، او به خاطر گریز از جلسات یکنواختی که با نویسندگان ساندی‌تایمز در دفتر این مجله داشت پیشنهاد را رضایتمندانه پذیرفت.

هنگامی که طعمه (نام واقعی وی شریل هنین بنتو^{۲۹} بود) وانونورا بدنبال خود به رم کشید، شکار را در کنار مأموران آماده موسادرها ساخت و آنان با گرفتن او، بطور قاچاقی وی را به اسرائیل بردند. موساد از موفقیت این عملیات خود سراپا افتخار بود و هرچند این عملیات آنقدرها هم بی‌نقص نبود، اما آن را به چماقی برای کوبیدن بر سر شین بت تبدیل کرد که نتوانسته بود جلوی خروج وانونورا بگیرد. شین بت هم برای انتقام‌گیری از موساد داستان ربودن وانونورا از ایتالیا نزد تایمز مالی لندن افشا کرد. (۲۰)

جریان وانونو تمامی موانع و تله‌هایی را که برای حفظ امنیت در اطراف دیمونا بوجود آورده بودند، به صورت اقدامات زائد درآورد. با این حال تغییر چندانی پدید نیامد. بحث عمومی نیز در زمینه سلاحهای هسته‌ای در نگرفت و کسی موضوع را دنبال نکرد. مقامات اسرائیلی هنوز هم اظهار می‌دارند آنها نخستین کشوری نخواهند بود که منطقه خاورمیانه را به وجود سلاحهای هسته‌ای آلوده می‌کند. این امر به هر صورت غیرممکن خواهد بود زیرا ایالات متحده در پایگاه خود در ظهران عربستان سعودی از حدود سالهای دهه ۱۹۴۰ سلاح اتمی نگهداری می‌کند تا برای تهاجم هسته‌ای به اتحاد شوروی از آنجا شلیک شوند.

با وجود سلاحهای هسته‌ای ایالات متحده در منطقه، اسرائیل هرگز

نمی‌تواند «نخستین» باشد. آنچه اسرائیلی‌ها دائماً تکرار می‌کردند چیزی جز افسانه بافی نبود و فریب مکارانه‌ای بشمار می‌رفت، اما کسانی هم که در کاخ سفید نشسته بودند خودشان آنقدر در جریان درگیر بودند که کاری برای مقابله با فریب دهندگان خود انجام نمی‌دادند.

سلاحهای هسته‌ای انبار شده اسرائیل که از انتقاد آمریکایی‌ها مصون مانده است، هرگاه دولتهای متوالی ایالات متحده به محاسبه خطرات موجود در منطقه خاورمیانه پرداخته‌اند، همواره همچون شبیحی بر ذهن آنان سنگینی کرده است. در سال ۱۹۷۳، هنگامی که تانکهای مصر و سوریه خطوط دفاعی اسرائیل را در نخستین روز جنگ یوم کیپور درهم شکستند، کاخ سفید آگاه شد، پوشش روی سیلوهای سلاحهای هسته‌ای در صحرای نقب کنار رفته است و هواپیماهای تأمین ایالات متحده بسوی اسرائیل سرازیر شدند.

با افزایش برد موشکها، سایه ترسناک بمب هسته‌ای اسرائیل بر فراز منطقه خاورمیانه و فراتر از آن گسترش یافت. در اوایل کار دولت ریگان، ریچارد برت مدیر آن زمان دفتر امور سیاسی - نظامی وزارت امور خارجه ایالات متحده به نویسندگان گفت: دولت اعتقاد دارد که اسرائیل اتحاد شوروی را هدف گرفته است. گمان می‌رفت هدفهای هسته‌ای اسرائیل که «SIOP» خوانده می‌شوند، شامل شهرهایی مانند اودسا و شهرهای جنوبی اتحاد شوروی باشد.

دولت بوش در هنگام طراحی استراتژی جنگی خود علیه عراق، موضوع سلاح هسته‌ای اسرائیل را همواره به عنوان يك مسأله محوری مد نظر داشت. در پائیز سال ۱۹۹۰ درخواستی فوری از سوی کاخ سفید برای سیاه‌ارسانال شد: کسب اطلاعات درباره ذخایر هسته‌ای اسرائیل و هدفهای آن از اولویت اساسی برخوردار بود. صدام حسین هم برای خودش زرادخانه‌ای از سلاحهای شیمیایی در اختیار داشت. اگر این سلاحها را علیه تل‌آویو به کار می‌برد واکنش اسرائیلی‌ها چه بود؟ زرادخانه هسته‌ای اسرائیل همچون يك شمشیر داموکلس بر سر تمامی منطقه و جریان جنگ آویخته بود.

فصل پنجم

کار کثیف در کوهستان

راز مشترکی که در مورد بمب هسته‌ای اسرائیل بین دو کشور وجود داشت، با گذشت سالها رابطه و تعهداتی، که به خاطر ناروا بودن خود استحکام یافته بودند، بین دو کشور پدید آورد. اما با اینکه ساکنان متوالی کاخ سفید و سیا درباره سایه گسترش یابنده دیمونا اندیشه‌گر و بیمناک بودند، از سوی دیگر بخوبی می‌دانستند اسرائیل در سراسر جهان سوم خدمات ارزشمندی در راه جنگ سرد انجام داده است.

آلن دالس رئیس سیا در سال ۱۹۵۸ به ویلبر اولند^۱ گفته بود که سرویس اطلاعاتی اسرائیل اینک تنها متحدی است که سیا می‌تواند در منطقه خاورمیانه و علیه شوروی روی آن حساب کند. در آن هنگام اولند این فکر او را چیزی در حد «سپردن نگهبانی مرغدانی به دست روباه» ارزیابی کرد.^(۱)

در ماه جولای سال ۱۹۵۸ آیزنهاور چهارده هزار نفر سرباز آمریکایی را به بیروت گسیل کرد. مسبب این مداخله وسیع که تا قبل از جنگ ۱۹۹۱ آمریکا

1. Wilbur Eveland

علیه عراق بزرگترین لشکرکشی این کشور به منطقه خاورمیانه بود، در واقع تا حدودی خود اولند بود. در ماه مه همان سال در پاسخ به انتخاباتی که سیا در آن مداخله کرده و سپس دخالتش به صورت افتضاح آمیز و پروسو صدایی افشا شده بود، جنگی داخلی در لبنان در گرفت. اولند در جریان این افتضاح تحویل دهنده پول به منظور رشوه انتخاباتی بود. دامنه دردسر بزودی به اردن کشور همسایه نیز کشیده شد، و این احتمال مطرح گردید که ممکن است شاه حسین توسط مردم کشورش برکنار شود. حسین عموزاده پادشاه عراق بود و وی تصمیم گرفت برای کمک به فامیل خود در امان يك گردان زرهی به مرز اعزام کند تا در صورت لزوم وارد کارزار شوند. سرهنگ عبدالقاسم فرمانده این نیروی نجات به جای این کار به کاخ سلطنتی بغداد یورش برد، پادشاه عراق و اعضای دولتش را برکنار کرد، و تشکیل يك جمهوری هوادار ناصر را اعلام نمود. فردای روزی که در عراق کودتا شد، آیزنهاور از ترس اینکه مبادا حادثه عراق در لبنان نیز تکرار شود، دستور پیاده شدن نیروهای آمریکایی را صادر کرد. (به خاطر پیش بینی نکردن امکانات بهداشتی لازم، بیشتر افراد نیروهایی که در ساحل بیروت اردوزده بودند پس از دو هفته به خاطر ابتلا به اسهال از قابلیت عملیاتی افتادند، ولی این موضوع تغییری در روند وقایع نداد.)

چهار روز پس از وارد شدن تفنگداران آمریکایی به لبنان، بن گوریون در دفتر یادداشتهای روزانه اش نوشت: «در دوران و شرایطی تاریخساز قرار داریم و این موقعیتی است که دیگر تکرار نخواهد شد.» (۲) او کمی پیش شنیده بود ترکها که از رخدادهای پر آشوب آشفته شده اند، خواهان روابط نزدیکتر با اسرائیل هستند.

سه روز بعد، در روز ۲۴ جولای ۱۹۵۸ بن گوریون نامه ای شخصی به آیزنهاور فرستاد و نگرانی عمیقی را درباره آینده اردن، لبنان، و عربستان سعودی ابراز کرد. این کشورها و حتی لیبی و ایران در خطر افتادن به دست ناصر و طرفداران او قرار داشتند. او نوشت: «ما به منظور پدید آوردن سدی در مقابل موج ناصریست ها و شوروی، مستحکم کردن ارتباط خود را با دولتهای متعددی در

خارج از محدودهٔ خاورمیانه شروع کرده ایم... هدف ما این است که گروهی از کشورها را، نه الزاماً به صورت یک اتحاد رسمی، سازمان دهیم که قادر باشند با قدرت در مقابل توسعه طلبی شوروی از طریق ناصر ایستادگی کنند.»

آنچه بن گوریون در ذهن داشت، یک استراتژی «پیرامونی»^۲ بود و جوهره و اساس آن امر ساده ای بشمار می رفت؛ کشورهای عربی که اسرائیل را احاطه کرده بودند، به صورت دشمن باقی می ماندند، اما به هر حال در پیرامون جهان عرب، کشورهایی وجود داشتند که دعوی مستقیمی با اسرائیل نداشتند، دلایلی برای ترس از تحركات کمونیستی برایشان وجود داشت، و از متحدین ثابت قدم ایالات متحده بشمار می رفتند. متحدین بالقوه ای که بن گوریون در ذهن داشت ترک ها و ایرانیان بودند که از نظر موقعیت جغرافیایی برای محاصره و درتنگنا گذاشتن سوریه و عراق وضعیتی ایده آل داشتند. امپراطوری باستانی اتیوپی نیز که در آفریقا هم مرز کشورهای عرب بود، چنین حالتی داشت. (۳)

بنظر می رسد، آیزنهاور و فاستر دالس در مقابل این ابتکار اسرائیلی ها واکنش تأییدآمیز نشان داده و ترکیه، ایران، و اتیوپی را از اینکه در این طرح سهیم هستند مطلع ساختند.

مانند همهٔ موارد دیگری که در دیپلماسی اسرائیل وجود دارد، هدایت جریان در دست افراد پشت پرده ای بود که دلالتان اسلحه نیز به فاصله کمی از آنان کارشان را دنبال می کردند.

ایسرهاارل که رک بودن متمایل به بی حیایی خصوصیت بارز اوست، افتخار ارائه ایده اتحاد با پیرامون را متعلق به خود می داند، اما برخی از دیگر منابع اسرائیلی اصل این فکر را از آن ریوون شیلوای قدرتمند می دانند. ایسرهاارل می گوید: «هدف من ایجاد سدی بود که جلوی نفوذ ناصریسم و شوروی ها را بگیرد... به همین دلیل تلاش زیادی برای کمک به این کشورها در ایجاد و سازماندهی سرویس های اطلاعاتی و امنیتی کارا و نیروهای پلیس و نظامی

سرکوب کننده به کار بردم، تا این کشورها توانایی مقابله با هرگونه شورش و نافرمانی ناگهانی را پیدا کنند... کشورهایی که به این صورت بدانها کمک کردیم، اعتماد کاملی نسبت به ما پیدا کرده بودند و ما هم برای تحکیم این اعتماد از هیچ اقدامی رویگردان نبودیم.»

يك بررسی سری سیا از سرویس اطلاعاتی اسرائیل که متعلق به سال ۱۹۷۶ است و توسط دانشجویان ایرانی که سه سال بعد از این تاریخ سفارت ایالات متحده را در تهران اشغال کردند منتشر شده است، خاطر نشان می کند: «در اواخر سال ۱۹۸۵ يك ارتباط سه جانبه که سازمان ترایدنت^۳ خوانده می شد، بین موساد با سرویس امنیت ملی ترکیه^۴ و سازمان امنیت و اطلاعات کشور ایران (ساواک) برقرار گردید... کار سازمان ترایدنت شامل تبادل مداوم اطلاعات و ملاقات هر شش ماه یکبار مسئولین سرویس ها در سطح رؤسا است.» (۴)

این تاریخ مختصر و جمع و جور هر چند اطلاعاتی درباره برخی از واقعیتها و قواعد سرویس اطلاعاتی اسرائیل را در بر دارد - مانند اینکه «اسرائیل عوامل خود را تقریباً بطور مطلق از بین اشخاص دارای اصل و نسب یهودی انتخاب می کند» - اما در مورد نقش سیا در این میان سکوت کرده است. در نتیجه اشاره ای به این نمی شود که سازمان ترایدنت تنها بخشی از الگو و ترتیبات وسیعتری است که مطابق آن، موساد در ازای دریافت پول از سوی سیا در جهان سوم وارد عمل می شود. چنانچه کشوری وجود داشته باشد که دسترسی بدان برای سیا مشکل باشد و یا بخواهد کار بخصوصی انجام گیرد که ترجیح می دهد انجام آن به دیگران واگذار شود، موساد به نمایندگی از آن و به نفع همه کار را به پایان می رساند. نام رمز داخلی سیا برای این عملیات «کی. کی. مونتاین»^۵ است.

سیا همواره عادت داشته است به بیگانگانی که نسبت به آن موضعی دوستانه دارند «کمک» کند. سازمان گهلن [ژنرال ارتش هیتلری] به همین صورت

3. Trident نیزه سه سر

4. TNSS

5. K.K. Mountain کوه ك.ك.

حمایت مالی می شد. نام شاه حسین پادشاه اردن بین سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۷ در لیست دریافت کنندگان پول از سیا قرار داشت و هر سال چند صد هزار دلار دریافت می کرد. در اینگونه موارد کمک یا رشوه از طریق بودجه های سری سرویس های عملیات پنهانی پرداخت می شد. به عنوان مثال، آنچه تحت عنوان کمک به شاه حسین می پرداختند از طریق بخش خاورمیانه سیا و به عنوان بخشی از مخارج آن پرداخت می شد.

اما درباره عملیات کی.کی مونتاین ترتیبات متفاوتی وجود داشت. اسرائیلی ها پول خود را مستقیماً از مقامات بالا و مرکزی سیا دریافت می کردند. علاوه بر بودجه عملیاتی معمولی سازمان، مدیر سیا بودجه مخصوصی در اختیار دارد که برای برداشت از آن فقط امضای خودش کافی است. یکی از مقامات بلند پایه سابق می گوید: «این پول اساساً همانند پولهایی بود که زیر تشک پنهان می کنند و معمولاً برای کارهای فوری در نظر می گیرند. از این بودجه غالباً درجایی استفاده می شد که عملیات خیلی سری در کار بود و ناگهان به مبالغ هنگفت پول نیاز پیدا می شد. عملیات کی.کی مونتاین مورد استثنای این روش پرداخت بود. سهم اسرائیل در موقع خاصی از سال به حساب آن واریز می شد. باید این را در نظر داشته باشید که در گذشته رابطه اسرائیل و ایالات متحده به آشکاری وضع حاضر نبود. پرداخت پول به اسرائیلی ها برای انجام کار علیه دیگران از سوی ایالات متحده موضوع خیلی حساسی بشمار می رفت.»

بر اساس گفته این منبع آگاه، بودجه عملیات کی.کی مونتاین در دهه ۱۹۶۰ بین ۱۰ تا ۲۰ میلیون دلار در هر سال بوده است. یک منبع آگاه دیگر به خاطر می آورد: «این مبلغ بسیار قابل توجهی بود. کل بودجه سازمان در اواخر دهه ۱۹۶۰ به ۶۵۰ میلیون دلار می رسید و در آن هنگام ما در جنوب شرقی آسیا درگیر جنگی بزرگ [ویتنام] بودیم. البته اسرائیلی ها غیر از آنچه به این طریق دریافت می کردند از طرق دیگر هم پولی به جیب می زدند. برای بدست آوردن رقم کلی باید پولهایی را که از روشهای اختصاصی دیگر (مثل شرکتهای تجاری احتمالاً سودمندی که مالکیت آنها با سرویس مخفی بود) بدست می آمد به این رقم افزود

و به این ترتیب رقمهای بالایی بدست می‌آید.»

یکی از نمونه‌های اینگونه کمکهای ایالات متحده به اسرائیل، طریقی بود که مطابق آن قراردادهایی به ارزش میلیونها دلار به «شرکت ساختمانی رینولدز» واگذار شد تا تأسیسات سری مخابرات اطلاعاتی در ایران و ترکیه، و پنج فرودگاه در اتیوپی بسازد. این قراردادها اساساً به مؤسسه وینل^۶ که به سیا وابسته است اختصاص یافته بود، اما سپس آن را به شرکت ساختمانی رینولدز واگذار کردند. شرکت ساختمانی رینولدز در واقع ولی بطور مخفیانه و از طریق سازمان اتحادیه‌ای حزب کارگر اسرائیل موسوم به هستادرات^۷ به این کشور تعلق داشت. آنها برای دادن صورت قانونی به این مالکیت از نظر مالیات‌دهندگان آمریکایی، امتیاز شرکت رینولدز را که روان نویس تولید می‌کرد و برچیده شده بود خریداری کرده و شرکت ساختمانی را تحت نظارت و نام آن قرارداد بودند. اقدامات قانونی موردنیاز برای این کار توسط کلارک کلیفورد^۸ انجام شده بود که از طرف اسرائیل به عنوان دستیار امور سیاسی در کنار ترومن کار کرده بود. (۵) ترکیه به عنوان يك کشور غیر عرب و با داشتن وجهه‌ای خوب نزد ایالات متحده، برای استراتژی «پیرامونی» اسرائیل عامل مهمی بشمار می‌رفت، اما ایران به عنوان کشوری غیر عرب، نفت خیز و مسلمان، در چشم آمریکایی‌ها از جمله دارایی‌های حیاتی‌شان بود و حتی از ترکیه نیز عامل مناسبتری برای طرح اسرائیلی‌ها بنظر می‌رسید.

از همان نخستین روزهای تشکیل دولت اسرائیل، عوامل آن برای تشویق نیروهای موجود در ایران در جهت دوستی با اسرائیل در کار بودند. به عنوان مثال، ایران در ژوئن سال ۱۹۵۰ اسرائیل را به صورت «دوفاکتو»^۹ (مفهومی دیپلماتیک که به معنی ارتباطی تنها کمی کمتر از روابط کامل و همه جانبه دیپلماتیک است) مورد شناسایی قرار داده بود.

6. Vinnell

7. Histadrut

8. Clifford

9. de facto

این عمل دوستانه از سوی سرزمین کورش کبیر که یهودیان باستان را از اسارت بابلیان رهانده است، طی سالهای اخیر مورد تفسیرهایی خیلی احساساتی قرار گرفته است. اما دلیل واقعی این شناسایی اصلاً چنین نیست و برعکس بسیار پیش پا افتاده و بی لطافت است. نخست وزیر ایران در آن هنگام محمد ساعد بود. مانند بسیاری از دیگر رهبران سیاسی جهان، ساعد نیز شریکی «بی سروصدا» در اطراف خود داشت که او را در پیشبرد امور دولتی یاری می کرد. یک آمریکایی که در آرشیوهای دولتی اسرائیل از وی تنها با عنوان «آدام»^{۱۰} یاد شده است. به سراغ این شریک که از بازاریان تهران بود رفت و با او تماس گرفت. آدام که از طرف اسرائیلی ها حرف می زد، می خواست بداند شناسایی اسرائیل توسط ایران برای اسرائیلی ها چقدر تمام می شود. پاسخ ساعد به این پرسش بسیار کوتاه و صریح بود: چهارصد هزار دلار.

در آن هنگام این مبلغ برای اسرائیل رقمی عظیم به حساب می آمد و برای مدتی کابینه اسرائیل را به بحث درباره خود مشغول کرد. برخی افراد صادق تر در وزارت امور خارجه اسرائیل به استفاده از روشهای مبتنی بر فساد و پرداخت رشوه برای افزایش نفوذ اسرائیل اعتراض کردند، اما به هر حال آدام به ابتکار خودش کار را دنبال کرد و مبلغی معادل ۱۲۴۰۰ [دوازده هزار و چهارصد] دلار به بازاری شریک ساعد پرداخت نمود. ساعد به چانه زدن ادامه داد. او همچنین فوراً به سراغ رهبران قدرتمند مذهبی رفت تا موضوع لزوم تفاوت گذاشتن بین مسائل سیاسی جهانی و مذهب را با آنان مورد بحث قرار دهد. وی سپس هیأت دولت را گرد آورد تا از همکاری آنان اطمینان یابد و از شاه نیز اختیار گرفت. اسرائیلی ها که بر تردیدهای اخلاقی خود فایق آمده بودند، مابقی مبلغ را نیز بموقع پرداخت کردند و رابطه ای که سی سال به درازا انجامید، آغاز شد. (۶)

به این ترتیب و با روغنکاری شدن چرخهای دیپلماسی، ارتباط بین شاه ایران و اسرائیل بنیانهای مستحکمی یافت. هر دو رژیم در مورد بدگمانی و

احساس تنفر نسبت به همسایگان عرب خود اشتراك نظر داشتند. هر دو کشور از ارتباط محکمی با ایالات متحده و بویژه با سیا برخوردار بودند. هر کدام می توانستند عرضه کننده چیزی باشند که دیگری به آن نیازمند بود. ایران نفت داشت که ارسال آن را به اسرائیل از سال ۱۹۵۴ شروع کرد و اسرائیل نیز به سهم خود می توانست تخصص ارزشمندی در زمینه اطلاعات، دفاع و امنیت داخلی عرضه کند.

در چشم شاه، اسرائیل حتی می توانست چیز فوق العاده ارزشمندتری به دوستان خود بدهد: نفوذ جاری یهودیان در ایالات متحده و در واقع سراسر جهان. دیوید کیمچی با خنده به یاد می آورد که چگونه «اگر مقاله ضد ایرانی در یک روزنامه ایالات متحده و یا حتی اروپا چاپ می شد، شاه ما را فرا می خواند و می گفت چطور شما می گذارید یک چنین کارهایی انجام دهند. ما بیهوده تلاش می کردیم ثابت کنیم بیگناهییم و اظهار می کردیم همه مطبوعات جهان زیر کنترل ما نیست و آنطور که مردم فکر می کنند، اختیار بانکهای دنیا را در دست نداریم.»^{۱۱} حیم هرتزوغ^{۱۱} که اینک رئیس جمهور اسرائیل است و قبلاً به عنوان رئیس اطلاعات نظامی با شاه سابق ایران برخوردهای زیادی داشته است، ادعا می کند که وی هر فرد اسرائیلی را به مثابه رابطی با واشنگتن می پنداشته است.

ایالات متحده برای رژیم ایران متحدی ضروری بود. سیا در سال ۱۹۵۳ (با کمک قابل توجه انگلیسی ها) دولت ملی دکتر مصدق را برانداخته و تخت سلطنت شاه را به او برگردانده بود. بدنبال موفقیت کودتا، ایالات متحده دست نشاندۀ خود را در سیلابی از کمک اقتصادی و نظامی غرق ساخته و در مقابل نه تنها از امتیاز داشتن یک متحد ضد کمونیست بین مرزهای جنوبی اتحاد شوروی و خلیج فارس برخوردار شده بود، بلکه رژیمی را در مقابل خود داشت که هیچ تهدیدی برای منافع نفتی غرب بشمار نمی رفت.

نقش ایران در استراتژی ایالات متحده در نتیجه عدم تعادلهایی که بحران

سوئز ایجاد کرده بود، تند و تیزتر شد. در سال ۱۹۵۷ سیا ایجاد ساواک را که نام آن از حروف اول سازمان اطلاعات و امنیت کشور تشکیل شده نظارت کرد. این سازمان به چند بخش یا اداره تقسیم شده بود. اداره دوم مسئولیت گردآوری اطلاعات خارجی را داشت، اداره هفتم تحلیل اطلاعات برون مرزی را انجام می داد و امور ضدجاسوسی نیز بعهده اداره هشتم گذاشته شده بود.

این اداره سوم ساواک بود که امنیت داخلی را حفظ می کرد و ساواک را به عنوان کاملترین نمونه سرکوبگری و خونخواری معروف ساخته بود. در همین بخش، سیا می توانست محل مناسبی برای عملی کردن تخصص اسرائیلی ها بیابد. هرچند مصدق و نهضت جبهه ملی او را توطئه گران کودتای سیا (از جمله کریمت روزولت) نابود کرده بودند، اما حزب کمونیست ایران هنوز هم نیروی صاحب قدرتی در نظر گرفته می شد. این حزب که حزب توده نام داشت، در اواسط دهه ۱۹۵۰ به خاطر موج وسیع دستگیری و اعدام صدماتی دریافت کرده و از تحرك افتاده بود. هرچند این حزب تا اواخر دهه ۱۹۷۰ فعالیت خود را اساساً در خارج متمرکز کرده بود، اما شاه و حامیان آمریکایی او هنوز بر این باور بودند تهدیدی برای آنان بشمار می رود و به این ترتیب، اعمال سختگیرانه ترین اقدامات از سوی سرویس های حفظ امنیت داخلی مجاز است.

مقامات سیا همواره مجبور بوده اند زحمت تکذیب این اتهام را که مشوق شکنجه و شیوه های سرکوبگرانه اعمال شده از سوی ساواک هستند، قبول کنند. چنانچه ایرانی ها احساس می کردند در این مورد نیازی به آموزش دارند، از سوی سیا به آنان پیشنهاد می شد به سراغ اسرائیلی ها بروند و مصالح و آموزش لازم را از اسرائیل دریافت کنند. سازمان سیا در این مورد اعتقاد دارد که آنهایی که در زمینه «مواد سخت» با ایرانی ها کار می کردند، اسرائیلی ها بوده اند. (۷)

بنظر می رسد تماس اولیه بین ساواک و موساد در پاییز سال ۱۹۵۷ و هنگامی صورت گرفته باشد که ایسرها در رم با تیمور بختیار، نخستین رئیس ساواک، ملاقات کرد. ظاهراً این دو رئیس دستگاه پلیس مخفی در مورد خطر ناصر و شوروی ها به توافق کامل رسیدند.

توافق آنها برای دولت اسرائیل متضمن ثمرات دلخواهی بود. این توافق همچنین برای شهروندان اسرائیلی و بویژه آن دسته از صاحبان صنایع و تجاری که آماده بودند از نقش استراتژیک اسرائیل در جنگ سرد و موقعیتهایی که از این نقش حاصل می شد بهره برداری کنند، فرصتی مغتنم بود. یعقوب نیمرودی^{۱۲}، یکی از سوپرمیلیونرهایی که اینک در حومه تل آویو در خانه‌ای که با کاخ سفید ادعای برابری دارد زندگی می کند، از افرادی بود که رابطه موساد با ساواک ایران برایش پرمفعت از کار درآمد.

نیمرودی در سال ۱۹۲۷ در یک خانواده یهودی که از کردستان عراق به اورشلیم مهاجرت کرده بود بدنیا آمد. وی در اوایل جوانی در سازمان اطلاعاتی قبل از استقلال اسرائیل موسوم به شای استخدام شد و استخدام کننده اش مقام ارشدی در این سازمان بود به نام اسحاق ناوون^{۱۳} که بعداً به مقام منشی خصوصی بن گوریون و سپس ریاست جمهوری اسرائیل دست یافت. از آنجا که نیمرودی می توانست عربی صحبت کند، برای آنهایی که از اروپای شرقی آمده و هاگانا و سازمان شای را تحت کنترل خود داشتند عنصر بدرد بخوری از آب درآمد. وی در اثنای جنگ استقلال مأمور شده بود، درباره اردنی‌ها اطلاعات جمع کند و بدنیال آن در هنگام تشکیل دولت اسرائیل به سرویس اطلاعات نظامی پیوست. در اوایل دهه ۱۹۵۰، هنگامی که نیمرودی به فرماندهی جنوبی نیروی دفاعی اسرائیل پیوسته بود، با یک فرمانده جوان و در حال صعود ارتش برخورد کرد و با او دوست شد. این شخص آریل شارون نام داشت.

نقطه عطف زندگی این سرگرد جوان به سال ۱۹۵۵ و هنگامی پدیدار شد که او را به تهران فرستادند و بخش اعظم دوران کار خود را در این شهر گذراند. او بعدها به یک روزنامه نگار اسرائیلی گفت: «اگر یک روز به تو اجازه دهند از کارهایی که ما در تهران انجام داده ایم آگاه شوی، از آنچه می شنوی وحشت خواهی کرد. حتی نمی توانی آن را تصور کنی.» (۸) شارون یکبار در توصیف

12. Yacov Nimrodi

13. Navon

نیمرودی، از وی با عنوان «معمار روابطی که اثرات اقتصادی و سیاسی وسیعی داشته و از جمله به برپایی شورش کردهای عراق منجر شده است» یاد کرد. فعالان سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل از دورانی که ریوون شیلوا در سالهای دهه ۱۹۳۰ اقامتگاه دور افتاده و کوهستانی کردهای عراق را در نوردید تا درباره آن اطلاعات بدست آورد، به مسأله کردها علاقمند شده بودند. کردها در عراق، ایران، ترکیه و اتحاد شوروی پراکنده شده‌اند و بخش اعظم آنها در منطقه‌ای از عراق ساکنند که بنظر می‌رسد نفت خیزترین بخش این کشور باشد. تنها دورانی که در سالهای این قرن کردها از نوعی خودمختاری ظاهری برخوردار شده‌اند، در سالهای پایان جنگ جهانی دوم است که اتحاد شوروی در مناطقی که تحت کنترل نیروهایش بود به آنها اجازه داد دولت خودمختار تأسیس کنند. اما شوروی در سال ۱۹۴۶ از این بخش جهان عقب‌نشینی کرد و آنها را بدون پشتیبان گذاشت. این آخرین باری نبود که کردها به حال خود رها می‌شدند.

کردها در سال ۱۹۶۱ قیام مسلحانه‌ای را علیه حاکمیت عراق آغاز کردند. آنان نسبت به سایر جنبشهای آزادیبخش ملی دنیا موانع بزرگتری در راه خود داشتند، زیرا نه تنها سرزمین آنها توسط کوهستان احاطه شده بود، بلکه در همسایگی کشورهای بی‌سرمی بردند که خودشان دارای اقلیت کرد بودند. بنابراین هرگونه موفقیتی برای کردهای عراق، بلافاصله سبب بروز مسائل ناراحت‌کننده‌ای برای دولتهای ایران، ترکیه، و اتحاد شوروی می‌شد. با تمام اینها، شاه ایران آنچنان از تهدید وجود يك عراق مسلح در پشت مرزهای خود هراسناك بود که با اسرائیلی‌ها موافقت داشت، برپا کردن ناآرامی بین کردهای عراق برای رژیم این کشور چنان مشکلاتی ایجاد خواهد کرد که احتمالاً به نفع ایران و اسرائیل خواهد بود. دیوید کیمچی مسافرتی را به یاد دارد که در سال ۱۹۶۵ به عنوان نخستین مأمور رابط اسرائیلی انجام داده و برای دیدار کردها در موطنشان به کردستان رفته است. سال بعد یکی از وزرای کابینه اسرائیل سوار بر قاطر کوهستانهای کردستان را در مدتی طولانی پیمود. این

فرستاده که اریح الیاف^{۱۴} نام داشت بعدها دربارهٔ حرکت رومانیتیک خود برای آوردن يك بیمارستان صحرائی جهت مردم سپاسگزار محلی چیزهایی نوشت. علاوه بر بازدید این مقامات عالیرتبه، یعقوب نیمرودی در هماهنگی با همتایان خود در ساواک و نیروهای نظامی ایران مسائل کردستان را تحت نظر داشت. بخش اعظم کمک اسرائیل به این نبرد چریکی به صورت ارائه رهنمودهای نظامی و آموزش نفرات بود. در ماه ژوئن سال ۱۹۶۷، درست پیش از آغاز جنگ شش روزهٔ اعراب و اسرائیل، يك هیأت نظامی عراقی با هدف روبرو ساختن دشمن صهیونیستی با يك جبههٔ واحد، از کردها تقاضای آتش بس نمود. يك «چریک» کرد در طرف مقابل، این تقاضا را بشدت رد کرد. اما این شخص در واقع یکی از مستشاران اسرائیلی بود.

جزئیات عملیاتی آنچه در کردستان صورت گرفته هنوز هم در اسرائیل بشدت پنهان می شود، تحت سانسور قرار می گیرد و احتمالاً برای این کار دلیل خوبی وجود دارد. شاه مسلماً هیچ علاقه ای به اینکه کردها واقعاً پیروز شوند نداشت و بنظر غیرمحمتمل می رسد همدردی اسرائیلی ها هم از روی خیرخواهی بوده باشد.

ایالات متحده به منظور متزلزل کردن رژیم عراق همواره از این عملیات حمایت کرده بود. به هر حال در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ بنظر می رسید که کردها با توجه به موفقیت‌های قابل توجهی که بدست آورده اند، احتمالاً در آستانه رسیدن به نوعی توافق با عراق هستند. نیکسون و هنری کیسینجر طی سفری در سال ۱۹۷۲ به تهران، با شاه ایران به این توافق دست یافتند که کردها را در حال نبرد نگه دارند. به سیا دستور داده شد مستقیماً در جریان دخالت کند.

طی سه سال بعد از آن، سیا ۱۶ میلیون دلار در کردستان خرج کرد (البته شاه هزینه‌های بسیار بیشتری را می پذیرفت) و هدف آن این بود که شورشیان را متقاعد سازد، ایالات متحده به شاه اجازه نخواهد داد آنان را تنها بگذارد و

رهایشان کند. آمریکایی‌ها این عملیات را در مخفی‌ترین شکل ممکن نگه می‌داشتند و حتی از رسیدن اخبار آن به گوش مقامات وزارت امور خارجه که در مخالفت با اینگونه ماجراجویی‌ها اصرار و حرارت زیادی به خرج می‌دادند، جلوگیری می‌کردند.

یکی از یادداشتهای سیا به تاریخ ماه مارس سال ۱۹۷۴ خاطر نشان می‌کند: «ما فکر می‌کنیم که شاه نسبت به تأسیس يك دولت خودمختار کرده‌چند که به صورت ظاهری هم باشد، نظر خوشی ندارد. شاه نیز مانند ما نفع خود را در پدید آمدن يك موقعیت بن بست می‌داند... که در آن عراق از طریق امتناع کردها از پذیرش حق خودمختاری اعطایی اش ضعیف می‌شود. نه شاه و نه خود ما علاقه‌ای به حل شدن این مسأله نداریم.» آنگونه که گزارش سانسور شده «کمیتة پایك» دربارهٔ امور اطلاعاتی ایالات متحده اظهار نظر می‌کند: «سازمان اطلاعاتی ما حتی نسبت به معیارهای عملیات پنهانی نیز روشی شریرا نه دارد.» شاه ایران در ماه مارس سال ۱۹۷۵ با صدام حسین معامله‌ای کرد و مرزهای ایران را فوراً به روی کردها بست. با وجود خاطرات رومانتیکی که، کیمچی، الیاف و نیمرودی دربارهٔ کردها نوشته‌اند، این قوم خیلی سریع دوستان اسرائیلی خود را از دست داد. (ظاهراً هدیهٔ عروسی رهبر کردها به نانسی کیسینجر که يك گردنبند ساخته شده از طلا و مروارید بود، هنری را به وجد نیاورد. وی راجع به خیانت [به] کردها عقیده داشت؛ «عملیات پنهانی را نباید با کارهای تبلیغی مخلوط کرد.») (۹)

در همین حال نیمرودی که دیگر به امور کردها رسیدگی نمی‌کرد، از زندگی اش لذت می‌برد. او بعداً دربارهٔ سیزده سالی که در تهران بسر برده بود، اظهار می‌داشت که این مدت «شادترین دوران» زندگی اش بوده است. او اینک نمونهٔ نوینی بود از فرستادگان اسرائیلی، که به جای پنهان شدن و در تاریکی بسر بردن، قدرت خود را اعلام می‌کرد و حتی با وجود اینکه ایران و اسرائیل هنوز روابط کامل دیپلماتیک نداشتند، به مقامات عالیرتبهٔ ایرانی دسترسی داشت. مهمانان اسرائیلی او مسلماً حیرت می‌کردند از اینکه می‌دیدند ژنرالهای ارتش

ایران، صبورانه در راهروی دفتر کار وی انتظار می‌کشند، تا طی دیدار کوتاهی با او از وی بخواهند نزد رئیس ستاد و یا حتی شاه وساطت و یا شفاعت آنها را بکند. از آنجا که ماهیت روابط بین دو کشور هنوز هم حالتی نیمه پنهانی داشت، نیمرودی باید خود را چندان آشکار نمی‌کرد و این کاری بود که وی انجام آن را سخت می‌یافت. وی یکبار مقداری کارت ویزیت چاپ کرد که سمت خود را در آن «وابسته نظامی اسرائیل» عنوان کرده بود، و هنگامی که یک نمونه از این کارتها به دست وابسته نظامی مصر افتاد جنجالی پیا شد. از شانس این سرهنگ اسرائیلی، وزیر جنگ ایران تکذیب نامه‌ی روشنی صادر کرد و این امر را که اسرائیل چنین نماینده‌ای در ایران داشته باشد، تکذیب نمود.

در آن روزها، یک سرهنگ در نیروی دفاعی اسرائیل حقوق قابل توجهی دریافت نمی‌کرد. با این حال گروه وسیعی از ایرانیان برجسته از جمله رؤسای ستاد و نخست وزیران از اینکه از مهمان نوازی دوست داشتنی نیمرودی برخوردار شوند شاد می‌گردیدند، بویژه آنکه تماس با او سبب زیر سؤال رفتن فرد نمی‌شد. نیمرودی از توجه به افسران جوانی هم که به ملاقاتش می‌رفتند غافل نبود، زیرا امکان داشت بعداً در موقعیتی قرار گیرند که وی به لطف آنها نیازمند باشد. گزارشی که در سال ۱۹۸۵ در روزنامه اسرائیلی داور منتشر شد و مطلب آنقدرها تملق آمیزی نبود، از وجود شایعاتی پیرامون دریافت رشوه و هدیه خبر می‌داد. «نیمرودی چنین مسائلی را تکذیب کرد و ممکن است این حرفها صرفاً شایعاتی باشند که افراد حسود از خودشان درآورده‌اند. اما باید خاطر نشان ساخت کسی که جانشین نیمرودی شد پس از چند ماه تحت شرایط ناخوشایندی برکنار گردید و در دفاعیه خود پیرامون عملکرد خویش گفت، آنچه انجام داده به خاطر این صورت گرفته که رسم و عادت در محل کارش در تهران چنین بوده است.»

نیمرودی در سال ۱۹۶۸ تهران را ترك کرد. او دردل آرزو داشت فرماندهی نظامی منطقه تازه فتح شده نوار غزه را به او بسپارند و بعداً ادعا کرد که چنین قولی را به او داده بوده‌اند. اما هنگامی که چنین انتصابی صورت نگرفت، وی اعلام

کرد؛ «آنها دارند به من فشار می آورند میلیونر شوم.» آنگاه از ارتش استعفا داد و راه تهران را در پیش گرفت. او اینک آماده بود از تماسها و نفوذی که طی ۱۳ سال خدمت دولتی در ایران بدست آورده بود به حساب خودش بهره برداری کند. طی دهه قبل از انقلاب ایران، وی به عنوان سلطان غیرقابل عزل تنظیم روابط تجاری ایران و اسرائیل شناخته می شد. مؤسسات صنعتی نظامی پیشروی اسرائیلی در دهه ۱۹۵۰ - مانند صنایع هوایی اسرائیل، سلطان (تولیدکننده توپخانه و خمپاره)، صنایع نظامی اسرائیل، تادیران (تولیدکننده لوازم الکترونیک) - همگی مجبور بودند برای کسب توانایی تجارت با ایران رشوه های هنگفتی به نيمرودی پردازند. وی علاوه بر دریافت حق حساب خود به صورت درصدی از قرارداد سایر شرکتهای، خودش فروش کارخانه های نمک گیری آب را به ارتش و سایر مؤسسات دولتی ایران شروع کرد. یکی از این کارخانه ها برای استراحتگاه اختصاصی شاه در جزیره کیش ساخته شده بود، که بعداً به صورت نمادی از فساد حاکم بر رژیم ایران درآمد.

با گذشت سالها و همگام با افزایش جاه طلبی های نظامی شاه، جاه طلبی اسرائیلی ها در زمینه مشارکت با وی افزایش یافت. در بهار سال ۱۹۷۷ شیمون پرز که در آن هنگام وزیر دفاع اسرائیل بود توافقنامه ای را امضا کرد که در زمینه همکاری ایران با برنامه موشک بالستیک اتمی اسرائیل موسوم به «پروژه گل» بود. ایران هزینه این همکاری را به صورت يك ميليارد دلار نفت خام می پرداخت و يك فرودگاه و سایت پرتاب برای آزمایش دوربرد موشکی و همچنین محلی برای سوار کردن موشک در اختیار اسرائیل می گذاشت. شاه ایران امید داشت که در مقابل این بخشش از ثمرات پیشرفت و توسعه تسلیحاتی اسرائیل برخوردار شود. (۱۰) هنگامی که انقلاب ایران پروژه گل و سایر اجزای جهانی را که نيمرودی را میلیونر کرده بود درهم شکست و از بین برد، وی از این شکایت می کرد که ۶ میلیون دلار از کف داده است. اما به هر حال کار نيمرودی نیز همانند آمریکایی ها در ایران به آخر نرسیده بود.

بن گوریون در نامه ای که به آیزنهاور نوشته و در آن موضوع اتحاد با

«پیرامون» را پیشنهاد داده بود بطور خاص اظهار می کرد؛ «ما با امپراتور اتیوپی تماس برقرار کرده و روابط دوجانبه مبتنی بر اعتماد پدید آورده ایم.» در واقع این روابط سابقه ای داشت که به زمان عملیات مخفیانه هوایی برای قاچاق اسلحه از چکسلواکی می رسید. هنگامی که در اوایل سال ۱۹۴۸ معامله اسلحه بین دو طرف در پراگ به نتیجه رسید، هر دو طرف مایل بودند هویت خریدار مخفی بماند، و در نتیجه اسرائیلی ها به عنوان نمایندگان دولت اتیوپی وارد معامله شدند. پس از آن روابط با هایله سیلاسی امپراتور اتیوپی به صورت مودت آمیز و گرم باقی ماند. این کشور فنودالی سلطنتی که شدیداً ضد کمونیست بود برای انجام عملیات علیه کشور همسایه - سودان - که عرب به حساب می آمد و همچنین در طول سواحل دریای سرخ و آن دسته از مستعمرات سابق اروپایی که در اواخر دهه ۱۹۵۰ استقلال خود را بدست می آوردند، نقطه ایده آلی بود.

بر حسب آرزوی ایسرهارل جهت انتقال تخصص اسرائیلی ها در زمینه امنیت داخلی، مستشاران او یک گروه پلیس مخفی کارا و کاملاً مؤثر برای امپراتور اتیوپی تربیت کردند. هنگامی که در سال ۱۹۶۰ امپراتور اتیوپی مورد تهدید کودتایی واقع شد، ندای ناامیدانه ای از کاخ او شنیده شد: «اسرائیلی ها را بفرستید.» ژنرال ماتی پلد که سابقاً در شمار تندروهای ستاد کل بود و سپس در زمره صلحجویان درآمد، به خاطر می آورد که کمک اسرائیلی ها حداقل سه بار امپراتور را از گرفتار شدن در دست کودتاچیان رهانده است، هرچند که در نهایت به سال ۱۹۷۴ نتوانست وی را از سقوط نجات دهد.

در دوران قبل از اینکه اتیوپی به خاطر پناهندگان قحطی زده خود معروف شود از صادرکنندگان گوشت گاو بشمار می رفت. یکی از موفقترین شرکتهای فعال در زمینه صادرات این محصول یک شرکت وابسته به موساد و موسوم به اینکودا^{۱۵} بود. یکی از مدیران این شرکت بعدها به خاطر می آورد: «اینکودا در واقع یک ایستگاه اطلاعاتی اسرائیل در آفریقا بود. ما نهانگاه بزرگی پر از اسلحه

داشتیم... تنها پوششی برای معاملات موساد بشمار می‌رفتیم. هنگامی که می‌خواستند کسی را به کشورهای عرب بفرستند این کار را از طریق ما انجام می‌دادند... در محموله‌هایمان نامه‌های جاسوسان مستقر در کشورهای عرب را برای آنها می‌فرستادیم.» (۱۱)

حتی بعد از آنکه کودتای نظامی مارکسیستی در سال ۱۹۷۴ رژیم هابله سیلاسی را برانداخت، ارتباط با اتیوپی حفظ شد. بین سایر دلایلی که دولت اتیوپی برای حفظ این ارتباط داشت، این نیز مطرح بود که اتیوپی از اسرائیل به عنوان رابطی با ایالات متحده سود می‌برد. در اواخر سال ۱۹۹۰ این رابطه هنوز آنقدر گرم بود که اسرائیل برای رژیم آدیس آبابا بمب خوشه‌ای ارسال کند تا در مقابل چریکهای جدایی طلب به کار رود. این موضوع تا حدودی سبب رنجش وزارت امور خارجه ایالات متحده شد و به این موضوع اعتراض کرد. اما چنین رنجش‌هایی در هنگام تدارک تهاجم به عراق از بین رفت. دولت اتیوپی در این قضیه از موضع ایالات متحده پشتیبانی می‌کرد، و واشنگتن ارسال کمک نظامی مرگ‌آور اسرائیل به اتیوپی را پس از آن نادرست ارزیابی نمی‌کرد. (۱۲)

به هر حال در کشورهای جدید التاسیس سیاهپوستان آفریقا بود که عملیات کی.کی.مونتاین مصداق واقعی خود را پیدا کرد. دیوید کیمچی مقام اجرایی موساد که درگیری‌اش در امور آفریقا به روزهای اولیه تشکیل دولت اسرائیل می‌رسد، هنگام صحبت درباره خویشاوندی طبیعی بین اسرائیل و حاکمان آفریقای سیاه قیافه‌ای خنده‌دار پیدا می‌کند: «هنگامی که این افراد به پاریس، لندن، واشنگتن و یا بن می‌آیند گویی به سیاره دیگری رسیده‌اند. این کشورها ثروتمندند؛ صدها سال است وجود داشته‌اند. آنها به تیرریاس^{۱۶} می‌آیند، بوی خربزه‌های رسیده را استشمام می‌کنند، بازار را می‌بینند و گرما را حس می‌کنند... این برای آنها معنایی در بردارد.»

۱۶. شهری در کنار دریاچه جلیله در اسرائیل.م.

این در واقع حقیقت دارد که اسرائیل برای رهنمود دادن به کشورهای که پس از سالها استعمار در صدد بهبود بخشیدن به اقتصاد خود بودند هم آمادگی و هم دانش کافی داشت. در آن سالهای طوفانی کارشناسان کشاورزی اسرائیل، متخصصان آبیاری و سایر منادیان کمک خیرخواهانه این کشور به قاره آفریقا سرازیر شدند تا اشتیاق خود را برای انتقال تخصصی که بیابان را به گلستان تبدیل می کرد فرو نشانند.

متأسفانه مسأله دیگری در مقابل اسرائیلی ها قرار داشت. استقلال آفریقای سیاه که از چنگال قدرت قدرتهای استعماری اروپای قدیم رها شده بود، این امکان را مطرح می کرد که قاره به دست بلوک شوروی بیفتد. هرچند ایالات متحده در آفریقا مستعمره ای نداشت، اما همه متحدین اروپایی آن از مستعمره چی های سابق بودند.

یکی از مقامات سیا که در امور عملیات پنهانی آفریقا درگیر بوده است می گوید: «مخالفین (شوروی ها) در پخش این حرف که ما هم کسانی مثل استعمارگران اروپایی هستیم حرارت به خرج می دادند.» او می گوید: «ما به کمک نیازمند بودیم.» خوشبختانه این کمک از طریق اسرائیلی ها قابل دستیابی بود و آنها آمادگی داشتند در مبارزه با نفوذ شوروی به عنوان جانشین ایالات متحده وارد عمل شوند.

اظهارنظر خلاصه ایسرها رل در مورد دخالت اسرائیل در امور آفریقا چنین است: «ما بخوبی می دانستیم چطور باید با سیاهپوستان حرف زد. اروپائیان آفریقا را ترك کرده بودند و راه برای ورود هرکس دیگری باز بود. از بین سفیدپوستان کس دیگری جز ما نمی توانست به آنجا برود. ما به این دلیل می توانستیم این کار را بکنیم که آنها به نیت ما به عنوان اهدافی امپریالیستی سوءظن نداشتند. ما تنها کسانی بودیم که در آنجا جای پا و سرپلی داشتیم.» به عبارت دیگر اسرائیل بطور ایده آل در آفریقا در موقعیتی قرار داشت که بتواند برای سیا و دیگران کار اطلاعاتی انجام دهد. آنگونه که هارل توصیف می کند و توضیح می دهد، همراهی با سیا در مورد این مسأله بخشی بود از «ارتباط»

با این آژانس اطلاعاتی ایالات متحده. اروپائیان از دستاوردهای اطلاعاتی اسرائیل در مورد آفریقا سهم کمتری می بردند «و باید بهای اطلاعات دریافتی را نیز می پرداختند.» (البته آمریکایی ها هم سهم خود را از طریق پرداخت سالانه به حساب عملیات کی.کی. مونتاین به موساد می پرداختند، اما هارل علاقه ای به صحبت درباره مبلغ آن ندارد. او اصرار می کند همه این کارها به خاطر «علاقه به مردم آمریکا» انجام شده است.)

ارزش نفوذ اسرائیل در آفریقای سیاه با متحول شدن موقعیت ارتباطی اش با این قاره افزایش یافت. به رغم خاطرات رومانتيك ديويد کیمچی که از بوی خوش خربزه های کاملاً رسیده سخن می گوید، ماهیت روابط اسرائیل با دولتهای آفریقایی خیلی زود کاملاً عوض شد. ژنرال پلد به خاطر می آورد: «فکر ابتدایی این بود که به این کشورها دانش فنی ساختمانی - اعزام کارشناسان کشاورزی، شیلات و صنعت - فروخته شود، اما سرانجام تمامی این دولتها نشان دادند به اسلحه، آموزش واحدهای نظامی و تأسیس تشکیلات حفظ امنیت داخلی علاقه افزونتری دارند. اسرائیل از پذیرش این تغییر نقش بسیار خشنود می شد و به جای گسیل کارشناسان کشاورزی و شیلات اعزام متخصصان امور امنیت داخلی و سرویس های اطلاعاتی را به این کشورها آغاز کرد.»

گسترده گی علاقه اسرائیل را به آفریقا در اواسط دهه ۱۹۶۰، می توان بخوبی از خلال سوابقی که بازمانده یکی از افسران با نفوذ نیروی دفاعی اسرائیل است دریافت. وی که اسرائیل لیور^{۱۷} نام دارد، در سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ مسافرت هایی به خطه این متحدین تازه یافته کشورش داشته است. او به عنوان منشی امور نظامی لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل خدمت می کرد. هدف نخستین سفر که طی آن آوراهاام تامیر^{۱۸} ژنرال ارتش اسرائیل نیز لیور را همراهی می کرد (وما بعداً درباره این ژنرال هم چیزهایی خواهیم گفت) کنترل و ارزیابی توانایی های نظامی اسرائیل [مانند نیروها و مستشاران نظامی] در آنجا و

17. Israel Lior

18. Avraham Tamir

بررسی چگونگی پدید آوردن روابط نزدیکتر با ارتشهای قاره سیاه بود. آنگونه که لیور بعداً خاطر نشان ساخت؛ «کمک نظامی و غیرنظامی اسرائیل به دولتهای آفریقایی در آن هنگام به حداکثر مقدار خود رسیده بود. تقریباً در همه کشورهای اسرائیلی‌هایی بودند که در سیستمهای نظامی و غیرنظامی به آنها یاری می‌کردند.» (۱۳)

اوگاندا در آن هنگام یکی از مستعمره‌های سابق نسبتاً معروف انگلستان و زیر حکومت میلتون اوبوته بود. هنگامی که لیور و ژنرال همراهش به آنجا رسیدند، یوری لوبرانی^{۱۹} سفیر اسرائیل از آنها استقبال کرد. لوبرانی یک دیپلمات معمولی بشمار نمی‌رفت و به عنوان مشاور نزدیک در امور اعراب در دفتر بن‌گوریون خدمت کرده بود. وی بعداً به سمت سفیر در کشورهای اتیوپی، ایران و سرانجام «هماهنگ‌کننده مسائل لبنان» منصوب شد.

لوبرانی برای مهمانان عالیرتبه خود توضیح داد که قرار ملاقات مهمی با ایدی‌امین، معاون رئیس ستاد ارتش اوگاندا، در پیش دارند. سفیر اسرائیل درباره عدم تعادل ایدی‌امین و داشتن خصلتهایی مانند فقدان تمرکز و ناتوانی‌اش در انجام دادن به موقع کارها به صراحت سخن گفت. لیور که بنظر می‌رسد آدم محافظه‌کاری بوده گیج شد: «کاملاً شگفت زده شدم. نمی‌فهمیدم که اگر وی واقعاً چنین آدمی است چه لزومی دارد او را ملاقات کنیم.» لوبرانی و بارلو^{۲۰} سرپرست هیأت نظامی جریان را توضیح دادند: امین به گفته آنها «آدم ما» بود و اگر هم هنوز «آدم ما» بشمار نمی‌رفت، بعداً به عامل اسرائیل تبدیل می‌شد. ملاقات که سرانجام امین با تأخیر زیاد در آن حاضر شد انجام گرفت و لیور آن را با «احساس دوگانگی عمیق نسبت به آفریقا و احساس عمیق‌تری نسبت به آفریقاییان» به پایان برد.

سال بعد از آن لیور دوباره همراه با رئیس خود لوی اشکول به قاره سیاه رفت. بین هیأت‌های نظامی مختلف و سفارتخانه‌ها درباره میزان احترامی که

19. Uri Lubrani

20. Bar Lev

دولتهای آفریقایی نسبت به این مهمانان عالیمقام خود ابراز خواهند کرد رقابت سختی در گرفته بود. بارلو رئیس هیأت نظامی اسرائیل در اوگاندا اطلاع داد که ایدی امین اینک به ریاست ستاد رسیده و آماده است یک مراسم استقبال نظامی دلبذیر در فرودگاه به عمل آورد و «به خاطر این مراسم یک هنگ از ارتش یونیفرم نو دریافت کرده است.» بارلو همچنین مغرورانه اعلام می کرد که ترتیب دادن رقص افراد قبایل بومی و مراسم مشابه نیز در کار خواهد بود.

سفر بخوبی آغاز شد. در سنگال رئیس دولت قول داد حداکثر تلاش خود را برای نیل به صلح بین اعراب و اسرائیل به کار برد، و گفت انتظار دارد در آینده نزدیک سفری رسمی به اسرائیل انجام دهد. در ساحل عاج مراسمی عالی توسط گارد احترام و با حضور رئیس جمهور برگزار شد. اشکول که سیاستمدار زیرکی بود اما بیشتر عمر خود را در جلسات پر از دود سیگار توطئه گران حزب مایای گذرانده بود، از اسکورت موتورسواران همراهی کننده او و میزبانان و همچنین فریادهای بلند هزاران شهروندی که بر سر راهش هورا می کشیدند، بی تأثیر نبود و به هیجان آمد. لیور با خودنمایی در دفتر خود نوشت: «حتی یک نخست وزیر نیز از گوشت و خون ساخته شده است.» او هنگامی که فهمید مردم ساحل عاج برجسته ترین نمونه کمک اسرائیل به کشورشان را هتل لوکسی می دانند که یک خانواده از یهودیان بومی در ابیجان ساخته بود مشوش شد. از اشکول خواسته شده بود این هتل را رسماً افتتاح کند و لیور این کار را دون شأن رئیس خود می دانست.

هنگامی که به زئیر رسیدند درخواست ناراحت کننده ای درباره امضای یک پروتکل در مقابل آنها قرار دادند. کمی پیش موبوتو چهار نفر از وزرای خود را حلق آویز کرده بود و اشکول این نگرانی را داشت که نکند بنظر برسد از این عمل وی حمایت می کند. اما این تردیدها بسرعت از میان رفت و دیدار حالت عادی بخود گرفت. نقطه اوج این سفر بازدید از مرکز آموزشی چتر بازی بود که اسرائیلی ها آن را اداره می کردند و آنگونه که لیور نوشته است: «اشکول در آنجا بخوبی استقبال شد و بویژه از نمایش چتر بازان دختر که از پانزده سال به بالا سن

داشتند لذت برد.» لیور که بیش از هر زمان دیگر جدی می‌اندیشید فرود آوردن این دخترکان از آسمان را هدر دادن وقت و پول می‌دانست. «من پرسیدم چتربازان دختر به چه درد موبوتو می‌خورند و پاسخی دریافت کردم که اصلاً سبب خشنودی من نشد.» بنظر می‌رسید قرار است عملیات فرود این دختران چترباز بخشی از مراسم روز استقلال باشد. او در دفتر خود نوشت: «نان و نمایش است برای مردم.»

البته لیور، موبوتو و دختران چترباز او را به مسخره می‌گرفت، اما همین دوره آموزشی چتربازی بود که روابط زئیر - اسرائیل را مستحکم کرده بود. می‌توان به یاد آورد که زئیر - که بیشتر به نام کنگو شناخته می‌شود - در سال ۱۹۶۰ برای واشنگتن منبع نگرانی عظیمی بود. کاخ سفید از فهمیدن اینکه برخی گرایشهای چپگرا در نخستین و آخرین رهبر آزادانه انتخاب شده این کشور وجود دارد چنان آشفته شده بود که به سازمان سیا دستور داد او (پاتریس لومومبا) را بکشد. اما ظاهراً کار لومومبا زودتر به فرجام رسید و سیا عقب ماند. کمی پس از صدور این دستور، سربازان شورشی ناراضی وی را کشتند و لومومبا زیر دست و چکمه آنها قرار گرفت. به این ترتیب سیا این شانس را پیدا نکرد که ایستگاه آن در کنگو گاز سمی را - که از اداره مرکزی سیا با عجله برای آن ارسال کرده بودند تا رهبر کنگو را بکشد - به کار گیرد.

جوزف کازاوبو^{۲۱} جانشین لومومبا خیلی بیشتر مورد علاقه واشنگتن بود. وی سوای گرایش راستینی که بسوی غربی‌ها و حفظ منافع آنها در کشورش داشت، در مقابل اسرائیل نیز موضع مناسبی گرفت و در سال ۱۹۶۳ از این کشور دیدار کرد. در همان سال کارشناسان اسرائیلی برای آموزش گروهی جهت نگهداری از کاخ رئیس جمهوری به زئیر اعزام شدند و دویست و پنجاه سرباز کنگویی نیز وارد اسرائیل گردیدند. ژنرال جوزف موبوتو فرمانده ارتش نیز این عده را همراهی می‌کرد. موبوتو هنوز هم به نصب نشان بال چتربازان اسرائیلی

روی لباس یونیفرم خود که طی این سفر به او داده شده افتخار می‌کند. موبوتو از قبل با یکی از مأموران موساد به نام مایرمیوهاس^{۲۲} دوستی نزدیکی داشت. این شخص که از یهودیان اتیوپی بود نخستین بار هنگامی معروف شد که به عنوان یکی از عوامل اسرائیلی بمب‌گذار در تأسیسات آمریکایی و انگلیسی در مصر، یعنی همان جریانی که به اسم «قضیه لاوون» شناخته شد معرفی گردید. نقش او در این جریان چندان قهرمانانه نبود. منبعی ادعا می‌کند که قرار بود آدمی به عنوان «مایر م.» مقداری مواد منفجره برای شبکه تهیه کند. برای انجام این کار مبلغی معادل ۱۵۰۰ دلار به وی پرداخت گردید اما از تحویل مواد منفجره خبری نشد. هنگامی که مأمور مربوطه از وی خواست پول را پس بدهد، این عامل امتناع کرد و یادآوری کرد چنانچه به اذیت کردن وی ادامه دهند؛ «دلایلی برای ترسیدن از او» خواهند یافت.

هرچند میوهاس نیز همراه با سایر افراد گروه گرفتار شد، اما محکومیت نسبتاً سبکی یافت و در سال ۱۹۶۰ آزاد شد. او که با وجود تجربه گذشته از دنبال کردن زندگی ناآرام دست بر نمی‌داشت عازم کنگوی تازه استقلال یافته شد، با موبوتو برخورد کرد، و با او دوست شد. موبوتو در این هنگام مدارج ترقی را بسرعت از مرحله سرجوخه‌ای در نیروهای تحت نظر بلژیکی‌ها تا فرماندهی ارتش می‌پیمود.

طی حداقل سی و پنج سال پس از آن، میوهاس دوستی نزدیک خود را با موبوتو حفظ کرد. هنگامی که ژنرال در سال ۱۹۶۴ (به کمک سازمان سیا) قدرت را در دست گرفت و نام خود را به موبوتو سسه سکو^{۲۳} تغییر داد، جمع‌آوری ثروت را در پیش گرفت و به یکی از پولدارترین افراد جهان تبدیل شد. ثروت میوهاس نیز همراه وی افزایش می‌یافت و در دهه ۱۹۸۰ وی دائماً قدرتمندتر می‌شد. بقول یکی از مفسران اسرائیلی، «مطمئناً وی به عنوان یکی از مؤثرترین فرستادگان پنهانی اسرائیلی در خاطرها خواهد ماند.» (۱۴)

22. Meir Meyouhas

23. Sese Seko

اگر لیور از اینکه اسرائیل در زئیر با آدمهای نامناسبی متحد شده است رنجیده بود، هنگامی که هیأت همراه نخست وزیر در آخرین مرحله سفر خود به اوگاندا رسید دچار احساس عمیق تری از ناخشنودی و رنجش شد. ایدی امین، یعنی همان کسی که در جمع بزرگان آفریقا لیور کمتر از همه از او خوشش می آمد، در آنجا بود.

در پایان ضیافت شام رسمی که همراه با رقص افراد قبایل بومی بود، هنگام تبادل هدایا فرارسید. هدیه انتخابی اسرائیلی ها برای رئیس تازه انتخاب شده ستاد ارتش اوگاندا يك مسلسل یوزی بود. بنا بر نوشته خواندنی لیور، «ایدی امین... مسلسل را در دست گرفت و با شادمانی فریاد کشید. در آن لحظات غیر قابل کنترل بود... از این تأسف می خوردم که چرا يك مسلسل یوزی را حرام کرده و به او داده ایم؛ بنظر می رسید لیاقت هیچ چیزی ندارد... روز بعد ما را برای بازدید پارک جنگلی بردند. به من گفته شد که بیشتر فیلمهای تارزان را در این پارک فیلمبرداری کرده اند و بنظرم چنین می رسید این پارک باید محل طبیعی زندگی ایدی امین باشد.»

اسرائیل تنها کشوری نبود که ایدی امین را «مأمور ما» می دانست. انگلیسی ها نیز که امین را در گروه نظامی تفنگداران آفریقا از درجه گروهبان دومی ارتقاء داده بودند، او را «هرچند کمی ناقص از نظر عقل، اما شدیداً وفادار به انگلستان» ارزیابی می کردند. آنها ارزش خدمات وی را در جریان سرکوب خونین قیام ملی مائوماو^{۲۴} در کنیا طی دهه ۱۹۵۰ درک کرده بودند. تلاش سرکوبگرانه امین در جریان این سرکوب و به نمایندگی از سوی اربابان استعمارگرش نام مستعار «خفه کن» را برایش به ارمغان آورده بود.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ پرزیدنت اوبوته ناراحتی فزاینده ای در لندن و واشنگتن پدید آورده بود. غیر محتمل است وی به خاطر رفتار سرکوبگرانه با مردم کشورش از چشم غربی ها افتاده باشد، بلکه ناخشنودی از وی بیشتر به

سبب آن بود که وی ملی کردن شرکتهای غربی‌ها را آغاز کرد و بتدریج در اعتراض آفریقائیان به روابط گرم غربی‌ها با آفریقای جنوبی نقش رهبری را بعهده می‌گرفت.

اسرائیلی‌ها اصلاً انتظار نداشتند شاهد گردش به چپ در کشور اوگاندا باشند. آنها بویژه نگران آینده فرد تحت‌الحمايه خویش [امین] بودند. بخش عمده افراد قبیله ایدی امین موسوم به کاکوا در کنار مرزهای جنوبی سودان سکنا داشتند. از اواخر دهه ۱۹۶۰ يك جنبش جدایی طلب به نام «آنیا - نیا»^{۲۵} در این منطقه به تحریک اسرائیلی‌ها با دولت عرب و مسلمان مستقر در خارطوم می‌جنگید. به گفته منابع اسرائیلی، این جریان با هماهنگی سازمان سیا انجام می‌شد. همانند مورد کردهای عراق، این نیز يك کاربرد تاکتیکی از استراتژی پیرامونی بود که براساس آن کشورهای عرب تضعیف می‌شدند و ثبات خود را از دست می‌دادند.

در فوریه سال ۱۹۷۱ امین این نگرانی را پدید آورد که اوبوته در صدد معزول ساختن اوست. هم‌مأموران ام. آی - ۶ [سرویس اطلاعاتی انگلستان] و هم عوامل اسرائیل او را تشویق کردند قبل از اوبوته وارد عمل شود. سرهنگ باروخ بارلو وابسته نظامی اسرائیل ثبت کرده است که امین به او گفته فکر می‌کند ممکن است قبل از آنکه وی کامپالا را تسخیر کند، وفاداران به اوبوته او را دستگیر سازند. بارلو خردمندانه او را راهنمایی کرد، در صورت نیاز به عملیات نظامی سربازان را از افراد قبیله خودش انتخاب کند و یا به سراغ نیروهای زرهی و تانک برود که همان سال با مازاد تانکهای آمریکایی خریداری شده از طریق اسرائیل مجهز شده بود.

در همین حال انگلستان که عوامل آن تحت پوشش کمک به آنیا - نیا عمل می‌کردند هفتصد نفر از نیروها را به کشور همسایه یعنی کنیا انتقال داد تا براساس گزارشهای آن زمان «در صورت خطر برای انگلیسی‌ها و منافع انگلستان» از آنها

استفاده شود.

جریان کودتا موفقیت بزرگی از کار درآمد و امین خود را رئیس جمهور اعلام کرد. در ابتدا اداره کنندگان و محرکین او بسیار خشنود بودند. امین فروش سلاح به کشور آفریقای جنوبی را مورد تأیید قرار داد، شرکت‌هایی را که او بوته ملی کرده بود و به غربی‌ها تعلق داشت به آنان برگرداند، و درباره افزایش حضور نیروهای اسرائیلی در کشورش نظر مساعدی ابراز کرد.

این دوران برای شاپیک شاپیرو اداره کننده جریان فروش سلاح‌های اسرائیلی دورانی آرام و پرمنفعت بود. او با خوشحالی به یاد می‌آورد: «تجارتی با اوگاندا براه انداختیم که حجم و سرعت آن همانند ریزش سنگ از کوه افزایش می‌یافت.»

از هنگام برکناری ایدی امین در اوگاندا، جنایات بسیاری در اینسو و آنسوی جهان و از جمله در خود اوگاندا انجام شده است و بنابراین بدنیست و حتی ارزشمند است به خاطر بیاوریم، ایدی امین چگونه آدمی بود که آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها آنچنان مشتاقانه و با حرارت از او حمایت می‌کردند. به عنوان مثال، ایدی امین کمی پس از در دست گرفتن قدرت برای پاک کردن ارتش از عناصر بالقوه نامطمئن، صدها سرباز را از بین برد. دو نفر آمریکایی که یکی از آنها یک روزنامه نگار آزاد به نام نیکلاس استرو و دیگری یک استاد جامعه‌شناسی به نام رابرت سیدل بود، توسط افراد امین به قتل رسیدند، زیرا تلاش کرده بودند درباره این کشتار تحقیقی به عمل آورند. ظاهراً این عمل امین برای سازمان سیا مسأله‌ای ایجاد نکرد چون تا یک سال پس از این اقدام روابط دوستانه‌ای را با امین حفظ کرد. تخمین زده می‌شود که امین طی دوران حکومت خود از سال ۱۹۷۱ تا سال ۱۹۷۹ حدود سیصد هزار نفر از مردم کشورش را کشته باشد. گزارش شده است که وی علاوه بر نقاط ضعف متعددی که داشت عادت کرده بود تکه‌ای از جگر قربانیان خود را نیز بخورد.

یک سال پس از آنکه اسرائیلی‌ها به امین کمک کردند قدرت را در دست گیرد، ماه عسل با «عامل ما» به پایان رسید. امین در رؤیا و اندیشه ترتیب دادن

تهاجمی به تانزانیا بسر می برد که دشمنش او بوته در آنجا پناه گرفته بود. با این هدف، وی به سراغ اسرائیلی ها رفت و گفت از آمریکا بخواهند جت های جنگنده فانتوم و سایر سلاح های پیچیده را به او بفروشند. اسرائیلی ها احساس می کردند قادر نیستند چنین کاری صورت دهند و به این ترتیب آنها را به سادگی اخراج کردند. اما خارج شدن هیأت نظامی اسرائیل از کامپالا به هیچ صورت به عنوان نقطه پایانی بر عملیات کی. کی. مونتاین در اوگاندا بشمار نمی رفت. (۱۵)

یکی از نتایج کارهای اسرائیلی ها در اوگاندا بسیار معروف است که کتابهای بسیاری درباره آن نوشته شد و چند فیلم هم درباره آن تهیه شده است: این جریان به معجزه انتبه معروف است. در سال ۱۹۷۶ يك گروه فلسطینی يك هواپیمای فرانسوی را که تعداد زیادی مسافر یهودی داشت در فرودگاه انتبه در خارج از کامپالا گروگان گرفتند. پس از مباحثاتی طولانی در جلسه هیأت دولت اسرائیل اجازه انجام يك عملیات نظامی برای آزاد کردن مسافران صادر شد. شیمون پرز که در آن هنگام وزیر دفاع اسرائیل بود برای مشورت به سراغ باروخ بارلو؛ یوسف سائن^{۲۶} رئیس هیأت نیروی هوایی اسرائیل در روزهای خوش رابطه با اوگاندا؛ و موشه بدیچی^{۲۷} خلبان شخصی سابق ایدی امین رفت. اطلاعات بهنگام آنها از دوست قدیمی شان و وضع فیزیکی فرودگاه انتبه ارزش بسیار والایی در موفقیت عملیات داشت. هنگامی که گروگانها به سلامت آزاد شدند و در هواپیما به اسرائیل برمی گشتند، بارلو با دوست قدیمی اش در کامپالا تماس گرفت و نخستین خبر را درباره آنچه رخ داده بود در اختیار او گذاشت. (۱۶)

اما موفقیت يك عامل انگلیسی به نام بروس مکنزی^{۲۸} که مشاور نزدیک جومو کنیاتا رئیس جمهور کنیا بود، دست کمی از موفقیت در فرودگاه انتبه نداشت. اساس موفقیت این عملیات براین استوار بود که هواپیماها قادر باشند

26. Yosef Soen

27. Bedichi

28. Bruce Mackenzie

در کنیا سوختگیری کنند، و مکنزی توانست اجازه لازم برای این کار را بگیرد. مکنزی در آن هنگام درگیروداریک معامله پرمفعت ابزار مخابراتی نظامی با امین بود. یک نویسنده انگلیسی مسائل اطلاعاتی به نام چاپمن پینچر گزارش می کند که مقامات ارشدی را از موساد، سیا و حتی ساواک در خانه مکنزی دیده و با آنها گفتگو کرده است. حداقل از دیدگاه اسرائیلی ها، مثالی بهتر از این مورد را نمی توان درباره سودمندی روابط پنهانی ارائه داد.

هنوز کمی از جریان عملیات نجات گروگانها نگذشته بود که مکنزی در جریان انفجار هواپیمایش کشته شد (گفته می شود بمب گذاری در هواپیمای او کار ایدی امین کینه جو بوده است)، اما جریان فروش تجهیزات الکترونیک انگلیسی همانند درگیری سیا - موساد در امور اوگاندا ادامه یافت. در زمانی که امین در سطح بین المللی به خاطر خون آشامی و سرکوب رژیمش معروف می شد، هنوز هم از لطف دوستانش در محدوده کی. کی. مونتاین سود می برد.

سیا آدمکش های امین را در آکادمی بد شهرت پلیس بین المللی «مدرسه شکنجه» که در جورج تاون واقع است آموزش می داد و افراد دیگری هم از اوگاندا برای آموزش کار با ابزار امنیتی به ایالات متحده می آمدند. از جمله این وسایل دوازده فروند هلی کوپتر پلیس بود که شرکتهای آمریکایی به اوگاندا فروختند.

به برکت یکی از معاملاتی که بین تجار آمریکایی و امین صورت گرفت و بصورت اتفاقی توجه کمیسیون امنیت و مبادلات ایالات متحده را بخود جلب کرد، اینک می توانیم درباره یکی از عملیات مشترک سیا - موساد در اوگاندا و لیبی اطلاعاتی داشته باشیم. جزئیات آشکار شده این عملیات تصویر واضحی از کی. کی. مونتاین در عمل بدست می دهد.

داستان از آنجا شروع می شود که پس از به آخر رسیدن روابط امین با اسرائیلی ها، بین وی و معمر قذافی یک جریان دوستی پدید آمد. امین اغلب به دیدار رهبر لیبی می رفت و از جت شخصی «گرومن گلف استریم - ۲»^{۲۹} قذافی

استفاده می کرد.

يك روز در سال ۱۹۷۵، هنگامی که دو رهبر در هواپیمای گرومن نشسته بودند، امین از خوبی هواپیمای قذافی تعریف کرد و گفت خیلی دلش می خواهد یکی از این هواپیماها داشته باشد. اگر مسأله عجیب و غریب بودن این هواپیما در میان نبود، احتمالاً این گفتگو از یاد می رفت.

قذافی جت خود را از يك شرکت سوئیسی به نام مؤسسه هوایی زیمکس^{۳۰} خریده بود. کار ظاهری شرکت زیمکس این بود که هواپیما و خدمه آن را برای رهبران مختلف جهان و بویژه رهبران کشورهای عربی تدارک ببیند. این کار برای هانس زیگلر^{۳۱} رئیس شرکت یاد شده بسیار پرمفعت بود. وجود این شرکت برای اسرائیل نیز مفید بود چرا که در واقع زیگلر عامل موساد و تأسیس زیمکس بقول یکی از مقامات آگاه آمریکایی در آن زمان «یکی از هوشیارانه ترین و با ارزش ترین عملیاتی بود که طی دو دهه اخیر توسط سرویس های اطلاعاتی جهان انجام شده است.»

کارکنان هواپیمای قذافی از عاملین موساد بودند و با تعبیه دستگاه استراق سمع در این هواپیما، اسرائیلی ها کاملاً بموقع از رفت و آمدها و مکالمات سرهنگ در هواپیمایش آگاه می شدند. به این ترتیب آرزوی امین برای داشتن چنین هواپیمایی فوراً برای آقای زیگلر آشکار شد.

زیگلر خبر علاقه امین را به يك مؤسسه آمریکایی به نام پیج ایرویز^{۳۲} اطلاع داد. رئیس ویکی از بنیانگذاران شرکت پیج يك بوستونی ایرلندی الاصل به نام جیمز ویلموت^{۳۳} بود که بخش اعظم ثروت خویش را از طریق قراردادهای پرسود فدرال بدست آورده بود. پیج ایرویز که در سال ۱۹۳۹ تأسیس شده بود از طریق برگزاری يك دوره آموزش خلبان برای دولت فدرال به کامیابی دست یافته

30. Zimex

31. Ziegler

32. Page Airways

33. Wilmut

و در همین حال شرکت دیگر ویلموت به نام شرکت ساختمانی ویلموریت در ساخت بناهای بزرگ دولتی تخصص یافته بود. این دو شرکت حدود ۱۰۰ میلیون دلار قرار داد ساخت با ارتش ایالات متحده و سازمان سیا بسته بودند.

همانگونه که در صنعت ساختمان در ایالت‌های فدرال معمول است، ویلموت نیز علاقه زیادی به تأمین مالی مبارزات انتخاباتی بویژه به نفع دموکراتها نشان داد. وی برای دو سال پیپی ریاست مشترک جلسه شام کنگره ملی دموکراتها را بعهده داشت. وی در موقعیتهای مختلفی یکی از پرداخت کنندگان اصلی منابع مالی هیوبرت همفری کاندیدای ریاست جمهوری و سناتور دانیل کی اینویی^{۳۴} بود که هر دو نفر از دوستان بسیار بزرگ اسرائیل به حساب می‌آیند.

براساس اتهام نامه‌ای که کمیسیون امنیت و مبادلات در سال ۱۹۷۸ علیه شرکت پیج اقامه کرد، آسان کردن بازاریابی شرکت پیج برای هواپیماهایش در کشورهای خارجی به صورت انواع دیگری از پرداخت و تشریک مساعی سیاسی صورت می‌گیرد. این شرکت به پرداخت ۲۰۰ هزار دلار به رئیس جمهوری گابون و حداقل ۴۱۲ هزار دلار به سفیر ساحل عاج در واشنگتن متهم شد. اما بین این پرداختها فقط موضوع کادیلک الدورادوی نقره‌ای رنگ ایدی امین است که به بحث ما مربوط می‌شود.

در ابتدا زیگلر صرفاً به مؤسسه پیج اطلاع داد ممکن است وی برای یک جت گلف استریم مشتری داشته باشد. چارلز هانر^{۳۵} قائم مقام رئیس مؤسسه پیج به زور بیخ پرواز کرد و مطلع شد مشتری یاد شده ایدی امین است. سپس وی که از چیزی واهمه نداشت همراه با زیگلر براه افتاد تا مشتری را ملاقات کند. براساس گواهی به قید سوگند یاد شده هانر در محکمه کمیته امنیت و مبادلات: «نخستین برخورد ما با ایدی امین در هتل اینترکنتیننتال بود. او برای شنا در استخر زیبای هتل به آنجا آمده بود. آقای زیگلر جلورفت، خود را معرفی کرد و

34. Inouye

35. Hanner

سپس ما را فراخواند و به رئیس جمهور معرفی نمود.»

مذاکره فروش زیگلر با امین بخوبی پیش رفت و امین کما بیش پذیرفت یک جت گلف استریم - ۲ بخرد. هانر و زیگلر از پیشرفت جریان مشعوف شدند. سوای اطلاعاتی که ممکن بود از این طریق بدست آید، عامل موساد فقط بخاطر انجام این معرفی یکصد هزار دلار حق کمیسیون دریافت کرد.

امین نه تنها هواپیمای جدید خود را دوست داشت، بلکه علاقه مشابهی به شخص چارلز هانر نیز پیدا کرده بود. طی پنج سال بعد از آن، هانر هر ماه حدود یک هفته را در کامپالا بسر می برد و ارتباطات جدیدی بین شرکتش و رئیس جمهور ترسناک اوگاندا پدید می آورد. امین طی مراسمی به این دوست خود افتخار عنوان «کنسول افتخاری اوگاندا در ایالات متحده» را داد. مؤسسه پیج نیز امین را با تقدیم هدیه ای که یک کادیلاک نقره ای رنگ بود مفتخر ساخت. همین هدیه بود که بعداً در مقابل کمیته امنیت و مبادلات مشکل آفرید و این کمیته آن را یک رشوه ارزیابی کرد. ویلموریت که شرکت دیگر ویلموت بود قراردادی برای ساخت محل نمایندگی اوگاندا در سازمان ملل متحد در نیویورک دریافت داشت که به ۶ میلیون دلار بالغ می شد.

هرچند معرفی ابتدایی هانر به امین از طریق موساد صورت گرفته بود، اما وی با سیا نیز در مورد مسائل اوگاندا همکاری می کرد. کمی پس از به انجام رسیدن معامله هواپیمای گلف استریم، پیج ترتیب فروش یک فروند هواپیمای لاکهید ال - ۱۰۰ را نیز به امین داد که نوع غیرنظامی هواپیمای حمل و نقل نظامی معروف سی - ۱۳۰ است و همچنین تأمین خدمه پرواز و ملزومات برای این دو هواپیما را طی قراردادی بعهده گرفت. آنگاه شرکت پیج قرارداد تأمین پرسنل را به صورت یک مقاطعه دست دوم به شرکت دیگری واگذار کرد.

شرکت انتخاب شده توسط پیج شرکت ساوترن ایر ترانسپورت^{۳۶} بود که مرکز آن در میامی است. شرکت یاد شده بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۴ بخشی بود

از شرکت هوایی عظیم متعلق به سیا موسوم به ایر آمریکا، که به خاطر نقش خود در جنگ پنهانی در لائوس بدنام است. آنگاه این شرکت به صورتی که کاملاً به نفع خریدار بود، به همان کسی فروخته شد که آن را برای سازمان سیا اداره می‌کرد. باوجود اظهار مؤکد اینکه ساوترن ایر به ارتباطات اطلاعاتی خویش پایان بخشیده است، این شرکت پیوندهای نزدیک خود را با مالک سابقش حفظ کرد. هنگامی که جریان ایران - کنتر افشا شد، نقش مهم این شرکت در حمل سلاح نزد افکار عمومی کاملاً آشکار گردید.

دو هواپیمای خریداری شده به خدمت حداقل یک دوجین آمریکایی در کامپالا نیازمند بودند. همه منابع اتفاق نظر دارند که حداقل برخی از این افراد عوامل تمام وقت سازمان سیا بوده‌اند. در همین حین اسرائیلی‌ها خود را از جریان عمل کنار نکشیده بودند. زی‌مکس در سال ۱۹۷۵ یک بوئینگ ۷۰۷ حمل و نقل به امین فروخت و تأمین خدمه موردنیاز را نیز طی قراردادی بعهدہ گرفت.

این هواپیمای بوئینگ یکی از چند هواپیمایی بود که زمانی به پان ام تعلق داشتند و گفته می‌شد به درخواست سیا به شرکتی به نام آتاسکو^{۳۷} (شرکت تجارت و خدمات هواپیما) فروخته شده‌اند. محل این شرکت در تل‌آویو بود. شرکت آتاسکو اساساً توسط گروهی از مقامات اجرایی صنایع هواپیمایی دولتی اسرائیل و به سال ۱۹۷۱ تأسیس شده، اما کمی پس از آن، یک اسرائیلی ثروتمند به نام شائول آیزنبرگ آن را خریده بود. خوانندگان حتماً به یاد دارند که گفتیم آیزنبرگ میلیاردی مرموزی است که ثروت خود را بعد از جنگ در خاور دور به چنگ آورده، در معاملات اسلحه با چین واسطه بوده، و اکنون یکی از قدرتمندترین افراد اسرائیل و محققاً ثروتمندترین فرد این کشور است. وی در حال حاضر استخدام کننده دیوید کیمچی است که سرپرست سابق عملیات موساد در آفریقا بوده است.

شرکت هواپیمایی آیزنبرگ بوئینگ ۷۰۷ پان ام را به شرکت زیمکس فروخت و این شرکت آن را به امین انتقال داد. سال بعد زیمکس بوئینگ ۷۰۷ دیگری را از شرکتی به نام رونایر^{۳۸} اجاره کرد که آدرس آن همان آدرس آتاسکو بود. این هواپیما نیز به ایدی امین اجاره داده شد.

اوگاندا سرزمینی است احاطه شده به وسیله کشورهای دیگر که به دریا دسترسی ندارد و بنابراین وجود حمل و نقل هوایی برای رژیم امین مطلقاً لازم بود. بخش عمده قهوه صادراتی که منبع درآمدهای رژیم امین بود از طریق هوایی انتقال می‌یافت و در همین حال مهمات و کالاهای مصرفی مورد نیاز برای رفاه پیروان وی از همین راه به اوگاندا وارد می‌شد. در اواسط دهه ۱۹۷۰ کل سیستم حمل و نقل هوایی امین زیر کنترل موساد و سیا درآمده بود. شکی نیست که جاسوسان فراهم آمده در این سیستم حمل و نقل اطلاعات فراوانی برای سازمانهای خود فراهم می‌کردند و آژانسهای اطلاعاتی از این بابت بسیار سپاسگزار بودند. اما آشکارترین پیامد این عملیات آن بود که شرکتهای خدمت کننده به عنوان بخش حمل و نقل سرویس‌های اطلاعاتی مبالغ هنگفتی پول به جیب می‌زدند. شرکتهای آقای ویلموت رویهمرفته ۲۲ میلیون دلار از طریق ایدی امین به جیب زدند؛ معلوم نیست در این میان چقدر گیر اسرائیلی‌ها آمده است، اما قطعاً مقدار آن چندان کمتر از سهم آمریکایی‌ها نیست.

درحالی که شرکتهای از این جریان سود می‌بردند، بر ثروت امین نیز اضافه می‌شد. آژانسهای اطلاعاتی نه تنها نیازهای سیستم حمل و نقل هوایی تجاری امین را تأمین می‌کردند، بلکه بزودی بر آوردن احتیاجات حمل و نقل هوایی نظامی او را نیز بعهده گرفتند. دوتن از کارکنان ساوترن ایر به کمیته امنیت و مبادلات گفتند از طریق مقامات سازمان سیا دستورات ویژه‌ای جهت حمل مهمات به اوگاندا و شرکت کردن در عملیات نظامی امین دریافت داشته‌اند. علاوه بر آن، به منظور پرتاب بسته‌های محموله‌های نظامی از طریق چتر،

هوایمای ال - ۱۰۰ به وسایل لازم مجهز شده بود. به گفته یکی از شاهدان، این وسایل بخصوص از طریق یکی از مقامات ساوترن ایر ترانسپورت تأمین شده بود. هنگامی که این شاهد که از خلبانان بود با نوشتن نامه‌ای به مدیریت شرکت پیج آنچه را در جریان بود گزارش کرد، پاسخی دریافت ننمود.

برای در نظر داشتن پیروزی اطلاعاتی سیا - موساد در این جریان، بد نیست مقداری از اتوبیوگرافی یکی از وزرای سابق دولت امین به نام هنری کیمبا^{۳۹} را نقل کنیم که آنچه را امین به کمک عملیات هوایی علیه مردم اوگاندا انجام می‌داده است توصیف می‌کند. کیمبا از مکانی به نام اوون فالز^{۴۰} صحبت می‌کند که آدمکشان امین اجساد قربانیان خود را به آنجا پرتاب می‌کرده‌اند. وی زمانی این اطلاعات را ارائه کرد که قتل عام هنوز ادامه داشت: «قایقرانی در اوون فالز و به صورت تمام وقت کار می‌کند تا اجساد را از سطح آب جمع‌آوری نماید. اگر وی بین ماه جولای سال ۱۹۷۱ تا زمان خروج من در آوریل ۱۹۷۷ هر روز بیست جسد را از آب گرفته باشد - که تخمین قابل قبولی است - بنابراین می‌توان عدد ۴۰ هزار قربانی را بدست داد. اما این رقم آنهایی را که توسط تماس‌ها خورده شده و یا به داخل سد افتاده‌اند شامل نمی‌شود. حتماً این گروه نیز به ۱۰ هزار نفر می‌رسد. علاوه بر آن، اوون فالز تنها یکی از سه نقطه سر به نیست کردن اجساد بود. سه برابر رقم مربوط به اوون فالز عدد ۱۵۰ هزار را بدست می‌دهد. غیر از اینها تعداد بسیار زیاد دیگری نیز مرده‌اند که اجساد آنها را در جنگل‌ها پنهان کرده و یا در گودالهایی در نزدیکی یادگانها دفن کرده‌اند.

تعداد کشتگان را نمی‌توان معین کرد. نام همه آنها هرگز دانسته نخواهد شد، و شمارشان بی‌اغراق از اندازه بیرون است. لیستی که من در دست دارم نشانگر بخش ناچیزی از وحشت واقعی است و مقدار آن روز به روز در حال افزایش است.»

39. Kyemba

40. Owen Falls

در واقع سال ۱۹۷۷ همان سالی بود که یکی از مقامات سابق سیا به نام فرانک ترپیل^{۴۱} که از دوستان ادوین ویلسون - همان کسی که برای قذافی سلاح و مهمات مرگ آور فراهم می کرد - بود، قراردادی به ارزش ۳/۲ میلیون دلار با امین بست تا برای او اسلحه، مواد منفجره و دستگاههای تعقیب و مراقبت تأمین کند. وی بزودی در فرودگاه استان استید^{۴۲} در خارج از لندن به صورت چهره آشنایی درآمد، زیرا بارگیری سلاح و سایر ملزومات نظامی را به هواپیمای آیزنبرگ - موساد که عازم فرودگاه انتبه در خارج از کامپالا بود و به «شاتل استان استید» معروف شده بود سرپرستی می کرد. بین کسانی که از این آمد و رفت ها مطلع شدند خدمه هواپیما نیز هستند که از کارکنان سیا بودند و آمریکایی ها نیز که تعداد زیادی از عوامل خود را در حلقه اطرافیان امین نفوذ داده بودند حتماً از این جریان خبر داشتند. به هر حال بنظر می رسد در جریان این عملیات «زیرکانه و ارزشمند» هیچگونه مداخله ای صورت نگرفته است. مؤسسات خصوصی مانند ویلموت و آیزنبرگ کار خود را بخوبی انجام می دادند و دولتهای ایالات متحده و اسرائیل نیز درباره فعالیت های امین و دوستانش مانند قذافی اطلاعاتی بسیار بیش از آنچه به طرق دیگر بدست می آمد کسب می کردند. یکی از مقامات سازمان سیا که روابط بسیار نزدیکی با امین داشته است خاطره این دوستی را از طریق قراردادن سر خشك شده حیوانی که امین به او هدیه کرده در بالای پیش بخاری خانه اش زنده نگه می داشت. این هدیه در آنجا ماند تا اینکه در سال ۱۹۸۶ خبرنگاری به نام مورای واس از وی پرسید آیا طبق قانون لزوم مطلع ساختن خزانه داری از دریافت هدیه از سوی خارجیان عمل کرده است، یانه.

سرانجام قضیه به دست حقوقدانان و حسابداران کمیسیون امنیت و مبادلات افتاد که در مورد جریان توزیع رشوه توسط شرکت پیج در سرتاسر آفریقا به هیجان آمده بودند و به این موضوع هم برای داغ تر کردن جریان

41. Terpil

42. Stanstead

چسبیدند. اتهامات به سادگی منتفی شدند؛ وکلای شرکت پیج درواشنگتن صرفاً اعلامیه احضاریه ای برای درخواست سوابق معاملات سازمان سیا با شرکت پیج صادر کردند. آنگاه با اشاره رمزآمیز و مبهم هر دو طرف به اینکه مسائل «منافع ملی» در میان است موضوع را به کلی کنار گذاشتند. کمی پس از آن شرکت پیج به صاحب جدیدی انتقال یافت. در هر صورت مهمانی دیگر تمام شده بود. حمله تانزانیایی ها امین را برکنار ساخته، و قذافی نیز طرف قرارداد همکاری هوایی خود یعنی زیمکس را با شرکت دیگری عوض کرده بود. (۱۷)

همکاری تنگاتنگ سازمان سیا و موساد در اوگاندا مسلماً مورد منحصربفردی نبود. جان استاکول^{۴۳} یکی از مأموران حرفه ای سیا که به عنوان رئیس ایستگاه این سازمان در رواندا خدمت کرده است، به یاد می آورد که نام مأموران موساد به عنوان همکار آنان ثبت شده بوده است. او می گوید: «به ما دستور داده شده بود با آنان به مثابه دوست و همکار رفتار کنیم و ما نیز چنین می کردیم.»

هنگامی که استاکول به سال ۱۹۷۵ مسئولیت نیروی عملیاتی سیا را در آنگولا بعهده گرفت، موقعیت مناسب جهت پیدا کردن تصویر دقیق تری از نتایج همکاری با اسرائیلی ها را پیدا کرد. پرتغال که يك نبرد طولانی و سخت ضدشورش را در آنگولا پشت سر گذاشته بود، بدنبال کودتای نظامی ضدفاشیستی در سال ۱۹۷۴ تصمیم گرفت نیروهای خود را از آنگولا خارج کند. علی رغم نظر ویلیام کلبی مدیر سیا مبنی بر اینکه از نظر انتخاب ایدئولوژیک یکی از سه گروهی که در آنگولا برای کسب قدرت می جنگیدند، تفاوت زیادی برای ایالات متحده وجود ندارد، هنری کیسینجر تصمیم گرفت آنگولا به محلی برای آزمایش قدرت ایالات متحده تبدیل شود. باید به هر قیمت از به قدرت رسیدن گروه مارکسیست «مپلا» در لوآندا جلوگیری می شد. ملاحظات آقای کلبی هرچه که بود، سیا خود را با اراده وارد کارزار کرد. استاکول

نه تنها سرازیر شدن سیل سلاح و ورود دسته‌هایی از مزدوران مشکوک جنگهای گذشته را ثبت کرده است، بلکه جریان پیچیده مبارزه تبلیغاتی و دادن اطلاعات نادرست و انحرافی درباره به اصطلاح شرارت افراد میلا در مطبوعات آمریکایی را نقل می‌کند. برای دریافت کمک بیشتر در جریان این جنگ صلیبی، کیسینجر به اسرائیل و آفریقای جنوبی روی آورد.

هرچند در آن هنگام مستشاران نظامی اسرائیل در آفریقای جنوبی بسر می‌بردند، اما کیسینجر آرزو داشت آنان میزان دخالت خود را در مسائل آفریقا ارتقاء دهند و برای نبرد در آنگولا نیروهای اسرائیلی را واقعاً به آنجا گسیل کنند. وزیر امور خارجه ایالات متحده به مقامات اسرائیلی گفت؛ ناکامی در متوقف ساختن روس‌ها در آنگولا «می‌تواند مشوقی باشد برای کشورهای عربی چون سوریه، که با پشتیبانی اتحاد شوروی تهاجم دیگری را علیه اسرائیل سازمان دهند.» اسرائیلی‌ها که خودشان مدتها قبل از آنکه حتی به فکر کیسینجر برسند از سوریه به عنوان تهدید و «لولو» استفاده می‌کردند، از پذیرش تعهد گسیل نیرو شانه خالی کردند. اما آنان به هر حال قبول کردند از نظر تدارکات نظامی کمک کنند. جان استاکول این کمک را به یاد دارد:

«به من گفته شد اسرائیلی‌ها به ما کمک خواهند کرد. اما این کمک مجانی نبود. نظر این بود که افراد ما از سلاحهای ساخت ایالات متحده استفاده نکنند و به این ترتیب پای اسرائیلی‌ها بمیان می‌آمد: آنها در مقابل دریافت تعدادی موشک ردی^{۴۴} (که در آن زمان يك سلاح قابل حمل ضد هواپیما و از نوع خوب بشمار می‌رفت) محموله‌ای از موشکهای گرایل^{۴۵} به ما تحویل می‌دادند که نوع ابتدایی موشکهای سام بود. انجام این مبادله بخشی از وظیفه من بود.

در مورد فرجام این معامله بدگمانی‌هایی داشتم و بنابراین دو نفر از بهترین افراد خود را به اسرائیل فرستادم. به آنها گفتم دقیقاً کنترل کنند اسرائیلی‌ها چه چیزی را در مقابل آنچه که پرداخت می‌شود تحویل می‌دهند. آنها این کار را

44. Redeye

45. Grail

کردند، اما اسرائیلی‌ها سرآنها کلاه گذاشتند. هنگامی که بسته‌ها در آنگولا باز شدند همه موشکهای گرایل خراب از آب درآمدند: یا خودبخود منفجر می‌شدند، و یا درست پرواز نمی‌کردند. بعد از آن بود که من دیگر چندان شیفته این متحد دلاورمان نبودم.»

هر چند اسرائیلی‌ها حاضر نبودند برای اعزام نیروهای واقعی خود تعهدی بسپارند، اما رهبران آفریقای جنوبی برای پذیرفتن چنین وظیفه‌ای آمادگی داشتند. موفقیت ابتدایی نیروهای زرهی آفریقای جنوبی در زدن ضربه به لوآندا پاسخ ناخوشایندی بدنبال داشت. نیروهای کوبایی وارد کارزار شدند و بوئرها [سفیدپوستان هلندی الاصل آفریقای جنوبی] را به مرزهای خود عقب راندند. در همین حال کنگره که در آن روزها آمادگی زیادی داشت، عملکرد دولت را در زمینه مسائل امنیت ملی زیر سؤال ببرد، دخالت بیشتر سیا در جریان آنگولا را ممنوع کرد. بنابراین نیروهای ضد مپلا به حال خود رها شدند تا کار را بدون حمایت ایالات متحده پیش ببرند. اما آنها تنها نبودند. آفریقای جنوبی آماده بود تا با کمک مستقیم اسرائیل جای خالی را پر کند. کی.کی. مونتاین زمینه کار را بخوبی فراهم ساخته بود. (۱۸)

در ابتدای کار اسرائیل از این امتیاز در آفریقا سود برده بود که کشورهای جدید این قاره از فرستادگان و کمک اسرائیل استقبال می‌کردند. همانطور که بعداً تشریح خواهیم کرد، این استقبال بتدریج با روشن شدن رابطه اسرائیل و رژیم فوق العاده نژادپرست آفریقای جنوبی تغییر کرد. فرجام این ارتباطات فوق دوستانه هنگامی فرا رسید که در جنگ یوم کیپور به سال ۱۹۷۳، بیست و یک کشور آفریقایی رابطه سیاسی خود را با اسرائیل قطع کردند. این حرکت، هم ناشی از سرخوردگی از سیاستهای حاکم بر اسرائیل و هم در اثر فشارهای وارده از سوی دولتهای نفتی عرب بود.

اما این به معنی آن نبود که ارتباطاتی که آنگونه مفید به کی.کی. مونتاین خدمت کرده بودند از بین بروند. همانگونه که عملیات تشریح شده درباره اوگاندا نشان می‌دهد، سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل می‌توانستند هنوز هم در

کشورهایی که جبهه خود را عوض کرده و به طرف دیگر رفته بودند فعال باشند. مایرمیوهاس در شمار نزدیکان موبوتو باقی مانده بود و زئیر در حمایت از ابتکار ایالات متحده برای بی ثبات کردن آنگولا مشکلی نداشت.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ اسرائیل به تلاش هماهنگی دست زد تا با پایتختهای کشورهای بخش جنوبی آفریقا روابط کامل برقرار سازد. اینکه در امور امنیت ملی اسرائیل چگونه تغییر سیمای اداره کنندگان جریان سیاست محدود است موضوع جالبی بنظر می رسد و به همین دلیل جلودار جریان تجدید رابطه با آفریقا کسی نبود جز دیوید کیمچی. شخص دیگری که در جریان این تلاش دخیل بود آوراهاام تامیر، یعنی همان شخصی بود که اسرائیل لیور را در جریان سفر به اوگاندا در سال ۱۹۶۵ همراهی می کرد.

لیور در باره تحرکات آن موقع خود می گوید: «از همان لحظه اول فهمیدیم که رهبران آفریقایی ما را قدرت مطلق و بویژه از نقطه نظر مالی هیولایی تصور می کنند. آنها هیچ شکی نداشتند که ما در کار هر بانک یا صندوق پولی در همه جای دنیا دخیل هستیم، ایالات متحده را نیز کنترل می کنیم، و مسلماً مطبوعات ایالات متحده را هم زیر نفوذ خود داریم.»

موبوتو هم از این نوع اعتقادات به مقدار زیاد داشت، و هنگامی که تامیر همراه با آریک (آریل) شارون که در آن هنگام وزیر دفاع بود به سال ۱۹۸۱ به زئیر رفت، از آنها خواست نفوذ خود را برای ترغیب کنگره ایالات متحده به کمک بیشتر به کار گیرند. با وجود شگفت انگیز بودن باید گفت که آنها در انجام این کار موفق شدند. تامیر با شادمانی به یاد می آورد: «آنها فکر می کردند ما معجزه کردن بلدیم.» در مقابل این کار، موبوتو هم روابط کامل با اسرائیل را تجدید کرد.

به این ترتیب اسرائیل در واشنگتن به موبوتو کمک رساند، موبوتو با ابراز شناسایی مورد نیاز اسرائیل به آن کمک کرد، و البته اسرائیل هم در کنار آمریکا در جهت تأمین بیشتر منافع دوجانبه فعال بود. تاریخ غم انگیز کشور ویران شده چاد در دهه گذشته مثال جالبی از این همکاری بدست می دهد. در سال ۱۹۸۲ ایالات متحده و اسرائیل طی عملیات مشترکی حسن هابره را در این کشور به

قدرت رساندند. براساس گزارشهای مطبوعات اسرائیل، سیا يك برنامه «كمك امنیتی و اطلاعاتی» برای حسن‌هابره براه انداخت. اسرائیلی‌ها هم در همین حال پلیس مخفی وی را آموزش می‌دادند. محافظان شخصی وی نیز از اسرائیلی‌ها و تفنگداران سابق آمریکایی بودند.

هدف اصلی این عملیات لیبی بود که در مرز شمالی چاد قرار گرفته است. دولت ریگان از همان ابتدا سرهنگ معمر قذافی رهبر لیبی را دشمنی تشخیص داده بود که باید از بین می‌رفت، و به این ترتیب این واقعیت که لیبی و چاد از سالها قبل در مورد مرزهای مشترك خود درگیری‌هایی داشتند می‌توانست به عنوان زمینه مناسبی جهت استفاده از مردم چاد علیه این سرهنگ زرق و برق‌دار به کار گرفته شود.

فرانسه نیز ترغیب شده بود برای پشتیبانی از رژیم حسن‌هابره نیروهای خود را گسیل کند. بدنبال نافرجام ماندن برنامه آمریکایی‌ها جهت کشتن قذافی از طریق بمباران، مستشاران آمریکایی و اسرائیلی به کار گرفته شدند تا يك نیروی دو هزار نفری «کنترا» مانند ضد قذافی را که از بین زندانیان لیبیایی انتخاب شده بود آموزش دهند. برنامه آموزشی، هم در چاد و هم در کشورهای همسایه مانند زئیر انجام می‌شد. بنظر می‌رسد در این مورد نیز همانند جریان کنترها در نیکاراگوا، تخصص نظامی اسرائیلی‌ها را كمك مالی عربستان سعودی همراهی کرده باشد. به گفته منابع شورای امنیت ملی ایالات متحده، کل این جریان که در مطبوعات ایالات متحده هیچ چیز در مورد آن به چشم نمی‌خورد به اطلاع کنگره رسیده بود.

اما در ماه دسامبر سال ۱۹۹۰ يك نیروی شورشی که از طریق سودان به چاد یورش برده بود، پرزیدنت‌هابره را از قدرت برکنار کرد. نقطه عطف جریان زمانی رسید که فرانسه خسته از نقش خود در عملیات ضد لیبی به نیروهایش دستور داد برای حفظ‌هابره دخالت نکنند و‌هابره نیز چاد را ترك کرد. ایالات متحده باید کنترهای تازه پرورده خود را با عجله از آنجا خارج می‌ساخت و با این امید که آنها را به عنوان بخشی از نیروهای یونیتا در آنگولا به کار گیرد، به زئیر

می برد. (۱۹)

عملیات مشترك عليه لیبی نشان می دهد که مشارکت ایالات متحده و اسرائیل در آفریقا در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ بخوبی عمل می کرده است. اما عوامل متعددی حاکی از این هستند که روزهای بزرگ مشارکت این دو به تاریخ پیوسته است. با پایان یافتن جنگ سرد مشکل بتوان تهدید شوروی را بازهم برای قاره سیاه مطرح کرد و شاید همین امر دلیلی باشد بر اینکه دولت بوش دیگر علاقه چندانی به آفریقا نشان نمی دهد. محتمل است جنگی که در ژانویه سال ۱۹۹۱ علیه عراق آغاز شد، موجی از خصومت علیه آمریکا و اسرائیل در جهان سوم پدید آورد. به عنوان مثال، هنگامی که بمباران عراق آغاز شد شایعاتی وجود داشت مبنی بر اینکه موبوتو با بی وفایی کنترهای [مخالفین] قذافی را که به عنوان مهمان در زئیر بسر می بردند در مقابل قول کمک از سوی تریپولی رها کرده است.

همانند راز بمب اتمی اسرائیل، عملیات کی.کی. مونتاین راز ناشناخته دیگری است که در قلب رابطه مخفی بین ایالات متحده و اسرائیل قرار دارد. پنهان کردن این بخش از رابطه کار نسبتاً آسانی بوده است، چرا که کودتاها و جنگهایی که در حیطه عملیات کی.کی. رخ می داد، در مکانهایی پرت و دور افتاده برآه می افتاد. اما اهمیت این عملیات در مقایسه با اهمیت نبردی که به سال ۱۹۶۷ آغاز شد و جهان را تکان داد رنگ می بازند. این جنگ، جنگ معروفی بود که برخی اسرار بشدت محافظت شده را پنهان می کرد.

فصل ششم

گنجینه استراتژیک

یکی از مأموران کهنه کار سیا که در حال تعریف خاطرات خود درباره مبارزه علیه شوروی و متحدین آن در خاورمیانه در اواخر دهه ۱۹۶۰ [برای نویسندگان] بود، درباره مبارزه ای که از دیدگاه او در نهایت به جنگ سال ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل انجامید گفت: «سال ۱۹۶۷ هنگامی بود که اسرائیلی ها واقعاً ثابت کردند يك امتیاز استراتژیک برای ایالات متحده هستند.»

شنیدن توصیف جنگ ۱۹۶۷ از طریق اینگونه عبارات شگفت آور بنظر می رسد. دیدگاه سنتی درباره این جنگ آن است که دشمنان عرب اسرائیل به رهبری ناصر تلاش مشترکی به عمل آوردند تا اسرائیل را از صحنه روزگار محو کنند، اما به جای آن در جنگی که تنها شش روز طول کشید توسط اسرائیل شکست خوردند و تحقیر گردیدند. طبیعتاً طی يك دهه بعد، خاورمیانه و سایر نقاط جهان مجبور بوده اند نتایج این پیروزی و بویژه اشغال پایان نیافتنی سرزمینهای فتح شده طی این يك هفته سرنوشت ساز را بپذیرند و با آن زندگی کنند.

اگر داستان واقعاً همینطور است، پس چرا باید یکی از عاملان قدیمی عملیات پنهانی این جنگ را کاری بدانند که اسرائیل به نمایندگی از سوی

ایالات متحده بخوبی انجام داده است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال باید به روزهای بعد از پایان جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ برگردیم.

دولت آیزنهاور از اینکه اسرائیل بدون بدست آوردن نظر مثبت ایالات متحده به مصر حمله کرده است خشمگین بود. در واقع نیز اسرائیلی‌ها به اندازه کافی تهور بیهوده دردل داشتند که درباره طرح‌هایشان به رفقای خود در سازمان سیا دروغ بگویند. با این حال پس از پایان یافتن جنگ، ایالات متحده با اسرائیل در این نقطه نظر هم رأی شد که ناصر تهدیدی برای منافع غرب در کل منطقه به حساب می‌آید.

مبارزه جویی موفقیت‌آمیز ناصر در برابر انگلستان و فرانسه، توسل او به «پان عربیسم» را در کل منطقه خاورمیانه تقویت کرده بود. این امر برای واشنگتن تحول بویژه شوم و خطرناکی بود. همانطور که پرزیدنت بوش به کرات خاطر نشان ساخته، از جنگ جهانی دوم به اینسو، دلبستگی استراتژیک ایالات متحده در این منطقه عربستان سعودی و منابع غنی نفتی آن بوده است. پان عربیسم این تهدید تلویحی را همراه داشت که ثروت نفتی اعراب که بهره آن را تعدادی حاکم فتودال و زیر نفوذ ایالات متحده می‌بردند، باید به نفع تعداد بیشتری از مردم که فقیرترند و در مصر و کشورهای دیگر زیر نفوذ اتحاد شوروی بسر می‌برند، مورد استفاده قرار گیرد. همین واقعیت به تنهایی کافی بود که ایالات متحده را در جبهه ضد ناصر حفظ کند. آنطور که آیزنهاور غرغر کنان در جولای سال ۱۹۵۸ به ریچارد نیکسون گفت؛ تمام ناآرامی‌های خاورمیانه ناشی از آن است که «ناصر برای بدست گرفتن کنترل آن ذخایر (نفتی) مبارزه می‌کند تا درآمد آن را برای از بین بردن جهان غرب بدست آورد.»

خصومت ابراز شده علیه ناصر در سالهای پایانی دوران آیزنهاور، در دستگاه دولت کندی حداقل به صورت سطحی تخفیف یافت. شخص جان کندی فکر می‌کرد که برقرار کردن روابط گرمتر با هم‌تای مصری‌اش ممکن باشد. بین سایر علائم و نشانه‌هایی که حاکی از روابط بهتر بود، ایالات متحده ارسال گندم برای مصر را آغاز کرد که تحت برنامه‌ای با عنوان غذا برای صلح صورت

می گرفت.

با وجود مبادله یادداشتهای دوستانه با ناصر و تأمین گندم آمریکایی با شرایط سهل برای مصر، ایالات متحده کمک خود به اسرائیل را به صورت تصاعدی افزایش داد. برای نخستین بار دولت ایالات متحده بطور رسمی موافقت کرد سلاحهای پیشرفته به اسرائیل ارسال شود.

همانطور که قبلاً گفته شد، این تصمیم ایالات متحده تحت تأثیر نگرانی آمریکایی‌ها درباره بمب اتمی اسرائیل گرفته شده بود. بن گوریون در ماه مه سال ۱۹۶۱ به واشنگتن رفته بود تا بویژه این موضوع را با کندی مورد بحث قرار دهد. کندی فکر می کرد توانسته است موافقت بن گوریون را برای کندتر کردن سرعت تولید سلاح هسته‌ای اسرائیل و اجازه بازدید آمریکایی‌ها از تأسیسات دیمونا بگیرد. بن گوریون از کندی خواست، موشکهای ضد هواپیمای هاوک در اختیارش بگذارد. کندی برای بدست آوردن موافقتی جهت بازگشت برخی از صدها هزار فلسطینی پناهنده به کشورهای عربی همسایه که از هنگام جنگ استقلال در آنجا بسر می بردند بن گوریون را تحت فشار گذاشت، اما وی از پذیرش این امر امتناع کرد. سرانجام و بدنبال مسافرت دیگری توسط شیمون پرز به کاخ سفید، کندی موافقت کرد بدون آنکه در مورد پناهندگان توافقی بدست آمده باشد، موشکهای هاوک را در اختیار اسرائیل قرار دهد.

این معامله برای اسرائیلی‌ها یک پیشروی حیاتی بود. این موشکهای هاوک تغییر چندانی در وضعیت نظامی اسرائیل پدید نمی آوردند (بمب افکن‌های دشمن را به آسانی می شد توسط جنگنده‌ها خنثی کرد)، اما بقول ژنرال ماتی هود، فرمانده نیروی هوایی در جنگ ۱۹۶۷، هنگامی که معامله پایان یافت؛ «موانع از بین رفت» و دیگر بر سر راه معاملات بیشتر اسلحه با ایالات متحده مانعی موجود نبود.

با وجود این تصور که کندی بسوی ناصر کشیده شده، وی نسبت به دو رئیس جمهور قبل از خود تعهدات بیشتری نسبت به اسرائیل ابراز کرد. وی در سال ۱۹۶۲ گلدامایر، وزیر امور خارجه اسرائیل را مطمئن ساخت

ایالات متحده و اسرائیل متحدین واقعی و کامل یکدیگر هستند. (۱)
 در همین حین یعنی به سال ۱۹۶۲، حاکم فرتوت یکی از کشورهای
 پادشاهی قرون وسطایی به نام یمن، برخلاف آنچه معمولاً انتظار می‌رود در بستر
 درگذشت. از آنجا که یمن با عربستان سعودی هم مرزاست و از مدتها پیش يك
 ادعای تاریخی در مورد بخشی از خاک عربستان سعودی مطرح کرده بود،
 درگذشت این حاکم برای ناصر، برای عربستان سعودی، برای اسرائیل و برای
 سازمان سیا از اهمیت برخوردار بود. برای همه این افراد، یمن بخشی مهم از
 دارایی و مایملک به حساب می‌آمد.

در آن هنگام یمن به دو بخش تقسیم شده بود و این وضع از روزهای اولیه
 قرن هجدهم ادامه داشت. انگلیسی‌ها از درون پایگاه نظامی وسیع خود در بندر
 عدن که قرارگاه حضور نظامی انگلستان در خلیج فارس بود، بر بخش جنوبی
 یمن حکمرانی داشتند. تا سال ۱۹۶۲ بخش شمالی یمن در کنترل امام احمد بود.
 احمد که به نام «ستمگر چشم ورقلمبیده» معروفیت داشت، از حکام کلاس قدیم
 بود که نظم را به روشهای سنتی حفظ می‌کرد. به عنوان مثال، وی عقیده داشت
 چنانچه اشخاص معتبر متعلق به قبایل بخش شمالی کشور به صورت مهمان
 گروگان در دربارش نگه داشته شوند، اعضای این قبایل در پرداخت حقوق و
 مالیاتهای متعلق به وی سستی نخواهند کرد. برای این میهمانان غیر داوطلب،
 مرگ امر غیر قابل پذیرشی به شمار نمی‌رفت. هنگامی که امام احمد برای معالجه
 پزشکی به ایتالیا می‌رفت - و اغلب این کار را می‌کرد - گروگان‌هایش را نیز با
 خود می‌برد، که این موضوع چندان به مذاق مقامات ایتالیایی خوش نمی‌آمد.
 با وجود این مهمان‌نوازی‌ها، مخالفت‌هایی وجود داشت که در ارتش متمرکز
 شده بود. سرویس‌های اطلاعاتی مصری‌ها از این مخالفتها حمایت می‌کردند و
 همچنین تلاشهای زیادی برای به قتل رساندن امام احمد به عمل می‌آوردند.
 مأموران سیا هنوز هم از به یاد آوردن خاطره استراق سمع مکالمه تلفنی که بین
 یکی از زنان نظامتچی قصر و مأمور رابط او صورت گرفته بود به خنده می‌افتند.
 قرار بود این خدمتکار بمب را در زیر تختخواب امام احمد قرار دهد. او در خواندن

دستوراتی که روی بمب نوشته بود، دچار اشکال شده بود و مأمور رابطش با آشفته‌گی تلاش می‌کرد صحبت با وی را از طریق رمز انجام دهد. توطئه شکست خورد و امام احمد در سپتامبر ۱۹۶۲ در آرامش درگذشت. بعد از مرگ او، پسرش هنوز بدرستی صاحب تاج و تخت نشده بود که افسران ناصریست کودتایی پیا کردند و رژیم را جمهوری اعلام نمودند. امام جوان گریخت و تلاش کرد با کسب حمایت قبایل مستقر در شمال یمن و بویژه مقامات عربستان سعودی، یک جنگ داخلی براه بیندازد. خانواده سلطنتی سعودی از حوادث یمن هراسناک شده بودند و این رخدادها را مرحله اول توطئه‌ای توسط ناصر می‌دانستند که هدف بیرون کردن آنها از قلمرو پادشاهی شان را دنبال می‌کند.

جنگ خیلی زود به مسأله مهمی تبدیل شد. روس‌ها فوراً یک پل هوایی از قاهره برقرار کردند تا به جمهوریخواهان کمک کنند. یکی از مقامات سیا که در این جریان کاملاً درگیر بوده است، می‌گوید: «این نخستین باری بود که روس‌ها نشان می‌دادند قابلیت ترابری هوایی دوربرد دارند و این تغییر زیادی در وضع پدید می‌آورد.»

این مأمور سیا و مافوق‌های او در آژانس مرکزی اطلاعات درباره این آخرین نشانه اینکه روس‌ها از طریق ناصر بسرعت در حال پیشروی به سوی مناطق نفت خیز خاورمیانه هستند، به پیش‌بینی‌های بدبینانه‌ای پرداختند. کودتا درست هنگامی رخ داد که یک عملیات در شرف اجرا برای منزوی ساختن روس‌ها در مصر و از بین بردن نفوذ آنان شکست خورده بود: شاهزاده فهد که مغز متفکر سعودی‌ها در پشت پرده بود، در جریان دیداری از واشنگتن به سال ۱۹۶۲ از سوی سیا پیشنهادی دریافت کرد مبنی بر اینکه با ناصر معامله‌ای کند براین اساس که پول سعودی‌ها جای کمک شوروی‌ها را بگیرد و در مقابل شوروی‌ها از مصر اخراج شوند. متأسفانه شاهزاده عمیقاً مذهبی سعودی در راه بازگشت به خانه بطور اتفاقی به سخن پراکنی «صدای اعراب» یعنی همان رادیویی گوش داد که ده سال پیش کریمیت روزولت برای ناصر پدید آورده بود. برنامه آنقدر مشحون

از ناسزاهای کفرآمیز نسبت به خانواده سعودی بود که تنفر شاهزاده از عملکرد ناصر جانی تازه گرفت و وی به کلی از خیر معامله با ناصر گذشت.

آنگونه که یکی از نویسندگان انگلیسی نویسنده تاریخ خانواده سعودی می نویسد، برای شاهزاده سعودی «به جای اسرائیل، این ناصر بود که شیطان مجسم بشمار می رفت و انقلابیگری رهبر مصر و عقاید او در نزد وی همانقدر شوم می نمود که مارکسیسم در برابر صهیونیسم شوم بنظر می رسد.» (۲)

عقیده سیا درباره صهیونیسم هرچه که بود، اما در زمینه ناصر و بلای مارکسیسم با فیصل عقیده مشترك داشت. استراق سمع رادیویی سیا نشان داد، روس ها نه تنها با برقراری پل هوایی مصری ها را [در تدارك جنگ یمن] كمك می کنند، بلکه خودشان نیز در نبرد شرکت مستقیم دارند.

یکی از مقاماتی که موقعیت نظارت نزدیک بر رخدادهای آن دوران را داشته است به یاد می آورد: «آنها از ماه نوامبر سال ۶۲ از پایگاه غربی قاهره (یکی از پایگاههای هوایی مهم مصر) مأموریتهای رزمی انجام می دادند. هواپیماها از نوع بمب افکن های تی.یو - ۱۶ بودند که علائم مصری بر بدنه خویش داشتند و يك نفر مصری هم در آنها وجود داشت تا مکالمات رادیویی را انجام دهد. اما انضباط چندان دقیق نبود و در لحظات پر اضطراب، روس ها روی رادیو بایکدیگر پیچ می کردند.» این حملات بمب افکن ها صرفاً تهاجم بر نقاطی که در داخل خاک عربستان سعودی قرار داشتند نبود، بلکه بمب افکن ها در سر راه خود برای رسیدن به هدف، با پرویی از فراز ریاض پرواز می کردند.

سعودی ها از آنچه در مرزهای جنوبی شان جریان داشت، به صورت معقولی هراسناک بودند. سازمان سیا نیز که به همین اندازه درباره تهاجم روس ها نگران بود، تصمیم گرفت کاری در این مورد صورت دهد. مشکل این سازمان آن بود که سایر بخشهای دولت ایالات متحده با آن هم عقیده نبودند. یکی از مقامات کلیدی آن دوران سیا در حالی که صدایش به خاطر تحقیری که در مقام يك کهنه کار صحنه سیاست نسبت به ساده لوحان ابراز می کند تغییر کرده می گوید: «در مورد این جریان عدم توافق زیادی بین ما و وزارت امور خارجه وجود داشت. در این

دوره (۶۳-۱۹۶۲) دولت ما کاملاً از مصری‌ها طرفداری می‌کرد. در آن هنگام تلاش زیادی می‌شد تا در صحنه جهان نیروهای جدیدی چون نهر و (رهبر هند)، نکرومه (رئیس جمهور غنا) و ناصر ظهور کنند. نظر وزارت امور خارجه ما این بود که ما نباید با اقدام به فعالیتهای اطلاعاتی روابط خود را (با ناصر) تیره کنیم. ما احساس می‌کردیم در شبه جزیره عربستان موضوع مهمی مطرح است.» مقامات سیا متوجه شدند سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان نیز با آنان اشتراك نظر دارند و به این ترتیب، برنامه‌ای را برای کمک به سلطنت طلبان یمنی ضد ناصر شروع کردند که از طریق اسرائیلی‌ها انجام می‌شد. (۳)

به برکت ارتباط با اسرائیلی‌ها، سیا وسیله لازم را برای کمک به سلطنت طلبان در اختیار داشت. بین مهاجرانی که بلافاصله پس از استقلال به اسرائیل سرازیر شدند، گروهی از مردم وجود داشتند که بین آنان و پناهندگانی که از اروپای شرقی می‌آمدند تضاد قرون وسطایی تند و تیزی وجود داشت. جامعه یهودیان یمن متعلق به اوایل دوران مسیحیت بود و ظاهراً شیوه زندگی آن طی هزاره گذشته کمترین مقدار تغییر را کرده بود. بین سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ حدود پنجاه هزار نفر از آنان طی يك سری انتقال هوایی که آن را «عملیات قالیچه سلیمان» نام نهاده بودند به اسرائیل انتقال یافتند.

اینک به لطف سیا برخی از این یهودیان یمنی راه بازگشت در پیش می‌گرفتند. آنها که بقول بن‌گوریون فاقد «اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین مفاهیم تمدن» بودند، اینک به سراغ همولایتی‌های سابق خویش می‌رفتند تا طرز استفاده از سلاحهای مدرن را به آنان بیاموزند.

این عملیات نه تنها سازمان سیا و اسرائیلی‌ها، بلکه شاه ایران را نیز در خود درگیر ساخته بود. برنامه این بود که هم مربی و هم سلاح به یمن فرستاده شود. سلاحها در اسرائیل تولید می‌شد، اما باید هرگونه نشانه‌ای حاکی از اینکه اسرائیل در درگیری‌های داخلی اعراب مداخله می‌کند، بدقت پنهان می‌شد و از بین می‌رفت. به این ترتیب سلاحها را ابتدا به ایران می‌فرستادند تا تجدید بسته‌بندی شوند و هرگونه نشانه‌ای در مورد مبدا اصلی آنها از بین برود. آنگاه

آنها را به منطقه جنگی حمل می کردند. طبیعی است که مریبان نیز دقت می کردند ملیت خود را پنهان نگه دارند.

فیصل که تاج و تخت پادشاهی را طی کودتای صلح آمیزی به سال ۱۹۶۴ از برادرش سعود تحویل گرفته بود، مشکل دیگری پدید می آورد. وی همانقدر که از ناصر نفرت داشت، خود را درگیر فعالیتهای ضد یهودی می ساخت. (وی یکبار علاقه خود را به میزبانانش در يك ضیافت رسمی شام در فرانسه با گفتن اینکه هنگام عید فصح یهودیان است و بنابراین همه کودکان مسیحی در خطر قرار دارند، نشان داد.) بنابراین باید نقش اسرائیلی ها در این عملیات از نظر پادشاه سعودی پنهان نگه داشته می شد.

یکی از کهنه کاران سیا درباره این جریان لبخند زنان می گوید: «ما را برخی از اعضای عملگرای خانواده سعودی کمک می کردند، و در نتیجه پادشاه هرگز چیزی از جریان نفهمید.»

با وجود آشوبی که در ریاض، تل آویو و لانگلی [مقر سیا] برپا شده بود، ناصر امید چندانی به تبدیل یمن به عنوان دست نشانده خود و استفاده از آن به عنوان تخته پرشی جهت دستیابی به عربستان سعودی نداشت. حتی با وجود کمک روس ها، این مبارزه بسیار پرهزینه بود و هفتاد هزار نفر از نیروهای مصر - یعنی يك سوم از کل ارتش مصر - را درگیر خود می کرد. با وجود بمباران وسیع و کاربرد گازهای سمی به مقادیر زیاد، مصری ها در کار پیشبرد اهداف خود درمانده بودند.

اما از نقطه نظر سیا و متحدین آن، موقعیت ترسناک بنظر می رسید. نه تنها يك ارتش تحت حمایت شوروی در نزدیکی جایی که برای ایالات متحده حیاتی بشمار می رفت مستقر شده بود، بلکه چنین می نمود که در سطوح بالای دولت آمریکا بی تفاوتی وسیعی نسبت به این واقعیت حاکم است. کندی موضع نرم و خطرناکی در مورد یمن اتخاذ کرده بود و لیندون جانسون نیز بزودی درگیر جنگی می شد که خودش در جنوب شرقی آسیا براه می انداخت. آگاه ساختن واشنگتن درباره موجی از مارکسیسم که در طول دریای سرخ و در جهت خاورمیانه براه

افتاده بود، بیش از هر زمان دیگر مشکل می نمود. اما این امر مانع از آن نمی شد که سیا خود را تا آخر درگیر این نبرد سخت جنگ سرد نکند. به عنوان مثال، در فوریه ۱۹۶۳ رژیم چپگرای ژنرال قاسم که در سال ۱۹۵۸ به قدرت رسیده بود از طریق يك کودتای حزب بعث از بین رفت. سیا این را يك نشانه آشکارا مثبت دانست. يك مقام ارشد با ابراز رضایت از کاری که انجام شده بود می گوید: «این کودتا بهتر از هر کودتای دیگر انجام شده در خاورمیانه پوشش یافته بود. ما آن را پیروزی بزرگی در نظر می گرفتیم.» یکی از دلایل موفق شدن کودتا این بود که سازمان سیا با کمک به رژیم جدید لیست کمونیستها را در اختیار آن گذاشت و به این ترتیب خنثی کردن آنها را ممکن ساخت. (بین انقلابیون ناشناسی که بخشی از هیأت حاکمه جدید را در بغداد تشکیل می دادند، نظامی سختگیری بود از ایالت تکریت، که صدام حسین نام داشت.) کمی بعد در همان سال يك ضد کودتای طرفدار ناصر بعثی ها را کنار زد و آنان تا زمان بازپس گیری بغداد در سال ۱۹۶۸، از قدرت بدور ماندند.

اما برای ناصر، تداوم پیشرفت کار در يك پروژه ساختمانی در شمال شرقی اسرائیل احتمالاً موضوعی بسیار فوری تر و جدی تر از تحولات خونین رخ داده در ساحل دجله بود. نقشه اسرائیل برای بهره برداری از آبهای متعلق به اردن سبب شده بود آیزنهاور در سال ۱۹۵۳ روابط خود را با این کشور موقتاً قطع کند. البته این دعوا حل شده بود و اسرائیلی ها طی ده سال بعد از آن به کار روی «کانال ملی» مشغول بودند. این طرح عظیمی بود که مطابق آن آب دریای جلیله و دریاچه های بالای آن در نزدیکی مرز سوریه از طریق کانالی جاری می شد تا صحرای نقب را آبیاری کند.

این طرح اساس این ادعای همیشگی اسرائیلی ها بود که ما «صحرا را گلستان می کنیم.» اما همسایگان عرب اسرائیل عقیده داشتند آنها بهای تبدیل مزارع محروم از آب - ۷۷ درصد از آبهای اردن از رودخانه های فرعی منشاء گرفته از کشورهای عربی تأمین می شود - به مناطق بیابانی را خواهند پرداخت. بویژه سوریه احساس می کرد از طریق فعالیتهای اسرائیل در نزدیکی

مرزش و برفراز بلندی‌های جولان شکست خورده است. در این منطقه درباره تعیین حاکمیت سه نقطه تصمیمی گرفته نشده بود. سوری‌ها این مناطق را در جنگ سال ۱۹۴۸ تسخیر کرده بودند، اما طبق معاهده ترک‌مخاصمه‌ای که به این جنگ پایان داد، این مناطق غیرنظامی شد. طی این سالها اسرائیلی‌ها گهگاه تلاش کرده بودند از طریق گسیل سرباز تحت عنوان کشاورز، مالکیت این سرزمین را کسب کنند. سوری‌های اسرائیلی‌ها بسوی آنان آتش می‌گشودند و اسرائیلی‌ها نیز تلافی می‌کردند. در نتیجه، هرگاه اسرائیلی‌ها قصد داشتند در این مرز یک برخورد نظامی پدید آورند، می‌توانستند این کار را به سادگی با فرستادن یک تراکتور زرهی برای شخم صبحگاهی صورت دهند. حداقل از دیدگاه ژنرال سوئدی کارل فون هورن، فرمانده سازمان نظارت بر آتش بس سازمان ملل متحد، این کار اسرائیلی‌ها یک سیاست عمدی بود. (۴)

تکمیل قریب الوقوع کانال ملی اسرائیلی‌ها در سال ۱۹۶۳ تقاضاهای پرسروصدایی را بویژه از سوی سوری‌ها بلند کرد و آنان از ناصر قهرمان ملی اعراب درخواست کردند کاری برای متوقف کردن اسرائیلی‌ها انجام دهد. این مسأله مشکل سختی را در برابر رهبر مصر قرار داد. وی به هر اندازه که آماده بود نیروهای نظامی خود را علیه قبایل و مزدوران آنها در یمن به کار گیرد، به همان اندازه هم در شرایطی اقرار نداشت که بتواند به سراغ اسرائیلی‌ها برود و خودش نیز این امر را می‌دانست.

در نتیجه ناصر در آغاز سال ۱۹۶۴ یک کنفرانس عمومی اعراب در قاهره بپا کرد تا درباره سیاست موردنیاز برای مقابله با اسرائیل تصمیم بگیرد. هدف وی از برپایی این کنفرانس به هیچ‌رو تدارک یک جهاد نبود بلکه کاملاً برعکس: اطمینان یافتن از اینکه عناصر سرکشی مانند سوری‌ها خودسرانه دست به حرکتی نخواهند زد که او را به جنگ بکشاند. در همین حال وی حمایت اجلاس را برای خلق یک سازمان آزادیبخش فلسطین کسب نمود. برخلاف ظاهر (و حوادث و رخدادهای بعدی) ناصر قصد نداشت این سازمان نوك پیکان عمل برای آزادی فلسطین باشد، بلکه آن را وسیله‌ای در نظر می‌گرفت که آرزوها و نیات

فلسطینی‌ها را به صورت مطمئنی زیر کنترل خود می‌گیرد. ناصر چندین اجلاس دیگر برگزار کرد، اما این نشستها در کنترل نیروهای اعراب موفقیت زیادی نداشتند. برخی از فلسطینی‌ها که انتصاب حقوق‌دانی به نام احمدشکری را به رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین توسط ناصر کار مسخره‌ای می‌دانستند، گروههای چریکی تشکیل دادند تا با دشمن بجنگند. یکی از این گروهها - الفتح - نخستین عملیات خود را از خاک سوریه در نخستین روز سال ۱۹۶۵ آغاز کرد. این حمله به صورت تهاجمی علیه پروژه آبرسانی اسرائیل و بمب‌گذاری صورت گرفت.

در حالی که ناصر سعی می‌کرد جلوی چیزهایی را که عملیات غیر عاقلانه تحریک‌کننده اسرائیل می‌پنداشت بگیرد، موقعیت بلامنازع قبلی او به عنوان بازوی هدایتگر رادیکالیسم عرب بتدریج از بین می‌رفت. به عنوان مثال، جنبش ناسیونالیست‌های عرب که وی آن را به مثابه وزنه‌ای در برابر بعثی‌ها و در مبارزات سیاسی خارج از مصر بکار می‌گرفت، در سال ۱۹۶۵ رهبریت خود را نفی کرد. موقعیت او در خارج از جهان عرب نیز چندان مناسب نبود. در فصل تابستان دوستش احمد بن بلا، رهبر انقلاب الجزایر، برکنار شد. در ماه اکتبر پلیس مخفی مراکش که متحد قدیمی موساد و سرویس اطلاعاتی فرانسه بود، «مهدی بن برکت»، انقلابی مراکشی را که در ضمن از دوستان ناصر بود، دستگیر کرد و زیر شکنجه کشت. پرزیدنت سوکارنو، رهبر اندونزی، نیز توسط یک گروه از ژنرال‌های مرتجع که توسط سیا به آنها کمک می‌شد، از میان رفته بود.

لیندون جانسون نیز کمک غذایی آمریکا را که به ابتکار کندی به مصر عرضه می‌شد قطع کرد. و به این وسیله به زخم ناصر نمک پاشید. اوضاع از آنجا بدتر می‌شد که آن دسته از مقامات شوروی که جانشین خروشچف شده بودند، نسبت به رفیق خود خروشچف علاقه کمتری به جهان سوم نشان می‌دادند. در ماه آوریل سال ۱۹۶۵ در مسکو به ناصر گفته شد که هر چند روس‌ها اصرار دارند مصر مداخله پرهزینه‌اش در یمن را ادامه دهد، اما آنان مجبورند کمک شوروی به مصر را به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش دهند.

بدبختی‌های ناصر بر این نقطه نظر آمریکایی‌ها دایر براینکه رهبر مصر و حامیان روس وی تهدیدی جدی علیه مایملک حیاتی آنها یعنی عربستان سعودی بشمار می‌روند، اثری نگذارد و سیا نیز بیشتر از سایر بخشهای دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده از این عقیده خود دست برنداشت. این مشکلی بود که باید با آن مقابله می‌شد و جایی که سازمان سیا بیش از هر جای دیگر نظرات کاملاً موافق عقیده خویش می‌یافت، اسرائیل بود.

مایر آمیت^۱ که در سال ۱۹۶۳ به جای ایسرهاارل به ریاست موساد رسیده بود، اغلب به واشنگتن می‌رفت تا نظرات اسرائیل را برای همتای خود در سازمان سیا بیان کند. یکی از مقامات سیا که برای متقاعد شدن او نیاز به تلاش زیادی نبود می‌گوید: «نظر استراتژیک آمیت چیز پرمایه‌ای بود. اسرائیلی‌ها بتدریج به صورتی واقعی نگران می‌شدند. آنها به دلیل مسأله یمن، روس‌ها را می‌دیدند که کم‌کم کنترل جنوب دریای سرخ را که از دسترس هواپیماهای آنان [اسرائیلی‌ها] دور بود، در دست می‌گیرند. در واقع آنان تلاش کرده بودند اجازه فرود هواپیماهای خود را در اتیوپی بگیرند، اما در این کار ناکام مانده بودند.»

به گفته آن گروه از مقامات سیا که در جلسه شرکت کرده بودند، آنچه آمیت پیشنهاد می‌کرد «اتحاد نظامی عملی» اسرائیل، اردن و عربستان سعودی با حمایت ایالات متحده و در جهت مقابله با پیشروی تدریجی کمونیسم بود. البته این اتحاد تا حدودی وجود داشت، اما تنها در سطح پنهانی و صرفاً در جریان مانورهای لازم برای کسب حمایت نظامی از سلطنت طلبان یمنی نشان داده می‌شد. شرکت آمریکایی‌ها همراه با حضور نظامی آنها بود که به صورت حضور ناوگان‌های دریایی در خلیج فارس تبلور می‌یافت. این طرح که ظاهراً اساس آن در انستیتور یوان شیلوا یعنی بخش متفکر موساد پدید آمده بود، به خاطر غرق شدن دولت ایالات متحده در جریان ویتنام به اجرا درنیامد و در همان ابتدا درهم شکست.

1. Meir Amit

در حالی که احتمالاً حواس رئیس جمهور به جایی بسیار دور در سواحل رود مکونگ معطوف بود، حداقل مقامات مسئول سازمان سیا هشدارهای اسرائیلی‌ها را بخوبی می‌پذیرفتند. موقعیت چنان سخت بنظر می‌رسید که جیمز انگلتون خود را مجبور می‌دید روابطش را با افسران مسئول کشورهای عربی که اغلب مایل بود آنها را در کنار خود داشته باشد افزایش داده و بیشتر به سراغ آنها برود.

در فوریه سال ۱۹۶۶ دو موضوع پیش آمد که بنظر می‌رسید امکان پیشروی بلای مارکسیسم در منطقه خاورمیانه را تأیید می‌کند. دولت انگلستان اعلام کرد پایگاه استعماری قدیمی خود در عدن را تعطیل و تا سال ۱۹۸۶ کلیه نیروهای دریایی و نظامی خود را از این منطقه که درست در کنار پایگاه خارجی ناصر در یمن قرار داشت خارج می‌کند. همراه این نیروها، موقعیت سنتی انگلستان به عنوان «ژاندارم خلیج فارس» نیز از بین می‌رفت.

يك روز پس از این اعلام انگلیسی‌ها، سیاست آشفته و خونین حزب بعث به بروز کودتای دیگری توسط افسران جوان سوری انجامید. این رهبران جدید که حافظ اسد در شمار آنان بود از رهبران قبلی چپگراتر بودند. آنها از مدتها پیش تعلق خاطر خود را به ناصر به عنوان بیان‌کننده اصلی ناسیونالیسم رادیکال عرب از دست داده بودند و در واقع خود را رقیب وی به حساب می‌آوردند. بنظر می‌رسید آنها سوریه را کاملاً به اردوگاه شوروی هدایت خواهند کرد. در آن هنگام کابینه سوریه برای نخستین بار در تاریخ خود دارای يك وزیر کمونیست بود.

هرچند ممکن است این رخدادها در طول مذاکرات مایر آمیت با مقامات سیا خیلی شوم بنظر رسیده باشد، ولی پیشروی کمونیستها از آنچه که با چشم دیده می‌شد بسیار کمتر بود. گروه افسران سختگیری که اینک در دمشق حاکم بود، سوء ظن سنتی بعثی‌ها نسبت به کمونیسم را در خود حفظ می‌کرد، و تنها وزیر کمونیستی که در کابینه بود مقام خیلی کم اهمیت وزیر ارتباطات را بعهده داشت. هرچند به رئیس حزب کمونیست سوریه اجازه داده شده بود پس از سالها تبعید به

کشورش بازگردد، اما مؤکداً از برگزاری جلسه و سخنرانی ممنوع شده بود. (۵)
 اما ناظرانی که علاقه‌ای بدقت به این جزئیات نداشتند و کودتای سوریه را
 امتیازی به نفع شوروی می‌دانستند، می‌توانستند به عنوان پشتوانه حرف خود به
 روابط گرم و صمیمانه رژیم جدید با روس‌ها استناد کنند. پس از کمی تردید،
 روس‌ها حمایت خود را از رهبری جدید اعلام کرده و به آن قول کمک اقتصادی و
 نظامی دادند. آنها همچنین پرداخت پول برای ساخت سدی را که سوری‌ها آرزو
 داشتند روی رود فرات بنا کنند بعهده گرفتند.

در ماه مه سال ۱۹۶۶ آلکسی کاسیگین نخست وزیر شوروی از خاورمیانه
 دیدار کرد. احتمال دارد آنچه به نظر برخی تهاجم وسیع‌تر و شوم‌تر شوروی در
 منطقه می‌آمد، در واقع تلاش سستی از سوی شوروی برای تقویت رژیمهای
 طرفدار شوروی در مقابل تهدید ایالات متحده و متحدین آن مانند اسرائیل و
 عربستان سعودی بوده باشد. چنانچه قصد شوروی در واقع نیز همین بوده باشد،
 باید گفت روشی که برای نیل به این هدف انتخاب شده بود باریک بینی سیاسی
 لازم را در خود نداشت.

کاسیگین به پدید آوردن یک اتحادیه سوسیالیستی بین مصر، سوریه،
 الجزایر و عراق اصرار می‌کرد. سوریه و عراق از قبل و به خاطر رقابت جناحهای
 متفاوت حزب بعث که بر هر یک از دو کشور حکم می‌راندند با یکدیگر میانه‌ای
 نداشتند. از سوی دیگر، حمایت شوروی از پروژه سد سوریه روی رودخانه
 فرات - هرچند این سد حتی ده درصد هزینه‌ای که برای ساخت سد اسوان خرج
 شده بود نیاز نداشت - را نمی‌شد قدمی در راه نزدیکتر کردن روابط عراق و
 سوریه ارزیابی کرد، زیرا ساخت این سد عراق را از بخش قابل توجهی از منابع
 آبی‌اش محروم می‌ساخت. مصر و سوریه نیز اتفاق نظر چندانی نداشتند و
 در همین حال ناصر به رژیم الجزایر که دوستش احمد بن بلارا در خانه‌اش بشدت
 تحت نظر داشت، احساس نزدیکی چندانی نمی‌کرد.

در همین حال سازمان سیا هرچند که به ارزیابی‌های هشدار دهنده واصل
 شده از تل‌آویو توجه می‌کرد، اما بخوبی می‌دانست امیدی برای موفقیت آن

اتحادی از اعراب که مسکو مشوق آن باشد وجود ندارد. لاس زدن‌های کوتاهی که در دوران کندی با ناصر وجود داشت، به سازمان سیا امکان داده بود برخی تماس‌های قدیمی را احیا کند. مقامات سیا هنگامی که به یاد می‌آوردند؛ «ما به چه ترتیب از علاقه ژاکلین کندی به آثار باستانی سود می‌بردیم» لبخند می‌زنند و از «تمام نامه‌های معطری» که وی می‌نوشته با اختصار یاد می‌کنند. سودی که آنها بدینگونه با شیفتگی از آن یاد می‌کنند، ظاهراً يك «تماس دوجانبه واقعی» با صلاح نصر رئیس سرویس اطلاعاتی مصر بوده است. هنگامی که کاسیگین به کشورش برگشت و هنوز هم ابراز علاقه خالصانه مهماندارانش در گوشش طنین انداز بود، نصر به دوستان آمریکایی خود اطلاع داد که مصری‌ها به این فکر روس‌ها «مقدار زیادی خندیده‌اند».

ناصر می‌دانست که سیاست خاورمیانه‌ای شوروی آنقدرها واقع‌بینانه نیست. وی همچنین بخوبی آگاه بود که سوای هر آنچه که رادیکال‌ها می‌گویند، این اسرائیل است که ابتکار عمل را در دست دارد. طی یکی از جلسات شورای ملی فلسطین در ماه مه سال ۱۹۶۵، سوری‌ها از این گلایه می‌کردند که وی «ترسو» است و در مرزهایش با اسرائیل خود را پشت سر نیروهای حافظ صلح سازمان ملل که بعد از جنگ ۱۹۵۶ در آنجا مستقر بودند، «پنهان» کرده است. ناصر به صراحت پاسخ داد: «آنها می‌گویند نیروهای حافظ صلح سازمان ملل (یو.ان.ئی.اف)، «نیروی اضطراری سازمان ملل» که به عنوان حافظ صلح از ۱۹۵۶ در مرز مستقر بود ولی اسرائیل هرگز اجازه نداده بود وارد خاکش شوند) را بیرون کن. فرض کنید این کار را بکنیم. آیا نباید نقشه‌ای داشته باشیم؟ اگر اسرائیل به سوریه حمله کند آیا من باید به آن حمله کنم؟ در این صورت اسرائیل تنها کسی است که برای من تصمیم گرفته است. این کشور يك یا دو تراکتور را هدف قرار می‌دهد تا مرا وادار به عمل کند. آیا این کار عاقلانه است؟ ما باید تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده درباره جنگ باشیم.» (۶)

متأسفانه از دیدگاه ناصر، رهبران سوریه که در فوریه ۱۹۶۶ قدرت را بدست گرفته بودند، از اینکه برای آن گروه از رزمندگان فلسطینی که حملات

مسلحانه علیه اسرائیل انجام می‌دادند سرپناه و تدارکات فراهم کنند، مشعوف می‌شدند. بنظر می‌رسید یا سرعرفات رهبر الفتح، بزرگترین گروه چریکی فلسطین، مشتاق آن است که جنگی بپا شود تا قبل از قوی تر شدن اسرائیل در حدی که دیگر نتوان آن را محو کرد، اعراب با آن وارد جنگ شوند و آن را شکست دهند. مقامهای سوری از این استراتژی که تا حدودی درست بود الزاماً پشتیبانی نمی‌کردند. آنها می‌دانستند چیزی ندارند، محتاج سلاحهای مدرن هستند، کودتاها و تصفیه‌های متعدد نیروی افسران جنگی آنها را تحلیل برده است و در هیچ شرایطی از پس قدرت اسرائیل بر نمی‌آیند. اما دادن اجازه انجام حملات ایذایی به عرفات و چریکهای او در طول مرزها، راهی بود که از طریق آن عجز خود را پنهان می‌ساختند.

حتی اگر ناصر موفق شده بود سوری‌ها را به ساکت کردن چریکهای فلسطینی ترغیب کند، این امر الزاماً اثری روی سیاست تلافی جویانه اسرائیل نداشت و این واقعیتی بود که سرنوشت شهری به نام سامو^۲ واقع در اردن نشانگر آن است. فرجام این شهر، روز ۱۳ نوامبر یعنی شش روز پس از امضای معاهده سوریه - مصر فرا رسید.

برخلاف رژیم سوریه، شاه حسین حداکثر تلاش خود را برای توقف تلاشها و فعالیتهای چریکی به عمل می‌آورد. وی که از ۱۹۵۷ از همراهان جدی آمریکا و خواهان دریافت کمک از سیا بود، فقط آرزو داشت در این منطقه آشوب زده و توفانی زندگی آرام و بی دغدغه‌ای داشته باشد. اما طی ماههای اکتبر و نوامبر ۱۹۶۶ حملات چریکی فلسطینی‌ها که از مرز اردن صورت می‌گرفت به مرگ سه نفر اسرائیلی و زخمی شدن یازده تن دیگر انجامید. روز پس از انجام آخرین تهاجم، یک گردان زرهی اسرائیل - حدود چهار هزار نفر - از مرز اردن گذشت و به شهر سامو واقع در ساحل غربی رود اردن حمله کرد. پس از دفع کردن یک ستون از ارتش اردن که برای نجات شهر شتافته بود، اسرائیلی‌ها پنجهزار نفر ساکنین

شهر را از خانه‌هایشان بیرون کشیدند و آنگاه به آرامی یکصد و بیست و پنج خانه را منفجر کردند. بیمارستان، یک مدرسه و یک تعمیرگاه نیز منهدم شدند. بیست و هشت خانه دیگر و مسجد شهر نیز آسیب دیدند.

روزهای آرامش حسین دیگر به گذشته تعلق داشت - فلسطینی‌ها به خاطر آنچه همراهی او با اسرائیلی‌ها و عدم توانایی‌اش در محافظت از مردم می‌دانستند، سر به شورش برداشتند. فریادهای «مرگ بر استبداد» و «به ما اسلحه بدهید» شنیده شد.

اینک شاه اردن زیر فشار قرار داشت تا با رادیکالهای جهان عرب در یک جبهه قرار گیرد. سازمان آزادیبخش فلسطین لژیون عرب (ارتش اردن) را فرا خواند علیه «حسین خائن» قیام کند. رادیو قاهره بارانی از توهین بر سر سلطان حقیر فروریخت و در همین حال، رئیس جمهور سوریه خواستار «جهاد علیه تاج و تخت خیانت» شد. رادیو امان نیز به سرزنش ناصر پرداخت و گفت وی از ترس اسرائیل پشت سر نیروهای حافظ صلح سازمان ملل که از سال ۱۹۵۶ آنها را به عنوان سپر در مرز خود نگه داشته پنهان شده است. حسین در داخل اردن خط اعلام اینکه در جریان دست نداشته را در پیش گرفت و با بستن دفاتر سازمان آزادیبخش فلسطین در اورشلیم [بیت المقدس] فعالان فلسطینی را به زندان انداخت. (۷)

بنا به اظهار نظر یکی از مفسران ریزبین، تهاجم گسترده اسرائیل بر اردن «جدایی اعراب از یکدیگر را حادث کرده، عقاید را رادیکالیزه تر نموده و همسایگان منازعه‌جو، اما ضعیف و بی‌امید خود [اسرائیل] را در حالی که در لبه پرتگاه قرار دارند، به جان یکدیگر انداخته و به اتهام زدن و انجام توطئه‌های متقابل علیه یکدیگر واداشته است.» (۸) مشکل می‌توان باور کرد که بدست آمدن این نتایج اتفاقی بوده باشد.

در طول زمستان سال ۱۹۶۶، جبهه سوریه به حالتی غلیان‌آمیز باقی ماند. آنگاه در سوم آوریل ۱۹۶۷ مطبوعات اسرائیل گزارش کردند، دولت تصمیم گرفته است همه بخشهای غیرنظامی اعلام شده و از جمله قسمتی را که سوریه

اعتقاد داشت متعلق به کشاورزان سوریه است به خاک خود ملحق کند. چهار روز بعد يك تراکتور مسلح و تنها به شخم زدن تکه ای از زمین مورد منازعه مشغول شد. همانطور که قابل پیش بینی بود نیروهای سوری تراکتور را بدون آنکه راننده اش زخمی شود زیر آتش گرفتند. اسرائیلی ها که منتظر این اقدام بودند از طریق به کار گرفتن تانک، توپخانه و نیروی قابل توجهی از جت های جنگنده وارد عمل شدند. حدود چهل نفر از نیروهای سوریه کشته شدند و شش میگ - ۱۷ آنها نیز سرنگون شد، بدون اینکه اسرائیلی ها تلفاتی بدهند، یکی از میگها به صورت خفت آوری برای دولت، در داخل دمشق سقوط کرد که در آن هنگام غریو پیروزی از آن بر می خاست.

وارد کردن ضربه نظامی به سوریه روی ناصر انعکاسی فوری داشت، زیرا دشمنان عرب او بلافاصله سرزنش کردن وی را به عنوان شخصی منفعل شروع کرده بودند. سعودی ها از او می پرسیدند چرا در جبهه جنوبی اسرائیل دست به اقدام تلافی جویانه نزده است. رادیو جده روشن می ساخت که این سؤال به صورت فکر شده ای طرح شده است: «هرکس که فکر می کند مصر برای دفاع از سوریه یا هر کس دیگر علیه اسرائیل دست به هرگونه اقدام نظامی خواهد زد، باید مدت زیادی در انتظار بماند.» مطبوعات رسمی اردن می پرسیدند؛ چرا ناصر اجازه داده است اسرائیلی ها از طریق آبهای تنگه تیران عبور کنند.

در اواخر ماه آوریل مصری ها نخستین هشدارها را از سوی شوروی ها دریافت کردند. مطابق این هشدارها که بعداً به کرات تکرار شدند، اسرائیلی ها در حال کسب آمادگی برای انجام يك تهاجم گسترده به سوریه بودند. روز هشتم ماه مه دو نفر نماینده از سوی سوریه وارد قاهره شدند و در حالی که بشدت برآشفته و هیجان زده بودند، همان پیام را به مقامات قاهره رساندند. این هشدار نیز از سوی روس ها تأیید شده بود. (۹)

اینکه آیا شوروی ها برای این هشدارهای خود شواهدی نیز در دست داشته اند یا نه، همواره در بحث پیرامون ریشه ها و خاستگاههای این جنگ به صورتی آزار دهنده مورد سؤال بوده است. کاملاً روشن بود چنانچه اسرائیل

نیروهای خود را بر علیه سوریه وارد عمل کند، ناصر نخواهد توانست خود را برکنار و بدون عمل نگه دارد. چنانچه آماده شدن اسرائیل برای جنگ يك حقه بود، پس شوروی‌ها به صورت غیرمسئولانه‌ای منطقه را به آستانه جنگ می‌کشاندند، شاید به این امید که اسرائیل را از بین ببرند. از سوی دیگر، چنانچه شواهد ارزشمندی از اینکه اسرائیلی‌ها واقعاً در حال کسب آمادگی برای تهاجم هستند وجود داشت، در این صورت روس‌ها به صورت مسئولانه‌ای در جهت آگاه ساختن دوستان متزلزل خود عمل می‌کردند.

با وجود آنکه در سال ۱۹۷۲ عزروایزمن، رئیس عملیات ستاد کل ارتش اسرائیل، در قبل و هنگام وقوع جنگ اعتراف کرد: «فراموش نکنید که ما پس از سقوط هواپیماها (شش میگ سوریه) تانکهای خود را بسوی شمال به حرکت درآوردیم»، مدتها است اسرائیل و حامیان آن اصرار می‌کنند هیچ تهاجم عمده‌ای به سوریه در ذهن اسرائیلی‌ها طراحی نشده بوده است. (۱۰)

اگر تحرکات تانکها سبب هشدار شده بود، گفته‌های اسرائیلی‌ها نیز برای این طرح نشده بود که اثر این تحرکات را از بین ببرد. روز یازدهم مه ژنرال اسحاق رابین، رئیس ستاد، در رادیو اسرائیل (نه در مطبوعات) اعلام کرد: «لحظه‌ای که نیروهای ما برای برانداختن دولت دمشق بسوی آن خواهند رفت نزدیک است، زیرا بنظر می‌رسد تنها عملیات نظامی می‌تواند طرحهای جنگ مردمی را که ما را با آن تهدید می‌کنند، خنثی کند.»

روز بعد از این تهدید ناپخته رابین که در مطبوعات اسرائیل نیز تکرار نشد، همکار او ژنرال آهارون یاریو^۳ رئیس اطلاعات نظامی، خبرنگاران خارجی را فراخواند تا بطور بیسابقه‌ای آنها را در جریان موقعیت قرار دهد. (۱۱) دستاویز این دعوت موضوع حمله چریکهای فلسطینی از طریق سوریه بود. با وجود آنکه این حملات به زحمت آسیبی به اسرائیلی‌ها می‌رساند - در نیمه اول سال ۱۹۶۷ این حملات فقط يك نفر تلفات به اسرائیل وارد کرده بود - رئیس اطلاعات

هشدار داد که: «... ما باید این را برای سوری‌ها روشن کنیم که نمی‌توانند به این رویه خود ادامه دهند، و فکر می‌کنیم تنها راه روشن کردن موضوع برای آنها متوسل شدن به نیروی نظامی است... من می‌توانم بگویم به منظور آنکه مصری‌ها بتوانند سوری‌ها را متقاعد کنند روش آنها غلط است، ما باید نیروی نظامی به کار ببریم... به عقیده من تنها راه مطمئن و درست پاسخ به این مسأله يك عملیات نظامی گسترده و بزرگ است.»

یاریو در حالی که سوریه را تهدید می‌کرد، این را نیز روشن می‌نمود که از اثر محتمل عمل خود بر ناصر نیز آگاه است. «باید بگویم تا زمانی که حمله گسترده‌ای از نظر زمانی و مکانی از سوی اسرائیل نسبت به سوریه انجام نشده است، به عقیده من مصری‌ها خود را جداً درگیر نخواهند کرد... آنها تنها وقتی این کار را خواهند کرد که راه دیگری در پیش پای خود نداشته باشند. و از نظر من، نبودن راه دیگر به این معنی است که ما داریم چنان موقعیتی پدید می‌آوریم که در آن عمل نکردن برای مصر غیرممکن است زیرا صدمه‌ای که در این صورت به حیثیت آن وارد می‌شود، غیرقابل تحمل خواهد بود.»

جالب آن است که با وجود هشدارهای سال قبل در مورد تجاوز تدریجی مسکو، بنظر می‌رسید یاریو در سخنان خود اصلاً به این خطر که ممکن است حرفهایش سبب تحريك مسکو در دفاع از دوستان سوری خود شود، توجهی ندارد. او خاطر نشان کرد که نشان دادن واکنش و اظهار نظر روس‌ها درباره نبرد هفتم آوریل چهارده روز طول کشیده است. ژنرال با قبول اینکه اسرائیل با هرگونه اقدام علیه سوریه می‌تواند انتظار هرگونه حرکت خصمانه از سوی اتحاد شوروی را داشته باشد و احتمالاً مهاجرت یهودیان شوروی قطع شود، گفت: «اگر به این جریان با دقت نگاه کنیم، شوروی تحت شرایط مشخص - اما نه همه شرایط - ظرفیت ناچیزی برای عمل برضد اسرائیل دارد.»

یاریو نیز در اصل مشغول تکرار همان حرفهایی بود که از رادیوهای دشمنان ناصر در اردن و عربستان سعودی شنیده می‌شد: ناصر ضعیف است، «تنها رهبر عرب» (عنوانی که رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل با تحقیر به ناصر می‌داد)

مداخله‌ای نخواهد کرد، و سرنوشت سوریه به میزان رحم و شفقت اسرائیل بستگی خواهد داشت. با تمام این حرفها، باید دانست، همانطور که یاریو و دوستان اطلاعاتی وی فهمیده بودند، «يك عملیات گسترده و بزرگ نظامی» هیچ راهی بجز مداخله در پیش پای ناصر قرار نمی‌داد.

زمینه سازی‌های ژنرال یاریو بزودی به عناوین بزرگ خبری تبدیل شد. یونایتدپرس اینترنشنال گزارش کرد؛ «يك مقام بلندپایه اسرائیلی» تهدید کرده است «چنانچه تروریستهای سوریه از حمله به خاک اسرائیل دست برندارند، اسرائیل به منظور نابود کردن رژیم نظامی دمشق (تأکید از نویسندگان است) اقدام به عملیات محدود نظامی خواهد کرد.» نیویورک تایمز گزارش کرد، رهبران اسرائیل تصمیم گرفته‌اند «نیروی محدود نظامی» به کار برند.

ناصر که از همه طرف زیرباران تهدید و دشنام قرار گرفته بود، سرانجام در مقابل آنچه که «گستاخی» اسرائیل می‌نامید واکنش نشان داد. او در چهاردهم ماه مه دستور داد دو لشکر از نیروهای مصر بسوی صحرای سینا پیشروی کنند. هنگامی که فرماندهی عالی اسرائیل به منظور شرکت در مراسم رژه روز استقلال در اورشلیم گرد آمده بود، این خبر پخش شد. ظاهراً هیچکس نگران نگردید و دستور هیچگونه بسیج عمومی صادر نشد.

باوجود آنکه مصر نمایش قدرت خود را آغاز کرد، اما ناصر هنوز هم بشدت مورد این طعنه واقع می‌شد که در پشت سر نیروهای سازمان ملل مستقر در مرز پناه گرفته است. به هر حال روز شانزدهم ماه مه رئیس ستاد ارتش مصر از فرمانده نیروهای حافظ صلح سازمان ملل درخواست کرد، نیروهای تحت فرمان خود را از نوار غزه عقب بکشد. این درخواست هیچ اشاره‌ای به گروه حافظ صلح مستقر در شرم الشيخ نمی‌کرد. این نقطه در دهانه خلیج عقبه واقع بود و حضور سمبولیک این نیروها به اسرائیل امکان می‌داد آزادانه کشتی‌های خود را به دریای سرخ و اقیانوس هند بفرستد. به دلایلی که هرگز توضیح قانع کننده‌ای برای آنها ارائه نشده است، اوتانت، دبیرکل سازمان ملل متحد، اصرار داشت چنانچه هر يك از گروههای سازمان ملل مواضع خود را در مصر ترك کنند، سایر گروهها نیز

باید از مواضع خود خارج شوند. ناصر که امکان مانور سیاسی کمی داشت، چاره‌ای نداشت، جز اینکه درخواست کند همه این نیروها از مصر خارج شوند. در حالی که نیروهای مصری موجود در مرز بخودی خود بهانه مناسبی برای اعلان جنگ بشمار نمی‌رفتند - ناصر قبلاً هم در سال ۱۹۶۰ شبه جزیره سینا را تقویت کرده بود، اما این امر پیامدی بدنبال نداشت - بسته شدن تنگه به روی کشتیرانی اسرائیلی‌ها امر علیحده‌ای بود. قابل توجه آنکه ناصر قبل از اقدام نهایی برای بستن تنگه سه روز صبر کرد. شاید وی منتظر پا در میانی قدرتی خارجی برای خارج کردن منطقه از وضعیت بحرانی بود. اما صدایی از کسی در نیامد و به این ترتیب وی در ۲۱ ماه مه شرم‌الشیخ را اشغال کرده و بدنبال آن اعلام نمود، خلیج عقبه را به روی کلیه کشتی‌هایی که برای اسرائیل محمولات استراتژیک حمل می‌کنند بسته است. ستاد کل ارتش اسرائیل دستور بسیج باقیمانده نیروهای ذخیره را صادر کرد و تصمیم گرفت دو روز بعد، یعنی در ۲۵ ماه مه حمله کند.

تا آنجا که مردم سایر نقاط جهان در جریان قرار گرفتند، اینک کشور کوچک اسرائیل توسط «حلقه‌ای پولادین» از اعراب تهدید می‌شد. اما سوری‌ها به سهم خود می‌دانستند این حرف از حقیقت خیلی دور است. نیمی از پانصد تانک آنها قابلیت عملیاتی نداشت، نیروی هوایی آنها متشکل بود از یکصد فروند میگ خارج از رده و کودتا و تصفیه‌های خونین افسران آنها را از بین برده بود. (یکی از فرماندهان جبهه جولان درست قبل از آغاز جنگ شکایت کرده بود که چگونه می‌توان بدون داشتن افسر جنگید؟) از دمشق پاسخ آمد: «افسران دون پایه را ارتقاء دهید.» (۱۲)

در واقع در آن هنگام بیشترین تلاش نظامی سوریه متوجه اردن بود. روز ۲۱ ماه مه، یعنی در همان روزی که ناصر تنگه را بست، سوری‌ها در یک پست مرزی اردن واقع در رمت اتومبیلی را منفجر کرده و بیست و یک نفر اردنی را کشتند. حسین نیز در پاسخ به این عمل روابط خود را با همسایه‌اش قطع کرد. (۱۳) هر چند ارتش مصر به صورت چشمگیری بزرگ بنظر می‌رسید (متشکل از

دویست هزار نفر نیروهای منظم کادر بود) اما يك سوم آن در یمن دور دست گیر افتاده بود. به هیچ عنوان هم شایسته دریافت عنوان «نیروی رزمی سبك پا» بشمار نمی رفت. علاوه بر آن، ناصر به منظور بدست آوردن همراهی افسران با خود، هر يك از آنان را به تصدی یکی از واحدهای اقتصادی متعلق به دولت مأمور کرده بود. یکی از نخستین سربازان اسرائیلی که به هنگام جنگ وارد غزه شد، بعدها تعریف کرد: «هنگامی که وارد قرارگاه مصریان شدیم همه افسران ارسند با یونیفرم های تمیز صف کشیده بودند و گماشته هر کدام چمدانی برای آنها آماده کرده بود تا به اردوگاه اسرا ببرند، بجز ژنرال فرمانده که گماشته اش دو چمدان حمل می کرد. تنها در دسر هنگامی پیش آمد که ژنرالها را از خدمتکاران آنها جدا کردیم.» سربازان مصری نمی توانستند از فرماندهان خود الهام بگیرند و آنها را سرمشق خویش قرار دهند: فیلدمارشال عبدالحکیم عامر، فرمانده ستاد، عادت داشت هیجانانگیزی ناشی از شغل خود را از طریق مصرف حشیش بزداید.

برعکس، ماشین نظامی اسرائیل در طول سالها آبدیده و کامل شده بود. همه فرماندهان ارشد نظیر رابین، وایزمن، شارون و دیگران مردانی بودند با تجربه وسیع، که دامنه آن به روزهای جنگ استقلال و قبل از آن می رسید. نیروی دفاعی عمیقاً حرفه ای اسرائیل بخوبی مسلح شده بود. این نیرو نه تنها امتیاز برخورداری از صنایع نظامی پایه گذاری شده توسط پرز را داشت، بلکه تدارک خارجی آن نیز نسبت به تلاشهای متفرق روزهای نخست تشکیل دولت اسرائیل کاملاً متحول شده بود. فرانسویان هنوز به اسرائیل سلاح و بویژه جنگنده های میراژ می فروختند که نوک پیکان نیروی هوایی اسرائیل بشمار می رفت و علاوه بر آن، آمریکائیان اجازه حمل مقدار محدودی سلاح از جمله مهمات را داده بودند.

هنگامی که ناصر در پاسخ به فشار فزاینده ای که به او وارد می شد تنگه تیران را بست، اسرائیلی ها بهانه لازم را برای اعلان جنگ بدست آوردند. این فشارها نتیجه اقدامات اسرائیل در مرزهای سوریه و اردن بود و بنابراین، می توان گفت گروه کوچکی از مقامات [اسرائیلی] که سیاست نظامی را هدایت می کردند

باید بخوبی از اینکه سیاست آنها به کجا منتهی می شود آگاه بوده باشند. با این حال، در حالی که رخدادهای دهه آخر ماه مه به نتایج خود نزدیک می شدند، برخی از رهبران اسرائیل بتدریج عصبی می گردیدند. اسحاق رابین، رئیس ستاد، که در ۲۳ ماه مه به آستانه درهم شکستگی عصبی رسیده بود به عزروایزمن، رئیس عملیات خود گفت؛ می خواهد استعفا دهد. وایزمن به او گفت این فکر را به کلی دور بیندازد - «تو رئیس ستاد فاتحین خواهی بود... به کانال سوئز و اردن دست خواهی یافت.» - اما درعین حال برای آنکه حرف او را به صورت استهزا آمیزی تفسیر کند، آن را در خاطرات خود ثبت کرد. (۱۴) دلشوره های رابین تخفیف یافت و به سرکار برگشت.

ژنرالهای اسرائیلی می دانستند هرگاه بخواهند می توانند براه بیفتند و مصری ها را درهم بشکنند، اما لوی اشکول، نخست وزیر، ترجیح می داد تا زمانی که آمریکایی ها مجوز آشکاری برای این امر صادر نکرده اند صبر کند. او نمی خواست اشتباه مرگ آور بن گوریون در سال ۱۹۵۶ را تکرار کرده و با حمله بدون کسب مجوز از آمریکا، منتفی شدن دریافت ثمرات پیروزی از سوی آنها را بپذیرد. اما در حالی که اسرائیل آماده می شد ارتش مصر را درهم بکوبد، بنظر می رسید کاخ سفید قصد دارد راه حل دیپلماتیکی برای مسأله تنگه تیران تحمیل کرده و اسرائیل را از بهانه اش برای اعلان جنگ محروم کند.

حامیان اسرائیل در ایالات متحده نیز مانند مردم این کشور از جنگ لفظی اعراب و تهدیدهای خون آلودی که از سوی پایتختهای عربی عنوان می شد می ترسیدند. آنها از این هراس داشتند که کشور کوچک اسرائیل توسط ارتشهای بزرگ اعراب خرد شود. لیندون جانسون بهتر می دانست، زیرا سیا در گزارشهای خود به وی روشن ساخته بود خطر بزرگی اسرائیل را تهدید نمی کند. سیا همچنین می دانست ناصر قصد ندارد خود را وارد جنگ کند. درست کمی پس از آنکه ناصر تنگه را بست، مقامات سیا با دوست خود صلاح نصر که رئیس سرویس اطلاعاتی مصر بود تماس گرفته بودند.

یکی از مقامات سابق سیا می گوید: «ما از او پرسیدیم چه خبر است؟

می دانی که دارید جنگی بپا می کنید؟ او به صندلی اش تکیه داد و آهسته به جلد پرونده هایی که در قفسه پشت سرش روی هم چیده شده بود دست کشید. آنگاه گفت نگران نباشید. ما کل جریان بحران را به لاهه [دیوان عدالت بین المللی] خواهیم برد.»

جانسون که قبل از بحران خاورمیانه توجه چندانی به این مسأله نمی کرد، اینک باید امتیاز درهم شکسته شدن ناصر و وارد شدن ضربه ای به اتحاد شوروی در خاورمیانه را در مقابل نتایج احتمالاً ناخوشایند جنگی که متحد آن - اسرائیل - در خاورمیانه بپا می کرد می سنجید. از همه گذشته، ممکن بود شوروی ها به نفع متحد خود مداخله کنند. وی در حالی که این مسأله را از سر خود باز می کرد، سعی داشت با دادن قول ارائه یکصد خودروی زرهی، قطعات یدکی تانک، اطلاعات فنی موشکهای هاوک و یک وام ۲۰ میلیون دلاری اسرائیل را تحت کنترل خود نگه دارد. (۱۵)

آباابان، وزیر امور خارجه اسرائیل، که روش سخن گفتن سلیس او در همه جای جهان معروف بود و جای او را همیشه در غرب حفظ می کرد برای تقویت جبهه جهانی اسرائیل به واشنگتن فرستاده شد. او در راه خود، سری به پاریس زد و دوگل که سرویس اطلاعاتی اش به او خبر داده بود اسرائیل را هیچ خطری تهدید نمی کند، گفت چنانچه اسرائیل به اعراب حمله کند حمایت فرانسه را از دست خواهد داد. اما از آنجا که دیگر اسرائیل به اندازه دهه پنجاه به حمایت نظامی فرانسه وابستگی نداشت، چنین نصیحت هایی چندان مؤثر نبود. آنگاه آباابان در لندن توقف کرد و دولت لندن که سرویس اطلاعاتی انگلستان (به عمد یا به صورت دیگر) به آن اطلاعات غلط داده بود کاملاً موافقت کرد اسرائیل در آستانه فاجعه قرار دارد، اما لندن نمی تواند و رای حمایت اخلاقی چیز بسیار بیشتری به آن ارائه کند.

سرانجام ابان وارد ایالات متحده شد، و در آنجا تلگرافی از اورشلیم دریافت کرد که در آن رایین رئیس ستاد به او دستور می داد به آمریکایی ها بگوید مصر و سوریه در شرف حمله به اسرائیل هستند و در نتیجه ایالات متحده باید قول

دهد به اسرائیل کمک مستقیم نظامی می‌کند. مفهوم ضمنی این پیام آن بود که چنانچه ایالات متحده این کار را نکند ممکن است اسرائیل به ابتکار خودش حمله را آغاز کند.

دولت ایالات متحده نیز همانند اسرائیلی‌ها آگاه بود چنین تهاجمی در دستور کار اعراب قرار ندارد. از سوی دیگر، اسرائیلی‌ها دقت کرده بودند این ارزیابی به گوش حامیان با نفوذ و فعال آنها در ایالات متحده نرسد. این گروه از یهودیان بیش از آنچه ارزش داشت به سروصدای توفانی بپا شده توسط رادیو قاهره گوش می‌دادند. به عنوان مثال، ناصر در روز ۲۶ ماه مه به گروهی از اعضای اتحادیه‌ها که به دیدار او رفته بودند گفت: «اگر اسرائیل به تجاوز علیه سوریه یا مصر اقدام کند نبردی عمومی علیه آن آغاز خواهد شد و هدف اساسی ما در این جنگ نابودی اسرائیل خواهد بود.» او دو روز بعد اعلام کرد: «اگر اسرائیل جنگ را انتخاب کند، ما از آن استقبال خواهیم کرد.» (۱۶)

رهبر گرفتار مصر (که چند روز پیش روس‌ها به او گفته بودند به هیچ ترتیبی نمی‌تواند به اسرائیل حمله کند) سپس تهدیدهای توخالی خود را با این بیان احتیاط آمیز همراه ساخت که وی نخستین گلوله را شلیک نخواهد کرد. اما این صلح خواهی‌ها به اندازه تهدیدات بازتاب نمی‌یافت و فشار بیشتری متوجه جانسون می‌شد.

آرتور گلدبرگ^۴ که جانسون او را از دادگاه عالی به نمایندگی ایالات متحده در سازمان ملل فرستاده بود تا جا برای دوست صمیمی اش آبه فورتاس^۵ (یکی دیگر از طرفداران فعال اسرائیل) باز شود، از قبل آسیب پذیری اسرائیل را با عباراتی مؤثر برای رئیس جمهور تصویر کرده بود. جانسون پاسخ وی را با ارائه یک تحلیل سیا داد دایر بر اینکه اسرائیل هر جنگی با اعراب را طی دو هفته به پیروزی خواهد رساند. گلدبرگ از پذیرش این ارزیابی امتناع کرد و به این ترتیب جانسون دستور تهیه ارزیابی دیگری توسط سیا را صادر کرد. یکی از

4. Arthur Goldberg

5. Abe Fortas

تحلیلگرانی که برای انجام این کار مأمور شده بود، بعدها تعریف کرد: «در شامگاه بیست و پنجم مه دور یکدیگر نشستیم، به غور و بررسی پرداختیم و صبح روز بعد گزارش خود را به کاخ سفید فرستادیم.» این گزارش شکل تجدید نظر شده‌ای بود از نخستین گزارش. اینک سازمان سیا نتیجه می‌گرفت اسرائیل هر جنگی را شش روزه خواهد برد.

جانسون به پشتیبانی این اطلاعات قادر شد در مقابل آباابان و گلدبرگ مقاومت کند و وزیر امور خارجه اسرائیل بدون آنکه پشتیبانی خاصی از سوی ایالات متحده برای حمله به مصر بدست آورد به اسرائیل بازگشت.

همه این بازی‌های دیپلماتیک فقط به سرکش تر شدن جنگ طلبان اسرائیل منجر شد. ایگال آلون که از رؤسای سابق ستاد ارتش اسرائیل بود، اشکول را خطاب قرار داد و گفت؛ اگر همین الان حمله کنی نام خود را «مانند یک داوود دیگر» در تاریخ ثبت خواهی کرد. اشکول که بیش از آنچه سربازان می‌پنداشتند حيله گر بود، به ژنرال اصرار کننده گفت منتظر باشد و وی هنوز هم می‌تواند «از جانسون چیزهای بیشتری بگیرد.»

برخی از طراحان مشتاق نقشه‌های جنگی از توجه به این نکته غافل مانده بودند. همانطور که عزروایزمن بعداً گفت: «درستاد کل پیرامون این مسأله که برای امتحان همه راههای ممکن سیاسی جهت غلبه بر بحران چقدر باید به دولت فرصت داد اتفاق نظر وجود نداشت. نه تنها آنهایی که فکر می‌کردند باید در جهت مخالف دولت عمل کنند باید تأمل می‌کردند و امیدهای خود را در جهت یافتن یک راه حل سیاسی نگه می‌داشتند، بلکه باید تقاضاهایی نیز در این زمینه مطرح می‌شد. مثل اینکه «برای فلان مقدار زمان سعی کنید راه حلی سیاسی بیابید. اما بیش از این مقدار تعلل به زیان ما خواهد بود و عامل زمان علیه ما عمل خواهد کرد، زیرا عامل غافلگیری که اساس طرح جنگی ماست احتمالاً از بین می‌رود و یا حداقل میزان آن کاهش می‌یابد و بدنبال آن وارد عمل شدن ارتش مصر کار را بر ما سخت خواهد کرد.»

باوجود چنین برداشتهایی در نزد فرماندهی عالی اسرائیلی‌ها، این کشور در

آستانه انتقال قدرت از غیرنظامیان به یونیفرم پوشان قرار داشت. هنگامی که آباابان بدون گرفتن هرگونه تعهد خاصی از جانسون به اسرائیل برگشت، دولت تصمیم گرفت تهاجم را شاید به مدت چند هفته عقب بیندازد و در نتیجه دستور داد برخی نیروهای ذخیره که بسیج شده بودند به زندگی غیرنظامی برگردند. به گفته منشی نظامی لوی اشکول، یعنی همان اسرائیل لیور که روابط با ایدی امین در سال گذشته او را شوکه کرده بود، ارتش به سادگی این دستور را مورد بی‌اعتنایی قرار داده و خواهان نیروهای بیشتری شد. ساعاتی بعد در همان روز، هنگامی که اشکول با ستاد کل ملاقات و اصرار کرد آنها باید هنوز هم برای گرفتن نوعی اجازه از جانسون منتظر بمانند، ژنرالها و بویژه آریل شارون و ماتی پلد عصبانی شدند. لیور ثبت کرده است که چیزی نمانده بود جلسه ملاقات با نظامیان به يك شورش نظامی منجر شود.

در همین حین موشه‌دایان قهرمان جنگ ۱۹۵۶ و معمار نیروی دفاعی اسرائیل که از روزهای استعفای بگین از قدرت برکنار مانده بود، برای رسیدن به پست وزارت دفاع شدیداً پیکار می‌کرد. فعالیت اصلی او سرزدن به واحدهای رزمی مستقر در جنوب بود و در آنجا افسران ارشد که از بی‌جرأتی حاکم بر غیرنظامیان خشمگین بودند، او را به عنوان رهبر گمشده خود مورد استقبال قرار می‌دادند. سردبیران جراید نیز اشارات لازم را دریافت کرده و با بدگویی از ناکارایی دولت اشکول، خواستار تغییر این دولت می‌شدند.

دایان روز اول ژوئن به آرزوی خود رسید. اشکول بالاخره کوتاه آمد و ژنرال يك چشم را به وزارت دفاع منصوب کرد؛ وی همچنین تروریست سابق - مناخیم بگین - را به دولت وارد کرد. (۱۷)

اما انتظار و کشمکش ادامه یافت. رؤسای جوان و سرسخت ارتش و بخشهای اطلاعاتی می‌دانستند چه می‌خواهند و آن را با عزمی پولادین اعلام می‌کردند. لیور که شاهد يك سخنرانی یاریو (رئیس اطلاعات نظامی) برای غیرنظامیان بوده است، بعدها به یاد می‌آورد: «شکی وجود نداشت که یاریو آنها را به مسیر جنگ سوق می‌دهد... به عنوان يك ناظر مستقل، متوجه شدم کلمات

ژنرالها همانند پتکی است که بر سر وزیران کوبیده می شود.»
 با وجود این، وزیران از وارد شدن به قمار بزرگی که ژنرالها اصرار داشتند آنان را بدان بکشانند، خودداری می کردند. در مورد روس ها چه؟ رابین این مسأله را کنار می گذاشت: روس ها مداخله نخواهند کرد و جنگ تنها چند روز و پیش از آنکه ابرقدرتها بتوانند آتش بسی را تحمیل کنند، بطول خواهد انجامید. آیا بهتر نبود مدت دیگری هم منتظر می شدند؟ شارون می گفت: اسرائیل با پیشروی و پیروز شدن در جنگ بهتر حفظ می شود تا با باقی ماندن در انتظار اجازه [از آمریکایی ها]. ژنرال ماتی پلد عصبانی از بی اعتقادی غیرنظامیان به دلاوری سربازان از کوره بدر رفته بود: «يك ارتش برای بدست آوردن اعتماد دولت چه کاری جز پیروزی در جنگ می تواند انجام دهد؟»

اشکول مجبور بود یکبار دیگر صبورانه توضیح دهد توانایی نیروی دفاعی اسرائیل که ژنرالها این همه به آن می نازیدند، از طریق کمک از خارج از کشور پدید آمده است. او لیست سلاحهایی را که اخیراً دریافت شده بود به رخ ژنرالها می کشید. او می گفت: بدون داشتن متحدی که در پایان جنگ دوباره کشور را مسلح کند، پیروزی به درد نمی خورد؛ «زیرا يك پیروزی نظامی پایان همه چیز نیست. اعراب دوباره در همین جا خواهند بود.»

ژنرالها برای نگرانی خود برخی دلایل داشتند. روز اول ژوئن، نماینده ویژه جانسون که یکی از فعالان امور نفتی به نام رابرت آندرسون بود با ناصر حرف زده و در مورد اساس مصالحه ای پیرامون موضوع عبور اسرائیل از تنگه تیران به توافق رسیده بود. این مسأله با وجود آنکه اهداف نظامی اسرائیل به گشودن این راه آبی محدود نمی شد و از آن فراتر می رفت، هنوز هم پایه و بنیان بحران فرض می شد. قرار بود يك هفته دیگر وزیر امور خارجه مصر به واشنگتن برود و در مورد راههایی که ممکن بود به خاتمه منازعه ختم شود، مذاکره کند. مصالحه پیشنهاد شده بر این اساس بود که کشتی های اسرائیلی هنگام عبور از تنگه، پرچم يك کشور بیطرف - مثلاً لیبریا - را برافرازند. حامیان جنگ حساب کردند که به این ترتیب ممکن است فرصت تصفیه حساب با ناصر از دست برود. سفر وزیر

برجسته امور خارجه که شارون با تمسخر آن را «سگ دو زدن» می خواند، در کسب قول حمایت نظامی آمریکایی ها ناکام مانده بود و علائمی را که از سوی واشنگتن دریافت می گردید، نمی شد به حساب چراغ سبز برای آغاز جنگ دانست.

اینک نوبت سفر رئیس سرویس اطلاعاتی به واشنگتن بود که طی سه تا چهار سال گذشته سیا را در جریان مسائل اسرائیل گذاشته بود. در سی ام ماه مه مایر آمیت، رئیس موساد، به راه افتاد تا در واشنگتن دوستان خود را ملاقات کند. آمیت یکی از نمایندگان سرسخت سازمانی سخت سر بود و هنوز هم هست. در سال ۱۹۸۹، در اثنای گفتگویی که نویسندگان کتاب حاضر در مورد رخدادهای ماه ژوئن سال ۱۹۶۷ با او داشتند، از طریق تلفن به او اطلاع دادند یکی از وابستگان نزدیکش در اثر سانحه اتومبیل در گذشته است. او با توجه به اینکه در آن هنگام نمی توانست کار به درد بخوری درباره این فاجعه انجام دهد، به کنار ما برگشت تا خاطرات خود را درباره سفر به واشنگتن در آن روزها برایمان بگوید.

آمیت درباره اینکه دقیقاً چه کسی را دیده و با او درباره چه صحبت کرده، جانب احتیاط را می گیرد، اما قبول می کند مذاکراتی سری با ریچارد هلمز، مدیر سیا و رابرت مک نامارا، وزیر دفاع ایالات متحده داشته است. هر دوی این افراد این موضوع را که آنها هرگز به وی علامت آغاز جنگ را داده باشند، قویاً تکذیب می کنند. (۱۸)

شب شنبه سوم ژوئن گروه برگزیده ای در منزل لوی اشکول در اورشلیم گرد آمد. این گروه شامل اشکول، موشه دایان، اسحاق رابین، آباابان و البته خود اسرائیل لیور بود. در میان دود غلیظی از سیگار که اغلب اوقات در جلسات اسرائیلی ها و بویژه هنگامی که اسحاق رابین حاضر باشد، به چشم می خورد، حضار منتظر بازگشت رئیس موساد از واشنگتن شدند.

لیور در خاطرات خود می نویسد: «آمیت حدود نیمه شب وارد شد... آمیت از آن رو به واشنگتن فرستاده شده بود که سفر آباابان، وزیر امور خارجه، نیات

واقعی آمریکایی‌ها را روشن نساخته بود.

اینک آمیت برگشته و روی کاناپه‌ای در اقامتگاه خصوصی نخست وزیر نشسته بود. همه به دهان او نگاه می‌کردند. روشن بود که بعد از گزارش وی، تصمیم نهایی مقامات اسرائیل معین خواهد شد: بجنگند، یا فعلاً آن را فراموش کنند.»

بخشی از مأموریت آمیت این بود که کنترل کند آیا سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و اسرائیل در مورد وضعیت سیاسی و نظامی حاکم بر منطقه خاورمیانه به نتایج مشابهی رسیده‌اند یا نه. آنگونه که وی بلافاصله برای جمع نگران خانه اشکول بیان کرد، «تفاوت قابل توجهی» در این باره وجود نداشت. همچنین آمریکایی‌ها قصد نداشتند برای شکستن محاصره تنگه از نیروی دریایی خود استفاده کنند.

آمیت پرسش به مهمترین سؤال را به آخرین دقایق وا گذاشت: واکنش ایالات متحده در صورتی که اسرائیل به مصر حمله کند چه خواهد بود؟ او به سادگی گفت: «این را به من حالی کردند که چنانچه ما ناصر را درهم بشکنیم آنها دعایمان خواهند کرد.»

لیور اثری را که اعلام این موضوع روی حاضران در جلسه داشته ثبت کرده است: آخرین کلمات آمیت همه را به سرگیجه انداخت. برداشت ما از گزارشها، تلگرامها و بیانیه‌های عمومی این بود که چنانچه ما بخواهیم جنگ را شروع کنیم ایالات متحده تشویقمان نخواهد کرد. اینک مایر آمیت تصریح می‌کرد که قضیه چنین نیست.

هنگامی که آمیت گزارش بدقت فراهم شده خویش را تمام کرد، گروه تصمیم گرفت هنگام برگزاری جلسه دولت در روز بعد، اعلام کند اسرائیل جنگ را آغاز خواهد کرد. اینک که اشکول اجازه لازم را جهت پیشروی از سوی واشنگتن دریافت کرده بود، پشتیبانی کابینه از وی امری فورمالیته به حساب می‌آمد. (۱۹)

این موضوع که رئیس موساد طی سفر درخشان خود به ایالات متحده با چه

کسانی ملاقات کرده و با آنان چه گفتگو‌هایی داشته، ممکن است هیچگاه برای ما روشن نشود. مسلماً اگر وی باجیمز انگلتون رابط رسمی سیا با موساد دیدار نکرده باشد عجیب خواهد بود. یادآوری آمیت دربارهٔ اینکه وی «تفاوت قابل توجهی در عقیده» و ارزیابی سرویس‌های اطلاعاتی دو کشور نیافته است بطور فوق‌العاده‌ای گویا است. همانگونه که در سطور قبل دیده‌ایم، سیا مطمئن بود مصریان هیچ طرحی برای حمله به اسرائیل در سر ندارند و اسرائیل هر جنگی با اعراب را طی شش روز با پیروزی به پایان خواهد برد. بنابراین، هر کس که هم به این ارزیابیها آگاه بود و هم گزارش مذاکرات آمیت با آمریکایی‌ها را دریافت می‌کرد، هیچگونه شکی دربارهٔ معنی عبارت درهم شکستن ناصر برایش باقی نمی‌ماند: این حرف به معنی تهاجم اسرائیل بود.

مایر آمیت در مسافرت‌های قبلی خود به واشنگتن تلاش کرده بود علاقه آمریکایی‌ها را به پدید آوردن ائتلافی همه‌جانبه بر ضد ناصر جلب کند. به گفته یکی از مقامات آگاه سابق سیا در بهار سال ۱۹۶۶، «اسرائیلی‌ها به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند در تشکیل يك اتحاد ضد کمونیستی در خاورمیانه روی ما (ایالات متحده) حساب کنند. بنابراین تصمیم گرفتند این کار را به ابتکار خودشان انجام دهند.» [بنظر می‌رسد نویسندگان در اینجا عبارت ضد کمونیستی را به اشتباه به جای ضد ناصر به کار برده‌اند.]

به صورتی که این مقام سابق سیا روشن می‌کند، «این کار» از بین بردن ناصر به عنوان يك نیروی سیاسی بود که به واقع تلافی نبرد سال ۱۹۵۶ بشمار می‌رفت. در جنگ سال ۱۹۵۶ اسرائیلی‌ها حمله خود را بدون گرفتن مجوز از واشنگتن براه انداختند و ظاهراً حتی به دوست و رابط خود جیمز انگلتون درباره آنچه در جریان بود دروغ گفتند. در نتیجه آیزنهاور در صدور این دستور که اسرائیلی‌ها باید آنچه را فتح کرده‌اند پس داده و به خانه خود برگردند لحظه‌ای درنگ نکرد. اشکول درك کرده بود که این اشتباه اسرائیلی‌ها نباید یکبار دیگر تکرار شود. رئیس سرویس اطلاعاتی وی چراغ سبز لازم را از ایالات متحده دریافت کرده بود. جنگ سال ۱۹۶۷ در حالی آغاز شد که آمریکایی‌ها اجازه

«خرد کردن استخوان‌های ناصر» را صادر کرده بودند.

اما این سؤال باقی می‌ماند که آیا طراحان این جنگ در اسرائیل فراهم آوردن زمینه و تدارك «این کار» را نیز خود بعهده گرفته بودند؟ عده زیادی در جامعه اطلاعاتی ایالات متحده اعتقاد دارند که انگلتون در هماهنگ ساختن رخدادهایی که به جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ منجر شدند نقشی تعیین کننده بازی کرده است. یکی از افرادی که مدتی طولانی در آژانس رقیب سیا یعنی آژانس امنیت ملی - وظیفه رخنه به رمزهای مخابراتی را بعهده دارد - کار کرده است به صراحت اظهار می‌کند که «جیمز انگلتون و اسرائیلی‌ها يك سال وقت صرف کردند تا دیگ جنگ ۱۹۶۷ را به جوش آورند. این جنگ یکی از عملیات سیا برای گیر انداختن ناصر بود.» يك چنین نظری را که از سوی منبعی وابسته به يك آژانس سری که وسیله و توانایی دستیابی به ارتباطات سیا و اسرائیلی‌ها را داشته است ابراز می‌شود، باید معتبر ارزیابی کرد.

مردی که اعتقاد داشت نزاع بیرحمانه بین خروشچف و مائوتسه‌تونگ سرپایك ظاهر سازی است و برای بازی دادن غرب براه افتاده است، مسلماً در پذیرش این فرضیه که شوروی‌ها دارند سراسر خاورمیانه را در می‌نوردند مقاومت زیادی از خود نشان نمی‌داد. به اعتقاد بسیاری از کسانی که وی را می‌شناخته‌اند، انگلتون شخصی بود با مقدار قابل ملاحظه‌ای فضل فروشی روشنفکرانه. «کار ناصر را ساختن» و در همان حال ارائه دادن چهره‌ای از اسرائیل به عنوان کشوری مورد تهدید و مظلوم که برای زندگی اش می‌جنگند، همانگونه که خواهیم دید متضمن يك عملیات روانی بود که در طراحی آن استادی وزیرکی عظیمی به کار برده بودند. اگر فرض کنیم طراحان اسرائیلی این نقشه در موساد، سرویس اطلاعات نظامی و ستاد کل اسرائیل قابلیت پدید آوردن این طرح را به صورت ابتکار از خود نداشته‌اند، این برای آنها امتیازی منفی به حساب می‌آید، اما باید دانست اگر این طرح واقعاً از خود آنان باشد، با اجازه دادن به انگلتون که فکر کند در ارائه ایده آن نقشی اساسی و یا حتی رهبری کننده داشته است، چیز زیادی از کف اسرائیلی‌ها بیرون نمی‌رود.

مسأله این است که طرفهای مذاکره آمیت در آن مذاکرات حیاتی دو روزه آغاز ماه ژوئن، درباره اهداف جنگی واقعی اسرائیل چه توافق‌ها و پذیرش‌هایی از خود نشان داده‌اند؟ واقعیت آن است که هر چند خرد کردن استخوانهای ناصر کاملاً با سیاست امنیت ملی ایالات متحده هماهنگی داشت، انجام همین کار با شاه اردن چنین نبود.

از هنگام تهاجم اسرائیلی‌ها به شهر سامو در ماه نوامبر سال ۱۹۶۶، شاه حسین بیشترین تلاش خود را به کار برده بود تا در دریای توفانی سیاست‌هایی که او را احاطه کرده بود سر خود را روی آب نگه دارد. روابط او هم با مصر و هم با سوریه و همچنین با احمدشکری رهبر منتخب ناصر برای سازمان آزادیبخش فلسطین روز به روز وخامت فزاینده‌تری پیدا کرده بود و هوا پر بود از امواج تبلیغاتی رادیوها که در یکدیگر تداخل می‌کردند. مصری‌ها دائماً از وی به عنوان «کوتوله سیا» و یا «فاحشه امان» یاد می‌کردند و در همین حال رادیو امان به موضوع خیانت ناصر به فلسطینی‌ها از طریق پناه گرفتن در پشت سر نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد چسبیده بود.

حسین دوستان بسیار معدودی داشت که ظاهراً ایالات متحده یکی از آنان بود. شاهد این دوستی نیز چمدان‌هایی است که پر از پول نقد بطور منظم توسط رئیس ایستگاه سیا در امان به قصر حسین تحویل می‌شد. بلافاصله پس از انجام تهاجم به شهر سامو، شاه حسین درخواست ملتمسانه‌ای برای آمریکایی‌ها فرستاده بود.

پرزیدنت جانسون برای مطمئن ساختن او پیامی فرستاد: «سفیر ما آقای فیندلی برنزه مرا از نگرانی جنابعالی درباره اینکه سیاست اسرائیل تحول یافته و اینک قصد دارد ساحل غربی رود اردن را اشغال کند آگاه ساخته است. هر چند من دلیل این نگرانی را درک می‌کنم، اما ما شواهد معتبری در دست داریم که باور کنیم وقوع رخدادهایی که شما از آنها واهمه دارید کاملاً غیرمحتمل است...»

نمایندگان شخصی و با نفوذی که ما در اسرائیل داریم برای این کشور روشن ساخته‌اند چنانچه سیاستهایی که شما از آنها هراس دارید در پیش گرفته شوند، نتایج عمیقی بیار خواهند آورد. شکی نیست که موضع ما توسط اسرائیلی‌ها عمیقاً درک شده و به آن احترام گذاشته می‌شود.» (۲۰)

ممکن است حسین برمبنای این فرض عمل کرده باشد که از سوی اسرائیل مصونیت دارد، اما در حالی که در اواخر سال ۱۹۶۷ تنش موجود در خاورمیانه عمیق‌تر می‌شد و بالا می‌گرفت، وی هر لحظه بیشتر از پیش از سوی دشمنان عرب خود احساس صدمه‌پذیری می‌کرد. بویژه ژنرال‌های خشمگین دمشق در حال رو آوردن از فحاشی به اعمال خشن بودند و انفجاری که در پست مرزی به تاریخ ۲۱ ماه مه رخ داد نمونه‌ای از این روش جدید آنها بود. حسین که امکان تهاجم اسرائیلی‌ها را (که رئیس جمهور ایالات متحده گفته بود اجازه انجام آن را نخواهد داد) در مقابل تهدیدات به کلی غیر قابل جلوگیری همسایگان عرب خویش سنجیده بود، تصمیم گرفت به قماری دست بزند.

وی در ۲۹ ماه مه پیامی برای عمده‌ترین دشمن خود یعنی ناصر فرستاد و در آن ابراز داشت که زمان «هماهنگ‌سازی روشهای دفاع در برابر تهدید اسرائیل» برای دو کشور فرا رسیده است. سپس فردای آن روز به قاهره پرواز کرد. خبر این ملاقات بلافاصله به گوش سوری‌ها رسید. سرویس‌های اطلاعات مخابراتی ایالات متحده پیام سرشار از نگرانی از سوی مقامات سوری به ناصر را استراق سمع کردند، که در آن از وی پرسیده می‌شد؛ برای چه با حسین خائن وارد معامله شده است. ناصر به سوری‌ها گفت نگران نباشند. او گفت: «او را به تله خواهیم انداخت.»

هنگامی که دوست کوچک سیا به مصر رفت مقامات سیا برای او نگران شدند اما کاری از دست آنها بر نمی‌آمد.

اواخر آن شب حسین آسوده و لبخند بر لب بازگشت. مقامات و دیپلماتهای آمریکایی در امان از شنیدن اینکه وی با همراه داشتن مهمانی بازگشته است

هراسان و متعجب شدند. روی پلکان هواپیما و درست پشت سر حسین، احمد شکری رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین ایستاده بود که کمی پیش اعلام کرده بود؛ «هدف اول نبرد حسین خونخوار امان است که به خدا، پیامبر و آرمان فلسطین خیانت کرده است.» اما شکری تنها مسافر دیگری نبود که از هواپیما بیرون آمد. پشت سر او نیز ژنرال مصری عبدالمنعم ریاض ایستاده بود. به موجب يك معاهده دفاع متقابل که صبح همان روز توسط حسین و ناصر امضاء شده بود، ریاض فرماندهی ارتش اردن را طی نبرد بعهدہ می گرفت. حسین واقعاً به دام افتاده بود. ناصر موفق شده بود تحت پوشش وجود اوضاع بحرانی در رابطه با اسرائیل، کسی را که یکی از بزرگترین دشمنان وی در جهان عرب بشمار می رفت و به صورت غیرقابل برگشتی اسیر چنگال ایالات متحده فرض می شد، به امضای معاهده ای وادار سازد که مطابق آن دوستی ابدی دو کشور اعلام می شد و نه تنها سازمان آزادیبخش فلسطین را به رسمیت می شناخت، بلکه يك ژنرال مصری را برای فرماندهی نیروهایش می پذیرفت.

مقامات سفارت ایالات متحده در امان به تلاش افتادند تا از آنچه رخ داده سر درآورند. یکی از اطرافیان شاه گفت: «نگران نباشید. برای اولین بار خواهم توانست با خیال راحت به بستر بروم. اینک در جهان عرب هیچکس با ما مخالف نیست.» ظاهراً حسین فکر می کرد با زیرکی خطر را از تخت پادشاهی اش دور ساخته است. چنانچه جنگی در نمی گرفت، این حرکت حسین بسیار عاقلانه بنظر می رسید.

ریچارد هلمز رئیس سیا گفته است که وی بلافاصله بعد از بازگشت آمیت به اسرائیل یادداشتی فوق سری برای رئیس جمهور ارسال کرده و اظهار داشته است اسرائیل «احتمالاً طی چند روز آینده خود را درگیر جنگ با اعراب خواهد کرد.» (۲۱) در واقع سیا اطلاعات بیشتر و دقیق تری در دست داشت که مسلماً قبل از چهارم ژوئن به دستش رسیده بود. شامگاه همین روز رئیس ایستگاه سیا به سراغ حسین رفت. شاه اردن که از نگرانی بدر آمده بود در يك مهمانی بسر می برد. رئیس ایستگاه سیا وی را به باغ برد و پیامی فوری را به وی داد: اسرائیل

صبح روز بعد به مصر حمله خواهد کرد. جنگی کوتاه درخواهد گرفت. اسرائیل پیروز خواهد شد. اردن باید خود را از نبرد دور نگه دارد، اما چنانچه حسین احساس کرد باید همبستگی عربی خود را نمایش دهد، باید نمایشی ظاهری براه بیندازد. در این صورت اسرائیلی‌ها با او کاری نخواهند داشت.

علی‌رغم این فرضیه مقامات سطح بالای واشنگتن که اردن از طرحهای تهاجمی اسرائیل مصون خواهد بود، دیپلماتهای آمریکایی در اورشلیم نیز مانند مقامات نظامی اردن از اینکه می‌دیدند نیروهای اسرائیلی «با گرفتن حالت تهاجمی» در حاشیه شهر تقسیم شده [بیت المقدس] گرد آمده اند اطمینانی به این فرضیه‌ها نداشتند.

حسین گفتگوی عجولانه اش با مقام آمریکایی را جدی گرفت. در واقع وی به سراغ تلفن رفت تا از طریق آن ناصر را هشیار سازد. رهبر مصر که ظاهراً تحت تأثیر گفتگوهایش با آندرسون نماینده جانسون و همچنین چشم انداز سفر قریب الوقوع وزیر امور خارجه اش به واشنگتن بود از پذیرفتن حرفهای شاه حسین درباره مصیبتی که در راه بود سرباز زد.

همانطور که سیا به شاه حسین آگاهی داده بود، صبح روز بعد ضربه اسرائیلی‌ها به ناصر وارد شد. حمله اسرائیل به نیروی هوایی مصر برای ساعت ۷/۴۵ صبح طراحی شده بود، زیرا آنان آگاه بودند در این ساعت خلبانان مصری تازه از گشت صبحگاهی خود بازگشته‌اند و فرماندهان ارشد نیز در راه رسیدن به مقرهای فرماندهی خود هستند.

مصری‌ها تا حدی انتظار انجام يك حمله هوایی از سوی اسرائیلی‌ها را داشتند، اما فکر نمی‌کردند وایزمن و هود به این قمار دست بزنند که همه هواپیماهای رزمی خود را برای تهاجم بسیج کرده و تنها چند هواپیما را برای محافظت از حریم هوایی اسرائیل نگه دارند. در کمتر از دو ساعت کل نیروی هوایی مصر از دست رفت - ۳۰۹ هواپیما از مجموع ۳۹۰ هواپیما منهدم شد - و حدود يك سوم از خلبانان مصری نیز کشته شدند. ماتی هود، فرمانده نیروی هوایی اسرائیل، بعداً رجزخوانی می‌کرد که طراحی این تهاجم شانزده سال

بطلول انجامیده است. او لاف می‌زد؛ «ما در هواپیما زندگی کردیم، در هواپیما خوابیدیم و خودمان دیگر هواپیما شده بودیم. در نتیجه توانستیم کار را کامل به انجام برسانیم.» (۲۲)

سه ربع ساعت پس از آنکه نخستین هواپیمای میراث اسرائیل روی میگاهی که در کنار هم در پایگاه هوایی شبه جزیره سینا ردیف شده بودند شیرجه رفت، سپهد اودبول^۷ که فرمانده نیروی سازمان نظارت بر آتش بس سازمان ملل بود، توسط يك مقام ارشد وزارت امور خارجه اسرائیل فرا خوانده شد و پیامی برای شاه حسین به وی تحویل گردید: «ما تحت هر شرایطی که پیش آید، برای انجام عملی علیه اردن پیشقدم نخواهیم شد. اما چنانچه اردن رفتار خصمانه‌ای در پیش گیرد، با تمام نیرو واکنش نشان خواهیم داد و در آن صورت مسئولیت هرگونه نتیجه‌ای به دوش شاه خواهد افتاد.»

این مقام همراه با ارائه این تهدید توضیحی نیز بر آنچه در حال وقوع بود اضافه کرد. او گفت: جنگ هنگامی آغاز شد که هواپیماهای مصری علیه اسرائیل بیخاستند و توسط هواپیماهای اسرائیلی رهگیری شدند. واضح است که این حرف وی دروغی بیش نبود. (۲۳)*

حسین هشدار را دریافت کرد، اما درست همانطور که ناصر شب پیش با پذیرفتن حرف وی خود را فریب داده بود، اینک او نیز ادعاهای هستیریک کسب پیروزی را که از رادیو قاهره پخش می‌شد، پذیرفت. دایان بطور حيله گرانه‌ای به بخش روابط عمومی خود دستور داده بود «به منظور گیج نگه داشتن اردوگاه دشمن» درباره آنچه از نبرد بدست آمده بود، سکوت پیشه کند.

به این ترتیب حسین برای دومین مرتبه در طول يك هفته به تله افتاد. چهار ساعت پس از آغاز جنگ نیروهای وی که آنها را تحت فرماندهی ژنرال ریاض

7. Odd Bull

* - این نیرنگ آنقدر دقیق طراحی شده بود که در بیشتر کشورهای عرب بصورتی منفعلانه پذیرفته شد. در کشور ما نیز در آن هنگام تبلیغ می‌شد تهاجم اسرائیل پیشدستی هنرمندانه‌ای بوده است. م

(فرماندهی که در تاریخ آوازه‌ای ندارد) قرار داده بود، روی هدفهای اسرائیلی آتش گشودند. در همین حال نیروی هوایی کوچک اردن به هوا برخاست و یک پایگاه هوایی کوچک اسرائیل را بمباران کرد.

نخستین گزارشها از جریان بمباران ابتدایی اردنی‌ها در قرارگاههای نظامی اسرائیل چندان جدی گرفته نشدند. آنگونه که عزروایزمن بعدها گفت: «این تمایل وجود داشت که کار او را سبک بشمارند: حسین فقط داشت تظاهر می‌کرد تا خود را در کنار ناصر نگه دارد؛ اما از عمل خود هدف دیگری داشت.» وایزمن امیدوار بود حسین جدی عمل کند. آنطور که خودش می‌گوید، او می‌خواست جنگ «فرصت نوشتن آرزویی روی یک تکه کاغذ و قرار دادن آن در حفره‌ای درخشتهای دیوار غربی» را به او بدهد [اعتقاد خرافی یهودیان نسبت به اعجاز دیوار ندبه]. منظور او این بود که تمامی اورشلیم [بیت المقدس] و بقیه آنچه را که سرزمین اسرائیل می‌دانست - ساحل غربی - تسخیر کند.

وایزمن هرگز اشتیاق خود را به فتح ساحل غربی پنهان نساخته بود. هنگامی که هنوز هم فرمانده نیروی هوایی بود، خطاب به دانشجویان افسری در یکی از مراسم گفت: «هنگامی که شما به هبرون می‌آئید [شهری است در ساحل غربی که در آن هنگام تحت حاکمیت اردن بود] آیا عنوان فاتح خواهید داشت؟» اگر بین دانشجویان فرد زبده‌ای وجود داشت باید جواب صحیح را می‌دانست: «نه - به عنوان آزاد کننده به آنجا خواهیم رفت.» (۲۴)

حمله اردنی‌ها به پایگاه هوایی به این معنی گرفته شد که حسین جدی عمل می‌کند. فقط باید ماتی هود از قرارگاه خود فرمان رمزی را صادر می‌کرد با این مفهوم که «کار اردنی‌ها را بسازید»، و سپس اجرای طرح اسرائیل آغاز می‌شد. نیروی هوایی اردن فوراً از صحنه پاك شد. یکی از خلبانان، بی‌رحمی حرفه‌ای بخش اطلاعات نظامی را از طریق شلیک راکت‌های خود به سوی دفتر شخصی حسین در امان به نمایش گذاشت.

در پایان آن روز والت روستو^۸، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور، گزارشی

اطلاعاتی درباره نبرد در اختیار رئیس جمهور گذاشت. «آقای رئیس جمهور: گزارش ضمیمه، همراه با نقشه از نخستین روز جنگ.» (۲۵)

نیروهای اسرائیلی همان شب برای تسخیر شهر قدیمی اورشلیم براه افتادند. هر چند از طرف سربازان قبایل بدوی لژیون عرب در مقابل آنان مقاومت سختی صورت گرفت، اما نیروی شبه نظامی ساحل غربی بخوبی مسلح نشده و بندرت آموزش دیده بود، احتمالاً به این دلیل که شاه حسین به عناصر فلسطینی این نیروها اعتماد نداشت. حسین هرگز این شانس را پیدا نکرد که بار دیگر این شهر و ساحل غربی را در اختیار خود نگه دارد. او این موضوع را در دومین روز نبرد فهمید و به همین دلیل هنگامی که شورای امنیت سازمان ملل تقاضای آتش بس کرد، وی فوراً این تقاضا را پذیرفت. اما اسرائیلی‌ها این تقاضا را نپذیرفتند، به کار استحكام فتح خود در اورشلیم و ساحل غربی پرداختند و در همین حال، از طریق روشهایی مانند رها کردن بمبهای ناپالم روی ستونهایی از آوارگان که بسوی شرق روان بودند، سعی کردند تا حد ممکن جمعیت این منطقه را از آن بیرون بکشند. هنگام ظهر روز سه‌شنبه ششم ژوئن، سفارت ایالات متحده در امان گزارش کرد: «نیروی هوایی اسرائیل در حالی که مطلقاً جابجایی نظامی در ساحل غربی وجود ندارد، اهداف غیرنظامی را در این منطقه دیروز و مجدداً امروز هدف بمباران قرار داده است.» (۲۶)

شاه حسین هنگامی که بقایای پادشاهی اش را در دومین شب سهمناک جنگ نجات داد و از چنگ اسرائیلی‌ها دور ساخت، رئیس ایستگاه سیاه در امان را به قرارگاه نظامی خویش فرا خواند. این شخص یکی از دوستان خوب شاه حسین بشمار می‌رفت، اما دوستانش به یاد می‌آورند هنگامی که از جلسه ملاقات با شاه و گروهی از افسران خشمگین برمی‌گشته هراسان بوده است. گفته شده که حسین از وی پرسید: «آیا به من نگفتی اسرائیل به اردن حمله نخواهد کرد؟» مأمور سیاه پذیرفت که چنین بوده است. «آیا آنها نیمی از کشور مرا تصرف نکرده‌اند؟» مرد آمریکایی بازهم حرف او را تأیید کرد. آنگاه سلطان شکست خورده گفت: «خب، حالا باید چه غلطی بکنم؟»

او نمی توانست کار زیادی بکند. اسرائیلی ها روز چهارشنبه هفتم ژوئن کار فتح شهر قدیمی اورشلیم را تکمیل کردند. موشه دایان که اینک به خاطر نبرد طرح و اجرا شده توسط رابین یکبار دیگر غرق در افتخار شده بود، اعلام کرد: «ما پایتخت تقسیم شده اسرائیل را دوباره یکپارچه کرده ایم. به مقدس ترین جا در بین امکنه مقدس خود بازگشته ایم و دیگر هرگز از آن جدا نخواهیم شد.» (۲۷) آنگاه اسرائیل علامت داد که پس از آن با آتش بس موافقت خواهد کرد. روز بعد از آن سلاحها در جبهه مصر نیز که اینک در کناره کانال سوئز قرار داشت خاموش شدند.

اما جنگ به پایان نرسیده بود. موشه دایان روز جمعه ۹ اکتبر بدون مراجعه به دولت و نخست وزیر ویا حتی رئیس ستاد خود دستور حمله فوری به سوریه را صادر کرد. به رغم همه آن هشدارهای شدیدی که قبلاً درباره خطر تروریسم مورد حمایت سوریه داده می شد و سبب بروز بحران قبل از جنگ شده بود، گشایش جبهه شمالی به عنوان یک تصمیم ثانوی عملی شد. روز قبل از آن، رابین بر علیه انجام این تهاجم موضع گرفته بود.

مسخر کردن بلندی های جولان که توپهای سوری ها برای مدتی طولانی از آنجا شهرکهای اسرائیلی را زیر آتش می گرفتند (البته بدون نتیجه ای چندان مؤثر) دو روز بطول انجامید. نیروهای سوری که سلاح و مهمات مناسبی در اختیار نداشتند در ابتدا کارایی مؤثری از خود به نمایش گذاشتند تا آنکه گزارش دروغینی پخش شد با این مضمون که دشمن خط تدارکاتی آنها را اشغال کرده است. این گزارش آشفتگی و عقب نشینی عمومی را سبب شد. جنگی که چهره خاورمیانه را برای ابد تغییر داد به پایان رسید.

بیشتر به برکت شکافی سیاسی که وقوع جنگ بین کشورهای غربی پدید آورده بود، توطئه چینی ها و دروغهایی که جنگ ۱۹۵۶ کانال سوئز را همراهی می کردند اینک آشکار شده بودند. جنگ ۱۹۶۷ که از بسیاری جنبه ها دنباله درگیری قبلی بود - تهاجمی از قبل طراحی شده برای از بین بردن رژیم ناصر - اسرار خود را خیلی بهتر حفظ کرده است. به عنوان مثال باید پرسید چرا

اسرائیلی‌ها در هشتم ژوئن به کشتی اطلاعاتی ایالات متحده موسوم به لیبرتی^۹ در سواحل سینا حمله بردند؟ روشن است اسرائیلی‌ها می‌دانستند در حال حمله کردن به یک شناور نیروی دریایی ایالات متحده هستند، بویژه آنکه این کشتی در آن هنگام پرچم بزرگی با نقش ستاره و نوار برافراشته بود. این واقعیت که آنان شش ساعت وقت صرف شناسایی هدف و اجرای حمله نسبت به آن کردند و در عملیات خود قایقهای نجات را زیر رگبار مسلسل گرفتند، گواهی است بر اهداف بیرحمانه این عملیات.

این حقیقت که دولت ایالات متحده در آن هنگام و در حال حاضر بیشترین تلاش خود را برای پرده پوشی آنچه به مرگ سی و چهار نفر آمریکایی انجامید به کار می‌برد، حاکی از آن است که دو کشور در واقع در پنهان نگه داشتن تعداد زیادی از اسرار با یکدیگر شریکند. به هر حال هنوز هم اینکه چرا اسرائیلی‌ها به این حمله دست زدند بلا توضیح مانده است. گفته می‌شود آنها می‌خواستند از آشکار شدن این حقیقت که اسرائیل به رغم آتش بس در حال گشودن جبهه دیگری علیه سوریه است جلوگیری کنند، و طبیعتاً کشتی لیبرتی از طریق استراق سمع مخابرات نظامی می‌توانست به آسانی به این نکته واقف شود. اما ایالات متحده به هیچ رو آنقدر که نگران شاه حسین بود، نگران کسانی که ادعا می‌شد در دمشق نماینده [نفوذ] شوروی هستند، نبود. علاوه بر آن، در حالی که دایان فقط باید فرمان پیشروی را به فرماندهی شمالی نیروی دفاعی اسرائیل - دیوید الازار^{۱۰} - می‌داد تا عملیات خود را در جولان آغاز کند، حمله کردن به کشتی لیبرتی مستلزم هماهنگی با نیروی هوایی و دریایی بود. از آنجا که دایان درباره فرمان آغاز تهاجم به سوریه با رابین مشورت نکرده بود، آیا وی می‌توانست بدون آنکه توضیح دهد چه هدفی دارد به ستاد کل بگوید به کشتی آمریکایی حمله کنند؟» (۲۸)

دلیل این مسأله هرچه که باشد، جان آمریکایی‌هایی که در کشتی لیبرتی

9. Liberty

10. Elazar

بسر می بردند بی ارزش و قابل فدا کردن ارزیابی شد و واشنگتن نتایج جنگ ژوئن را با رضایتمندی پذیرفت. دوستان آمریکا دوستان شوروی را گوشمالی داده، تحقیر کرده بودند. در اگوست همان سال طی يك گردهمایی عمومی اعراب در خارطوم، ناصر بالاخره در مقابل دریافت مبالغی کمک نقدی از سوی عربستان سعودی پذیرفت که نیروهایش را از یمن خارج کند. عقب نشینی اسرائیلی ها از ساحل غربی، غزه و بلندی های جولان کمی بیشتر بطول می انجامد. [نویسنده لحنی طعنه آمیز به کار برده است.]

اسرائیل در سال ۱۹۵۶ به خاطر اهمالش در مطلع ساختن سیا و کاخ سفید از نیات و نقشه هایی که در پیش داشت صدمه دیده بود. جنگ سال ۱۹۶۷ را به گونه بهتری سازمان داده بودند. ارتباط پنهانی به مرحله کمال رسیده بود. عملیات سوئز به خاطر مخالفت عمیق ابراز شده در فرانسه و انگلستان و بویژه در انگلستان نسبت بدان، بیشتر از جنگ ۱۹۶۷ بدنام شده بود. در سال ۱۹۶۷ دفاتر روابط عمومی بسیار بهتر عمل کردند. تا آنجا که به مردم اکثر نقاط جهان مربوط می شد، (اعراب نقطه نظر دیگری داشتند) افسانه غلبه داوود بر جالوت متحقق شد و تاکنون نیز ادامه دارد.

اما به هر حال در خود اسرائیل بخشی از حقایق مربوط به جنگ ژوئن طی سالها و بتدریج به بیرون درز کرده است. به عنوان مثال، نخست وزیر مناخم بگین که در جنگ ژوئن عضو دولت بود در سال ۱۹۸۲ اعلام کرد: «در ژوئن سال ۱۹۶۷... ما دست به انتخاب زدیم. تجمع نیروهای مصری در صحرای سینا حاکی از این نبود که ناصر واقعاً قصد دارد به ما حمله کند. ما باید به خودمان بیالیم. [زیرا] ما تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم.» (۲۹)

بگین این حقیقت را در دوره ای که سعی داشت راه انتخابی خود را برای جنگیدن در لبنان توجیه کند مورد اعتراف قرار داد. اما تأیید شجاعانه وی دایر بر اینکه اسرائیلی ها مجبور نبودند بر سر اعراب بریزند و به جای آن می توانستند از جنگ اجتناب کنند، توسط سه تن از ژنرالهای ارشد و غیر احساساتی اسرائیل نیز دوباره تأیید شده است.

عزروایزمن که فرمانده نیروی هوایی و سپس معاون ستاد کل ارتش اسرائیل بوده و بخش اعظم برنامه ریزی جنگ ژوئن ۱۹۶۷ را انجام داده در سال ۱۹۷۲ گفت: در ژوئن سال ۱۹۶۷ «هیچ تهدید نابود کننده ای» در کار نبوده، اما حمله به مصر، اردن و سوریه به هر حال کاردرستی بوده است، چرا که به خاطر این حمله اسرائیل توانست «با شکل، روح و کیفیت امروزی خود وجود داشته باشد.» (۳۰)

ژنرال ماتی پلد که قبل از تبدیل شدنش به کبوتری صلح طلب بین بارهای جنگ طلب ستاد کل آدم تندرویی بشمار می رفت گفت: «این ادعا که نیروهای مصری متمرکز شده در مرزهای ما قابلیت تهدید موجودیت اسرائیل را داشتند نه تنها توهینی به اطلاعات کسانی است که قابلیت تحلیل چنین موقعیتهایی را دارند، بلکه توهینی به زاهال (ارتش اسرائیل) بشمار می رود.» (۳۱)

اسحاق رابین که قبل و در اثنای جنگ رئیس ستاد بود، اجماع نظر ارتش اسرائیل را چنین بیان می کند: «من اعتقاد ندارم که ناصر خواستار جنگ بود. دو لشگری که وی در چهاردهم ماه مه به صحرای سینا فرستاد برای انجام تهاجمی علیه اسرائیل کانی نبود. او این را می دانست و ما نیز می دانستیم.» (۳۲)

حقایق برای این حرفه ای های خونسرد آشکار بود. هر چند گفته های آنها در اوایل دهه ۱۹۷۰ تا حدی سبب خشم عده ای شد، اما امروزه این موضوع در کشور آنها به عنوان موضوعی جهت بحث و نزاع در نظر گرفته نمی شود.

در روزهای بلافاصله پس از جنگ، جنگ طلبان خونسرد واشنگتن (که همانند بگین و ژنرالها از حقیقت آگاه بودند) از اینکه اسرائیل در تنبیه اتحاد شوروی در خاورمیانه نقشی بازی کرده است، عمیقاً خشنود بودند. اینک «ارتباط» آمادگی ارتقاء به مرحله و فاز جدیدی را داشت. آمریکایی ها در دهه ۱۹۶۰ نخستین قدمهای آزمایشی را به منظور متحقق ساختن رؤیای دیرپای اسرائیلی ها - خلق رابطه ای نظامی بین دو کشور - از طریق تأمین مقداری سلاح برداشته بودند. اینک که جهان در حال تحسین «معجزه» ژوئن ۱۹۶۷ بود زمان پدید آوردن این رابطه فرا می رسید. رابطه ای که برای جامعه اسرائیل و سایر

کشورهای جهان نتایج ژرف بیمار می آورد.

فصل هفتم

تجارت اسلحه

مردی که نام خود را به معروفترین محصول ساخت اسرائیل در سراسر جهان بخشید، اینک در خانه‌ای در نزدیکی پیتزبورگ زندگی می‌کند. محصولی که وی پدید آورد هنوز هم پس از چهل سال یکی از پرفروشترین کالاهای جهان است، اما یوزی گال بسیار دور از کشوری که با کار خود آن را قدرتمند ساخت، در خیابان خلوتی در يك محله بیلاقی زندگی آرامی می‌گذراند.

مسلسل یوزی در واقع تنها محصول اصلی اسرائیل است که در همه جا با شنیدن نام آن همه به یاد این کشور می‌افتند. (ممکن است مرکبات یافا نیز دارای چنین حالتی فرض شوند، اما باید دانست قبل از آنکه کار عمل آوردن این نوع مرکبات به دست اسرائیلی‌ها بیفتد، فلسطینیان پرتقال یافا را تولید می‌کردند.) این اسرائیل بود که آقای گال را ساخت و این مؤسسه دولتی «صنایع نظامی اسرائیل»^۱ است که همه ساله از مصنوع دست این مرد میلیونها دلار سود بدست می‌آورد.

یوزی به خاطر ساختن وسیله فوق العاده موفق برای کشتن مردم هیچگونه ناراحتی نظر بر انگیزی در مورد نتایج کار خود بروز نمی دهد. او مردی است با قدی کوتاه که در سن شصت و شش سالگی بطرز حیرت انگیزی سر حال مانده، ریشی بزی و ظریف بر چانه دارد و باشیوه ای خلع سلاح کننده با بی تفاوتی يك مهندس درباره حرفه اش سخن می گوید: «بشریت در زمینه تسلیحات خیلی بی ثبات است.» انجام گفتگویی با وی این احساس را در آدمی پدید می آورد که چنانچه ماشین چمن زنی ساخت او بود و ماشین چمن زنی یوزی تنها محصول صادراتی شناخته شده اسرائیل بشمار می رفت، وی با همین شکل و لحن و همین مجذوبیت درباره ماشین چمن زنی سخن می گفت.

اما چنین فرجایی هرگز محتمل نبود. حقیقت آن است که وی با ته لهجه ای اسرائیلی می گوید: «من از همان ابتدا به اسلحه علاقه داشتم.» او این علاقه خود را از پدرش به ارث برده است که از کهنه سربازان ارتش امپراطوری آلمان بود و به عنوان مسلسل چی هواپیما در طول جنگ جهانی اول خدمت می کرد.

یوزی که به سال ۱۹۲۶ دیده به جهان گشود، در کودکی همراه با خانواده اش برای گریز از چنگال نازی ها به انگلستان رفت. او انگلستان را به عنوان جایی به یاد می آورد که در آن نخستین اسلحه اش یعنی يك تفنگ بادی را بدست آورده و انگشت خود را با شلیک آن شدیداً زخمی کرده است. وی سپس همراه با خانواده به کیبوتسی در فلسطین به نام یاگور مهاجرت کرد و در همانجا نخستین طرح خود را برای تولید يك اسلحه پدید آورد. این کیبوتس یکی از بسترهای گرم فعالیت های هاگانا بود؛ به حدی که وقتی انگلیسی ها آنجا را در جستجوی سلاح کاوش نمودند بیش از یکصد قبضه تفنگ پیدا کردند. همه مردان کیبوتس به زندان برده شدند.

یوزی در زندان به تفکر درباره طرح مناسب برای ساختن يك مسلسل ادامه داد و هنگامی که آزاد شد، سازمان محلی هاگانا او را به مسئولیت امور سلاح های خود گماشت. وی به کار تعمیر سلاح هایی که انگلیسی ها گم می کردند، پرداخت. هاگانا نیز مانند اکثر ارتش های زیرزمینی دیگر توسط طیف وسیعی از انواع

سلاحهایی که می شد از مکانهای مختلف خرید و یا دزدید مسلح شده بود. یوزی به جزئیات انواع سلاحهایی که با آنها برخورد داشت دقت می کرد و کیفیات خوب و بد آنها را مورد توجه قرار می داد. رؤیای او درباره خلق يك مسلسل عالی و کامل بتدریج شکل می گرفت.

سلاحی که وی سرانجام برای ارتش اسرائیل طراحی کرد، همان اسلحه ای است که همه نوع آدمی در جستجوی آن است و قدرش را می داند: از مأموران سرویس مخفی که محافظت از کاخ سفید را بعهدہ دارند گرفته تا قاچاقچیان مواد مخدری که چند خیابان پایین تر از کاخ سفید برای محافظت از مواد خود به سلاح نیاز دارند، از این مسلسل استفاده می کنند. این سلاح در طرف انتهایی خود بخشی دارد که به صورت کشویی در بخش دیگری از طول سلاح فرو می رود و به این ترتیب طول کلی سلاح کوچک می شود. بخش کشویی سلاح تکه سنگینی بود که هم برای کاهش لگد زدن اسلحه و هم برای متعادل کردن کار و حمل آن به کار می رفت. مخزن فشنگ آن نیز در قبضه اش قرار داشت که به حفظ تعادل در هنگام استفاده از اسلحه کمک می کرد. علاوه بر آن بخوبی کار می کرد و قابل اطمینان بود و قطعات آن را می شد به آسانی و بدون نیاز به ماشین ابزار گران قیمت به صورت ارزان تولید کرد.

همه این کیفیتها بطور مجزا در سلاحهای متفاوتی وجود داشت ولی یوزی توانست با تیزهوشی آنها را تشخیص داده و در اسلحه ساخت خودش همراه با یکدیگر به کار گیرد. اما وی هر چند آدم ملایمی بنظر می رسد، در تأکید بر اهمیت آنچه پدید آورده دقیق است: «يك سرآشپز خوب غذاهای عالی را با آنچه در دسترس همه هست درست می کند. این کاری است که من کردم. بله من آشپز خوبی هستم.»

یوزی سلاح خود را همراه با روش تولید اجزای آن در کارگاه صنایع نظامی اسرائیل کامل کرد. صنایع نظامی اسرائیل مؤسسه ای بود که از رشد يك کارگاه کوچک زیرزمینی تولید سلاح سازمان هاگانا موسوم به تعاس^۲ پدید آمد. این

اسلحه در سال ۱۹۵۴ به مرحله تولید رسید و در سال ۱۹۵۵ در رژه روز استقلال در اورشلیم به نمایش گذاشته شد تا جهانیان از وجود آن آگاه شوند. فرماندهی عالی ارتش اسرائیل پس از بررسی فراوان تصمیم گرفت آن را به نام پدید آورنده اش یوزی نامگذاری کند.

یوزی در بیشتر اوقات تلاش می کند شوونیسم اسرائیلی خود را بروز ندهد، اما واکنش احساساتی مردان کشورش را به هنگامی که از نتیجه کارش مطلع شده اند، چنین توصیف می کند: «برای اسرائیل این لحظه بزرگی بود، زیرا در طول دو هزار سال یهودیان هرگز صاحب چنین چیزی نشده بودند، سلاحی که مال خودشان بود و من تولید کننده آن از ابتدا تا انتها بودم.»

این اظهار نظر آخرین وی آنقدرها به دل نمی نشیند، زیرا شایعاتی هست مبنی بر اینکه الهام دهنده اصلی یوزی در تولید این مسلسل يك اسلحه ساخت چکسلواکی بوده است و علاوه بر آن، یکی از مهمترین بخشهای کار مهندسی در تولید مسلسل یوزی در واقع توسط اسرائیل جلیل انجام شده است.

نام اسرائیل جلیل در خانه یوزی گال نام خوشایندی نیست. در واقع یوزی بدون تحمل مقداری فشار روحی نام وی را به زبان نمی آورد. تفنگ اتوماتیک جلیل نیز که البته به اندازه مسلسل یوزی معروفیت ندارد، یکی از محصولات معروف صنایع نظامی اسرائیل است. اما طرح آن تشابه زیادی به طرح سلاحی که مدل ساخت آن بوده ندارد. این سلاح اساساً از روی مسلسل آ.کا - ۴۷ فنلاندی کپی شده است که خودش نسخه ای است از کلاشینکف آ.کا - ۴۷ ساخت شوروی. (بدون شك هرگونه ناراحتی فنلاندی ها در مورد شباهت سلاحشان با سلاحی که مارک اسرائیل را روی خود دارد از آنجا تسکین و تخفیف یافته که سلیمان زایلادوویچ سازنده اسلحه فنلاندی، مالک کارخانه تولید مهمات اسرائیل موسوم به سولتام نیز هست.) به راحتی می توان حدس زد آن کس که یوزی با تنفر از وی یاد می کند و وی را «نسخه برداری که خودش را مبتکر» می داند معرفی می کند و می گوید در واقع کسی نیست جز يك «کپی کار»، چه کسی است.

به هر حال این یوزی است که بدون دادن نام و نشان به همسایگان در حومه خلوت شهری در ایالات متحده زندگی می کند و جلیل آن کسی است که در اسرائیل باقی مانده و در صنایع نظامی اسرائیل شخصی قدرتمند و با احترام بشمار می رود.

یوزی با وجود میلیونها دلاری که با کار خود برای اسرائیل ببار آورده است، (تولید هر مسلسل یوزی برای تولید کننده حدود ۵۰ دلار هزینه دارد و از فروش آن ۷۰۰ دلار عاید می شود) هرگز پولی بابت حق امتیاز دریافت نکرده است. صنایع نظامی اسرائیل نیز قدرشناسی ویژه ای نسبت به وی ابراز نکرد. وی هنگامی که فهمید دختر شدیداً بیمارش تنها در ایالات متحده قابل درمان است، حقوق بازنشستگی اش را گرفت و بسوی این کشور براه افتاد.

این مرد خوشخو اینک آرامشی چونان آرامش همسایگان بیلاق نشین و آمریکایی خود دارد، اما به صورتی ناخودآگاه غرور مشخصی را درباره جایگاهی که در تاریخ کشورش کسب کرده به نمایش می گذارد. او فکورانه می گوید: «هنگامی که مردم درباره استفاده از يك خانه صحبت می کنند، احساس می کنم باید از اینکه نام من بر سرزبانهاست^۳ افتخار کنم، اما می دانید؛ در واقع من شایسته چنین معروفیتی نیستم. من فقط توانسته ام يك اسلحه خوب بسازم. مسخره است، اینطور نیست؟» آنگاه سرش را با آشفتگی تکان می دهد. گویی که حرفهایش به انتها رسیده است. (۱)

در حالی که یوزی گال جوان، پیرامون زیباتر کردن اسلحه تاشوی خود اندیشه می کرد، يك عضو دیگر کیبوتس نیز که تنها سه سال از گال اسلحه ساز مسن تر بود برای معروف کردن سلاحهای اسرائیلی در سراسر جهان قدمهایی برمی داشت. شیمون پرز هرگز اسلحه یا وسیله جنگی دیگری طراحی نکرده است. زندگی شغلی او در راه تجارت اسلحه و ابراز وفاداری به مرادش یعنی

۳. سازنده سلاح یوزی در اینجا با کلمات بازی می کند و کاربرد کلمه یوزینگ (Using) به معنی استفاده را ادا شدن نام خود توسط همه مردم تلقی می کند، زیرا کلمه فوق را با نام وی نیز می توان نوشت (Using = Uzi-ing) و یکسان تلفظ می شود.م.

بن گوریون گذشته است.

پرز نخستین قدمها را بسوی قدرت هنگامی برداشت که به سال ۱۹۴۷ مدنظر بن گوریون قرار گرفت. او از آن نوع افرادی بود که پیرمرد آنها را دوست داشت و ترجیح می داد. با آنها کار کند: جوان، با اراده و فاقد قدرتی که ناشی از طبقه و موقعیت اجتماعی شخص باشد. اما پرز برخلاف سایر نوچه های بن گوریون، مانند موشه دایان، بین همتایان خود اساساً آدم محبوبی بشمار نمی رفت. يك زندگینامه نویس احساساتی بعدها موضوع عدم محبوبیت پرز را بین همقطاراناش در جنبش کارگری صهیونیستی^۴ چنین بررسی کرد: «... او در تمام زندگی اش نه تنها با ابراز حق شناسی روبرو نشد، بلکه ابراز دشمنی و تنفر را نیز تحمل کرد. چه عاملی سبب شده بود که این افراد، و بعدها سایر فرماندهان، به ضدیت با او کشانده شوند؟ مسلماً پرز بهتر از هر کس دیگری توضیح این مسأله را می دانست، چرا که سالهای بسیاری پس از آن نوشت: باید این حقیقت را بپذیرم که بسیاری از مردم فکر می کنند من از زمره آنهايي هستم که خودشان کنار می ایستند و دیگران را به جلوی جبهه هل می دهند.»

پرز از هنگامی کنار گود ایستاده بود که در اوایل تشکیل هاگانا مأمور شد رابط گروه مخفی خرید اسلحه تدی کالک باشد که در طبقه فوقانی کلوپ شبانه کوپاکابانای نیویورک قرارگاه داشت. به این ترتیب، پرز برخلاف سایر کسانی که بعدها به عنوان رهبران سیاسی اسرائیل به صحنه آمدند هرگز اسلحه ای به کمر نبست و یونیفرمی به تن نکرد. این واقعیتی بود که بدگویان متعدد او هرگز به فراموشی نسپردند و اجازه ندادند فراموش شود.

پرز را به سال ۱۹۵۰، در حالی که بیست و شش سال بیشتر نداشت به نیویورک فرستادند تا کار تدی کالک را بعهده بگیرد. هر چند در آن هنگام اسرائیل يك دولت قانونی بود که می توانست بطور قانونی اسلحه معامله کند، اما گروه خرید اسلحه به صورت نیمه مخفی فعال و پا برجا ماند، زیرا ایالات متحده تاماه

مه سال ۱۹۵۰ به موافقتنامه سه جانبه ای که با انگلستان و فرانسه پیرامون تحت قاعده درآوردن ارسال اسلحه به خاورمیانه امضا کرده بود بطور رسمی عمل می کرد. در این حالت پرز مجبور بود به بازار دست دوم تسلیحات تکیه کند و در این کار خود موفقیت‌هایی نیز بدست آورد. بن گوریون که مسائل روزانه اش را بدقت یادداشت می کرد به تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۰ می نویسد: «شیمون پرز وارد شد. او برای وزارت دفاع کار می کند و شبها درس می خواند. ما تا اینجا ۱/۷ میلیون دلار برای خرید اسلحه آمریکایی، ۱/۱ میلیون دلار وسایل نیروی هوایی (۸۰ هواپیما و لوازم یدکی آنها)، ۴۱۰ هزار دلار ابزار نیروی دریایی (یک کشتی، ۱۲ شناور پیاده کردن نیرو، سه قایق موتوری، و لوازم یدکی)، و ۹۰ هزار دلار ملزومات پیاده نظام (مهمات و غیره) خریداری کرده ایم.» (۲)

وظایف پرز نه تنها پیدا کردن اسلحه بود، بلکه برخی اوقات فراهم آوردن پول برای پرداخت بهای اسلحه را نیز در برمی گرفت. انجام سفری به کانادا در وجود او آتشی افروخت که به شیفتگی سراسر عمرش به میلیونرها منجر شد. او سعی داشت از دولت کانادا مقداری ملزومات توپخانه خریداری کند. در این راه برای تأمین پول مورد نیاز به یک مالتی میلیونر یهودی به نام سام برانفمن^۵ برخورد کرد که بنیانگذار شرکت شراب سازی سیگرام است. برانفمن با مهربانی پذیرفت که تمامی ۱/۵ میلیون دلار مورد نیاز را (که البته قبلاً نیم میلیون دلار از قیمت کل آن کاسته شده بود) پرداخت کند، اما پرز را مجبور کرد قبل از آنکه دوباره به ملاقات وی و سایر شرکایش برود، یک جفت جوراب برای خودش بخرد. پرز در پایان سال ۱۹۵۱ به اسرائیل بازگشت. هرچند وی هنوز هم بیست و هشت سال بیشتر نداشت، اما به اندازه کافی «کله خراب» بود که از پذیرفتن پست پیشنهادی دستیار اول مدیر کل وزارت دفاع اجتناب کند و برای گرفتن پست معاونت مدیر کل اصرار ورزد. او بین دلالتان اسلحه از حمایت قابل توجهی برخوردار بود. الشویمر^۶ مهندس سابق خطوط هوایی تی. دبلیو. ای که

5. Bronfman

6. Al Schwimmer

هانك گرينسپام را به كار قاچاق اسلحه و دادن تكنولوژی تسليحاتی [ایالات متحده] به چكسلواکی كشیده بود از جانب پرز اقدام كرد تا او را به مسئولیت پروژه ایجاد صنایع هوایی اسرائیل بگمارند. الشویمر و لئوگاردنر که یکی دیگر از قاچاقچیان کهنه کار اسلحه بود همراه بایکدیگر يك کارگاه تعمیر هواپیماهای دست دوم را برای اسرائیل اداره می کردند که در تعمیرگاه دورافتاده ای در بوربانك واقع بود. در آن هنگام آنان در خانه قدیمی ژانت مک دونالد واقع در هالیوود بسر می بردند. بن گوریون شخصاً موافقت کرد آنان کارگاه خویش را به تل آویو منتقل کنند و مؤسسه ای را پدید آورند که در نهایت به صنایع هواپیماسازی اسرائیل تکامل یافت.

به این ترتیب پرز اکنون يك بخش غیررزمی نیروهای دفاعی اسرائیل را اداره می کرد و مسئولیت خرید اسلحه، تولید سلاح و مدیریت امور را بخود اختصاص داده بود. طی چند سال پس از آن وی آنچه را بعداً به صورت مجتمع نظامی - صنعتی کشور درآمد سازماندهی کرد.

در گذشته، به سال ۱۹۴۷ بن گوریون برنامه ای به يك دوست پیرامون برنامه اش برای استفاده از بخش جدا شده فلسطین - که توسط سازمان ملل متحد به اسرائیل داده شده بود - جهت ایجاد يك ارتش و اقتصاد یهودی درجه يك سخن گفته بود. این طرحی بود که وی آن را پیش شرط توسعه خاک اسرائیل در کشورهای همسایه اش می دانست. آرزوی وی برای ایجاد يك اقتصاد توسعه یافته کم کم متحقق می شد. کشور بجز مقداری پتاس که از بحرالमित بدست می آورد منبع طبیعی دیگری در اختیار نداشت. کشاورزی به صورت گسترده ای وابسته به طرحهای پرهزینه آبیاری بود. تحریم تجاری اعراب به این معنی بود که کشور از دستیابی به بازارهای طبیعی اش محروم است و باید برای صادرات خود بازاری در خارج از منطقه پیدا کند.

از سوی دیگر، رؤیای بن گوریون برای ایجاد يك ارتش درجه يك به مرحله عمل رسیده بود، آنهم باسرعتی تماشایی. در این روند، در کنار آموزش نظامی نیروها و خرید اسلحه از خارج، صنایع دفاعی محلی نیز خلق شده بود. اسلحه

جهانگیر یوزی بارزترین محصول این صنایع بود (و هنوز هم هست) اما رؤیاهای بن گوریون و دستیاران نزدیک او مانند پرز، به اینجا ختم نمی شد. با توجه به اینکه اسرائیل کشور فقیری بود که در شمار کشورهای توسعه نیافته قرار می گرفت، اخذ تصمیم برای تکیه کردن به طرح الشویمر جهت ایجاد صنایع هوایی، اقدامی قابل توجه بشمار می رفت. همچنین از آن رو که معلوم نبود شکستن دیوارهای انحصار قدرت اتمی از طریق مؤسسه نومک [که از سوی اسرائیل برای ربودن اسرار اتمی ایالات متحده در این کشور فعالیت می کرد] امکان داشته باشد، سرمایه گذاری برای ایجاد تسلیحات هسته ای برای دولت کوچک اسرائیل اقدام بسیار جاه طلبانه تری بود.

همراه با علاقه پایان ناپذیر بن گوریون به یک سیاست خارجی مبتنی بر نیروی نظامی، سرمایه گذاری سنجیده و مداومی در صنایع نظامی به عمل آمد که بطرز گریزناپذیری مجتمع صنایع نظامی اسرائیل را به ستون فقرات اقتصاد اسرائیل تبدیل کرد. این برای اسرائیل نقطه عطفی سرنوشت ساز بود. این روزها برخی از اسرائیلی ها با اشتیاق از این حرف می زنند که اگر کشور توان تولیدی خود را در راه صنایع غیر نظامی دارای تکنولوژی بالا، مانند نمونه کره جنوبی، صرف می نمود، اوضاع چقدر فرق می کرد. اما در حالی که مذاکرات با مفهومی با کشورهای همسایه درباره قلمروهای از دست رفته شان و یا سرنوشت تعدادی بالاتر از یک میلیون فلسطینی بومی که به تبعید ناخواسته فرستاده شده اند کنار گذاشته شده، سیاست اسرائیل تنها بر اسلحه و فریب جهت حفظ موضع خود استوار شده است.

شواهدی از اینکه دیوید بن گوریون هرگز به شق دیگری فکر کرده باشد وجود ندارد. سایر رهبران آن زمان یعنی افرادی مانند موشه شاروت دفاع از دولت صهیونیستی از طرق صلح آمیز را امری ممکن در نظر می گرفتند. اما کنترل بن گوریون بر سیاست امنیتی که با کمک افراد قابل زیر دستش مانند پرز، موشه دایان (رئیس ستاد از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷) و ایسرهاارل صورت می گرفت پیروزی سیاست مبتنی بر تندروی وی را تأمین می کرد.

در این روزها برای نشان دادن اینکه این سیاست اسرائیل را به کجا کشانده است هیچ تصویری بهتر از صنعت کشتی سازی مستقر در بئر شبع^۷ نیست. البته این شهر در دل صحرای نقب قرار گرفته است، اما این امر مانع از آن نشده که دولت به مجتمع دولتی آی.ای.آی دستور دهد در آنجا ناوچه های گشتی ساحلی بسازد. مدیر این شرکت در سال ۱۹۸۸ گفت: «دولت ما را مجبور کرد در بئر شبع شغل ایجاد کنیم». در مجموع، در اسرائیل ۱۲۰ هزار نفر در امور دفاعی کار می کنند و به عبارت دیگر يك خانواده از هر چهار خانواده اسرائیلی برای گذران زندگی خود به این بخش وابسته است. در سال ۱۹۸۹ کشور ۱/۶ میلیارد دلار در بازار بین المللی اسلحه بدست آورد که نسبت به درآمد هر نوع صادرات صنعتی دیگر رقم بسیار بالایی است.

موفقیت در بازار بین المللی اسلحه بیشتر يك مسأله ناشی از سیاست خارجی است تا ملاحظات تجاری. به همین خاطر است که خرید و فروش سلاح - و یا آنطور که معروف شده «دیپلماسی یوزی» - به عمده ترین اصل روابط خارجی اسرائیل تبدیل شده است. هر چند اسرائیل هم به عنوان عرضه کننده و هم به عنوان خریدار تسلیحات در صحنه جهان ظهور کرده، اما روش آن در انجام دادن این تجارت هرگز خالی از ریا و تقلب نبوده است. به عنوان مثال، در ماه مارس ۱۹۵۸، لئوگاردنر همکار پرزدر کار دلالی اسلحه در شهر بونه^۸ الجزایر که دارای فرودگاه کوچکی است و در دو بیست و پنجاه مایلی شرق الجزیره قرار گرفته فرود اضطراری کرد و بلافاصله به در دسر افتاد.

مشکل این بود که گاردنر و خدمه وی مقداری بازو کا حمل می کردند که بخشی از يك معامله ۱۵ میلیون دلاری بود و برای رژیم خون آشام ژنرال رافائل تر وخیلو^۹ در جمهوری دومینیکن حمل می شد. در آن هنگام الجزایر تحت حاکمیت فرانسویان بود که با چریکهای جبهه آزادیبخش ملی الجزایر در نبرد

7. Beersheba

8. Bone

سخنی سر می بردند. افسر امنیتی فرودگاه شدیداً مشکوک بود. او از گاردنر پرسید: «چه چیزی حمل می کنید؟»

خلبان هواپیما که اطمینان یافته بود اجازه عبور آنان از فراز الجزایر از طریق رابط پرز در دفتر نخست وزیر فرانسه گرفته شده در جواب افسر امنیتی گفت: «اسلحه.»

«در یازده سال گذشته چه کارهایی کرده اید؟»

«در سال ۱۹۴۷ هواپیماهای آمریکایی را به اسرائیل قاچاق می کردم. در سال ۱۹۴۸ از چکسلواکی به اسرائیل اسلحه می آوردم و قاهره را بمباران کردم. در سال ۱۹۵۳ از اسرائیل به ایتالیا هواپیمای اسپیت فایر برده ام. در سال ۱۹۵۶ هم از فرانسه به اسرائیل اسلحه می بردم.»

گاردنر از سوابق خود احساس غرور می کرد، اما بنا بر برخی دلایل مقام فرانسوی فکر کرد با یک قاچاقچی حرفه ای اسلحه روبروست. بر حسب تصادف دوست پاریسی پرز نیز فراموش کرده بود به مقامات الجزایر اطلاع دهد هواپیما اجازه عبور دارد.

مشکل با فرانسویان بالاخره حل شد، اما این جریان برخی سؤالات جالب پدید آورد، مثل این پرسش که سیاست خارجی اسرائیل را واقعاً چه کسانی هدایت می کنند. دیپلماتهای وزارت امور خارجه اسرائیل فکر می کنند خیلی بد است اگر این تصویر از اسرائیل بدست داده شود که به افرادی مانند تروخیلو - حالا به رژیم سوموزا در نیکاراگوا اشاره نمی کنیم - اسلحه می فروشد. پرز قول داده بود خود را از فعالیت در این بازار کنار بکشد، اما همانطور که جریان گاردنر در الجزایر نشان داد او قول خود را بسرعت زیر پا گذاشت.

پرز طی ملاقاتی با کارکنان وزارتخانه اش هرگونه اصولی را که می توانست مدنظر باشد زیر پا گذاشت: «با نفروختن حتی یک قبضه مسلسل یوزی به یک کشور مشخص، این ما نیستیم که علیه آن کشور محدودیتی قائل شده ایم بلکه علیه خود ما، آنهم توسط خودمان محدودیت پدید آمده است. این امر مطلقاً غیرعقلانه است که در مورد آنچه که می توان از جای دیگری بدست آورد برای

خودمان محدودیت پدید آوریم.» (۳)

ممکن بود که وزارت امور خارجه در مورد این موضع فاقد اصول گلایه کند، اما روشن است که سیاست خارجی حقیقی اسرائیل توسط مدیران سیستم امنیتی - بن گوریون و دستیاران وفادارش - تنظیم و اجرا می شد.

این وضع به روشنی در اتحاد نظامی مخفی اسرائیل و ژنرال فرانکو که در اواسط دهه ۱۹۵۰ به روزهای شکوفای خود رسید، دیده می شود. همانطور که در سطور پیشین دیده ایم، این اتحاد براساس ضدیت مشترك با ناصر شکل گرفته بود. این وزارت امور خارجه اسرائیل نبود که بر رابطه دو کشور نظارت می کرد، بلکه پرز و دایان آن را تحت کنترل داشتند. پرز همچنین مبارزه بزرگی را که به يك واسطه گری مخفیانه تبدیل شد هدایت می کرد تا از ارتباط با جامعه فرانسه حمایت کند. يك روزنامه نگار فرانسوی در آن روزها پرز را به عنوان «سیاستمدار اغواگری... که در دالان های منتهی به قدرت رفت و آمد می کند» توصیف کرده که زبردستان خود را «در تمام سطوح ارتش فرانسه نفوذ داده، با همه افسران بلندپایه و دون رتبه رفاقت به هم زده، به همه سیاستمداران چه در قدرت باشند و چه نه چسبیده و باکارمندان و رؤسای آنها طرح دوستی ریخته و بطور پنهانی تلاش می کند هیچ فرصت و شانسی بدون بهره برداری از آن از دست نرود.» به عنوان بخشی از این تلاش اسرائیلی ها ترتیبی دادند که به روزنامه حزب حاکم سوسیالیست فرانسه کمک شود. ایسرهازل که سالها بعد در این باره از او پرسش شده بود به سادگی فقط جواب داد: «از شیمون پرز بپرسید.» (۴)

وارد شدن ژنرال شارل دوگل به کاخ الیزه در سال ۱۹۵۸ رابطه نظامی مخفیانه فرانسه و اسرائیل را از جنبه های احساساتی آن تهی کرد، ولی با این وجود همکاری دو کشور ادامه یافت. دو کشور مشاوره درباره مسائل هسته ای را ادامه دادند، محققین اسرائیلی مکرراً بر آزمایشهای هسته ای فرانسه در صحرا نظارت می کردند، و در همین حال پروژه مشترك دو کشور برای پدید آوردن يك موشک میان برد در محلی واقع در نزدیکی ریویرا بدون آنکه اختلالی در کارش پدید آید ادامه یافت. سرویس های اطلاعاتی نیز به همکاری برادرانه خود تداوم

بخشیدند و موساد به سرویس اطلاعاتی فرانسه موسوم به اس.دی.ئی.سی.ئی.کمک کرد تا بن برکت^{۱۰} ناراضی مراکشی را در سال ۱۹۶۶ گرفتار کرده و او را در اداره پلیس مخفی، مراکش پس از شکنجه به قتل برساند. صنایع تسلیحاتی فرانسه و بویژه مؤسسه هواپیماسازی داسو^{۱۱} با همتای اسرائیلی خود بسیار نزدیک بود و همکاری وسیعی داشت. در واقع در سال ۱۹۶۰ صنایع هواپیمایی اسرائیل در حال تولید جت‌های آموزشی طراحی شده در فرانسه تحت لیسانس بود که بسیاری از آنها در جنگ شش روزه به کار گرفته شدند. با این حال کل فروش‌های دفاعی در سال ۱۹۶۶ به بیش از ۱۵ میلیون دلار نرسید.

همانگونه که جنگ ۱۹۶۷ همه چیز را در اسرائیل عوض کرد، کل تصویر صنایع نظامی نیز در این جنگ تغییر یافت. پیروزی خیره‌کننده در جنگ سبب شد تا در میزان مهاجرت‌ها، اقتصاد، و امور دفاعی تحولاتی ناگهانی پدید آید. درست قبل از آغاز جنگ وضع اقتصادی دچار رکود شده بود، میزان مهاجرت‌ها به صفر رسیده بود، و نرخ بیکاری به ۱۰ درصد می‌رسید. در ماه مارس سال ۱۹۶۷ شورش توسط کارگران بیکار در تل‌آویو بپا شد که طی آن شهرداری را سنگباران کردند.

پس از جنگ، اقتصاد با نرخ رشدی معادل ۱۰ درصد در سال پیش افتاد. سیل مهاجران و از جمله تعداد زیادی آمریکایی به اسرائیل سرازیر شدند. تماشایی‌ترین افزایشها در بخش امور دفاعی پدید آمد. طی سه سال اول پس از جنگ ۱۹۶۷ صنایع دفاعی تولید خود را چهار برابر کرد. بین سال ۱۹۶۸ و ۱۹۷۲ تعداد کارکنان بخش دفاع بیست هزار نفر افزایش یافت. در همان سالها وزارت دفاع خریدهای خود را از صنایع تسلیحاتی داخلی ۸۶ درصد افزایش داد و در همین حال سهم تسلیحات در صادرات صنایع داخلی از ۱۴ درصد در سال ۱۹۶۷ به ۲۱ درصد در سال ۱۹۶۸ رسید. در سال ۱۹۷۲ وزارت دفاع سیببات را

10. Ben Barka

11. Dassault

پدید آورد که توسط شاپیک شاپیرو اداره می شد. وی همان کسی است که اینک در ساختمان آی. بی. ام در خیابان شاتول هملخ تل آویو کار فروش سلاحهای اسرائیلی را نظارت می کند. (۵)

این توسعه سریع پس از جنگ، از روابط گرمی که در سال ۱۹۶۷ با آمریکایی ها شکل گرفته بود قابل تفکیک نبود. اسرائیل واقعاً خود را به عنوان یک «گنجینه استراتژیک» تثبیت کرده بود و آمریکایی ها هم متقابلاً آمادگی داشتند آن را تحت حمایت مالی قرار داده و مجهز کنند. این امر درست بموقع صورت گرفته بود، زیرا ارتباط فرانسوی که توسط پرزیا گرفت اینک وجود نداشت. بنابراین یک شراکت نظامی به پایان راه خود می رسید و شراکت دیگری که اسرائیل مدتها آن را جستجو و طلب کرده بود ببار می نشست.

در ژانویه سال ۱۹۶۸ لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل برای انجام دیداری رسمی با پرزیدنت لیندون جانسون به آمریکا رفت. این دو سیاستمدار جا افتاده از هنگام نخستین دیدارشان در سال ۱۹۶۴ بخوبی با یکدیگر کنار آمده بودند. یکی از کسانی که در گفتگوهایشان شرکت داشته می گوید که «برخورد و عجین شدن آنها با یکدیگر عالی از کار درآمد.» اشکول دوباره برای درخواست سلاح آمده بود. این بار آمده بود تا تقاضای دریافت فانتوم اف-۴ بکند که در آن زمان پیشروترین جنگنده بمب افکن ایالات متحده بود.

اسرائیلی ها به دلایل سیاسی و نظامی اشتیاق داشتند از دریافت هواپیمای فانتوم مطمئن شوند. در آن هنگام آنان با مصر درگیر جنگ به اصطلاح «فرسایشی» بودند. ناصر مواضع اسرائیلی ها را در طول کانال سوئز زیر گلوله باران گرفته بود و توپخانه اسرائیلی ها نیز به همین نحو تلافی می کرد. جنگنده بمب افکن های اف-۴ می توانستند تا شش تن بمب با خود حمل کنند و اسرائیلی ها قصد داشتند توسط آنها اهدافی را در عمق خاک مصر مورد بمباران قرار دهند.

از نظر سیاسی نیز متعهد کردن ایالات متحده به کاری که نمایشی از حمایت نظامی آن نسبت به اسرائیل بود، مسأله مهمی بشمار می رفت. در آن هنگام

جنگنده‌های اف-۴ تنها به دو متحد نزدیک ایالات متحده - انگلستان و آلمان - فروخته می‌شد. درست است که آمریکایی‌ها در زمان دولت کندی از طریق موافقت با درخواست بن گوریون برای تحویل موشکهای هاوک قدم اساسی را در راه حذف موانع برداشته بودند، اما با این حال راهی که توسط موشکهای هاوک گشوده شد طی سالهای پس از آن عریض تر نشده بود. معامله جنگنده‌های فانتوم باید همه چیز را تغییر می‌داد.

اشکول نیز مانند افراد دیگری که جانسون آنها را صمیمی می‌دانست به مزرعه جانسون در تگزاس دعوت شد تا دو رهبر بتوانند مذاکرات خود را در محیط دوستانه خانوادگی و به هنگام سواری و گردش در ملک وسیع لیندون جانسون انجام دهند. با اشکول و پرز حتی تا آن حد صمیمانه برخورد شد که رئیس جمهور محل جراحی عمل آپاندیس خود را به آنان نشان داد. سایر مهمانان عبارت بودند از مشاوران نظامی رئیس جمهور و ژنرال ماتی هود^{۱۲} که در آن هنگام فرمانده نیروی هوایی اسرائیل بود. هود که تربیت شده خشونت کیبوتس‌ها بود، هنگام معرفی اش به رهبر دنیای آزاد کمی هراسان و دستپاچه شده بود، بویژه آنکه وقتی با رئیس جمهور روبرو شد و باید با او دست می‌داد یک مشت حبه انگور به دهان ریخته و مشغول جویدن آن بود. هنوز هم مذاکرات نظامی با اسرائیلی‌ها یک موضوع حساس بشمار می‌رفت و بنابراین باید فرمانده نیروی هوایی اسرائیل را از درهای پشتی به داخل کاخ سفید قاچاق می‌کردند. اما به هر حال هنگامی که اسرائیلی‌ها به کاخ سفید وارد می‌شدند انگار که در خانه خودشان باشند آزاد و راحت بودند. هود به یاد می‌آورد که چگونه اشکول ترجیح می‌داد روی صندلی دسته دار مخصوص رئیس جمهور که جلوی آن پر بود از ابزار مخابراتی و دکمه‌ها و دستگاههای ویژه لم بدهد و استراحت کند.

هنگام ملاقات، جانسون به اشکول قول داد ایالات متحده پنجاه جنگنده فانتوم در اختیار اسرائیل قرار دهد. برخی از مقامات وزارت امور خارجه عقیده

داشتند فانتوم اف -۴ جنگنده ای قوی تر از آن است که بتوان به خاورمیانه فرستاد و پیشنهاد می کردند جنگنده اف -۵ به اسرائیل فروخته شود که ظاهراً جنگنده کم توان تر و مناسبتری برای عرضه به بازار جهان سومی ها بود. اما عصر ملاحظه کاری در مسلح کردن اسرائیل اکنون دیگر سر آمده بود و اعتراض دیپلماتهای حرفه ای نیز همانند درخواست پل نیتز^{۱۳} معاون وزارت دفاع دایر بر گرفتن اجازه بازرسی از تأسیسات هسته ای اسرائیل در مقابل تحویل فانتوم به کناری نهاده شد. (۶)

شاپیک شاپیرو که در آن هنگام مسئولیت کل نیازهای تسلیحاتی اسرائیل در ایالات متحده را بعهدہ داشت مشتاقانه منتظر دریافت خبر توافق اشکول و جانسون بود. وی به محض آنکه خبر را دریافت کرد از طریق تلفن به سراغ سانفورد مک دانل^{۱۴} رفت که یک اسکاتلندی مشهور به خست بود و مالک و اداره کننده شرکت مک دانل داگلاس سازنده جنگنده اف -۴ بشمار می رفت. شاپیرو می گوید: «حدود نیم ساعت با یکدیگر حرف زدیم. بعدها دیگران به من گفتند مکالمه ما از آن جهت اینقدر به طول انجامیده است که بهای مکالمه را من می پرداخته ام.»

در حالی که شاپیرو و مک دانل کار خود را با این فرض که کار معامله تمام است پیش می بردند، جانسون از اعلام عمومی تعهدی که پذیرفته بود امتناع کرد. ظاهراً وی امیدوار بود که همراه با روس ها نوعی راه حل برای مسأله خاورمیانه پیدا کند. از آنجا که در سال ۱۹۶۸ انتخابات ریاست جمهوری صورت می گرفت، موضوع فروش فانتوم ها به یک مسأله داغ سیاسی تبدیل شد. با وجود آنکه مصر جنگنده بمب افکنی که بتواند خسارت مشابهی با ضربات بمب افکن های آمریکایی به اسرائیل وارد کند در اختیار نداشت و امید نیز نمی رفت به چنین بمب افکنی دست یابد، حامیان آمریکایی اسرائیل عقیده داشتند این معامله باید «به منظور تعادل قوا» در خاورمیانه صورت گیرد.

13. Nitze

14. Mc Donnell

در واقع جانسون تا چند روز پیش از ترك كاخ سفید از امضای اجازه انجام معامله فانتوم خودداری کرد، و نخستین هواپیماها نیز تا سپتامبر سال ۱۹۶۹ به اسرائیل تحویل نگردید. خلبانان اسرائیلی از قابلیت‌های اف-۴ به عنوان يك جنگنده، چندان به هیجان نیامده بودند (آنها با تمسخر این هواپیما را بی-۴ می نامیدند [با استفاده از حرف اول «بمب افکن»-B] که ادای آن از سوی خلبان هواپیماهای جنگنده، توهین بزرگی به حساب می آید) و از اینکه می دیدند نیروی هوایی ایالات متحده و مک دانل داگلاس درباره برد آن مبالغه کرده اند دلسرد می شدند. با وجود این هواپیماهای جدید خیلی سریع وارد عمل شدند و در ژانویه سال ۱۹۷۰ به اهدافی در حومه قاهره حمله می کردند.

در گذشته و به سال ۱۹۵۸، دولت ایالات متحده «دکترین آیزنهاور» را به کار گرفته بود. در آن روزها، تهدیدی که نسبت به منافع ایالات متحده و بویژه حوزه نفتی عربستان سعودی وجود داشت، ناسیونالیسم رادیکال عرب به رهبری جمال عبدالناصر بود که ادعا می شد مورد حمایت شوروی است. در سال ۱۹۶۹، يك افسر ناشناخته ارتش لیبی به نام معمر قذافی که از رهبر مصر الهام می گرفت قدرت را در تریپولی بدست گرفت و برای اخراج آمریکایی ها از پایگاهشان در لیبی اقدام کرد. در همان سال يك گروه تندروی عرب در عربستان سعودی که خود را جبهه آزادیبخش ملی می نامید و چندصد افسر ارتش را در برمی گرفت اقدام به کودتا کرد. توطئه این گروه به شکست انجامید، اما دولتهای ایالات متحده و عربستان را بطور جدی هشیار ساخت. يك مؤسسه آمریکایی به نام اینترست^{۱۵} که کارکنان سیا در شمار حقوق بگیران آن بودند حفظ امنیت داخلی عربستان سعودی را بعهدہ گرفت. (۷)

در اواخر دهه ۱۹۵۰ سیا با سرویس اطلاعاتی اسرائیل روابط تنگاتنگی به هم زده بود تا جلوی آنچه که تهدید ناصریست‌ها نسبت به منافع غرب و ایالات متحده توصیف می کرد و آن را حمایت شده از سوی اتحاد شوروی

می دانست بگیرد. این ارتباط به صورت مخفیانه باقی مانده بود. اینک، هر چند که اهداف مورد نظر بلا تغییر باقی مانده بودند، ارتباطی آشکار بین واشنگتن و بخش نظامی اسرائیل وجود داشت. اسحاق رابین که از ریاست ستاد ارتش اسرائیل به سفارت این کشور در واشنگتن انتقال یافته بود، ادعا می کرد دولت نیکسون بطور ضمنی به او اشاره داده است توسط هواپیماهای جدید آمریکایی بمباران مصر را افزایش دهند. آنطور که یک تاریخنگار اسرائیلی می گوید: «برای اسرائیلی ها روشن بود که دولت نیکسون ترجیح می دهد ناصر را درهم کوفته ببیند.» در خاورمیانه برخی چیزها چندان تغییر نکرده بود. (۸)

نیت اسرائیلی ها هر چه که بود، بمباران مصر این اثر را داشت که ناصر را بیشتر بسوی سلاحهای روس ها فرستاد و آنها موافقت کردند ضمن گسیل نیروهای رزمی به مصر یک سیستم جامع دفاع هوایی برای آن کشور فراهم آورند. در نتیجه اسرائیلی ها دیدند دیگر ادامه بمباران بطور دلخواه ممکن نیست و در ماه اوت سال ۱۹۷۰ ایالات متحده آتش بسی را برقرار ساخت که به «جنگ فرسایشی» پایان بخشید.

ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر که تجربه، ترس آنان را از بین برده بود کمی پس از آن دوباره اسرائیل را به کار گرفتند، اما این دفعه برای دفاع از ملک حسین دوست قدیمی ایالات متحده در اردن. جنگ شش روزه نه تنها کشور شاه اردن را به دوپاره تقسیم کرده و سیل عظیمی از پناهندگان فراری از حاکمیت اسرائیل بر ساحل غربی را به اردن سرازیر ساخته بود، بلکه نظامی گرای جدیدی در جنبش فلسطین ایجاد نموده بود. سازمان آزادیبخش فلسطین اینک دیگر ابزاری در دست ناصر بشمار نمی رفت. شاخه های نظامی این سازمان که خوب مسلح شده و برخی موفقیت های محدود نظامی علیه اسرائیل کسب کرده بودند از اردن به عنوان پایگاه خود سود می بردند.

در اوایل سپتامبر سال ۱۹۷۰ بنظر می رسید حسین کنترل پادشاهی اش را از دست می دهد و اختیار کم کم به دست چریکها می افتد. در حالی که برخی مقامات وزارت امور خارجه درباره شانس ملک حسین برای حفظ تاج و تختش

دچار بدبینی بودند، خاندان هاشمی حامیان قدرتمندتری از آنچه تصور می شد در کاخ سفید و سازمان سیا برای خود دست و پا کرده بود. رئیس ایستگاه سیا در اردن که ایرلندی خشنی به نام جک اوکانل بود فکرمی کرد می توان ملك حسين را حفظ کرد، نیکسون و کیسینجر با او موافقت کردند.

در ششم سپتامبر جبهه مردمی برای آزادی فلسطین که از تندروترین گروههای فلسطینی بود با گروگان گرفتن سه هواپیما بحرانی آفرید. آنها سه هواپیمای مسافربری را به گروگان گرفته و به فرودگاه دورافتاده ای در اردن بردند. سپس اعلام کردند قصد دارند ۴۲۱ نفر مسافر هواپیما را که تعداد زیادی از آنان آمریکایی بودند گروگان بگیرند تا زندانیانی که در اسرائیل دارند آزاد شوند. این بحران، برای ریچارد نیکسون صرفاً يك تهدید بشمار نمی رفت بلکه موقعیتی مناسب نیز بود.

آنطور که هنری کیسینجر بعدها در خاطرات خود نوشت، نیکسون تصمیم گرفت که «گروگانگیری باید به عنوان بهانه ای جهت درهم شکستن فدائیان (چریکهای فلسطینی) مورد استفاده قرار گیرد» و در این کار از يك عامل عرب، ملك حسين، سود برده شود. روز ۱۶ سپتامبر، ملك حسين پس از مشاوره با رئیس ایستگاه سیا (که بخش اعظم وقت خود را در آن روزها در قرارگاه شاه می گذراند) به این نتیجه رسید که یا باید حساب فلسطینی ها را برسد، و یا خطر از بین رفتن توسط آنها را بپذیرد. دو روز بعد از آن ارتش اردن علیه اردوگاههای فلسطینی ها در اردن وارد عمل شد.

با وجود مقاومت سرسختانه، فلسطینی ها بزودی از امان بیرون ریخته شدند. فریادهای آنان برای گرفتن کمک از کشورهای عربی (نه برای آخرین بار) بدون پاسخ ماند. فقط دمشق به آنان پاسخ داد. حافظ اسد مرد قدرتمند سوریه چند واحد رزمی زرهی را به مرز اردن و از آنجا به بخشی از اردن که از قبل در اختیار فلسطینی ها قرار گرفته بود گسیل کرد. این حرکت او آزمایشی بیش نبود، اما شدیدترین واکنش را در واشنگتن پدید آورد. با وجود آنکه روس ها از همه طرف - از جمله از سوی نوکران فرضی آنها در سوریه - تحت فشار قرار داشتند،

تیم نیکسون - کیسینجر سرعت نتیجه گرفت که این کار نمایش قدرتی از سوی مسکو است. بر اساس تصور کیسینجر، روس‌ها با بحران اردن «بازی» می‌کردند. به همین دلیل او نیز «عضلات خود را به نمایش گذاشت» و لشکر ۸۲ هوابردار در فورت براگ^{۱۶} در آماده باش کامل قرار داد و به ناوگان ششم نیز موقعیت عملیاتی داد. معلوم نیست که حسین فکر کرده باشد همه چیز ناشی از تحریک روس‌ها است، اما وی آنقدر از تهاجم سوری‌ها نگران بود که فوراً از آمریکایی‌ها تقاضا کرد با عملیات هوایی آنها را از اردن بیرون کنند. (۹)

از آنجا که در آن روزها مداخله مستقیم نیروهای آمریکایی در خاورمیانه از نظر سیاسی انفجار آمیز تلقی می‌شد، کیسینجر به سراغ اسرائیلی‌ها رفت. گلدامایر، نخست‌وزیر اسرائیل، که سال پیش جانشین لوی اشکول شده بود برای جمع آوری کمک به آمریکا آمده و در معیت سفیرش رابین به شهرهای ایالات متحده مسافرت می‌کرد. کیسینجر در اثنای مهمانی شام انجمن دفاع از اتحاد یهودیان در شب بیستم سپتامبر به سراغ رابین رفت و با تغییر دادن تقاضای ملک حسین برای کمک از سوی ایالات متحده گفت: «ملک حسین به سراغ ما آمده، وضعیت نیروهایش را تشریح کرده و خواسته است تقاضایش را مبنی بر اینکه نیروی هوایی شما سوری‌ها را در شمال اردن بمباران کند به اطلاعاتان برسانیم. فوراً به جواب شما نیازمندیم.»

رابین به صورتی که گستاخانه می‌نمود پاسخ داد؛ «از اینکه می‌بیند ایالات متحده همانند یک پستی پیام آورده شگفت‌زده» شده است. او از دادن هرگونه اطمینانی تا قبل از آنکه چراغ سبز کاملاً روشنی از سوی نیکسون داده شود، خودداری کرد.

(گمان می‌رود که منبع اطلاعات هشدار دهنده‌ای که از سوی سیا درباره تجاوز سوری‌ها به کاخ سفید می‌رسید موساد بوده باشد. این حرف به معنی آن است که اسرائیلی‌ها تعیین‌کننده سیاست ایالات متحده در منطقه بوده‌اند. این

امر توسط آن گروه از مأموران سیا که بطور مستقیم در جریان بحران اردن بوده اند و امروز با حسرت از «منابع خیلی خیلی خوبی» که در اردن داشته اند یاد می کنند، تکذیب می شود. از آنجا که شاه اردن برای سالهایی متمادی در شمار حقوق بگیران سیا بوده و این سازمان در بخش اعظم اوقات رئیس ایستگاه خود در اردن را در کنار ملك حسين کاشته بود، بنظر می رسد سیا از ابزار کافی برای کسب اطلاعات برخوردار بوده است. یکی از مقامات سابق می گوید: «اسرائیلی ها برخی منابع کم اهمیت در اردن داشتند. آنها هرگز تصور درستی از آنچه در جریان بود نداشتند. اما ما داشتیم.»

کمی بعد در همان شب، رابین که هنوز در مهمانی بسر می برد موافقت کرد اسرائیل نیروهایش را در طول مرز با سوریه به حال آماده باش درآورد و هواپیماهای اسرائیلی را برای تجسس هوایی و تحقیق درباره تهاجم سوریه گسیل کند. دولت اسرائیل در مقابل این کار تقاضا می کرد ایالات متحده تعهد حتمی بدهد که چنانچه مصریان و یا شوروی با اعزام نیرو از سوریه پشتیبانی کردند برای حمایت از اسرائیل مداخله کند. رابین همچنین تقاضا کرد ایالات متحده ارسال سریع تدارکات تسلیحاتی اسرائیل را تضمین کند.

اما آنطور که بعداً معلوم شد، اجرای چنین نمایشهایی برای متوقف کردن پیشروی سوریه / شوروی در اردن واقعاً ضروری نبود. بنظر می رسد اسد آرزویی واقعی برای وارد شدن به جنگ با اردن نداشت و از آنهم کمتر مایل به جنگ با اسرائیل بود. يك واحد تانك ملك حسين که به شمال اعزام شده بود صدمات هنگفتی به واحدهای سوریه که در راه بازگشت به کشورشان بودند وارد ساخت.

در نتیجه، اسرائیلی ها نیازی به «چتر حمایتی» درخواستی از ایالات متحده نداشتند، اما پاداش خود را دریافت کردند. رابین در بخش مشهوری از خاطرات خود ذکر می کند که چند روز پس از پایان بحران، کیسینجر به او تلفن کرده و پیامی از سوی نیکسون برای گلداماير داشته است: «رئیس جمهور هرگز نقش اسرائیل را در جلوگیری از نابودی اردن و سد کردن راه عملیاتی که برای برانداختن رژیم

آن طراحی شده بود فراموش نخواهد کرد. او گفت که ایالات متحده از داشتن متحدی چون اسرائیل در منطقه خاورمیانه خوشوقت است. این ماجراها در همه تحولاتی که در آینده رخ خواهند داد مد نظر ایالات متحده خواهد بود.»

برای اسرائیلی‌ها این لحظات، لحظاتی تاریخ ساز بودند. گذشته بود آن روزهایی که تنها رابطه امنیتی که اسرائیلی‌ها بدان امید داشتند، به کارگیری یهودیان بلوک کمونیست در خدمت اهداف سیا بود و یا تلاش می کردند از طریق خدمتگذاری در عملیات کی.کی. مونتاین و یا نقشه کشی های زیرکانه دوران جنگ شش روزه دل آمریکا را بدست آورند. اکنون دادن يك تکان کوچک به ارتش اسرائیل، صدور پیام پرمفهومی از سوی رئیس جمهور ایالات متحده را سبب شده بود که در آن از اسرائیل به عنوان يك متحد ارزشمند قدردانی می کرد. رابین آنقدر به هیجان آمده بود که در خاطرات خویش نوشت: «هرگز در عمرم چیزی شبیه این پیام نشنیده بودم.» (۱۰)

به هر حال نیکسون و کیسینجر در دادن پاداش اسرائیل کوتاهی نکردند. با وجود اجازه صدور سلاحهای گران قیمتی مانند هواپیماهای فانتوم، کمک مالی ایالات متحده برای پرداخت بهای این تسلیحات در سطح نازلی مانده بود. کمک مالی نظامی که به شکل وام در سال ۱۹۶۹ برای سال ۱۹۷۰ تصویب شده بود فقط به ۳۰ میلیون دلار می رسید که ۶۰ میلیون دلار دیگر به شکل وام اقتصادی به آن اضافه می شد. اما روزهایی که پرداختهای ایالات متحده در این حد نازل بود کم کم به تاریخ سپرده می شد.

در هفدهم سپتامبر، در حالی که طرح نابود کردن فلسطینی‌ها در اردن به مرحله اجرا در می آمد و سوری‌ها هنوز در اردن مداخله نکرده بودند، نیکسون با افزایش کمک نظامی به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار و همچنین تسریع در تحویل تعداد بیشتری هواپیمای فانتوم موافقت کرد. طی سه سال پس از آن، آمریکایی‌ها پول بیشتری - ۱۶۰۰ میلیون دلار - خرج اسرائیل کردند که میزان آن از آنچه که از هنگام تأسیس دولت اسرائیل به آن هدیه شده بود - ۱۵۸۱ میلیون دلار - فزونی می گرفت.

برگشت به گذشته‌ای در کار نبود. طی سالهای بعد کمک به صورت فزاینده‌ای افزایش یافت که هم به صورت دریافت نقدی جدید، و هم به صورت بخششهایی بود که از سوی خزانه داری ایالات متحده در مورد وامهای قبلی صورت می‌گرفت. این پولها نه تنها دولتهای اسرائیل را قادر می‌ساخت، زندگی و گذران روزمره در سطح استانداردهای جهان اول را برای مردم خود تأمین کنند، بلکه پیوند خوردن غیرقابل برگشت اقتصاد اسرائیل به اقتصاد نظامی- صنعتی ایالات متحده را تضمین می‌کرد.

تزریق مبالغ هنگفتی از دارایی‌های ایالات متحده به اقتصاد اسرائیل، به این کشور اجازه داد سهم مناسبی از تولید ناخالص ملی خود را - ۲۰ درصد در سال ۱۹۷۱- در امور دفاعی اش هزینه کند. هنگامی که ایالات متحده کمکهای پولی اقتصادی و دفاعی عرضه می‌کرد، دلارهای «اقتصادی» توسط اسرائیل برای پرداخت هزینه‌های دفاعی صرف می‌شد و یا به صورت مستقیم تر برای پرداخت بهره و وامهای نظامی که بخشوده نشده بودند به کار می‌رفت.

این کمکها نه فقط به صورت پرداختهای نقدی، بلکه به شکل کمک مستقیم به مجتمع صنایع دفاعی اسرائیل که نقش اقتصادی مهمی داشت صورت می‌گرفت. در ماه دسامبر سال ۱۹۷۰ ایالات متحده و اسرائیل یک توافقنامه مبادله اطلاعات دفاعی امضا کردند. از این طریق اسرائیل می‌توانست اطلاعاتی فنی کسب کند که توسط آنها تولید و یا برخی اوقات دریافت تکنولوژی نظامی ایالات متحده ممکن می‌شد. امضای یک موافقتنامه دیگر در سال بعد به اسرائیل اجازه می‌داد ابزارآلات نظامی طراحی شده در ایالات متحده را در اسرائیل تولید کند. کمی پس از آن جنگنده‌های اسرائیلی می‌توانستند یک موشک هوا به هوا را که از طریق تعقیب گرمای موتور هدف را تعقیب می‌کرد با خود حمل کنند. این موشک که تولید داخلی بود و شفریر^{۱۷} نام داشت در مؤسسه دولتی رافائل تولید شده بود. این موشک از همه نظر نمونه‌ای بود از موشک کلاسیک هوا به هوای

سایدویندور که در ایالات متحده تولید می‌شد. مهمتر از آن این بود که ایالات متحده به اسرائیل اجازه داد موتور جی-۷۹ آمریکایی را تولید کرده و در جنگنده‌های کفیر که جنگنده پیشروی اسرائیل محسوب می‌شود و آن را از روی میراژ-۵ فرانسه ساخته است به کار برد. (۱۱)

(محصولات نظامی تولید شده توسط صنایع دفاعی اسرائیل از اعتبار بالایی برخوردار شده‌اند که الزاماً برحق نیست. به عنوان نمونه، از آنجا که موتور جی-۷۹ از موتور اصلی فرانسویان قدرتمندتر بود، قاعدتاً باید جنگنده قوی‌تری تولید می‌شد. اما چنین نشد. خلبانان نیروی دریایی ایالات متحده که با جنگنده‌های کفیر پرواز کرده‌اند آن را در مقایسه با جنگنده‌های میراژ تنبل یافتند و هرچند این جنگنده می‌توانست هنگام نبرد جنگنده‌ها با سرعت یکباره افزایش یافته خود مفید واقع شود، اما پس از آن «افت انرژی» پیدا می‌کرد و مجبور می‌شد از صحنه نبرد بیرون برود. بنظر می‌رسد صنایع هواپیمایی اسرائیل فقط به سادگی کار سرهم بندی يك هواپیمای موجود و يك موتور موجود را به انجام رسانده بودند که انعکاس جالبی است درباره قابلیت‌های صنایع خوب تغذیه شده اسرائیل.)

با سرازیر شدن کمک نظامی ایالات متحده به اسرائیل در اوایل دهه ۱۹۷۰ همراه نبودن این کمکها با تقاضایی جدی از سوی ایالات متحده جهت ابراز تعهداتی در مورد مسائل داخلی، کشور کوچک اسرائیل روحیه‌ای دارای جهت‌گیری اطمینان بخود پیدا کرد. رهبران نیروی دفاعی اسرائیل بیش از دیگران مطمئن بنظر می‌رسیدند. بن گوریون سالخورده پس از جنگ ۱۹۶۷ گفت: «درباره ژنرال‌هایمان نگرانم. آنها دارند کم کم مثل ژنرال‌ها رفتار می‌کنند.»

هم‌واشنگتن و هم اسرائیل عقیده داشتند دلایل کمی برای ترس از اعراب وجود دارد. اما این نتیجه‌گیری‌ها براساس اطلاعات محتاطانه نبود. آرچی روزولت، یکی از مقامات سیا که بخش عمده خدمتش را در منطقه خاورمیانه گذرانده در خاطراتش می‌نویسد که متوجه شده اسرائیلی‌ها در مورد کسب اطلاعات از اعراب بسیار ناکارا هستند زیرا اعراب را به عنوان «بیگانه، تهدید کننده، تنفرآمیز، حقیر و کسانی که با آنها وجه اشتراکی ندارند در نظر

می‌گیرند و از همین رو در کسب اطلاعات از آنان ناکام می‌مانند.» در نتیجه، در حالی که نیروی دفاعی اسرائیل و شرکای آن در مجتمع دفاعی به افزایش دادن ابعاد و بودجه خود ادامه می‌دادند، فکر و خیال محدودی درباره امکان دوباره پیاختن دشمن شکست خورده وجود داشت.

در ماه جولای سال ۱۹۷۳ موشه دایان وزیر دفاع به مجله تایم گفت: برپاشدن جنگی در خاورمیانه حداقل تا ده سال دیگر غیرمحمول است. سیاستمداران اسرائیل و از جمله موشه دایان درگیر و دار انتخابات پایان ماه اکتبر بودند. حزب حاکم کارگر مبارزه خود را بر مبنای برنامه ای مبتنی بر صلح و امنیت گذاشته بود که دایان آن را ممکن می‌دانست و دلیل آن را «برتری نیروهای اسرائیل بر نیروهای دشمن و تسلط دولت اسرائیل بر منطقه ای از اردن تا کانال سوئز» می‌دانست.

سازمان اطلاعاتی ایالات متحده نیز در این خشنودی از خود سهیم بود. کتابچه ای که در سال ۱۹۷۱ بین تحلیلگران سیا توزیع شد، گزارش می‌کرد که نیروی رزمی اعراب «فاقد کیفیت فیزیکی و فرهنگی لازم برای اجرای عملیات مؤثر نظامی است.» (۱۲)

حتی زمانی که انور سادات، این مرد ظاهراً بی‌اهمیت و ناچیز در سال ۱۹۷۰ جانشین ناصر شد و دائماً تهدید می‌کرد فقدان علاقه آمریکا و اسرائیل به صلح به جنگ منجر خواهد شد، این تلقی بی‌معنی سیا در مورد اعراب ادامه یافت. در اوایل سال ۱۹۷۳ یکی از تحلیلگران سیا به نام فرد فیر^{۱۸} که اطلاعات مربوط به نقل و انتقالات تسلیحاتی را بدقت مطالعه می‌کرد متوجه شد که بنظر می‌رسد مصریان مقادیر زیادی ابزارآلات نظامی تولید پیل شناور تهیه کرده اند. از آنجا که تعداد محلهای نیازمند پیل زدن در مصر دو مورد - رودخانه نیل و کانال سوئز - بود، فیر نتیجه گرفت مصری‌ها درباره عبور از کانال و حمله کردن به اسرائیلی‌ها جدی هستند. وی در نتیجه این بررسی گزارشی برای مقامات مافوق

خود تهیه کرد و محاسباتی دربارهٔ دوپلی که فکر می‌کرد مصری‌ها ایجاد خواهند کرد انجام داد: پیش‌بینی کرد طی بیست و چهار ساعت اول چند نفر نیرو توسط این پلها انتقال خواهند یافت؛ و حتی نقشه‌ای به گزارش ضمیمه کرد که محل محتمل پل‌ها و عبور از کانال را نشان می‌داد.

مقامات مافوق فردفیر در سازمان سیا این گزارش گیج‌کننده را که خبر از آینده می‌داد دیدند و سپس بدون هرگونه اقدامی آن را بایگانی کردند. حتی اگر به خاطر این واقعیت بود که فیر از اعضای تیم پیش‌بینی‌کنندهٔ پیروزی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ طی شش روز بشمار می‌رفت، بوروکراتهای بالا دست او باید توجه بیشتری به گزارش وی مبذول می‌کردند.

انورسادات بعدها ادعا کرد که وی به خاطر این بی‌توجهی‌ها احساس می‌کرده به او توهین می‌شود. به عنوان نمونه، نخستین مانعی که مصری‌ها پس از عبور از کانال با آن مواجه می‌شدند استحکامات خط بارلو^{۱۹} بود که آریل شارون آن را پدید آورده بود. بخشی از این استحکامات دیواری از شن بود که شصت فوت ارتفاع داشت. مصری‌ها فهمیدند تنها راه باز کردن گذرگاهی از درون این دیوار شنی استفاده از پمپهای آب فشار قوی است. پس از پایان جنگ انورسادات برای معاون دبیر کل سازمان ملل - برایان اورکهارت - تعریف کرد که چگونه تولید پمپهای مورد نیاز که به يك مؤسسه آلمانی سفارش داده شده بود، در اثر بروز اعتصاب عقب افتاده است. هنگامی که اعتصاب پایان یافت فرماندهی کل ارتش مصر احساس کرد انتقال دادن پمپها توسط کشتی خیلی طول می‌کشد، و در نتیجه دستور داد آنها را با عجله از راه هوا به مصر انتقال دهند. در نتیجه فرودگاه فرانکفورت پر شد از هواپیماهای مصری که دیوانه‌وار در حال بارگیری پمپ آب بودند. تا آنجا که به سازمان اطلاعاتی ایالات متحده مربوط می‌شود، فرانکفورت فرودگاه خیلی دور افتاده‌ای نیست و با این حال کسی متوجه این فعالیت عجیب و غریب نشد و از خود نپرسید چه شده که مصری‌ها یکبار به این

همه پمپ آب احتیاج یافته اند. سادات سپس با لحنی دراماتیک اعلام می کند: «در این هنگام بود که فهمیدم هیچکس ما را جدی نمی گیرد و باید جنگ را شروع کنیم.»

آنگونه که اغلب در مورد غافلگیری سرویس های اطلاعاتی پیش می آید، معلوم شد هشدارهای فراوانی درباره تهاجم شش اکتبر ۱۹۷۳ مصر و سوریه به غرب داده شده بود. آژانس امنیت ملی و سازمان سیای ایالات متحده علامات روشنی از اینکه دو ملت عرب در حال کسب آمادگی برای انجام تهاجمی عمده هستند بدست آورده بودند. اسرائیلی ها نیز با بی قیدی علائم و هشدارهای موجود را مورد بی توجهی قرار دادند. پس از پایان جنگ بخش عمده شمات ها نثار الی زیرا^{۲۰} رئیس بخش اطلاعاتی ارتش شد. (بسیاری از همقطاران نظامی وی احساس می کردند وی موقعیت خود را مرهون نقشی است که در راه وزیر دفاع شدن موشه دایان بازی کرده است.) اما به هر حال یکی از مقامات اطلاعاتی ارشد که کارش مطالعه مداوم پرونده های طبقه بندی شده و سرپرستی تحقیقی گسترده درباره جریان غافلگیری بوده گناه آن را «۵۱ درصد به عهده موساد و ۴۹ درصد به عهده اطلاعات نظامی» می داند. (۱۳)

جالب توجه تر از همه آن است که شخص کیسینجر بطور مستقیم از جریان مطلع شده بود؛ هم به وسیله ملک حسین و هم از طریق فرستادگان انور سادات که هشدار داده بودند چنانچه نشانه ای از تحرك سیاسی دیده نشود، اعراب حمله خواهند کرد. کیسینجر از اوایل سال ۱۹۷۳ با حافظ اسماعیل، مشاور امنیت ملی سادات، در تماس دائم مخفیانه بود.

برای درك آنچه کیسینجر انجام داد و کارهایی که نکرد، ارزشمند خواهد بود اگر هدف محوری سیاست خاورمیانه ای او را به خاطر بیاوریم. هدف اصلی او سد کردن تمام راههای ممکن نفوذ شوروی در منطقه بود. منازعه خاتمه نیافته مصر با متحد آمریکا یعنی اسرائیل (که هنوز هم کل شبه جزیره سینا را در

اشغال خویش داشت) وی را کاملاً مطمئن می کرد این کشور اگر تنها به خاطر نیازهای تسلیحاتی اش هم باشد، در مدار مسکو باقی خواهد ماند. اما چنانچه وی می توانست چنان مانور دهد که موضع واسطه هماهنگ کننده مصر و اسرائیل را بدست آورد، آنوقت دیگر در مصر نقشی و جایی برای شوروی باقی نمی ماند. مشکل کیسینجر آن بود که اگر وی امکان وقوع تهاجمی جدی از سوی اعراب را، همانطور که حسین و سایرین پیش بینی کرده بودند، می پذیرفت، وظیفه داشت اطلاعات خود را به متحدین اسرائیلی اش رد کند. در این صورت تقریباً مسلم بود که اسرائیلی ها به تهاجمی پیش گیرنده علیه دشمنان خویش دست خواهند زد که آمریکا متعهد است از آن حمایت کند و در چنین صورتی دیگر برای کیسینجر غیر ممکن بود برای رسیدن به هرگونه راه حلی بین مصر و اسرائیل واسطه شود. در واقع کیسینجر بر حذر داشتن اسرائیل را از اقدام به شلیک کردن نخستین گلوله - در آخرین دقایق، موساد هشدار می داد که یکی از عواملش درباره قریب الوقوع بودن جنگ داده بود پذیرفت - تکرار کرد و گفت حتی چنانچه مصریان در حال آماده شدن برای شلیک بودند اسرائیل دست نگه دارد. بر همین اساس گلدامایر از پذیرش درخواست رئیس ستاد خود مبنی بر اینکه اسرائیل ضربه اول را وارد کند خودداری کرد. اسرائیل لیور افسر وفادار ستاد می نویسد: «او بخوبی از معنای این خودداری آگاه بود اما چاره دیگری نداشت. این برای او اهمیت داشت که حمایت ایالات متحده و احتمالاً دیگر کشورها را برای خود حفظ کند.» در واقع بعدها این سوءظن در اسرائیل پدید آمد که کیسینجر به خاطر فرصتی که جنگ یوم کیپور در اختیارش گذاشت تا استعداد مذاکره کنندگی اش را به نمایش بگذارد، آنقدرها آشفته نشده بود. (۱۴)

روز ششم اکتبر، هنگامی که گزارشهای جسته گریخته ای از حمله و عبور مصری ها از کانال به واشنگتن رسید، یک نفر در مقر سیا به یاد گزارش ماه قبل فردفیر درباره وسایل مربوط به پلهای شناور افتاده گزارش را سرعت از بایگانی بیرون آوردند و نقشه نقاط عبور و میزان نیروها (که صرفاً به صورت یک پیش بینی نظری فراهم شده بود) را به عنوان گزارش اطلاعاتی تازه از آنچه واقعاً جریان

داشت با عجله به کاخ سفید بردند.

معلوم است در نخستین روزهای جنگ چه رخ داد: يك شکست تکان دهنده تاکتیکی اسرائیل. دایان که چند ماه قبل ادعا کرده بود «اسرائیل در آستانه دوران بازگشت به صهیون است»، اینک در آستانه از پا افتادن بود و درباره «نابودی کامنولث سوم» حرف می زد. [برخی اوقات، هنگامی که اسرائیلی ها لحن پیامبرانه ای به گفتار خود می دهند از دولت مدرن اسرائیل با این عنوان یاد می کنند.] وی روز دوم جنگ و پس از بازدید خط مقدم جبهه در شمال و جنوب نگرانی خود را به گلدامایر و کاخ سفید اطلاع داد.

با رسیدن این گزارش که اسرائیلی ها ممکن است به سراغ سلاح نهایی خود بروند، نگرانی آمریکایی ها باز هم بیشتر شد. اسرائیلی ها در عمق صحرای نقب نیروی هسته ای خود را که بر موشک جریکو [اریحا] یعنی همان موشکی که با همکاری فرانسویان ساخته و آزمایش کرده بودند، سوار بود در دسترس داشتند. در شب هفتم اکتبر ۱۹۷۳ گروه برگزیده ای از مقامات امنیت ملی ایالات متحده مطلع شدند موشکهای جریکو مسلح شده و آماده پرتاب هستند. باید به خاطر آورد که در گذشته برای اسرائیلی ها سلاحهای سنتی ارسال می شد بیشتر به این خاطر که آنها را از رفتن به سراغ سلاح هسته ای باز دارد. اینک آن لحظه ترسناک فرا رسیده بود. ممکن بود اسرائیل برای نخستین بار از ۱۹۵۶ به اینسو، بدون اجازه ایالات متحده به حرکت نظامی عظیمی اقدام کند. (۱۵)

وقوع انفجار اتمی در صحرای سینا (با این فرض که نیروهای مهاجم مصری هدف آن باشند) مطلقاً در دستور کار واشنگتن قرار نداشت. ما دقیقاً نمی دانیم هنری کیسینجر و ریچارد نیکسون برای باقی نگه داشتن موشکهای جریکو در سیلوهایشان به چه اقدامی دست زدند. اما باید اشاره کرد که به فاصله يك روز پس از آغاز جنگ پنتاگون موافقت کرد مقدار زیادی از سلاحهای سنتی که بخش اعظم آن توسط انبارهای تسلیحاتی نیروهای آمریکایی در آلمان غربی تأمین می شد، به صورت اضطراری از طریق هوایی به یکی از پایگاههای مقدم

اسرائیلی در صحرای سینا انتقال یابد.

برخلاف جنگ سال ۱۹۶۷، در این درگیری ویژه حضور آمریکایی‌ها وسیع و مشهود بود. به گفته مقامات دفاعی اسرائیلی و آمریکایی، تقریباً در تمام مدتی که نبرد ادامه داشت یک پست فرماندهی واقعی اسرائیلی‌ها در خود پنتاگون، جایی در اعماق ساختمان آن وجود داشت. در آنجا افسران ارتش اسرائیل ارسال تجهیزات آمریکایی را که یک هفته پس از آغاز جنگ نزد همه افشا شده بود هماهنگ می‌ساختند.

از ۱۳ اکتبر تا سه هفته پس از آنکه نبرد رسماً پایان یافت، آسمان بین ایالات متحده و اسرائیل را پرواز هواپیماهای حمل و نقل سی - ۵ و سی - ۱۴۱ فرماندهی ترابری هوایی نیروی هوایی ایالات متحده تارک کرده بود. هنگامی که نخستین آتش بس برقرار شد، این رفت و آمد فوق‌العاده گرانبها ۲۲۴۹۶ تن تجهیزات را انتقال داده بود. بیست و شش هزار نفر پرسنل نظامی به کار گرفته شدند تا آنچه را که تا قبل از لشکرکشی سال ۱۹۹۰ خلیج فارس بزرگترین جابجایی هوایی جهان بود به انجام برسانند.

پنتاگون بخش اعظم این دستاورد را در زمانی حاصل کرد که نیروهای نظامی‌اش تازه از درگیری‌های آسیای جنوب شرقی خلاص شده بودند. یک گزارش داخلی آژانس اطلاعات دفاعی ادعا می‌کند: «از جنگ جهانی دوم به اینسو نمونه‌های متعددی از اهمیت ترابری هوایی وجود داشته است. پل هوایی برلین یک شهر را حفظ کرد؛ در ویتنام جنوبی نمونه‌های متعددی از اینکه حمل و نقل هوایی نفرات و تدارکات جهت وقایع را عوض کرد وجود داشت؛ و اینک در اسرائیل، برقراری پل هوایی این کشور را حفظ و آتش بس را تقویت کرد.» این حرف اساساً بیهوده بود. مقدار بسیار کمی از وسایل سنگینی که از ۱۳ اکتبر به بعد حمل شده بود قبل از واقعاً خاموش شدن آتش سلاحها در ۲۴ اکتبر به خط مقدم جبهه رسید. اما از اقبال اسرائیلی‌ها این مسأله چندان مهم از کاردر نیامد. به گفته یکی از مقامات پنتاگون که بموقع خودش در جریان تشریح مساعی آمریکا در جنگ بوده است، «اسرائیلی‌ها به ارسال سلاحها نیازی نداشتند. این

کار فقط وسیله‌ای بود برای حمایت روانی و روحی اسرائیلی‌ها.» ویلیام کوانت که عضوی از تیم بلندمرتبه «گروه عملیات ویژه واشنگتن» در مورد بحران بوده است می‌نویسد: «از گفتگو با مقامات عالی‌رتبه اسرائیلی به این نتیجه رسیده‌ام که اثر برقراری پل هوایی روی تصمیم‌گیری‌های استراتژیک حداقل بوده است.» اما در حالی که ممکن است برقراری پل هوایی در ساعتی که اسرائیل نیازمند بود تغییر چندانی در موقعیت آن پدید بیاورده باشد، در نیروی هوایی ایالات متحده نتایج فراوانی ببار آورده است. نیروی هوایی علاقه زیادی داشت که قابلیت‌های سی-۵ را به نمایش بگذارد، زیرا تولید این هواپیمای غول‌آسای حمل و نقل با افشای رسوایی، بالا بودن هزینه و ناکارایی فنی آن همراه شده بود. بین نیازهایی که نیروی هوایی در هنگام طرح و توسعه تولید این هواپیما مطرح کرده بود لزوم حمل تانک به ماورای دریاها نیز قید شده بود. بازرسان اداره عمومی حسابرسی که سوابق واقعی حمل و نقل هوایی را بررسی می‌کردند، متوجه شدند تعداد کل تانک‌هایی که انتقال یافته است به چهار دستگاہ می‌رسد. احتمالاً بازرسان که با ملاحظه عدم تناسب بین این تلاش عظیم و نتایجی که جنگ ببار آورد هراسان شده بودند، اظهار داشته‌اند که به هر حال منظره این هواپیماهای غول‌پیکر که در فرودگاه لود در خارج از تل‌آویو فرود می‌آمده‌اند «اثری غیرقابل بیان» روی روحیه مردم اسرائیل داشته است. (۱۶)

چنین ریزبینی‌هایی جایی در آنچه که فرماندهی ترابری هوایی در گزارش خود ادعا می‌کرد و مطابق آن عملیاتش اسرائیل را «حفظ» کرده بود نداشت. این واقعیت که کل بار حمل شده توسط پل هوایی بیش از آنچه یک کشتی حمل می‌کند نبود، در جایی علنی نشد. باز هم سرازیر شدن مبالغه‌ناگفتنی پول به صنعت هوا - فضا ادامه یافت تا نیازهای حمل و نقل هوایی نظامی برآورده شود. این فقط نمونه کوچکی بود از جنبه‌ای کمتر شناخته شده ولی مهم از ارتباط بین سیستم نظامی ایالات متحده و اسرائیل که پس از جنگ سال ۱۹۶۷ ظهور کرد: امتیازهایی که کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده از ارتباط بدست آورد.



تا هنگام جنگ سال ۱۹۶۷، مهمترین ارتباط امنیتی اسرائیل با ایالات متحده از طریق سازمان سیا بود. در اوایل تشکیل دولت صهیونیستی، پنتاگون شیفته آن نشده بود. ایسرهازل هنوز هم با به خاطر آوردن ژنرال آرتور ترودو^{۲۱} رئیس اطلاعات ارتش ایالات متحده در اوایل دهه پنجاه غرغر می‌کند زیرا به اعتقاد او، این شخص «کاملاً ضد اسرائیلی» بوده است. (ترودو در سال ۱۹۵۴ از اسرائیل دیدن کرد و مخالفت شدید خود را با مسلح کردن اسرائیل در صورت بروز جنگ جهانی ابراز داشت.) با وجود ارسال موشکهای هاوک که در سال ۱۹۶۴ با موافقتنامه تحویل هواپیماهای تهاجمی ای-۴ اسکای هاوک دنبال شد، اسرائیل برای ایالات متحده بازار خوبی از جنبه تولیدات دفاعی بشمار نمی‌رفت. کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده نیز عملکرد و تاکتیکهای نظامی اسرائیل را آنقدرها جالب توجه نمی‌یافت. اما این وضع در صبحگاه روز پنجم ژوئن و هنگامی که نیروی هوایی اسرائیل همتای مصری خود را تنها در عرض دو ساعت از پا انداخت کاملاً عوض شد.

می‌توان به خاطر آورد که آمریکایی‌ها در جنگ ویتنام با این انتظار درگیر شدند که استفاده وسیع و سنگین از نیروی هوایی ویتنامی‌ها را به زانو در خواهد آورد. متأسفانه، با وجود به کارگیری دست و دلبازانه ذخایر دارای تکنولوژی بالای ارتش، «عملیات غرش رعد» آنگونه که درباره آن تبلیغ می‌شد از کار درنیامد. با وجود حملات وسیع بمب افکن‌های بی-۵۲ و سایر انواع بمب افکن، ویتنام شمالی عزم و توانایی خود را برای ادامه نبرد حفظ کرد. در نتیجه، دیدن نیروی هوایی اسرائیل در حالی که به کاری دست می‌زد که بنظر می‌رسید ضربه تعیین کننده و پیروزی آور است، اثری فوق‌العاده تشجیع کننده روی کهنه سربازان نیروی هوایی ایالات متحده داشت. سرانجام دلیل قاطعی بدست آمده بود که نشان می‌داد بهترین راه مقابله با کمونیسم جنگ هوایی است. آنطور که

سردبیر مجله معروف تجاری اویشن ویک اند اسپیس تکنولوژی^{۲۲} بلافاصله پس از جنگ نوشت: «درس عمده سیاسی که بنظر می‌رسد بسیاری در واشنگتن از درك آن می‌گیرند این است که سیاست رهبران شوروی مثل همیشه بطرز وحشیانه‌ای ضد آمریکایی است و آنها تقریباً به هر اقدامی بجز جنگ اتمی دست خواهند زد تا این کینه رام نشدنی خود را ابراز کنند... آنها هر جرعه‌ای از دشمنی اعراب را چنان باد می‌دهند تا به آتشی تبدیل شود که آنها امیدوارند اروپای غربی را نابود کند، اسرائیل را محو سازد، و برای ایالات متحده که حسابی در ویتنام گیر افتاده است جبهه دومی بگشاید. بدون عملکرد برجسته نیروی هوایی اسرائیل، امکان داشت آنان به این هدف خود دست یابند.» (۱۷)

هرچند ممکن است تاریخ‌نگاران نسبت‌های دراماتیکی را که «آویشن ویک» به طرح اصلی سیاسی اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۷ می‌دهد ناروا بدانند، اما این حرف که اسرائیل جنگ این سال را طی چند ساعت برد، نکته‌ای است که نمی‌توان آن را رد کرد. اینکه گذشت بیست و چهار سال نتوانسته این درك را [در مورد تعیین کنندگی ضربه هوایی] به فراموشی بسپارد از آنجا آشکار می‌شود که به حمله هوایی غافلگیرانه ایالات متحده به عراق در شب ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ توجه کنیم. یکی از اهداف اولیه این تهاجم نابود کردن نیروی هوایی عراق بود که آمریکایی‌ها گمان می‌کردند می‌توان آن را به همان آسانی نابود کردن هواپیماهای مصری در سال ۱۹۶۷ در روی زمین نابود ساخت. دو روز پس از براه افتادن «طوفان صحرا» اخبار شبکه سی.بی.اس از «همانندی قابل توجه» آن با تهاجم معروف اسرائیلی‌ها حرف می‌زد. اما آنطور که آمریکایی‌ها خیلی زود متوجه شدند، عراقی‌ها از فاجعه‌ای که برای مصریان رخ داد درس گرفته و از روی احتیاط هواپیماهای خویش را در پناهگاه‌های کاملاً محکم قرار داده بودند. آمریکا باید این پناهگاه‌ها را چند هفته زیر بمباران سنگین می‌گرفت. این فرض که نیروی هوایی اسرائیل جنگ ۱۹۶۷ را طی دو ساعت برد،

متضمن این نتیجه گیری است که چنانچه نیروی هوایی مصر با این سرعت نابود نشده بود، قادر می شد جلوی پیشروی نیروهای زرهی اسرائیل را در صحرای سینا و بسوی کانال سوئز بگیرد. این نتیجه گیری چنان منطقی بنظر می رسد که در هیچیک از تاریخهای متعددی که در مورد جنگ ژوئن نوشته شده بحثی درباره آن صورت نگرفته است. اما يك گزارش سری پنتاگون که تقریباً ربع قرن قبل تهیه شده نشان می دهد که این حرف اصلاً درست نیست.

این گزارش حاصل کاریک سرهنگ دوم نیروی دریایی ایالات متحده به نام راس استالفی^{۲۳} است. هنگامی که جنگ به پایان رسید، فکر جاه طلبانه ای به سر استالفی زد: بیش از هر کس دیگر آگاه بودن، درباره آنچه که در رزمگاه صحرایی رخ داده بود. به این ترتیب وی با گرفتن مأموریت از بخش ناشناخته ای از بوروکراسی پنتاگون به نام «گروه مشترك هماهنگی تکنیکی - اثرات مهمات» عازم میدان نبرد شد. ممکن است این شخص بیش از هر کس دیگر درباره آنچه در میدان جنگ رخ داد اطلاعات بدست نیاورده باشد، اما قدر مسلم این است که استادی برحقی در زمینه آسیب شناسی تانکها و آنچه که سبب از کار افتادن آنها شده بود کسب کرد. این سرباز کمابیش روشنفکر، با ناآگاهی فریبنده ای که درباره ماهیت غریب ندای درونی اش نشان می دهد، با سرخوشی شرح می دهد که چگونه صدها تانک از کار افتاده را که اغلب جنازه خدمه آنها در داخلشان درحال پوسیدن بوده - «برخی اوقات بوی آنها خیلی ناراحت کننده بود» - مورد بررسی قرار داده است.

آنچه که وی کشف کرد این بود که مؤثرترین سلاح ضد تانکها خود آنها، و سپس توپخانه است. تفنگهای بدون لگد که به صورت خوبی توسط اسرائیلی ها از آنها استفاده می شد نیز کارایی زیادی داشتند. اما مهمتر از همه این بود که وی فهمید هیچ تانکی از طریق هوایی هدف قرار نگرفته است، حتی یکی.

بدنبال جنگ سال ۱۹۷۳، استالفی یکبار دیگر راه میدان جنگ را در پیش

گرفت و از تانکهای بیشتری بازدید کرد، اما نتیجه همان بود: هیچکدام از راه هوا منهدم نشده بودند.

نتیجه گیری کلی سرنهنگ استالفی - اینکه نیروی هوایی حداقل تأثیر را در فرجام هر دو جنگ داشته است - سهمناکترین اثر خود را بر نیروی هوایی هر دو کشور ایالات متحده و اسرائیل داشت. گزارشهای کالبدشکافانه او درباره تانکهای منهدم شده در صحرای سینا و بلندی‌های جولان، هر دو هنوز هم برای کمتر کسی شناخته شده و تا امروز به صورت طبقه‌بندی شده باقی مانده است. (۱۸)

(تحقیقات استالفی در جنگ با عراق نفع زیادی به نیروی هوایی ایالات متحده رساند. گروهی از مقامات پنتاگون که گزارشهای او را ملاحظه کرده بودند، برای تولید هواپیماهای ضد تانک «ای - ۱۰ وارت هاگ»^{۲۴} عجله به خرج دادند. آنها بر اساس تجربه آلمانی‌ها در جبهه شرق طی جنگ جهانی دوم، نتیجه گرفتند یک توپ قوی با سرعت شلیک زیاد، چنانچه روی یک هواپیما سوار شود، کارایی بالایی علیه تانکها خواهد داشت. به این ترتیب هواپیمای وارت هاگ را برای حمل چنین تویی طراحی کردند. هواپیمای یاد شده پرنده‌ای است کم سرعت و نسبتاً ارزان. نیروی هوایی ایالات متحده از آن خوشش نمی‌آمد و سعی کرد از فرستاده شدن آن به عربستان سعودی خودداری کند. ارتش این کشور در به کار گرفتن آن اصرار داشت و هواپیمای «ای - ۱۰» ثابت کرد کارایی زیادی دارد. فرمانده نیروی هوایی ایالات متحده پس از پایان جنگ اعتراف کرد؛ «ای - ۱۰ خرما از پیل گذراند.»)

یافتن مشتری برای دستاوردهای فرضی نیروی هوایی اسرائیل یکی از راههایی بود که دوستان علاقمند اسرائیل در کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده می‌توانستند از طریق آن خدمات مفیدی از گنجینه استراتژیک ایالات متحده در خاورمیانه دریافت کنند. به هر حال در سال ۱۹۷۳ اسرائیل مورد

24. Warthog نام نوعی خوک وحشی آفریقایی

نیاز بود تا سلاحهای خاصی از ایالات متحده را [آزمایش و] تصدیق کند. موشک ضد تانک هوا به زمین ماوریک^{۲۵} که در جریان انتقال هوایی خیلی تحسین شده دوران جنگ در اختیار اسرائیل قرار گرفت، یکی از ابزارهای بود که از جنگ یوم کیپور با معروفیت زیاد سربرآورد. ویلیام کوانت که در ۱۹۷۳ از اعضای شورای امنیت ملی بوده است و تاریخ رخدادهای این سال را به صورتی استادانه و فکر شده به تحریر درآورده آن را به عنوان چیزی که «در آخرین روزهای جنگ بخوبی مورد استفاده قرار گرفته و احتمالاً می توانسته خطر شکست کامل سپاه سوم (مصر) را پدید آورد» توصیف می کند. کوانت از این «واقعیت» این نتیجه زیرکانه را می گیرد که: «شگفت آنکه تدارکات ارسالی ایالات متحده، اسرائیل را در موقعیتی قرار می داد تا به کاری دست بزند (انهدام سپاه سوم مصر) که کیسینجر مصمم بود از آن جلوگیری کند.»

موشک ماوریک نخستین بار در سال ۱۹۷۲ در جنگ ویتنام آزمایش شده و خود را وسیله ای بی مصرف نشان داده بود. اما تجربه موشک ماوریک در ویتنام توسط تولیدکنندگان آن مخفی نگاه داشته می شد، در حالی که یک سال بعد، عملکرد ظاهراً پیروزمندانه آن در صحرای سینا به عنوان موضوع قابل توجهی مطرح می شد.

اما باز هم سرهنگ دوم خستگی ناپذیر [استالفی] برای ثبت حقیقت حاضر بود. از بین برنده هزار و یکصد تانک مصری و یک هزار و دویست تانک از دست رفته سوری ها هرچه که بود، موشکهای ماوریک نبود.

با این حال نیروی هوایی ایالات متحده مصمم بود که موشکهای ماوریک بدون لکه دار بودن سابقه از کوره جنگ بیرون آیند. محدوده اهدافی که اسرائیلی ها موشک ماوریک را علیه آنها به کار می بردند از تانک تا «مراکز فرماندهی» را در برمی گرفت و موشک ماوریک در زمینه اخیر تعدادی مورد به هدف اصابت کرده در سوابق خود داشت. اما این موارد نیز در واقع چنان که بنظر

می‌رسیدند نبودند. یکی از افسران نیروی هوایی ایالات متحده که این موضوع را از نزدیک مورد بررسی قرار داده می‌نویسد: «در صحرای سینا از این قرارگاههای فرماندهی لشکر یا تیپ دیده می‌شد که عبارت بودند از صرفاً چند چادر و کیسه‌های شن که در اطراف آنها دیواری از تپه‌های شنی پدید آورده بودند. کل مساحت این محوطه تقریباً به اندازه يك زمین فوتبال بود. نظر نیروی هوایی این بود که هر چیز واقع در این محوطه قرارگاه فرماندهی بشمار می‌رود. به این ترتیب اسرائیلی‌ها ۴-هایی را که به آنها داده بودیم به هوا می‌فرستادند، موشکهای ماوریک را شلیک می‌کردند، و چنانچه یکی از این موشکها به اینگونه محوطه‌ها اصابت می‌کرد، آنها آن را به عنوان يك ضربه به قرارگاه فرماندهی ثبت می‌کردند. البته اینگونه شلیک‌ها بدون اینکه آسیبی جدی به مصریان وارد کند فقط مقدار زیادی شن را به هوا می‌پاشید، اما باعث می‌شد اعضای ستاد نیروی هوایی با شادمانی به خانه‌های خود برگردند.» (۱۹)

به این ترتیب اسرائیلی‌ها در میانه نبردی ناامیدانه کار آزمایش صحرایی يك سلاح اساساً بی‌مصرف آمریکایی را به منظور بهبود عملکرد آن به انجام رساندند. از سوی دیگر، از آنجا که این سلاحها به عنوان بخشی از يك معامله ۲/۲ میلیارد دلاری که هزینه آن را وام خزانهداری ایالات متحده تأمین می‌کرد وارد اسرائیل می‌شد (کمی پس از آن ۱/۵ میلیارد دلار آن بخشوده شد)، ممکن است بنظر برسد برای این آزمایشها بهای چندانی پرداخت نشده است.

موشک ماوریک تنها سلاحی نبود که تأیید اسرائیلی‌ها برای آن درخواست می‌شد. نیروی هوایی و دریایی ایالات متحده مدتها در رؤیای هواپیمایی بودند که بتواند دشمن را در «ماورای حوزه دید» نابود کند. معنی این حرف آن است که در این صورت خلبان هدف خود را بجز از طریق رادار مشاهده نمی‌کند. برای نیل به این آرزو هر دو نیروی ایالات متحده به سراغ موشک «اسپارو»^{۲۶} رفته بودند. این موشک گرانبها و پیچیده، حداقل در تئوری می‌توانست این وظیفه را به انجام

برساند. اما موشک بی.وی.آر.^{۲۷} با مشکلی غیر قابل برطرف کردن روبرو بود (و هست) و آن مشکل این است که رادار نمی‌تواند تعیین کند هدف دوست است یا دشمن. از آنجا که در جنگ هوایی تقریباً هیچگاه خط جبهه مشخص نیست، مشکل شناسایی هدف، استفاده از موشک ستایش شده اسپارو را غیرممکن کرده است. در واقع از دو هزار بی.وی.آر که از هنگام عرضه این موشک در سال ۱۹۵۸ تا شروع جنگ خلیج فارس شلیک شده‌اند، تنها در چهار مورد خلبانان شلیک کننده اهداف دور از حوزه دید خود را زده‌اند. دو مورد آن در ویتنام بوده که سابقه‌ای درخشان نیست، زیرا یکی از هواپیماهای سرنگون شده در اثر شلیک اسپارو نه یک میگ، بلکه هواپیمایی آمریکایی بوده است.

از آنجا که این سوابق برای یک سلاح چند میلیارد دلاری امتیاز برجسته‌ای بشمار نمی‌رفت، نیروی هوایی ایالات متحده مشتاق بود از جنگ ۱۹۷۳ برای بالا بردن تعداد سوابق مثبت این اسلحه سود جوید. به گفته جیمز برتون، سرهنگ سابق نیروی هوایی ایالات متحده، که تصمیم گرفته بود از اینکه واقعاً چه خبر است سر در بیاورد، «اسرائیلی‌ها بیشترین تلاش خود را به کار بردند تا نیروی هوایی ایالات متحده را راضی کنند.» به گفته برتون، کاری که اسرائیلی‌ها انجام دادند این بود که یک شب فرمانی صادر کردند دایر بر اینکه کل ناوگان هوایی آنها روی زمین باقی بماند و فقط یک هواپیما اجازه پرواز داشته باشد. آن هواپیما یک موشک اسپارو حمل می‌کرد. خلبان این هواپیما که مطمئن بود هر هدفی روی صفحه رادار خود مشاهده کند حتماً هواپیمای دشمن است، یکی از اهداف را نشان گرفت و یک میگ سوری را سرنگون کرد. به قول برتون، «این کار آزمایش و تمرینی بود که اسرائیلی‌ها به نیابت از نیروی هوایی ایالات متحده انجام دادند.» مدت زیادی از پایان جنگ نگذشته بود که ماتی هود، فرمانده سابق نیروی هوایی اسرائیل، به واشنگتن رفت. هنگامی که به دیدار دوستان قدیمی اش در پنتاگون رفته بود، یک گزارش چند جلدی شدیداً طبقه‌بندی شده درباره

درگیری‌های اخیر به او نشان داده شد. هوانورد تنومند از جای خود تکان نخورد و گزارش مشروح و تأثیرگذار را با تمام زیرنویس‌هایش تا به آخر خواند. آنگاه به طرف مهمانداران منتظر برگشت و گفت: «این جنگ، جنگ بسیار جالبی است. اما جنگی نیست که ما آن را انجام داده باشیم.»

این گزارش توسط یکی از تیم‌های پنتاگون به نام گروه ارزیابی سیستم‌های تسلیحاتی^{۲۸} تهیه شده بود که هیأتی بلندپایه و مورد حمایت وزیر دفاع و ستاد مشترک بشمار می‌رفت. واکنش هود را ادعاهایی سبب شده بودند که در طول گزارش به کرات در زمینه نقش حیاتی بازی شده به وسیله سلاح‌های پیشرفته ایالات متحده در جریان نبرد تکرار می‌شدند. به عنوان مثال، در این گزارش نه تنها همان یک هدفی که توسط موشک اسپارو سرنگون شده بود ذکر می‌شد، بلکه از یازده مورد دیگر شلیک موفقیت‌آمیز این موشک علیه هواپیماهای دشمن سخن می‌رفت. به هر حال، هود که برخی اوقات تمایل دارد لزوم سرپوش گذاشتن بر حقیقت به نفع دیپلماسی را از یاد ببرد، با شادمانی حرفه‌ای‌های علاقمند به کار خود، آمریکایی را مطلع ساخت که اسپارو در طول جنگ یک موشک ناکارا بوده و حداکثر می‌توان زدن دو هدف را به آن نسبت داد.

ماتی هود که در تمام دنیا به خاطر نوع بهره‌برداری‌اش از خلبانان اسرائیلی در جنگ ۱۹۶۷ مورد تحسین بود، توانست با گفتن حقایق ترسناک از این میدان به سلامت بگذرد. جانشین او خیلی زود فرا گرفت که سیاستمدارتر باشد. سرهنگ برتون که موقعیت شغلی‌اش در نیروی هوایی ایالات متحده از علاقه‌اش به بررسی عملکرد واقعی سلاح‌ها در نبرد صدمه بسیار خورد، مقدار زیادی از وقت خویش را در اسرائیل بسر برد و تلاش کرد سوابق واقعی رزمی تعداد زیادی از سیستم‌های تسلیحاتی را کشف کند. بنابراین وی در موقعیتی بود که بخوبی می‌دید چگونه اسرائیلی‌ها یاد گرفته‌اند سیاست‌های نیروی هوایی ایالات متحده را به بازی بگیرند. او به یاد می‌آورد: «آدم هرگز نمی‌توانست به

اطلاعاتی که آنان می‌دادند واقعاً اعتماد کند. زیرا آنها بخشهای مختلفی را در نیروی هوایی ما به بازی گرفته بودند و به آنها فقط چیزهایی را می‌گفتند که دوست داشتند بشنوند.»

به عنوان مثال، در اوایل دهه ۱۹۸۰ مقامات عالیرتبه نیروی هوایی ایالات متحده را طرفداران جت جنگنده اف-۱۵ ساخت کارخانه مک‌دانل داگلاس احاطه کرده بودند. این افراد ژنرالهای قدرتمندی بودند که اشتیاق داشتند هواپیمای مورد علاقه آنها بویژه در مقایسه با جنگنده ارزان تر اف-۱۶ عملکرد خوبی از خود به نمایش بگذارد. هواپیمای اف-۱۶ را ژنرالهای نیروی هوایی به خاطر دستور رؤسای غیرنظامی خویش به اجبار خریده بودند. بنابراین، فرمانده نیروی هوایی اسرائیل که ژنرال سیاستمدار و آراسته‌ای به نام دیوید ایوری^{۲۹} بود در طول جنگ ۱۹۸۲ لبنان بیشترین تلاش خود را به کار برد تا هواپیمای اف-۱۵ با سوابق بهتری نسبت به اف-۱۶ از این جنگ بدر آید. بخش عمده مأموریت‌های «هوا به هوا» به عهده جنگنده‌های اف-۱۵ گذاشته شده بود و این وظیفه‌ای بشمار می‌رفت که آنان را در مقابل میگ‌های سوریه قرار می‌داد، در حالی که کار خسته کننده و پیش پا افتاده بمباران - مأموریت‌های «هوا به زمین» - به دوش جنگنده‌های اف-۱۶ افتاده بود. (در اثر این بمبارانها هزاران نفر افراد غیرنظامی در جنوب لبنان و بیروت کشته شدند، زیرا اهداف این عملیات اهدافی غیرنظامی بودند، اما این حقایق کارکنان ستاد نیروی هوایی را در پنتاگون اصلاً نگران نمی‌کرد.) برخی روزها اسکادران‌های اف-۱۶ روی زمین نگه داشته می‌شدند تا رقیب آن در گزارشهای وابستگان نظامی که به پنتاگون فرستاده می‌شد، افتخارات بیشتری از خود به ثبت برساند. ممکن است این روش به کار گرفتن نیروها در جنگ توسط نیروی دفاعی اسرائیل امری عجیب بنظر برسد، اما همانطور که ماتی هود علاقمند به گفتن آن است، «این موقعیتی است گریزناپذیر که هیچ جانشینی برای آن وجود ندارد.»

این دیدگاه همواره توسط هوانوردان نظامی اسرائیل کاملاً قابل درک نبوده است. طی جنگ سال ۱۹۷۲، یکی از پروازهای جنگنده‌های اف-۱۵ با پرش چند جنگنده میگ سوری مواجه شد و خلبانان اف-۱۵ باید برای گریز از دست آنها به سختی نبرد می‌کردند. آنان با اوقات تلخی شدید به پایگاه خویش بازگشتند. خلبانان فکر می‌کردند يك رادار «هاوك آی» که توسط ایالات متحده در اختیار ارتش اسرائیل گذاشته شده بود و در نزدیکی آنان پرواز هواپیماها را کنترل می‌کرد، حتماً نزدیک شدن دشمن را به آنان اطلاع خواهد داد. اما عصبانیت و شکایت آنها بلافاصله تخفیف یافت، زیرا ژنرال ایوری شتابان به قرارگاه آنان آمد و به آنان گفت خفه شوند، زیرا آنگونه که یکی از شاهدان به خاطر می‌آورد، «اگر ما به تکنولوژی آمریکایی‌ها بد دهنی کنیم، آنها دیگر تسلیحاتی در اختیارمان نخواهند گذاشت.»

همراه با جارو کردن این ناخشنودی‌ها و پنهان کردن آنها در زیر فرش، مقامات اسرائیلی این لطف را نیز به طرفداران آمریکایی خود کردند که چهار مورد دیگر از موفقیت‌های [موشك] «ماورای حوزه دید» را نیز برایشان فراهم کنند. به گفته سرهنگ برتون که اطلاعات ارائه شده را بدقت مورد بررسی قرار داده است، این هم عملیات دیگری بود در جهت آرامش بخشیدن به آمریکایی‌ها. يك هواپیمای تجسسی میگ ۲۵ که در ارتفاع بالایی پرواز می‌کرد، هر روز برای انجام مأموریت در زمان خاصی به پرواز در می‌آمد. اسرائیلی‌ها يك هواپیمای اف-۱۵ را که می‌توانست میگ را تعقیب کند به هوا فرستادند تا به ارتفاع مورد نظر صعود کند.

اف-۱۵ موشك اسپاروی خود را شلیک کرد و موشك دنبال کردن هدف را در پیش گرفت، اما قبل از آنکه به هدف برخورد کند شخص دیگری يك موشك «آی - هاوك» را که از موشک‌های ضد هواپیما و با توانایی دستیابی به ارتفاع بسیار بالا است، شلیک کرد. این موشك به هواپیمای میگ ۲۵ برخورد نمود. هنگامی که میگ درهم شکسته دور خود می‌چرخید و دودکنان رو به زمین سرنگون می‌شد، اسپارو سرانجام رسید و با آن برخورد کرد. از آنجا که طرفداران

موشک اسپارو قطعاً از حامیان هاوک قدرتمندترند، همه (احتمالاً بجز اسرائیلی‌هایی که موشک هاوک را شلیک کرده بودند) توافق کردند اعتبار زدن میگ سوری باید به موشک اسپارو داده شود.

ممکن است چنین توجه ساعیان‌های به سیاستهای توطئه‌گرانه و پیچیده کمپلکس نظامی - هوافضایی ایالات متحده از سوی اسرائیلی‌هایی که به استقلال خود خیلی می‌نازند، با ناراحتی صورت گرفته باشد، اما به هر حال همین توجهات راه را برای بدست آمدن سهم مناسبی جهت اقتصاد دفاعی داخلی این کشور هموار می‌ساخت.

پس از جنگ ۱۹۷۳، مصری‌ها فکر حل کردن مسائل با اسرائیل از طریق زور را به کلی از ذهن خود بیرون کردند و به جای آن تصمیم گرفتند به دیپلماسی فرضی و میانجیگری حامیان تازه خویش در واشنگتن تکیه کنند. استراتژی کیسینجر درست پاسخ داده بود. با وجود آنکه یکی از تهدیدات نظامی عمده علیه اسرائیل از بین رفته بود، ایالات متحده به تزریق پول به دفاع اسرائیل ادامه داد و این مبالغ بطرز فزاینده‌ای بیشتر و بیشتر می‌شد.

در سال قبل از جنگ کمک نظامی فقط به چیزی بالاتر از ۳۰۰ میلیون دلار می‌رسید. سپس به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار ارتقاء پیدا کرد که قول پرداخت آن طی روزهای جنگ داده شده بود. یک و نیم میلیارد دلار از این مبلغ به جای اینکه وام تلقی شود در نهایت به عنوان هدیه طبقه بندی گردید. این نخستین باری بود که چنین لطف بزرگی در حق اسرائیل صورت می‌گرفت. (اینگونه بخشش در گذشته فقط شامل وابستگان آمریکا در آسیای جنوب شرقی؛ ویتنام جنوبی، کامبوج و لائوس شده بود.) از آن پس، نیمی از تمام وامهای نظامی که به اسرائیل داده می‌شد بطور اتوماتیک بخشوده شده است. (۲۰)

با توجه به اهمیت سیل بخششهایی که به سیستم دفاعی اسرائیل جریان داشت، اسرائیل تنها مهره مناسبی بشمار می‌رفت که - با کمک عملیات مخفی حيله‌گرانه اجرا شده در ایالات متحده - قادر بود در هنگام نیاز به کمک کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده بشتابد.



با وجود علاقهٔ پر حرارت بسیاری از یهودیان آمریکایی به اسرائیل در طول تاریخ محدودی که از پدید آمدن این کشور می‌گذرد، این يك واقعیت است که بخش اعظم این افراد از درك اینکه کمکها و حمایتهای ایالات متحده نسبت به این کشور تا چه حد در اساس به جنگ سرد بستگی دارد، عاجز ماندند. در واقع تا سالهای دههٔ ۱۹۷۰ جامعهٔ یهودیان ایالات متحده در برابر مسائل سیاست خارجی ایالات متحده در محدودهٔ خارج از خاورمیانه عمیقاً لیبرال بود؛

به عنوان مثال، لندون جانسون این امر را خسته کننده می‌یافت که پس از آن همه کاری که برای اسرائیل انجام داده، یهودیان آمریکایی هنوز هم از وی در جنگ خصوصی اش حمایت نمی‌کنند. او یکبار نزد آباابان گلایه کرد که، «گروهی از خاخام‌ها در سال ۱۹۶۷ به دیدن من آمدند تا بگویند حتی نباید يك پیچ گوشتی به ویتنام بفرستم، اما از طرف دیگر باید همهٔ هواپیماهای خود را از طریق تنگهٔ تیران به کمک اسرائیل بفرستم.»

جامعهٔ یهودیان ایالات متحده هر احساسی که دربارهٔ لزوم کمک به اسرائیل داشت، اما عمدتاً همچون بخش فزاینده‌ای از جمعیت آمریکا نسبت به جنگ ویتنام مخالفت می‌کرد. این نارضایی عمومی سرانجام ایالات متحده را به خروج از ویتنام مجبور ساخت و نیروهای آن از نبرد بیرون رفتند، اما جنگ عدم اعتماد عمومی و بی‌علاقگی مردم به دستگاه دفاعی را بجا گذاشت و در کنار آن حمایت از کنترل تسلیحاتی و تشنج‌زدایی با روس‌ها را پدید آورد. در اوایل سال ۱۹۷۳ تنها هشت درصد جمعیت آمریکا با افزایش هزینه‌های دفاعی موافق بود.

گرمتر شدن روابط ایالات متحده و شوروی امری الزاماً به نفع اسرائیل در نظر گرفته نمی‌شد. افزایش اخیر موقعیت اسرائیل به عنوان يك گنجینهٔ استراتژیک بیش از هر چیز دیگر به جنگ سرد بستگی داشت. یکی از سخنان اسحاق رابین در روزهای بعد از جنگ ۱۹۷۳، تصویر خوبی از چیزی که اسرائیلی‌ها فکر می‌کردند منافع آنها در آن نهفته است ارائه می‌کند. وی که علیه هرگونه حرکتی در جهت پیدا کردن يك راه حل سیاسی در رابطه با مصر و سوریه

دلیل می‌آورد، می‌گفت؛ باید به امید آنکه «خودمان را در وضعیت بهتری بیابیم، وقت گذرانی کنیم. ممکن است ایالات متحده در مقابل اتحاد شوروی مواضع تهاجم آمیزتری اتخاذ کند.»

امید به گرایش تهاجم آمیزتر آمریکا در مقابل اتحاد شوروی فقط در ذهن اسرائیلی‌ها نبود. گروههای فشار بخش دفاع در ایالات متحده از روحیه صلح طلبانه حاکم بر آن روزها هشیار شده و حس کرده بودند ممکن است این روحیه به کنگره نیز تسری یابد. خوشبختانه بخش دفاعی در کنگره مبارزین قدرتمند و با تجربه‌ای در کنار خود داشت تا از منافع آن دفاع کنند. یکی از این افراد به نام هنری جکسون، از سال ۱۹۴۸ سناتور ایالت واشنگتن بود.

جکسون به عنوان يك دموکرات جنگ سرد استوارنامه‌هایی محکم در دست داشت. به عنوان مثال، در سال ۱۹۶۰ وی در تشویق جان کندی برای تبدیل داستان جعلی «شکاف موشکی» [فاصله پیشرفت موشکی ایالات متحده و اتحاد شوروی] به موضوع محوری مبارزات انتخاباتی نقش مؤثری داشت. اما در سال ۱۹۷۲ حزب دموکرات جکسون و ایدئولوژی نظامی گرای او را پس زده و به جای آن جورج مک‌گاورن صلح‌جو را برگزیده بود.

جکسون که از این شکست هراسان نشده بود به انتخابات آینده در سال ۱۹۷۶ چشم دوخته بود که فکر می‌کرد تا هنگام فرا رسیدن آن جنگ سرد دوباره مد خواهد شد. او در سال ۱۹۷۲ معاهده محدود کردن سلاحهای استراتژیک را که اخیراً امضا شده بود به عنوان يك «معامله بی‌ارزش» خواند و قانونی را مطرح ساخت که مطابق آن، باید هرگونه توافق آتی موقوف می‌شد به وضعیتی که در آن «برابری» در سطح سلاحهای پر قدرت حاصل شده باشد.

این ابتکار به خودی خود واکنش تندی از نظر سیاسی برنینگخت، اما جکسون بزودی موضوعی مرتبط با آن پیدا کرد که واکنش برانگیز بود. او در ماه اکتبر ۱۹۷۲ پیشنهادی عنوان کرد که مطابق آن اعطای امتیازات تجاری به شوروی (که بخشی کلیدی از برنامه کیسینجر در سیاست تشنج زدایی اش بود) به افزایش سطح مهاجرت یهودیان شوروی مربوط شود. این ابتکار که توسط

یکی از کارکنان جوان جکسون به نام ریچارد پرل^{۳۰} طراحی شده بود، نسبت به بدگویی های سناتور در باره مذاکرات سالت حمایت خیلی بیشتری بدست آورد. هفتاد و دو نفر از سناتورها بلافاصله پیشنهاد او را امضا کردند. قبل از آنکه سال به پایان برسد، در حالی که مک گاورن در حال شکست خوردن در انتخابات بود، جکسون موضوع مهاجرت یهودیان را بشدت پیش می برد؛ علاوه بر این کارها، به نیویورک رفت تا در یکی از تظاهرات عمومی که برای اعتراض به سرکوب یهودیان در روسیه پیا شده بود، سخنرانی کند.

بین شرکت کنندگان در این برنامه کسی بود که جکسون به خاطر کارهایی که به نیابت از «برادران» در روسیه انجام داده بود، او را مورد بیشترین ستایش قرار داد: رابی مایرکاهان^{۳۱}، رهبر گروه نظامی و تندروی اتحاد دفاع از یهود. برای فهمیدن اینکه سناتور و رابی در آن سخنرانی چه می کردند، لازم است بدانیم جنگ ۱۹۶۷ چه اثری روی یهودیان شوروی گذاشته بود. جنگ سبب شده بود اتحاد شوروی ارتباط دیپلماتیک خود را با اسرائیل قطع کند. در همان حال شوروی مهاجرت یهودیان این کشور را که طی شش ماهه اول سال ۱۹۶۷ در سطح مناسبی بود متوقف ساخت. برنامه مهاجرت توسط هر دو دولت سری نگه داشته شده بود، اما اکنون که شوروی راه را بسته بود، دولت اسرائیل نیز از طریق افشای جریان مهاجرت پل پشت سر خود را خراب کرد.

دو سال بعد، گلدامایر به مجلس اسرائیل گفت که سیاست دولت پس از آن، مسأله مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل را به موضوعی بین المللی تبدیل خواهد کرد. او گفت: «اسرائیل پس از این به دیپلماسی صرف اکتفا نخواهد کرد.»

تا آن هنگام مایرکاهان و سازمان دفاع از یهودیان وی که در ۱۹۶۸ تأسیس شد، به خاطر رویارویی نظامی گرایانه اش با سازمانهای سیاهان در نیویورک بخوبی شناخته شده بود. خود کاهان که از خانواده ای متعصب در بروکلین زاده

30. Perle

31. Rabbi Meir Kahan

شده بود، سابقه‌ای نامطبوع و مخدوش داشت، زیرا در گذشته در سازمانها و جنبشهای ضد جنگ برای دولت خبرچینی می‌کرد. وی همچنین به دستور و با حمایت مالی - آنطور که بعداً خودش گفت - سازمان سیا سعی کرده بود حمایت یهودیان را از جنگ ویتنام بدست آورد.

به هر حال در ماه دسامبر سال ۱۹۶۹ مأموری از اسرائیل به ایالات متحده آمد و به کاهان گفت، جنگ و دعوا با سیاه پوستان آمریکایی را متوقف کرده و انرژی اتحاد دفاع از یهود را بسوی هدف مهمتری سوق دهد: اتحاد شوروی. آورنده پیام زنی بود به نام گئولا کوهن^{۳۲} که از دست راستی‌های متعصب اسرائیل بشمار می‌رفت و به خاطر نقش خود در براه انداختن جنبش مهاجران ساکن در آبادیهای یهودی تحت عنوان گوش امونیم^{۳۳} شهرت یافته بود. (وی یکبار در روزهایی که جنگ چریکی شهری جریان داشت، حمایت خود را از مناخم بگین قطع کرد، زیرا سیاستهای وی را «خیلی ملایم» می‌دانست.) پیام وی برای کاهان این بود که وضع ناهنجار یهودیان در اتحاد شوروی اینک عمده‌ترین مشکل دنیای یهود است، زیرا شوروی برای «از بین بردن مردم ما» نقشه کشیده است و اتحاد دفاع از یهود باید در این مورد کاری صورت دهد.

این برنامه از آن شخص کوهن نبود. ظاهراً وی از سوی گروهی از یهودیان ثروتمند اسرائیل و تجار آمریکایی، مقامات سابق ارتش اسرائیل که حاضر بودند مزدوران اتحاد دفاع از یهود را آموزش دهند، و مهمتر از همه مأموران موساد سخن می‌گفت. فرمانده اجرایی این عملیات فرمانده قدیمی کوهن در سازمان نظامی لهی، یعنی خود اسحاق شامیر بود.

شامیر نیز همانند بسیاری از دیگر کهنه کاران گروههای تروریستی که علیه انگلستان مبارزه می‌کردند، پس از استقلال اسرائیل جذب دستگاه اطلاعاتی اسرائیل شده بود. وی پس از خدمت به عنوان رئیس ایستگاه موساد در پاریس، به سال ۱۹۶۵ بازنشسته شده بود. او بعدها تعریف می‌کرد که سالهای خدمت در

32. Geola Cohen

33. Gush Emonim

موساد «شادترین سالهای زندگی من بوده است.» پس از ترك فعاليتهاي مخفی اطلاعاتی، این ایدئولوگ بی رحم قبل از آنکه به سیاست روآور شود به سراغ تجارت رفت اما اقبال در دنیای تجارت روی خوشی به او نشان نداد. به گفته بسیاری از منابع اسرائیلی، وی حتی پس از ترك موساد با دوستان قدیمی خویش در تماس نزدیک باقی ماند.

کاهان در دنبال کردن دستورات گئولا کوهن تردید نکرد. کمتر از یکماه پس از دریافت دستورات، اتحاد دفاع از یهود دفاتر خبرگزاری تاس، آئروفلوت، اینتوریست و یک هواپیمای شوروی را در نیویورک به اشغال درآورد و با رنگ اسپری شعارهای ناسیونالیستی و به زبان عبری روی دیوارها نقش کرد. پس از یک گردهمایی اعتراض آمیز در مقابل دفتر نمایندگی اتحاد شوروی در سازمان ملل متحد، کاهان اعلام کرد: «حملات ما به مؤسسات شوروی در آمریکا نخستین مرحله از نبرد ما برای مطرح ساختن یهودیان و سایر گروههای مذهبی سرکوب شده شوروی و جلب توجه افکار عمومی و مطبوعات بی تفاوت به این موضوع است....»

گلدامایر در ظاهر خود را از فعاليتهاي کاهان کنار می دانست، تحت این عنوان که به عقیده وی اینگونه فعاليتها مردمی را که وی قصد کمک بدانها را دارد به مخاطره می اندازد. گفته می شود که وی چنین توضیح داده است: «من می توانم تصمیماتی بگیرم که به خاطر آنها هزاران سرباز اسرائیلی به رزمگاه بروند و کشته شوند، اما حق ندارم با یهودیان شوروی چنین کاری را بکنم.» هرچند ممکن است اینگونه موضعگیری خیلی ستودنی باشد، اما شواهدی در دست است که نشان می دهد دولت کارگری مایر آنقدرها که تظاهر می کرد، از فعاليتها و عملیات کاهان فاصله نداشت.

گلدامایر به عنوان نخست وزیر اسرائیل مسئولیت مستقیم موساد را بعهده داشت. براساس گفته رابرت فرایدمن، نویسنده زندگینامه کاهان، حداقل سه مأمور ارشد و فعال موساد در کار گروه وی درگیر بودند و بر مبارزات اتحاد دفاع از یهودیان نظارت می کردند. کاملاً غیرمحمّل بنظر می رسد چند مأمور ارشد

چنین عملیات وسیعی را به انجام برسانند، بدون اینکه مافوق خود را مطلع سازند و یا اخبار کار خود را به این مقام ارشد - نخست وزیر - نرسانند.

زوی زامیر رئیس وقت موساد که به گلدامایر خیلی نزدیک بود بعدها خاطر نشان ساخت؛ «از بین عملیات و فعالیتهایی که من مسئولیت آنها را بعهدہ داشتم، عجیب ترین و هیجان انگیزترین آنها نجات برادرانمان در کشورهای که به آنان ستم می کردند و آوردنشان به اسرائیل بود.»

یکی از دانشمندان اسرائیلی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ موقعیت دیدار از ایالات متحده را یافته ارتباط مستقیم تری را بین دولت اسرائیل و بمب گذاران جوان گروه کاهان پیدا کرده است. «اسرائیلی ها در مورد امنیت آنقدر سختگیرند که وقتی قرار باشد یکی از ما درجایی برای عموم سخنرانی کنیم از طریق مسئولان محلی ترتیبات حفاظتی لازم را به عمل می آورند. به یاد دارم که در آن هنگام یکی از افراد اتحاد دفاع از یهود این کار را بعهدہ داشت. از آنجایی که این شخص در واقع کاری انجام نمی داد، این کار راهی بود بدون دردسر برای پرداختن پول به اتحاد دفاع از یهود.»

این که مسأله مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی به صورت موضوع عمده ای در روابط شوروی - ایالات متحده درآید، تا حد زیادی به نفع دولت اسرائیل بود. این فکر که یهودیان شوروی - شمار آنان برابر کل جمعیت اسرائیل بود - باید بالاخره یکروز کاملاً بسوی اسرائیل سرازیر شوند از مدت ها قبل یکی از اهداف بنیانی سیاست همه رهبران اسرائیلی بوده است. در اوایل دهه ۱۹۵۰ مردانی که دولت جدید التاسیس را هدایت می کردند از این امکان آگاه بودند که ممکن است روزی رهبران شوروی نرم شوند و اجازه خروج این یهودیان را بدهند. با وجود وضعیتی که در سال ۱۹۶۷ پدید آمد، بنظر می رسید دیگر دیپلماسی صرف نمی تواند این کار را به انجام برساند. افشای مهاجرتها توسط اشکول، همراه با اظهارات بعدی گلدامایر درباره اینکه اسرائیل قصد دارد موضوع مهاجرتها را به صورت علنی پیگیری کند، حاکی از آن است که تصمیم برای درپیش گرفتن تاکتیک جدیدی گرفته شده بود.

اعمال خشونت علیه مؤسسات شوروی در ایالات متحده و اروپا مسلماً مسأله یهودیان را در صفحات اول روزنامه‌ها مطرح می‌ساخت و در کنار آن جامعه یهودیان آمریکا را نیز برای نشان دادن علاقه فعال به یهودیان شوروی تحریک می‌کرد. کرم‌لین به سختی واکنش نشان داد و اعلام کرد مسئولیت مستقیم فعالیت‌های کاهان را که تنها در ۱۹۷۱ به چهار فقره بمب‌گذاری در نیویورک انجامید بعهده دولت نیکسون می‌داند. موضوع مهاجرت یهودیان شوروی به یک مسأله داغ بین‌المللی تبدیل شده بود.

روس‌ها در عین حال از طریق افزایش تعداد افرادی که اجازه ترک شوروی را می‌یافتند، بیشترین تلاش خود را برای آرام کردن اوضاع به خرج می‌دادند. با خروج پانزده هزار یهودی از شوروی در سال ۱۹۷۱، مهاجرت سیر صعودی را در پیش گرفت. دو سال بعد تعدادی در حدود سی و پنج هزار نفر از شوروی بیرون رفتند. دستگاه برژنف آنقدر مشتاق بود رضایت ایالات متحده را فراهم کند که وقتی چند نفر از یهودیان تصمیم گرفتند از اجازه‌ای که به آنان داده شده بود استفاده نکنند و به عبارت دیگر در نیمه راه از مهاجرت پشیمان شدند، مأموران کا.گ.ب به سراغ آنها رفته و گفتند چمدانهایشان را ببندند و راه بیفتند. مقامات شوروی به شکل سخت‌گیرانه‌ای تلاش داشتند کسانی را که به اسرار امنیت ملی دسترسی داشتند از رفتن باز دارند، این کار آنان و این امتناع از دادن اجازه خروج سبب نفرت از آنها نزد افکار عمومی می‌گشت، اما به هیچ‌رو از رسیدن اطلاعات مفیدی از طریق مهاجران به دست سیا و موساد جلوگیری نمی‌کرد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ عملیات تخلیه اطلاعاتی مهاجران جریان داشت و کارکنان سیا که تحت عنوان رابط اطلاعاتی با موساد در تل‌آویو بسر می‌بردند، در این عملیات شرکت داشتند. علاوه بر آن، به گفته منابع اطلاعاتی ایالات متحده، جریان فزاینده مهاجرت این شانس را به سیا می‌داد تا افراد جالب دیگری را که یهودی نبودند ولی می‌شد اسناد موردنیاز را برایشان فراهم ساخت بین یهودیان جا بزنند و از اتحاد شوروی خارج سازد.

اتهامات شوروی دایر بر اینکه یهودیان شوروی از جنبه جاسوسی تهدیدی

برای شوروی بشمار می‌روند در ایالات متحده به عنوان تبلیغات مسخره معرفی می‌شد. پایداری در مقابل تهدید کمونیسم که موضع سنتی نظامیان و دست راستی‌های ایالات متحده بود، اینک بتدریج برای لیبرالهایی نیز که خود را حامیان حقوق بشر و حق مهاجرت آزاد می‌دانستند به آرمان والایی تبدیل می‌شد.

مایر کاهان که به راه افتادن این جریانات کمک کرده بود راه اسرائیل را در پیش گرفت تا یک جنبش سیاسی فوق راست‌گرا را در این سرزمین براه بیندازد. این کار او سبب خشم حامیان سابقش می‌شد که فکر می‌کردند او به محدوده سیاسی که ملک آنها محسوب می‌شد تجاوز کرده و مانند شکارچیان به شکار قاچاق آمده است. آنها همچنین می‌خواستند بدانند وی با پولهایی که برای پیشبرد مبارزات ضد شوروی به او داده اند، چه کرده است. اما هنری جکسون به مبارزه خود برای مطرح نگه داشتن موضوع مهاجرت ادامه داد تا اینکه سرانجام اصلاحیه جکسون - ونیک^{۳۴} را به تصویب رساند. این اصلاحیه موضوع مهاجرت یهودیان را بطور قانونی به موضوع امتیازات تجاری مربوط می‌ساخت و روند تشنج‌زدایی را در آن مرحله به صورت مؤثری متوقف ساخت. (تصویب این اصلاحیه برای مدتی جریان مهاجرت‌ها را نیز متوقف کرد. شوروی‌ها که احساس می‌کردند دیگر به تلاش در جهت آرام کردن افکار عمومی آمریکایی‌ها نیاز ندارند، کار صدور اجازه را بسرعت متوقف ساختند.)

همانطور که قبلاً ذکر شد، جامعه یهودیان آمریکا در گذشته پیرامون موضوع سیاست خارجی ایالات متحده در زمینه‌هایی که به مسائل یهودیان مربوط نمی‌شد، موضعی صلح‌جویانه و غیرتندرو داشت. اما خشمی که در مورد سرنوشت یهودیان شوروی پدید آمده بود تحولی در این موضع بدنبال داشت. (دولت اسرائیل نگران این بود که نکند مسأله حقوق بشر گسترش بیشتری یافته و کنترل آن از دست برود. یکی از رهبران برجسته جنبش صهیونیستی موسوم به

ناهوم گلدمن^{۳۵} در سال ۱۹۷۱ پیشنهاد کرد که به جای تأکید بر موضوع مهاجرت یهودیان، جنبش صهیونیستی کار خود را بپذیرد تضمین پیرامون رعایت حقوق یهودیانی متمرکز کند که در اتحاد شوروی باقی مانده بودند. این دعوت او از کنگره جهانی صهیونیسم سرعت کنار گذاشته شد.

نقش کمک نظامی ایالات متحده در نجات اسرائیل از انهدام در جنگ ۱۹۷۳ که در مورد آن وسیعاً تبلیغ شده بود، به آنهایی که قصد داشتند حمایت از اسرائیل و بودجه پنتاگون را افزایش دهند اجازه پیشروی می داد. الموزاموالت^{۳۶} رئیس سابق عملیات نیروی دریایی در سال ۱۹۷۴ طی يك سخنرانی برای یهودیان شهرتی کوتاه مدت به هم زد، زیرا در سخنان خود تأکید کرد اختصاص هر يك دلار برای امور دفاعی، به معنی بیست و پنج سنت کمک به اسرائیل است. زاموالت نه اولین، و نه آخرین سیاستمداری بود که سعی می کرد بر این مبنی که به نفع اسرائیل تمام خواهد شد از افزایش بودجه پنتاگون دفاع کند. يك یادداشت مشروح که پیرامون استراتژی کاخ سفید در انتخابات ۱۹۷۲ توسط پت بوکانان تهیه شده، پیشنهاد می کند که ملوین لرد وزیر دفاع باید در زمینه اثرات کاهش پیشنهاد شده از سوی جورج مک گاورن در مورد بودجه نیروی دریایی سخنرانی کند و این تأثیرات را نسبت به اسرائیل برشمارد؛ «با این نتیجه گیری موجه، که آینده اسرائیل و بقای آن - به خاطر کاهشهای مک گاورن در نیروی دریایی - به اختیار پولیت بوروی شوروی خواهد افتاد. یکبار دیگر توصیه این بود که... بدون ساختن اف - ۱۴ و اف - ۱۵ برای نبرد با میگ ۲۳، نیروی دریایی نخواهد توانست برای حفظ اسرائیل مداخله کند.»

این را که اینگونه دلیل آوردن برای بسیاری از یهودیان غیرتندرو چه معنایی می داد، می توان از سرگذشت نورمن پادهورتز^{۳۷} دریافت که نمونه عبرت انگیزی است. پادهورتز در دهه ۱۹۶۰ فعالیت خود را بر تبلیغات ضد جنگ ویتنام متمرکز

35. Nahum Goldman

36. Zumwalt

37. Podhertz

ساخته بود، اما در اواسط دهه ۱۹۷۰ از سیاستی پیروی می کرد که عمیقاً متحول شده بود. او در سال ۱۹۷۶ مشاور کلیدی دانیل پاتریک ماینیهان^{۳۸} در آخرین تلاشش برای داخل شدن به سنا بشمار می رفت. ماینیهان که استاد دانشگاه و از کارکنان دولت نیکسون بود، با وارد شدن از طریق یک دولت سنتاً لیبرال، کارش را بر مبنای یک برنامه طرفدار [تقویت] دفاع ادامه داد. آنگونه که پادهورتز بعدها توضیح داد: «ارتباط پیچیده بین بقای اسرائیل و توانایی نظامی ایالات متحده، فکری بود که من نیز بزودی فرصت حمایت از آن را در جریان مسابقه پت ماینیهان برای کسب نامزدی در نیویورک پیدا می کردم... دفاع ایدئولوژیک از صهیونیسم را... نه تنها ملاحظات اخلاقی، بلکه منافع ملی آمریکا نیز حکم می کرد.» ماینیهان بدون اینکه هرگونه ناراحتی زائدی برای مدافعین صهیونیسم و یا توانایی نظامی آمریکا پدید آید، چند بار انتخاب شد.

پادهورتز نمونه برجسته ای بود از کسانی که به عنوان محافظه کاران نوین شناخته شدند. گروه «محافظه کاران» نوین که قدرتی در حال افزایش داشتند، حمایت وفادارانه ای نسبت به هزینه های نظامی آمریکا و بر این مبنی که افزایش این مخارج نسبت کمک نظامی به اسرائیل را افزایش دهد ابراز می کردند. یکی از نشانه های نفوذ آنان در فعالیتهای گروههای فشار کمپلکس نظامی - صنعتی حضور وسیع آنان در گروهی بود که بطور ویژه برای حمایت از تقویت مالی پنتاگون در اواسط دهه ۱۹۷۰ تشکیل شده بود. این گروه کمیته خطر موجود^{۳۹} نامیده می شد.

تشکیل چنین کمیته ای زاده فکر پل نیتزو و اویگن (اوزن) روستو^{۴۰} بود. نیتزو از کهنه سربازان نبردهای انجام شده در راه افزایش هزینه های دفاعی بود، اما برخلاف روستو که قبلاً از معاونان وزارت امور خارجه بشمار می رفت، قبلاً به عنوان دوست اسرائیل شناخته نشده بود. پس از شاهین کهنه کار یعنی نیتزو

38. Moynihan

39. Committee on the Present Danger

40. Eugen Rostow

دوست او روستو که دوست اسرائیل بود، سومین نفر از گروه سه نفره تشکیل دهنده کمیته خطر موجود، چارلز واکر^{۴۱} بود. واکر که زمانی وزارت خزانه‌داری را بعهدہ داشت، در دوران خودش قدرتمندترین دلال و واسطه امور شرکتها بشمار می‌رفت، بین مشتریان وی تعداد زیادی از پیمانکاران عمده وزارت دفاع وجود داشتند. اسکات تامپسون که در آن هنگام داماد نیتز و محرم اسرار عملکرد و عملیات کمیته بود می‌گوید: «واکر برایمان پول می‌آورد؛ کار او این بود.»

سایر چهره‌های برجسته و سرشناسی که بزودی به استخدام گروه درآمدند، افرادی بودند که بعداً به عنوان مقامات ارشد امنیت ملی در دولت ریگان ظهور کردند: افرادی مانند خود ریگان؛ ریچارد وی. آلن نخستین مشاور امنیت ملی وی؛ ویلیام کیسی؛ و ریچارد پرل. افراد دیگری نیز بودند که در آن روزها خیلی سرشناس نبودند. تامپسون که نه تنها در کار کمیته درگیر بود، بلکه از دستیاران نزدیک شلزینگر و دونالد رامسفلد^{۴۲} و زرای دفاع بشمار می‌رفت، به یاد می‌آورد که «اسرائیلی‌ها بخش مهمی از گفتگوها بودند. آنها از همان ابتدا در داخل و خارج ساختمان (پنتاگون) پرسه می‌زدند تا اینکه پل تصمیم گرفت دیگر وجود خارجی‌ها در جریان کار مشهود نباشد. از سوی دیگر، همه می‌دانستند که جهت‌گیری‌ها به نفع یهودیان است.» تامپسون به یاد دارد که نیتز محبت خاصی نسبت به اسرائیل ابراز نمی‌کرده، اما با این حال عقیده داشته که «هنگامی که در خاورمیانه اوضاع به نقطه مناسب برسد، اسرائیلی‌ها خواهند جنگید.» به عقیده تامپسون، کمیته «احتمالاً موفق‌ترین گروه فشار در عصر نوین بشمار می‌رفت»، و فشار خود را در جهت پذیرش لزوم افزایش هزینه‌های دفاعی از سوی افکار عمومی به کار می‌برد.

در سال ۱۹۷۷ لس‌آسپین که از چهره‌های برجسته سیاسی در کنگره است در یکی از گردهمایی‌های پیمانکاران وزارت دفاع در فیلادلفیا گفت: «گروه فشار

41. Walker

42. Donald Ramsfeld

طرفدار اسرائیل در کنگره به هیچ عنوان موافق کاهش هزینه‌های دفاعی نیست.» این را که احساسات طرفداران اسرائیل تا چه حد نسبت به پنتاگون تغییر جهت داده است، می‌توان از مطالب کتابی دریافت که توسط اتحاد ضد افترا^{۴۳} در سال ۱۹۸۲ چاپ شده است. ناتان پرل موتر^{۴۴} مدیر ملی این اتحادیه در کتاب «یهودی ستیزی واقعی در آمریکا» تصریح می‌کند که تبعیضی که در گذشته علیه یهودیان اعمال می‌شد، در مقابل یهودی ستیزی معاصر در ایالات متحده ناچیز است. به گفته پرل موتر این یهودی ستیزی در اعمال کسانی نهفته است که «طرفداران صلح زاده جنگ ویتنام و تبدیل کنندگان شمشیر به خیش برای مقابله با تروریست‌های سازمان آزادیبخش فلسطین هستند...» او می‌افزاید: «این روزها از سوی جناح چپی که کاهش هزینه‌های دفاعی را هدف خویش قرار داده است، جنگ چیزی بد و صلح امری دلپذیر معرفی می‌شود.»

اگر رهبريك گروه فشار معتبر و قدرتمند اسرائیلی می‌تواند فقدان حمایت برای افزایش بودجه پنتاگون را با یهودی ستیزی یکسان بگیرد، بنابراین می‌توان گفت بخش دفاعی ایالات متحده متحد وفاداری برای خویش یافته است. از سوی دیگر، بزودی آشکار می‌شد مبارزاتی که کاهان در آمریکا پیش می‌برد، تنها عملیات پنهانی نبوده است که اسرائیلی‌ها در ایالات متحده انجام داده‌اند.

43. B'nai B'rith

44. Nathan Perlmutter

فصل هشتم

خیانت

یکی از فعالیتهای روزانه زوی رویتر در جریان نظارت همیشگی بر صادرات تسلیحاتی اسرائیل این بود که عملیات صادراتی را تا حد امکان بطور پنهانی انجام داده و آن را از دید عموم مخفی سازد. وی در اکتبر سال ۱۹۸۸ یک مهمانی داده بود. در آن مهمانی که در هتل دان آکادیا واقع در هر تسلیا برگزار می شد، این مقام تنومند اطلاعات نظامی اسرائیل در لباسی شیک و آراسته و درحالی که کروات زده بود (زدن کروات در هنگام کارهای روزانه اداری در محافلی که به معاملات اسلحه اشتغال دارند اجباری نیست و به دلخواه افراد است) به مهمانان برجسته خود خوشامد می گفت.

دختران زیبایی که یونیفرم شاخه روابط عمومی ارتش اسرائیل را به تن داشتند به ژنرالهای بلندپایه ای که در سالن مهمانی اینطرف و آنطرف می رفتند، شراب سرخ تعارف می کردند. آموس یارون^۱ که اخیراً به سمت وابسته نظامی در واشنگتن منسوب شده بود، درحالی که لبخندی سیمای کمابیش ترسناکش را

1. Yaron

چین می داد در گوشه ای ایستاده بود. اخیراً دولت کانادا به خاطر نقش وی در کشتار فلسطینیان اردوگاههای صبرا و شتیلا در بیروت، از پذیرش وی به عنوان مأمور دیپلماتیک اسرائیل خودداری کرده بود. اسحاق رابین که در آن هنگام وزارت دفاع را بعهده داشت، درحالی که لیوانی نوشیدنی در یک دست و سیگاری در دست دیگر گرفته بود، در وسط سالن میدان داری می کرد.

کمی دورتر انتفاضه اوج می گرفت و به حداکثر توانایی دست می یافت تا اسرائیل را در پهنه مطبوعات جهان لکه دار کند، اما برای رویترو سایر مقامات بلندپایه ای که در این هتل مدرن ساحلی گرد آمده بودند، موضوع مورد بحث به اندازه موضوع قیام فلسطینی ها اهمیت داشت.

مناسبت این مهمانی تشکیل کنفرانس مؤسسات صنعتی - دفاعی اسرائیل بود و گروهی از مقامات اجرایی مؤسسات دفاعی آمریکایی مهمانان افتخاری آن بودند. هدف کنفرانس دستیابی به موافقت مؤسسات دفاعی ایالات متحده و پنتاگون، برای خرید مقدار بیشتری از تولیدات صنایع تسلیحاتی اسرائیل، و همچنین افزایش دادن سهم خود در مجتمع صنایع دفاعی اسرائیل بود. غیرنظامیان اسرائیلی حاضر در سالن، مقامات ارشدی بودند از مؤسساتی مانند صنایع هوایی اسرائیل، صنایع نظامی اسرائیل، رافائل، تادیران و سایر مراکز دفاعی که ۱۳۰ هزار نفر را در اسرائیل در استخدام خویش داشتند. اقتصاد اسرائیل به کامیابی آنان بستگی داشت و کامیابی آنها نیز به ارتباطشان با کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده وابسته بود.

یکی از جنبه های این ارتباط از طرز رفتار محترمانه ای که این مقامات قدرتمند سیستم دفاعی اسرائیل در مقابل مهمانان آمریکایی داشتند مشهود بود. کاملاً آشکار بود که آنها مشتاقند بهترین رفتار را داشته باشند تا مهمانان آنها با همراه داشتن احساسات و برداشتهای خوشایندی آنان را ترك کنند. اسرائیلی ها می دانستند در این جنبه بخصوص از رابطه چه کسی دست بالا را دارد. از زمانی که پنتاگون کمک به اسرائیلی ها را در جریان ساخت جنگنده لایو بشدت قطع کرده بود مدت زیادی نمی گذشت. این پروژه خیلی گران قیمت و دارای

تکنولوژی بالا، که به عنوان «برنامه آپولوی اسرائیل» شکل گرفته بود، مورد پسند صنایع هوافضایی ایالات متحده قرار نداشت. مقاطعه کاران آمریکایی دلیلی در این ندیده بودند که به يك پروژه بالقوه رقیب در بازار جهانی کمک کنند و در نتیجه این برنامه عقیم مانده بود. اسرائیل نمی‌توانست برای دستیابی به نیازمندی‌هایش همواره منتظر کسب اجازه از آمریکایی‌ها بماند. به همین خاطر است که وقتی [در مهمانی یاد شده] ناظریم زوی رویترا با حق شناسی به فردی که نماینده هلیکوپترسازی مک‌دانل داگلاس است لبخند می‌زند، گزارش سازمان سیا را درباره اولویتهای اطلاعاتی اسرائیل به یاد می‌آوریم.

کتابچه کوچک سازمان سیا درباره سرویس اطلاعاتی اسرائیل، آنگونه که دانشجویان ایرانی اشغال‌کننده سفارت ایالات متحده در تهران در سال ۱۹۷۹ آن را در اختیار جهانیان گذاشتند، اهداف سرویس اطلاعاتی اسرائیل را به ترتیب اهمیت ذکر می‌کند. اولین نیاز اسرائیل طبق این اولویت‌بندی لزوم جمع‌آوری اطلاعات درباره قابلیت‌های نظامی دولتهای عرب است؛ سپس «جمع‌آوری اطلاعات درباره سیاست یا تصمیمات سری ایالات متحده تا آنجا که به اسرائیل مربوط می‌شود...»؛ سوم، و حتی مقدم بر اطلاعات مربوط به اتحاد شوروی، «جمع‌آوری اطلاعات علمی در ایالات متحده و سایر کشورهای پیشرفته» است. (۱)

اولییتی که به این آخرین وظیفه داده شده بازتاب تلاش شدیدی است که از همان روزهای اول تشکیل دولت اسرائیل برای تبدیل کردن اسرائیل به يك کشور پیشرفته فنی به کار می‌رفت. همانگونه که قبلاً دیده‌ایم، این جاه‌طلبی به صورت موفقیت‌آمیزی در صحنه امور دفاعی به حقیقت پیوسته بود.

بخش اعظم این پیشرفت از طریق همکاری گشاده‌دستانه متحدان اسرائیل حاصل شده است. فرانسویان دانش فنی مورد نیاز برای ساخت هواپیماهای جت و موشک‌های هسته‌ای را در اختیار اسرائیل قرار دادند. موشک جریکو که هنوز هم اساس همه موشک‌های دوربرد اسرائیلی است، با کمک شرکت فرانسوی داسو تکمیل شد. هنگامی که ارتباط نظامی اسرائیل با خارج متحول شد و

ایالات متحده بتدریج به جای فرانسه آمد، آمریکایی‌ها در ارائه «اطلاعات فنی» که ثمره تحقیق و توسعه آمریکا بود و برای تولید سلاحهای پیشرفته توسط اسرائیل ضروری بشمار می‌رفت، خیلی با مهربانی و محبت رفتار کردند.

تنها مشکل این گشاده‌دستی آن بود که وقتی آمریکا چیزی در اختیار اسرائیل قرار می‌داد، بخشی از کنترل خویش را بر آن از دست می‌داد. این امر مانعی بود در مقابل دلایل رسمی عنوان شده برای تقویت اسرائیل و سرمایه‌گذاری سنگین در تولیدات دفاعی به عنوان مهمترین اقدام. دلایل رسمی عنوان شده برای تقویت اسرائیل این بود که اسرائیل باید بدون آنکه به تدارکات خارجی اتکا داشته باشد، توانایی و وسایل لازم برای دفاع از خود را بدست آورد. آنگونه که اداره محاسبات عمومی ایالات متحده در سال ۱۹۸۳ خاطر نشان می‌کند: «اکثر تولیدات اسرائیلی که صادر می‌شوند، شامل بخش مهمی در حدود ۳۶ درصد از اجزای آمریکایی هستند» و «تقریباً هر تولید مهم اسرائیلی‌ها شامل يك جزء آمریکایی است.»

به عنوان نمونه، پرزیدنت نیکسون به اسرائیل اجازه داد موتور جی-۷۹ آمریکایی را بسازد. اسرائیلی‌ها می‌خواستند این موتور را برای جنگنده کفیر بسازند که اساساً همان جنگنده میراژ فرانسوی بود، ولی موتور متفاوت و قدرتمندتری روی آن سوار کردند. اسرائیل نیز به سهم خود اطمینان داده بود هیچ برنامه‌ای برای صادرات این هواپیما در دست ندارد. با این حال، هنگامی که صنایع هوایی اسرائیل و دولت اسرائیل فهمیدند دولت اکوادور در سال ۱۹۷۶ خواهان خرید این هواپیما است بسیار مشعوف شدند. اما شعف آنان دیری نپائید، زیرا پرزیدنت کارتر کمی پس از ورود به کاخ سفید (از طریق ممنوع کردن صدور موتورهای ساخته شده تحت امتیاز آمریکا) این معامله را عقیم گذارد. (رئیس جمهور به این نتیجه رسیده بود که آمریکای لاتین به اندازه کافی جت جنگنده دارد). به خاطر آنکه دولت پیش‌بینی‌های بدبینانه‌ای دایر بر اینکه این ممنوعیت بیکاری وسیعی پدید خواهد آورد ارائه داده بود، کارگران صنایع هوایی اسرائیل با

دردست داشتن پلاکاردی که روی آن نوشته شده بود «نان و کار» در مقابل سفارت ایالات متحده تظاهرات کردند. الشویمر قاچاقچی کهنه کار اسلحه راه و اشنگتن را در پیش گرفت تا بلکه ممنوعیت را لغو کند، و اسحاق رابین که در سال ۱۹۷۴ به جای گلدامایر به نخست وزیری رسیده بود اعلام کرد: «مسأله این نیست که ما بخواهیم به تاجر اسلحه تبدیل شویم؛ ما برای کسب قابلیت‌های دفاعی خود نیازمند به صادرات تسلیحات هستیم.» کارتر به منظور جبران این موضوع يك كمك اقتصادی ۲۸۵ میلیون دلاری اضافی در اختیار اسرائیلی‌ها گذاشت و ممنوعیت به جای خود باقی ماند.

با وجود این، اسرائیلی‌ها از طریق روشهایی که می‌توان آنها را نمایش کاملی از آنچه آنها در راه کنار زدن محدودیت‌های تأمین کنندگان خارجی حاضر به انجام آن هستند دانست، معامله با اکوادور را به انجام رسانده و جتهای جنگنده خود را به این کشور فروختند.

در اصل، قراردادی بین اسرائیل و شرکت داسوی فرانسه وجود داشت که مطابق آن اسرائیل جت میراژ را می‌ساخت. سپس، بدنبال جنگ سال ۱۹۶۷ دوگل ارسال ملزومات نظامی بیشتر به اسرائیل را ممنوع ساخته بود که شامل موتورهای جنگنده‌های میراژ اسرائیل نیز می‌شد. کمی بعد اسرائیلی‌ها نقشه‌های ساخت این موتور فرانسوی را از سوئیس که این موتورها را تحت امتیاز فرانسه می‌ساخت ربودند. با استفاده از این نقشه‌ها، اسرائیلی‌ها مدلی از موتور را ساختند و هواپیمایی با نام نشر^۲ با استفاده از آن تولید کردند. همین هواپیما بود که پس از ممنوعیت فروش کفیر توسط کارتر، بدون اینکه مانعی از نظر ارتباط آن با خارج وجود داشته باشد به دولت اکوادور فروخته شد. سرانجام، دولت ریگان که در مورد فروش جنگنده به دولتهای آمریکای لاتین مشکلی نداشت، به دولت اکوادور علامت داد می‌تواند جنگنده کفیر دارای موتور آمریکایی را بخرد، و به این ترتیب همه چیز بالاخره به نفع اسرائیل تمام

شد. (۲)

البته اسرائیل در مورد صادرات آن گروه از تسلیحات آمریکایی که شامل اجزای ساخته شده در اسرائیل هستند، حتی زمانی که این سلاحها به کشورهای که رسماً دشمن اسرائیلند فروخته می شوند، کنترلی ندارد. همانطور که داستان مخازن سوخت جنگنده های اف-۱۵ نشان می دهد، این موضوع سبب بروز نگرانی های بیجا در اسرائیلی ها نمی شود.

پرزیدنت جیمی کارتر در فوریه سال ۱۹۷۸ به کنگره اطلاع داد که پیشنهاد کرده است پانزده فروند هواپیمای اف-۱۵ به عربستان سعودی فروخته شود. این اعلام بلافاصله به راه افتادن توفانی از خشم بین دوستان اسرائیل در ایالات متحده منجر شد. گروه فشار اسرائیل برای اعتراض به این فروش به جنبش درآمد. ستونهای ابراز عقاید عمومی در مطبوعات پر شد از اظهار نظرهای خشمگینانه درباره خطر بالقوه ای که این فروشها می توانند برای امنیت اسرائیل ایجاد کنند. تظاهر کنندگان با پلاکاردهایی که روی آنها نوشته شده بود؛ «به پی. ال. او [سازمان آزادیبخش فلسطین] نه می گوئیم» و «کمک به اسرائیل؛ بهترین سرمایه گذاری آمریکا» کارتر را زیر فشار گذاشتند. رابط کاخ سفید با جامعه یهودیان در اعتراض استعفا داد.

سرانجام کارتر معامله سلاح خود را عملی کرد، اما فقط پس از اینکه موافقت کرد تهدیدی را که این هواپیماهای اف-۱۵ متوجه اسرائیل می ساختند، از طریق افزایش کمک نظامی جبران کند. علاوه بر آن، موافقت شد که مخازن کمکی سوخت که معمولاً روی این نوع هواپیما نصب می شد به عربستان داده نشود. بدون وجود این مخازن، هواپیماهای اف-۱۵ عربستان سعودی نمی توانستند تا اسرائیل پرواز کنند.

سه سال پس از انجام این معامله، محدودیت دستیابی عربستان به این مخازن کمکی سوخت به آرامی لغو شده بود. قاعدتاً چنین تسلیم شدنی در مقابل عربستان سعودی باید سبب انفجار خشم اسرائیلی هایی می شد که اینک در محدوده برد هواپیماهای بمب افکن دشمن قرار می گرفتند. اما به هر حال

ماروین کلمو^۳ نماینده صنایع هوایی اسرائیل در واشنگتن قضیه را چنین نمی‌یافت.

در پاییز سال ۱۹۸۱، کلموی رك گو که در دفترش واقع در نزدیکی پنتاگون درباره کارش حرف می‌زد نمی‌توانست سرخوشی ناشی از خوبی اوضاع را پنهان سازد. او با لحنی شیطنت‌آمیز پرسید: «به یاد می‌آوردید که آن مخازن را قرار بود به عربستان ندهند و آیا یادتان هست که این محدودیت برداشته شد؟» سپس گفت: «خب، کجای جهان است که این مخازن را تولید می‌کند؟» او با خوشحالی خندید و خنده‌اش شبیه خنده دلان اسلحه و سایر کسانی بود که می‌توان آنها را در استوران المپیک تل‌آویو یافت. آنان این را که مخازن سوخت مورد بحث ساخت کارخانجات صنایع هوایی اسرائیل است به عنوان شوخی بزرگی می‌دیدند که سبب خنده آنان می‌شد. بنظر نمی‌رسید هیچیک از آنان فکر کند جنگنده‌های اف-۱۵ دوربرد خطری متوجه اسرائیل سازد و یا ارتباطی با سازمان آزادیبخش فلسطین داشته باشد. از سوی دیگر، آنان بسیار خوشحال بودند که مک‌دانل داگلاس سازنده اف-۱۵ مقاطعه‌های دیگری برای ساخت مخازن به آنها اختصاص می‌دهد. (۳)

هرچند دولت ریگان در برآوردن نیازهای صنایع دفاعی اسرائیل سخاوت به خرج می‌داد، اما با این حال اطلاعات فنی فراوان دیگری وجود داشت که اسرائیل حتی نمی‌توانست آنها را از دولتی که دوستانه‌ترین دولت آمریکا نسبت به اسرائیل بود دریافت کند. به همین دلیل «جمع‌آوری اطلاعات علمی در ایالات متحده» به عنوان یکی از وظایف سرویس اطلاعاتی اسرائیل تعیین شده بود.

مسئله مهم‌ترین مأموریت گردآوری اطلاعات علمی توسط اسرائیل، همان عملیات کارخانه نومک است که در زمینه کسب اطلاعات هسته‌ای فعالیت می‌کرد و در فصول پیشین در مورد آن اطلاعاتی ارائه شد. همانطور که یادداشت

سری فراهم شده توسط اف.بی.آی خاطر نشان می کند، دولت ایالات متحده اعتقاد داشت این قضیه در جهت دستیابی به اطلاعات هسته ای و همچنین اورانیوم غنی شده برای ساخت بمب اتمی اسرائیل رخ داده است. به رغم این واقعیت که کتابچه یافته شده^۴ سیا در سفارت ایالات متحده در تهران اشاره ای به لاکام^۴ ندارد، اما مقامات سابق اطلاعاتی شهادت داده اند که حداقل از اواسط دهه ۱۹۷۰ در مورد اینکه اسرائیل يك واحد ویژه جاسوسی علمی دارد، مطلع بوده اند.

لاکام برای نیل به هدف ویژه کسب و حفاظت اسرار اتمی برای اسرائیل بنیان گذاشته شده و تحت نظر شخص شیمون پرز و با حمایت و محافظت دقیق وی به شکوفایی رسیده بود. بنیامین بلومبرگ، نخستین رئیس آن، نشان داد در حفاظت بوروکراتیک استاد است و خود و سازمان فوق سری اش را حتی بین اعضای جامعه اطلاعاتی نیز به صورت گمنام و ناشناس اداره می کند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ لاکام ۲۰۰ هزار دلار به يك مهندس سوئسی به نام آلفرد فراونکنخت^۵ پرداخت کرد تا وی نسخه ای از نقشه های ساخت موتور فرانسوی جنگنده های میراژ را برای اسرائیل بدزدد. تا این هنگام عوامل و مأموران بلومبرگ دزدیدن اسرار بسیار دیگری را که اسرار هسته ای نیز در شمار آنان بودند به انجام رسانده بودند. به گفته یکی از مقامات سابق آژانس اطلاعات دفاعی، شیمون پرز بویژه در پدید آوردن يك «شبکه رخنه و کسب اطلاعات فنی» فعال بود تا به صنایع دفاعی که بنیانگذار آن خودش بود کمک بیشتری کرده باشد.

این شبکه - که لاکام قلب آن به حساب می آمد - در همه جا فعالیت داشت، ولی ایالات متحده هدف اصلی آن بود. این امر دلایل واضحی داشت: ایالات متحده از نظر تحقیق و توسعه تکنولوژیک از تمام نقاط دیگر جهان جلوتر بود (و هست) و در همان حال بهترین روابط را با اسرائیل داشت. در حالی که مثلاً يك

4. LAKAM

5. Fravenknecht

مأمور بازنشسته کا.گ.ب مجاز نبود در آزمایشگاه لارنس لیورمور^۶ سانفرانسیسکو اینطرف و آنطرف برود، یووال نعمان^۷ که از مأموران کهنه کار اطلاعات نظامی بود، چنین اجازه ای را داشت. هنگامی که نعمان به بازدید این مرکز تحقیقاتی سری رفته بود، ظاهراً چیزی بیش از یک دانشگاهی بی علاقه به موضوعات علمی بنظر نمی رسید. هنگامی که اف.بی.آی تلاش کرد وی را به عنوان مأمور دولت اسرائیل تحت تعقیب قرار دهد، سیما مداخله کرد تا تقاضای آن را لغو کند. (۴)

در حالی که لاکام به عنوان یک سازمان مستقیماً وابسته به وزارت دفاع اسرائیل در ایالات متحده عمل می کند، گروه خرید نظامی در نیویورک تحت عنوان دیگری خدمت خود را انجام می دهد. گروه خرید نظامی زاده مستقیم همان دفتر مخفیانه قاچاق اسلحه است که تدی کالک آن را در طبقه فوقانی کلوپ شبانه کوپاکابانا واقع در خیابان شصت شرقی اداره می کرد. این روزها این گروه در وضعیتی عمل می کند که نمود خارجی آن حتی نسبت به سابق کمتر است: دفتری در طبقه ششم ساختمانی واقع در خیابان سوم. در حالی که در روزهای اولیه تشکیل دولت اسرائیل شیمون پرز باید برای تهیه پول سلاح به دیدار یهودیان ثروتمندی چون برانفمن^۸ می رفت و آنها به او می گفتند بهتر است اول جورابهایش را عوض کند [تا او را به حضور بپذیرند]، گروه خرید امروز حداقل هر سال ۱/۴ میلیارد دلار پول در اختیار دارد که حاصل لطف مالیات دهندگان آمریکایی است. همچنانکه از نامش پیداست، گروه خرید اسلحه با استفاده از پول کمک نظامی [ایالات متحده] که در اول اکتبر - زمان شروع سال مالی - هر سال و درست بموقع به حساب آن ریخته می شود، محموله های ارتش اسرائیل را برای آن ارسال می کند. یکبار هنگامی که مقامات پنتاگون از کوره بدر رفته بودند، از طریق آنها افشا شد که مخارج عملیاتی گروه خرید اسلحه نیز که به

6. Lawrence Livermor

7. Yuval Ne'eman

8. Branfman

۲/۸ میلیون دلار در هر سال بالغ می‌شود، از محل کمک نظامی ایالات متحده تأمین می‌گردد.

جالب است تذکر دهیم که گروه خرید نزد برخی بخشهای مجری قوانین ایالات متحده کاملاً شناخته شده نیست. دلیل این امر را می‌توان از نمونه زیر دریافت.

ساخت توپ تانکهای مدرن کار پیچیده‌ای است. مثلاً لوله بدون خان این توپ ۱۲۰ میلی متری باید از درون با لایه‌ای از فلز کروم که ضخامت خیلی خاصی دارد پوشیده شود. انجام این کار مشکل است، زیرا لوله هفده فوت درازا دارد، دارای شش قسمت با قطرهای متفاوت است، و باید بتواند ضربه حاصل از انفجارات متعدد را تحمل کند. در سال ۱۹۸۱ زرادخانه ارتش ایالات متحده موسوم به واترولیت^۹ که در آلبانی ایالت نیویورک واقع است، یک روش کروم کاری جدید ابداع کرد که انجام آن آسانتر بود و لوله‌هایی با عمر درازتر تولید می‌نمود. راز این روش کروم کاری به عنوان یکی از اسرار دولت در نظر گرفته می‌شد.

در سال ۱۹۸۴ صنایع نظامی اسرائیل که از زمان ساخت نخستین مسلسل توسط یوزی گال راه درازی را پیموده بود، تصمیم گرفت لوله‌های توپ ۱۲۰ میلی متری تانکهایش را خود بسازد، اما این پروژه را از ایالات متحده مخفی نگاه داشت. صنایع نظامی اسرائیل که در مورد این روش جدید کروم کاری اطلاع پیدا کرده بود، نمی‌توانست به طریق قانونی این تکنولوژی را بدست آورد. اما توانست شرکتی را پیدا کند که در رشته کروم کاری فعالیت می‌کرد. این شرکت که ناپکو^{۱۰} نامیده می‌شد، ادعا می‌کرد در جریان تکمیل این روش سری کار کرده است. این حرف ناپکو حقیقت نداشت؛ شرکت ناپکو در مجتمع تسلیحاتی کار کرده بود، اما نه در بخشی که محصول مورد علاقه اسرائیلی‌ها در آن تولید می‌شد. صنایع نظامی اسرائیل با شرکت ناپکو قراردادی بست تا یک کارخانه

9. Watervliet

10. Napco

کروم کاری در اسرائیل بسازد، اما به آمریکایی‌ها گفت نباید این حقیقت را که کارخانه ۱/۹ میلیون دلاری برای کروم کاری لوله توپهای اسرائیلی مورد استفاده واقع خواهد شد در جایی عنوان کنند. قرار بود از لوله توپهای اسرائیلی صرفاً تحت عنوان «سیلندرهای هیدرولیک» یاد شود.

ناپکو به اسرائیلی‌ها قول داده بود که می‌تواند ابزارآلات لازم را برای اجرای طرح سری تولید لوله توپ، که اینک باید از زرادخانه ایالات متحده دزدیده می‌شد، فراهم کند. این کار به انجام رسید و کارخانه اسرائیل بموقع ساخته شد. ۱/۹ میلیون دلار هزینه آن نیز از طریق کمکهای ایالات متحده تأمین گردید. به این ترتیب، به رغم ممنوعیت صدور روش جدید کروم کاری لوله توپ، اسرائیلی‌ها بطور مجانی به آن دست یافتند. ناپکو نه تنها هزینه اجرای قرارداد را از دست داد، بلکه سرانجام توسط گمرک تحت تعقیب قرار گرفت، به عنوان صدور بدون اجازه تجهیزات نظامی مجرم شناخته شد و یک جریمه ۷۵۰ هزار دلاری پرداخت کرد. (۵) هرچند راز مورد نظر در هنگام تحت تعقیب گرفتن ناپکو فاش شده بود، اما مأموران گمرک گروهی از افراد شبکه‌های خبری را در جریان گذاشتند و این کاری بود که وقتی وزارت دفاع اسرائیل از آن مطلع شد، اعصاب خود را از دست داد و از کوره در رفت.

بین موارد مشابه دیگری که در دهه ۱۹۸۰ فاش شدند، جریانات دیگری وجود داشت که به تلاش اسرائیلی‌ها برای دستیابی به ماشین آلات مدرن ساخت بمبهای خوشه‌ای مربوط می‌شد؛ معامله‌ای دیگر برای دستیابی به تکنولوژی نارنجکهای خوشه‌ای جریان داشت که با جا گذاشته شدن يك نارنجك نمونه در یکی از رستورانهای لس‌آنجلس از مسیر خود منحرف شد؛ يك بازرگان کالیفرنایی از کشور گریخت زیرا متهم شده بود، ۸۱۰ قطعه از ابزار مخصوص هدف گیری و ماشه‌های الکترونیک را که زمانی برای به کار انداختن بمب هسته‌ای به کار می‌رفت بطور غیرقانونی صادر کرده است؛ و موارد مشابه دیگری نیز به فراوانی وجود داشت. آمریکائیان صاحب تکنولوژی مورد نیاز اسرائیل برخی اوقات این مسائل را می‌فهمیدند و گاهی هم از آن آگاه نمی‌شدند.

ریکون - اپتیکال^{۱۱} که یک پیمانکار متوسط امور دفاعی و کارخانه آن در بارینگتون ایالت ایلینویز مستقر بود به گروه دوم تعلق داشت.

ادعای ریکون این است که پیشروترین سازنده سیستمهای تجسس هوایی و دوربینهای نظامی در سطح جهان است. یکی از سیستمهای این شرکت لاروپ^{۱۲} نام دارد که برای «عکسبرداری مایل از راه دور» به کار می‌رود. این سیستم هواپیماها را قادر می‌سازد در ارتفاع بالا و با سرعت پرواز کرده و با این حال از آشیایی که در فاصله یکصد مایلی قرار دارند، عکسهای قابل استفاده‌ای بگیرند و در همان لحظه آن را برای یک ایستگاه زمینی ارسال کنند تا برای پستهای فرماندهی نظامی علاقمند به این تصویرها رله شود.

در سال ۱۹۸۴ شرکت ریکون برنده قرارداد برای تأمین این دستگاهها جهت نیروی هوایی اسرائیل شد، که ۴۰ میلیون دلار هزینه آن از محل کمک آمریکا به اسرائیل تأمین می‌گردید. ترتیب دهنده این قرارداد گروه خرید نظامی اسرائیل در نیویورک بود. تحت یکی از شروط خیلی سخاوتمندانه کمک نظامی ایالات متحده به اسرائیل، به این کشور اجازه داده شده بود، ۴۰ درصد بهای کار را به صورت پایاپای بپردازد. به عبارت دیگر، ایالات متحده ۴۰ میلیون دلار به وزارت دفاع اسرائیل پرداخت می‌کرد تا یک محصول آمریکایی را بخرد، اما در عوض شرکت ریکون باید ۱۶ میلیون دلار از آن پول را نزد شرکتهای اسرائیلی خرج می‌کرد.

اسرائیلی‌ها مشخص کرده بودند نمی‌خواهند از لاروپ تنها به عنوان کالا و وسیله‌ای که هیچ تغییری نکرده باشد استفاده کنند، بلکه می‌خواهند این وسیله مناسب نیازهای خودشان باشد. ریکون کار خود را آغاز کرد و بزودی سروکله سه افسر نیروی هوایی اسرائیل که توسط گروه خرید اعزام شده بودند در دفاتر کارخانه شرکت واقع در بارینگتون پیدا شد. دو نفر از آنان باروخ موران و

11. Recon - Optical

12. LOROP

تی. کی هرکابی^{۱۳} نام داشتند که فرد اخیر پسر یهوشوا هرکابی^{۱۴} رئیس سابق اطلاعات نظامی اسرائیل است. این دو نفر از تکنولوژی وسیله مورد بحث اطلاعات کافی داشتند، اما آمریکایی‌ها در مورد سومین نفر حیران مانده بودند. نفر سوم که یودی گال^{۱۵} نام داشت «جوان و زرنگ» بود، اما بنظر می‌رسید درباره تکنولوژی نرم افزاری که روی آن کار می‌کرد به کلی ناآگاه است.

همه چیز بخوبی پیش می‌رفت بجز این واقعیت که مقامات ریکون کم کم درباره ابعاد و هزینه نیازهای ویژه اسرائیل به نگرانی دچار می‌شدند. از آنجا که قیمت ۴۰ میلیون دلار تثبیت شده بود، هزینه‌های اضافی تکمیل کردن ابزار بردوش شرکت آمریکایی می‌افتاد و مقامات شرکت می‌دیدند سود آنها و در کنارش بسیاری چیزهای دیگر دود می‌شود و به هوا می‌رود. دعوای شدیدی رخ داد و طی آن اوراهام بن جوزف رئیس گروه خرید اسرائیل تهدید کرد مقامات ریکون را از طریق رفتن به سراغ شرکت مادر آنها که پیمانکاری در کالیفرنیا به نام شرکت بورنز^{۱۶} بود، تنبیه خواهد کرد. اسرائیلی‌ها دوست دارند در هنگام چانه‌زنی از چنین تاکتیکهای خشنی استفاده کنند، اما هنگامی که سرانجام مقامات ریکون که از اهالی مؤدب غرب آمریکا بودند در ماه مه ۱۹۸۶ به آنها گفتند کار را متوقف خواهند کرد تا موضوع به دادگاه ارجاع شود شگفت‌زده شدند.

شرکت در همان زمانی که اعلام کرد کار را متوقف می‌کند به اسرائیلی‌ها گفت کارخانه را بدون همراه بردن هرگونه اطلاعات فنی ترک کنند. از این رو، وقتی مدیریت شرکت متوجه شد هنگامی که جلوی اسرائیلی‌ها را گرفته‌اند ده صندوق نقشه‌های مشروح و هزاران برگ یادداشت به زبان عبری با خود داشته‌اند به حالتی بیش از عصبانیت دچار گردید. معلوم شد اوراقی که به زبان عبری هستند اسرار تجاری دوربین ریکون را ثبت کرده‌اند و ترجمه مشروح آنها

13. Harkabi

14. Yehoshua

15. Udi

16. Bourns

آشکار ساخت این اسرار قبلاً به دست يك شرکت اسرائیلی به نام ال - آپ^{۱۷} افتاده است. در عملیاتی چنین آشکار و بی پرده که به زحمت می شد آن را جاسوسی نام نهاد، هرکابی و موران دستان خویش را روی بخش وسیعی از اطلاعات فنی ریکون انداخته و سپس آن را به یکی از دوستان سابق خود در نیروی هوایی که اینک برای ال - آپ کار می کرد، رد کرده بودند. آنها چنان تنگاتنگ با این شرکت اسرائیلی کار می کردند که ارتباط خود را به عنوان بخشی از هیأت اعزامی نیروی هوایی اسرائیل به داخل کارخانه ریکون کشیده بودند. لاری لارسن، مدیرعامل شرکت ریکون به واشنگتن پرواز کرد تا شکایت کند. نخستین توقف او در دفتر آلن دیکسون سناتور ایالت ایلینویز بود که از آنجا نزد استفن برین^{۱۸} معاون وزارت دفاع در زمینه سیاست امنیت تجاری فرستاده شد تا جریان بدبختی خود را حکایت کند.

البته جلوگیری از درز کردن اسرار تکنولوژی نظامی وظیفه برین بود، اما شاید بتوان گفت آقای لارسن، مدیرعامل شرکت ریکون، شکایت خود را در جای غلطی مطرح کرده بود.

برین هنگامی که هشت سال پیش برای کمیته روابط خارجی کار می کرد این بدشانسی را آورد که يك نفر بطور تصادفی متوجه شد با مقامات اسرائیلی درباره مسائلی حرف می زند که بنظر می رسد اسرار نظامی ایالات متحده باشند. کسی که این حرفهای او را بطور تصادفی شنید، مدیر سابق اتحادیه ملی آمریکایی های [دارای اصلیت] عرب بود و مستقیماً به سراغ اف.بی.آی رفت. اف.بی.آی پس از تحقیقات دقیق به این نتیجه رسیده بود که برای کشیدن برین به دادگاه و به اتهام فعالیت های جاسوسی مدرك کافی در اختیار دارد. اما مقامات بزرگتری مداخله کرده بودند، پرونده به حالت تعلیق درآمده بود و آقای برین به پنتاگون رفته بود تا پست ارشدی را به عنوان حفاظت کننده اسرار بعهده بگیرد. بنظر می رسد که يك نفر در دفتر سناتور دیکسون به صورت دیر هنگامی به

17. El - Op

18. Bryen

این نتیجه رسید که شاید برین برای رسیدگی به شکایت لارسن شخص نامناسبی باشد. در حالی که اعضای هیأت مدیره شرکت ریکون در دفتر برین منتظر نوبت ملاقات با او بودند، یکی از کارکنان دفتر سناتور دیکسون طی تماس تلفنی فوری با لارسن با تأکید بسیار به او گفت: بدون اینکه با برین صحبت کند فوراً از آنجا خارج شود. احتمالاً ادب غریزی این رشد یافتگان در ایالت‌های غربی آمریکا آنها را به انحراف کشاند و احساس کردند حال که برین آنها را پذیرفته است، دور از ادب است به ملاقات او نروند. این ملاقات با خشنودی ولی - هر چند که برین اصرار کرد سندی را که لارسن همراه آورده بود نزد خود نگه دارد - بدون نتیجه به پایان رسید. لارسن از اینکه نخستین خبرها در مورد این مرافعه در روزنامه اسرائیلی داور و کمی پس از ملاقات با برین چاپ شد، تعجب کرد و چنین بنظرش رسید که مقاله داور که سرشار از انتقاد نسبت به ریکون بود بر مبنای سندی نوشته شده که وی به برین داده بود. روش روزنامه داور در طرح مسأله متناسب بود با روش معمولی اسرائیلی‌ها در برخورد با موضوعات پیچیده‌ای از این دست، که اساساً بر تکذیب همه چیز استوار است. ال - اپ نیز همانند اکثر دیگر مؤسسات دفاعی اسرائیل توسط یک ژنرال بازنشسته اداره می‌شود. مسلماً هیچکس نمی‌تواند روش ناتان شارونی - معروف به ناتی - را رفتار مردی توصیف کند که علیه آمریکا توطئه می‌کند. با این حال، او داستان هراس آور دزدی پنجاه هزار سند را به عنوان «شایعات آدمهای بیکار» مرخص کرد و طی گفتگویی نسبتاً احساساتی پیش‌بینی کرد که طرح چنین شکایتها و مسائلی ممکن است «به برخی از صنایع آمریکا کمک کند از گرفتن کار و بستن قرارداد در خارج از آمریکا معاف شوند، هر چند که ممکن است این قراردادهای خارجی خیلی هم وسیع باشند (اشاره او به موضوع آزاردهنده معامله پایاپای بود).»

وی به عنوان گواهی بر اینکه موضوع اصلاً جدی نبوده است، به این واقعیت اشاره کرد که «اگر واقعاً مسأله‌ای در کار بود، واکنش پنتاگون در مقابل آن به کلی متفاوت می‌بود.» با توجه به تجربه آقای لارسن در هنگامی که شکایت خویش را نزد پنتاگون مطرح کرد، مسأله جالبی مطرح می‌شود که متأسفانه ژنرال

اسرائیلی علاقه‌ای به اندیشه کردن در مورد آن نداشت. او نیز همانند اکثر اسرائیلی‌های دیگر در حرافی و خلط مبحث کردن در مقابل هر دلیلی استاد است و فرصت طلبی می‌کند. به هر حال از خلال سخنان وی که بوی رنجیدگی می‌دهند پیداست که رخنه در اسرار یک پیمانکار امور دفاعی ایالات متحده سیاستی بوده است مقرر شده از طرف مقامات بالاتر و شارونی الزاماً با آن موافق نبوده است. (۶)

ژنرال شارونی توضیح رسوایی جریان ریکون و ریاست ال - اپ را به خاطر روابط بدی که با آریک (آریل) شارون داشت بعهدہ گرفته بود. شارونی طی دوره خدمت خود سوابق درخشانی داشت و از او به عنوان رئیس آینده ستاد ارتش اسرائیل نام برده می‌شد، تا اینکه شارون در سال ۱۹۸۱ به وزارت دفاع رسید. آن دو از زمان جنگ ۱۹۷۳ با یکدیگر اختلاف داشتند، و هنگامی که شارون می‌خواست هواپیماهایش را برای تهاجم به لبنان به کار گیرد، شارونی شدیداً مخالفت کرد و در اعتراض استعفا داد. این جریان سبب پیچیدگی قضیه ریکون می‌شود، زیرا شارون به «جمع‌آوری اطلاعات علمی از ایالات متحده» علاقه زیادی داشت و همین امر دردسر زیادی برای ژنرال شارونی پدید آورد. در حالی که شارونی پست خود را ترک می‌کرد تا مسئولیت ال - اپ را بعهدہ بگیرد، شارون نه تنها هواپیماهایش را برای فتح لبنان به هوا فرستاد، بلکه حواس خود را جمع کرد تا کنترل شدید «شبکه رخنه تکنولوژیک و کسب اطلاعات علمی» را در اختیار خود نگاه دارد. این همان شبکه‌ای بود که شیمون پرز طی سالها تلاش پدید آورده بود.

این حرکتی بود که از نظر سیاسی قابل توجه بشمار می‌رفت و در درک اینکه چرا مقامات اطلاعاتی اسرائیل حاضرند از طریق دزدیدن اسرار دفاعی متحد خود ایالات متحده به آن خیانت کنند، اهمیت دارد.

داشتن اقتدار بر شبکه رخنه تکنولوژیک در اسرائیل به معنی کسب توانایی توزیع مقادیر عظیمی امتیاز به صورت تکنولوژی وارداتی بین بخشهای نورچشمی موجود در صنایع دفاعی اسرائیل است. در این شبکه قسمت مرکزی و

محوری متعلق به سیبات یعنی آژانس صادرات اسلحه، گروه خریدهای نظامی در نیویورک و لاکام است که واحد سری [کسب] اطلاعات علمی بشمار می‌رود. سیبات در آن هنگام توسط شاپیک شاپیروی شوم منظر اداره می‌شد که قبلاً گفتیم همیشه عینک سیاه گران‌قیمتی بر چشم می‌گذارد و پیراهنهای ابریشمین می‌پوشد. شاپیرو که راه پیشرفت شغلی خود را در زمانی پیموده است که حزب کارگر در دولت اسرائیل قدرت فائقه بود، نمی‌توانست با شارون کنار بیاید. وی بیش از هر چیز دیگر از روش حرف زدن شارون درباره آمریکایی‌ها و اینکه بنظر می‌رسید به رنجیده شدن آنان اهمیتی نمی‌دهد هشیار شده بود. به این ترتیب شاپیرو که یکی از قاچاقچیان آمریکایی اسلحه او را از روی محبت شبیه به «فروشنندگان روغن مار» توصیف کرده بود، جای خود را به چهره چابک‌تر زوی رویتز سپرد که از دیگر متحدین شارون بود و در همین حال یکی دیگر از متحدان وی یعنی آوراهاام بن جوزف به خیابان سوم فرستاده شد. باقی می‌ماند لاکام که شارون برای آن هم آدم مناسبی در نظر گرفته بود.

به برکت گیر انداختن آئشمن جنایتکار نازی و پیش بردن عدلیات نومک جهت ربودن اسرار اتمی ایالات متحده، رافائل ایتان^{۱۹} در موساد به آدمی افسانه‌ای تبدیل شده بود، اما در سال ۱۹۷۲ بنظر می‌رسید «رافای بدبو» [لقب ایتان بین همکارانش] به پایان راه رسیده است. او که تا حدودی نابینا، تقریباً کر، و معتاد به مصرف دائمی قرصهای ویتامین بود، می‌توانست مشاغل بالایی را در موساد بعهده بگیرد، زیرا با آریک (آریل) شارون دوست بود، اما از آنها چشم پوشید و به جای آن بازنشسته شد و با یکی از دوستان قدیمی‌اش در شین بت به کار پرورش ماهیان گرمسیری پرداخت.

همانطور که اغلب برای بیرون رفتگان از دستگاه امنیتی اسرائیل رخ می‌دهد، کاسبی او نیز از طریق لطفی که مقامات دولتی به او داشتند رونق گرفت؛ شرکت ماهیان گرمسیری او امتیاز پر سود تجارت ماهیان گرمسیری دریای سرخ

را بدست آورد، اما با این حال ایتان و شرکتش موفق نشدند و ناکام ماندند. به این ترتیب، هنگامی که شارون در سالهای میانی دهه ۱۹۷۰ پیمودن مدارج ترقی سیاسی را آغاز کرد، ایتان نیز بدنبال او براه افتاد. هنگامی که شارون به عنوان مشاور امنیتی نخست وزیر انتخاب شد، ایتان به عنوان معاون وی در کنارش قرار گرفت. وقتی شارون حزب کوتاه عمر سلام صهیون^{۲۰} را براه انداخت، ایتان نیز در آن منصبی پیدا کرد. (سلام صهیون تصویر خوبی است از اینکه چگونه شارون از هر راهی برای نیل به قدرت بهره می برد. مخارج حزب از طریق کمک شبکه جهانی یهودیان ثروتمند و طایفه پرستی که اصلیت آنها از شهری در سوریه موسوم به آلیپو^{۲۱} است تأمین می شد. شارون در سال ۱۹۷۷ سعی می کرد از طریق تلاش برای دیدار با یاسر عرفات افقهای سیاسی جدیدی را جستجو کند، اما رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین به این ابتکار بی اعتنا ماند. حزب شارون بعد از انتخابات سال ۱۹۷۷، در حزب لیکود مناخم بگین ادغام شد.)

شارون در بدست آوردن پست وزارت دفاع در دولت سال ۱۹۷۷ بگین ناکام ماند. به جای آن پست وزیر کشاورزی را بدست آورد و تلاش کرد از طریق سرعت بخشیدن به گسترش شهرکهای یهودی نشین در ساحل غربی رود اردن، این شغل را در جهت مستحکم کردن اعتبار خود به عنوان یک عنصر راست گرا به کار گیرد. اما حرفی بدبو نیز فراموش نشده بود. بگین پستی به عنوان مشاور ضد تروریستی نخست وزیر درست کرده بود تا به هم‌رزم قدیمی اش در سازمان ایرگون نیز منصبی داده باشد. در سال ۱۹۷۸ شخصی در یک انفجار اتومبیل کشته شد و شارون این منصب را برای ایتان دست و پا کرد. سرانجام، پس از اینکه بگین انتخابات عمومی سال ۱۹۸۱ را برد، شارون به وزارت دفاع که سالهای زیادی انتظار آن را کشیده بود رسید. هنوز به مجتمع کریا نقل مکان نکرده بود که بلومبرگ را مرخص کرد و به جای او ایتان را در رأس لاکام گذاشت. (۷)

آن هنگام برای بعهده گرفتن مسئولیت یک سازمان جاسوسی که متخصص

20. Shlom Zion

21. Aleppo

تکنولوژی دفاعی است زمان مساعدی بود. دولت ریگان که اخیراً در کاخ سفید مستقر شده بود در حال افزایش بودجه پنتاگون به حدود غیر قابل تصویری بود؛ پول زیادی به بخشهای تحقیق و توسعه نظامی سرازیر می شد؛ و دوستان اسرائیل مانند استفن برین در پنتاگون در موقعیتهای خوبی قرار داشتند. ریچارد پرل که رئیس برین بود هنگامی که به پنتاگون می رفت از قبل در حال فشار آوردن برای افزایش همکاری دفاعی با اسرائیل بود. تأیید رسمی افزایش همکاری دفاعی بین دو کشور با یادداشت تفاهمی صورت گرفت که در مورد همکاری نظامی در اکتبر ۱۹۸۱ امضا شد.

تحت نظر ریگان، کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده به عصری طلایی قدم گذاشت. در بودجه ایالات متحده مخارج دفاعی بر هر چیز دیگر اولویت داشت؛ «تهدید» از طریق هشدارهایی که دستگاه اطلاعاتی آنها را بزرگ می کرد فزونی می گرفت؛ خود دستگاه اطلاعاتی قدرت سازمانی غیر قابل تصویری بدست می آورد. به عبارت دیگر، ایالات متحده بیشتر و بیشتر به اسرائیل شباهت می یافت.

بین سایر نشانه هایی که بتدریج مشخص می کردند و اشنگتن کم کم مسائل را با دیدگاه اسرائیلی ها می بیند، توجهی بود که به «تروریسم» به عنوان يك پدیده مستقل می شد و آن را از هرگونه زمینه سیاسی جدا می پنداشت. (گروههایی مانند کنترهای نیکاراگوئه را که روش عمل آنها تروریستی بود اما ایالات متحده از اهداف آنها پشتیبانی می کرد می شد تحت عنوان «رزمندگان راه آزادی» طبقه بندی کرد.) اعمال تروریستی باند اشترن، ایرگون و هاگانا در سالهای قبل از استقلال اسرائیل برای مبارزه با انگلیسی ها و بیرون راندن اعراب بخوبی خدمت کرده بود، اما به عنوان مثال، هرگاه کسی مناخم بگین را به عنوان يك تروریست سابق توصیف می کرد وی خود را کاملاً به نادانی می زد. برای اسرائیلی ها «تروریسم» هرگونه عمل نظامی بود که فلسطینی ها و حامیان آنها انجام دهند. برای قبولاندن چنین نگرشی به مردان و زنانی که در سال ۱۹۸۱ قدرت را در واشنگتن بدست گرفتند، اسرائیلی ها دچار دردسر زیادی نبودند.

آکساندر هیگ هنگامی که به وزارت امور خارجه رسید اعلام کرد مبارزه با تروریسم (که وی علاقه داشت آن را به اربابانی در مسکو منتسب کند) در سیاست خارجی ایالات متحده به عنوان یک هدف اصلی جانشین سیاست طرفداری از حقوق بشر خواهد شد. به تعداد زیادی از بخشهای دستگاه اطلاعاتی ایالات متحده دستور داده شد خود را به این موضوع مشغول کنند. تا آنجا که به بخش اطلاعاتی نیروی دریایی مربوط می شد، این رهنمودها با تشکیل یک «مرکز هشدار ضد تروریستی» (ای.تی.ای.سی) در بخش تحلیل تهدید سرویس تحقیقات دریایی جامعه عمل پوشید. از آنجا که این سازمان تازه تأسیس بود، کارکنان آن از سایر ادارات اطلاعاتی نیروی دریایی تأمین شدند و یکی از این افراد یک تحلیلگر ۳۰ ساله غیر نظامی با هیکلی گوشتالود و عینکی بر چشم بود که جاناتان جی پولارد^{۲۲} نام داشت.

پولارد نیز همانند رافائل ایتان از دوران کودکی مجذوب دنیای اطلاعات شده بود. این شخصیت عبوس و تا حدی عصبی به عنوان یک یهودی آمریکایی آرامش خویش را در رفتن به سراغ اسرائیلی ها جستجو کرده بود. وی هنگامی که در دانشگاه استانفورد درس می خواند، نزد دوستان همدرس خود پز می داد که عضو موساد است، و وقتی که به مدرسه حقوق سیاسی فلچر در دانشگاه تافتز^{۲۳} رفت، رؤیای خود را از طریق بازی کردن نقش خبرچین سیا در بین دانشجویان به حقیقت نزدیک کرد. اما با وجود این تلاشها، سیا از استخدام او امتناع نمود. به این ترتیب، وی به جستجوی شغلی کم اهمیت تر در بخش اطلاعاتی نیروی دریایی رفت.

اظهار علاقه زبانی و عملی پولارد به صهیونیسم مانع به کار گرفتن وی در امور سری نشد، اما به سال ۱۹۸۱ رابطه غیر رسمی وی با سرویس اطلاعاتی آفریقای جنوبی سبب شد افراد مافوق وی اعتبار امنیتی او را که مطابق آن از نظر امنیتی پاک شناخته می شد لغو کنند. اما این اقدام نیز موقتی بود و سال بعد به

22. Jonathan Jay Pollard

23. Tufts

سرکار خود برگشت تا - به گفته خودش در بازجویی‌ها - اطلاعات طبقه‌بندی شده را به هیأت‌های اسرائیلی که برای ملاقاتش می‌آمدند رد کند. در همین حال وی رد کردن اطلاعات طبقه‌بندی شده را به دوستانش که در امور تجاری سرمایه‌گذاری می‌کردند شروع کرد، به این امید که بعداً از منافع آنها سهمی ببرد. کارکنان مرکز هشدار ضد تروریستی از سایر دفاتر بخش اطلاعاتی نیروی دریایی تأمین شده بودند. با توجه به ماهیت یکسان بوروکراسی در همه جای دنیا، می‌توان تصور کرد کسانی که مأمور خدمت در این مرکز شده بودند، افرادی بشمار می‌رفتند که رؤسای آنها می‌خواستند از دست آنها راحت شوند. قیل و قال براه افتاده در باره ارتباط پولارد با مأموران اطلاعاتی آفریقای جنوبی احتمالاً وی را در شمار همین گروه قرار می‌دهد، اما وی دلیلی برای اینکه حس کند مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته نداشت، زیرا می‌رفت تا يك دوره جاسوسی بالقوه پربار را برای لاکام آغاز کند. (۸)

آريك شارون با به پایان رسیدن تهاجم مصیبت بارش به لبنان و بدنبال آن قتل عام آشکار فلسطینی‌ها، از وزارت دفاع کنار رفت. اما رافائل ایتان به هنگام سقوط حامی‌اش جان بدر برد و در واقع در فراهم آوردن اطلاعات جالب توجه درباره شارون و برای رئیس جدیدش موشه آرنز بسیار کمک کرد. اوضاع لاکام هنوز خوب بود، کارش رونق داشت، و به این ترتیب هنگامی که يك سرهنگ جاه‌طلب نیروی هوایی به نام آویم سلا^{۲۴} طی يك مأموریت مطالعاتی در ایالات متحده با يك منبع اطلاعاتی احتمالاً امیدبخش روبرو شد، فهمید چه باید بکند.

سلا آدمی نخبه در گروه نخبگان بود. عزروایزمن که برای خلق نیروی هوایی اسرائیل کارهای زیادی کرده همیشه گفته است: «بهترین‌ها برای نیروی هوایی» و جامعه اسرائیل نیز همیشه وی را تأیید کرده است. این بخش از نیروهای رزمی اسرائیل نسبت به ارتش از بودجه‌ای حجیم‌تر و طبیعتاً زندگی

بهبتر برخوردار است. آنگونه که یکی از روزنامه نگاران اسرائیل توصیف می کند: «يك پایگاه معمولی نیروی هوایی دارای استانداردهای بهتری از زندگی، از جمله تأسیسات ورزشی، حمامهای سونا، استخر شنا، باشگاه، خدمتکار و مانند اینها است. از سوی دیگر، يك پایگاه نیروهای زرهی که می تواند در همان نزدیکی باشد حتی از داشتن آب گرم محروم است و اگر کسی از این وضع شکایت کند هیچکس از بین مقامات اهمیتی به شکایت او نمی دهد... رئیس ستاد ارتش در فاصله بین جنگها نفوذ کمی روی این اوضاع دارد، و در هنگام جنگ نفوذش از این مقدار هم کمتر می شود.» افسران نیروی هوایی عادت کرده اند همانند گروهی ممتاز و مانند قبیله ای برگزیده فکر و رفتار کنند و در واقع عمداً به این کار تشویق شده اند.

بنابراین سرهنگ سلا به عنوان يك خلبان رزمی در جامعه اسرائیل در موقعیت بسیار خوبی قرار داشت، اما وی بین افراد همانند خودش نیز آدمی «درجه اول» بشمار می رفت. «درجه اول»ها نه فقط به خاطر تعداد هواپیماهای ساقط شده دشمن توسط آنها، بلکه به خاطر هنرنمایی های هوایی خود و مأموریت های فرماندهی موفقیت آمیزی که داشته اند افراد برجسته ای بشمار می روند. برای چنین افرادی هیچ چیز خیلی خوب به حساب نمی آید. یکی دیگر از این «درجه اول»های افسانه ای که برای تحصیل به هاروارد فرستاده شده بود، اوراق امتحانی ترمهای دانشگاه خود را به اسرائیل می فرستاد، تا بعد از تکمیل کردنشان توسط پست دیپلماتیک برایش بفرستند. (۹)

سرهنگ سلا از طریق فرماندهی تهاجمی که در ماه ژوئن ۱۹۸۱ راکتور اتمی عراق را در اوسیراک^{۲۵} منهدم کرد موفقیت خویش را مستحکم کرده بود. کار او درخشان بود و هیچ صدمه ای به موقعیت انتخاباتی بگین که در آن هنگام نخست وزیر بود نزد. سرهنگ سلا را که به عنوان یکی از فرماندهان آتی نیروی هوایی در نظر می گرفتند از طریق فرستادنش برای اخذ درجه دکترا در رشته

کامپیوتر در نیویورک پاداش دادند. وی با وجود آنکه باید وظایف آکادمیک خود را انجام می داد، برای خدمت کردن به اسرائیل در خارج از کشور نیز آمادگی داشت و به همین دلیل در اوایل سال ۱۹۸۴ برای گروهی از کارگزاران بورس و مشاورین سرمایه گذاری که یهودی بودند در مورد حمله اش به عراق سخنرانی کرد. هدف این گردهمایی تشویق فعالان خیابان وال استریت به توجه بیشتر از گذشته به اوراق قرضه اسرائیلی بود. اینکه در نتیجه این کار اوراق قرضه بیشتری به فروش رسیده باشد یا نه معلوم نیست، اما قدر مسلم این است که مهماندار این گردهمایی که اتفاقاً عموزاده جانانان پولارد بود درباره سرهنگ سلا و توانایی های وی با پولارد صحبت کرد. پولارد فوراً درخواست کرد وی را به سلا معرفی کنند.

در سلسله مراتب نیروی هوایی اسرائیل و ترتیب اهمیت مشاغل آن، امور اطلاعاتی رتبه ای کمتر از رسته پرواز رزمی دارد، اما ظاهراً سرهنگ سلا آنقدر مطلع بود که زحمت مشورت کردن با یوسف یاگور^{۲۶} وابسته امور علمی کنسولگری اسرائیل در نیویورک را به خود بدهد. این وابسته های امور علمی رؤسای ایستگاههای لاکام در نقاط مختلف ایالات متحده بشمار می رفتند و آن گروه از اعضای جامعه اطلاعاتی ایالات متحده که به مسأله علاقمند بودند از این جریان آگاهی داشتند. مهمترین فرد بین این وابسته ها رئیس ایستگاه لاکام در لس آنجلس است که نقطه مناسبی برای تفحص کردن در صنایع هوا - فضایی کالیفرنیا به حساب می آید.

سلا می خواست بداند آیا باید واقعاً با این تحلیلگر یهودی سرویس اطلاعاتی نیروی دریایی که به قول پسر عمویش در گذشته تا حد متعصب بودن حامی اسرائیل بوده، ملاقات کند یا نه. یاگور نیز به نوبه خود موضوع را با اداره مرکزی در میان گذاشت و رهنمود خواست. رافی ایتان مشتاق بود با پولارد ارتباط برقرار شود و فرماندهی عالی ارتش نیز بدینگونه می اندیشید. در نتیجه

سرهنگ سلا اختیارات مستقیمی از طرف آموس لاپیدات^{۲۷} فرمانده نیروی هوایی و موشه لوی رئیس ستاد ارتش - به صورت کتبی - دریافت کرد تا قدم پیش بگذارد. (۱۰)

به این ترتیب سرهنگ سلا به واشنگتن پرواز کرد و با پولارد ملاقات نمود. آنها توافق کردند که پولارد هر نوع مدرک طبقه بندی شده ای را که اسرائیلی ها درخواست کنند برای آنها فراهم کند و در مقابل آن پاداش نقدی خوبی دریافت دارد. عملیات به جریان افتاد.

اجیر کردن پولارد توسط لاکام مصادف شد با انتقال وی به دفتر اطلاعات ضد تروریسم. جالب آنجاست که پرداختن به تروریسم در ایالات متحده که اسرائیلی ها همواره مشوق آن بوده اند، به محملی تبدیل شد که کار جاسوس آنها را آسان می کرد. اسرائیلی ها بسیاری از مقامات اطلاعاتی ایالات متحده را مجاب کرده بودند که تخصص بی همتایی در برخورد با این مسأله پیدا کرده اند. در سال ۱۹۸۱ تئودور شاکلی معاون سابق مدیر عملیات سیا و کسی که حرف همه را در مورد منحرف شدن مسیر مواد رادیواکتیو از کارخانه نومک بسوی اسرائیل نادرست دانسته بود، نوشت که «مقابله با تهدید فلسطینی ها (توسط اسرائیل) ... نمونه و درسی است از اینکه چگونه يك ملت باید سرویس های امنیتی خود را به کار گیرد.» از آنجا که تروریسم می توانست در هر جا، و هر زمان ظهور کند، بنابراین تحلیلگران در مرکز هشدار آن باید قادر می بودند طیف وسیعی از اطلاعات را از هرگونه منبعی دریافت کنند. از این رو کارکنان مرکز هشدار ضد تروریسم و از جمله پولارد صلاحیت دستیابی به آن دسته از اطلاعات محرمانه ای را داشتند که بطور معمول تحلیلگران سطح پایین نمی توانستند برمبنای دستورالعمل «نیاز به آگاهی» به آنها دست پیدا کنند. (۱۱)

پولارد در ژوئن ۱۹۸۴ کار خود را شروع کرد و در نوامبر ۱۹۸۵ دستگیر شد. هرچند وی همیشه بر این نکته تأکید می کرد که محرك او صرفاً تعلق خاطرش

به اسرائیل بوده است، اما به خاطر خدماتش پول خوبی دریافت می کرد بخش اعظم این درآمد غیرقانونی وی صرف يك زندگی گران قیمت به سبك واشنگتنی ها می شد. هنگامی که کمی قبل از به پایان رسیدن کار پولارد سرهنگ سلا به ملاقات او آمد از چاقی مفرطی که غذای رستورانهای گران قیمت برای پولارد و همسرش به ارمغان آورده بود حیرت کرد.

طی شانزده ماهی که پولارد برای دولت کار می کرد غیر از روزهایی که به مرخصی های پرخرج و دوست داشتنی می رفت - مخارج این تعطیلات را اسرائیلی ها می پرداختند - تعداد ۸۰۰ هزار صفحه سند را برای مطالعه و یا عکسبرداری به دست تیم پشتیبانی عملیات در واشنگتن رساند. کاسپار واینبرگر وزیر دفاع بعداً با نشان دادن يك نمودار گرافیکی نشان داد چنانچه اسناد دزدیده شده را روی هم انبار کنند مکعبی به ابعاد شش، پنج، و ده فوت خواهد شد. روش کار مأموران لاکام این بود که ابتدا پولارد اسناد را به خانه اش آورده و در آنجا جمع کند، سپس ایریت ارب^{۲۸} از کارکنان سفارت آنها را از خانه اش تحویل گرفته به آپارتمانی که مخصوص این عملیات تهیه و به وسایل نسخه برداری مجهز بود ببرد. بعد از پایان کار نیز اسناد از همین طریق به جای خود برمی گشت.

با توجه به میزان کاغذهایی که خانم ارب به اینطرف و آنطرف می برده، باید زن زورمندی بوده باشد. در گزارشات مربوط به این جریان، وی اکثراً به عنوان یکی از منشیان وابسته علمی - یعنی رئیس ایستگاه لاکام - سفارت توصیف شده است. با توجه به نقش هرچند لازم اما کم اهمیت وی به عنوان باربر، این سمت او در سفارت واشنگتن معقول بنظر می رسد. اما کارکنان سابق دفتر وابسته دفاعی سفارت ایالات متحده در تل آویو از خانم ایریت به عنوان چیزی بیش از يك منشی یاد می کنند. وی قبل از آنکه به واشنگتن اعزام شود شغل مهم رابط بین وزارت دفاع و دفتر وابسته نظامی آمریکا را بعهده داشت. یکی از کارکنان سابق

این دفتر می گوید: «مطمئناً وی منشی نبود.»

مسأله جایگاه حقیقی ایریت ارب یکی از موارد متعدد عدم تطابق گزارش رسمی قضیه پولارد با حقایق است. طبیعتاً اسرائیلی ها مشتاق بودند هرچه زودتر کل جریان را پنهان کنند و چیزی به دست تحقیق کنندگان آمریکایی ندهند. دولت اورشلیم بویژه نگران و مشتاق این بود که اظهار کند این مورد منحصر بفردی بوده است. بین حامیان آمریکایی اسرائیل نیز در مورد این حقیقت که يك يهودی آمریکایی برای جاسوسی به نفع اسرائیل استخدام شده است ولوله ای افتاد.

ظاهراً استخدام پولارد دستور اکیدی را نیز که گمان می رفت به سرویس های اطلاعاتی اسرائیل داده شده - مبنی بر اینکه از افراد یهودی برای جاسوسی در کشورهایی که شهروند آن بشمار می روند استفاده نشود - نقض می کرد. مطبوعات ایالات متحده به ادعای وجود چنین محدودیتهایی با دیده تردید نگاه می کردند.

مطبوعات ایالات متحده این احتمال را مطرح می کردند که در دستگاه اطلاعاتی ایالات متحده شخص عالیرتبه ای - که به وی عنوان «آقای ایکس» داده بودند - برای اسرائیل جاسوسی می کند و همین شخص به اسرائیلی ها اطلاع می دهد پولارد باید کدام اسناد را برای آنها بدزدد. عامل اطلاعاتی ایالات متحده - موسوم به «سرهنگ» - این احتمال را سرگرم کننده در نظر می گیرد. او شاهد نمونه های متعددی بوده است که طی آنها طبقه بندی شده ترین پیامهای مقامات سفارت آمریکا که برای کاخ سفید ارسال می شده چند ساعت بعد به دست اسرائیلی ها رسیده است. نتیجه گیری وی این است که حداقل يك عامل بلندپایه اسرائیلی در سطوح بالای آژانس اطلاعات دفاعی^{۲۹} عمل می کرده است. کارکردن عاملی در این سطح، برای اسرائیلی ها بسیار مهمتر از آقای پولارد، و برای امنیت ایالات متحده بسیار زیانبارتر است.

سؤالات مشابه دیگری نیز وجود دارند که بدون پاسخ مانده اند. به عنوان مثال می توان پرسید که پولارد واقعاً چه چیزهایی را دزدیده بود؟ موضع اسرائیلی ها حتی در هنگامی که به هنگام دزدی مچشان را گرفته بودند این بود که حتی برای این جرم خود توجیهی دارند. زوی رفیعه^{۳۰} مشاور شرکتهای اسرائیلی که از دفتری در طبقه چهارم ساختمان شاتول آیزنبرگ آن دسته از شرکتها را که با پنتاگون معامله می کنند راهنمایی می کند در مورد جریان اینگونه سخن پردازی می کند:

«اگر دولت و مردم ایالات متحده از اینکه کسی در ایالات متحده متوسل به جاسوسی شده است رنجیده اند، کار بدی کرده اند. منظور من این است که ما از این کار خوشمان نمی آمد. این جریان درست درك نشده است. قضیه این است که بین دوستان خوب، متحدان نزدیک و از اینجور چیزها یکی مجبور شده است به چنین کاری متوسل شود تا چیزهایی را بدست آورد. هرچند از سوی دیگر آدم می تواند بگوید، و من منظورم این نیست که آنچه رخ داده توجیه کنم، و من فقط می توانم بگویم اگر کسی مجبور می شود به چنین کاری دست بزند، احتمالاً يك نفر آنچه را وی می پنداشته باید از يك دوست و متحد بگیرد به او نداده است.» به عبارت دیگر، آمریکا اسرائیل را مجبور به این کار کرده است!

اشاره رفیعه به چیزهایی بود که خود پولارد در دفاع از خویش اظهار می کرد. او می گفت توده اسنادی که رد کرده مرکب بوده است از اطلاعات مربوط به سلاحهایی که اتحاد شوروی به دشمنان عرب اسرائیل می داده، و ایالات متحده به شکل بیرحمانه ای آنها را از دوست خود پنهان می کرده است. البته این حرف مغایر لاف زنی های معمول اسرائیلی هاست که اغلب ادعا می کنند عمده ترین منبع اطلاعات ایالات متحده در مورد سلاحهایی که اتحاد شوروی به اعزب داده است آنها هستند.

گزارش شده است که پولارد می توانسته اطلاعاتی فوق سری در مورد

روشهای کشف رمز ایالات متحده به اسرائیل رد کند و در نتیجه آن به عملیات اطلاعاتی مخابراتی اسرائیل کمک زیادی عرضه کند. همچنین گفته می شود بخشی از اطلاعاتی که پولارد «بلند کرده است» نقش مهمی از نظر اطلاعاتی در تدارک حمله هوایی اسرائیل به قرارگاه سازمان آزادیبخش فلسطین در تونس و بمباران آن در اکتبر ۱۹۸۵ داشته است.

رد کردن چنین اطلاعاتی هرچند ممکن است قابل سرزنش باشد، اما به سختی می تواند اظهارات تند و اینبرگر را در مقابل کسی که سعی کرده بود به نفع پولارد وساطت کند توجیه نماید. او گفت: «پولارد باید تیرباران شود.» معنی این درخواست او هنگامی روشنتر می شود که به اظهارات تندتر یک مأمور سابق اطلاعاتی که در اسرائیل کار می کرده توجه کنیم. او می گوید پولارد به عوامل فعال ایالات متحده در اسرائیل خیانت کرده است: «او همه گزارشهای ما را برمی داشت و به دست اسرائیلی ها می رساند.»

ممکن است آنچه و اینبرگر را چنان خشمگین کرده بود در نظر گرفتن این امکان بوده باشد که حداقل برخی از اسرار ربهوده شده توسط پولارد از مسکو سر درآورد. باید به خاطر داشت که قضیه پولارد هنگامی واقع شد که دیوار برلین هنوز فرو نریخته و جنگ سرد از بین نرفته بود. اسرائیل موقعیت خویش را به عنوان گنجینه استراتژیک ایالات متحده، با زحمت بسیار بر بستر رویارویی ابرقدرتها بدست آورده بود. از سوی دیگر، همانگونه که زوی رفیعه می توانست بگوید، اسرائیل همواره علاقه داشته با اتحاد شوروی روابط خوبی داشته باشد، زیرا نیازمند است جریان مهاجرت یهودیان شوروی - به خاطر عدم احتمال مهاجرت یهودیان آمریکا - به عنوان تنها طریق ممکن افزایش جمعیت غیرعرب آن تداوم یابد. به همین دلیل است که می شد با اطمینان گفت؛ اطلاعات دزدیده شده توسط پولارد حتماً به روس ها رد خواهد شد.

هرچند این جنبه جریان گیج کننده است، اما بطور مستقیم و غیر مستقیم توسط دو منبع مطلع در ایالات متحده که در جریان پولارد درگیری مستقیم داشته اند، و همچنین بطور مبهم توسط یک مأمور اطلاعاتی سابق اسرائیل تأیید

شده است. این شخص در پاسخ به سؤالی در این زمینه گفت: «روس‌ها چیزی که واقعاً مهم باشد بدست نیاوردند.» ظاهراً پاداش این کار سرعت بخشیدن به جریان مهاجرت یهودیان شوروی بود. (خبرگزاری یونایتدپرس جریان ارتباط شوروی را در ۱۳ دسامبر ۱۹۸۷ مخایره و منبع خود را مقامی در وزارت دادگستری ذکر کرد. منابع نویسندگان در این زمینه بطور مستقل فراهم آمده است.)

سهم پولارد در اجرای مأموریت اساسی لاکام - «جمع‌آوری اطلاعات علمی در ایالات متحده و کشورهای دیگر» - بطرز تعجب‌انگیزی ذکر نشده مانده است. يك منبع که به خسارات حاصل از فعالیت پولارد رسیدگی می‌کرده است، اظهار می‌کند که در واقع بخش اعظم اطلاعاتی که از پولارد درخواست شده و توسط وی فراهم گردیده شامل مدارک فنی کاملاً طبقه‌بندی شده‌ای بوده است که ایالات متحده قبلاً از دادن آنها به اسرائیل خودداری می‌کرده است. از جمله این اطلاعات، اطلاعاتی را می‌توان ذکر کرد که برای ساخت ماهواره تجسسی اسرائیل حیاتی بشمار می‌رفت. این ماهواره در دومین سال از محکومیت حبس ابد پولارد با حفظ امنیت کامل در مدار قرار گرفت. کمی پس از فرستادن این ماهواره به مدار در اسرائیل پیشنهاد شد که این ماهواره را «پولارد» نامگذاری کنند.

مطبوعات اسرائیلی که حرمت هیچ چیز را نگه نمی‌دارند، با استفاده از مسائلی که پولارد برای طرفداران وفاداری کورکوراته به اسرائیل در آمریکا پدید آورد، برخی مسائل هجوآمیز مطرح کردند. یکی از این مقالات با یادآوری یکی از بازدیدهای رهبران یهودیان آمریکا از اسرائیل از قول یکی از این افراد نوشت: «اسحاق شامیر در مقابل ما ظاهر شد و گفت نمی‌تواند همه حقایق را به ما بگوید، اما همه آنچه خواهد گفت حقیقت است. ما این را یادداشت کردیم. شیمون پرزدر مقابل ما ظاهر شد و گفت نمی‌تواند همه حقایق را بگوید، اما همه آنچه خواهد گفت حقیقت است. ما این حرف او را یادداشت کردیم. آنگاه تدی کالک آمد و گفت هر دو نفر آنها دروغ می‌گویند. ما چه می‌توانیم بکنیم؟ یکی از اسرائیلی‌ها

(که به داستان این شخص گوش می داد) گفت؛ کالک دچار کبر سن شده است. مرد آمریکایی با ناامیدی به او نگاه کرد. این یکی دیگر چیزی نبود که وی بتواند در دفتر خود یادداشت کند.»

یکی از روزنامه نگاران اسرائیلی اهمیت اساسی قضیه پولارد را به بهترین شکل توصیف کرد و خاطر نشان کرد موارد دیگر جاسوسی علمی اسرائیل در ایالات متحده با قضیه پولارد مرتبط است. «رشته ای که همه این رخدادها را به یکدیگر می پیوندد، درست زیر دماغ ماست، اما نوعی «گاو مقدس» است که نباید آن را لمس کرد. این همان «گاو» است که امروزه یکصد و سی هزار خانوار اسرائیلی از آن ارتزاق می کنند. [اشاره به صنایع تسلیحاتی اسرائیل است]. این گاو مقدس خزانه دولت اسرائیل را پر می کند، یک سوم درآمدهای خارجی اش را تأمین می سازد، و بتدریج به اولین و مهمترین منبع صادراتی اسرائیل تبدیل شده است.»

گاو مقدسی که در اینجا توصیف شده همان چیزی است که اسرائیلی ها آن را «سیستم امنیتی» می نامند. همان سیستمی که امور دفاعی اسرائیل را پیش می برد و به تجارت اقلام دفاعی اش شکل می دهد. به گفته این روزنامه نگار، بخش بالایی این سیستم را «رهروان خلف... و فرزندان نسل پالماخ تشکیل می دهند. سایرین کسانی هستند که ترقی خویش را از کریدورهای وزارت دفاع شروع کرده اند. اکثر این افراد یکدیگر را می شناسند: برخی از آنها به خاطر پیشینه مشترک و تعلق به یکی از اردوگاههای سیاسی، و برخی دیگر از طریق خدمت مشترک نظامی و فعالیتهای امنیتی در بطن سرویس های اطلاعاتی. اکثر آنان هنوز هم اعتقاد دارند در یک جهاد مهم صهیونیستی یعنی در حفظ امنیت اسرائیل شرکت داشته اند، و همین اندیشه آنها را در مقابل عذاب وجدانی که در اثر شرکت در عملیات شریرانه گهگاه در ضمیر آنان بروز می کند ایمنی می بخشد.»

روزنامه نگار اسرائیلی ادامه می دهد: «گاو مقدس صنعت غول آسایی است که تولید و صادرات سیستم امنیتی را در برمی گیرد... برای اداره این سازمان

عظیم صنایع امنیتی، لازم است آن را دائماً با اطلاعات بهنگام در زمینه پیشرفتهایی که در این زمینه در پهنه جهان بدست می آید تغذیه کنیم... يك مؤسسۀ قابل اعتنا باید هر سال حداقل ۱۰ درصد از بودجه خویش را صرف تحقیق و توسعه کند. متوسط این مقدار در اسرائیل بین ۳ تا ۸ درصد است. با توجه به این ارقام، نیاز به وارد کردن تکنولوژی به صورتی فزاینده به امری حیاتی تبدیل می شود....»

شاید بتوان گفت حیاتی بودن این نیاز به اندازه حیاتی بودن کسب کمک اقتصادی از ایالات متحده است که گاو مقدس را تاکنون چنین خوب فر به کرده است. از اقبال اسرائیل، ایالات متحده نه تنها، به صورت عمدی یا غیر آن، اسرائیل را از نظر تکنولوژی تغذیه کرده است، بلکه همواره دلایلی یافته که راه را برای صادرات صنایع دفاعی اسرائیل هموار سازد.

فصل نهم

اشباح

در روز گرم یادبود مقدسین [۱۱ اکتبر هر سال که بیشتر توسط کودکان جشن گرفته می شود] به سال ۱۹۸۸، کاروان کوچکی از مقابل مجتمع های آپارتمانی جنوب تل آویو براه افتاد و در امتداد ساحل مدیترانه راه شمال را در پیش گرفت. يك کامیونت رنوی از ریخت افتاده که يك اره زنجیری و سایر وسایل خرد کردن چوب بر آن بار زده بودند کاروان را رهبری می کرد. شاید سرنشینان این کامیون که تصادفاً لباس جین و تی شرت هایی مانند لباس دریانوردان پوشیده بودند بسوی ساحل می رفتند. بجز شرایط خوب بدنی این افراد و صحبت آنها که در مورد سفر خارج بود، هیچ چیز دیگری که به عنوان نشانه ای از حرفه آنها باشد در هیأت این کاروان غریب به چشم نمی خورد.

راننده کامیونت با تعریف آخرین سفر خود به پورتوبویا کا^۱ وقت گذرانی می کرد. پورتوبویا کا شهر كوچك و خطرناکی است در کلمبیا که بالاترین میزان آدمکشی ها در آن به ثبت رسیده است. به نظر او، دشتهای پرآب کلمبیا، و

1. Puerto Boyaka

پرندگان کمیابی که در آن دیده بود با خشکی و صحرایی بودن اسرائیل اصلاً قابل قیاس نبود. او در اینجا، در وطن خودش و در مزرعه کوچکی که در دامنه تپه‌های اطراف اورشلیم [بیت المقدس] مالک بود، کشت گوجه فرنگی اصلاح شده و سیب زمینی نوع «کلین» را به صورت موفقیت آمیزی تجربه می کرد. اما سیاست اسرائیلی‌ها در حفظ زمین وحشتناک بود؛ آنها آنگونه که خداوند در کتاب مقدس دستور داده است از زمین مواظبت نمی کردند. در کلمبیا امکاناتی وجود داشت. کشتزارهای غنی منطقه وسیع ماگدالنامدیو به رؤیا می مانستند. مردم آن نیز آدمهایی بودند ملیح و فریبنده که «دائماً می خندیدند» و حداقل به نظر او مثل مردم کشور همسایه شان بولیوی عبوس و غمزده نبودند.

کمتر از يك سال بعد، در ماه اوت ۱۹۸۹ حالت احساساتی این فرد اسرائیلی با دیدن فیلمی که نیروهای امنیتی کلمبیا از یکی از اربابان برجسته مواد مخدر ضبط کرده بودند از ذهن ما شسته می شد.

سرهنگ دوم آماتسیا شوالی^۲ مانند سایر افرادی که در آن روز یادبود مقدسین کاروان را همراهی می کردند یکی از آدمکشان حرفه‌ای بشمار می رفت که بخوبی آموزش دیده بود. راننده کامیون کوچک، به نام سرهنگ یعیرکلین^۳ بعداً توسط ژنرال میگوئل متزا مارکز^۴ رئیس واحد امنیت داخلی کلمبیا به عنوان مسئول اصلی آموزش و مسلح کردن جوخه‌های مرگ موسوم به «سیکاریوس»^۵ انتخاب شد. کلین آدمی قابل توجه با سری طاس و شخصیتی محکم بود و در لشکر کماندویی درجه سرهنگ ذخیره داشت. او در دانشگاه تل آویو درس تاریخ نظامی خوانده و فارغ التحصیل مدرسه فرماندهی و ستاد نیروی دفاعی اسرائیل بود. وی تجربه نظامی و ارتباطاتش را با نیروهای دفاعی به يك مؤسسه تجاری به نام مؤسسه «سرنیزه» با مسئولیت محدود مبدل ساخته بود که براساس مفاد

2. Amatzia Shuali

3. Yair Klein

4. Metza Marquez

5. Sicarios

بروشور بازاریابی آن «دستورالعمل و آموزش برای واحدهای ضد ترور» عرضه می کرد.

کلین و افراد وی این نکته را همواره اظهار می کردند که اجازه فعالیت مؤسسه سرنیزه توسط وزارت دفاع اسرائیل داده شده و شرکت برای هر یک از «پروژه» های خود و از جمله پروژه کلمپیا نیازمند کسب اجازه مخصوص است. مؤسسه سرنیزه یک صفحه کامل چهار رنگ از کتابچه راهنمای صادرات صنایع دفاعی اسرائیل را که توسط وزارت دفاع منتشر می شود بخود اختصاص داده بود. (۱)

کاروان اتومبیلها راه خود را بسوی نقطه ای خاک آلود و دور افتاده کج کرد که صدای شلیک اسلحه در آنجا مزاحم ساکنان نواحی اطراف نمی شد و توجه کسی را جلب نمی کرد. پارتریج کلاب^۶ مکان راحتی بود برای آموزش مشتریانی که تصمیم گرفته بودند دوره آموزشی خویش را در اسرائیل طی کنند. این گروهها می توانستند طالب کسب تخصص در رشته های «رزم ضد ترور»، «حفاظت از شخصیتها»، «گارد ریاست جمهوری» و مانند آنها باشند. به خاطر فشرده بودن دوره آموزشی، کلین پیشنهاد کرد برنامه جالبی مرکب از دوره «بقا» [بخشی آموزشی از تعالیم کماندویی جهت چگونگی حفظ خود] و «زدن گشتی در سرزمین مقدس» ترتیب داده شود. این کار ترکیب فکر شده ای بود از «آموزش کار با مسلسل»، «پرش با چتر»، «پرش از هلی کوپتر روی نقطه ی معین»، «رزم رودررو»، و دیدن مناظر اسرائیل. حتی قرار بود بازدید نیز به صورت «غیر سنتی» باشد. شامه سازماندهی سرهنگ کلین بدون حد و مرز بنظر می رسید؛ حتی برنامه هایی برای ترتیب دادن یک رستوران در ساحل رودخانه اردن وجود داشت تا اتوبوسهای مملو از مسیحیان بنیادگرا در آنجا استراحتی بکنند و پس از غسل تعمید از خوردن غذاهای ساده اسرائیلی لذت ببرند.

در حالی که کلین و شوالی بسوی باشگاه تك اتاقی خود می راندند تا از آنجا

تعدادی مسلسل یوزی و کلت‌های برتا همراه بردارند، درورایال^۷ «مدیر بازاریابی» شرکت سرنیزه که کتاب بی نظیر «انگلیسی در همه جا»ی خود را همراه داشت بدانها پیوست. در آن روز یکی دیگر از اعضای «تیم» سرنیزه آنان را همراهی می کرد که آوراها^۸ زداکا^۹ نامیده می شد و سابقه خویش را «فرمانده واحد ضد تروریستی نیروی دفاعی اسرائیل و رئیس بخش ضد ترور این نیرو» عنوان می کرد. سرهنگ ماکسیم کاهان که زاده آفریقای جنوبی بود، همراه با تیپ یهودیان ارتش انگلستان در نبردهای جنگ جهانی دوم جنگیده بود، و ریاست افتخاری پارتیج کلاب را بعهده داشت، بدانها خوشامد گفت.

زمین این باشگاه را خانواده روچیلد به خاطر سپاسگزاری از زحمات سرهنگ کاهان در اختیار وی گذاشته بودند. وی کار بازگرداندن و دفن جنازه‌های ادموند دوروچیلد^۹ و همسرش را که در اوایل تشکیل اسرائیل برای آن کارهای زیادی کرده بودند سرپرستی کرده بود.

کلین ورفقاییش سلاحها و مواد منفجره را بر پشت کامیون بار زدند و بارکش خاک آلود را بسوی محوطه تیراندازی راندند. صدای شلیکهای مداوم گروه دیگری که در حال آموزش بودند دره را پر کرده بود. هنگامی که پرسیده شد این افراد چه کسانی هستند، يك نفر که گویی خودش مأموریت سخنگویی را به خودش داده بود ادعا کرد: «راننده اتوبوس هستند.» پرسیدن اینکه آیا امکان گرفتن عکس از آنان وجود دارد یا نه، سؤال بیهوده‌ای بود.

در حالی که سلاحها را روی يك ميز پيك نيك چیده بودند، افراد مؤسسه سرنیزه به آماتسیا شوالی که مربی ارشد آنان در زمینه واحدهای ویژه رزمی بود پیشنهاد دادند تخصص‌های نادر خود را نشان دهد. شوالی در دانشکده نیروهای مخصوص و واحد ضد تروریستی پلیس اسرائیل سمت مربی داشت. وی همچنین تقریباً همه کسانی را که در ارتش گواتمالا درجه‌ای بالاتر از

7. Dror Eyal

8. Tzedaka

9. Edmond de Rothschild

سروانی داشتند آموزش داده بود. در محافل نظامی آمریکای لاتین برای وی احترام زیادی قائل بودند و به خدماتش سخت نیاز داشتند. او مدتی را در کنار کنترهای نیکاراگوا در هندوراس بسر برده بود و زمانی دیگر تخصص خویش را در اختیار اتحادیه آدمکشان کلمبیا می گذاشت.

این سرهنگ دوم ذخیره به شکلی استثنایی خوش هیكل بود و چشمان آبی کمرنگش بدون شك کسانی را که در جنگلهای گواتمالا در اردوگاههای کناره رود ریوکوکو آموزش می داد تحت تأثیر خود می گرفتند. او سلاحها را بدقت و با همان تمرکز شدیدی که ساعت سازان روی يك ساعت کار می کنند روی میز پیک نیک چید. هنگامی که سلاحی را برمی داشت حرکات گربه سانش چنان سریع و نرم بود که گویی بدنش جزئی از آن سلاح است. کار آموزش را با يك سلاح ظریف برتا آغاز کرد. به عقیده او، برداشتن و شلیک سلاح کلاسیک یوزی بیش از آن آسان بود که بتوان از طریق آن روشهای تیراندازی را بهبود بخشید و یا عادات نادرست را اصلاح کرد. هنگامی که یکی از کارآموزان توانست اسلحه برتارا با سرعت از محل آن واقع در بالای کفلش خارج کرده و روی زمین ببرد و در همان حال چند شلیک پیاپی به طرف مرکز هدف انجام داد، شوالی از نتایج کار صبحگاهی اش احساس رضایت کرد. آنگاه در حالی که دور محلهاى سوراخ شده هدف را خطمی کشید، هنرآموزان به زبان اسپانیایی به تشویق و تحسین پرداختند. آنچه که سرهنگ دوم شوالی آن را در مورد کارآموزان آمریکای لاتین راضی کننده می یافت، «انگیزه و علاقه آنان به آموختن» بود. (۲) او می گفت: «می توان به آنان هر چیزی را آموخت.» اینکه محیط آموزش تا حد امکان واقعی باشد اهمیت زیادی داشت، زیرا کارآموزان باید کشش حاصل از اینکه واقعاً «تحت فشار» هستند را حس می کردند. زمانی که سرهنگ شوالی از مرکز اف. بی. آی در ایالات متحده دیدن می کرد تحت تأثیر روشهای تیراندازی آنان قرار گرفت، اما از اینکه در آنجا «فشاری حس نمی شد» دلسرد شد. این طرز نگرش را می شد هنگام تماشای فیلم خصوصی اتحادیه مواد مخدر مدلین^{۱۰} که در مورد کارآموزان

مؤسسه سرنیزه بود به وضوح مشاهده کرد. کارآموزان با نفسهای بریده از طنابهایی که در فاصله بین دو دیواره دره کشیده شده بود بالا می‌رفتند؛ در خیابانهای دهکده‌ها می‌دویدند و قبل از آنکه دیوارهای سفیدرنگ اتاقهای نشیمن یا خواب منازل روستایی را با انفجار سوراخ کنند گرد یکدیگر جمع می‌شدند. فریاد می‌کشیدند؛ «چریکهای کمونیست، خونتان را سر خواهیم کشید.» در مجموع کارشان کاملاً واقعی بنظر می‌رسید. «تحریک شدگی» بدون شك در بالاترین حد خود بود.

تا پاییز سال ۱۹۸۸، شوالی چهار سفر به گواتمالا، يك یا دو سفر به هندوراس انجام داده و دوبار هم در کلمبیا کار کرده بود. در همه موارد واسطه‌های اسرائیل در منطقه او را استخدام کرده بودند، زیرا آنگونه که خودش می‌گوید؛ «از شهرت من اطلاع داشتند.» حداقل در يك مورد به او پیشنهاد شد يك معامله اسلحه را به انجام برساند. اومی گوید: «من برای آنها نعمتی بشمار می‌رفتم.» «شوالی نیز مانند سلاحهای یوزی، خمپاره‌ها و تفنگهای جلیل، و هواپیماهای ترابری آراوا که به منطقه سرازیر بودند یکی از اقلام صادرات دفاعی اسرائیل بود. آنگونه که درور ایال مدیر بازاریابی شرکت سرنیزه در مورد افراد حاضر در آن روز می‌گفت؛ «همه آنها فرماندهان واحدهای ضد ترور (در اسرائیل) بودند و مربیان این واحدها به حساب می‌آمدند... همه مربیان این واحدها تجربه عملیاتی دارند.» (۳)

ایال تأکید می‌کند که شرکت سرنیزه مشتریان خود را انتخاب می‌کند: «ما ترجیح می‌دهیم برای دولتها و یا سازمانهای رسمی کار کنیم. برخی اوقات برای سازمانهای شبه یا نیمه دولتی، خصوصی و یا نیمه خصوصی کار می‌کنیم، اما البته در چنین مواردی موافقت کامل و اختیارات را از وزارت دفاع خودمان می‌گیریم... اگر مقامات مخالفت کنند، از پذیرش کار خودداری می‌کنیم.»

افراد مؤسسه سرنیزه برای نشان دادن مهارتهایی که بطور موفقیت آمیز به کشورهای خارجی فروخته بودند، مسلسل‌های خود را در گف اتومبیلی گذاشتند، شیشه پنجره‌های آن را پایین کشیدند و اتومبیل به صورت زیگزاگ با سرعت براه

افتاد. هنگامی که غرش کنان از مقابل هدفهای ثابت می گذشت، شوالی، کلین، و سایر رفقای آنها از پنجره بیرون آمدند و در همان حال قربانیان دروغین خود را به مسلسل بستند. در حالی که اتومبیل پیچ و تاب می خورد آنها به شلیک ادامه می دادند. دیدن عین همین تمرین که در نوار ویدئوی جوخه مرگ کارتل مدلین تکرار می شد جذابیت نداشت. این نوار ویدئو در واقع به عنوان يك فيلم کمک آموزشی و تبلیغی برای توسعه بازار کار مؤسسه سرنیزه تهیه شده بود.

مدیر بازاریابی مؤسسه عقیده دارد عملیات مؤسسه سرنیزه در کلمبیا و سایر کشورها، در جنگ جاری علیه تهدید چریکها که دولتهای پایبند وجهه خود نمی توانند آن را غلنی سازند، سهم و نقشی مهم بازی می کند. «مبارزه با تروریسم بویژه در این بخش از جهان، مبارزه با گروههای چریکی چپگرا است. در آمریکای لاتین امروزه تروریست همین گروهها به حساب می آیند.» تشخیص تمایزات ظریف بین «گله داران» کلمبیایی مانند یکی از سلاطین موادمخدر به نام گونزالور و دریگز گاخا، که می خواهد ارتش خصوصی اش اتحادیه کارگران مزارع موز را نابود کند، و مشتریانی نظیر ارتش گواتمالا و کنتراها که هدف مبارزه با همان «تهدید» چپها را دنبال می کنند بعهدہ مدیران مؤسسه سرنیزه گذاشته شده است. ایال و کلین عقیده دارند همه این فعالیتها کاملاً با منافع ایالات متحده همخوانی دارند. «ما اطمینان داریم هر کاری می کنیم در محدوده منافع آمریکایی ها است و همیشه همینطور بوده است.» کلین می گوید اگر چنین نبود حتماً از آن مطلع می شدیم.

با وجود آنکه يك گزارش داخلی دی.ای.اس (معادل کلمبیایی اف.بی.آی) در ماه جولای ۱۹۸۸ سرویس های ایالات متحده را از وجود اسرائیلی ها در اردوگاههای آموزشی کارتل آگاه ساخت، هیچکس در جریان مأموریت مؤسسه سرنیزه در کلمبیا دخالت نکرد. یکی از دلایل احتمالی سکوت آمریکایی ها می تواند این باشد که دی.ای.اس آشکار می ساخت آمریکایی ها نیز در آنجا حضور دارند. (۴) براساس گزارش پلیس امنیتی، ارتش کلمبیا نیز در فعالیتهای جوخه مرگ کارتل شریک بود. دی.ای.اس فرمانده و معاون فرمانده پایگاه

نظامی پورتو کالدرون^{۱۱} را به عنوان «همکار» این عملیات توصیف می‌کند. این گزارش از فرمانده پلیس لادورادا^{۱۲} و همچنین رئیس پلیس شهری که شوالی آنگونه عاشقانه و با شیفتگی از آن یاد می‌کرد، یعنی پورتوبویا کانیز یاد می‌کند. زودریگز گاخا که سلطان موادمخدر بود بهترین روابط را با ارتش داشت. با این همه وی بر اساس جزئیاتی که دفاتر حساب بدست آمده از مزرعه‌اش نشان می‌دهند، کل تیپ سیزدهم را خریده بود. از آنجا که اسرائیل ارتباط زیادی با ارتش کلمبیا دارد، حضور تعدادی از افراد مؤسسه سرنیزه در اردوگاههای شبه نظامی که با حمایت قوی ارتش منظم کلمبیا صورت می‌گیرد، در ساختار پیچیده وضعیت حاکم بر کلمبیا طبیعی بنظر می‌رسد. خود کلمبیایی‌ها آن را «اوضاع پیچیده» توصیف می‌کنند.

به منظور درک این نکته که چرا این مشاوران نظامی فاضل اسرائیلی اینقدر در مکانهایی که هزاران مایل با کشورشان فاصله دارد مورد نیازند، باید به پنجاه سال قبل و هنگامی رجعت کرد که ارتباطی بین اسرائیلی‌ها و خانواده سوموزا در نیکاراگوا برقرار شد. ۹ سال قبل از آنکه دولت اسرائیل خلق شود، نیروهای زیرزمینی یهودی نیازمند تأمین مخفیانه تسلیحاتی بودند تا با انگلیسی‌ها که فلسطین را کنترل می‌کردند، و با فلسطینی‌ها که در آنجا زندگی می‌کردند بجنگند. سازمان هاگانا به سراغ بنیانگذار سلسله سوموزا رفت که ژنرال آناستازو سوموزا گارسیا نام داشت و ایالات متحده ابتدا او را به عنوان فرمانده گارد ملی فرمایشی ایالات متحده و سپس رئیس دولت نیکاراگوا بر سرکار آورده بود. ژنرال سوموزا به اسرائیلی‌ها کمک و دریک حقه شرکت کرد مبنی بر اینکه مقداری سلاح قاچاقی حمل شده به فلسطین را سلاحهایی وانمود کرد که عازم نیکاراگوه بوده و در همانجا تخلیه شده است. به این ترتیب کسی که به نیابت از ایالات متحده وحشیانه‌ترین روشها را در آمریکای لاتین به کار برده و باعث شده بود پرزیدنت روزولت به او برچسب «پسر حرامزاده ما» بزند، دوستی گرمی را با

11. Puerto Calderon

12. La Dordo

اسرائیلی‌ها آغاز کرد. آنچه در سال ۱۹۳۹ پا گرفته بود در سال ۱۹۴۸ بیار نشست و ژنرال سوموزا برای عوامل هاگانا پاسپورتهای نیکاراگوئه صادر کرده و خدمات خود را برای رساندن اسلحه به دست یهودیان در هنگامه جنگ استقلال ارائه کرد. این بزرگ منشی ژنرال اغلب به عنوان دلیل گسیل مقادیر زیادی اسلحه ساخت اسرائیل برای پسر وی در اواخر دهه ۱۹۷۰ ذکر می‌شود. در این هنگام، سوموزای پسر سوابقی از ارتکاب به بمباران بدون هدف، شکنجه و اعدام برای خود جور کرده و همین امر دولت کارتر را به قطع حمایت از وی واداشته بود. اما بخشندگی سال ۱۹۴۸ بهایی داشت و سوموزای ارشد دوستی خود را به قیمت ۲۰۰ هزار دلار عرضه کرد. این مبلغ را یهودیان به حساب خصوصی وی در بانک لندن و آمریکای لاتین در نیویورک ریختند. این پرداخت بعلاوه هدایای دیگری از جمله یک تکه الماس بزرگ، یک کانال تأمین سلاح و همچنین رأی مثبتی برای حمایت از تشکیل اسرائیل و پذیرش آن به سازمان ملل متحد، برای یهودیان پدید آورد. (۵)

یک متحد ثابت قدم دیگر در منطقه، گواتمالا بود. به برکت وجود خورگه گارسیا گرانادوس دیپلمات گواتمالایی بود که کمیته ویژه سازمان ملل برای بررسی مسأله فلسطین توصیه کرد قیومت انگلستان باید اجازه تقسیم فلسطین را بدهد. گرانادوس از منادیان یکی از آخرین دولتهای پیشرو در گواتمالا بود و اعتقاد داشت سوسیالیسمی که در قالب کیبوتس‌های اسرائیلی به نمایش گذاشته شده الگویی عالی برای کشورهای جهان سومی نظیر کشور خودش بشمار می‌رود. بعداً کودتایی که ایالات متحده برنامه آن را ریخته بود به اینگونه تفکرات در گواتمالا پایان بخشید، اما اسرائیل به حمایت از متحد قدیمی‌اش ادامه داد. این حمایت در حالی تداوم می‌یافت که جمعیت بومی گواتمالا بطور وحشیانه و به صورت منظم از بین می‌رفت.

چنین روابط اولیه‌ای که جوانه آنها در سازمان ملل زده شده بود، در دهه ۱۹۶۰ با پیشنهاد ارائه کمک فنی از سوی اسرائیل به ثمر نشست. مشاوران کشاورزی اسرائیل در آمریکای مرکزی براه افتادند تا در السالوادور با آفت پنبه

مبارزه کرده و در گواتمالا تعاونی‌های تولیدات گیاهی براه بیندازند. «تیمهای متحرک» در مناطق روستایی سکونتگاه‌های نمونه ایجاد می‌کردند، و در همین حال وزارت دفاع اسرائیل متخصصان خود را گسیل می‌کرد تا گروههای جوانان شبه نظامی آموزش داده و سازمانهایی شبیه به سازمانهای موجود در اسرائیل پدید آورند. تا سال ۱۹۶۴، مقامات آمریکای لاتین از سوی وزارت دفاع اسرائیل دعوت می‌شدند تا با سفر به اسرائیل شاهد دست اول موفقیت اسرائیل در عینیت بخشیدن به مفهوم آبادانی صهیونیستی و ایجاد آبادی‌های کشاورزی - نظامی باشند. تصادفی نبود که این مرحله از فعالیت کشاورزی اسرائیلی‌ها به هنگامی صورت می‌گرفت که شعار دولت کندی تحت عنوان «اتحاد برای پیشرفت» مطرح بود. آنگونه که بنیامین هلحمی^{۱۳} تحلیلگر اسرائیلی می‌گوید: «فعالیت‌های اسرائیل در آمریکای لاتین - حتی در مراحل اولیه آن و حتی هنگامی که این فعالیتها عمدتاً غیرنظامی بودند - بخشی از استراتژی ایالات متحده برای مقابله با رادیکالیسم در منطقه بود.» واشنگتن مشغول براه انداختن دستگاه پلیس مخفی در کشورهایی چون السالوادور بود، و در همین حال اتحادیه کارگری هستیادرات اسرائیل با شاخه خارجی فدراسیون کارگری آمریکا و کنگره سازمانهای صنعتی^{۱۴}، که خودش همکاری نزدیکی با سیا داشت، در حال کار بود تا «شبکه رام و مطیعی از تعاونی‌های روستایی سازمان دهد» و در این کشور پدید آورد. (دولت کندی در السالوادور در حمایت مالی و آموزش آنچه که «جوخه‌های مرگ» نامیده می‌شود نیز دست داشت. یکبار ژنرال مدرانو که به عنوان بنیانگذار فعالیت جوخه‌های مرگ در السالوادور جدید شناخته می‌شود مدال بزرگی را با مباحثات به يك روزنامه نگار نشان داد و گفت؛ مدال را لیندون جانسون به خاطر فعالیت‌هایش در زمینه مبارزه با کمونیسم به او داده است.)

دولت کندی با این دیدگاه که نفوذ کاسترو بر آمریکای مرکزی این منطقه را مسموم خواهد کرد، از اسرائیلی‌ها درخواست کرد با برنامه‌ای برای «اقدامات

13. Hallahmi

14. AFL - CIO

اجتماعی» قدم جلو بگذارند تا به عنوان پادزهر انقلاب به سبک کاسترو به کار گرفته شود. به این ترتیب وظیفه ظاهراً انسانی سازماندهی مردمان فقیر و روستائیان نادار بخشی از سیاست یکپارچه ایالات متحده محسوب می شد و روشهایی که در آن مورد استفاده قرار می گرفت بعداً به صورت ظریف تر در برنامه های «آرام سازی» کاربرد می یافت. «تصویر» ارتش در آن هنگام نیز همانند امروز مورد توجه خاص بود. هدف اسرائیلی ها، آنگونه که وزارت دفاع اسرائیل آن را تشریح می کند «تبدیل کردن ارتش به یک نیروی سازنده، که هر چند آمادگی رزمی دارد، اما در زمان صلح در خلاقیت ملی شرکت می کند» (۶) بود. هرچند که درسهای «خلاقیت» چندان مورد توجه ژنرالهای آمریکای لاتین قرار نمی گرفت، اما از نقطه نظر اسرائیلی ها پول ای. آی. دی (سازمان توسعه بین المللی) آمریکایی ها که در اینگونه پروژه های اسرائیلی ها خرج می شد ارزش سرمایه گذاری را داشت.

اسرائیل از طریق آموزش افسران بلندپایه دوازده کشور آمریکای لاتین، تماسهای ارزشمندی برای تجارت آینده خویش پدید آورد. استفاده از منابع مالی ایالات متحده جهت آماده کردن زمینه فروش مقادیر معتناهی سلاح و توسعه همکاری نظامی، روش «خلاق» در استفاده از این منابع بود. طی حداقل ۱۶۰ دیدار که بین سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۷۱ صورت گرفت، ژنرالهای آمریکای لاتین راه پایگاههای نظامی اسرائیل را در پیش گرفتند. برخی از این ژنرالها عاقبت به ریاست دولت و کشور دست یافتند. آلفردو اوواندو کاندیا^{۱۵} از بولیوی، خیل لاگروود گارسیا^{۱۶} از گواتمالا، و خواو باتیستا فیگوریدو^{۱۷} از برزیل همگی وقتی یونیفرم به تن داشتند زیارتی از اسرائیل کرده بودند. طبیعتاً نظامیان اسرائیلی نیز با استفاده از فرصت سفرهای متقابلی به آمریکای لاتین انجام می دادند. این مبادلات که با پول خزانه داری ایالات متحده صورت می گرفت

15. Alfredo Ovando Candia

16. Kjell Laugerud Garcia

17. Joao Bapista Figuerido

پرثمر از کار درآمد. کاری که مسئولیت آن در ابتدا به عهده واحد کوچکی در وزارت دفاع به نام بخش همکاری و ارتباط خارجی گذاشته شده بود، در حالی که آمریکای لاتین به بازار اصلی تسلیحات اسرائیل تبدیل می شد به عمده ترین بخش تجاری اداره فروش وزارت دفاع (سیبات) تبدیل شد.

مرحله پرمفعت اتحاد با ایالات متحده هنگامی فرارسید که براساس تفاهم و قراری ناگفته، انجام هر کاری که ایالات متحده از رفتن به سراغ آن عاجز بود بعهدۀ اسرائیلی ها گذاشته می شد. آنگونه که درور ایال مدیر بازاریابی مؤسسۀ سرنیزه می گوید: «آمریکایی ها مشکل افکار عمومی بین المللی و وجهۀ بین المللی خود را دارند، اما ما چنین مشکلی نداریم.» ژنرال ماتی پلد عضو مجلس اسرائیل این موضوع را بی پرده تر بیان می کند. «اسرائیل در آمریکای لاتین پیمانکاری است که انجام کارهای کثیف ایالات متحده را بعهدۀ می گیرد. اسرائیل به عنوان بازوی ایالات متحده عمل می کند.» به عنوان مثال، هنگامی که به سال ۱۹۸۱ آکساندر هیگ وزیر امور خارجه ایالات متحده از اسرائیل مستقیماً تقاضا کرد به رژیم درمانده گواتمالا کمک کند (کنگره دولت ریگان را از انجام این کار منع کرده بود)، اسرائیل با خورشحالی موافقت کرد برای حمایت از کسی که یکی از بهترین مشتریانش بود در واشنگتن بدنبال گرفتن اعتبار بیفتد. گواتمالایی ها نیز به نوبۀ خود از داشتن رابطه با اسرائیل خشنود بودند. یکی از سیاستمداران برجسته می گوید: «اسرائیلی ها اجازه نمی دهند چیزهایی مثل حقوق بشر و از اینگونه حرفها جلوی تجارت را بگیرد. آدم پول می دهد، آنها هم تحویل می دهند. بدون اینکه مثل آمریکایی ها یا انگلیسی ها چیز اضافه ای بپرسند.» (۷)

اسرائیل همچنین به گواتمالا کمک می کند تا زیاد مورد انتقاد لیبرالهای کنگره ایالات متحده واقع نشود، زیرا ممکن است این افراد به خاطر جنایاتی که دولت گواتمالا علیه شهروندانش مرتکب می شود و در تعداد بیشماری گزارشهای حقوق بشر ثبت شده است، عصبانی شوند. یکی از مقامات ارشد سابق دولت ریگان به خاطر می آورد که گروهی از دموکراتها به سراغ او آمده

بوده اند تا مطمئن شوند اسرائیل تعدادی کافی از قراردادهای نظامی گواتمالا را بخود اختصاص می دهد. آنها فکر می کردند ایالات متحده باید این را که اسرائیل در این زمینه بطور انحصاری عمل خواهد کرد تضمین کند.

اسرائیل از سال ۱۹۷۷ به اینسو بزرگترین تأمین کننده تسلیحاتی گواتمالا بوده است. کارتر که از بیشتر مسلح کردن دارودسته خونخوار گواتمالا هراسان شده بود کمک نظامی را قطع کرد و به اسرائیل اجازه داد بازار را در اختیار خود بگیرد. ارسال تسلیحات اسرائیلی مانند هواپیماهای آراوا^{۱۸}، توپخانه، و سلاحهای سبک با فرستادن پنجاه هزار تفنگ جلیل، یک هزار مسلسل، و ۵ هلی کوپتر دنبال شد. مسلسل های یوزی، نارنجک انداز، خودروهای زرهی، و قایقهای گشتی در لیست خریدهای گواتمالا ثبت شد. به گزارش روزنامه اسرائیلی هاآرتز:

«مسلسل یوزی سلاح انفرادی مورد علاقه اعضای واحدهای تصفیه ای است که در ساعات اولیه صبح عملیات خود را علیه مخالفین، بومیان یا غیربومی ها، و یا علیه «کامپسینوها»^{۱۹} یعنی همان دهقانان فقیری که جرأت کرده اند تعاونی کشاورزی براه بیندازند، و یا تلاش کرده اند از سرنوشت بستگان ناپدید شده خویش اطلاعی بدست آورند، آغاز می کنند. اسرائیلی هایی که از گواتمالا دیدن می کنند، از دیدن واحدهای نظامی ویژه ای که یونیفرم اسرائیلی به تن دارند و سلاح یوزی حمل می کنند شوکه می شوند...»

شرکت اسرائیلی تادیران (که در آن زمان بخشی از آن به ایالات متحده تعلق داشت) یک سیستم اطلاعاتی کامپیوتری برای تعیین خرابکاری های بالقوه در اختیار گواتمالا گذاشت که به این ترتیب آنان را قادر می ساخت با کارایی علیه فعالیتهای خرابکارانه مبارزه کنند. کسانی که این کامپیوتر لیست آنها را تهیه می کرد، شانس زیادی برای قرار گرفتن در شمار «ناپدیدشدگان» پیدا می کردند. یک کشیش آمریکایی که اسم او را در ردیف کسانی که باید اعدام می شدند قرار

18. Arava

19. Campesinos

داده بودند می گوید: «آنها لیستهای چاپ شده ای در پستهای مرزی و فرودگاهها در اختیار داشتند. هنگامی که اسم آدم در این لیستها قرار می گرفت، مانند شکارچینی که بدنبال جایزه باشند بدنبالش می افتادند. کامپیوتر را در یکی از ساختمانهای نشنال پالاس قرار داده بودند و افسران اطلاعات نظامی گواتمالا اغلب در آنجا جمع می شدند تا هدفهای خود را انتخاب کنند. یکی از افسران ارتش این مکان خوفناک را «آرشیو و محل نگهداری پرونده های کامپیوتری روزنامه نگاران، دانشجویان، رهبران، چپگراها، سیاستمداران، و مانند اینها» توصیف می کند. سیستم کامپیوتری اسرائیلی ها جستجوی پرونده ها و فراهم آوردن لیستهای مرگ را تسهیل می کرد. (۸)

غیر از کامپیوتر، مستشاران اسرائیلی یعنی افراد مؤسسه سرنیزه و کسانی مثل آماتسیا شوالی تحصیل کرده نیز آنجا بودند. در سال ۱۹۸۲ مشاوران اسرائیلی شرکت کنندگان برجسته «طرح پیروزی» بودند که برنامه ای بود برای اجرای سیاست زمین سوخته (ظاهراً به منظور از بین بردن کمینگاه چریکها) در ارتفاعات کلمبیا، و دستور آن را ژنرال مسیحی افرایم ریوس مونت^{۲۰} داده بود. ریوس مونت از رهبران فرقه ای در کالیفرنیا تحت عنوان «کلیسای جهانی» بشمار می رفت) آنگونه که سفارت گواتمالا در واشنگتن با ظرافت می گوید: «پرسنل فرستاده شده توسط دولت اسرائیل در برنامه تجدید اسکان دهکده هایی که به کلی نابود شده بودند شرکت داشتند.» این عملیات تحت شعارهایی چون «سرپناه، غذا، کار»^{۲۱} و «گلوله و لوبیا»^{۲۲} انجام می شد. کنفرانس اسقف های کلیسای کاتولیک رم این سیاست را «نسل کشی» توصیف کرد. ریوس مونت رهبر گواتمالا سیاست ضد چریکی خویش را توصیف کرد: «ما حکومت نظامی اعلام کرده ایم و به این ترتیب کشتار موجود قانونی است.»

«دهکده های نمونه» (روستاهای استراتژیک) که صدها هزار گواتمالایی را

20. Ephraim Rios Mont

21. Techo, tortilla y trabajo

22. Fusiles y frijoles

که دهکده‌های آنها بمباران شده بود در آنها تجدید اسکان داده بودند، یادآور جوامع تحت کنترل خمرهای سرخ در کامبوج بود. در اینگونه جوامع، «کمیسرهای ارتش همه چیز را از تأسیسات بهداشتی و توالتها گرفته تا توزیع غذا کنترل می‌کردند.» درست مانند خمرها که برنج تولید شده را به چین صادر می‌کردند، مواد غذایی که در این دهکده‌های نمونه تولید می‌شد برای صادرات بود. مسئولین ارتش گواتمالا تعیین می‌کردند که بذر، کود، و اعتبار باید بین چه کسانی توزیع شود. آنها پایگاههایی روستایی تأسیس می‌کردند تا برنامه خود را برای کنترل جاده‌ها در مناطق مرتفع و آسان کردن تعقیب چریکها به اجرا درآورند. روستائیان خوش اقبال را به اردوگاههای بازآموزی سیاسی دو تا شش ماهه گسیل می‌کردند. آنها که بدشانسی می‌آوردند برچسب «خرابکار» می‌خوردند و پس از شکنجه اعدام می‌شدند. از آنهایی که مجبور شده بودند در «گشتهای غیر نظامی دفاع از خود» متشکل شوند خواسته می‌شد به عنوان سهمیه چند «خرابکار» تحویل دهند. ناکام شدن در تأمین سهمیه تنبیهی سادیستی بدنبال داشت. «آنها مجبور خواهند شد همسایگان خود را معرفی کنند و در میدان دهکده آنها را با چماق و مشت اعدام نمایند.» (۹)

هنگامی که سرهنگ دوم آماتسیا شوالی در حال آموزش همه افسران بالاتر از درجه سروانی در ارتش گواتمالا بود، برای هر شش هفته از مدت قرارداد خویش ۵۰۰۰ دلار دریافت می‌کرد. وی زمان درازی را دور از مزرعه‌اش و دوستانش در «گارد برادری» اسرائیل می‌گذراند، اما می‌گوید کارش جذاب و شرکت نیز راضی بوده است. همچنین به شوالی دستور داده شده بود گارد شخصی ژنرال ریوس مونت و جانشین وی اسکار مخیا ویکتورس^{۲۳} را آموزش دهد. مزرعه وسیع ریاست جمهوری محل این آموزش بود. شوالی به خاطر می‌آورد: «جای خیلی قشنگی بود. شبها با افسران به بارهای اطراف می‌رفتیم. بعد از آن باید برای بردنشان به پایگاه آنها را کول می‌کردم. آنها نمی‌توانستند در

خوردن مشروب حد ننگه دارند.»

شوالی توسط پساخ بن ار^{۲۴} که احتمالاً برجسته ترین شخصیت اسرائیلی گواتمالا بشمار می رفت استخدام شده بود. بن ار که به نگهداری اسبهای اصیل عشق می ورزید، از رتبه يك راننده دون پایه در صنایع هوایی اسرائیل به شوفری یکی از تجار اسلحه به نام دیوید مارکوس کاتز^{۲۵} ارتقاء یافته بود. کاتز که بخش اعظم تجارت اسلحه با آمریکای لاتین را از مقر خود در مکزیکوسیتی کنترل می کرد، بن ار را به کار تجارت وارد ساخته و او را به عناصر راستگرای گواتمالاسیتی معرفی کرده بود. بن ار با به نمایش گذاشتن اشتباهی سیرناپذیر در بازار معاملات اسلحه کمی پس از سال ۱۹۷۷ بازار گواتمالا را در اختیار گرفت و دائماً بین این کشور و مقر خود در میامی در رفت و آمد بود. به گفته شوالی، بن ار در «هدیه اندازی» - یعنی بده بستان رشوه - استعداد شگرفی داشت. فرستادن بطری چهار لیتری ویسکی برای سرهنگها و افراد بالاتر از آنها در روزهای تعطیل، از توجه وی به جزئیات حکایت می کرد. «بعد از این کارهاست که هر افسری سینیور بن ار را خیلی خوب به خاطر می سپرد.»

«هدایا» برای بوروکراتهای کمتر شناخته شده مرتباً ارسال می شد. شوالی می گوید: «پساخ آدم زرنگی است. او می داند لازم نیست به آدمهای کله گنده چیزی بدهد، زیرا آنها دائماً در حال صعود و سقوط هستند. اما مقامات اداری ریاست جمهوری بر جای خود باقی می مانند و مواظب قراردادها هستند. اگر یکی از آنها پاکت [مناقصه] را باز کند و ببیند پیشنهاد پساخ رقم بالایی است، او را صدا می کند و می گوید رقم را کاهش دهد. بن ار به کله گنده ها نیز لطفهایی می کند و گارد آنها را به خرج خودش آموزش می دهد.»

اشتیاق بن ار برای فروش سلاح بازار را از سلاحهای اسرائیلی اشباع کرد، تا جایی که برای گواتمالایی ها سلاح ناخریده ای باقی نماند.

24. Pesakh Ben Or

25. Katz

آنطور که شوالی به خاطر می آورد، بن ار «هر نوع سلاح ممکن را به گواتمالایی‌ها فروخت و تا زمانی که این سلاحها از رده خارج نشوند گواتمالا سلاح دیگری نخواهد خرید.» ارتباط بن ار با دولت اسرائیل برای شوالی کاملاً روشن بود. «او عامل تعاس^{۲۶} بود.» تعاس نام صنایع نظامی اسرائیل است که مؤسسه تسلیحاتی دولتی عظیمی بشمار می رود. بن ار تأیید کرد که عامل تادیران (که کامپیوتر امنیتی را به گواتمالا فروخته بود) نیز هست و در مالکیت يك هتل واقع در کناره دریا نیز شريك است. (۱۰)

بن ار جوان و بیباک خود را به جامعه گواتمالا آمیخته بود و سر و کله اش در همه مزایده‌ها در بهترین وقت ممکن پیدا می شد. او ترتیبی داده بود که خود را از جنبه کثیف استفاده از محصولاتش [به کار برده شدن سلاحها] دور نگه دارد. شوالی وی را به عنوان کسی در نظر می گرفت که «علاقه ای به وارد شدن به میدان سیاست ندارد. برای او فقط پول مهم است.» بن ار در نزدیکی رام الله ویلایی داشت که مستخدمین آن را از گواتمالا آورده بود، استخر داشت، و اسطبل برای نگهداری هفت رأس اسب مسابقه در آن ساخته بودند.

خود شوالی نیز آدمی بود برکنار از سیاست. این هفت تیرکش مهربان فقط به حرفه و مهارت‌هایش علاقه داشت. اینکه نظامیان گواتمالایی مهارت‌های تازه یافته شان را در چه راهی به کار می بردند، برای این اسرائیلی کوچکترین اهمیتی نداشت. شوالی فقدان نگرانی اخلاقی خویش را هنگام گفتگو با یکی از همقطاران‌ش به نمایش می گذاشت: «به اینکه این غیر یهودیان چه استفاده ای از این سلاحها می کنند اهمیتی نمی دهم. مسأله اصلی این است که یهودیان در این میان منتفع می شوند.» (شوالی زرنگ تر از آن بود که چنین اظهارنظری را نزد اشخاص غیر اسرائیلی عنوان کند.) این حرف او بیان بی شیله پیله این واقعیت بود که تجارت اسلحه اسرائیل را به حل مشکلات خود قادر می سازد، و هرگونه نتیجه ناخوشایندی که در اثر این تجارت در دوردست‌های آمریکای مرکزی حاصل

می‌آید، در مقابل این واقعیت محوری و اصلی رنگ می‌بازد. دفاتر توجه برانگیز بن اردر گواتمالاسیتی در يك طبقه کاملاً محافظت شده هتلی به نام کارتیخور فورما مستقر شده‌اند. این محل مقر منطقه‌ای شرکتی است که با اسامی متفاوتی چون تسلیحات اسرائیلی عقاب، عقاب صحرا، عقاب بین‌المللی، و ابزار نظامی عقاب معرفی شده است - با این حال دفتر شرکت وی در میامی نام دیگری - شیران^{۲۷} - دارد. شرکت عقاب در خود اسرائیل نیز دفاترش را در طبقه‌ای حفاظت شده از ساختمان آی.بی.ام واقع در روبروی مجتمع وزارت دفاع مستقر کرده است. مدیر عامل شرکت عقاب همان شاپیک شاپیروی جهان وطن بود که در دهه ۱۹۵۰ در هیأت خرید اسرائیل در نیویورک به کار معاملات اسلحه برای اسرائیل اشتغال داشت.

از آن هنگام، شاپیرو ارتباطات آمریکایی خویش را تقویت کرده و در برخی از مهمترین رخدادهای تاریخ همکاری‌های نظامی ایالات متحده - اسرائیل حاضر بوده است. او کسی است که «با يك قلم ۲۵ سنتی» به سال ۱۹۶۸ قرارداد خرید جنگنده‌های فانتوم را امضا کرد. شرکت عقاب وی در ایالت تنسی شعبه‌ای داشت. او می‌گوید به منظور فروش ابزار به ارتش ایالات متحده، «ما همه آنها [شعبه تنسی] را خریدیم.» روی دیوار دفترش پلاکی از طرف انجمن تولیدکنندگان تنسی دیده می‌شد که آن را بین کلاه خودها و جلیقه‌های ضد گلوله به نمایش گذاشته شده قرار داده بودند. يك پوستر نیز برای تبلیغ کالاهای مارک عقاب وجود داشت که اسرائیلی عبوسی را در حال پوشیدن جلیقه ضد گلوله نشان می‌داد. چیز زیاد دیگری در آنجا به چشم نمی‌خورد.

شاپیک شاپیرو از پشت دود غلیظ سیگار خود اهمیت دلالت‌هایی مانند پساخ‌بن‌ار را در روابط ایالات متحده و اسرائیل در يك کلمه خلاصه می‌کرد: «اشباح». این نام فعالیت‌های افرادی را پوشش می‌داد که ترجیح می‌دهند در زوایای پنهان پایتخت‌های جهان سوم پنهان شوند، اما می‌توان آنها را به اشاره‌ای

برای ارائه خدمات مورد نیاز و اشنگتن فرا خواند. به عنوان مثال، هنگامی که لازم می شد سلاحهای ساخت اروپای شرقی که در اختیار اسرائیل بود به کنترها فروخته شود، بن ار در موقعیت مناسب برای انجام این کار قرار داشت. او به منظور این کار یکی از افسران بلندپایه ارتش هندوراس (سرهنگ خولیوپرز فرمانده لجستیک) را اجیر کرد تا گواهی نامه ها و اوراق جعلی لازم برای تسهیل معامله را فراهم کند. اینطور کارها امور عادی روزانه بودند که اجرای آنها به عاملین موقتی که گذرنامه آمریکایی نداشته باشند و مقدار زیادی اعتبار احتیاج داشت. افراد دیگری نیز همانند بن ار وجود داشتند.

به عنوان مثال، امیل سعدا^{۲۸} در لحظه مناسبی به هندوراس وارد شد. سال ۱۹۸۱ و دو سال بعد از تاریخی بود که انقلاب ساندینیستی در نیکاراگوا کشور همسایه، آناستازيو سوموزا دوست قدیمی اسرائیل را به پاراگونه تبعید کرد. بقایای نیروهای سوموزا و بویژه گارد ملی بدنام او به هندوراس مهاجرت کرده و سخت مورد علاقه دولت تازه انتخاب شده رونالد ریگان بودند. «کنترها» نام سابق خود «لژیون پانزده سپتامبر» را که یادآور راهزنی ها و آدمکشی های آنان در منطقه بود بدور انداخته بودند. آژانس اطلاعات دفاعی ایالات متحده (دیا) طی يك گزارش سری به آنان برچسب «گروه تروریستی» زده بود. تبعیدی ها که تحت عنوان نیروی دموکراتیک نیکاراگوه (اف.دی.ان) متشکل شده بودند، شش هفته پس از قید سوگند ریاست جمهوری توسط ریگان، به خاطر نخستین رهنمود ریاست جمهوری (که عملیات پنهانی را قانونی می ساخت) تحت مدیریت سیا قرار گرفتند. نوزده میلیون دلار پول در اختیار گروه قرار گرفت که حداقل به منظور اهداف روابط عمومی و اعلام نزد افکار عمومی عنوان «به خاطر آرامش روحی پدران نیکوکار ما» بخود گرفت. در نوامبر سال ۱۹۸۱ يك امریه ناشی از تصمیم شورای امنیت ملی برنامه را به اجرا گذاشت. ایالات متحده تصمیم گرفت «توسط تشکیل و آموزش تیمهای جمع آوری اطلاعات و انجام عملیات شبه

نظامی و سیاسی در نیکاراگوئه و جاهای دیگر، از جبهه مخالف حمایت کند. برای رسیدن به هدف، کار باید اساساً روی افراد غیر آمریکایی متمرکز باشد، اما در برخی موارد مشخص ممکن است سیا (با استفاده از پرسنل آمریکایی) به عملیات شبه نظامی یکجانبه اقدام کند.» (۱۱)

«افراد غیر آمریکایی» یک اصطلاح عملیاتی بود که از طریق آن سیا می توانست بعداً بسیاری چیزها را انکار کند، و همچنین در را به روی همکاری متحدین وفاداری چون آرژانتینی ها و اسرائیلی ها می گشود. در آن هنگام، بر اساس موافقتی که بین ویلیام کیسی رئیس سیا و لئوپولدو گالیتی^{۲۹} رئیس ستاد ارتش آرژانتین به عمل آمده بود، آرژانتین می توانست کهنه کاران «جنگ کثیف» خود را که همانوقت بیکار بودند به عنوان مربی گسیل کند. بقول یکی از ناظران اسرائیلی، «هنگامی که سیا کنترها را خلق کرد، ایالات متحده به سراغ اسرائیل آمد، زیرا اسرائیل می توانست بدون هیچگونه نگرانی یا مشکل سیاسی تخصص و سلاح مورد نیاز را فراهم سازد. هنگامی که دولت ایالات متحده به خاطر فشار سیاسی و یا اقدامات کنگره نمی تواند کمک مستقیمی ارائه کند، اسرائیل به راحتی می تواند وارد عمل شود.»

امیل سعدا نیز شبیه به پساخ بن ار یکی از کسانی بود که وارد عمل شد. سعدا یکی از افسران سابق ارتش اسرائیل بود که به عنوان محافظ وارد پایتخت هندوراس شد. تیگوسیگالپا^{۳۰} شهر مورد علاقه امیل سعدا بود. او می پرسد: «در کجا غیر از هندوراس می توانستم در فاصله یک پرواز دوساعته از میامی زندگی بسازم؟» این تصور رومانیک تا حدودی توسط حرفه و تجارت وی تعدیل می شد. هنگامی که در یک مهمانی شام در ماربل هد - ماساچوست - یک نفر مؤدبانه از او پرسید برای گذران زندگی اش چه کار می کند، سعدا پاسخ داد: «مردم را می کشم.» (سعدا بدنبال دوست دخترش به ماساچوست آمده بود که یک دختر بسیار زیبای هندوراسی از خانواده ای ثروتمند بود و از

29. Leopoldo Galtieri

30. Tegucigalpa

دست شوهرش که یکی از قاچاقچیان عمدهٔ کوکائین بشمار می‌رفت فرار می‌کرد. پایان کار آنها جنایت بار شد. (۱۲)

سر و کلهٔ سعدا برای نخستین بار به عنوان یکی از نوچه‌های لئو گلسر^{۳۱} سرهنگ سابق ارتش اسرائیل در هندوراس پیدا شد. گلسر از کهنه سربازان ارتش اسرائیل و یکی از افراد شرکت کننده در عملیات فرودگاه انتبه در اوگاندا بود. وی شرکتی تحت عنوان شرکت بین‌المللی امنیت و سیستمهای دفاعی بنیان گذاشت که مقر آن در رهووه^{۳۲} در خارج از تل‌آویو قرار داشت. شرکت امنیت و سیستمهای دفاعی نیز همانند شرکت سرنیزه بطرز برجسته‌ای در کتاب راهنمای فروش تسلیحات دفاعی که توسط وزارت دفاع اسرائیل چاپ شده معرفی گردیده است. بین تخصص‌های عرضه شدهٔ این شرکت «آموزش و ایجاد واحدهای ضد ترور» نیز وجود دارد. در کتاب راهنمای فروش تسلیحات در مورد مؤسسهٔ امنیتی گلسر نوشته شده است: «بدنبال تماس یک مشتری بالقوه، شرکت تحقیقی در مورد عامل خطر انجام داده و از طریق نتایج آن روشهای عمل و توصیه‌های لازم را برای ساختار امنیتی مورد نظر فراهم می‌سازد و تحلیل هزینه‌های مورد نیاز را نیز انجام می‌دهد.»

«تماس» هندوراس از طریق ژنرال لاجینیان^{۳۳} صورت گرفت که در آن هنگام موفق‌ترین دلال اسلحه در هندوراس بود. این ژنرال که آتش سیگارش لحظه‌ای خاموش نمی‌شد، دست راست ژنرال گوستاو آوارز مارتینز فرمانده نیروهای مسلح هندوراس و محبوب‌ترین ژنرال سیا در منطقهٔ شمال کانال پاناما بشمار می‌رفت. آوارز حامی کنترها در هندوراس و تأمین کنندهٔ پایگاه، امکانات آموزشی و کانال عبور اسلحهٔ آنان بود. او برای سیا هر کاری می‌کرد و برای این خدمات پاداش خوبی نیز دریافت می‌کرد. (آوارز بعداً بازنشسته شد، و به عنوان یک مسیحی خوب در میامی ساکن گردید. متعاقب آن توسط اشخاص

31. Leo Gleser

32. Rehovah

33. Latchinian

ناشناخته‌ای کشته شد.)

لاچینیان که تأمین کننده سلاح ارتش هندوراس بود تصمیم گرفت از اسرائیلی‌ها برای آموزش محافظان شخصی خود و ژنرال آوارز استفاده کند. قرارداد ابتدایی به مبلغ ماهیانه ۹۰۰۰ دلار که توسط لاچینیان پرداخت می‌شد صرفاً یک قدم ابتدایی بود. کهنه کارانی مانند گلسر، و مربیان هوشمندی چون امیل سعدا و حتی آماتسیا شوالی خیلی چیزها برای عرضه کردن در آستین داشتند. گلسر روی ژنرالها تأثیری عمیق گذارد. آنطور که لاچینیان به یاد می‌آورد؛ «او متجاوز از شش فوت قد داشت، بلوند بود، بدن ساخته شده‌ای داشت؛ به هوا می‌پرید؛ دو کلت کالیبر ۴۵ خود را بیرون می‌آورد و چشمان گاوی را در فاصله یکصدمتری هدف می‌گرفت! هر دو چشم گاو را!»

اما ژنرال لاچینیان ارمنی که اینک در زندان فوق امنیتی تری‌هاوته - ایندیانا - تحلیل می‌رود، برعکس گلسر، کوچک اندام، سیه چرده، و آنقدر عصبی بود که دائماً سیگار می‌کشید. او سریع و بریده بریده و به صورتی حرف می‌زند که بی‌شبهت به شلیک یک مسلسل نیست. (او را با ادعای توطئه چینی برای انجام کودتا علیه رئیس جمهور هندوراس ژنرال روبرتو سوازو کوردوا^{۳۴} به زندان انداختند.) او آماتسیا شوالی را نیز فردی کاملاً حرفه‌ای یافت: «آماتسیا برای آموزش دادن به هندوراس آمد. سه دوره آموزشی برای محافظان (ژنرال) آوارز و دو دوره برای آموزش محافظان (پرزیدنت) سوازو وجود داشت و آنها چگونگی آموزش دادن کنترها را نیز بررسی می‌کردند. وقتی کنگره به کاخ سفید جواب منفی داد، اسرائیلی‌ها کار را بعهدہ گرفتند. هندوراس نمی‌توانست هزینه‌ها را بپردازد. آمریکایی‌ها مخارج را می‌پرداختند. در نتیجه باید حسابها دستکاری می‌شد که کار آسانی بود و مخارج آموزش کنترها در سال به حدود دو میلیون دلار می‌رسید.»

لاچینیان همچنین کسی را که باید مسئولیت خط تدارکاتی کنترها از طریق

واشنگتن را بعهده می‌گرفت و کار را از عمده‌ترین پایگاه منطقه - ایلویانگو^{۳۵} - اداره می‌کرد به استخدام خود درآورد. فلیکس رودریگز زمانی در مؤسسه هوایی لاجینیان موسوم به گيرو^{۳۶}، در میامی برای وی کار کرده بود. لاجینیان این مأمور سابق سیا را (نفوذ او و تأثیرش بر جریان تأمین کنترها از روابط نزدیک و ملاقاتهای متعددش با اعضای دفتر جورج بوش - معاون رئیس جمهوری - مشهود بود) «مانند يك سگ دابرمین وفادار» توصیف می‌کند. یکی از مریبان اسرائیلی روابط بین مریبان و تأمین کنندگان کنترها را «برجسته» توصیف کرد، او گفت: «بعد از يك روز در کنار آنها بسر بردن، آدم حس می‌کرد سالهاست آنها را می‌شناسد.»

علاوه بر آموزش کنترها، اسرائیلی‌ها مأموریت خیلی سری دیگری نیز داشتند: آموزش دادن يك جوخه مرگ برای هندوراس. این کشور به عنوان پایگاه جنگ رو به گسترش کنترها، با سرعت فزاینده‌ای به خاطر جریان اسلحه و دلار به فساد کشیده می‌شد. رشوه خواری و بازار سیاه شیوع یافته بود. افسران اطلاعات نظامی هندوراس - طبق گزارش مقامات ایالات متحده - هم از سیا حقوق می‌گرفتند، و هم از کارتل‌های کلمبیایی مواد مخدر، زیرا تحت عنوان حمل اسلحه، از کانال هوایی هندوراس برای انتقال کوکائین سود می‌بردند.

کمیته روابط خارجی سنا مشخص ساخت که عمده‌ترین قاچاقچی هروئین در هندوراس - رومن ماتا بالستروس^{۳۷} - به خاطر خدماتش در انتقال کمک‌های «انسان دوستانه» به کنترها، در عین حال یکی از کامیاب‌ترین پیمان‌کاران وزارت امور خارجه نیز هست. در این فضای به هم ریخته که کمک‌های مالی پنهانی آمریکا آن را پدید آورده بود، سیا از این نگرانی داشت که نکند گروه کوچک چپ‌گرایان هندوراس بتوانند رشد کرده و در برنامه عملیات آمریکا مداخله کنند. بنابراین ژنرال آوارز همیشه آماده به خدمت لئوگلسرو تیم

35. Illo Pango

36. Giro

37. Ballesteros

اورا استخدام کرد تا «گردان ۳۱۶» را برای انجام کارهای کثیف و ساکت کردن ناراضیان آموزش دهد. در مرکز مؤسسه گلسر در خارج از تل آویو، عکسی از فارغ التحصیل شدگان دوره آموزشی به چشم می خورد که سروان آلکساندر هرناوندز نیز بین آنهاست. شخص اخیر به عنوان فرمانده گردان ۳۱۶ معروفیت بدنامی پیدا کرد. به خاطر فعالیت های مرگ آور هرناوندز و افراد وی، تا سال ۱۹۸۴ متجاوز از دویست و پنجاه نفر از مردم هندوراس در شمار «ناپدید شدگان» قرار گرفتند.

در ماه مارس سال ۱۹۸۴، هنگامیکه ژنرال آوارز مارتینز^{۳۸} طی کودتایی، که افسران نسبتاً ملایم تر و میانه رویتری براه انداختند برکنار شد، ژنرال والتر لویز^{۳۹} به جانشینی او رسید. وجود وی را ترس از اینکه بالاخره يك روز سیا او را خواهد کشت پر کرده بود. او از نفوذ اسرائیلی ها در ارتش هندوراس هشیار شده بود و پیوندهایی را که با مؤسسه بین المللی امنیت و سیستمهای دفاعی وجود داشت قطع کرد. او گفت: «ما مستشارانی اسرائیلی در نیروهای مخصوص هندوراس داشتیم که وزارت دفاع اسرائیل در اختیار نیروهای ویژه ما قرار داده بود، هر چند که رسماً به عنوان غیردولتی به اینجا آمده بودند. ظاهر آنها این بود که گروههایی از نیروهای مخصوص برای رئیس جمهوری و رئیس ستاد آموزش می دهند، اما در پس پرده همه چیز غیر از این بود: دوره های عملیات ویژه، چگونگی تسخیر ساختمانها، گرفتن هواپیماها، گروگانگیری... و علاوه بر آن کنترها هم آموزش می دیدند. بین آنها و سیا هماهنگی هایی وجود داشت، و به همین خاطر من قراردادشان را تجدید نکردم.» (۱۳) به گفته لاپینیان، باوجود این موضوع روابط اسرائیلی ها و کنترها به خوبی ادامه یافت. ژنرال لویز هم ناظر پیشرفت آنها بود. ژنرال لویز گفت که آموزش کنترها در یکی از پایگاههای نیروهای مخصوص هندوراس به نام تامارا انجام می شد که در خارج تیگوسیگالپا قرار

38. Alvarez Martinez

39. Lopez

داشت. لویز عقیده داشت اسرائیلی‌ها همراه با سیا در فعالیت شوم‌تری درگیر شده‌اند و قصد براه انداختن و آموزش يك جوخه مرگ متشکل از کنتراها دارند تا «از نیکاراگوا یا السالوادور علیه هندوراس خرابکاری کنند.» به گفته يك پناهنده کنترا که لویز اطلاعات وی را دریافت کرده بود، فرمانده این جوخه چهل و پنج نفره ریکاردو لائو بود. وی که بیشتر با نام «چینو» لائو شناخته می‌شد در واقع رئیس بخش اطلاعاتی کنتراها بود. به گفته سرهنگ روبرتو سانتیوانز^{۴۰} رئیس سابق سرویس اطلاعاتی السالوادور، لائو «مبلغی معادل ۱۲۰ هزار دلار برای ترتیب دادن قتل اسقف رومرو در السالوادور به سال ۱۹۸۰ دریافت کرد. مقامات دولتی بعداً نتیجه گرفتند لائو مدتها بعد از آنکه او را ظاهراً به خاطر تخلفات گسترده در زمینه حقوق بشر کنار گذاشته بودند، و حداقل تا ماه ژوئن ۱۹۸۵ با کنتراها همکاری اطلاعاتی داشته است. ژنرال لویز گفت که بدون موفقیت به اردوگاههای لائو و «جوخه مرگ» وی حمله کرده است. او می‌گوید: «آنها از دست ما در رفتند. نتیجه گرفتیم که سیا و اسرائیلی‌ها آنها را آموزش داده بودند.» ژنرال لویز که به عنوان رئیس ستاد ارتش هندوراس از موقعیت آگاهی‌یابی کافی برخوردار بوده است، خاطر نشان می‌کند که «مستشاران» مؤسسه امنیت و سیستمهای دفاعی تحت نظر مستقیم وزارت دفاع اسرائیل کار می‌کرده‌اند. ژرارد لاجینیان^{۴۱} این موقعیت را یافت که به اسرائیل سفر کرده و رؤسای این افراد را ملاقات کند.

زوی رویتز بدون شك یکی از قدرتمندترین مردان اسرائیل بود. او به عنوان رئیس سیبات - بازوی صادراتی وزارت دفاع - سوای از وزرای دفاع، ژنرالها، و رؤسای بخشهای اطلاعاتی فرمان می‌راند. افراد مؤسسه سرنیزه که می‌توانستند در اسرع وقت سر اشخاص را تنها با شلیک مسلسل یوزی از تنشان جدا کنند فقط از يك نفر هراس داشتند و این شخص زوی رویتز بود. لاجینیان رویتز را «کسی که مغز همه را در اختیار دارد» توصیف می‌کند.

40. Santivaanez

41. Gerard

هنگامی که لاپچینیان در ژانویه ۱۹۸۴ به حضور رویتزر رسید، وی از روش برخوردی که با مر بیان و دلالان اسرائیلی اسلحه در هندوراس در پیش گرفته شده بود مشعوف بود. آنطور که لاپچینیان به خاطر می آورد؛ رویتزر گفت: «از کارهایی که برای بچه های ما می کنید قدردانی می کنم.» هنگامی که موضوع صحبت از افراد به وسایل و ابزار عوض شد، رویتزر در اینکه لاپچینیان را به توسعه تجارت [اسلحه] هندوراس متعهد کند اشتیاق داشت. «او می خواست که من مسأله کالاهای اسرائیل را کنار بگذارم. من گفتم چرا؟ بچه های شما در همه جای دنیا هستند. ببینید! من به این آدمها [نظامیان هندوراسی] چقدر نزدیک بودم. بخشی از تصمیم گیری های آنان بودم.» رویتزر شماره تلفن خصوصی اش را به لاپچینیان داد و به گفته ملاقات کننده، پیشنهاد داد هزینه گزاف سوئیت گران قیمت وی را در هتل هیلتون بپردازد. «اجاره اش روزی ۱۵۰۰ دلار بود. او کمی قیل و قال کرد و گفت اجاره اتاق در هتل هیلتون بیشتر از هر روز ۲۵۰ دلار نیست. جای وحشتناکی بود. از من فاکتور می خواست.»

هنگامی که لاپچینیان در تل آویو بود با دو نفر از دوستان قدیمی اش یعنی لئوگلسر و چهره دیگری که در آمریکای لاتین آشنا بنظر می آمد - پساخ بن ار - برخورد کرد. لاپچینیان فکر کرد بن ار در کار تجارت اسلحه لقمه های بزرگی را بسرعت فرو داده است. «من پساخ را وقتی می شناختم که پسرکی بود با کار پیغام رسانی. قاصدی برای مارك کاتز.»

لاپچینیان به یاد می آورد که طی ملاقاتی در کنار استخر هتل هیلتون، «پساخ زنجیرهای طلا به خودش آویخته بود. غذایش را با دهانی باز می جوید. آدم نمی تواند طبقه [اجتماعی] را از طریق تزریق به اشخاص بدهد. می خواست پول غذا را بدهد. به او گفتم تو را به داخل استخر می اندازم. غرق می کنم. گلسر نیز از پساخ خوشش نمی آمد.»

بن ار حساب فعالیتهای تجاری لاپچینیان را در اسرائیل نگه می داشت. لاپچینیان می گوید: «به هر کدام از کارخانه های کوچک اسرائیل هم که سر می زدم، می دیدم بن ار در آنجا برایم پیغام گذاشته است.» هرچند بنظر می رسد

بن ار از پیدا شدن يك رقیب واهمه داشته است، اما يك روزنامه نگار بعداً با استناد به منابعی در میامی آنها را به عنوان شرکای تجاری توصیف کرد. هر دوی آنها با يك شرکت جالب آمریکایی موسوم به شرود اینترنشنال^{۴۲} بستگی های نزدیکی داشتند.

شرود يك مؤسسه بخوبی سازمان یافته آمریکایی - اسرائیلی بود که شعبی در واشنگتن، میامی، و سواحل غربی داشت. کار آن فروش سلاحهای مازادی بود که نیروی دفاعی اسرائیل دیگر به آنها نیازی نداشت. طی سالهایی متمادی، شرکت شرود دلالتی برخی سلاحهای خاص قابل فروش شوروی را که اسرائیل طی جنگهای متعدد خود به غنیمت گرفته بود بعهدده داشت. دو نفر از مقامات اجرایی این شرکت از دوستان نزدیک بن ار بودند. یکی از آن دو به نام پیناس دگان^{۴۳} که زمانی نمایندگی صنایع هوایی اسرائیل^{۴۴} را در آمریکای مرکزی و کلمبیا بعهدده داشت، مدتی در خانه مجلل بن ار در میامی زندگی می کرد. نفر دوم یعنی آموس گلاد که به عنوان افسر ترابری در ارتش اسرائیل خدمت کرده بود و با هندوراس هم معاملاتی داشت، معرفی کننده بن ار به ژنرال لاپینیان بود. از آنجا که بن ار به یکی از روزنامه نگاران اسرائیلی گفته بود لاپینیان با شرکت شرود معاملاتی دارد، می توان نتیجه گرفت همه آنها همکاران نزدیکی بودند. به گفته يك دیپلمات سابق آمریکایی، شرکت شرود اینترنشنال توسط سیا به عنوان پوششی جهت خرید سلاحهای ساخت بلوک شرق از اسرائیل، و بدنبال آن تحویل دادن سلاحها به کنترها به کار گرفته می شد. (۱۴)

اهمیت روابط سیا با اینگونه عوامل اسرائیل از مفاد یادداشتی برمی آید که از حالت طبقه بندی شده خارج شده تا در دادگاه محاکمه کننده سرهنگ الیورنورث دستیار سابق مقامات کاخ سفید ارائه شود. تقریباً از اوایل دهه ۱۹۸۰ سیا انتقال مقادیر وسیعی از سلاحهای ساخت بلوک شرق را که اسرائیل در خلال

42. Sherwood International

43. Pinhas Dagan

44. IAI

تهاجم سال ۱۹۸۲ به لبنان بدست آورده بود شروع کرد. مقصد این سلاحها هندوراس بود که سپس از طریق آن به دست کنتراها می‌رسید. عملیات «گودال واژگون»^{۴۵} به سال ۱۹۸۳ آغاز شد و دستور آن را شخص ویلیام کیسی رئیس وقت سیا داده بود. کیسی در یادداشتی برای رابرت مک‌فارلین مشاور امنیت ملی و به تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۸۴، اظهار می‌دارد که در خصوص «کمک اضافی به برنامه نیکاراگوئه» یک تیم مشترک تحقیق متشکل از کارکنان سیا و وزارت دفاع سلاحهایی «به ارزش حدود ۱۰ میلیون دلار» شامل مسلسل و مهمات از طریق اسرائیلی‌ها بدست آورده است. در آوریل ۱۹۸۴ سفر دیگری به اسرائیل برنامه‌ریزی شد تا «سلاحهای غنیمتی سازمان آزادیبخش فلسطین بازرسی شده و موجودی جاری اسرائیل از نظر اسلحه بررسی شود. همچنین جهت دریافت سلاحهای مناسب به صورت رایگان و یا با قیمت پایین مذاکره گردد. طبیعی است که هزینه بسته بندی و تحویل نیز باید در صورت حساب قید شود.»

علاوه بر آن، در جریان محاکمه سرهنگ الیورنورث* توضیحی از سوی دولت ایالات متحده به دادگاه ارائه شد که به حقیقت داشتن جنبه‌های معینی از جریان اعتراف می‌کرد. این سند حاوی جزئیات بیشتری از عملیات گودال واژگون بود. براساس این سند، «در سال ۱۹۸۳ دی.سی.آی [مدیر اطلاعات مرکزی - ویلیام کیسی] از وزیر دفاع کاسپار واینبرگر پرسید آیا وزارت دفاع می‌تواند سلاحهای پیاده نظام را که اسرائیل از سازمان آزادیبخش فلسطین مصادره کرده است بدست آورد. بدنبال مذاکراتی بین سرلشگر مرون^{۴۶} از اسرائیل و سرلشگر بازنشسته ریچارد سیکورد^{۴۷} از دولت ایالات متحده^{۴۸}،

45. Tipped Kettle

* دخالت سرهنگ نورث در جریان فروش سلاح در فصل دوازدهم همین کتاب شرح داده

می‌شود. م

46. Meron

47. Secord

48. USG

اسرائیل بطور پنهانی چند صد تن اسلحه فراهم کرده و در ماه مه ۱۹۸۳ به عنوان هدیه در اختیار وزارت دفاع قرار داد.» مذاکرات سال ۱۹۸۴ مقدار بیشتری اسلحه ببار آورد. «وزارت دفاع سپس سلاحها را در اختیار سیا گذاشت. هر چند سیا به کنگره اطلاع داده بود، سلاحها برای مقاصد متعددی مصرف خواهد شد، در واقع بخش اعظم آنها پس از دریافت هزینه مناسب در اختیار نیروهای مقاومت نیکاراگوئه گذاشته شد.» سند یاد شده روشن می سازد که اسرائیل می توانسته در مقابل این بخشش انتظاراتی داشته باشد. «وزارت دفاع اسرائیلی ها را مطمئن ساخت در بر آوردن نیازهای نظامی و اقتصادی اسرائیل تا حد امکان انعطاف خواهد داشت و راهی برای جبران کمک اسرائیل به محدودیتهای قانونی و سیاست خارجی ایالات متحده پیدا خواهد کرد.»

یکی از وابستگان نظامی ایالات متحده در اسرائیل، در آن هنگام توانسته بود از سلاحهای انبار شده در شمال اسرائیل بازدید به عمل آورده و از آنها عکس بگیرد. «سلاحها تا سقف روی یکدیگر کومه شده بود. بدون شك میلیونها و میلیونها دلار اسلحه در آنجا انبار کرده بودند.» (۱۵)

در آوریل سال ۱۹۸۴ کاخ سفید به عنوان يك دولت «دست بسته» بیش از هر هنگام دیگر به کمک اسرائیل نیاز داشت تا کنترها را تأمین کند. سیا به خاطر دخالت آشکارش در جنگ نیکاراگوئه و دست داشتن در مدیریت این جنگ به در دسر افتاده بود. طی سه ماهه قبل از آن، سیا خود را به مین گذاری بنادر پورتوکارینتو، پورتوساندینو، وال بلوف^{۴۹} مشغول کرده بود. تنها بعد از انجام این کار کنترها را در مورد آن هشیار کرده بودند. یکی از رابطان سیا يك فرمانده کنترها را ساعت ۲ بعد از نیمه شب از بستر بیرون کشید و به او دستورداد قبل از آنکه ساندینیستها این خبر را منتشر کنند، وی اعلامیه مطبوعاتی آماده شده توسط سیا را از رادیوی کنترها قرائت کند. افکار عمومی بین المللی و مهمتر از آن سناتور باری گلدواتر رئیس کمیته اطلاعاتی سنا از این رخداد به خشم آمدند.

بدنبال آن گلدواتر یادداشت مختصر و معنی داری برای ویلیام کیسی رئیس سیا فرستاد:

بیل عزیز،

«تمام روزهای آخر هفته گذشته را در تلاش برای پیدا کردن راهی جهت ابراز احساساتم به ساده‌ترین شکل ممکن گذرانده‌ام. بیان احساسم از کشف اینکه رئیس جمهور با مین گذاری برخی از بنادر آمریکای مرکزی موافقت کرده است. این احساس در یک عبارت کوتاه خلاصه می‌شود. به من ادرار کرده... کارت‌ان زیر پا گذاشتن قوانین بین‌المللی است. یک عمل جنگی است. قسم می‌خورم که نمی‌دانم این کار را چطور توضیح خواهیم داد.»

در عرض پنج ماه کنگره اصلاحیه بولاند^{۵۰} را به تصویب رساند که به موجب آن دولت ایالات متحده حداقل به مدت دوازده ماه از جنگ کنترها کنار می‌کشید. این اصلاحیه خاطر نشان می‌کرد: «هیچگونه اعتبار یا منبعی نباید در اختیار سیا، وزارت دفاع و یا هر آژانس مربوط به ایالات متحده که درگیر فعالیت‌های اطلاعاتی است گذاشته شود، تا به منظور استفاده در عملیاتی که مستقیم یا غیرمستقیم، نظامی یا غیرنظامی در نیکاراگوئه جریان دارد به کار رود و یا در اختیار ملتها، گروهها، سازمانها، جنبشها، یا اشخاص مرتبط با این عملیات قرار گیرد.» کاخ سفید برای جستن از زیر ضربه به اسرائیل روی آورد. رابرت مک‌فارلین مشاور امنیت ملی ریگان در ماه آوریل هاوارد تیچر را به اسرائیل فرستاد «تا با دیوید کیمچی از اعضای دولت اسرائیل در مورد کمک به مقاومت گفتگو کند.» دیوید کیمچی که رفتار ملایمی داشت و سابقاً معاون رئیس موساد و از سلاطین قدیمی عملیات پنهانی بود، در آن هنگام رابط اسرائیل با کاخ سفید، در زمینه مسأله حساس کنترها بود. نماینده کاخ سفید به کیمچی که مقام رسمی اش مدیر کلی در وزارت امور خارجه بود گفت: «کمک اسرائیل به مقاومت باید از طریق هندوراس صورت گیرد؛ و یو.اس.جی (دولت ایالات متحده) کانال ارتباط را فراهم خواهد ساخت.»

ایالات متحده بخوبی می دانست اسرائیل تعدادی کافی از عاملین آماده به کار در محل دارد که در مکان مناسب برای فراهم ساختن هر چیزی جهت گرم نگه داشتن تنور جنگ قرار دارند. حسابهای بانکی که در آن سال توسط کاخ سفید در بانکهای ژنو باز شده بود، راهی بود اطمینان بخش از اینکه مبالغ نقدی جمع آوری شده به تیگوسیگالپا ارسال خواهند شد. به گفته مقامات ایالات متحده در منطقه، مبالغی اضافی و همچنین مقادیر قابل توجهی از ابزار آلات که در شمار کمک ایالات متحده به گواتمالا، السالوادور، و هندوراس قرار داشتند راه خود را بسوی کنترها کج کردند. عاملین مخفی آمریکایی استخدام شدند تا از عملیات عظیمی که در قرارگاههای پایگاههایی چون ایلویانگو در السالوادور جریان داشت سرپرستی کنند. اسرائیلی ها در هندوراس بسیار مفید بودند و دولت ریگان در واشنگتن به این امر اعتقاد داشت.

بدنبال مذاکرات کیمچی با کاخ سفید، «اورشلیم پست» گزارش داد انتظار می رود اسرائیل «از طریق حامیان خود در کنگره، در جامعه یهودیان و هر جای دیگری که میسر شود، کنگره را به پشتیبانی بیشتر از کنترها تشویق کند.» پرزیدنت ریگان تلاش کرد وضعیت آمریکای لاتین را به عنوان بخشی از درگیری بزرگتر اعراب - اسرائیل جا بیندازد. گفته می شد حامیان اسرائیل از طریق مبارزه با ساندینیست های نیکاراگوئه، می توانند به سازمان آزادیبخش فلسطین که دفتری در ماناگوا دارد ضربه بزنند. چریکهای السالوادور و گواتمالا را نیز می شد در همین زنجیره قرار داد. ریگان می گفت: «بر کسی پنهان نیست که همان نیروهایی که خاورمیانه را بی ثبات کرده اند - اتحاد شوروی، لیبی، سازمان آزادیبخش فلسطین - دست در دست کوبا گذاشته اند تا آمریکای مرکزی را نیز به عدم ثبات دچار سازند.» (۱۶) اینگونه سیر کردن ریگان در آسمان غلبه گویی، زمینه مردم پسندی برای واقعیات ناخوشایندی که روی زمین جریان داشت فراهم می ساخت.

امیل سعدا، همان مستشار اسرائیلی که در جایی ممر معاش خود را با جمله «آدمها را می کشم» عنوان کرده بود، در دفتری در طبقه اول هتل مایا در

تیگوسیگالپا مسکن گرفته بود. این دفتر قرارگاه اجتماعی و تجاری جنگ کنترها محسوب می شد. افسران نیروهای ویژه آمریکا در کنار استخر سبز هتل حمام آفتاب می گرفتند. عمال سیا، فعالان بازار سیاه، دلانان ارز، و فرماندهان عالیرتبه کنترها کازینو و بار را شلوغ می کردند. فرانک آرنا نماینده کنتر و معروف به «چاق» در سرسرای هتل در کنار گلدانهای درختان پالم میداناری می کرد.

معامله گران اسلحه کار خود را در آنجا انجام می دادند. (در آن زمان گزارشاتی در هندوراس وجود داشت که براساس آنها کنترها بخشی از سلاحهای خود را به چریکهای السالوادور می فروختند و یکی از مستشاران آمریکایی کنتر نیز دیده بود که ذخایر غذایی کنترها در بازار محلی فروخته می شود.) امیل سعدا از هتل مایا به عنوان دفتر معاملات «خربزه» خود نیز استفاده می کرد. او گفت؛ پنج هزار نفر از دهقان هندوراس در کار کاشت خربزه برای شرکت زراعی اسرائیلی موسوم به «شمش آگروتک اینترنشنال»^{۵۱} فعالیت می کنند.

به گفته یک مقام ارشد وزارت امور خارجه اسرائیل، مؤسسه امنیت و سیستمهای دفاعی (همان شرکتی که سعدا در هنگام آموزش محافظان رئیس جمهور، کنترها، و اعضای جوخه مرگ هندوراس برای آن کار می کرد) «شعبه ای» از مؤسسه زراعی تولید خربزه بشمار می رود. یک مستشار آمریکایی نیز تجارت «خربزه» را «جبهه» اسرائیلی ها توصیف می کرد.

شرکت شمش زمینهای بسیار مناسبی را برای پیشبرد فعالیت کشاورزی خود انتخاب کرده بود: کوما یا گوا محل استقرار عمده ترین پایگاه نظامی آمریکایی ها در هندوراس، و چالونکا منطقه مرزی نیکاراگوا و حوزه فعالیت قابل توجه کنترها بود. منابع ارتش هندوراس بارها از سعدا به عنوان کانال اسرائیل برای رساندن سلاح به دست کنترها نام برده بودند. حتی مزدوران

کنترها نیز اسم او را شنیده بودند.

یکی از کنترها به نام هوراشیوآرسی^{۵۲} که لقب جنگی اش «مزدور»^{۵۳} بود، پس از بازگشت به نیکاراگوئه با روزنامه مکزیکي ال دیا مصاحبه کرد. او درباره اسرائیلی ها چنین به یاد می آورد:

«در مورد سلاحهای حمل شده همه می دانستند که فروشندگان آنها اسرائیلی ها هستند و سلاحها از فلسطینی های لبنان گرفته شده است. من شکی ندارم - بسیاری دیگر نیز چنین می گفتند - که افراد سیا برای ترتیب دادن حمل محموله ها به اسرائیل مسافرت می کردند. همچنین گفته می شد - من خودم این ادعا را ندارم اما دیگران می گفتند - آن یارو، امیل سعدا، که در هندوراس برای صدور به ایالات متحده خریزه تولید می کند یکی از آنها است.»

انریکو برمودز^{۵۴} یکی از فرماندهان کنترها نیز در آوریل ۱۹۸۴ گفت؛ نیروهایش سلاحهایی را دریافت می کرده اند که توسط اسرائیل «از سازمان آزادیبخش فلسطین» به غنیمت گرفته شده بود.

یکی از یسوعیان سابق به نام ادگار چامورو که در شمار مدیران کنترها بوده است (سیا او را برای این کار تعیین کرده بود و مزد وی را خودش می پرداخت) يك محموله اسرائیلی شامل «دو هزار قبضه سلاح» را که در اواخر سال ۱۹۸۳ گسیل شده بود به یاد می آورد. «هنگامی که من در اف.دی.ان. (کنترها) بودم، رئیس ایستگاه سیا و دوان کلاریج^{۵۵} (که از جانب سیا جنگ کنترها را اداره می کرد) همگی به من گفتند سلاحهایی که به ما داده اند همانهایی است که اسرائیلی ها در بیروت غنیمت گرفته اند...» بین وظایف چامورو به هنگام کار در دستگاه مدیریت کنترها این نیز وجود داشت که به دیدن کنسول اسرائیل در هندوراس برود و به او گزارش دهد. او به یاد می آورد چندین بار در سال ۱۹۸۳ به

52. Horacio Arci

53. Mercenario

54. Bermudez

55. Duane Clarridge

دیدار وی رفته «تا در مورد عملیات خودمان او را مطلع کنم.»

اما اسرائیلی‌ها از سوی سربازان کنترها تحویل دهنده سلاح‌های خوب شمرده نمی‌شدند. چامورو گفت، که فرماندهان کنترها از نامرغوب بودن سلاح‌های اسرائیلی‌ها به سیا شکایت برده‌اند. پاسخ سیا این بود که سلاح‌های نامرغوب از انبارهای سازمان آزادیبخش فلسطین بدست آمده‌اند، و بهتر است این فرماندهان دهان خود را در مورد سلاح‌های بد کاملاً بسته نگاه دارند زیرا مسیر انتقال سلاح‌ها بسیار سری است.

هنگامی که چامورو در اف.دی.ان کار می‌کرد به او گفته شده بود مربیانی که چگونگی کار با موشک ضد هواپیمای اس.آ-۷ را آموزش می‌دهند اسرائیلی هستند. او فهمیده بود این افراد همان کسانی هستند که قبلاً جنگجویان یونیتا را در آنگولا آموزش داده و هزینه این کار را از ایالات متحده دریافت کرده‌اند. در سال ۱۹۸۵، آدولفو کالرو یکی از رهبران کنترها (که مخارج وی را ایالات متحده از طریق بانکی در ژنو پرداخت می‌کرد) به جامبا در آنگولا پرواز کرد تا در یک «اجلاس کنترا» [اجلاس مخالفین] شرکت کند. این اجلاس را لوئیس لرمین^{۵۶} که میلیاردی و تأمین کننده هزینه‌های [انتخاباتی] ریگان بود برپا کرده بود. در آنجا کالرو به یوناس ساویمبی رهبر یونیتا پیوست که وی نیز حقوق بگیر سیا بود. کالرو در جامبا، با توجه به اینکه ایالات متحده و اسرائیل این گروه‌ها را بطور کامل در اختیار خود داشتند، رابطه‌اش با ایالات متحده و اسرائیل را کاملاً روشن ساخت. او گفت: «بنیان‌هایی برای ایجاد یک شبکه بین‌المللی (از چریک‌های ضد کمونیست مورد پشتیبانی ایالات متحده) توسط مستشاران اسرائیل پدید آمده است.» (۱۷)

نمود جهانی این برنامه در یک شرکت کوچک به نام ژئومیل تک^{۵۷} متجلی شد که دفاتری در واشنگتن و تل‌آویو داشت. این شرکت به نام اختصاری

56. Lewis Lehrman

57. Geomiltech

جی.ام.تی^{۵۸} نیز خوانده می‌شد و طبق گفته کارکنان آن این نام اختصاری همچنانکه نشانگر ژئومیل تک بود، اختصار «دسته قدرتمند خداوند»^{۵۹} نیز به حساب می‌آمد که دارودسته‌ای بود طراحی شده به عنوان وسیله مسلح کردن «رزمندگان آزادی» در سه قاره جهان و به کمک اسرائیل، کاخ سفید، و سیا. منافع این طرح طی یادداشتی که از سوی چریکهای «نیکاراگوا، آنگولا، افغانستان، و کامبوج» (در این کشور آخری، ایالات متحده یک جناح ضد کمونیست «ائتلاف مقاومت» را که بخش اعظم آن را خمرهای سرخ خونریز تشکیل می‌دادند تغذیه می‌کرد.) شرح داده شد. بخش اعظم انرژی «تیم» ژئومیل تک صرف مسلح ساختن کنترها می‌شد.

مدیرعامل این شرکت آمریکایی - اسرائیلی حداقل روی کاغذ یکی از اجرا کنندگان سابق برنامه‌های نمایشی و گفتگوهای تلویزیونی در میامی به نام باربارا استادلی^{۶۰} بود که زمانی مقام ملکه زیبایی کسب کرده بود. هرچند که به هنگام روبرو شدن با نمایندگان کنگره بنظر می‌رسید خانم استادلی بیشتر در به کار بردن ناخن‌های مصنوعی استاد باشد تا کار فروش سلاح، اما وی خود را در محاصره ژنرالهایی قرار داده بود که از زمان او.اس.اس [دفتر خدمات استراتژیک - از سازمانهای سالهای جنگ جهانی دوم که منحل شد تا سیا پدید آید] تا دوران جنگ ویتنام در امور خشن عملیات ویژه درگیر بودند. ژنرال جان سینگلاب^{۶۱} راهنمای استادلی و بازوی هدایت گر ژئومیل تک بشمار می‌رفت. سینگلاب که خود را «برق گیر» عملیات پنهانی کاخ سفید در آمریکای مرکزی نام نهاده بود به عنوان سازماندهنده شبکه «کمکهای خصوصی» که کاخ سفید به عنوان یک روش عمل برای پیشبرد فعالیتهايش مشوق آن بود شناخته می‌شد و در این زمینه حریصانه طالب شهرت بود. سینگلاب سابقه ای طولانی و برجسته در

58. GMT

59. God's Mighty Team

60. Studley

61. Singlaub

زمینه عملیات پنهانی داشت. او با چتر در پشت جبهه نازی‌ها فرود آمده و همراه فرانسویان علیه آلمان و در کنار چینی‌ها علیه ژاپنی‌ها جنگیده بود. او طی جنگ کره دوره‌ای را در کنار سیا گذرانده و در ویتنام یک گروه از نیروهای مشترک کار موسوم به ام.ای.جی - اس.او.جی را رهبری کرده بود. یکی از تحسین‌کنندگان او به نام ژنرال رابرت شوایتزر که در سایگون همکاری کرده به خاطر می‌آورد: «او را هنگامی که در ویتنام در امور عملیات ویژه درگیر بود ملاقات کردم... و حرفهایش را که اعلام می‌داشت ما جنگ ویتنام را به کمونیست‌ها باخته‌ایم و باید در مقابل آن کاری کنیم شنیدیم: جنگی خرابکارانه در بسیاری از کشورها بر راه افتاده است و دنیای آزاد دارد آن را می‌بازد، زیرا ما کارها را درست پیش نمی‌بریم. این پیام او بود.»

در سال ۱۹۸۱ ژنرال شوایتزر در موقعیتی قرار داشت که «کارها را درست» انجام بدهد. آنگونه که خودش پست خویش را توصیف می‌کند، «در مقام افسر ارشد نظامی که بطور فعال در تشکیلات کاخ سفید به رئیس جمهور خدمت می‌کند قرار داشتم. مدیر گروه دفاعی بودم... در این زمینه مسئولیت همه برنامه‌های وزارت دفاع، کنترل جریان تسلیحات، کل بودجه‌های نظامی، و البته منطقه را بعهده داشتم. منطقه مشتمل بود بر خاورمیانه، خاور دور، و آمریکای لاتین.» ژنرال شوایتزر این اقبال را در کاخ سفید داشت که در کنار ژنرال سینگلاب بنشیند و در مورد «مسائل منطقه» با وی گفتگو کند. آنها توافق داشتند که در آمریکای لاتین به یک «استراتژی» نیازمندند. به گفته مسئول امور نظامی کاخ سفید، سینگلاب «واقعاً در صحنه عملیات ضد شورش و بین افراد آن بخش یک شخصیت هومری بود.» (۱۸)

ژنرال همراه با باربارا استادلی رزمگاههای السالوادور، هندوراس، و کاستاریکا را زیر پا می‌گذاشت. ژنرال شوایتزر نیز در کنار ملکه زیبایی سابق ره می‌سپرد. وی هنگامی که به سال ۱۹۸۶ از آخرین پست خود در پنتاگون که ریاست گروه دفاع عمومی بود بازنشسته شد، به معاونت مدیرعامل شرکت ژئومیل تک رسید و بعداً در رویارویی با بازجویان کنگره خاستگاه دستگاه

بین المللی تجارت اسلحه را که توسط استادلی اداره می شد تشریح کرد.

س: جی.ام.تی را خود وی تشکیل داد؛ درست است؟

ج: بله، او در نظر داشت این کار را بکند.

س: وقتی می گوئید در نظر داشت منظورتان چیست؟

ج: حضرت آقا، تفسیرش را به خودتان وامی گذارم.

شرکت ژئومیل تک در واشنگتن دفتر آبرومندی در خیابان پنسیلوانیا و کمی پایین تر از کاخ سفید در اختیار گرفته بود. دفتر جی.ام.تی در تل آویو نیز خوب انتخاب شده بود و در برج مقابل وزارت دفاع در کنار همسایگانی چون شائول آیزنبرگ و زوی رفیعه قرار داشت. ژنرال سینگلاب در سال ۱۹۸۵ به عنوان مشاور فعال شرکت به اسرائیل سفر کرد و زوی رویتزر رئیس سیبات از او به گرمی استقبال نمود. هنگامی که رویتزر تریبی داد تا سینگلاب از برخی صنایع دفاعی اسرائیل دیدار کند، این دیدار صرفاً تشریفاتی و از روی تعارف نبود. سینگلاب که با وزیر دفاع اسرائیل نیز دیدار کرد در حال خرید سیستمهای تسلیحاتی اسرائیل برای فروش به خارج بود. همانطور که سینگلاب اظهار می کند، ژئومیل تک به عمده ترین نماینده دولت اسرائیل برای فروش «انواع مختلفی از تسلیحات» تبدیل شده بود.

آن روزها برای شرکت ژئومیل تک روزهای پر فعالیتی بشمار می رفت، زیرا شرکت علاوه بر فروش سلاحهای اسرائیلی در بازارهای مختلف، مقداری اسلحه به ارزش ۵/۳ میلیون دلار برای کنتراها خرید. سینگلاب که از دیدار با رویتزر با دست پر برگشته بود، جلسه ای در هتل شرایتون کارلتون در نزدیکی کاخ سفید برگزار کرد. همراهان او عبارت بودند از استادلی، آدولفو کالرو^{۶۲} رهبر اسمی کنتراها، و یکی از دلایان مورد اعتماد سیا در زمینه تجارت اسلحه، که در مورد سلاحهای ساخت شوروی تخصص داشت. بحث زیادی در مورد قیمت سلاحهای آ.کا-۴۷ ساخت شوروی در گرفت که ادامه آن به دفتر الیورنورث در

کاخ سفید کشید. نورث بطور کامل در جریان مأموریتها و عملیات سینگلاب قرار داشت. آنطور که سینگلاب گفتگوهای خود با نورث را به یاد می آورد؛ «توافق شد که نه از وسایل حمل و نقل آمریکایی استفاده کنیم و نه از بانکهای آمریکایی [جهت پرداخت]، تا کل جریان قانونی بنظر برسد.» اجرا کننده سابق شوهای تلویزیونی [خانم استادلی] دو حساب بانکی در سوئیس فراهم آورده بود تا به هنگام نیاز از آنها استفاده شود. سرانجام کار به آنجا ختم شد که سلاحهای حمل شده، در ماه جولای ۱۹۸۵ در آمریکای مرکزی از يك «سوپرمارکت» اسلحه سر در آورد که توسط یکی از دلالان اسلحه در میامی به نام ران مارتین و شریکش در هندوراس به نام ماریو دلامیکو^{۶۳} کنترل می شد. این همان سوپرمارکتی بود که الیورنورث با وظیفه شناسی در دفتر یادداشتهايش آن را به عنوان جایی که بخش اعظم اعتبار مالی اش را از طریق موادمخدر تأمین می کند توصیف کرده بود.

سینگلاب در دیدارهای منظمش با کیسی رئیس سیا (هر دو ی آنها از عوامل قدیمی دفتر خدمات استراتژیک بودند) از مدیریت کارای باربارا استادلی در جریان فروش محموله ۵ میلیون دلاری تعریف کرد و نتیجه این شد که پس از پیشنهاد یکی از معاونان سابق سیا، استادلی را به دفتر رئیس سیا دعوت کردند. به گفته سینگلاب، بدنبال بحثی که صورت گرفت مؤسسه ژئومیل تک، که قبلاً نماینده فروش تسلیحات اسرائیلی از سوی دولت این کشور بود، به عامل سیا تبدیل شد. يك تجارت سه جانبه مرکب از سه کشور پیشنهاد گردید که به سیا اجازه می داد گروههای «ضد آشوب» را بدون برانگیخته شدن هرگونه، شکی از سوی کنگره مسلح کند. طبق اسناد مؤسسه ژئومیل تک، سه کشور یاد شده عبارت بودند از ایالات متحده، اسرائیل، و چین. هدف همکاری نیز «پدید آوردن کانال مداومی از جریان سلاحهای ساخت شوروی که ایالات متحده آنها را برای حمایت از رزمندگان آزادی تأمین می کند...» توصیف شده بود. «مشکلی» که این طرح در صدد فایق آمدن بر آن بود «عدم همکاری فزاینده کنگره با خواست رئیس جمهور

برای حمایت از آرمان رزمندگان آزادی» عنوان می‌شد. (۱۹)

این بازی استادانه به این ترتیب شروع می‌شد که ایالات متحده «به اسرائیل اعتبار می‌داد تا تولیدات دارای تکنولوژی بالای ایالات متحده را بخرد.» سپس اسرائیل که (به برکت انرژی و نیروی تجاری نهفته در وجود شائول آیزنبرگ) تجارت شکوفایی با چین در زمینه تسلیحات برآه انداخته بود، «ابزار نظامی را به چین تحویل می‌داد.» بدنبال آن چین سلاحهای ساخت شوروی را در اختیار يك «شرکت تجاری» قرار می‌داد که به عنوان تنظیم کننده جریان پرداختها «به دستور ایالات متحده سلاحها را در اختیار افغانها، آنگولاییها، کنترها، و کامبوجیها قرار می‌داد.» به این ترتیب همه ردههای ایالات متحده پاك می‌شد. در نتیجه هنگامی که کامبوجیها محموله بزرگی از سلاحهای ساخت چین دریافت می‌کردند، هیچ مدرکی علیه ایالات متحده وجود نداشت. (جالب آنکه در تابستان سال ۱۹۹۰ مقامات سیا نزد چند تن از نمایندگان خشمگین کنگره اعتراف کردند سلاحهای تأمین شده توسط ایالات متحده از دست خمرهای سرخ برآورده است.)

براساس یادداشت ارسالی شرکت ژئومیل تک برای کیسی رئیس سیا، اسرائیلیها از این طرح راضی بودند. «ما تأییداتی از سوی اسرائیل و چین دریافت کرده ایم که نشان می‌دهد علاقه زیادی به اجرای نقش خود در اجرای توافقنامه دارند. براساس تشویق شما و اعتقاد به اینکه ایالات متحده می‌تواند سهم خود را انجام دهد، ما جریان را با اسرائیل و چین از نظر تعریف نقش آنها و نوع سلاحهایی که علاقمند به تجارت آنها هستند پیگیری خواهیم کرد. از نظر اسرائیلیها راههای بسیاری برای رساندن اعتبار لازم به دست آنها وجود دارد.» دفتر استادلی در تل آویو کارکنان خوبی داشت و مدیریت آن را به دست يك افسر بازنشسته نیروی هوایی اسرائیل سپرده بودند. وی که ران هارل^{۶۴} نام داشت توسط مطبوعات آلمان به عنوان شخصی توصیف شده بود که طی دوران

تصدی اش در ژئومیل تک در جریان فروش اسلحه به یکی از کشورهای خاورمیانه حرارت و انرژی زیادی به خرج داده است. آشنایی نزدیک استادلی با کسانی که ژنرال شوایتزر آنها را «رؤسای دولتها و وزرای دفاع» می نامد وی را در کنار کسانی قرار داد که مقادیر زیادی اسلحه به بنیادگراها فروختند. با این حال به تحقیق کنندگان کنگره گفته شد این خانم اسلحه فروش هنگامی که فهمیده معاون وی در اسرائیل در جریان این فروشها درگیر شده و دور از چشم رئیس خود بطور پنهانی «اضافه کاری» می کرده، «شوکه شده و ترسیده» است.

معلوم نیست که شرکت ژئومیل تک تا چه حد قادر بوده است نقش خویش را به عنوان تأمین کننده رزمندگان آزادی سه قاره اجرا کند، اما در تأمین کتترها از ارتباطات خود با اسرائیل بخوبی بهره جسته است. اسنادی که اسرائیل ارائه می کرد رد سلاحهای ساخت شوروی خریداری شده از اروپای شرقی را می پوشاند. هنگامی که ژئومیل تک هزاران قبضه سلاح از دولت لهستان خریداری کرد، مقصد رسمی سلاحها تل آویو عنوان شده بود. اما سلاحها از گدانسنگ به پرتقال رفت و از آنجا عازم هندوراس شد. اسناد نیز تغییر داده شد و مبداء سلاحها را اسرائیل عنوان می کرد. وزارت دفاع اسرائیل با موافقت زوی رویترا اجازه این معامله را داد و آگاه بود که سلاحهای لهستانی عازم هندوراس است. اسرائیل نه تنها با این حيله همکاری کامل می کرد، بلکه سلاحهایی را نیز که خودش از کشورهای اروپای شرقی خریده بود در لیست ظاهراً پایان ناپذیر تسلیحاتی که از سازمان آزادیبخش فلسطین به غنیمت گرفته بود قرار می داد. در جریان قضیه ژئومیل تک، دولت کمونیست لهستان از دردسر حاصل از افشای فروش اسلحه به سازمان سیا جان بدر برد، و به جای آن چنین بنظر رسید که - حداقل روی کاغذ - سلاحها را به اسرائیل فروخته است. میلیونها دلاری که سرهنگ نورت و سازمان سیا برای کتترها در حسابهای سوئیس خوابانده بودند به ژئومیل تک پرداخت شد. این عملیات در کاخ سفید هماهنگ شده بود، کیسی از آن حمایت می کرد، و یک شرکت آمریکایی آن را به اجرا گذاشت، که به برکت وجود زوی رویترا نماینده دولت اسرائیل بشمار

می‌رفت. (۲۰) این نمونه جالبی بود از اینکه چگونه کاخ سفید، سیا، و اسرائیل می‌توانند همراه با یکدیگر کار کنند و کنگره را از جریان دور نگه دارند.

در همین حال تخم‌های «شاخه» نظامی شرکت کشت خربزه اسرائیل در آمریکا پخش می‌شد. شرکت بین‌المللی امنیت و سیستمهای دفاعی که مر بیان آن به گفته رئیس ستاد ارتش هندوراس «توسط وزارت دفاع اسرائیل برای آموزش نیروهای مخصوص هندوراس» گسیل شده بودند، چند دفتر در هتل شرایتون سان سالوادور تأسیس کرد. مأموریت این دفاتر فراهم کردن «آموزش نظامی برای ارگانهای رسمی السالوادور» بود. انجام این کار آسان کردن کار دولت ایالات متحده بشمار می‌رفت که جنگ ارتش السالوادور علیه چریکهای شورشی را تأمین مالی می‌کرد. هرچند کنگره کاری با پول مالیات‌دهندگان آمریکایی که هر ماه دو میلیون دلار آن در السالوادور خرج می‌شد نداشت، اما مسأله آزاردهنده مستشاران آمریکایی که کنگره تعداد آنها را به پنجاه و پنج نفر محدود کرده بود سبب ناراحتی می‌شد. در سالهای ریاست جمهوری ریگان، ارتش ایالات متحده این محدودیتها را مکرراً از طریق گسیل يك روزه مستشاران از هندوراس به السالوادور زیر پا می‌گذاشت و البته همیشه می‌توانست روی اسرائیل نیز حساب کند. حضور ابدی اسرائیلی‌ها در پایتخت السالوادور هیچگاه اعضای کنگره را آشفته نمی‌کرد.

دولت السالوادور نیز به سهم خود از مزایای پذیرش کمک از سوی اسرائیل آگاه بود. در سال ۱۹۸۳ «دولت السالوادور امیدوار بود گروه فشار طرفدار اسرائیل در ایالات متحده، موضوع عاقلانه نبودن سیاست دولت در آمریکای مرکزی را به صورت محتاطانه‌ای مطرح سازد.»

اسرائیل از سال ۱۹۷۳ به اینسو جریان مداومی از ارسال اسلحه و گسیل مستشاران برای السالوادور آغاز کرده بود. نخستین جتهای جنگنده فروخته شده به آمریکای مرکزی هجده فرزند اوران فرانسوی بود که توسط اسرائیل فروخته شد. مر بیان آموزش این جتها و تعدادی هواپیمای حمل و نقل آراوارا نیز در اختیار

السالوادور گذاشتند. خمپاره اندازه‌های ۸۰ میلی متری یوزی، صدها تن مهمات، و مقادیری بمبهای ناپالم به زرادخانه السالوادور سرازیر شد. به سال ۱۹۷۷، هنگامی که جیمی کارتر به خاطر پروندهٔ سنیه السالوادور در زمینهٔ حقوق بشر کمک نظامی ایالات متحده را قطع کرد، اسرائیل جای خالی را پر نمود و به اصلی ترین تأمین کنندهٔ تسلیحاتی السالوادور تبدیل شد. هنگامیکه دولت ریگان در سال ۱۹۸۰ فروش تسلیحات به السالوادور را از سر گرفت، اسرائیل دوباره مقام دوم را بدست آورد. بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ چهل هزار نفر غیرنظامی در السالوادور کشته شدند. حداقل تا سال ۱۹۸۴، دولت السالوادور بمبهای ناپالم ساخت اسرائیل را بر فراز مناطقی که ادعا می شد محل تجمع چریکها است رها می کرد. استفاده از ناپالم‌های ساخت اسرائیل توسط سرهنگ رافائل باستیلو^{۶۵} فرمانده نیروی هوایی السالوادور و همچنین مقامات دولت ریگان از جمله توماس پیکرینگ^{۶۶} سفیر ایالات متحده تأیید شده است. گروه کمک پزشکی آمریکایی که دکتر جان کنستبل^{۶۷} از دانشگاه هاروارد در شمار اعضای آن است مشخص می کند آثاری از پرتاب بمب ناپالم روی مناطق دارای جمعیت غیرنظامی پیدا کرده است. (۲۱)

در همین حال مستشاران اسرائیلی کار آموزش سازمانهایی دولتی چون آنسسال^{۶۸} را شروع کردند که پلیس مخفی السالوادور بود و آمریکایی ها آن را در زمان دولت کندی پدید آورده بودند. رنه فرانسیسکو گوئرایاگوئرا^{۶۹} سرهنگ سابق ارتش السالوادور و معاون وزیر کشور آموزشهای دست اولی را در سالهای دههٔ ۱۹۷۰ در اسرائیل دریافت کرد و به یاد می آورد که یکی از کارآموزان جوان که قرار بود در آینده اعتبار سیاسی مشکوکی کسب کند، شخصی بود به نام

65. Bustillo

66. Pickering

67. Constable

68. ANSESAL

69. Rene Francisco Guerra y Guerra

روبرتو دو آبیسون^{۷۰}. وی که بعداً حزب ماورای راست آرنا^{۷۱} را براه انداخت به عنوان افسر دون پایه آنسال تحت نظر اسرائیلی‌ها آموزش دید. وی به عنوان رهبر معنوی کادرهایی که به منظور کشتن انسانها استخدام می‌شدند شناخته می‌شد و افتخار برنامه‌ریزی قتل اسقف رومرو در السالوادور و توسط جوخه‌های مرگ را به حساب او می‌گذاشتند (این کار به کمک چینی‌لانو از آدمکشان کنترا صورت گرفته بود که رئیس ستاد ارتش هندوراس از وی به عنوان آموزش یافته اسرائیلی‌ها یاد می‌کند). کشتن اسقف رومرو به خاطر ناراحتی حاصل از نگرانی وی برای مردم فقیر سان سالوادور صورت گرفت. یکی دیگر از آموزش یافتگان اسرائیلی‌ها سرهنگ زیگفرید و اوچوا^{۷۲} بود که دوره آموزشی‌اش را در اسرائیل طی کرده بود. اوچوا مسئولیتی عمیق در جریان قتل عام غیرنظامیان در سال ۱۹۸۱ بعهدہ داشت. براه انداختن قتل عام کاری همه‌گیر شده بود.

دیوید بلاندی در گزارشی که در ۲۲ فوریه ۱۹۸۱ در ساندی تایمز لندن به چاپ رساند، تصویر هراسناکی از روستاهای آن دوران السالوادور به نمایش گذاشت. قتل عامی که وی شرح می‌داد در نزدیکی دهکده‌ای به نام لاس آراداس^{۷۳} با جمعیتی حدود ۱۵۰۰ نفر کشاورز رخ داده بود. این دهکده در کنار رودخانه سامپال قرار داشت که مرز السالوادور با هندوراس است. مردم برای گریز از جنگ به ساحل کنار رودخانه رفته و در آنجا سکنی گرفته بودند. اکثر آنان سرپناهی جز تکه‌هایی پلاستیک که روی درختان کشیده شده بود نداشتند. بلاندی می‌نویسد: «در آنجا نه برق، نه آب تمیز، نه دارو، نه غذای کافی و نه جاده‌ای وجود داشت.» صبح آن روز سه هزار نفر دیگر به آنجا رسیدند که بیشتر آنها زن و بچه‌های درمانده و از پا افتاده‌ای بودند. سه روز بود در کوه‌های السالوادور سرگردان بودند. هنگامی که این عده نشستند تا به عنوان صبحانه

70. Roberto D' Aubisson

71. ARENA

72. Sigfrido Ochoa

73. Las Aradas

مقداری نان ذرت بخورند، صدها سرباز ارتش السالوادور در تپه‌های پشت سرآنان موضع گرفتند. دو فروند از هلی‌کوپترهای آنان پر از مسلسل و بمب بود. در آنسوی رودخانه نیز یکصد و پنجاه نفر از سربازان هندوراس پشت دیواری انتظار می‌کشیدند.

طبق این گزارش، آنچه جریان داشت يك عملیات مشترك «پاك سازی»^{۷۴} برای نابود کردن چریک‌هایی بود که در طول مرز اردو می‌زدند. آن روز صبح در لاس آراداس چریکی وجود نداشت، اما دهقانان به عنوان يك «هدف مناسب نظامی» در نظر گرفته می‌شدند، زیرا برخی اوقات برای دشمن غذا و سرپناه تأمین می‌کردند. آتش سلاح‌ها شش ساعت بطول انجامید.

«پاك سازی» در حدود ساعت ده صبح شروع شد... جنارو گواردادو^{۷۵} زوزه بمب‌هایی را که خارج از سرپناهش فرو می‌افتادند شنید. به کمک دختر هفده ساله اش ارنستینا، پنج طفل زیر دوازده سال را که بیرون ایستاده بودند جمع کرد و به دویدن پرداخت. روزا بل سبیریان^{۷۶} ۲۲ ساله متوجه شد هلی‌کوپترهای مسلح روی جنگل سرو صدا می‌کنند و سپس صدای شلیک مسلسل‌های آنها را شنید...

جنارو می‌گوید: «دهقانان گله‌وار بسوی روخانه هجوم بردند.» آغاز فصل بارانی بود و رودخانه تمیق، پر آب و متلاطم شده بود. مارگریتا به آب زد و متوجه شد آب تا گردنش می‌رسد. «آب بچه‌ها را می‌برد. سربازان السالوادور کنار ساحل ایستادند و آتش کردند...»

نیروهای هندوراس که در طرف دیگر ساحل رودخانه ایستاده بودند هر کس را که به آن طرف می‌رسید به زور مجبور می‌کردند به داخل آب برگردد و بسوی مرگ شنا کند.

بنظر می‌رسید ارتش السالوادور در اقدام به این عملیات تنها نیست. سربازان در کنار «اعضای اردن»^{۷۶} قرار داشتند که يك گروه شبه نظامی فوق دست‌راستی است و اعضای آن پیراهن‌های سیاه می‌پوشند. در قسمت پشت این

74. operacion de limpieza

75. Genaro Guardado

76. Orden

پیراهن علامت جمجمه و استخوانهایی که به صورت ضربدر زیر آن قرار گرفته وجود دارد و باعث شناخته شدن اعضای این گروه می شود.» لولیتا همسر جنارو گواردادو توانست همراه با سه تن از هشت فرزند خود و برادر شوهرش بگریزد. آنها راه سربالایی را در پیش گرفتند و در حدود یک مایل بالاتر از رودخانه سامپال زیر بوته‌ها پنهان شدند. درست در هنگامی که این زن تلاش کرد در ساعت ۴ بعد از ظهر از رودخانه بگذرد، هدف پانزده گلوله «که به ران و پشتش اصابت کرد قرار گرفت.»

دو تن از فرزندان در حال مرگ در کنار وی در داخل آب قرار داشتند. یکی از آنها فوراً مرد - گلوله‌ای به گردن و چانه‌اش اصابت کرده بود؛ اما دیگری که بیضه‌اش تیر خورده بود فوراً نمرد. لولیتا گفت: «مرگ او نیمساعت بطول انجامید. نمی توانستم تکان بخورم. نمی توانستم او را به جای بهتری برسانم.».... (سومین کودک او نیز زخمی و در آغوشش بود).

در آن شب وی احساس کرد چیزی در زیر آب به پایش ضربه زد. آنگاه چیزی که به او ضربه زده بود روی آب آمد. او می گوید سر بریده کودک کی بوده است. صبح روز بعد یک ماهیگیر اهل هندوراس پس از جمع کردن تور خود اجزای بریده شده بدن سه کودک را مشاهده کرد.

ظهر هنگام روز بعد از قتل عام، یک کشیش کلیسای کاتولیک از گروه کاپوچین^{۷۷} از روی تپه‌ها به سوی رودخانه سامپال رفت. بنظرش رسید ساحل رودخانه بطرز چشمگیری سیاه شده است. هنگامی که جلوتر رفت تا دلیل آن را بداند، متوجه شد سرتاسر ساحل را لاشخور پوشانده است.

(دیوید بلاندى که این گزارش را ارسال کرد، در سال ۱۹۸۹ در سان سالوادور کشته شد. اشخاص ناشناسی او را هدف تیراندازی قرار دادند.) (۲۲)

مراکز قدرتی که در السالوادور شکل گرفته بودند، عمداً کنترل نمی شدند. هیچیک از دو تأمین کننده اصلی آنها، نه ایالات متحده، و نه اسرائیل تقاضا نمی کرد این مراکز کار خود را متوقف کنند. روزنامه اسرائیلی داور در ۲۲ دسامبر ۱۹۸۱ نامه‌ای با امضای ۱۴۴ نفر دانش آموز دبیرستانی را چاپ کرد که به فروش اسلحه اسرائیلی به السالوادور اعتراض داشتند. اما اینگونه اعتراضها

نادر بود. ارتش السالوادور نسبت به مریبان اسرائیل سرایا غرق در تحسین بود و آنطور که يك سرهنگ السالوادوری مسئول عملیات ضد شورش در شمال السالوادور می گوید؛ «آمریکایی ها چیزی سرشان نمی شود. یادتان نرود که در جریان ویتنام باختند. اما اسرائیلی ها می فهمند.» در واقع، آنچه که شخص می توانست هنگام گذراندن دوره آموزشی در کنار افراد مؤسسه سرنیزه در دره پارتریج کلاب بشنود، صدای فروش [اسلحه اسرائیلی ها] بود.

در سال ۱۹۸۸، دیوید کیمچی مقام سابق موساد و مدیرکل وزارت امور خارجه اسرائیل که طی دوره ریاست جمهوری ریگان نماینده دولت اسرائیل در زمینه امور آمریکای مرکزی بود هنوز هم تلاش داشت تصویر مطلوبی از درگیری اسرائیل در امور السالوادور ارائه کند. او در حالی که در اتاق مطالعه اش بین یادگاری های مختلفی که متعلق به زمان شرکت در عملیات پنهانی بودند نشسته بود گفت: «ما در زمینه کشاورزی همکاری های خوبی با برخی از کشورهای مشخص داریم. بیشتر این همکاری ها در زمینه کشاورزی اند و ایالات متحده نیز این کار را بسیار تشویق کرده است. مسائلی مانند چگونگی کاشت محصولات مختلف و عمل آوری آنها به طرق بهتر زمینه همکاری های ما است. کارشناسان ما از اینکه به مناطق واقعاً دور دست و مکانهایی که غیر از افراد بومی آمریکای لاتین کسی به آنجا نرفته بروند خوشحال می شوند و می توانم بگویم خیلی خوب کار می کنند. در بیشتر کشورها مثل السالوادور چنین بوده است و تنها نوع حضور ما در این کشور برخلاف آنچه که برخی می گویند اعزام مستشار نظامی است، صرفاً کار در این زمینه ها می باشد. حقیقت آن است که ما هیچ نوع مستشار نظامی نداریم و در آنجا دارای کارشناس کشاورزی هستیم. باید بگویم این اصلی ترین کمک ما به آمریکای مرکزی است.»

افرادی مانند سرهنگ لئوگلسر که از فاصله یکصد متری چشم گاورا هدف قرار می دهد، می تواند خاطراتش از تهاجم به فرودگاه انبه را تعریف کند، شرکتش در زمینه امور امنیتی يك صفحه کامل از کتابچه وزارت دفاع را بخود اختصاص می دهد، و یکسری دفتر در هتل شرایتون سان سالوادور اجاره کرده

است، اصلاً به چشم کیمچی نمی‌آیند. هنگامی که کیمچی تحت فشار قرار می‌گیرد، موضوع مستشاران نظامی «رسمی» او را در حرف زدن دچار اشکال می‌کند با این حال هنگامی که پرسش می‌شود «درباره غیررسمی اش چه می‌گوئید؟» وی به همان شدت اولیه به تکذیب می‌پردازد.

کیمچی ادعا می‌کرد که وجود مستشاران نظامی و فروشندگان اسرائیلی اسلحه در مناطق حساس موضوعی است که به خود این افراد مربوط می‌شود. او گفت: «ببینید، ما یک کشور آزاد هستیم، کشور دموکراتیکی هستیم. اگر کسی ارتش را ترک کند و به شهروندی غیرنظامی تبدیل شود، هرچه که می‌داند مسائل نظامی باشد، با یک نفر تماس بگیرد و یا کسی به سراغ او بیاید، به خارج از کشور برود و برای آن شخص کار کند، مشروط بر آنکه اسرار نظامی، اسرار نظامی کشور اسرائیل را نفروشد، ما این امکان را نداریم که مانع این شخص شویم.» حتی اگر فرض کنیم آن «کس» [استخدام کننده] رئیس جمهور و یا رئیس ستاد ارتش گواتمالا یا هندوراس باشد. (۲۳)

هنگامی که می‌پرسیم آیا همه گزارشهایی که در مورد حمایت قوی اسرائیل برای رساندن اسلحه به دست کنتراها در سال ۱۹۸۳ وجود دارد و گفته می‌شود این کار به نیابت از سوی سیا صورت گرفته دروغ است، وی پاسخ می‌دهد: «بر اساس همه آن چیزهایی که من می‌دانم، بله دروغ است.» اسناد تعیین کننده دولت ایالات متحده که تأیید کننده انجام شدن عملیات «گودال واژگون» باشند هنوز انتشار نیافته‌اند. در مورد آن دسته از «شهروندان شخصی» که در جنگلهای آمریکای مرکزی کار می‌کنند نیز باید گفت؛ آقای کیمچی فراموش کرده است هر برنامه نظامی در خارج از کشور که اجرا کننده آن فردی اسرائیلی باشد باید توسط زوی رویتر ترسناک که مدیر سیببات در وزارت دفاع اسرائیل است تأیید و نظارت شود.

حتی دیوید مارکوس کاتز عمده‌ترین فروشنده اسرائیلی اسلحه در آمریکای مرکزی باید موافقت رویتر را کسب کند. کاتز همان کسی بود که راننده سابقش اینک در کار معامله اسبهای مسابقه با پول حاصل از فعالیت‌های ضد

اغتشاش در گواتمالا بود. کاتز کار خود را از فاصله دور و احتیاط آمیز، یعنی یا از پایگاهی در مکزیکوسیتی، و یا از سوئیتی مشرف بر سنترال پارک در مجتمع اسکس هاوس نیویورک پیش می برد. کاتز که تا حدودی خجالتی و بی سروصدا بود، این سوئیت را به نام شرکت املاک بروکدایل به نشانی خیابان بریکل، میامی ثبت کرده بود و وقتی اسکس هاوس برای نوسازی تعطیل شد کاتز به ترامپ تاور نقل مکان کرد.

کاتز دوستانی در سطوح بالای واشنگتن و اورشلیم داشت. به سال ۱۹۸۸، هنگامی که وی به مناسبت شصتمین سال تولدش مهمانی بزرگی در هتل پیر نیویورک براه انداخت، دلان مشهور و قدرتمند برای ادای احترام نسبت به وی گرد آمدند. آنگونه که شاپیک شاپیرو همکار کهنه کار وی در زمینه فروش اسلحه به خاطر می آورد؛ «رخداد بزرگی بود. تعداد زیادی از مقامات دولتی در آنجا بودند.» داستان کاتز برای شاپیرو امر ساده ای بود: «او میلیونها دلار گرد آورده و احترام کسب کرده بود.» هنگامی که پرسیده شد این اسرائیلی آواره قبل از ترك تل آویو چکاره بوده، شاپیرو پاسخی کوتاه داد: «چه کسی می داند؟» بعید است مهمانان شرکت کننده در این جشن چشمگیر هتل پیر دانسته باشند، هنگامی که کاتز حدود چهل سال پیش پا به مکزیکوسیتی گذاشت، قبل از آنکه به راه پر موفقیت تجارت اسلحه قدم گذارد، تلاش کرد از راه استخدام در مدرسه به عنوان معلم زبان عبری وارد کردن شراب کاشر^{۷۸} زندگی خود را بگذراند. وی در کنار ثروتمند شدن، به یک نیروی سیاسی، هم در آمریکای مرکزی و هم در میهن خود تبدیل شده است.

هنگامی که در سال ۱۹۸۲ آریک (آریل) شارون وزیر دفاع اسرائیل قصد داشت از هندوراس بازدید کند از هواپیمای جت وست ونیگ مارکوس کاتز استفاده کرد. در سفر اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل به هندوراس برای فروش جنگنده های کفیر، کاتز در کنار او بود. و همین آقای کاتز بود که با رساندن

۷۸. Kosher نوعی شراب که مطابق محدودیت های مذهبی یهودیان در زمینه خوردن و آشامیدن ساخته می شود.م.

سلاحهای اسرائیلی از راه هوا تلاش می کرد دیکتاتوری رو به زوال آناستازو سوموزا را سرپا نگه دارد.

بعد از آنکه دولت کارتر نشان داد بیش از این نمی تواند حمل سلاح برای سوموزا را نادیده بگیرد، دیکتاتور نیکاراگوئه سلاحهایی به ارزش ۲۵۰ میلیون دلار (۹۸ درصد کل تدارکات سوموزا در آخرین ماه حکومت) را از سوی اسرائیل دریافت کرد. یکی از پیامهای سفارت ایالات متحده که اخیراً از طبقه بندی محرمانه خارج شده اظهار می دارد؛ «اسرائیل اخیراً مقادیر زیادی سلاح و مهمات نظامی به نیکاراگوئه ارسال کرده و بنظر می رسد مقادیر بیشتری در آینده ارسال خواهد کرد.» در این اقدام از هواپیماهای حمل و نقل غیر نظامی استفاده می شد. پیام سفارت اضافه می کند: «هواپیماهای ال. آل در تاریکی شب فرود می آیند و بلافاصله بعد از تخلیه برمی گردند.» این اقدامات در شرایطی بود که گارد ملی سوموزا (بسیاری از افراد آن بعداً در شمار فرماندهان کنتراها درآمدند) در کشتاری بی حساب و کتاب درگیر بود و در کشتن افرادی مثل بیل استوارت خبرنگار ای. بی. سی احساس آزادی می کرد. او را در حالی که در مقابل آنان در محلی گل آلود زانو زده بود با خونسردی اعدام کردند.

کاتز نمایندگی فروش حدود هفده نوع اسلحه اسرائیلی و از جمله محصولات صنایع هواپیمایی اسرائیل را در منطقه بعهدہ داشت. این تاجر اسلحه با گذشت زمان لیست جالب توجهی از مشتریان فراهم کرده بود. به گفته ژرارد لاچینیان همکار او در زمینه دلالی اسلحه، کاتز نماینده معروف و مورد قبولی بود، زیرا ارتباطات و پیوستگی های مالی گسترده ای با راست گرایان مذهبی اسرائیل داشت. «کاتز به خاطر انحصاری که در دست دارد آدم بزرگی است. او منبع درآمد آنها (راست گرایان مذهبی) بشمار می رود. نصف درآمد خود را به حزب مذهبی می دهد. آنها نیز کاری می کنند تا وی نماینده انحصاری اسرائیل باشد.» مبالغ هنگفتی که توسط کاتز در اختیار اسرائیل قرار می گیرد هزینه قراردادهایی را تأمین می کند که در غیر این صورت از دست می رفتند. وقتی عزروایزمن به وزارت دفاع رسید، تلاش کرد جلوی کاتز را بگیرد، اما متحدین وی در اورشلیم

که حزبشان از موفقیت تجاری کاتز نصیب می‌برد مانع این کار شدند. یهودا بن‌مایر معاون رزارت امور خارجه و زولون‌هاسر^{۷۹} وزیر آموزش و پرورش که هر دو عضو حزب مذهب ملی^{۸۰} بودند و ایزمن را تحت فشار گذاشتند. به نوشته روزنامه اسرائیلی داور، کاتز «از حمایت محافظ سیاسی از جمله اشخاص نزدیک به نخست‌وزیر برخوردار است.» این روزنامه همچنین گزارش می‌کند که مارکوس کاتز مبالغ قابل توجهی در اختیار جنبش فوق دست‌راستی گوش آمونیم قرار می‌دهد که برای اسکان دادن یهودیان در کرانه غربی رود اردن تلاش می‌کند. این جنبش اعتقاد دارد «راه حل» صحیح مسأله فلسطینی‌ها «انتقال» حدود دو میلیون نفر ساکنان مناطق اشغالی به برخی کشورهای دیگر است. (۲۴) ممکن است هنگامی که فعالیت‌های کاتز به مرکزیک توفان سیاسی تبدیل شد، دولت مهماندار وی - مکزیک - مسأله منتقل کردن وی را مد نظر قرار داده باشد. این توفان سیاسی تحت عنوان «مکزیک: پایگاه تقویت دیکتاتورها» در تیر صفحات اول روزنامه‌ها منعکس شد. دفتر کاتز که در یک ناحیه خلوت مکزیکوسیتی واقع شده بود، توسط اسرائیلی‌ها محافظت می‌شد و به خاطر درهای الکترونیکی ضخیم و تلویزیون مدار بسته خود کاملاً مشخص بود. مکزیک‌یی‌ها می‌گفتند: «هیأت آی.ای.آی» دیکتاتورهای آمریکای مرکزی را مسلح می‌کند و در نتیجه عاملی برای به دردمس افتادن دولت مکزیک است. سفارت اسرائیل در ابتدا آگاهی از وجود این دفتر را تکذیب کرد. دفتر کاتز همانطور که بی سروصدا شکل گرفته بود، بی سروصدا ناپدید شد. اما به هر حال کاتز در آنجا باقی ماند.

وارد کننده سابق شراب کاشر ظاهراً حداقل یک محموله اسلحه در سال ۱۹۸۵ در اختیار کنترها گذاشت و به این ترتیب به افرادی که وفادارانه به دوست قدیمی‌اش سوموزا، که تا آن وقت در پاراگوئه به قتل رسیده بود، خدمت می‌کردند

79. Zeveloon Hammer

80. N.R.P

کمک رساند. بانکداران سوئیس از آدمی به نام مارکوس کریتس^{۸۱} به عنوان واسطهٔ سلاحهای خریداری شده با پول موجود در یکی از حسابهای خود نام برده‌اند که برخی از آنها [حسابهای بانکی] به جای الیورنورث توسط اسرائیلی‌ها کنترل می‌شده است. (از الشویمیر نیز نام برده شده بود.)

کاتز به خاطر می‌آورد که الشویمیر وی را به «کار هواپیمایی» (کاتز از اینکه خود را «فروشندهٔ اسلحه» معرفی کند نفرت دارد) وارد کرده است. او توضیح می‌دهد؛ «در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ الشویمیر از نیویورک به اینجا آمد. او رئیس ای.ای.آی بود و بیش از هر کس دیگری در مورد هواپیما اطلاعات داشت.» شویمیر و «دو نفر دیگر» به مکزیکو آمده بودند تا نمایندهٔ مناسبی برای صنایع هواپیمایی اسرائیل پیدا کنند. «آنها با چند نفر مصاحبه کردند تا نماینده ای برای فروش وست وینگ (جت) و آراوا (هواپیمای باری) برگزینند و مرا انتخاب کردند. شاید به خاطر اینکه عبری می‌دانستم، و شاید هم به خاطر آنکه آنطور که بعضی از مردم می‌گویند پسر خوشگلی هستم.»

وقتی پرسیدیم مشغولیت اصلی وی هنگامی که این شغل خوب را در زمینهٔ دفاعی پذیرفته چه بوده است، کاتز پاسخ داد: «پلاستیک». در واقع این مرد - که گفته می‌شود در بازار اسلحهٔ آمریکای لاتین یک غول است - گفت نخستین حرفهٔ مورد علاقه اش همیشه «پلاستیک» بوده است. او ماهرانه می‌گوید: «سی سال است در کار تولیدات پلاستیک هستم و برای شرکتها ظرف پلاستیکی می‌سازم. می‌دانید، بطری برای شامپو و اینطور چیزها. مشتریان من شرکتهایی هستند مثل آوون، کلگیت، جانسون و جانسون، کیمبرلی کلارک و مانند اینها.»

هنگامی که می‌پرسیم چرا ژنرال آریل شارون (هنگام سفر به هندوراس برای فروش هواپیما به هندوراس) از هواپیمای وست وینگ وی استفاده کرده و کاتز را در کنار خود داشته است، سلطان «پلاستیک» پاسخ می‌دهد؛ «چون من اسپانیایی بلد هستم.» علاوه بر این تخصص که خیلی از دیگر افراد جامعهٔ

اسرائیلی‌های هندوراس نیز آن را دارند، کاتز تخصص‌های حیاتی دیگری نیز دارد: «من هوای جنبه‌های اجتماعی مسائل را نیز دارم. مهمانی‌های رسمی و اینطور چیزها.»

کاتز فکر می‌کرد کاملاً معقول است که پساخ بن ار تاجر اسرائیلی اسلحه از دستگاه او بیرون رفته و بازار اسلحه گواتمالا برای خود قبضه کند. او می‌گوید: «حدس زدم او بیشتر از این نمی‌خواهد صرفاً يك راننده باشد.» در گذشته، کاتز فقط از این رو به پساخ بن ار پیشنهاد داده بود به عنوان شوfer نزد وی کار کند که می‌خواست به پدرش لطفی کرده باشد. «بن ار ابتدا در صنایع هواپیمایی اسرائیل راننده بود و پدرش نیز در بخش حفاظت این سازمان کار می‌کرد. او یکی از آشنایان من بود. يك روز سر و کله پساخ در مکزیکو پیدا شد و پدرش از من خواست مواظب او باشم.»

کاتز همانطور که هرگونه حمایت مالی از پساخ را نفی می‌کند در زمینه گشاده‌دستی‌هایش در مقابل حزب مذهب ملی نیز راه انکار در پیش می‌گیرد. او اصرار دارد: «من صرفاً از نظر شرکت در کار خیر به آنها پول می‌دهم. دوستان زیادی در حزب مذهب ملی دارم. برخی از آنها را از وقتی پسرکی بیش نبودم می‌شناسم. پولی که می‌دهم تحویل دانشگاه یشیوا^{۸۲} می‌شود.» (۲۵)

در اکتبر ۱۹۹۰ کاتز بطور منظم بین مکزیکو و نیویورک در رفت و آمد بود و گهگاه سری هم به واشنگتن می‌زد. کاسبی‌اش در زمینه «صنایع هواپیمایی» به تولید وسایل یدکی، بستن قرارداد با فرانسه - علاوه بر اسرائیل - و ایجاد خط هوایی توسعه یافته بود. او آنقدر قدرتمند بود که می‌توانست به جوجه‌هایی مانند امیل سعدا تشرزده، آنها را بترساند و احترام دیگران را جلب کند. افرادی مانند ژرارد لاجینیان که می‌دیدند کاتز در زمینه پر دست‌انداز بازار اسلحه آمریکای لاتین با مهارت بسیار و ذکاوت مالی عمل می‌کند به او احترام می‌گذاشتند.

اما بین واسطه‌های گردن کلفت اسلحه در بازار آمریکای مرکزی، کسی وجود داشت که در دههٔ ۱۹۸۰ دیگران را تحت الشعاع خویش قرار می‌داد. این عامل نمونه و کامل مجبور شده بود محترمانه ارتباط «رسمی» خود را با سرویس اطلاعاتی اسرائیل - موساد - قطع کند، زیرا به اشتباه يك پيشخدمت مراکشی را به جای يك تروریست فلسطینی به قتل رسانده بود. او همیشه در دست راست معروفترین ژنرال آمریکای مرکزی می‌نشست. این ژنرال، ژنرال پاناما، مانوئل («تونی») نوریگا بود. نزدیکترین دوست و شریک تجاری وی مایک هراری^{۸۳} اسرائیلی بود. آن دودست در دست یکدیگر به کسانی که در کاخ سفید بسر می‌بردند لطفهای بسیاری کرده بودند.

فصل دهم

سایه ژنرال

در بهار سال ۱۹۸۴، يك گروه گارد احترام در كریا - مجتمع وزارت دفاع اسرائیل - گردآمد تا به مهمانی خارجی ادای احترام کند. این مهمان خارجی ژنرالی بود كوجك اندام و كمی چاق كه دشمنانش به خاطر رنگ پوستش به او آناناس لقب داده بودند. ژنرال به صورتی باشكوه یونیفرم كامل پوشیده و نشان چتربازان اسرائیلی را روی جیب سینه چپش دوخته بود. مانوئل آنتونیو نوریگا كه دوستانش او را تونی صدا می كردند برای شركت در این مراسم هزاران مایل راه را از میهنش پاناما تا اسرائیل پیموده بود. نوریگا كه موشه لوی فرمانده كل نیروهای دفاعی اسرائیل و سایر فرماندهان ارشد او را همراهی می كردند برای دریافت نشانی به آنجا می آمد كه ظاهراً به خاطر خدماتش در زمینه تأمین اسناد جعلی تأیید تحویل جهت سلاحهایی كه مخفیانه از اسرائیل به یکی از کشورهای خاورمیانه می رفت به او اهدا می شد. برای برآوردن چنین نیازهایی، پاناما يك کشور خیلی مناسب بود و فرمانده اش نوریگا در هر زمان قابل دسترسی بشمار می رفت. بقول یکی از مشاوران سیاسی آمریکایی اش «نوریگا يك روسپی دوست داشتنی بود.» سیا فكر می كرد این ژنرال آنقدر دوست داشتنی هست كه

حقوق سالانه‌ای معادل ۲۰۰ هزار دلار، یعنی معادل حقوق رئیس جمهور ایالات متحده، برای او در نظر بگیرد.

یکی از عکسهای نوریگا که به دفعات چاپ شده او را درحالی نشان می‌دهد که بر پله‌های کریا در حال سلام نظامی ایستاده است، همه اطرافیان او یونیفرم پوشند، و ظاهراً درحالی که سرود ملی پاناما و اسرائیل نواخته می‌شود سلام نظامی می‌دهند. اما بین آنها يك نفر استثناء است. مردی با اندام باریک و سیمایی تیره در کنار دیکتاتور پاناما ایستاده است. او همواره لباسی سیاه رنگ و ساده ولی گران قیمت به تن می‌کند و کروات‌های ابریشمین که بدقت گره زده شده به گردن می‌بندد. موهای سیاهش رو به عقب شانه شده و عینک آفتابی اش سیمای او را پنهان می‌سازد. میکائیل هراری زمانی رئیس عملیات پنهانی موساد بوده است. او اینک از مانوئل نوریگا جدا شدنی نبود و به عنوان «مغزی» که پشت سر ژنرال قرار دارد شناخته می‌شد. جاسوس سالخورده که پانامایی‌ها از او به عنوان «مایک دیوانه» یاد می‌کردند، به عنوان بهترین دوست نوریگا، شریک تجاری اش، و آنطور که یکبار خود ژنرال گفت؛ «مشاور خردمند»، برای خود موقعیت پرمنفعت و قدرتمندی دست و پا کرده بود.

همین هراری بود که به هنگام سفرهای نوریگا به اسرائیل مسائل تشریفاتی را حل و فصل می‌کرد: ترتیب دادن ملاقات با مقامات عالی‌رتبه دولت اسرائیل، انجام بازدیدهای مخصوص اشخاص مهم از پایگاههای ارتش اسرائیل، و گسیل کردن تیمی از مأموران نخبه موساد برای حفظ جای وی به پاریس، که ژنرال به هنگام بازگشت به کشورش در آنجا توقف می‌کرد و ظاهراً خبر رسیده بود عده‌ای قصد دارند از طرف کارتل [مواد مخدر] مدلین در آنجا او را به قتل برسانند. نوریگا قبل از آنکه عازم اسرائیل شود مقامات کارتل را که مبلغ هنگفتی (به ادعای حسابدار کارتل هر ماه ده میلیون دلار) به خاطر امتیاز استفاده از خاک پاناما به او می‌پرداختند از طریق حمله به یکی از آزمایشگاههای [مراکز تولید مواد] آنها هشیار کرده بود. اطلاعات به هراری رسید - خودش اینطور می‌گفت - که طرح زدن «ضربه» فراهم شده است، اما بعدها یکی از مشاوران نوریگا گفت:

«من همیشه فکرمی کردم که همه این حرفها را هراری از خودش درمی آورد.» در واقع، پس از تهاجم یادشده، نوریگا در اسرائیل چند بار توسط تلفن رمزکننده مکالمات با دستیارانش در پاناما صحبت کرد و آنان پیغام می دادند که «ال پادرینو»^۱ - پاپلو اسکوبار^۲، از سلاطین موادمخدر - خواستار يك «ملاقات کاری» شده است. بنظر نمی رسد گفتگوهای تلفنی رمز که در اسرائیل صورت گرفته مذاکراتی خصوصی بوده باشد. در آن هنگام «ال پادرینو» و ۱۲۰ نفر از شرکای وی در کارتل، در مقر سابق افسران آمریکایی در فورت آمادور و در هتل پارک ماریوت سکونت داشتند. ظاهراً هنوز هم روابط خوب با جنتلمن های کارتل برقرار بود، اما هراری لازم می دانست از جان نوریگا محافظت کند.

این مأمور کهنه کار موساد در مورد کار و موقعیتش در پاناماسیتی فروتنی به خرج می داد. هنگامی که در سال ۱۹۸۳ با روبرتو آیزمن^۳ ناشر روزنامه پانامایی موسوم به لاپرنسا^۴ برخورد کرد، خود را به اختصار و موجز معرفی نمود: «من مایک هراری هستم. یکی از اعضای سرویس اطلاعاتی اسرائیل و دوست خوب مانوئل نوریگا.» هنگامی که به راحتی به ریاست شرکت بیمه اسرائیل موسوم به میگدال رسید، ظاهراً سه سال پس از قطع رابطه اش با موساد بود. اما از هنگامی که در سال ۱۹۸۲ به پاناما رفت تا زمان خروجش از آنجا در اواخر دسامبر ۱۹۸۹، «دوست» - عنوان وی در سفارت اسرائیل در پاناما - از امتیاز يك مقام عالی رتبه اسرائیلی برخوردار بود. به گفته یکی از کارکنان سابق سفارت اسرائیل در پاناما «این قصه که مایک هراری در پاناما به عنوان يك شخص منفرد و بطور خصوصی عمل می کند هیچ پایه و اساس واقعی ندارد. او نه به عنوان يك فرد ساکن، بلکه به عنوان صاحب سفارت اسرائیل در پاناماسیتی به آنجا رفت و آمد می کند. این حرف را به خاطر آگاهی و آشنایی به اوضاع می زنم و می توانم بگویم مایک هراری

-
1. El Padrino
 2. Escobar
 3. Eisenman
 4. La Prensa

از هرگونه خدمات ممکن در سفارت اسرائیل در پاناماسیتی برخوردار است. او از پست دیپلماتیک استفاده می‌کند و در واقع وی به هر اتفاقی که در سفارت می‌افتد و از جمله مخابرات سری اشراف دارد.» (۱)

هراری بخش اعظم عمر خود را در فعالیتهای اطلاعاتی گذرانده است. او در يك خانواده معروف از یهودیان سفاردی به سال ۱۹۲۷ در تل آویو تولد یافت، در هجده سالگی به صفوف پالماخ پیوست، و از واحد ارتباطات سری سازمان عملیاتی مهاجرت غیرقانونی یهودیان موسوم به گیدانیم فارغ التحصیل شد. فعالیتهای وی در این سازمان حداقل در يك رمان اسرائیلی موسوم به The Gidonim Shabtai Teveth جاودانه شد. در این داستان از وی به نام آکس یاد می‌شود. پس از جنگ استقلال مدتی به عنوان افسر امنیتی در وزارت امور خارجه خدمت کرد و سپس به موساد که تازه تأسیس شده بود پیوست. معروفیت وی در این سرویس جاسوسی به عنوان کسی بود که مسلماً فراموش خواهد شد؛ «مردی درونگرا و بی احساس.» بقول یکی از رفقای سابقش؛ «او برای رسیدن به مقامات بالا تربیت نشده بود.»

با وجود این آغاز بد، هراری در اوایل دهه ۱۹۷۰ به عنوان مسئول جوخه قتلهای سیاسی موساد که در آن زمان اروپا را در جستجوی اهداف فلسطینی می‌کاوید ظهور کرد. او ترفیع خویش را مدیون حامی و راهنمایش زوی زامیر بود که در زمان نخست‌وزیری گلدامیر به ریاست موساد رسید. یکی از دوستان سابقش می‌گوید؛ «زوی زامیر او را بالا کشید.» متأسفانه هراری در مقام هماهنگ کننده جوخه ضربت اروپا درست کار نکرد و باعث شد حامی وی مقام خود را از دست بدهد.

رخدادهای خونین المپیک ۱۹۷۲ مونیخ راه تبعید هراری به آمریکا را هموار کرد. کمی قبل از سحرگاه پنجم سپتامبر هشت نفر مسلح به مسلسل‌های کلاشینکف و نارنجک دستی از دری قفل نشده به اقامتگاه اسرائیلی‌ها در دهکده المپیک رخنه کردند. آنان يك وزنه بردار و يك گارد امنیتی اسرائیلی را هدف قرار داده و ۹ ورزشکار دیگر را به گروگان گرفتند. سپس در ساعت ۵ صبح کاغذی از

پنجره بیرون انداختند که در آن تقاضا می شد در عرض چهار ساعت دوست زندانی فلسطینی از زندانهای اسرائیل آزاد شوند. آنان همچنین خروج امن از آلمان را درخواست می کردند. در غیر این صورت ورزشکاران اسرائیلی کشته می شدند.

طی ساعات پرتنش متعاقب این گروگانگیری، مشخص شد افرادی که با نقاب روی بالکن اقامتگاه اسرائیلی هارفت و آمد می کنند اعضای سپتامبر سیاه، یعنی یکی از گروههای تندروی فلسطینی هستند که سازمانی بود زاده کشتار خونینی که ملک حسین برای از بین بردن چریکهای فلسطینی در اردن براه انداخت. «سپتامبر سیاه» سال ۱۹۷۰ هزاران کشته بجا گذاشت، و گروهی که این نام را روی خود نهاده بود مبارزه ای از ترور برای انتقام کشی نسبت به این سرکوب براه انداخت. عملیات آنان کشتن [مقامات] اردنی، بمب گذاری، خرابکاری در خطوط لوله نفت، و یک گروگانگیری بی سرانجام بیار آورد. آنها به مدیر گروه ورزشکاران مصری که تلاش کرد برای آزادی اسرائیلی ها با آنان مذاکره کند گفتند: «پول برای ما هیچ ارزشی ندارد؛ زندگی خودمان نیز ارزش ندارد.» (۲)

تا وقتی که آتش سلاحها و انفجار نارنجک در فرودگاه نظامی فارستنفلدبراک^۵ مونیخ به ماجرا پایان داد، هفده نفر از جمله تمامی ورزشکاران اسرائیلی مرده بودند.

در مراسم پرجمعیت تشییع ورزشکاران کشته شده، قول داده شد که بهای این تراژدی «با خون» پرداخت خواهد شد. اسرائیل برای مقابله راه ترور را برگزید. سه روز پس از حادثه مونیخ، در هشتم سپتامبر جتهای اسرائیلی پایگاههای چریکی و اردوگاههای پناهندگان را در لبنان و سوریه بمباران کرده و متجاوز از سیصد نفر فلسطینی را کشتند که اکثر آنان زنان و کودکانی بودند که هرگز حتی نام سپتامبر سیاه را نیز نشنیده بودند. پناهگاههای چریکها توسط

نیروی زمینی اسرائیل مورد حمله قرار گرفت. يك تاكسی لبنانی که هفت سرنشین داشت در اثر گلوله تانک سنتوریون اسرائیل به آهن پاره ای تبدیل شد. گلدامایر يك کمیته سری پدید آورد که آن را «کمیته ایکس» نام گذاشته بودند و ریاست آن نیز با خود گلدامایر بود. مأموریت این کمیته آن بود که هرکس را که اعضایش مرتبط با قتل عام مونیخ تشخیص می داد تعقیب کرده و از او انتقام بگیرد. مایک هراری را به عنوان مسئول عملیات تعیین کردند. او در حالی که به هیأت يك بازرگان فرانسوی فرورفته بود، تیمی گرد آورد و کار خود را شروع کرد.

کماندوهای هراری توانستند دوازده نفر از افرادی را که نامشان در لیست بود توسط بمب گذاری یا شلیک سلاح بکشند. اما کسی که بیش از همه بدنالش بودند از دست آنها درمی رفت. وی علی حسن سلامه^۶ نام داشت و توسط موساد به عنوان افسر عملیاتی سپتامبر سیاه در اروپا شناسایی شده بود. سلامه که نام رمز «شاهزاده سرخ» را بر او گذاشته بودند توسط عوامل موساد در شمال نروژ شناسایی شد. دار و دسته هراری راه منطقه دورافتاده ای به نام لیلها^۷ را در پیش گرفت تا شاهزاده سرخ را که اینک ظاهراً در چنگش بود نابود کند. مأموران موساد مردی را یافتند که ظاهر وی با مشخصات سلامه همخوانی داشت، و قبل از آنکه در کمال خونسردی وی را هدف قرار دهند چند ساعت برای اطمینان از درستی شناسایی خود تعقیبش کردند. مشکل هنگامی آغاز شد. که هراری و دوستانش فهمیدند فرد دیگری را کشته اند. تنها گناه احمد بوچیکی^۸ این بود که پیشخدمتی مراکشی بود. همسر نروژی و حامله او شاهد مرگش شد.

بعد از این اشتباه، گروه هراری در پاك کردن رد خویش کودنی قابل توجهی نشان داد. شش نفر از عوامل موساد با کمترین تلاش پلیس نروژ به دام افتادند. دو نفر از آنان سوار بر انومبیلی که در فرودگاه اُسلو به نام حقیقی خود اجاره

6. Salameh

7. Lillehammer

8. Bouchiki

کرده بودند بازداشت شدند. آنها به راحتی اعتراف کردند برای اسرائیل کار می‌کنند و جهت کمک به پلیس نروژ آدرس خانه‌های امن را در اختیار آن قرار دادند. یکی دیگر از افراد کلید آپارتمانی در پاریس را در اختیار داشت که پلیس فرانسه در آن کلید آپارتمانهای دیگری را بدست آورد و کل جریان افشا شد. دان آربل^۹ عامل موساد را باید برای وادار کردن به اعتراف به اتاقی تاریک و کوچک می‌انداختند. پلیس نروژ در کمال حیرت کشف کرد که آربل به بیماری روانی ترس از مکانهای بسته و تنگ مبتلا است. در مقابل این لطف که او را در محل بازتری نگه دارند، آربل تمام اطلاعاتی را که مقامات نروژی در مورد جریان لیلها مر نیاز داشتند در اختیار آنان گذاشت. او همچنین اطلاعات بیشتری درباره جزئیات حمل سری یک محموله اورانیوم ر بوده شده را که توسط یک کشتی به نام «شیرزبورگ - ای» در سال ۱۹۶۸ به اسرائیل حمل شده بود در اختیار پلیس نروژ قرار داد. این عملیات افتضاح هنگامی که یکی از دیگر عوامل موساد در اروپا عاشق وکیل خود شد و با او ازدواج کرد به اوج افتضاح خود رسید. هراری همراه با دوست دختر و عامل خود تمر^{۱۰} گریخت و شبکه درهم شکسته را در اروپا بجا گذاشت.

تنبیه هراری در مورد این فاجعه، تغییر دادن هوشمندانه صحنه فعالیتهايش بود. او را به پست راحت و پرنفوذ رئیس ایستگاه موساد در مکزیکوسیتی تبعید کردند. در همین حال شاهزاده سرخ قبل از آنکه توسط بمب یک تیم دیگر جوخه مرگ اسرائیل در لبنان تکه تکه شود پنج سال دیگر به حیات خود ادامه داد. این اقدام ظاهراً سبب ناخشنودی سازمان سیا شد، زیرا از سلامه به عنوان رابطی برای تماس با چریکهای فلسطینی سود می‌برد. (۳)

هراری از مکزیکو به سراسر آمریکای لاتین سفر می‌کرد و گروههای بازاریابی سلاحهای اسرائیلی را همراهی می‌نمود. در آن هنگام بود که با یک افسر

۹. Arbel

۱۰. Tamar

اطلاعاتی پاناما به نام سرهنگ «تونی» نوریگا که در حال ترقی سریع بود آشنا شد. آن موقع نوریگا وفاداری خود را وقف خدمت به دو ارباب می کرد: ژنرال عمر توریکوس^{۱۱} رهبر پاناما، و سازمان سیا که با گشاده دستی به او رشوه می داد. نوریگا همچنین منافع داشتن روابط دوستانه با هر کس دیگر و از جمله کوبایی ها را کشف کرده بود و کاسبی پرمنفعتی برای مبادله مسائل اطلاعاتی براه انداخت. طبیعی است که اقدام به این کار برای مدیر ایستگاهی مثل مایک هراری سودمند بود. آنچه اهمیت بیشتری داشت این بود که «ژنرال مایک» (نوریگا دوست داشت هراری را به این لقب بخواند) پاناما را محل مناسبی می یافت برای انبار کردن سلاحهای اسرائیلی به منظور توزیع نهایی آنها در آمریکای مرکزی و جنوبی. وی و نوریگا توانستند روشی برای گم کردن و از بین بردن رد سلاحهای فروخته شده مورد استفاده قرار دهند که تحسین و تشویق دولت ریگان را نسبت به آنها برانگیخت.

پاناما نیز مانند نیکاراگوای زمان ژنرال سوموزای پدر، قبل از تشکیل دولت اسرائیل برای حمل قاچاقی اسلحه توسط سازمان هاگانا مورد استفاده قرار گرفته بود. الشویمر قاچاقچی خستگی ناپذیر اسلحه در آن هنگام سلاحهای مازاد جنگ جهانی دوم را از طریق فرستادن به پاناما به فلسطین قاچاق کرده بود. سازمان زیرزمینی یک شرکت حمل و نقل هوایی پانامایی پدید آورد تا کار انتقال اسلحه را تسهیل کند. گهگاه، وقتی که روابط عالی اسرائیل و پاناما زیر ضربه قرار می گرفت، اتحاد دو کشور از طریق بازپرداخت بخشی از بدهی های باقیمانده از سال ۱۹۴۸ نجات می یافت.

از طریق راهنمایی های مایک هراری، اسرائیل با ارسال ۵۰۰ میلیون دلار اسلحه به پاناما طی دهه ۱۹۸۰ تجارت شکوفایی براه انداخت. حداقل یکصد میلیون دلار از این سلاحها که مرکب بود از تفنگ، مسلسل، مواد منفجره، و وسایل ارتباطی پیشرفته، «بعد از آنکه» کمیته روابط خارجی سنا در اوایل سال

۱۹۸۸ نوریگا را به اتهام فعالیت‌های سنگین در امر قاچاق موادمخدر محکوم شناخت، ارسال شد. سفارشات هراری برای پاناما بدون هیچ اعتراضی فوراً برآورده می‌شد. بقول یکی از مفسران اسرائیلی، وزارت دفاع اسرائیل در تل‌آویو، «همه درخواست‌های فروش اسلحه و ابزارآلات نظامی را که هراری ارسال‌کننده آنهاست بطور منظم تصویب می‌کند.» هراری هم در تل‌آویو و هم در پاناماسیتی آنقدر نفوذ داشت که بتواند سفرای اسرائیل و پاناما را در کشورهای یکدیگر کنار بگذارد. او نسبت به نیازهای امنیتی آدمی مثل نوریگا که در پیدا کردن دشمنان مردم بیشتر از پیش استاد بود حساسیت به خرج می‌داد. هراری «نوریگا را به وسایل پیشرفته امنیتی و استراق‌سمع - که به او اجازه می‌داد مخالفین سیاسی را کنترل کند - مجهز کرد و اسرائیلی‌ها این وسایل را برای او کار می‌گذاشتند.» همراه با وسایل مستشاران نیز از راه می‌رسیدند. مستشاران نظامی اسرائیلی که توسط هراری به عنوان محافظان نخبه نوریگا استخدام می‌شدند از بین بردن مخالفان سیاسی را نیز سرپرستی می‌کردند. هراری حتی پناهگاه نوریگا را که گفته می‌شد عکس‌های آدولف هیتلر و موشه‌دایان را در آن به دیوار زده است مجهز کرده بود. (می‌گویند هراری به نوریگا گفته بود بودن عکس هیتلر در آنجا مناسبتی ندارد و بهتر است آن را بردارند) هراری علاوه بر تأمین سلاح، مستشار، و وسایل استراق‌سمع، حوزه خدمات خود را به برنامه‌ریزی مالی نیز گسترش داد. یوری‌دان روزنامه‌نگار اسرائیلی می‌گوید: «دست‌اندرکاران امور مالی در اسرائیل و پاناما به من گفته‌اند که هراری ترتیب نگهداری پول‌های نوریگا را در بانک‌های سوئیس می‌داد و از آنها برای خرید اسلحه استفاده می‌کرد.»

خانه هراری آپارتمانی رو به اقیانوس و واقع در مجتمع میرادوردل پاسیفیکوی^{۱۲} پاناماسیتی بود. هنگامی که با تویوتای لندکروز آبی‌رنگ خود در پاناماسیتی اینطرف و آنطرف می‌رفت بخوبی قابل تشخیص بود. «مایک دیوانه»

هرگز بدون راننده و محافظ خود که يك مسلسل یوزی را در يك کیف سیاه رنگ چرمین حمل می کرد، به جایی نمی رفت. براساس دفتر تلفن نوریگا، هراری هر روز به او تلفن می کرد. مسائل زیادی در زمینه تجارت وجود داشت که آنها باید در موردشان حرف می زدند، زیرا هراری از طریق نوریگا معاملاتی مانند قرارداد ۲۰ میلیون دلاری تأمین وسایل آژانس هوانوردی غیرنظامی پاناما را به خود اختصاص داده بود. براساس گلایه های تجار اسرائیلی، هراری برای دادن امتیاز تجارت در پاناما کمیسیون معادل ۶۰ درصد طلب می کرد. «آقای ۶۰ درصد» این دریافتها را با ژنرال نصف می نمود.

با وجود این کمیسیون های سنگین، جامعه ۵۰۰ نفری اسرائیلی های مقیم پاناما در سایه رژیم نوریگا منافع زیادی نصیب می برد. جامعه یهودیان پاناما که بسیاری از آنان از نسل تجار یهودی سوری بودند و از ابتدای قرن در این کشور بسر می بردند، کلاً ثروتمند بشمار می رفتند. یکی از رهبران معنوی این جامعه به نام رابی صهیون لوی بیش از یکبار در باشگاه یهودیان پاناماسیتی به آنان هشدار داد، زیاده طلبی های آنان می تواند منافع آنها را بخطر اندازد. (پس از خلع نوریگا بسیاری از آنان قراردادهای خود را از دست دادند.) برای برگزاری يك مراسم عروسی پرخرج که هزینه آن به يك میلیون دلار رسید، گروه آوازه خوان را از دمشق به پاناما آورده بودند. برای مراسم يك عید مذهبی شکلات نوع گادیوارا از بلژیک و پسته، شامی را از سوریه وارد کرده بودند. برای شرکت در يك مهمانی به یاد ماندنی دیگر، به جای کارت دعوت کارت سوارشدن به هواپیما ارسال کرده بودند و مهمانان توسط خدمتکارانی که لباس مهمانداری هواپیما پوشیده بودند به درون مدلی به اندازه يك هواپیمای واقعی هدایت می شدند تا از آنها پذیرایی شود. وقتی خواننده محبوب اسرائیلی ها حیم موشه^{۱۳} برنامه اجرا کرد، به گزارش مطبوعات اسرائیل «در دلارهایی که بر سرش ریختند غرق شد. برخی از مدعوین از رقصیدن خودداری کردند، زیرا تمام صحنه توسط

لایه ای از اسکناس پوشیده شده بود.»^(۴)

جامعه شش هزار نفره قدرتمند یهودیان در پاناما صاحب مؤسسات تجاری بزرگی در آوانیدا سنتر^{۱۴}، ویا اسپانا^{۱۵}، و سونالیبره^{۱۶} بود. آنها در مناطق گران قیمتی چون پونتا پایتیا و سانفرانسیسکو زندگی می کردند. به گزارش دیدیوت آهارونوت روزنامه چاپ تل آویو، «نوریگا عادت داشت گهگاه بازرگانان عمده یهودی را به شام دعوت کند. هنگامی که تحریمهای آمریکا علیه دولت نوریگا اعلام شد، وی در یکی از این مهمانی ها خطاب به یهودیان گفت: «من قدرت دارم، شما نگران چیزی نباشید. نمی توانید مرا از پا در آورند.» یکی از بازرگانان که البته می خواست ناشناس بماند گفت: «ما هم باید همراه این مرد قدرتمند برویم.» شاید گفتنش خوشایند نباشد، اما وضعیت ما در رابطه با نوریگا شگفت آور بود.»

منبع بخش اعظم اقبال و ثروت هراری، و آنچه که وی را نزد اداره کنندگان عملیات پنهانی در واشنگتن به صورت موجودی جذاب درمی آورد ترتیبات ماهرانه ای بود که این عضو کهنه کار موساد با نیروهای دفاعی پاناما پدید آورده بود. طبیعتاً هواپیماهای پی.دی.اف (نیروی دفاعی پاناما) نیازمند قطعات یدکی و تعمیرات بودند، و هراری ارتباطات مورد لزوم در این زمینه را داشت. به گفته سرگرد آگوستو ویلالاز^{۱۷} که پس از تهاجم ایالات متحده به پاناما فرماندهی نیروی هوایی پاناما را بعهده گرفت، «هراری میلیونها دلار از این طریق بدست آورد.» شرکت وی موسوم به شلیدور آملا^{۱۸} قطعات مورد نیاز را به شرکت کمودور آویشن سفارش می داد که در میامی مستقر بود و شاخه ای از شرکت دولتی صنایع هواپیمایی اسرائیل بشمار می رفت. هراری برای تسهیل کار، صرفاً دفتری از سوی نیروی دفاعی پاناما در تأسیسات کمودور آویشن که در فرودگاه

14. Avanida Center

15. Via Spana

16. Sona Libre

17. Augusto Villalaz

18. Shellydor Amlat

بین‌المللی میامی مستقر بود ایجاد کرد. به گفته یکی از بازرگانان میامی به نام جسی کیروگا^{۱۹} که خلبانی نیز می‌دانست و یکبار وسایل یدکی و مشاوره در اختیار نیروی هوایی پاناما گذاشته بود، «هراری به صورت رئیس نیروی هوایی پاناما درآمده بود. حتی یک پیج بدون اطلاع وی سفت نمی‌شد.»*

با وجود چنین کنترلی، امکانات بی‌پایان بدست می‌آمد. فلویید کارلتون که به عنوان خلبان ارشد نوریگا خدمت می‌کرد و بعد به اتهام حمل موادمخدر به زندانی در میامی افتاد (تا شاهد اصلی دولت ایالات متحده علیه ژنرال نوریگا باشد) به بازجویان کمیته سنا گفت: «برخی اوقات در صندوقهایی که از میامی به مقصد پاناما حمل می‌شد به جای وسایل یدکی پول نقد پر کرده بودند. این خلبان گفت که پول حاصل از فروش مواد مخدر از این طریق و بدون اینکه مقامات بتوانند سؤالی پیرامون آن بپرسند انتقال می‌یافت.» کارلتون با تئید قسم شهادت داد: «اغلب اوقات این صندوقها را به عنوان اینکه محتوی وسایل یدکی است به نیروی هوایی می‌برند، اما در واقع داخل آنها پر از پول است.» (۵) به این ترتیب هراری به عنوان شریک تجاری ژنرالی که بعداً کشورش هدف تهاجم ایالات متحده قرار گرفت تا او را برای محاکمه به جرم قاچاق موادمخدر به میامی ببرند، کانال مطمئنی برای جابجایی پول و اسلحه در پاناما ایجاد و در کنترل خود گرفته بود. از آنجا که شرکت مستقر در میامی که وی از طریق آن معامله می‌کرد و دفتری در آن ایجاد کرده بود به دولت اسرائیل تعلق داشت، این سؤال پیش آمد که بین مقامات اسرائیلی چه کسانی از این فعالیتها آگاهی داشته‌اند. اما از آنجا که بنظر می‌رسد هراری بطور پنهانی از طرف ایالات متحده نیز مأمور بوده است

19. Jessie Quiroga

* هراری علاوه بر نقش پنهانی اداره نیروهای نظامی و اطلاعاتی پاناما مشاغل رسمی نیز از جانب دیکتاتور پاناما به عهده گرفته بود. به نوشته ویکتور استروفسکی مأمور سابق موساد، هراری در اسرائیل به عنوان رئیس شرکت بیمه اسرائیل شناخته می‌شد اما در دفتر نمایندگی پاناما در تل‌آویو به عنوان رئیس بخش اقتصادی انجام وظیفه و از اتومبیل نمره دیپلماتیک استفاده می‌کردم.

تا رسیدن سلاح به دست کنتراها را تسهیل کند، به گفته مقامات سابق پانامایی وی مهمتر از آن بود که بتوان به سراغش رفت و یا دستگیرش کرد.

هنگامی که خوزه بلاندون^{۲۰} مشاور ارشد سابق نوریگا در زمینه سیاسی و اطلاعاتی از محل خدمت خود به عنوان کاردار پاناما در نیویورک گریخت و پناهنده شد، نقش پنهانی اساسی هراری در خدمت عملیات کاخ سفید افشا شد. بلاندون در اوایل سال ۱۹۸۸ از کنسولگری بیرون آمد و تحت حفاظت مارشال‌های فدرال قرار گرفت. او به اصلی‌ترین شاهد دولت ایالات متحده علیه نوریگا تبدیل شد و شهادت مشروحي درباره جزئیات سازمان قاچاق مواد مخدر ژنرال ارائه کرد. به گفته بلاندون این سازمانی بود که کشور وی را در فساد عمیق فرو برده بود. همکار سابق ژنرال به اعترافات خویش ادامه داد و گفت؛ نوریگا روابط بسیار نزدیکی با ویلیام کیسی مدیر سیا داشته و کمک‌هایی اساسی به جنگ کنتراها عرضه کرده است. او گفت نوریگا برای آنان خلبان، هواپیما، محل‌های آموزشی فوق سُرّی، و اسلحه تأمین می‌کرده است. تأمین این سلاح‌ها حوزه فعالیت «دوست» ژنرال نوریگا، یعنی مایک هراری بود.

برای ملاقات با خوزه بلاندون در روزهای پس از پناهنده شدنش، شخص باید منتظر همراهی گروه وسیعی از مارشال‌های فدرال می‌شد که هنگام بردن وی به محل‌هایی که دائماً عوض می‌شدند هیچ حرفی با ملاقات‌کنندگان نمی‌زدند. با توجه به اینکه نوریگا هنوز در مسند قدرت بود، این پناهنده عالیرتبه از اینکه زندگی‌اش کوتاه شده می‌ترسید و نه تنها در پاناما، بلکه در سیا نیز دشمنان ترسناکی داشت. تعداد بسیاری از شنیدن خبر مرگ وی خوشحال می‌شدند. این مرد کوچک اندام، میانسال و سپید مو اسرار زیانباری در اختیار داشت. اطلاعات وی در مورد مسائل داخلی آنچه که وی «شبکه» هراری می‌نامید نیز از جمله این اسرار بود.

بلاندون در هنگام مناسبی در جریان ارتباطات پانامایی جنگ کنتراها قرار

گرفته بود. به عنوان مثال، وی در سال ۱۹۸۵ در جریان دو دیدار ژنرال نوریگا با سرهنگ اولیور نورث دستیار کاخ سفید حضور داشت. نخستین ملاقات که در ژوئن ۱۹۸۵ بود، در عرشهٔ یک کرجی در خلیج پاناما صورت گرفت. لازمهٔ چنین ملاقاتی در روی کشتی، وجود دختر بلوند بیکینی پوشی نیز بود که البته وقتی صحبت به مسائل جدی مربوط به جنگ کشید غیبش زد. آنطور که بلاندون به یاد می‌آورد، آنها در مورد «آموزش کنتراها در پاناما، در پایگاههای پانامایی و همچنین تدارک اسلحهٔ کنتراها حرف زدند.» نوریگا آدمی بود که واشنگتن می‌توانست به او تکیه کند. «نوریگا نقشی کلیدی در تدارک تسلیحاتی کنتراها بعهدہ داشت، زیرا در پاناما تأسیسات کامل، زیربنا، هواپیما، و شبکه‌های لازم برای این کار را پدید آورده بود.»

قبل از آنکه اولیور نورث به صحنهٔ آمریکای مرکزی وارد شود، نوریگا کمکهای بسیار پرارزشی به دولت و استخدام‌کنندهٔ خویش ویلیام کیسی عرضه کرده بود. آنگونه که بلاندون به یاد می‌آورد؛ «نوریگا از دوستان خیلی نزدیک کیسی بود. رابطهٔ آنها خیلی ویژه بود. نوریگا حداقل سه بار با کیسی ملاقات کرده بود و همیشه توسط وی حمایت می‌شد. کیسی دربارهٔ نوریگا و فعالیت‌های نفرت‌انگیز وی اطلاع داشت، اما می‌دانست وی عامل ارزشمند و مهمی است. هرگاه کسی سعی می‌کرد با تحقیق سر از کار نوریگا در آورد کیسی وی را متوقف می‌ساخت و می‌گفت توجه داشته باشید که وی در این جنگ عامل خیلی مهمی است.» نوریگا و دوستانش در موقعیتی بودند که می‌توانستند از تمرکز توجه دولت ریگان بر نیکاراگوئه بهره‌برداری کنند. بلاندون می‌گوید؛ «نیکاراگوئه برای دولت ریگان خیلی اهمیت داشت و کانون توجه سیاست خارجی ایالات متحده در آمریکای مرکزی همین کشور و جنگیدن با نفوذ کمونیستها در آن بود و به همین جهت موضوع موادمخدر برای آنها مسألهٔ درجه دومی به حساب می‌آمد. اگر نوریگا می‌توانست در تدارک و حمایت کنتراها کمک کند، همین برای ایالات متحده کافی بود.» همین امر باعث می‌شد با شریک تجاری نوریگا با ملایمت برخورد شود.

بلاندون نخستین بار به سال ۱۹۷۵، هنگامی که مایک هراری به عنوان رئیس ایستگاه موساد در طول مذاکرات پاناما و ایالات متحده در مورد معاهده کانال به ژنرال عمر توریخوس کمک می کرد، با وی دیدار نمود. هراری ابتدا با توریخوس روابط خوبی برقرار کرده بود و سپس نوبت به نوریگارسید. به گفته بلاندون دوستی با نوریگا به سال ۱۹۸۲ بیار نشست. «آن دو کار تجارت شریکی را بویژه در زمینه تسلیحات برآه انداختند.» اقدامات آنان در سال بعد به ایجاد کانالی جهت تسلیح کنترها انجامید. «در سال ۱۹۸۳ شبکه هراری با خرید اسلحه از یوگسلاوی و کشورهای دیگر تدارک کنترها را شروع کرد.» بلاندون گفت که هراری در نقش یک تدارک کننده اسلحه، هم با نوریگا، و هم با دولت اسرائیل کار می کرده است.

«هراری بخشی از یک شبکه قدرتمند بود، شبکه ای بسیار کاملتر از شبکه خودش: دولت اسرائیل. مهمترین کشور تأمین کننده اسلحه در آمریکای مرکزی بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ بویژه در گواتمالا و السالوادور، اسرائیلی ها بودند. از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ مهمترین شبکه تأمین کننده سلاح برای کنترها همین شبکه بود.» کانال تأمین اسلحه ای که اسرائیلی ها پدید آورده بودند از عاملان آمریکایی که کمی بعد به منطقه سرازیر شدند و تا وقتی سرنگون شدن یکی از هواپیماهایشان در اکتبر ۱۹۸۶ در نیکاراگوئه عملیات را افشا کرد به آنجا اسلحه می بردند، زودتر بوجود آمده بود. اما در کنگره در مورد بدست آوردن اطلاعات دقیق از اینکه اسرائیل چه کمکهایی کرده است بی میلی حاکم بود. با توجه به ارسال صدها تن سلاح به غنیمت گرفته شده از سازمان آزادیبخش فلسطین به دستور کیسی، گسیل مربیان نظامی همچون امیل سعدا و یا آماتسیا شوالی به منطقه، و عملیاتی که در پاناما توسط مایک هراری اداره می شد، سهم اسرائیل بسیار هنگفت بود.

اما به هر حال مسأله نسبتاً حساسی در جریان اقدامات هراری وجود داشت: درگیری گزارش شده وی در امر تجارت کوکائین. به گفته بلاندون، «هراری بخشی از کار تجاری نوریگا بود. آنها از کلمبیا کوکائین به پاناما می بردند.» رئیس

سابق امور اطلاعاتی توضیح می‌دهد که از آنجا، محصول را به «کانال هوایی کاستاریکا و هندوراس انتقال داده و سپس به آمریکا می‌بردند. از هنگام آغاز تدارک تسلیحاتی کنتراها، همان کانال تسلیحاتی برای انتقال مواد مخدر نیز به کار می‌رفت. همان خلبانها، همان هواپیماها، همان کانالهای هوایی، و همان آدمها.» به عقیده کنسول سابق [بلاندون]، کارتل مواد مخدر از ارتباط نوریگا با کنتراها استفاده می‌کرد تا بر تسهیلاتی که جنگ پنهانی پدید آورده بود، دست پیدا کند، و در همین حال «نوریگا از ارتباطاتی که هراری در اسرائیل داشت استفاده می‌برد و این ارتباطات به راه افتادن تجارتی کامل منجر می‌شد.» (۶)

هنگامی که از بلاندون پرسیدیم آیا سیا از جنبه سیاه فعالیت‌های تجاری هراری مطلع بود یا نه، اظهار داشت که سیا از سال ۱۹۸۰ در جریان همکاری نوریگا و کارتل کلمبیایی مواد مخدر قرار داشت و «از ۱۹۸۰ اسرائیل به آمریکای مرکزی سلاح ارسال می‌کرد... و روابط ایالات متحده و اسرائیل در این زمینه‌ها آنقدر نزدیک بود که من اعتقاد ندارم ایالات متحده از این جریان بی‌خبر بوده باشد.» ایالات متحده مطمئناً اطلاع داشت برخی سلاحهایی که به کنتراها داده می‌شود با پول حاصل از مواد مخدر خریداری شده است. یادداشتهای سرهنگ اولیور نورث این مسأله را بخوبی روشن می‌سازند.

این دستیار پرکار شورای امنیت ملی یادداشتهای روزانه فراوانی درباره معاملات و گفتگوهایش با فعالان دنیای پرتضاد فروش اسلحه، که آنها را به نفع «امنیت ملی» به کار می‌گرفت تهیه کرده بود. در این یادداشتهای اشارات فراوانی به مؤسسه‌ای که نام با مسمای «سوپر مارکت» بر آن نهاده اند دیده می‌شود. سوپرمارکت یکسری انبار بدون عنوان بود که در کنار یکی از خیابانهای شهری به نام سان پدروسولا در هندوراس قرار داشتند. در این انبارها سلاحهای ساخت بلوک شرق (و از جمله سلاحهایی که توسط باربارا استادلی اجراکننده سابق برنامه‌های تلویزیونی فراهم شده بود) را که جهت کنتراها فراهم شده بود، تا سقف روی هم چیده بودند. در بهار سال ۱۹۸۸ و بعد از اینکه افشا شدن عملیات پنهانی کاخ سفید بخش اعظم این فعالیتها را تعطیل کرد، هنوز هم میلیونها دلار

از این سلاحها در این انبارها موجود بود. سه سال قبل از آن، به تاریخ ۱۲ جولای ۱۹۸۵ سرهنگ نورث درباره سوپرمارکت نوشت: «(پاك شده) نقشه‌هایی برای توقیف کردن همه... در هنگامی که عاقبت کار سوپرمارکت به جای ناجوری کشیده شود. ۱۴ میلیون دلار از طریق مواد مخدر برای تأمین مالی فراهم شده است.» يك سال بعد، در تاریخ ژوئن ۱۹۸۶ نورث یادداشت کرد که هنوز هم برای «تصفیه حساب» با فروشندگان اسلحه در عملیات سوپرمارکت محتاج [به پول] است. نیوزویک در توصیف سوپرمارکت شرکای آن را «تجار قدیمی اسلحه که به سیا وابسته‌اند، عواملی از سرویس مخفی موساد اسرائیل، و شاخه اطلاعاتی ارتش هندوراس» توصیف کرد. آنگونه که نیوزویک می‌گوید؛ برای «مقامات بی‌نام و نشانی از دولت ریگان، روآوردن به اسرائیل کاری طبیعی بود، چرا که این دولت پس از قطع کمکهای ایالات متحده به گواتمالا به خاطر نقض حقوق بشر در این کشور، حاضر شده بود به تسلیح این کشور کمک کند. اسرائیلی‌ها موافقت کردند چنانچه پول را شخص دیگری پرداخت کند آنها نقش واسطه را بازی کنند.» (۷)

البته ویلیام کیسی برای دریافت سلاح بطور مستقیم به اسرائیل رو آورده بود، اما به گفته مقامات ارشد پانامایی و همچنین خوزه بلاندون، مایک هراری تماسهای مؤثر دیگری نیز با اعضای دولت ریگان برقرار کرده بود. او در مورد حمایت از کنترها هم با دوان («دوی») کلاریج^{۲۱} مدیر امور آمریکای لاتین در سیا و هم با دانالد گریگ^{۲۲} مشاور امنیت ملی جرج بوش ملاقات و گفتگو کرده بود. گریک که از مأموران سابق سیا است این را که حتی با هراری ملاقات کرده باشد تکذیب می‌کند. اما گریگ مصرانه حتی از قبول آگاهی از عملیات کنترها نیز اجتناب می‌کند، در حالی که یکی از یادداشتهای سرهنگ نورث به تاریخ دهم سپتامبر ۱۹۸۵ ملاقاتی را با وی و سرهنگ جیمز استیلی^{۲۳} رئیس گروه

21. Duan («Dewey») Clarridge

22. Donald Gregg

23. James Steele

مستشاری ایالات متحده در السالوادور ثبت کرده که در آن در مورد «حمایت لجستیکی» از کنتراها مذاکره شده است. براساس این یادداشت، حمایت مورد نظر شامل سلاحهایی نیز می شده که توسط ماریو دلامیکو^{۲۴} تبعیدی کوبایی فراهم آمده بود. طبق گزارشهای متعدد این شخص درگیر معاملات مربوط به سوپرمارکت بوده است. دلامیکو از دوستان و شرکای تجاری پساخ بن ار بود که بازار اسلحه گواتمالا توسط وی برای اسرائیل قبضه شده بود. فروشندگان عمده اسلحه در آمریکای لاتین در واقع باشگاه کوچکی بوجود آورده بودند.

«یک منبع بلندپایه» در سیبات که شاخه تجارت اسلحه وزارت دفاع اسرائیل است و توسط زوی رویتز اداره می شود، به روزنامه اسرائیلی خداشوت^{۲۵} گفت که دلان اسرائیلی ۴۰ میلیون دلار اسلحه به کنتراها فروخته اند. «بخشی از پول این سلاحها از طریق تجارت مواد مخدر پرداخت شد.» مقامات سیبات می گویند دولتهای اسرائیل و ایالات متحده از این فروشها آگاهی داشته اند و وزارت دفاع بطور ضمنی اختیار این معامله را به آنها داده است.

مایک هراری بخود می بالید که با سیا روابطی عالی دارد. سلاحهایی که هراری از بلوک شرق وارد می کرد در نهایت به دست فلیکس رودریگز می رسید که از کهنه کاران بسیار قدیمی سیا بود. آنطور که خوزه بلاندون به یاد می آورد، «فلیکس رودریگز در السالوادور کار می کرد. او از سال ۱۹۸۳ بطور منظم به السالوادور می رفت. ژنرال گورمان^{۲۶} (سرپرست فرماندهی جنوبی ایالات متحده در پاناما) نامه ای به پیکرینگ سفیر ایالات متحده در السالوادور نوشت تا بگوید که فلیکس تا چه حد برای کنتراها اهمیت دارد. او مدیر فرودگاه ایلوپانگو در السالوادور بود که به عنوان محل تدارک تسلیحاتی کاستاریکا و هندوراس بشمار می رفت. برخی از سلاحهایی که از یوگسلاوی می آمد از پاناما به فرودگاه ایلوپانگو فرستاده می شد و مسئول آن نیز فلیکس رودریگز بود.»

24. Mario Delamico

25. Hadashot

26. Gorman

یادداشت گورمان به پیکرینگ در واقع خاطرنشان می‌ساخت که ارتباطات رودریگز «برای وی.پی.خیلی جدی اند.» منظور از وی.پی.^{۲۷}، جورج بوش معاون رئیس جمهور بود. فلیکس رودریگز از طریق تلفن با دانالد گریگ مشاور بوش در تماس دائم بود و شخصاً نیز با بوش ملاقات کرده بود. هر چند موضوع بحث فعالیت‌های ضدشورش در السالوادور بود، اما طبیعی است که هیچکس به بحث کشاندن موضوع کنترها را ارد نمی‌کرد. خیلی مشکل می‌شد توضیح داد چرا در دو یادداشتی که توسط سرهنگ ساموئل واتسون (از کارکنان جورج بوش) فراهم آمده خاطرنشان می‌شود که رودریگز طی ملاقاتی با بوش و گریگ در ماه مه ۱۹۸۶، معاون رئیس جمهور را در مورد «وضع جنگ در السالوادور و تجدید تدارک کنترها» آگاه ساخته است. هر چند این یادداشتها توسط دانالد گریگ امضا شده بود، اما اشارات مستقیمی که در آنها به کنترها می‌شد بعداً به عنوان اشتباه انشایی کنار گذاشته شد. (۸)

هر چند رودریگز به احتمال زیاد در کار گروه سوپرمارکت شرکت داشت، (به گفته یکی از رفقای سابقش یکی از اصلی‌ترین حقوق‌بگیران کاخ سفید بود) اما این عامل سابق سیاه فعالیت‌های خود را از روی میهن دوستی توصیف می‌کند و منکر هرگونه اقدام نادرستی است. اما بلاندون که به خاطر پست عالی‌رتبه‌اش از پاناما ناظر عملکرد وی بود کار وی را چندان میهنی ارزیابی نمی‌کند. «اول اینکه این کار در زمره کارهای کثیف بود. ارتباطات وی با شبکه هراری چیزی نبود که از آدمی میهن دوست سر بزند. هراری در کار مواد مخدر بود و رودریگز با او کار می‌کرد. آیا قاچاق مواد مخدر یک کار میهنی است؟»

در زمینه تأمین مالی خریدهای تسلیحاتی، (سوی ۱۴ میلیون دلار درآمد مواد مخدری که سرهنگ نورث ذکر می‌کند) به گفته بخش خبری ای.بی.سی عملیات هراری «در بهار سال ۱۹۸۳ به درخواست واشنگتن با حداقل ۲۰ میلیون دلار پول دولت اسرائیل که بعداً توسط صندوق عملیات پنهانی ایالات

متحده بازپرداخت شد آغاز گردید. اسرائیلی‌ها سلاحها را از لهستان و چکسلواکی خریدند و حمل مخفیانه آنها را از مبداء یوگسلاوی به بولیوی و سپس پاناما آغاز کردند.» گزارش ای.بی.سی می‌گوید که سلاحها از آنجا توسط هواپیماهای دی.سی-۶ و سی-۱۲۳ به کاستاریکا و السالوادور حمل و در اختیار کنتراها قرار داده می‌شد.

تا بیش از يك سال پس از آنکه به سال ۱۹۸۸ در ناحیه جنوبی فلوریدا ادعای نامه‌ای در زمینه قاچاق مواد مخدر علیه نوریگا صادر شد. عمدتاً به خاطر شهادتی که بلاندون داده بود. وی به خاک پاناما چسبیده بود، تا اینکه ارتش ایالات متحده به پاناما حمله کرد. بخشی از این تأخیر به خاطر این بود که سازمانهای مختلف واشنگتن نمی‌دانستند با متحدی که اطلاعات زیادی در مورد عملیات پنهانی ایالات متحده و مسئولان این عملیات در اختیار داشت چه باید بکنند. بلاندون در مورد این مسأله حساس تحلیلی مختصر داشت: «نوریگا از برخی مقامات مهم ایالات متحده حق السکوت می‌گیرد... او در چگونگی استفاده از اطلاعات خود علیه افراد تخصص دارد... برخی مقامات مهم دولتی وجود دارند که می‌ترسند نوریگا در مورد آنها چیزی به زبان بیاورد.» هنگامی که بلاندون در مقابل کمیته روابط خارجی سنا شهادت می‌داد نامه‌ای از نوریگا را قرائت کرد که آشکارا مقاماتی از واشنگتن را تهدید می‌کرد. در بخشی از این نامه آمده بود:

من مدرک و دلایلی در دست دارم مبنی بر اینکه سیاستمداران ایالات متحده آمریکا از چند نفر وکیل و سیاستمدار پانامایی که در کار مواد مخدر بوده‌اند حمایت کرده‌اند... دلایلی مبنی بر واسطه‌گی دولت ایالات متحده در زمینه معاملات مواد مخدر، کسب پول، و قاچاق سلاحهایی که به کشورهای آمریکای لاتین می‌روند در دست دارم....

مدارکی دارم که نشان می‌دهند سیاست دروغین ایالات متحده در مورد مواد مخدر مرزهای ما را در مجاورت هندوراس از تهاجم کوکائین مانع نشده است. کوکائین از هندوراس به ایالات متحده حمل می‌شود و مبداء آن بنادری هستند که فقط چند کیلومتر با پایگاه نظامی ایالات متحده در

هندوراس فاصله دارند...» (۹)

جالب است خاطر نشان کنیم که پس از تهاجم ایالات متحده به پاناما در دسامبر ۱۹۸۹، مقام مسئول آمریکایی برای جمع آوری اسناد حساس ضبط شده از ژنرال نوریگا کسی نبود جز سرهنگ جیمز استیلی که نقشی مهم در عملیات پنهانی حمایت از کنتراها بازی کرده بود.

در مورد مسأله حساس دیگر یعنی میزان درگیری اسرائیل نیز چیز زیادی در جلسات تحقیق کنگره گفته نشد، بیشتر به خاطر اینکه بلا ندون درخواست کرد موضوع پشت درهای بسته مورد بحث قرار گیرد. اما برای ثبت سوابق به صورت غیر سری و آگاهی همگان اظهار داشت که شبکه هراری «مرکب از شهروندان اسرائیلی، پانامایی ها، و شهروندان آمریکایی و به منظور تأمین سلاح بوجود آمده بود» و برنامه های آن حمل سلاح برای کنتراها و همچنین حمل کوکائین را در بر می گرفت.

ممکن است کسی فکر کند حتماً شریک جرم نوریگا که دومین شخص قدرتمند پاناما محسوب می شد، برای نیروهای آمریکایی که در تهاجم قبل از سحرگاه بیستم دسامبر ۱۹۹۰ دوستان نوریگا را به محاصره خویش درآورده بودند هدفی قابل تعقیب به حساب می آمده است. اما مایک هراری در زمانی که ارتش ایالات متحده راههای منتهی به پایتخت پاناما، فرودگاه، و محدوده هوایی پاناما را به کنترل خود درآورده بودند به اسرائیل گریخت. او در ساعت سه و پنجاه دقیقه صبح از آپارتمان خود در میرادور دل پاسیفیکو خارج شد و همراه با راننده و محافظ خود سوار بر تویوتای لندکروزش ناپدید گردید. سه روز پس از آن، هنگامی که نیروهای ایالات متحده زدن درهای ساختمانهای میرادور را آغاز کردند، متوجه آپارتمان هراری نشدند تا اینکه یکی از افسران بازنشسته ارتش ایالات متحده که در نزدیکی همان آپارتمان خانه داشت پیشنهاد کرد شاید بد نباشد خانه وی را جستجو کنند. تیمی که از طرف سفارت آمریکا این کار را می کرد به گاوصندوق هشتصد پوندی هراری دست نزد. سپس گاوصندوق ناپدید شد.

در ۲۸ دسامبر جان بوشنل معاون هیأت آمریکایی مستقر در پاناما اعلام کرد که هراری «اسیر جنگی است.» در واقع در آن هنگام هراری در کمال آسایش در تل آویو بسر می برد. دو روز بعد بوشنل حرف خود را پس گرفت و توضیح داد که ارتش ایالات متحده اشتباه کرده بوده است. «در تحقیق بیشتر معلوم شد که آنها یا اصلاً کسی را نگرفته بودند - که محتمل تر است - و یا کسی را که گرفته بودند ثابت کرد اشتباه کرده اند.» هنگامی که از رئیس جدید الانتصاب نیروهای مسلح پاناما در مورد هراری پرسش شد وی از حرف زدن امتناع نمود. سرهنگ ادواردوهررا به وال استریت ژورنال گفت؛ مقامات ایالات متحده به او توصیه کرده اند آقای هراری را فراموش کند. هررا اضافه کرد؛ «من سربازی بی اهمیت هستم و این موضوع ماهیت بین المللی دارد.» اما این فرمانده بی اهمیت نیروهای مسلح از «مایک دیوانه» آنقدر ناراحت بود که گفت؛ «او آدمی فاسد، دزد، و قاتل است که خسارات زیادی به پاناما وارد کرد.» (۱۰)

هراری یک ماه پیش از فرار خود از پاناماسیتی ساخت خانه بسیار مجللی را در حومه تل آویو شروع کرده بود. این پروژه مشترکی بود که هراری با شراکت زن برادرش دوریت بینیش^{۲۸} که در آن هنگام دادستان کل اسرائیل بود انجام می داد. در حیاط خانه هراری که در داخل شهر تل آویو قرار داشت یک اتومبیل آئودی مدل جدید و یک اتومبیل ولووی گران قیمت به چشم می خورد، زیرا وی کنسول افتخاری پاناما در اسرائیل نیز بود. همسایگان او نظامیان و مقامات بازنشسته اطلاعاتی بودند که بسیاری از آنان به پاداش سالها خدمات دولتی اینک مدیریت شرکتهایی را بعهدده داشتند. در بیرون خانه هراری نام یا شماره ای وجود نداشت. مهمانان او همیشه به خاطر کلکسیون آثار هنری آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین که در خانه داشت تحسینش می کردند. بین یادگارهای خدمات طولانی وی نامه هایی که شیمون پرز و اسحاق شامیر جهت قدردانی از خدمات وی در جهت نزدیکتر کردن روابط اسرائیل و پاناما نوشته بودند به چشم می خورد.

سه هفته پس از تهاجم ایالات متحده به پاناما، مایک هراری در تلویزیون اسرائیل ظاهر شد تا اعلام کند قربانی یک جنگ فریب آمیز شده است. هراری به تکرار حرفهایی از این قبیل چسبیده بود که: «ادعا شده است من مشاور نوریگا بوده ام. نه، من مشاور او نیستم و در گذشته نیز چنین نبوده ام. نه شماره یک هستم و نه شماره دو. نوریگا شریک من نیست. من اداره کننده کارهای او نیستم، نیروهای نظامی او را سازماندهی نکرده ام، آنها را آموزش نداده ام، و سازماندهنده امنیت شخصی وی نیز نبوده ام. من صرفاً آدمی شخصی و غیر نظامی ام که کارش تجازت است.» هنگامی که از وی خواسته شد چند جمله ای در توصیف نوریگا بگوید پاسخ داد: «من نوریگا را آدمی می شناسم عاقل، پر انرژی، میهن دوست، و در عین حال حيله گر و بطرز فوق العاده ای توانا در حفظ خویشتن. او به راحتی در دل اطرافیان برای خودش جا باز می کرد.»

گزارشهایی وجود دارد از اینکه چند روز قبل از تهاجم آمریکایی ها یک هواپیمای سی - ۱۳۰ اسرائیلی در فرودگاه پاناما ظاهر شده و شش ساعت قبل از فرود چتربازان آمریکایی در حالی که پر از سند و پرونده بوده آنها را ترك کرده است، (خارج کردن سوابق عملیات جنایتکارانه و بردن آنها به اسرائیل قبلاً نیز انجام شده و آن هنگامی بود که یک هواپیمای حمل و نقل نیروی هوایی آرژانتین مملو از اسرار رژیم بدنام آرژانتین در سال ۱۹۸۳ از فرودگاه بوئنوس آیرس به هوا برخاسته و بسوی اسرائیل پرواز کرد.) ژنرالهای آرژانتین از بهترین مشتریان سلاحهای اسرائیلی بودند.

روزنامه پانامایی لاپرنسا تلاش کرد این را که چگونه مقامات آمریکایی به آدمی مثل مایک هراری اجازه عبور امن داده اند توضیح دهد.

«آیا هراری در نهان در کار گیرانداختن نوریگا با گرینگوها [لقب آمریکایی ها و انگلیسی ها در آمریکای لاتین] همراهی کرده است؟ افراد بی صفتی مثل هراری فقط به خودشان وفا می کنند... بسیار محتمل است وی ماهها قبل به این نتیجه رسیده باشد که رفیقش دیگر از دست رفته است، و او باید خدمات خود را به آنهایی ارائه کند که برای زدن آخرین ضربه مرگ آور به نوریگا آماده می شوند. این نیز محتمل است که مایک دیوانه آزادی خویش را در

ازای فروش اطلاعات [به آمریکایی‌ها] و یا دادن حق السکوت بازخریده باشد. يك مقام بلندپایه... می‌گوید که مایک با فراهم ساختن نسخه‌ای از سری‌ترین پرونده‌های موساد در پاناما آزادی خود را بدست آورده است. اگر چنین باشد برای این سوابق جنایتکارانه پایانی سریع و سخت پیش‌بینی می‌کنم، زیرا يك بازرس اطلاعاتی (چنانچه چنین چیزی وجود داشته باشد) می‌تواند به آسانی از روی آنها رابطه سه‌جانبه موساد - نوریگا - کارتل مدلین [موادمخدر] را مشخص کند» (۱۱)

واقعیت مخوف «رابطه» با مدلین یکبار دیگر در یکی از تکان‌دهنده‌ترین رسوایی‌های دهه از پرده بیرون می‌افتاد. چنین رابطه‌ای از مایک هراری فراتر می‌رفت و به اردوگاه‌های نظامی واقع در ناحیه ماگدالنا مدیو^{۲۹} و مقامات سطح بالای دولت کلمبیا می‌رسید. امواج تکان‌دهنده این افشا شدن‌ها نام برخی اسرائیلی‌ها را در لیست مرگ کلمبیایی‌ها وارد می‌کرد، حداقل یکی از کشورهای حوزه کارائیب را به گرفتاری می‌انداخت، و باعث می‌شد جنازه مقتولی در صندوق عقب اترمبیلی در میامی پیدا شود. این رسوایی، مریبان نظامی اسرائیلی را که وابسته شرکت سرنیزه بودند و از صمیم قلب به گواتمالایی‌ها و کنترها خدمت می‌کردند. از منطقه خارج می‌کرد. اینان افرادی بودند که در حال نمایش تخصص‌های خود در دره پارتریج کلاب در اسرائیل با حالتی بدون احساس از «جنگ با تروریسم» سخن می‌راندند، اما توضیح انگیزه‌های آنها در آموزش جوخه‌های مرگ کارتل موادمخدر مدلین کار آسانی نبود.

اینکه چه کسی این پیشقراولان لژیون اسرائیل در آمریکای لاتین را در رابطه با کارتل کوکائین قرار داده در ابتدا روشن نبود. طبق اسناد دولت کلمبیا، فردی اسرائیلی به نام «مایک» که مشخصات وی با ویژگی‌های هراری تطبیق می‌کند در ماه مارس سال ۱۹۸۹ در یکی از اردوگاه‌های آموزشی آدمکشان کارتل در منطقه پورتو بویا کا دیده شده است. سخنگوی دی.ای.اس که سازمان امنیت داخلی کلمبیاست از هراری به عنوان کسی که در جریان آموزش ارتش خصوصی

گونزالورودریگز گاخا^{۳۰} از مقامات بالای کارتل مدلین شرکت داشته نام می برد. اینترپول [پلیس بین الملل] اطلاعاتی دریافت داشته بود، دال بر اینکه هراری در حال آموزش «گروههای شبه نظامی فوق دست راستی در کلمبیا» است.

ممکن است تماس ابتدایی از طریق پساخ بن ار گرفته شده باشد که به عنوان کارگزار مربیان در گواتمالا کار می کرد. اما اسرائیلی های دیگری نیز بودند که در ارتباط با ارتش و نظامیان کلمبیایی فعال بودند. حتی رافی ایتان رئیس همواره حاضر لا کام که در جریان جاسوسی جاناتان پولارد اداره کننده وی بود و بازدیدی هم از کارخانه نومک در آپولوی پنسیلوانیا به عمل آورده بود یکبار در کلمبیا پیدا شده و یک دوره آموزشی ضدشورش را در وزارت دفاع این کشور برگزار می کرد. ایتان در کلمبیا خیلی فعال بود و کلمبیایی ها او را (بدرستی) آدمی تحت حمایت آریل شارون می دانستند. رئیس جمهور کلمبیا از وی خواسته بود در مورد چگونگی بهتر کردن سیستم امنیتی اقامتگاهش در بوگوتا و همچنین امنیت خانواده و وابستگانش او را راهنمایی کند.

هنگامی که یعیر کلین^{۳۱} و سایر افراد مؤسسه سرنیزه برای نخستین بار در سال ۱۹۸۸ به هتل کاسموس شهر بوگوتا وارد شدند، کلمبیا در حال خرید مقادیر هنگفتی سلاح از دولت اسرائیل بود. در واقع طی آن سال کلمبیا بیش از یک سوم حجم صادرات تسلیحاتی اسرائیل را که به ۵۰۰ میلیون دلار بالغ می شد به خود اختصاص داد. زرادخانه کلمبیا بیست و پنج هزار تفنگ جلیل، دوازده جنگنده کفیر، و ابزار الکترونیک پیشرفته ای را که ساخت اسرائیل بود در خود جای داد. اسرائیل از کلمبیا ذغال می خرید. مبارزه ضدچریکی نیروهای مسلح کلمبیا علیه چهار گروه چریکی فعال در این کشور فرصتی عالی برای مستشاران و مربیانی پدید می آورد که با گروههای راست گرا در ارتباط بودند.

دموکراسی کلمبیا که از آن تحسین بسیار به عمل آمده است، مبنایی

30. Gonzalo Rodriguez Gakha

31. Yair Klin

نااستوار دارد اما قدمت آن به چهل سال می‌رسد. یعنی از زمان «ویولنسیا»^{۳۲} که يك جنگ «کم‌شدت» داخلی بود و دویست هزار کشته بجا گذاشت، برقرار شده است. در واقع کلمبیا همواره تحت حکومت نظامی بوده و اجرای قانون اساسی آن نیز به حالت تعلیق درآمده است. کلمبیا تنها کشور جهان است که به داشتن انضباط آکادمیک موسوم به «جنایت شناسی»^{۳۳} به خود می‌بالد. جنایت نیز مانند معادن زمرد، چاههای نفت، جنگلهای گسترده آمازون، و ذخایر جادویی طلاهای دزدیده شده فاتیحین اسپانیا که اینک در سالنهای موزه بوگوتا وجود دارد، بخشی از چشم انداز کلمبیا به حساب می‌آید. در سال ۱۹۸۸ هشتاد و دو مورد قتل عام در این کشور رخ داد (کلمبیایی‌ها جنایاتی را که در آنها بیش از پنج نفر در زمان و مکان واحدی به قتل برسند به عنوان قتل عام طبقه بندی کرده اند). می‌توان در انتهای گودالها جمجمه و استخوانهای قفسه سینه را در کنار تپاسهای پوسیده و کفشهای کهنه دید و همه اینها شواهدی هستند بر روش وحشیانه‌ای که در کلمبیا برای آرام کردن ناآرامی سیاسی وجود دارد.

میزان مرگهای غیرطبیعی از زمان افزایش تجارت کوکائین در سالهای ۱۹۸۰ بشدت بالا رفته است. تولید این ماده مخدر آنقدر آسان و فروش آن آنقدر پرمفعت بود که هر کس به تجارت آن وارد می‌شد به حدی که از تخیل آزمندان نیز فراتر می‌رفت، ثروتمند می‌شد، مشروط بر اینکه زنده می‌ماند. طبقه جدیدی از اشراف و ثروتمندان پیدا شده بود که از بارون‌های تجارت قهوه و شکر قدرتمندتر بود. آنگونه که یکی از افراد همشان این افراد توصیف می‌کند: «این میلیونرهای جدید» خانه‌های اربابی افسانه‌ای برای خود می‌ساختند که شیرهای طلایی داشت، در آنها دستگاههای پخش موسیقی کار گذاشته شده بود، اتومبیلهای کلاسیک در آنها نگهداری می‌شد و دارای اصطبل اسبهای مسابقه بود. پابلو اسکوباریکی از رؤسای کارتل نخستین هوآپیمای حمل مواد مخدر خود را در کنار دروازه‌ای که به ملك اربابی اش منتهی می‌شد قرار داده و باغ وحش

32. Violencia

33. Violentology

خصوصی خویش را پر از جانوران وحشی ساخته بود. این حیوانات وحشی را بطرز حساب شده‌ای در هواپیماهای حمل کننده مواد مخدر قرار می دادند تا استفاده از سگهای تشخیص دهنده مواد مخدر را بی تأثیر سازند.^{۳۴}

در کنار این ولخرجی‌ها و صرف بی ملاحظه پول، جاه طلبی سیاسی و عطشی سیری ناپذیر برای بدست آوردن زمین بیشتر نیز از راه می رسید. مقامات کارتل بخشهای وسیعی از منطقه ماگدالنا مدیورا که در مرکز کشور واقع بود و غنی ترین زمینها را داشت خریدند. آنها میلیونها جریب زمین را با درآمد هنگفت مواد مخدر خریدند و بهای چندانی نیز نپرداختند. چریکهای نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (اف.ای.آر.سی) وئی.ال.ان در این منطقه فعالیت داشتند و اغلب از گله داران محلی مبالغی دریافت می کردند و برای حمایت از این افراد پول می گرفتند. رؤسای کارتل تصمیم گرفتند با این اخاذی از طریق نیروی نظامی بجنگند. آنها آدمکشانی را که سیکاریوس^{۳۴} خوانده می شدند استخدام کردند تا از این کار مطمئن شوند. در حالی که وزارت دفاع کلمبیا اجازه این کار را داده بود، جوخه های آدمکش راه اردوگاههای آموزشی، را در پیش گرفتند. بقول کارلوس لموس سیمونز^{۳۵} وزیر سابق دولت کلمبیا، «گروههای دفاع از خود» قانونی بودند، زیرا سلاطین مواد مخدر «از زمین و املاک خود در مقابل تهدید چریکها دفاع می کردند.» (۱۲)

به این ترتیب جوخه های مرگ کارتل مواد مخدر کلمبیا يك تشکیلات قانونی برای حفاظت از املاک شخصی بود. (سرانجام هنگامی که سال ۱۹۸۹ به پایان می رسید و شوق و حرارت سیکاریوس در انجام وظایف خود کشور را در حمام خونی غیر قابل توصیف غرق کرده بود، قانون به آرامی عوض شد.) مقامات کارتل نیز همانند گله داران، از نظر منافع با زمینداران محافظه کار منطقه ماگدالنا مدیو و همچنین فرماندهان نظامی منطقه همسو شدند. اسناد محرمانه دی.ای.اس پلیس امنیت داخلی کلمبیا اتحادی را که تشکیل شده بود تشریح نمود و حتی از

34. Sicarios

35. Carlos Lemos Simmons

برخی مقامات ارتش و پلیس که در جریان تشکیل گروه‌های شبه نظامی کارتل بودند نام برد. یک سازمان حقوق بشر موسوم به آمریکن واچ^{۳۶} توضیح داد که گله‌داران کارتل «فعالیت‌های خود را با زمینداران قدیمی هماهنگ می‌سازند، با رهبران سیاسی محلی و منطقه‌ای متحد می‌شوند، و روی همکاری مقامات پلیس و نظامی منطقه حساب می‌کنند. اتحاد ایدئولوژیک با مقامات، هدف از بین بردن چپ‌ها به هر قیمت ممکن را دنبال می‌کند و فاسد کردن سایر مقامات و ترسانیدن بقیه نیز به آنان کمک می‌کند تا بدون ترس از مجازات به فعالیت‌های خود ادامه دهند.» بقول یکی از قاچاقچیان سابق کارتل مدلین به نام کارلوس لدر^{۳۷} «به خاطر همه اینها جنگ در کلمبیا ادامه دارد و مردم نیز میل دارند از تیم‌های دفاع شخصی یا جوخه‌های ضربت و آدمکشان استفاده کنند، زیرا پای سرگ و زندگی آنها در میان است. در آنجا جنگ سرد فوق‌العاده کثیفی جریان دارد.»

کارلوس لدر یکی از قاچاقچیان اسم و رسم‌داری است که روش مفیدی برای حمل کوکائین به ایالات متحده از طریق هوایی ابداع کرده است. وی در آوریل سال ۱۹۹۰ در یکی از سلول‌های دو متری زندان فوق امنیتی ماریون در ایالت ایلینویز در حال تحلیل رفتن بود و سلولش فاصله چندانی با سلول جان‌اتان پولارد [جاسوس اسرائیلی] نداشت. به گفته منابع وابسته به کارتل مواد مخدر، سه سال پیش، هنگامی که کارتل حس کرد باید یک ماهی نسبتاً بزرگ به قلاب مقامات قانونی ایالات متحده بیندازد، رفقای کارلوس لدر در کار مواد مخدر او را قربانی کردند.

محکومیت لدر عبارت بود از اعدام، بعلاوه ۱۳۵ سال حبس. او در حالی که حرف می‌زد دستبند‌های خود را نیز با ایجاد صدایی منظم تکان می‌داد. گهگاه نگاهی به پایین و ساق‌هایی که درون کفش ساخته شده از پارچه‌اش می‌لرزید می‌انداخت. او که از اوضاع و احوال کنونی جهان به کلی جدا بود فکر خود را با لذت به گردش در گذشته‌ها و هنگامی می‌برد که برای خودش حزبی سیاسی

36. American Watch

37. Lehder

داشت و در باغ خانه اش مجسمه ای تمام قد از جان لنون [خواننده و آهنگساز انگلیسی] به چشم می خورد. دستگاه سیاسی او موسوم به جنبش ملی لاتین یکبار اطلاعیه ای صادر کرده و در آن تجارت مواد مخدر را «سلاحی انقلابی علیه امپریالیسم آمریکای شمالی» اعلام کرده بود. اما لدر را به زحمت می شد آدمی چپگرا بشمار آورد. او نیز مانند نوریگا از تحسین کنندگان هیتلر بود. هنگامی که به او گفتیم به نازی بودن متهمش می کنند پاسخ داد: «آیا این جرم است؟» سپس مکشی کرد و افشاگرانه ادامه داد: «در کلمبیا نه.»

هرچند رفقای وی در کارتل مدلین از نظر دیدگاه سیاسی تا حدودی کمتر افراطی بودند، اما آنها نیز همراه یکدیگر چکهایی میلیون دلاری برای تأمین کاندیداهای سیاسی صادر می کردند. لدر یکی از گردهمایی‌های جمع‌آوری کمک برای مبارزه ریاست جمهوری را که در سال ۱۹۸۲ به خاطر آلفونسو لویز میکلسون^{۳۸} در هتل اینترنشنال مدلین برگزار شده بود تعریف کرد. «اکثر آدمهایی که در آنجا بسر می بردند، نه تنها تحت تعقیب دادگستری ایالات متحده بودند، بلکه آدمهای معروفی از جمله قاچاقچیان یا مافیایی‌ها، فروشندگان مواد مخدر بودند و در همان جلسه ده میلیون دلار برای لویز میکلسون جمع کردیم. در همان روز نیم میلیون دلار چک به او دادیم.» همانطور که اغلب برای اینگونه کمک‌دهندگان اتفاق می افتد، لدر احساس می کرد او و دیگران چیزی به اندازه ارزش پولهایشان بدست نخواهند آورد. «این سیاستمدارها فقط و فقط می خواستند از ما پول در بیاورند.» هر چند لویز میکلسون قطعاً حرف لدر را تکذیب خواهد کرد، اما در واقع تعداد زیادی از سیاستمداران کلمبیایی «نارکودلار»^{۳۹} دریافت می کردند که به معنی این بود که نه تنها عضو کارتل و شریک و متحد متنفذین قدیمی و زمینداران و مقامات نظامی منطقه در فعالیتهای شبه نظامی هستند، بلکه در محافل دولتی نیز نفوذ دارند. کارلوس لدر یکی از پدران بنیانگذار نخستین جوخه مرگ شبه نظامی

38. Alfonso Lopez Michelson

۳۹. Narco - Dollar پول حاصل از مواد مخدر.

کارتل بود در سالهای ۱۹۸۰ یک سری گروگانگیری توسط یکی از گروههای چریکی جاه طلب محلی موسوم به «ام-۱۹» صورت می گرفت که عجیب ترین آنها یورش به کاخ وزارت دادگستری و گروگان گرفتن کارکنان آن بود (ارتش کلمبیا در پاسخ به این گروگانگیری تانکی به مقابل کاخ دادگستری آورد و گلوله های تانک را به هر جنبنده ای در درون ساختمان و از جمله قضات و مقامات دادگستری شلیک کرد). هنگامی که ام-۱۹ گروگان گیری اعضای خانواده های کسانی را که عضو کارتل بودند شروع کرد، این عمل به مثابه اعلان جنگ تلقی شد. پس از یکسری ملاقات بین رؤسای کارتل که از مناطق مدلین و کالی بودند، ام.ای.اس (به انگلیسی معادل «مرگ بر گروگان گیرها» است) تولد یافت. ام.ای.اس سرعت و با کارایی بخش اعظم فعالان ام-۱۹ را قتل عام کرد. لدر که خود به گروگان درآمد بود به یاد می آورد: «ما شش ماه به کمک ارتش و پلیس با آنها جنگیدیم. بیشتر آنها (اعضای ام-۱۹) به خارج گریختند... منظورم آنهایی است که نمردند.» یکی از مشاوران کارتل که آمریکایی کوبایی الاصلی بود به آنان توصیه کرد، کشتارهایشان تا حد ممکن علنی باشد تا حداکثر وحشت را پدید آورد. اجساد را مانند اشیایی که به درخت کریسمس آویزان می کنند از درختها می آویختند.

کارلوس لدر مستشاران اسرائیلی را به این صورت توصیف می کند که جوخه های قدیمی مرگ را «دستگاههای خیلی کارای آدمکشی» و آموزش داده شده توسط آنها اعلام کند. (۱۳) هرچند باید اظهارات لدر را به عنران کسی که گرایشات طرفداری از نازی ها دارد تلقی کرد، اما باید اشاره کرد رفیق قدیمی وی یعنی گونزالو رودریگز گاخا بود که مبلغ ۸۰۰ هزار دلار برای برخورداری از خدمات یعیرکلین به مؤسسه سرنیزه پرداخت کرد. (کلین پرداخت این مبلغ را نمی پذیرد و می گوید مبلغی که توسط «کشاورزان محلی» پرداخت شد ۳۸ هزار دلار برای هر دوره سه هفته ای بود.) به گفته ژنرال ماتزا مارکز^۴ رئیس

دی.ای.اس، سهم کلین در آموزش آنان و پدید آوردن جوخه مرگ خیلی اساسی بود. ماتزا گفت: «او به آنان چگونگی ساخت بمب را آموزش داد.»

ژنرال ماتزا در ماه دسامبر ۱۹۸۹ در دفتر خویش واقع در قرارگاه مرکزی پلیس امنیت داخلی در بوگوتا مهمانانی داشت. دفتر او کمی پیش هنگامی که انفجار يك بمب دیوارهای جلوی ساختمان چند طبقه بتونی را از بین برد به مقدار زیادی آسیب دیده بود. اسناد فوق سری در دفاتری که دیگر دیواری نداشتند دستخوش بازی باد بود. خیابان پررفت و آمد جلوی ساختمان به گودالی عمیق و بدشکل تبدیل شده بود. دینامیتها که در يك اتوبوس جاسازی شده بودند به هنگام شلوغی صبح منفجر شده و سی و سه نفر کشته بجا گذاشتند.

مسئول این انفجار گونزالورودریگزگاکا، و هدف آن ژنرال ماتزا بود. ماتزا گفت: «هنگامی که اثر انفجار را که می شود گفت مثل يك بمب اتمی کوچک بود حس کردم، داشتم طبق معمول کار می کردم. در دفتر من شیشه پنجره که ضدگلوله است از جای خود درآمد و روی میزم افتاد. اگر روی صندلی افتاده بود مرا از بین می برد.» ماتزا هنوز هم به خاطر اینکه خطر از بیخ گوشش گذشته بود التهاب داشت. «در همان حال صداهایی را شنیدم که کمک می خواستند، جیغ می کشیدند و بدنبال آن متوجه شدم یکی از منشی هایم مرده است. آنوقت بود که وسعت خرابی و تعداد کشته شده ها را فهمیدیم... شکی ندارم که این ترسناک ترین حمله ای بوده است که مقامات کلمبیایی هدف آن واقع شدند.»

این دومین سوء قصد جدی علیه جان ژنرال بود. همه می دانستند مخالفت این ژنرال با خشن ترین قاچاقچیان به خاطر فعالیت آنها نیست و در نتیجه يك دشمنی جدی به حساب نمی آید. ماتزا هر روز صبح که از خانه خارج می شد با هشدارهای مرگ روبرو می شد. «خیلی کم بیرون می روم و در حال حاضر رفت و آمد و برخوردهای اجتماعی من آنقدر کم شده که می توانم بگویم به ده درصد سابق رسیده است.»

شخصی که دستور بمب گذاری در مقابل ساختمان دی.ای.اس را داده بود، از اینکه ژنرال ماتزا در بررسی قتل عام ماگدالنامدیو واقع در نزدیکی پورتوبویا کا

(معروف به پایتخت مرگ) بی میلی و کم کاری نشان می داد، خشمناک شده بود. پورتوبویا کا همان شهری بود که آماتسیا شوالی بهترین مربی شرکت سرنیزه با حسرت از آن یاد می کرد. در حالی که در دفتر صدمه دیده ماتزا نشسته بودیم به این تصادف غریب می اندیشیدیم که یعیر کلین، یعنی همان کسی که ماتزا وی را مسئول آموزش بمب گذاری به آدمکشان کارتل می دانست کمی پیش نزد ژنرال ماتزا آمده و تقاضای شغل کرده است. «هنگامی که آقای کلین به کلمبیا رسید به دفتر من آمد و به عنوان متخصص امنیت خدمات خود را عرضه کرد.» (۱۴)

کلین به يك هتل کوچک و امن بوگوتا رفته بود که اقامتگاه ۴۱۸۵ نامیده می شد. سرهنگ درشت اندام و طاس اسرائیلی، زبان اسپانیایی بلد نبود و ترجیح می داد با اسرائیلی های دیگر همراه شود. وی سپس با یکی از اسرائیلی های مقیم کلمبیا به نام سرهنگ دوم اسحاق شوشانی^{۴۲} آشنا شد که در بوگوتا شعبه ای از شرکت ایسراکس^{۴۳} را اداره می کرد. شرکت یاد شده از شرکتهای فرعی مؤسسه اسرائیلی موسوم به کلال بود. شوشانی ارتباطات و اطلاعاتی سیاسی را که کلین فاقد آنها بود در اختیار داشت. مؤسسه کلال هنوز هم با کلمبیا حدود ۲۵۰ میلیون دلار قرارداد داشت که شامل ابزار نظامی، سیستمهای رادار، و خودروها و تانکهای زرهی پیشرفته بود. این دوست تازه یافته علاقه زیادی به مار داشت. اسرائیلی ها شوشانی را به عنوان کسی به یاد می آورند که همواره مار کوچکی در جیب خود حمل می کرده است. کلین هنگامی که در اقامتگاه ۸۵ اقامت داشت با آریک آفک^{۴۴} نیز دیدار کرد. آفک آدمی بود شبیه به مردان دوران رنسانس: تاجر گل، کارگزار امور مسافرتی، و فروشنده اسلحه. او در میامی استقرار داشت و هنگامی که از کار تجارت اسلحه فراغت می یافت، از کلمبیا گل وارد می کرد و به اداره شرکت مسافری اش «آلتیمیت تراول» می پرداخت.

41. Residencia 85

42. Shoshani

43. Israx

44. Afek

کلین به دست افراد قابلی افتاده بود. به گفته منابع اسرائیلی، سرهنگ شوشانی واسطه قراردادی برای آموزش یکصد و پنجاه نفر از مزدوران کارتل مدلین بود. این قرارداد به عنوان فرصتی جهت آموزش «گله داران» منطقه ماگدالنا مدیو به کلین داده شد و افسران میان رتبه ارتش کلمبیا ترتیبات لازمه را فراهم کردند. کلین با یک سروان و یک سرگرد کلمبیایی و ظاهراً مدیران دو بانک موسوم به بانکودوگرانادروس و بانک ملی کلمبیا دیدار کرد. آنگاه راه ماگدالنا را در پیش گرفت تا در مورد شرایط قرارداد مذاکره کند: سه دوره، هر یک به مدت سه هفته، و ۵۰ نفر کارآموز برای هر دوره. قیمت کل کار ۸۰۰ هزار دلار بعلاوه مخارج بود که می باید در میامی پرداخت می شد. قرار بود کارآموزان سلاح خویش را خود تأمین کنند، اما جلیقه رزمی ساخت اسرائیل و گویا دوربین قابل نصب روی سلاحهای آنان توسط اسرائیلی ها تأمین می شد. کلین باید چهار اسرائیلی دیگر برای اداره کردن دوره ها پیدا می کرد و این کاری بود که وی انجام داد. اسناد محرمانه سازمان امنیت کلمبیا از کلین و مر بیان شرکت سرنیزه در کنار شوشانی و آفک به عنوان کسانی که در جریان آموزش سیکاریوس بوده اند نام می برد. (۱۵)

اردوگاه آموزشی از روی مصلحت اندیشی در فاصله ای کاملاً نزدیک به پادگان معمولی ارتش بنا شده بود. سربازان عادی کلمبیایی از اردوگاه دیدار می کردند و با افراد کارتل مسابقه می دادند. آموزشهایی که توسط مر بیان شرکت سرنیزه ارائه می شد جالب توجه بودند. آنها که می دانستند بازاریابی مناسب رمز موفقیت است، از آموزشهای چریکی در جنگل و شهر و به منظور آموزش چریکهای جنگلی و شهری فیلم ویدئو تهیه می کردند. نماهایی که در آنها نیروها کارهایی مشکل انجام می دادند، از وسایل پیشرفته و امروزین استفاده می کردند، (و فریادهایی که با مضمون «چریکهای کمونیست! خون شما را سر خواهیم کشید» سر می دادند) در فیلمهای مربوط به آموزش گواتمالایی ها و واحدهای پیشرفته تر کنترها به کرات دیده می شد.

در آن منطقه همه می دانستند هزینه سیکاریوس از کجا تأمین می شود. کلین

و سایر افراد ملیت خود را پنهان نمی کردند. آنها حتی در مهمانی های پورتوبویا کا حضور می یافتند. نظامیان کلمبیایی واسطه این معامله بودند و ارتش این کشور روابط بسیار نزدیکی با دولتهای اسرائیل و ایالات متحده داشت. همه آنان هدف مشترکی داشتند: مبارزه کارا و مؤثر با شورشیان.

آگاهی از آنچه که در این نوع فعالیتها جریان داشت در اظهارنامه ای قابل دستیابی است که یکی از کهنه کاران سرویس های امنیتی کلمبیا در ماه اوت سال ۱۹۸۹ در اختیار دادستان کل بوگوتا قرار داد. ریکاردو گامز مازوئرا^{۴۵} در یک تیپ ارتش که تاکنون سری بوده است و چاری سولانو^{۴۶} نامیده می شود کار می کرده است. این سازمان هم مسئولیت اطلاعاتی و هم ضد اطلاعاتی را بعهده دارد. آنطور که جزئیات گیج کننده عرضه شده توسط گامز حاکی اند، چاری سولانو در شکنجه، کشتار، و جاسوسی تخصص دارد. از دیدگاه ارتش، این تیپ در خط مقدم فعالیتهای ضد شورش قرار داشت. از جمله عملیات این تیپ، عملیات ترسناکی بود که پس از حمله چریکهای ام-۱۹ به کاخ دادگستری بوگوتا به سال ۱۹۸۵ انجام شد. پس از اینکه ارتش ساختمان را تسخیر کرد و اکثر کسانی را که در ساختمان بودند به رگبار مسلسل بست، برخی از زخمی ها به بیمارستان سیمون بولیوار انتقال یافتند. بین آنها منشی یکی از قضات وجود داشت. «روت زولوآگا دو کوره را»^{۴۷} را از تخت بیمارستان به زیر کشیدند و به مرکز نظامی اسکوتلا دو کابالریا^{۴۸} بردند. در آنجا منشی بیگناه را آنقدر شکنجه کردند که درگذشت. یکی دیگر از قربانیان شکنجه گران چاری سولانو، کارلوس رودریگزورا مدیر کافه تریای کاخ دادگستری بود. او پس از چهار روز شکنجه کشته شد. مدیر کافه تریا و منشی چیزی برای اعتراف نداشتند.

گامز پس از ذکر سوء رفتارهای چاری سولانو اظهار می کند که افسران

45. Mazuera

46. Charry Solano

47. Ruth Zuluaga de Herrera

48. Escuela de Caballeria

بخش ضد اطلاعات در دو دوره آموزشی جاسوسی و تعقیب و مراقبت افراد مظنون که مر بیان آنها دو افسر امنیتی سفارت اسرائیل بوده اند شرکت کرده اند. او از «سینیور یوسیعا»^{۴۹} به عنوان مربی چاری سولانو نام می برد. یوسیعبیران افسر ارشد امنیتی وابسته به سفارت اسرائیل در بوگوتا بود. هنگامی که گزارش و شهادت گامز به دست عفو بین الملل افتاد، وزارت خارجه اسرائیل تکذیبهای شدیدی مبنی بر اینکه بیران هرگز «در چنین فعالیتهایی درگیر نبوده است» به عمل آورد. سخنگوی وزارت امور خارجه اسرائیل افشاگریهای گامز را در مقابل «معاهده صهیونیسم» قرار داد و با مفاد آن مقایسه کرد. جالب آنکه عفو بین الملل در گزارش خود نام یوسیعبیران را نبرده بود. به گفته منابعی در اسرائیل، افسر امنیتی فوق در مورد پیشرفت کار یعیر کلین گزارشی تهیه کرده بود.

در مورد اینکه مقامهایی نیز در سفارت ایالات متحده از فعالیتهای یعیر کلین آگاهی داشته اند، شك زیادی وجود ندارد. حداقل یکی از اسناد دی.ای.اس که به گفته ماتزا مارکز رئیس این سازمان به عنوان يك اقدام معمول در اختیار دی.ئی.ای (اداره مواد مخدر ایالات متحده) و افراد سیا گذاشته شده، خاطر نشان می کند جوخه مرگ مسئول کشتار کارگران مزارع موز استان اورابا، توسط مر بیان اسرائیلی و در پورتو بویا کا آموزش دیده است. این سند به تاریخ بیستم جولای ۱۹۸۸ یعنی درست يك سال قبل از افشای رسوایی است. این سند جزئیات «همکاری» بین مقامات پلیس و فرماندهان ارتش (که نام آنها برده شده) را با کارتل تأمین کننده مالی جوخه مرگ شرح می دهد و حتی آدرس دقیق مدارس را که اسرائیلی ها به عنوان مربی در آنها کار می کنند بدست می دهد. (۱۶)

در نتیجه، دولت ایالات متحده از روابط نزدیک ارتش کلمبیا با کارتل های مواد مخدر آگاه بود. آنها همچنین می دانستند که میلیونها دلار از کمک ارائه شده ایالات متحده برای مبارزه با مواد مخدر صرف مبارزه با چریکهای چپگرا و

حامیان آنها می شود.

هنگامی که نیروهای شبه نظامی کارتل در ماه نوامبر سال ۱۹۸۸ وارد شهر سگوویا^{۵۰} شدند، ارتش کنار ایستاد و فقط ناظر بود. آنگونه که یک پروفیسور کلمبیایی به نام آلکساندروریس به یاد می آورد؛ «آنها چهل و سه نفر را در وسط شهر کشتند. هرکس که در آن نزدیکی بود هدف قرار گرفت. آنها از مردمان عادی شهر و افرادی بی دفاع بودند.» بعد از کشتار جویی از خون در خیابان براه افتاد. در فیلم نشان داده می شود بچه ها از روی این جوی خون می پرند و این تنها بخشی از واقعیت ضبط شده روی فیلم بود. زانویی نشان داده می شد که بر آن میخ کوبیده بودند و غرق در خون بود. رییس ادامه می دهد: «در روزهای قبل از قتل عام تهدیدهایی علیه کل مردم شهر صورت می گرفت، زیرا اهالی شهر در انتخابات به اتحاد میهنی^{۵۱} که حزبی چپگرا است رأی داده بودند. به این ترتیب این اقدام آنان تنبیهی بود علیه کل شهر به خاطر رأی سیاسی آن...» چهل و سه نفر به خاطر اینکه به راه غلط رأی داده بودند کشته شدند. وزارت امور خارجه از جریان سگوویا آگاه بود. مایکل اسکول دستیار وزیر امور خارجه در امور آمریکای لاتین قبل از آنکه مسئولیت کل منطقه را در دفترش در واشنگتن بعهده بگیرد، در سفارت بوگوتا خدمت کرده بود. هنگامی که از وی در مورد ارتباطات مستند ارتش [کلمبیا] و قاچاقچیان مواد مخدر در جریان سگوویا پرسش شد گفت؛ «خب، ما خبر داشتیم چنین چیزهایی در جریان است. این موضوع را بر مبنای ثابتی مورد بحث قرار می دهیم... ما در مذاکرات خود با دولت‌های خارجی بر این نکته اصرار می کنیم که حقوق بشر جزئی اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده است و بی گمان شرطی بنیادین در استفاده از کمک ایالات متحده بشمار می رود...»

در سال ۱۹۸۹، در هنگامه آنچه که به اصطلاح «جنگ با مواد مخدر» نامیده می شد (قبل از آنکه بحران خلیج فارس این مشغولیت ادواری را تقریباً بدون

50. Segovia

51. Union Patriótica

باقی ماندن هرگونه اثری ناپدید سازد)، ایالات متحده ۶۵ میلیون دلار ابزار نظامی در اختیار کلمبیا قرار داد. رئیس پلیس کلمبیا مؤدبانه خاطر نشان کرد ابزار آلات دریافتی کلاً برای جنگ علیه قاچاقچیان نامناسب است و بیشتر به درد عملیات ضد شورش می خورد. کمک ارسالی ایالات متحده راه خود را کج کرد و به پورتوبویا که کلین و افرادش در آن اردوی آموزش برپا کرده بودند سرازیر شد. هلی کوپترهای ایالات متحده برای بمباران ضد چریکی به کار گرفته شد و تعداد زیادی از غیرنظامیان بیگناه را قربانی کرد. وزارت امور خارجه ایالات متحده این را نیز می دانست.

در یکی از اردوگاههای زشت و کثیف پناهندگان در منطقه بارانا کابرمخا که فاصله زیادی از پورتوبویا ندارد یکی از کشیش های کلمبیایی پناهندگان را پس از بمباران کمک می کرد. پدر فلورس میرو^{۵۲} هنگامی که از آنچه بر سر روستائیان آمده بود حرف می زد تلاش می کرد لبخند سعادت بار خود را حفظ کند. «روستائیان هنگامی که هلی کوپترها را می بینند احساس ترس و نگرانی می کنند زیرا می دانند برای بمباران آمده اند. هلی کوپترهای توپدار برای حمله می آیند و حتی صدای آنها برای همه و بویژه دهقانان دهشتبار است. هنگام شنیدن صدای هلی کوپترها می گریزند.» پناهندگان بی پناه و بی چیز گیج و آشفته بودند. یکی از آنها می گوید: «همه می گویند که گویا ارتش در جستجوی قاچاقچیان است، اما من از این حرفها چیزی سرم نمی شود زیرا در اینجا نه ماری جوانایی در کار است و نه هرئین. آنها در حرف می گویند دنبال قاچاقچی می گردند و در عمل به جمعیت غیرنظامی حمله می کنند. این ما هستیم که بمباران می شویم نه قاچاقچیان.» (۱۷)

هنگامی که از مایکل اسکول مقام ارشد وزارت امور خارجه در امور آمریکای لاتین در مورد پناهندگانی که به خاطر بمباران هوایی هواپیماهای هیوبی^{۵۳}، بلك هاوك، و ای - ۳۷ آواره شده اند پرسش می کنیم، پاسخ می دهد:

52. Flores Miro

53. Huey

«البته من نمی توانم رقمی را به درصد بگویم، اما ما و مقامات کلمبیایی متقاعد شده ایم که آمیزه ای از اینها درست تر بنظر می رسد. یعنی این هراپیماها اساساً علیه قاچاقچیان به کار می روند، اما اگر کمی حوزه دید را وسیع کنیم، وقتی دولتی با منابع محدود مثل دولت کلمبیا در کار است، این دولت نه تنها با کارتل‌های مواد مخدر-مدلین، کالی و دیگران- بلکه با چریکها نیز باید بجنگد. اگر ما کمکی به دولت کلمبیا می کنیم تا بخشی از فشار منابع به این دولت کاهش یابد، اهمیتی ندارد که این دولت از ابزار آلات یا اعتبارات چه استفاده ای می کند. این دولت از فشار منابع رهایی می یابد و بخشی از این منابع می تواند به حوزه فعالیت دیگری انتقال یابد.» به عبارت دیگر، ارتش کلمبیا می تواند «بر کاری دلش می خواهد انجام دهد.

با توجه به اینکه ارتش کلمبیا میلیونها دلار از کمک ایالات متحده را به میل خود مصرف می کند، این نگرانی پدید می آید که بخش قابل توجهی از ارتش کلمبیا کمک کننده دیگری - کارتلها - نیز دارد. به هر حال گونزالو رودریگز گاخا تیپ سیزدهم ارتش کلمبیا را با هزاران نفر افراد آن خریده بود. سوابق بانکی نشان می دهند وی میلیونها دلار به صندوقهای این افراد کمک کرده و کار او جنبه نیکوکاری نداشته است. با وجود لفاظی های بسیاری که درواشنگتن و بوگوتا در زمینه مبارزه با مواد مخدر صورت می گیرد، این وضعیت تا زمانی برقرار ماند که رودریگز گاخا عملیات بمب گذاری خویش را آغاز کرد و بین انواع بسب گذاری ها بمبی هم در هواپیمای شرکت «آویانکا» گذاشت. یکصد و هفده نفر در اثر این حادثه در کلمبیا از بین رفتند. این حادثه پایان دورانی سرشار از سود را اعلام کرد. رودریگز گاخا گیر افتاد و تیرباران شد. اطلاعات مربوطه نه از طریق ارتش بلکه از طریق رقبای تشنه به خون وی در کارتل کالی عرضه شد. دو روز پس از مرگ وی، مقامات کارتل ثروتمند کالی پیروزی خود را جشن گرفتند. از طریق واسطه ای در بوگوتا، افراد کارتل کالی اطلاعات خود را در اختیار ژنرال مارکز رئیس دی. ای. اس قرار دادند. (روزی که گاخا کشته شد، اعلامیه هایی از طرف مدلین در شهر کالی پخش شد که هشدار می داد «سرتاسر کلمبیا به عزای

کالی خواهد نشست.»

ژنرال مارکز افراد مؤسسه سرنیزه و یعیر کلین را در لیست افرادی که شدیداً تحت تعقیب بودند قرار داد. ژنرال گفت؛ کلین نه تنها چگونگی ساخت بمب را به افراد رودریگز گاخا یاد داده است، بلکه آدمکشان لوئیس کارلوس گالان کاندیدای ریاست جمهوری سال ۱۹۸۹ را که غالباً با جان اف. کندی مقایسه می شد و تا آستانه دستیابی به ریاست جمهوری نیز پیش رفت نیز آموزش داده است. ژنرال مارکز همچنین کلین را متهم کرد مقادیری سلاح ساخت اسرائیل برای افراد کارتل مدلین وارد کرده است.

سلاحهای یاد شده وسائل اضافی وزارت دفاع اسرائیل و شامل مقادیر مختلفی از انواع خمپاره، مین، مواد منفجره، ابزار مادون قرمز برای نبردهای شبانه، مسلسل، تدارکات پزشکی و مقدار زیادی مهمات بود. پانصد قبضه تفنگ تهاجمی و معادل دو هزار خشاب مهمات این تفنگها از طریق يك کشتکار اسرائیلی «خربزه» و این بار از مبداء جزایر آنتیگوا در دریای کارائیب واصل شده بود. (۱۸)

پس از اینکه در فوریه ۱۹۹۰ جنازه رودریگز گاخا نیز در کنار جنازه پسرش و افراد کشته شده اش به خاک سپرده شد مقامات کلمبیایی نهانگاهی از ۱۷۸ تفنگ جلیل را که از اسرائیل و از طریق آنتیگوا برای این سلطان موادمخدر حمل شده بود پیدا کردند. پرونده های اطلاعاتی کلمبیا حاکی است که این سلاحها از همان ابتدا برای رسیدن به دست رودریگز گاخا حمل شده بوده و مقامات اسرائیلی مطمئناً از مقصد آنها اطلاع داشته اند. به گفته یکی از افسران بلندپایه کلمبیایی، «همه اطلاعات کسب شده... اجازه این نتیجه گیری را می دهند که مقامات دولت اسرائیل از فروش محموله سلاحها اطلاع و نسبت به آن موافقت داشته اند، تا جایی که در تأمین وسیله حمل برای نخستین مرحله انتقال تسریع به عمل آورده اند.»

اسناد اطلاعاتی کلمبیا حاکی اند که رودریگز گاخا در ژانویه ۱۹۸۹ يك کشتی اجاره کرده تا «يك محموله سلاح را از طریق پاناما و به مقصد کلمبیا حمل

کند.» عملیات حمل به هیچ مشکلی برخورد نکرد، زیرا مقامات اسرائیلی ترتیبات مطمئنی اتخاذ کرده بودند. یک گزارش دولتی حاکی است که یعیرکلین و آریک آفک - همان تاجر گل و فروشنده اسلحه که شرکت مسافرتی نیز داشت - متوجه مشکلی شدند. «نوریگا نقشه‌ای کشیده بود تا سلاحها را ضبط کرده و برای اهداف خودش از آنها استفاده کند.» محل تخلیه محموله را به جزیره آنتیگوا انتقال دادند که براساس گزارش اطلاعاتی، یک افسر بلندپایه آنجا حاضر بود در مقابل «دریافت ۱۲۵ هزار دلار» در اجرای برنامه کمک کند.

پس از اینکه سلاحها به آنتیگوا وارد می شد، کشتی دیگری آنها را بار می زد و کانتینرها را به قایقی که به رودریگز گاخا تعلق داشت و در آبهای ساحلی کلمبیا بین کوردوبا و ساکره لنگر می انداخت انتقال می داد. سپس تفنگهای تهاجمی در مزرعه‌ای ساحلی که به جسوس ماریالویز گومز شهردار موناتریا تعلق داشت تخلیه می شد و توسط یکی از دستیاران گاخا معروف به «سامورایی» حمل می گردید.

در همین زمان مریان گسیل شده توسط مؤسسه سرنیزه در حال برگزاری یکی از سه دوره آموزشی برای جوخه‌های مرگ بودند. سرویس اطلاعاتی کلمبیا معتقد است کلین با عجله به آنتیگوا رفته بود تا «معامله سلاح و ترتیب دادن تأسیسات برای تشکیل یک مدرسه آموزشی جدید در آنتیگوا» و بوجود آوردن یک اردوگاه جدید برای کارتل مدلین را به انجام برساند. گاخا که آدم عملگرایی بود از روی احتیاط تصمیم گرفت، تدی ملنیک^{۵۴} مشاور مؤسسه سرنیزه و یک اسرائیلی لهستانی الاصل موسوم به «مایک» را تا زمان تحویل محموله به عنوان مهمان نزد خود نگه دارد.

داستان اینکه چطور سلاحهای ساخت صنایع نظامی اسرائیل از اردوگاههای جنگلی پورتوبویا کا سر در می آورد واقعاً جالب است، زیرا افراد و سازمانهایی در جریان آن دخیلند که از سرهنگ یعیرکلین خیلی قدرتمندترند.

کسی که ظاهراً در کار کاشت خربزه فعالیت می کرد موریس سارفتی^{۵۵} نام داشت و خربزه را در آنتیگوا در زمینی به عمل می آورد که «سوئیس آمریکن بانک» مالک آن بود. بانک سوئیس آمریکن فعالیت خود را از یکی از جزایر کوچک دریای کارائیب به نام آنگویلا^{۵۶} پیش می برد، اما در واقع متعلق بود به یکی از سلاطین کشتیرانی به نام بروس راپاپورت^{۵۷} که مقرش در ژنو بود. راپاپورت از اسرائیلی های جلای وطن کرده بشمار می رفت و نخست وزیران اسرائیل وی را در زمره نزدیکترین دوستان خود می دانستند. به گفته دوستان شیمون پرز، وی خانه بروس راپاپورت را به مثابه آدرس خود در سوئیس می دانست. راپاپورت همچنین از دوستان خوب ویلیام کیسی رئیس سیا بود و به همین دلیل گزارشهایی که در مورد واریز شدن ۱۰ میلیون دلار به حساب راپاپورت در سوئیس طی جریان ایران کنتررا وجود دارند تعجب چندانی بر نمی انگیزند.

آقای سارفتی (که آخرین بار در ژنو دیده شده) اجاره دار ملک راپاپورت در آنتیگوا، همانقدر که کشتکار خربزه بود خود را دیپلمات نیز به حساب می آورد. دولت آنتیگوا وی را به نمایندگی از سوی خود مأمور مذاکره در مورد یک واحد صنعتی نمک گیری آب دریا کرده بود که هیچگاه به واقعیت نپیوست. ظاهراً همین سارفتی بود که به تل آویو تلفن کرد تا بگوید نیروی دفاعی تقریباً هیچ آنتیگوا به پانصد تفنگ تهاجمی و دویست هزار گلوله نیازمند است. افراد صنایع نظامی اسرائیل برای بررسی این خریدار و کنترل موقعیت نیروی نود نفره آنتیگوا زحمتی به خود ندادند. اسناد وصول سلاحها که از آنتیگوا به اداره مرکزی صنایع نظامی اسرائیل فاکس شده بود امضای «وزیر امنیت ملی» آنتیگوا را داشت. به نظر دولت اسرائیل مسأله ای نیامد که اصلاً چنین پستی در آنتیگوا وجود ندارد. «وزیر» چنین تعبیر شد که امضاء کننده اسناد وره ببرد جونور^{۵۸} پسر

55. Sarfati

56. Anguilla

57. Rappaport

58. Vere Bird Jr.

نخست وزیر است که به عنوان وزیر امور عمومی و ارتباطات خدمت می کرد. ببرد بعداً سوگند یاد کرد که «هیچگونه اطلاعی» از سلاحهایی که به نام وی سفارش داده شده ندارد. به هر صورت، اسناد وصول سلاحها از میامی فاکس شده بود.

شرکتی که در میامی برای تسریع در کار انتقال سلاحها از آن استفاده می شد پروازهای خود را شبها انجام می داد و «نوا»^{۵۹} اینترنشنال نام داشت. از جمله سهامداران شرکت نوا، پساخ بن ار بود که برای بهتر کردن تخصص های افسران ارتش گواتمالا با مریبان مؤسسه سرنیزه تیمی تشکیل داده بود. شرکت نوا سهامدار دیگری با سوابق مناسب و شناخته شده داشت که سرتیپ ذخیره پینچاس شاچر^{۶۰} بود. از وی هم به عنوان عامل موساد، و هم به عنوان «نماینده پنهانی» صنایع تسلیحاتی اسرائیل یاد می شد. آماتسیا شوالی مربی اسرائیلی نیز که حقوق خود را در گواتمالا از بن ار دریافت می کرد وی را نماینده صنایع تسلیحاتی اسرائیل معرفی می کند. به این ترتیب، این نمایندگان صنایع تسلیحاتی اسرائیل جریان ارسال سلاح و مهمات اسرائیل برای کارتل را تسهیل کردند و پرداخت دو میلیون دلار هزینه معامله را نیز از طریق حساب بانکی سرتیپ شاچر در میامی صورت دادند. (۱۹)

با وجود این واقعیت که صنایع نظامی اسرائیل سلاحها را در يك کانتینر لاک و مهر شده و تحت عنوان «قطعات ماشین ابزار» ارسال کرده بود، یکی از سخنگویان وزارت دفاع اسرائیل در تل آویو بعداً گفت که معامله «تحت ضوابط عادی وزارت دفاع» انجام شده است. چنین اقداماتی ممکن است برای حمل يك محموله پنهانی عادی و معقول باشد، اما نه برای يك معامله مستقیم دولت با دولت که قرار است طی آن نیروهای مسلح آنتیگوا سلاح دریافت کنند؛ آشکار است در صنایع نظامی اسرائیل که يك مؤسسه دولتی است هیچکس شکی نداشته است که مقصد واقعی سلاحها آنتیگوا نیست.

59. Nova

60. Pinchas Shachar

سوابق حمل و نقل شرکت کشتیرانی دانمارکی الزه تی. اچ^{۶۱} که برای حمل محموله به آنتیگوا اجیر شده بود حاکی اندیک مقام وزارت دفاع اسرائیل محموله را همراهی می کرده است. ظاهراً این کشتی فراموش کرد یا نتوانست طبق معمول به شرکت بیمه لویدز لندن که بیمه گذار آن بود اطلاع دهد در بندر حیفا بارگیری کرده است. به این ترتیب از زمان حرکت این محموله از بندر حیفا تا زمانی که به آبهای کلمبیا رسید با آن به مثابه بخشی از یک عملیات پنهانی رفتار شد. یکی از تفنگهای جلیل که در این محموله بود بعداً گلوله ای سرنوشت ساز شلیک می کرد و لوئیس کارلوس گالان کاندیدای در شرف انتخاب ریاست جمهوری را می کشت.

به گفته وره بیرد، ظاهراً سارفتی یعنی همان تاجر خربرزه نیز یکی دیگر از افرادی بود که اشتیاق داشت در جزیره یک مدرسه آموزشی ایجاد کند. سرهنگ کلایدواکر فرمانده ارتش جزیره گفت که یعیرکلین اظهار داشته است چنانچه اجازه تأسیس مدرسه داده شود، سلاح نیز موردنیاز خواهد بود. آنتیگوا این درخواست را رد کرد. کلین بعدها گفت این مدرسه اصلاً برای تربیت افراد کارتل نبوده است و سرویس اطلاعاتی کلمبیا در اظهار این موضوع اشتباه کرده است. به گفته وی این مدرسه برای آموزش ناراضیان پانامایی بوده که قصد داشته اند ژنرال نوریگا را براندازند. او گفت رهبر آنان ادواردو هررا رئیس جدید نیروهای مسلح پاناما بوده است. هررا گفت که این حرف به کلی بی معنی است و افزود: «پشت همه این جریانات مایک هراری ایستاده است.»

«مایک» اسرارآمیز و مریبان مؤسسه سرنیزه سرانجام پس از اینکه سلاحها به دست کارتل رسید کلمبیا را به سلامت ترك کردند. یعیرکلین گفت که یوری بیران افسر امنیتی اسرائیل به او کمک کرده است. شخص اخیر همان کسی است که به عنوان راهنما و مربی تیپ چاری سولانو از وی نام برده اند. کلین گفت که بیران در مقابل دریافت پول به فرار وی کمک کرده است. بیران این حرف را

«افترا» می‌داند.

هنگامی که ژنرال ماتزا صنعت در حال شکوفایی آموزش آدمکشان کارتل را در پورتو بویا کا متوقف ساخت، یعیر کلین از این حرکت وی حیرت‌زده شد. آنطور که خود وی بعداً ادعا کرد، این فرمانده پادگان محلی بود که وارد شد و هشدار داد؛ «سرویس اطلاعاتی کلمبیا عنقریب برای دستگیری ما وارد خواهد شد.» کلین از دودستگی موجود بین بخشهای مختلف ارتش سر در نمی‌آورد. طی يك سال قبل از آن، مبارزه ژنرال ماتزا علیه همکاری ارتش با کارتل موادمخدر بشدت جریان داشت. (این مبارزه تا حدی یکنوع انتقام‌گیری شخصی بود. هنگامی که کارتل مدلین توسط انفجار اتومبیل ژنرال ماتزا تقریباً در کشتن وی موفق شده بود، اطلاعات حیاتی خویش را برای ترتیب دادن این انفجار از ارتش دریافت کرده بود.)

کلین از چیزی خبر نداشت. «غیرممکن بنظر می‌رسید که مرا برای کار در ارتش استخدام کرده باشند و آنوقت سرویس اطلاعاتی در صدد دستگیری ام باشد. بعد از آن فهمیدم که در کلمبیا بین سرویس مخفی، پلیس، و ارتش تضاد منافع وجود دارد. وضع آنقدر خنده‌دار بود که پلیس مخفی کلمبیا وزیر دفاع را متهم می‌کرد شريك تجاری من است.» در واقع، این حرف درست بود، شرکت اطلس که قرارداد دوره آموزشی منطقه ماگدالنا مدیورا با مؤسسه سرنیزه امضاء کرده بود يك سهامدار مهم محلی داشت که وزیر دفاع کلمبیا بود.

از نظر یعیر کلین آشکار بود وی هم در حال برآوردن نیازهای سرویس‌های امنیتی کلمبیا و هم الزمات سیاست خارجی ایالات متحده است. او گفت: «مسأله مهم چریکها بودند نه موادمخدر. آنها در بخشهای وسیعی از کلمبیا حضور داشتند. چریکها پارلمان کلمبیا را به اشغال خود درآورده بودند و این غیر از خود کلمبیا بود که در اختیار داشتند.» هر چند چریکها هیچگاه «پارلمان کلمبیا را به اشغال خود» در نیاورده بودند، اما از دیدگاه راست‌گرایان افراطی (که کلین به زعم خود در شمار آنان بود) این تهدید باید جدی گرفته می‌شد و این به معنی آن بود که «واحدهای رزمی فوق‌العاده» کارهایی را که ارتش قانوناً نمی‌توانست به

آنها اقدام کند به انجام برسانند. در واقع کلین آگاهی داشت که وی در کلمبیا و افرادی در گواتمالا و هندوراس در محدوده منافع ایالات متحده عمل می کنند. «آمریکایی ها در مرحله اول به از بین بردن کمونیست های کلمبیا علاقمند بودند و سپس مسأله موادمخدر و اینطور چیزها مطرح می شد. من در درجه اول به آمریکایی ها خدمت می کردم و حالا آنها می خواستند مرا قطعه قطعه کنند.» (۲۰)

مری اسرائیلی نقطه نظری داشت. او به تلخی گفت: «آمریکایی ها بر همه جنبه های زندگی کلمبیا سلطه داشتند و هنگامی که اوضاع در آنجا طبق میل آنها پیش نمی رفت کسی را برای سرزنش کردن پیدا می کردند... آنها مشتی آدم ترسویند که نمی دانند چگونه باید با حقیقت برخورد کرد.» حقیقت، آنطور که مایکل اسکول در وزارت امور خارجه ایالات متحده روشن می کند، این بود که جنگ علیه چریکها برای ایالات متحده مسأله اصلی بود و به این ترتیب چنانچه سلاحهای ارسالی برای مبارزه با موادمخدر به حوزه جنگ با چریکها انتقال می یافت، مقامات واشنگتن را نمی آشفته. هنگامی که از ژنرال خوزه مانوئل بانت^{۶۲} فرمانده منطقه وسیع کالی که مقر فعالیت کارتل قدرتمند کالی است پرسش شد ایالات متحده در حوزه فعالیت وی چه کارهایی علیه موادمخدر انجام می دهد، وی ابتدا گیج شد و پس از مکتی طولانی به سادگی پاسخ داد: «من چیزی نمی دانم.»

کلین احساس می کرد واشنگتن به او خیانت کرده است. «این کار ناجوانمردانه بود. سرنیزه تنها سازمانی بود که به ایالات متحده خدمت می کرد، زیرا با چریکهای کمونیست که تهدید جدی علیه منافع ایالات متحده بودند می جنگید. آنها الان اینطرف و آنطرف می روند و می گویند تهدید اصلی کوکائین است و به همین دلیل علیه سرنیزه وارد عمل شده اند. این امر تنها نشانگر آن است که عملکرد ما دیگر در جهت منافع آنها نبوده است و در نتیجه بدرفتاری با ما را شروع کرده اند.»

هنگامی که کلین به تل آویو برگشت، زندگی آرامی داشت تا اینکه انتشار فیلم تبلیغاتی مؤسسه سرنیزه در مورد دوره‌های آموزشی شهرت بدی برای وی پدید آورد و این چیزی نبود که وی خواستار آن باشد. دادستان کل اسرائیل از پلیس خواست در مورد کلین و همکارانش در مؤسسه سرنیزه تحقیقی صورت دهد. در آن هنگام دادستان کل در حال آخرین مراحل ساخت خانه‌ای بود که بطور اشتراکی با شوهر خواهرش مایک هراری می‌ساخت. پلیس مدارک و اسناد و مجوزهای وزارت دفاع را بررسی کرد. بین آنها سندی وجود داشت که توسط اسحاق رابین وزیر دفاع امضاء شده بود. این سند به تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۸۶ اجازه «صدور دانش فنی نظامی و ابزار دفاعی» را با قید این مطلب که شرکت برای هر قرارداد به کسب اجازه مخصوص نیازمند است، به مؤسسه سرنیزه اعطا می‌کرد. اینک که فعالیتهای مؤسسه سرنیزه هم برای وزارت دفاع و هم برای دفتر نخست وزیر مایه هراس شده بود، کسی در مورد اینکه کلین برای فعالیت آموزشی در پورتوبویا کما نیز کسب موافقت و مجوز کرده است چیزی مطرح نکرد. خود کلین گفت که موافقت مورد نیاز را برای آموزش‌هایی که به افراد غیر نظامی اجیر شده توسط «گله‌داران» داده درخواست نکرده است. اما هنگامی که در ماه اکتبر سال ۱۹۸۸ وی و رفقاییش در دره پارتریج کلاب درباره کار خود صحبت می‌کردند، کاملاً روشن ساختند زوی رویتزر رئیس سیپات در وزارت دفاع بطور کامل در جریان جزئیات فعالیتهای آنها و هر قدمی که برداشته‌اند قرار داشته است. در آن هنگام آنها در کلمبیا مشغول فعالیت بودند و به فعالیت خود ادامه می‌دادند.

کلین بعد از افشا شدن نقش خویش تأکید کرد که وزارت دفاع اسرائیل کاملاً از جریان آگاه بوده است. «قبل از آنکه اسرائیل را ترک کنم گزارش دادم عازم آموزش روستائیان هستم... تنها به من گفته شد مواظب خودم باشم. پس به این ترتیب دولت از همه چیز آگاه بود.»

نخستین باری که کلین زیر ضربه قرار گرفت اعلام کرد: «من اعلام می‌کنم که ما جنایتی مرتکب نشده‌ایم و اگر من قانون شکنی کرده‌ام، دیگران نیز چنین

کرده اند.» ظاهراً وی به مسئولیت کسانی اشاره می‌کرد که در صنایع نظامی اسرائیل کانتینرها را پر از سلاحهای تهاجمی کرده و بر آنها برچسب «قطعات ماشین ابزار» زدند. بدون شك وی به مایک هراری نیز اشاره می‌کرد که شریک تجاری یکی از بدنام‌ترین قاچاقچیان جهان بود. شامیر به عنوان نخست‌وزیر کلین را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «مشکل می‌توانم باور کنم افسران ما خود را در چنین فعالیت‌های نادرستی درگیر کنند. بله، باید در این مورد تحقیق کرد ولی من اصلاً نمی‌توانم باور کنم.» شاید هنگامی که نخست‌وزیر اسرائیل برای هراری نامه می‌نوشت تا از وی به خاطر نزدیک کردن اسرائیل و پاناما تشکر کند، از اینکه نوریگا به برکت موادمخدر اینقدر ثروتمند شده است اطلاع نداشت.

اسحاق رابین وزیر دفاع اسرائیل افراد مؤسسه سرنیزه را «مزدور» نامید. (۲۱) او هرگز در مورد عملکرد عالی مرپیان در رابطه با کنتراها و ارتش گواتمالا گلایه‌ای نداشت. جالب توجه است که سابقه عرضه شده توسط وزارت دفاع در مورد این فعالیتها به صورت دستکاری شده بود. وزیر دفاع اظهار داشت: «اطلاعات اولیه در مورد احتمال تخلف از قانون در آوریل ۱۹۸۹ بدست آمد.» این تاریخی بود ۹ ماه پس از آنکه سرویس امنیت داخلی کلمبیا (دی.ای.اس) به صراحت اعلام داشت، اسرائیلی‌ها در منطقه ماگدالنا مدیو جوخه‌های مرگ کارتل مواد مخدر را آموزش داده‌اند. هفت‌ماه پیش از این تاریخ، اطلاعات سند یاد شده در بوگویتا به بیرون درز کرده بود. رابین داشت ادعا می‌کرد سرویس اطلاعاتی اسرائیل عقب‌مانده‌ترین سرویس اطلاعاتی جهان است!

سیاستمداران اسرائیلی به این موضوع باور نداشتند. یعیر تسابان^{۶۳} از حزب ماپام از شامیر خواست به این سؤالات پاسخ دهد: «آیا هیچیک از مقامات رسمی در این جریان‌ات نقش مستقیمی بعهدده داشته‌اند؟ آیا سرویس‌های مخفی ما از این فعالیتها آگاهی نداشته‌اند؟» وقتی کمیته امنیت و امور خارجه تصمیم

گرفت بررسی موضوع را پشت درهای بسته انجام دهد، یوسی سارید^{۶۴} عضو چپ‌گرای مجلس اسرائیل اظهار داشت: «آدم احساس می‌کند خود دولت از چیزهایی می‌ترسد و قصد دارد مسائل را از افسران بلند پایه و اعضای مجلس پنهان کند. هشتصد نفر اسرائیلی در فاسدترین و کثیف‌ترین مناطق جهان اینطرف و آنطرف می‌روند، در حالی که مجوزهای صادر شده از سوی وزارت دفاع را در جیب خود دارند.»

برای مدتی یعیر کلین به اولیور نورث اسرائیل تبدیل شد. کارکنان سیبات، وزارت دفاع، صنایع نظامی اسرائیل، و سفارت اسرائیل در بوگوتا در حالی که همه تقصیرها به گردن یعیر کلین می‌افتاد ساکت ماندند. ناهوم بارنئا^{۶۵} روزنامه‌نگار اسرائیلی در ویدیوت‌آهارونوت نوشت؛ آنچه که کلین در کلمبیا انجام داده است از عملکرد ارتش در لبنان بدتر نیست. «حقیقت آن است که یعیر کلین و خود من یکبار در خدمت کارتل موادمخدر به جنگ رفته‌ایم. من می‌دانم که بین آنچه آریل شارون در سال ۱۹۸۲ انجام داد و عملکرد افراد مؤسسه سرنیزه از نظر قانونی تفاوتی هست. اما تفاوت اخلاقی آنها چیست؟» براساس گزارشهای متعدد، فالانژیست‌های مسیحی لبنان که متحدین شارون بودند از اجزای فعال صنعت در حال توسعه مواد مخدر در لبنان اعلام شده‌اند.

اعضای رنجیده گروه سرنیزه به یکی از روزنامه‌نگاران اسرائیلی گفتند که آریک آفک را مسئول درگیر شدن خود در کل این قضیه کثیف می‌دانند. آریک همان تاجر گل و اسلحه است که صاحب یک شرکت مسافرتی نیز بود، و اسناد اطلاعاتی کلمبیا از حضور وی در پورتو بویا کا یاد کرده‌اند. یکی از افراد مؤسسه سرنیزه یادآوری کرد؛ «امیدوارم آریک الان در یکی از سلولهای بازجویی سرویس اطلاعاتی کلمبیا گیر افتاده باشد.» چند ماه بعد، بوی تعفن جنازه آفک پلیس میامی را بسوی صندوق عقب اتومبیل بیوک وی کشاند. اسلحه فروش سی و نه ساله اسرائیلی که به افتخار شغل ظاهری و خوش ظاهرش توسط دوستان و

64. Yossi Sarid

65. Nahum Barnea

دشمنانش لقب «گلفروش» گرفته بود، به حرفه ای ترین شکل ممکن اعدام شده بود. او را با بدنی پر از گلوله در شهری که پر از حرفه ای هاست رها کرده بودند. [میامی از مراکز عمده فعالیت‌های گانگسترهای حرفه ای در ایالات متحده است.]

بنظر می‌رسد که آفک ارتباطاتی، هم با سرویس اطلاعاتی اسرائیل، و هم با آژانس‌های دولت ایالات متحده از جمله سیا برقرار کرده بود. او به یکی از شرکایش در شرکت فرست پاراگون^{۶۶} - همان شرکتی که گل وارد می‌کرد - بطور محرمانه گفته بود برای بخش اطلاعات نظامی اسرائیل کار می‌کند. مطبوعات اسرائیل وی را به عنوان مأمور سابق اطلاعاتی و بقولی فعال در جریان تهاجم به لبنان معرفی کرده‌اند. ظاهراً وی هم با سیا، و هم با سرویس مخفی ایالات متحده همکاری داشت و به گفته یک منبع دولتی ایالات متحده با یک گذرنامه آمریکایی که با مجوز دادگاه فدرال در میامی صادر شده بود به کلمبیا سفر می‌کرد. تلویزیون اسرائیل گزارش کرد که سازمان سیا این گذرنامه را در مقابل دریافت اطلاعات پیرامون فعالیت‌های اسرائیل در کلمبیا در اختیار وی قرار داده بود. آفک دو هفته قبل از آنکه کشته شود به روزنامه اسرائیلی یدیوت آهارونوت گفت که سازمان سیا در مقابل همکاری اش به وی پیشنهاد تابعیت ایالات متحده را داده است. در زمانی که جنازه آفک در صندوق عقب اتومبیل بیوکس در پارکینگ فرودگاه بین‌المللی میامی قرار داشت، پرزیدنت جرج بوش در حال فراهم کردن آخرین مراحل آمادگی برای شرکت در اجلاس مبارزه با موادمخدر کارتاژنا^{۶۷} در پانزدهم فوریه بود. این اجلاس از دیدگاه روابط عمومی و تبلیغاتی رویداد مهمی بشمار می‌رفت، زیرا نشان می‌داد رئیس جمهور آماده است با هر تهدیدی که از سوی افراد وابسته به کارتل موادمخدر در قلمرو پر خطر خود آنان وجود داشته باشد روبرو شود، اما محل اجرای اجلاس یعنی کارتاژنا از محل فعالیت رؤسای کارتلها فاصله ای کافی داشت و به خاطر این رخداد، محافظت هوایی ویژه ای نیز از آن به عمل می‌آمد. طرح اولیه فراهم آمده توسط سرویس مخفی شامل این

66. First Paragon

67. Cartagena

برنامه نیز بود که بدلی از جرج بوش قبل از وی از در هواپیما خارج شود تا اگر گلوله‌ای به ناگهان شلیک شد آسیبی به رئیس جمهور نرسد. سرویس مخفی آریک آفک را نیز فراخوانده بود.

آفک قبل از مرگ به دوستانش گفته بود هر روز با مأموران سرویس مخفی در تماس است و طی هفته‌های اخیر چهار بار همراه آنان به کلمبیا رفته تا مشکلات مربوط به امنیت رئیس جمهور را حل کند. این نگرانی وجود داشت که مبدا آدمکشان کارتل مدلین از موشکهای زمین به هوا برای سرنگون کردن هواپیمای رئیس جمهور استفاده کنند. آفک از یعیر کلین خواست بررسی کند آیا کارتل چنین سلاحهایی دریافت کرده است یا نه. کلین این موضوع را به عنوان شاهدهی بر اینکه اردوی وی در کلمبیا «بی ثبات، و آمیزه‌ای از تخیل و واقعیت» بوده است می‌داند. سرویس مخفی ارتباط گرفتن با آفک در مورد میزان توانایی کارتل را پذیرفته است. اما یکی از سخنگویان سازمان می‌گوید از «کمکهایی بیشتر از این» اطلاعی ندارد و می‌افزاید: «به هر حال این موضوعی نیست که ما اطلاعات بیشتری در مورد آن ارائه کنیم.» (۲۲)

در میانه طوفانی از فعالیت که برای حفظ جان بوش در مقابل آدمکشان کارتل مسلح شده توسط اسرائیل براه افتاده بود، آفک نیز به سراغ اسرائیلی‌ها و کلمبیایی‌ها رفت. او تقریباً هر روز با دفتر پلیس ملی اسرائیل در کنسولگری اسرائیل در نیویورک حرف می‌زد. این تاجر گل با کنسولگری اسرائیل در میامی نیز تماس داشت و اغلب با یک زن ناشناس در سفارت کلمبیا در واشنگتن از طریق تلفن ارتباط می‌گرفت. همه این تماسها استراق سمع شده و توسط سرویس مهاجرت و اعطای تابعیت از آنها اطلاع حاصل شده بود، زیرا این سرویس در مورد اینکه آفک بطور غیرقانونی و به عنوان «کارگر ویژه کشاورزی» وارد ایالات متحده شده است تحقیق می‌کرد. عنوان فوق به کارگران مهاجر فصلی داده می‌شد که در مزارع کار می‌کردند.

دفتر اداره مواد مخدر ایالات متحده در میامی نیز به آفک علاقه نشان می‌داد. محل دفتر محلی اداره مواد مخدر در فاصله یک مایلی شرکت واردات گل قرار

داشت. هنگامی که پلیس بین‌المللی ادارهٔ مواد مخدر ایالات متحده را در مورد قصد کلمبیایی‌ها برای دستگیری اسرائیلی‌ها هشیار کرد، تام کش^{۶۸} مأمور ویژه يك نفر را مأمور رسیدگی به قضیهٔ آفک کرد. کش همچنین ادارهٔ مرکزی مواد مخدر را در واشنگتن در مورد همسایه‌اش که به تجارت گل اشتغال داشت آگاه ساخت. برای تعقیب این شخص که اطلاعات بهنگامی در مورد کارتل مدلین داشت و کمتر کسی همانند او مطلع پیدا می‌شد، هیچ دستوری از واشنگتن نرسید. کش گفت: «باید آن را فراموش می‌کردیم.» این عبارتی مصطلح بود بین کارکنان دفتر محلی میامی که اهداف آنها یا خیلی حساس و یا مفیدتر از آنکه هدف تحقیق قرار گیرند شناخته می‌شدند و باید آنها را به حال خود رها می‌کردند. روزی که آفک ناپدید شد به دخترش گفت قراری دارد و باید اشخاصی را ملاقات کند. پس از آنکه جنازهٔ وی که هنوز هم در لباس زیر بود از صندوق عقب اتومبیلش بیرون کشیده شد، علاقهٔ رسمی به موضوع وی به ناگهان ته کشید. يك سخنگوی پلیس اسرائیل گفت: «نمایندهٔ ما در ایالات متحده در حال بررسی موضوع است.» شکی نیست که منظور وی همان کسی بود که آفک تقریباً همهٔ روزهای قبل از مرگش به او تلفن کرده بود. یکی از سخنگویان سرویس مخفی با گفتن این حرف که «این نیز یکی دیگر از آدم‌کشی‌هایی بود که در میامی اتفاق می‌افتند»، راه آنها را بست. اگر سیا واقعاً از فرد کشته شده برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد فعالیت اسرائیلی‌ها در کلمبیا استفاده می‌کرد و آفک نیز آنطور که مریبان مؤسسهٔ سرنیزه می‌گویند مسئول قرارداد آنها با جوخهٔ مرگ بود، بنابراین سیا در این موقعیت ترس آور قرار می‌گرفت که به نام عملیات اطلاعاتی چشم خود را بر جنایاتی افراطی بسته نگه داشته است. یکی از قاچاقچیان ثروتمند کلمبیایی که در زندان میامی در کنار مانوئل نوریگا بسر می‌برد در سال ۱۹۸۹ گفته بود که کلین و شرکت وی اطلاعاتی در مورد پورتوبویاکارا به سازمان سیا رد می‌کرده‌اند. آفک پیام‌رسان این جریان بود. کلین اعتقاد داشت ارتباط آفک با آمریکایی‌ها

رابطه ای خطرناک بوده است. «آنها فکر می کردند آریک همانطور که دوست من است می تواند با آنان نیز دوست باشد... آنها بهترین شاهد و بهترین دوست مرا از بین بردند.»

ژنرال میگوئل ماتزا، رئیس سرویس اطلاعاتی کلمبیا، به یکی از افراد محرم خود گفت؛ اعتقاد دارد سازمان سیا و اداره موادمخدر ایالات متحده در کلمبیا «سیاستهای متفاوتی» دارند. به اعتقاد او سازمان سیا پیوندهایی با کارتل مدلین دارد. مسلماً سوپرمارکت اسلحه ای که در سان پدروسولا وجود داشت و توسط مواد مخدر تأمین مالی می شد، همچنین ماهیت «شبکه» تسلیحاتی مایک هراری برای کنتراها حاکی از نزدیکی هایی با کارتل مدلین است که سیا مایل به اعلام شدن آنها نبود. به این ترتیب چندان عجیب نیست که یک شرکت مورد تأیید وزارت دفاع اسرائیل یعنی همان شرکت سرنیزه عاقبت خدمتگذار «گله دار» بدنامی چون گونزالو رودریگز گاخا از کار در می آید. جالب توجه آن است که کلین پس از آنکه در جریان رسوایی کارتل گیر افتاد اظهار داشت از سوی سیا موافقت با تأسیس یک مدرسه «مقابله با خطر» را در جزیره آنتیگوا بدست آورده است.

بعد از پایان ماجرای کلمبیا، دولت اسرائیل اعلام کرد که کلین به خاطر «برنامه ریزی تأسیس یک مدرسه ضد شورش و صدور ابزار و دانش فنی دفاعی به آنتیگوا» بدون کسب مجوزهای لازم محاکمه خواهد شد. حداکثر مجازات چنین جرمی سه سال زندان بود که نظامی کهنه کار اسرائیلی فقط یک سال از آن نصیب برد و پس از محکوم شدن نیز تقاضای استیناف کرد. مؤسسه سرنیزه نیز کماکان از سوی دولت سفارشات و قراردادهای دلپذیری دریافت می کرد. کلمبیا نیز همانند پاناما مسأله ای بود که همه علاقمند به فراموش کردن آن بودند.

یکی از مأموران اطلاعات نظامی ایالات متحده که در گذشته از نزدیک با اسرائیلی ها کار کرده است می گوید؛ تفحص در این تجارت پنهانی و بویژه فروش رسمی سلاح از سوی دولت اسرائیل به آنتیگوا در حالی که سلاحها به منظور رسیدن به دست کارتل موادمخدر مدلین حمل شده، کاری «فوق العاده

حساس» است. او می‌افزاید «وجود ارتباطی ویژه بین اسرائیل و ایالات متحده حساسیت این موضوع را افزایش می‌دهد، زیرا بسیاری از تجار سلاح‌های اسرائیلی اعضای سابق و فعلی جامعه نظامی و اطلاعاتی این کشور هستند. برخی از آنان نیز در گذشته ایالات متحده را در اجرای عملیات پنهانی یاری داده‌اند.» (۲۳)

در دهه ۱۹۸۰ از اینگونه عملیات پنهانی به تعداد زیاد وجود داشت. حساسیت این عملیات آنقدر زیاد بود که کنگره و کاخ سفید هر دو تاریخ را دستکاری می‌کردند تا «رابطه ویژه» را محافظت کرده باشند.



فصل یازدهم

پیوند مصلحتی

در صبح مه آلود یکی از روزهای ماه مارس سال ۱۹۹۰، سفیر اسرائیل در واشنگتن در راه رفتن به جلسه‌ای در کاپیتول هیل [کنگره ایالات متحده] بود که ملاقاتی تلخ از کار در می‌آمد. موشه آراد^۱ با وظیفه سخت دفاع از عدم تمایل اسرائیل برای گسستن همکاری‌های نظامی و اطلاعاتی گسترده‌اش با آفریقای جنوبی به کنگره می‌رفت. مستمعین سختگیروی در جلسه کنگره که پشت درهای بسته تشکیل می‌شد هم شامل مدافعان وفادار اسرائیل در کنگره و هم شامل تعدادی از اعضای کمیته سیاهان^۲ بودند که تداوم حمایت اسرائیل را از دولت آفریقای جنوبی کاری نامعقول می‌دانستند و آن را دلیل موجهی برای قطع کمکهای ایالات متحده به اسرائیل به حساب می‌آوردند. اعضای خشمگین کنگره که برخی از آنها برای تصویب قوانین ضد آپارتاید به سختی جنگیده بودند و برخی دیگر احساس می‌کردند موقعیت عالی اسرائیل در واشنگتن با خطر

1. Arad

2. Black Caucus

مواجه شده، به سفیر هشدار دادند که مسأله ظریف آفریقای جنوبی «آزار دهنده ترین موضوع در روابط ایالات متحده و اسرائیل» است.

سفیر اسرائیل در آن فضای ملتهب تلاش کرد در مورد اصلی ترین موضوع مورد مجادله مخاطبین خویش را آرام سازد. سه سال پیش از آن اسرائیل قول داده بود روابط و قراردادهای نظامی خود را با آفریقای جنوبی لغو کرده و فقط قراردادهای موجود و در حال اجرا را به انجام برساند. فقط تعیین این موضوع باقی مانده بود که این قراردادها کی به پایان می‌رسند، و تقاضای کنگره برای ارائه جداول زمانی مشخص جهت پایان دوره اجرای قراردادها از سوی اسرائیل مورد بی توجهی واقع شده بود. موشه آراد مستمعین خود را مطمئن ساخت جدولی «در شرف تهیه است» و اسرائیل در حال لغو اتحاد نظامی مسأله ساز خویش است. اعضای کنگره چهار ماه پیش نیز همین اطمینان دادن‌ها را از دهان اسحاق شامیر نخست‌وزیر اسرائیل شنیده بودند. حتی هنگامی که قاتون‌گذاران آمریکایی پیشنهاد کردند برای جبران درآمد سالانه‌ای که اسرائیل از تجارت مرگبار خود با آفریقای جنوبی بدست می‌آورد، هر سال بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ میلیون دلار به حجم کمکهای آمریکا بیفزایند، پاسخ اسرائیلی‌ها دلگرم کننده نبود. این ملاقات نیز همانند دیدارهای پیشین بدون آنکه تضمینی ارائه شود به پایان رسید.

راندال رابینسون، مدیر شرکت ترانس آفریقا، که از اصلی ترین مبارزان ضد آپارتاید بود، سه سال قبل از آن عاجز ماندن اعضای کنگره در مقابل اسرائیل را در این عبارت اظهار کرده بود که «آیا می‌توانید باور کنید کشوری اسلحه در اختیار یکی از تبه‌کارترین رژیمهای روی زمین بگذارد و بعد بگوید: هنگامی فروش سلاح را متوقف خواهیم کرد که قراردادمان به پایان برسد؟»

هنگامی که اعضای کنگره و از جمله قدرتمندترین حامیان اسرائیل از جلسه‌ای که در ماه نوامبر ۱۹۸۹ از سوی سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده برای مطلع کردن آنها برپا شده بود خارج می‌شدند، تحت تأثیر ابعاد وسیع تجارت اسرائیل با آفریقای جنوبی قرار گرفته بودند. یکی از اعضای کنگره به نام

استفن سولارز^۳ اظهار نظر کرد: «روابط نظامی اسرائیل با آفریقای جنوبی با توجه به حجم، ارزش، زمان، و محتوای آن بویژه در مقایسه با کشورهای دیگر اهمیت زیادی دارد... میزان این روابط از آنچه تصور می شده و یا در شایعات گفته می شود بسیار بیشتر است.» یکی از دیگر قانونگذاران گفت: «اسرائیلی ها چنین وانمود می کنند که قراردادهایشان محدود است و بزودی به انجام می رسد. اما احساس ما این است که این قراردادها برای همکاری های دراز مدت هستند، و کامل شدن آنها اگر بیشتر طول نکشد، حداقل تا پایان قرن به درازا خواهد انجامید.» (۱)

کمی پس از اینکه اعضای کنگره از این موضوع مطلع شدند، اسحاق رابین، وزیر دفاع اسرائیل، به کمیته های امور خارجه و دفاع مجلس اسرائیل گفت: چنانچه جنگهای منطقه ای که اسرائیل برای درآمدهای خارجی خود به آنها متکی است حل و فصل شوند، درآمدهای این کشور بشدت تنزل خواهد کرد. او حاضر نبود با کناره گرفتن از آفریقای جنوبی خسارات بیشتری به صنایع اسرائیل وارد شود. اورشلیم پست گزارش کرد: «اظهارات رابین نزد نمایندگان کنشت^۴ در برخی از محافل چنین تعبیر شد که وی علاقه ای به لغو قراردادهای موجود با دولت تبعیض نژادی ندارد.»

به این ترتیب زرادخانه اسرائیل که عمدتاً توسط ایالات متحده تغذیه مالی می شود برای آفریقای جنوبی که گویا قانوناً از کسب تکنولوژی ایالات متحده محروم شده است قابل دسترس ماند. جریان یابی بدون دردسر ابداعات و سلاحهای ایالات متحده از سوی پنتاگون به طرف مجتمع وزارت دفاع اسرائیل در تل آویو، همسویی تمام و کمالی بود با جریان یابی راحت سلاحها و دانش فنی از سوی تل آویو به آرمزکور^۵ که صنایع تسلیحاتی دولتی آفریقای جنوبی است. در حالی که همه ادعا می کردند هیچگونه انتقال تکنولوژی، ایالات متحده به

3. Solars

4. Knesset

5. ARMSCOR

ژوهانسبورگ وجود ندارد، اما این ادعای درستی نبود. از آنجا که هرگونه تخلف از این محدودیت مجازات قانونی داشت، تنها در مخابرات و ارتباطات مخفی و یادداشتهای طبقه بندی شده بود که می شد این موضوع را مورد بررسی قرار داد. وابسته نظامی ایالات متحده در حراره - زیمبابوه - در دوازدهم فوریه ۱۹۸۹ یکی از این تلگرافهای محرمانه را ارسال کرد. او به آژانس اطلاعات دفاعی ایالات متحده هشدار داد موتورهای جت آمریکایی که تحت لیسانس در اسرائیل تولید می شوند، برای نیروی هوایی آفریقای جنوبی فرستاده شده اند. اسرائیل اجازه نداشت این موتورها را بدون کسب اجازه از ایالات متحده صادر کند. فروش هواپیماهای جنگنده کفیر که مجهز به موتور مدل ۱۷۹ شرکت جنرال الکتریک بود و از سوی اسرائیل در اختیار رژیم اکوادور قرار می گرفت توسط کارتر ممنوع شده بود، و کاخ سفید در دوران وی دلیل می آورد که علاقه ندارد توازن نظامی آمریکای لاتین را به هم بزند. واشنگتن حرف آخر را زده بود. وابسته نظامی در حراره در سال ۱۹۸۹ نوشت: «اس.ای.دی.اف (نیروی هوایی آفریقای جنوبی) اخیراً تعداد نامشخصی از موتورهای مدل ۱۷۹ ساخت اسرائیل را دریافت کرده است. گفته می شود که این موتورها در نوعی برنامه پیشرفته و برای چیتا^۶ به کار خواهد رفت.» با توجه به این تلگرام شدیداً سانسور شده، بنظر می رسد قبلاً نیز محموله هایی وجود داشته است. «نیروی هوایی آفریقای جنوبی از طریق آرمزکور (پاک شده) تعداد زیادی موتور مدل ۱۷۹ تحویل گرفته بود».

در حالی که اعضای کنگره در حال سرزنش سفیر اسرائیل به خاطر ناتوانی اش در عمل به قول داده شده در سال ۱۹۸۷ در زمینه کاهش شدید فروشهای اسرائیل به آفریقای جنوبی بودند، از منابع اطلاعاتی ارزیابی به بیرون درز می کرد که نشان می داد تجارت دوجانبه اسرائیل و آفریقای جنوبی در واقع افزایش یافته است. پروژه های مشترکی مانند تولید موشک میان برد جریکو،

6. نوعی هواپیمای جنگنده Cheetah.

موشك شاویت^۷، ماهواره جاسوسی آفک^۸، و سیستم هشدار زود هنگام هوایی بدون اینکه کسی خجالت بکشد یا کلمه اعتراضی از سوی کاخ سفید به گوش برسد تداوم می‌یافت. در همان هنگامی که آنها در حال توسعه سلاحهای متعارف به تعداد زیاد بودند، شرکای نظامی شان نیز تلاشهای درازمدت خویش را برای توسعه سلاحهای هسته‌ای تاکتیکی به کار گرفته بودند.

در تمام مدت تابستان و پاییز سال ۱۹۸۹، روستانشینان منطقه آرنیستون در آفریقای جنوبی از ماهیگیری در سواحل منع شده بودند. آنها در محدوده منطقه آزمایش موشکی آرنیستون زندگی می‌کردند که آفریقای جنوبی در پنجم جولای همان سال آنچه را به دروغ موشك آزاد^۹ می‌نامید در آنجا آزمایش کرد. به گفته ناظران آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا، این سلاح در واقع يك موشك میان برد بود که قابلیت حمل کلاهک اتمی داشت. این موشك خواهر موشك اسرائیلی «جریکو ۲-بی» بشمار می‌رفت. اطلاعات بدست آمده توسط ماهواره‌های آمریکایی نشان می‌داد این موشك همان موشك جریکو است، و این مسأله تعجب‌آوری نبود، زیرا اسرائیل در طراحی این موشك نقش داشت. انطور که توسط سیا مشخص شد، موشك آفریقای جنوبی نهصد مایل فاصله را تا جزایر پرنس ادوارد که در نیمه راه قطب جنوب قرار دارند، برفراز اقیانوس هند پیمود. این آزمایش بخشی از آن چیزی بود که مقامات اطلاعاتی ایالات متحده آن را «مشارکت تمام عیار» اورشلیم با پرتوریا جهت تکمیل تکنولوژی بمبهای کوچک و جمع‌وجور هیدروژنی و موشکهای بالستیک برای حمل آنها می‌نامیدند. (۲) دو سال بود سیا تدارکاتی را که برای انجام این آزمایش صورت می‌گرفت تحت نظر داشت. عذری که برای این بی‌عملی سیا در مقابل این تحولات و ناتوانی اش برای اعمال محدودیتهای مؤثر تراشیده شده و به بیرون درز کرده بود، اینطور عنوان می‌کرد که سیا نمی‌خواست «مذاکرات حساس صلح» در

7. Shavit

8. Ofek

9. boosted rocket

آفریقای جنوبی را دچار «پیچیدگی» کند. به همین سان، سیا نمی‌خواست «روند صلح» در اسرائیل را نیز دچار آشفتگی کند. مذاکرات حساس در آفریقای جنوبی اصلاً کاری به صلح نداشت، بلکه بیشتر به خود سیا مربوط می‌شد که جنگی چریکی را از آفریقای جنوبی و در آنگولا بعهدہ گرفته بود. در مورد «روند صلح» اسرائیل نیز چنین بنظر می‌رسید که برای ابد دچار توقف شده است. به هر حال سازمان آزادیبخش فلسطین و سایر همسایگان عرب اسرائیل از برنامهٔ سلاح هسته‌ای اسرائیل آگاه بودند. همانقدر که رهبرانی از اعراب مانند صدام حسین به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای خود پروبال می‌دادند (هرچند تأسیسات صدام برخلاف تأسیسات اسرائیل بطور دائم مورد بازرسی قرار می‌گرفت) اسرائیلی‌ها «بمب عربی» را به عنوان عامل بازدارندهٔ بالقوہ‌ای در مقابل زرادخانهٔ پیشرفتهٔ خویش می‌دیدند، درست به همان طریق که پاکستان همیشه با نگرانی چشم‌به «تهدید» هسته‌ای هند داشته است.

پیشرفت مشترک اسرائیل و آفریقای جنوبی در زمینهٔ سیستمهای پرتاب پیشرفته جهت کلاهک‌های کوچک هسته‌ای را در خفا اجازه داده بودند و در همین حال پرزیدنت بوش و وزارت دفاع اظهار نظرهای خویش در زمینه «مسائل اطلاعاتی» را کاهش دادند. بوش در رویارویی با خبرنگاران طی سفری به سن خوزه - کاستاریکا - در سال ۱۹۸۹ در زمینهٔ همکاری موشکی گفت: «انتقال تکنولوژی ممنوعه یک تابو است [کسی حق زیرپا گذاشتن آن را ندارد]. قرار نیست اجازه دهیم کسی از آن سرپیچی کند. و ما راههایی برای اینکه این را به کشورهای که سیستم را نقض می‌کنند تفهیم کنیم پیدا خواهیم کرد.» این از همان اظهار نظرهایی بود که کاخ سفید در مدتی بیش از یک دهه صادر کرده بود.

این دولت کارتر بود که به سال ۱۹۷۹ برنامهٔ مشترک اسرائیل و آفریقای جنوبی را در زمینهٔ سلاحهای هسته‌ای با صرف انرژی زیادی پنهان کرد. روز ۲۲ سپتامبر همین سال در ساعت یک به وقت گرینویچ، دستگاههای نوری

ماهواره تجسسی ولا^{۱۰} درخشش دو انفجار را بر فراز اقیانوس هند تشخیص دادند. دوازده ماهواره ولا در حال چرخش دائم به دور زمین هستند و آنها را بویژه برای تشخیص انفجارات اتمی طراحی و تجهیز کرده اند. درخشش دوگانه ثبت شده که در آژانس اکتشاف هسته ای نیروی هوایی ایالات متحده ردگیری شده بود به يك انفجار هسته ای تعلق داشت. محل انفجار واقع در جزایر پرنس ادوارد بود که ده سال بعد از آن، موشک میان برد ساخته شده از روی موشک جریکو در آن فرود می آمد. هنگامی که خبر آزمایش هسته ای در کاخ سفید به کارتر رسید شبیه شب بود. رئیس جمهور با هارولد بروان وزیر دفاع و زیبگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی خود ملاقات کرد. آنها صبح روز بعد يك کمیته بحران تشکیل دادند که مشاور ارشد امنیت ملی جرالدفانک^{۱۱} را نیز که در مسائل آفریقا تخصص داشت شامل بود. آنطور که فانک به خاطر می آورد: «زیبگنیو به من گفت کمیته ام را به کار بگیرم، گفت که کمی دچار مشکل شده ایم،... گفت که ماهواره هرگز اشتباه نمی کند، و هرگز علامت اشتباهی نداده است.» آنطور که برخی از حاضران آن صبح یکشنبه در اتاق موقعیت کاخ سفید اعتقاد داشتند، چنانچه اسرائیل در این جریان درگیر بود، اولین مشکلی که بروز می کرد اصلاحیه سیمینگتون^{۱۲} بود. برحسب قانون، شرکت داشتن اسرائیلی ها باعث قطع همه کمکهای نظامی و اقتصادی ایالات متحده به اسرائیل می شد که برای دارودسته کارتر حرکت سیاسی مصیبت باری به حساب می آمد، زیرا مراحل ابتدایی مبارزات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ فرارسیده بود. (قانون کمک خارجی مصوب سال ۱۹۶۱ که توسط قانون کمک امنیتی بین الملل مصوب سال ۱۹۷۷ اصلاح شده بود اشعار می داشت هرگونه کمک نظامی و اقتصادی یا هدیه، و آموزش نظامی ایالات متحده به هر کشوری که «يك وسیله هسته ای» را بسازد، یا انتقال دهد، یا دریافت کند، یا منفجر کند باید قطع شود.)

10. Vela

11. Funk

12. Symington

در روزهای بعد از انجام این آزمایش موشکی، مدیران بحران به این نتیجه رسیدند که نه هیچ مدرک تعیین کننده ای و نه هیچ افزایشی در سطح تشعشعات منطقه که بتواند بدون باقی ماندن هیچ شکی انجام شدن آزمایش را تأیید کند وجود ندارد. این ارزیابی بسیار عجیب می نمود، زیرا هیچکس زحمت کنترل جریان را به خود نداده بود، تا سه هفته پس از این قضیه، هواپیمای شناسایی ایالات متحده که با پرواز در ارتفاع بالا از آتمسفر منطقه نمونه برداری می کرد بر فراز نقطه مورد نظر به پرواز درنیامد. يك واقعیت علمی دیگر از دید دانشمندان آفریقای جنوبی و اسرائیل پنهان نمانده بود. در منطقه آزمایش پوستره یونسفر جو زمین از یونسفر هر نقطه دیگر نازکتر و در نتیجه میزان تشعشعات آن از هر نقطه دیگر کره زمین بالاتر بود: مکانی عالی برای پنهان کردن يك آزمایش هسته ای.

در اواسط ماه اکتبر گروهی از دانشمندان برجسته توسط کاخ سفید گرد آمدند تا شواهدی را که از اینسو و آنسو در مورد واقعاً انجام شدن يك آزمایش هسته ای می رسید مورد بررسی قرار دهند. دانشمندان تشخیص دادند در همه اجزای این اطلاعات خطا وجود دارد. مرکز عملیات فنی نیروی هوایی ایالات متحده گفت: «شواهد شنوداری گردآوری شده از بخشهای مختلف مراکز شنود در نقاط مختلف جهان حاکی از وقوع يك انفجار هستند.» آزمایشگاه تحقیقاتی نیروی دریایی گزارشی سیصد صفحه ای ارائه کرد که نتیجه می گرفت يك وسیله کوچک هسته ای منفجر شده است. نیروی دریایی دو موج ضربه ای هیدروآکوستیک^{۱۳} را دریافت کرده بود و در گزارش خود می افزود محاسبات ریاضی محل ایجاد این امواج ضربه ای را در همان جایی مشخص کرده که ماهواره «ولا» درخشش حاصل از انفجار را مشاهده کرده است.

نیروی دریایی همچنین نتیجه گیری کرد آزمایش دقیقاً ده دقیقه قبل از طلوع آفتاب انجام شده که لحظه حداکثر اندازه گیری تشعشع در تاریکی و

13. hydro - acoustic امواج صوتی حاصل از انفجار در محیط آبی

مشاهدهٔ اثرات انفجاری در سحرگاه است. آلن برمن^{۱۴} مدیر آزمایشگاه تحقیقاتی نیروی دریایی خاطر نشان کرد: «محاسبات مربوط به این نتیجه‌گیریها آنقدر پیچیده است که چنانچه همهٔ این رخدادها تصادفی بوده باشند؛ به معنی این است که ما با تصادفی غریب روبروئیم.» گروه دانشمندان گردآمده توسط کاخ سفید تحت تأثیر قرار نگرفته بود. شواهدی اضافی که از مرکز بررسی مشاهدات رادیویی آرسیبو^{۱۵} واقع در پورتوریکو رسیده بود دایر بر اینکه «یک آشفتگی در حال حرکت در لایهٔ یونسفر مشاهده شده» تحت عنوان «اطلاعات دارای مبنای ضعیف» کنار گذاشته شد و عنوان گردید آنچه مشاهده شده می‌تواند حاصل یک توفان باشد. علائم ارسال شده توسط شبکهٔ هشدار اولیهٔ نیروی هوایی ایالات متحده که در ۲۲ سپتامبر دریافت شده بود به عنوان علائم دارای ابهام زیاد مورد توجه قرار نگرفت.

در همان هنگامی که گروه دانشمندان با حرارت تلاش می‌کرد پدیده‌ای طبیعی (مثل برخورد شهاب سنگ) پیدا کند تا همهٔ علائم دریافت شده را از طریق آن توضیح دهد، سیا در حال مطلع ساختن کنگره از برخی واقعیت‌های سخت در مورد نیروی دریایی آفریقای جنوبی بود. نیروی دریایی درست در هنگامی که «درخشش» حاصل شده بود در حال مانور تمرینی بود و این تمرین نیز تحت اقدامات و پیش‌بینی‌های امنیتی فوق معمولی انجام شده بود. سیا به یکی از کمیته‌های فرعی مجلس نمایندگان گفت که بنظر می‌رسد مانور در بردارندهٔ اقدامات معمول و استاندارد آزمایش‌های هسته‌ای بوده است. در حالی که دانشمندان فکر خود را روی هم می‌گذاشتند تا گزارشی برای عموم و بدون نتیجه فراهم کنند، سیا گزارش خاص خود را آماده می‌کرد که تهیهٔ آن نیز توسط کاخ سفید دستور داده شده بود، ولی باید محرمانه و سری باقی می‌ماند. انتشار این گزارش تا تابستان سال ۱۹۹۰ ممکن نشد و بعد از این تاریخ نیز به صورتی که به مقدار زیادی «تعدیل» شده بود انتشار یافت.

14. Berman

15. Arecibo

یادداشت اطلاعاتی درون سازمانی با عنوان «حادثه ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹» به تاریخ ماه دسامبر ۱۹۷۹ بود و مقدار زیادی اطلاعات در آن وجود داشت که کاخ سفید از ارائه آنها به گروه دانشمندان غفلت کرده بود. گزارش خاطر نشان می ساخت؛ «اطلاعات فنی و تحلیل آنها حاکی است از:

- انفجاری توسط يك وسیله هسته ای در آتمسفر و در نزدیکی سطح زمین صورت گرفته است.

- قدرت آن معادل کمی کمتر از سه کیلو تن بوده است.

- در محلی باز، سطح اقیانوس، که کلاً ابری بوده انجام شده است.»

این گزارش رخدادهایی را که در آفریقای جنوبی به وقوع پیوسته و حاکی از کسب آمادگی برای يك آزمایش هسته ای بوده اند به تفصیل بررسی می کند.

«در سپتامبر ۱۹۷۹ برخی اقدامات تأمینی ویژه به اجرا درآمد. که نشان می داد عناصر معینی از نیروی دریایی آفریقای جنوبی در ۲۲ سپتامبر در حال مانور تمرینی و یا آماده باش خواهند بود. طی يك اطلاعیه عمومی در ۲۳ اوت خاطر نشان شد بندر و پایگاه دریایی سیمونزتاون^{۱۶} بین روزهای ۱۷ تا ۲۳ سپتامبر بسته خواهد بود. وابسته دفاعی ایالات متحده در آفریقای جنوبی از طریق منابع مورد اطمینانی مطلع شد که تمرینات دفاعی بندر طی این مدت اجرا شده است. هر چند برای انجام آزمایشی در دریا احتمالاً چنین اقداماتی ضروری نیست، اما این اقدام می تواند جهت پنهان کردن عملیات تخلیه و بارگیری و همچنین تحرکات کشتی ها صورت گرفته باشد. علاوه بر آن، تأسیسات دریایی سالدانا که شامل يك واحد جستجو و نجات است بطور ناگهانی بین ۲۱ تا ۲۳ سپتامبر در حالت آماده باش قرار گرفت.»

سیا نیز همانند آژانس اطلاعات دفاعی (دیا) می دانست که وابسته نظامی آفریقای جنوبی در آمریکا، اطلاعاتی در زمینه سیستمها و روشهای آشکارسازی هسته ای درخواست کرده و این اقدام غیر از ایالات متحده در مناطق دیگری نیز به عمل آمده است. براساس گزارش طبقه بندی شده سیا، کمی پس از انجام شدن آزمایش پیتربوتا، نخست وزیر آفریقای جنوبی،

نتوانست جلوی خود را بگیرد و علناً از این موفقیت اظهار افتخار کرد. آنطور که سیامی نویسد: «سه روز پس از انجام شدن آزمایش وی به يك كنگره محلی حزب حاکم ملی گفت که ممکن است دشمنان آفریقای جنوبی کمی بعد بفهمند ما اسلحه‌ای داریم که آنها فکرش را نمی‌کرده‌اند.» این اظهارات نخست‌وزیر آفریقای جنوبی در ماه پس از آن دیگر چندان معماگونه و رازآلود نبود. سیامی در ادامه گزارش می‌کند:

«در ۲۴ اکتبر - قبل از آنکه ایالات متحده شواهد فنی انجام آزمایش را افشا کند - نخست‌وزیر که در جلسه شام سالیانه اعضای قدیمی و فعلی ای.ئی.بی. (هیأت انرژی اتمی) و تعدادی از هیأت‌های دیپلماتیک محلی سخنرانی می‌کرد ظاهراً از دانشمندان هسته‌ای آفریقای جنوبی که در جریان فعالیت‌های سری با ماهیت استراتژیک درگیر بوده‌اند ستایش کرد. گفته می‌شود وی اعلام کرده به دلایل امنیتی نمی‌تواند از آنها نام ببرد و آنها هرگز در آفریقای جنوبی و خارج از این کشور پاداشی را که سزاوار آنند دریافت نخواهند کرد.» (۳)

مسئله این افراد از نظر مقامات ارشد سیا در قرارگاه مرکزی این سازمان در لانگلی ویرجینیا شایسته پاداش بودند. در اوایل سال ۱۹۸۸، یعنی ۹ سال پس از انجام آزمایش یکی از مقامات ارشد سابق سیا به انجام شدن آزمایش اعتراف کرد و گفت این آزمایش که توسط آفریقای جنوبی و اسرائیل انجام شد چیزی بیش از انفجار يك وسیله كوچك هسته‌ای بوده است. این مأمور سیا در يك رستوران چینی واقع در بتسدا فاش کرد که دو کشور در حال آزمایش دستگاه شروع‌کننده گداخت هسته‌ای برای يك بمب هیدروژنی بوده‌اند که به نام «جهنم» معروف شده است. این ارزیابی ترسناک که اسرائیل و آفریقای جنوبی در حال ساخت بمب هیدروژنی بوده‌اند، فوق‌سری طبقه بندی شد. مقام ارشد سیا گفت: «این همان چیزی بود که استان ترنر (رئیس سیا) امضا کرد» و برای جیمی کارتر فرستاد. نظر رسمی سیا این بود و کاخ سفید آن را مصلحتاً پنهان ساخت.

در يك سال انتخاباتی، هنگامی که لحن گزارش‌های منتشر شده این احساس را در خوانندگان پدید می‌آورد که واقعیت «درخشش اسرار آمیز» هرگز مشخص

نخواهد شد، کاخ سفید تلاش می کرد از عواقب ناراحت کننده سیاسی این رخداد نسبتاً قابل توجه هسته ای اجتناب کند. روابط بین دولت کارتر و دولت بگین از پیش و از دوران خیره سری های مذاکرات کمپ دیوید به صورت قابل ملاحظه ای رو به زوال گذاشته بود. به خاطر یک سری مرافعه نظیر این که کارتر تهدید کرده بود چنانچه بگین نیروهایش را از جنوب لبنان خارج نکند کمک آمریکا را قطع خواهد کرد، و یا بی اعتنایی های توهین آمیز شخصی مثل اینکه بگین حاضر نشده بود آمی کارتر جوان را طی نخستین سفرش به اورشلیم به هنگام شب بخیر گفتن ببوسد، اتحاد دو کشور در آستانه از هم پاشیدن بود. کارتر در جریان بحران گروگانگیری در ایران نیز قرار داشت و میلی به پدید آوردن بحران سیاسی تازه ای نداشت. سرپوش نهادن عامدانه کاخ سفید بر جریان آزمایش هسته ای، آن را به شریک فریبی که آفریقای جنوبی و اسرائیل برای پوشش «حادثه» طرح کرده بودند تبدیل کرد.

شش ماه پس از آنکه سیا گزارش داخلی سری خود را بدون منعکس کردن اطلاعاتی که در دسترس آن بود تکمیل کرد، گروه دانشمندان کاخ سفید یافته های خود را منتشر کردند. گروه به شیوه ای نمایشی ادعا کرد که با بررسی «همه اطلاعات موجود» به این نتیجه رسیده است که در سپتامبر گذشته هیچ اتفاقی در اقیانوس هند رخ نداده است. استانسفیلد ترنر مدیر سیا بعداً اظهار داشت که هیچیک از دانشمندان عضو گروه تشکیل شده توسط کاخ سفید هرگز درخواستی برای آگاهی از آنچه سیا در این مورد می داند به عمل نیاورده است. او گفت؛ نتیجه گیریهای گروه که بدون دردست داشتن این اطلاعات فراهم آمده «مزخرف» است.

این امکان که اسرائیل به سراغ سلاحهای گرما هسته ای و بمب هیدروژنی رفته باشد تا سال ۱۹۸۶ علنی نشد. مردخای وانونو^{۱۷} تکنسین امور هسته ای در مجتمع دیمونا که در آن سال از اسرائیل گریخت گفت که اسرائیل در حال تولید

چنین سلاحهایی است و وی برای اثبات حرف خود عکسهایی در دست دارد. [این جریان در فصل چهارم کتاب حاضر به تفصیل ذکر شده است. م] پس از آنکه ساندی تایمز لندن عکسها را به تعدادی از فیزیکدانان هسته‌ای نشان داد، این عده به صورت متفق القول گفتند تأسیسات مکون - ۲ عناصر مورد نیاز را در اختیار دارد. ساندی تایمز نوشت: «واحد ۹۳ که در طبقه همکف تأسیسات قرار دارد، تریتیوم تولید می‌کند که از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا اسرائیل می‌تواند از طریق آن بمبهای گرما هسته‌ای که از بمبهای اتمی معمولی بسیار قدرتمندتر است تولید کند.» عکسها همچنین وجود يك نیمکره لیتیم دوتراید^{۱۸} را نشان دادند که از آن برای ساخت بمب هیدروژنی استفاده می‌شود. گزارش ادامه می‌داد: «در اثنای آشفتگی یأس آور سازندگان بمب‌های هسته‌ای، اسرائیل از توانایی تولید بمبهای هسته‌ای از بین برنده شهرهای کوچک فراتر رفته و می‌تواند بمبهایی که شهرها را نابود می‌سازند تولید کند.»

علاوه بر اینها، وانونو از وجود تکنسین‌های آفریقای جنوبی در راکتور اتمی اسرائیل در صحرای نقب خبر می‌دهد. اما در هنگامی که وانونو افشاگریهای حیرت‌آور خود را انجام می‌داد، هیچیک از مقامات عالیرتبه‌سیاسی نکرد این افشاگریها را به «حادثه» هسته‌ای ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹ ارتباط دهد.

هنگامی که ده سال بعد از این حادثه جرج بوش به روزنامه نگاران اطمینان می‌داد: «انتقال تکنولوژی ممنوعه يك تابو است و ما قصد نداریم اجازه آن را بدهیم»، کارمند ارشد اطلاعاتی وی در شورای امنیت ملی رابرت گیتز^{۱۹} بود. (او به برکت آنکه دست راست ویلیام کیسی رئیس سیا بود، در جریان تحقیق کنگره پیرامون ماجرای ایران - کنترال شهرت کوتاه مدتی بدست آورد.) وی طی دوران «حادثه» و آزمایش سال ۱۹۷۹ دستیار زیگنیو برژینسکی در امور اطلاعاتی بود. از همین رووی باید اطلاعات زیادی در باره انتقال پنهانی تکنولوژی داشته باشد

۱۸. Lithium deuteride ترکیب فلز لیتیم با دوتریم که ایزوتوب سنگین هیدروژن است. م.
19. Gates

و حتماً از اینکه کاخ سفید برای مدتی حدود يك دهه آماده شکستن ممنوعیت «تابو» بوده است آگاهی داشته است. ارزیابی سال ۱۹۷۹ سیا که گیتز بدان دسترسی داشته دو صفحه کامل را به بررسی احتمال شرکت اسرائیلی‌ها در آزمایش اختصاص داده بود. این سند خاطر نشان می‌کند که اسرائیل «احتمالاً در دست داشتن يك کلاهک تاکتیکی هسته‌ای کوتاه برد را برای موشکهای سطح به سطح نوع لنس خود مناسب می‌دانسته است.» این همان موشک ساخت آمریکا بود که پنتاگون در آن زمان آن را برای نیروهای ایالات متحده در «حوزه رزم هسته‌ای» اروپای مرکزی در نظر گرفته بود. گزارش سیا ادامه می‌داد: «ممکن است استراتژیست‌های اسرائیل به این علاقه داشته باشند که سیستم آغاز گداخت هسته‌ای را برای تولید يك سلاح گرما هسته‌ای توسعه دهند.» این نکته آخری چیزی بود که سیا بالاخره به آن مطمئن شد. این یادداشت سیا روشن می‌سازد که از همکاری اسرائیل و آفریقای جنوبی و مسائل نظامی آگاه بوده است:

«اسرائیلی‌ها نه تنها در چند سال گذشته در فعالیتهای تحقیقات هسته‌ای آفریقای جنوبی شرکت داشته‌اند، بلکه انواع مختلفی از تکنولوژی سلاحهای غیر هسته‌ای پیشرفته را در اختیار آن گذاشته‌اند. به این ترتیب ممکن است بین آفریقای جنوبی و اسرائیل در زمینه عملیات مشترک آزمایشی ترتیبات مخفیانه‌ای پدید آمده باشد که قابل بحث است.» (۴)

هنگامی که بوش به کاخ سفید رفت، بنظر می‌رسید دولت این رئیس سابق سیا در اتاق بیضی، درك چندانی از تاریخ به صورتی که در پرونده‌های این آژانس ثبت شده بود ندارد. در حالی که رئیس جمهور اطمینان‌های دروغین می‌داد و همه شواهد جامعی را که در زمینه همکاری اسرائیلی‌ها وجود داشت، «فرضیاتی که من قصد پذیرش آنها را ندارم» می‌خواند، مقامات پنتاگون اطلاعاتی را به بیرون درز می‌دادند مبنی بر اینکه «شراکت» اسرائیل با آفریقای جنوبی به معنی انتقال «طرحهای پیشرفته سلاح‌های هسته‌ای» بوده است.

بنظر می‌رسید واکنش کاپیتول هیل [کنگره ایالات متحده] طوری طراحی

شده که نشانگر هشیاری باشد، ولی در عین حال از اینکه حداقل نتایج را به بار خواهد آورد اطمینان حاصل شود. هاوارد وُلپ^{۲۰} به عنوان رئیس کمیته فرعی امور آفریقا قول داد؛ «ته موضوع را درآورد.» چهار سال پیش از آن، ولپ در جلوگیری از تصویب اصلاحیه یکی از دیگر نمایندگان به نام جان کانیرز^{۲۱} دایر بر قطع کمک به کشورهای که تکنولوژی سلاحهای هسته‌ای در اختیار آفریقای جنوبی گذاشته‌اند، نقشی پیش گیرنده داشت. وُلپ در آن هنگام قولهایی داد مبنی بر اینکه تحقیقی در کار خواهد بود. متأسفانه آتش اشتیاق او برای بازجویی و تحقیق به صورت نامفهومی خاموش شد. کمی بعد به سال ۱۹۸۷ وُلپ در تشویق کمیته سیاهان برای در پیش نگرفتن اقدامات حاد در مقابل تداوم همکاری‌های اسرائیل با آفریقای جنوبی کمک کرد. کمیته را با دادن قول مجدد در مورد اینکه قرارداد جدیدی برای همکاری امضا نخواهد شد آرام کردند. سه سال بعد، وقتی بنظر رسید قراردادها حتماً قابل تجدید هستند کمیته احساس کرد بر سرش کلاه گذاشته‌اند. قضیه تولید موشک نیز اوضاع را بدتر کرد.

براساس اطلاعات سیا، موشک میان برد جدید که از روی موشک پیشرفته اسرائیل موسوم به جریکو ساخته شده بود، توسط آرمزکور تولید می‌شد. «شرکت انتقال دهنده تکنولوژی نظامی» تحت عنوان شرکت صنعتی اوردان^{۲۲} اسرائیل شناسایی شد. این شرکت با ارتش ایالات متحده نیز قراردادی برای تأمین قطعات ترمز تانک بسته بود. اوردان از اعضای گروه کلال^{۲۳} نیز بود که در کلمبیا تجارت پر رونقی داشت. یکی از سهامداران عمده گروه کلال، شائول آیزنبرگ یعنی همان تاجر مرموز و ثروتمند اسلحه بود که کارکنان ارشد سابق موساد در امور آفریقا و آدمهایی مثل دیوید کیمچی در شمار حقوق بگیران او بودند. اوردان این را که وسیله انتقال تکنولوژی موشکهای هسته‌ای تاکتیکی

20. Wolpe

21. Conyers

22. Urdan

23. Clal

بوده است تکذیب کرد و دیوید کیمچی نیز وجود رابطه نظامی جاری بین اسرائیل و آفریقای جنوبی را نادرست خواند.

در حالی که دو کشور در حال همکاری تنگاتنگ برای انجام آزمایش موشکی بودند، کیمچی اتحاد آنها را پنهان می کرد. او با حالتی عاقلانه گفت: «سیاست دولت اسرائیل این بوده است که در زمینه سیاست خود در مقابل آفریقای جنوبی با سایر کشورهای دموکراتیک همراهی کند. ما بر اساس همان اصولی که کشورهای دموکراتیک در مقابل آفریقای جنوبی در پیش گرفتند عمل کردیم.» وقتی از وی پرسیدیم آیا فکر می کند ایالات متحده از روابط نزدیک اسرائیل و آفریقای جنوبی راضی باشد، کیمچی به اعتراض برخاست: «من چنین چیزی نگفتم. اصلاً چنین حرفی نزدم. من گفتم که یک وقتی به آنها سلاح فروخته می شد. من نمی گویم که امروز هم این کار صورت می گیرد. نمی گویم که این کار را در زمان حال نیز انجام می دهیم. من دارم می گویم زمانی وضعیت چنین بود و بعد» - لحظه ای مکث می کند - «قطع شد.»

مسأله کاملاً ظریف واکنش ایالات متحده نسبت به انتقال تکنولوژی توسط اسرائیل و همدستی آن با آفریقای جنوبی آن چیزی نبود که کیمچی تلاش می کرد به آن پاسخ دهد. هنگامی که این شخص را با این واقعیت روبرو ساختیم که ارسال محموله های اسرائیلی برای آفریقای جنوبی قطع نشد است، مزورانه پاسخ داد: «من خبر ندارم.» ژنرال مردخای هود که در آن زمان رئیس صنایع هوایی اسرائیل بود بیشتر بی شیله پيله بود. وقتی از او پرسیدیم آیا می داند ایالات متحده در مورد اجازه فروش برخی سلاحهای اسرائیل حق و تودارد، ری لبخندی زد و گفت: «بله، دارد، مگر چه شده؟» او در مورد فروش سلاحهای اسرائیلی به آفریقا ادامه داد: «ما باید با آنها همکاری کنیم، زیرا در این موقعیت چاره دیگری وجود ندارد. ما می دانیم که باید این کار را با مقامات ایالات متحده هماهنگ کنیم و می دانیم که اگر بنا باشد به دریافت سالی ۱/۸ میلیارد دلار کمک نظامی ادامه دهیم و در اثر آن تولیدات نظامی داشته باشیم و به خارج اسرائیل صادر کنیم، باید کارمان را با دولت ایالات متحده هماهنگ سازیم. مسأله این نیست که دوست

داریم این کار را بکنیم یا نه. اینها واقعیتها هستند.» (۵)

ژنرال هود به سخنان خود ادامه می‌دهد و مشخص می‌کند که اکثر سیستمهای تسلیحاتی اسرائیل نه تنها حاصل مبالغ هنگفتی سرمایه‌گذاری ایالات متحده اند، بلکه اجزای ساخت آمریکا و یا ساخته شده تحت امتیاز را در ساختار خود دارند. «بخش اعظم این سلاحها دارای اجزای آمریکایی است و دولت اسرائیل دولت مسئولی است.» ژنرال هود توضیح داد که «صنایع هوایی دولتی اسرائیل چهارصد نوع محصول دارد. این موسسه اجازه تولیدات خویش را از وزارت دفاع می‌گیرد. مسائل و روابط سیاسی، بین دولتهای دو کشور، یعنی بین وزارت دفاع اسرائیل و مقامات دفاعی ایالات متحده حل و فصل می‌شود. به این ترتیب، برای ماهنگامی که اجازه وزارت دفاع را دریافت می‌کنیم به معنی آن است که بقیه کارها خودبخود انجام می‌شود و ما برای همه آنها مجوز داریم. این به معنی آن است که ایالات متحده اجازه صادرات را به ما داده است.»

تعدادی از سلاحهای ساخت صنایع هواپیمایی اسرائیل که برخی از آنها حاوی قطعات ساخته شده در ایالات متحده و یا ساخته شده در اسرائیل و با تأمین مالی ایالات متحده هستند به آفریقای جنوبی فرستاده شده است. تانکهای تجدید سوختگیری که اسرائیل از روی هواپیمای بوئینگ ساخته است، نیروی هوایی آفریقای جنوبی را قادر می‌سازد با افزایش شعاع برد خود محدوده بمبارانهایش را گسترش دهد. جت جنگنده کفیر-۲ ساخت اسرائیل که موتور جی-۷۹ آن آمریکایی است به هواپیمای چیتا تبدیل شده که دو قلوئی آفریقای جنگنده کفیر است. جنگنده‌های چیتا که برخی از آنها موتورهای آمریکایی دارند هنگامی که توسط تانکهای ساخته شده از روی بوئینگ تجدید سوخت کنند می‌تواند اهدافی را در دو هزار مایلی آفریقای جنوبی بمباران کنند. این تانکها به عنوان ابزار جنگ الکترونیک نیز به کار می‌روند. آفریقای جنوبی محدودیتها و تحریمهای ایالات متحده را به راحتی کنار زده است.

ایالات متحده از طریق خرج کردن ۱/۵ میلیارد دلار هزینه تحقیق و توسعه جهت تولید آخرین نسل هواپیمای جنگنده خود، سرمایه‌گذاری سنگینی در

نیروی هوایی آفریقای جنوبی به عمل آورده بود. این مبلغ را کنگره جهت هزینه کردن در صنایع هواپیمایی اسرائیل برای توسعه هواپیمای جنگنده لاوی تصویب کرده بود. تا آنجا که به صنایع هواپیمایی اسرائیل مربوط می شد، پروژه تولید لاوی به خاطر هزینه بیش از حد آن در سال ۱۹۸۷ کنار گذاشته شده بود. اما چند ماه پیش از لغو این پروژه روزنامه ایتالیایی ال جورنال^{۲۴} و بدنبال آن روزنامه اسرائیلی یدیوت اهارونوت از توافقنامه ای سری بین اسرائیل و آفریقای جنوبی خبر دادند که براساس آن نوع آفریقای جنوبی این هواپیما به نام سیمبا^{۲۵} ساخته می شد. تکنسین های فنی ساخت لاوی به آفریقای جنوبی رفتند و بقول سردبیر مجله جینز دیفنس ویکلی^{۲۶} «آشکار است اسرائیلی ها تخصص خود را به آفریقای جنوبی انتقال داده اند تا در آنجا تمردهد... و ممکن است شاهد تولد یک لاوی دیگر و یا چیزی که به لاوی شبیه باشد باشیم.» او تخمین زد که جنگنده سیمبا بین هشت تا ده سال دیگر به پرواز درخواهد آمد.

وقتی اعضای کمیته سیاهان کنگره به خاطر استفاده غیرمجاز اسرائیل از کمک نظامی ایالات متحده در مقابل اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل مبارزه جویی نشان دادند، با سرسختی روبرو شدند. جورج کراکت^{۲۷} یکی از اعضای کنگره در مورد جلسه مارس ۱۹۸۸ گفت: «شامیر در پاسخ به سوالاتی که از وی شده بود هیچ تمایلی برای تغییر دادن سیاست دولت خود نشان نداد.» کمیته سیاهان نامه ای به شامیر داده و در آن انتقال تکنولوژی لاوی را محکوم کرده بود.

«ایالات متحده برای کمک به پروژه تولید جنگنده لاوی ۱/۵ میلیارد دلار در اختیار اسرائیل قرار داده است. شنیده ایم که بدنبال لغو تولید این هواپیما توسط دولت شما، مهندسین اسرائیل که در پروژه لاوی کار کرده اند منافع کمک خارجی ایالات متحده را به آفریقای جنوبی انتقال داده اند. ما این امر را

24. Il Giornale

25. Simba به زبان سواحیلی یعنی «شیر»

26. Jane's Defense Weekly

27. Crockett

استفاده‌ای نامعقول از کمک خود می‌دانیم.» (۶)

خارج از محدوده این کمیته، همه «استفاده نامعقول» را به سادگی به فراموشی سپردند.

تکنسین‌های بیکار شده پروژه لایو همچنین به کار تولید یکنوع جنگنده چیتای پیشرفته تر پرداختند که تحت عنوان چیتا - ئی در اوت ۱۹۸۸ به نمایش گذاشته شد. در تبلیغ این جنگنده جدید گفته می‌شد دارای «سیستم هدایت ناوبری و سلاح‌های مدرن و کامل» است و می‌تواند از جنگنده میگ ۲۳ آنگولا پیشی بگیرد. حتی قبل از آنکه مراسم به نمایش گذاشتن چیتا - ئی انجام شود، فرمانده نیروی هوایی آفریقای جنوبی اعلام کرد: «اولویت بالای» ارتش در زمینه پیشرفت در کار ساخت هواپیمای جدید سیمبا است. آنگاه صنایع هواپیمایی اسرائیل در تل‌آویو اعلام نمود این مؤسسه دولتی «به توسعه و ساخت نمونه‌های آزمایشی سیستم‌های الکترونیک هواپیمای لایو از نوع بی - ۳ ادامه خواهد داد و آن را به صورت مستقل تأمین مالی خواهد کرد.» هرچند به میزان کمتر، اما آفریقای جنوبی نیز مانند ایالات متحده مدتها بود اسرائیل را در زمینه تحقیق و توسعه در حوزه نظامی تأمین مالی می‌کرد. اسرائیل همزمان با بردن نمونه آزمایشی که با فکر و کمک مالی آمریکا ساخته شده بود به آفریقای جنوبی، آویونیک‌های^{۲۸} هواپیما را نیز به دولت چین کمونیست فروخت.

یکی از بیوگرافی‌هایی که در مورد شیمون پرز رهبر حزب کارگر اسرائیل و با اجازه خود وی تهیه شده مدعی است یکی از انتقالات، پر سر و صدای تکنولوژی ایالات متحده به آفریقای جنوبی، از سوی اسرائیل و شریک آن ایالات متحده به صورت عمدی انجام شده است. این بیوگرافی مدعی است: «نقش اصلی اسرائیل در این شراکت عمل کردن به عنوان واسطه بود. کشورهای مثل ... آفریقای جنوبی وجود داشتند که ایالات متحده قصد داشت به آنان کمک کند. در مواردی مثل این، مصلحت آن بود که کمک را از طریق اسرائیل انتقال دهد

28. سیستم‌های الکترونیک هواپیما avionics

و یا آن را تشویق کند صادرات خود را به این کشورها افزایش دهد.» (۷)
 این استفادهٔ مصلحتی از «واسطه»، با این برهان ژنرال ماتی هود همخوان
 است که ادعا می‌کرد وزارت دفاع اسرائیل اجازهٔ صادرات خود به
 آفریقای جنوبی را دریافت کرده است. در پرتو این روح همکاری بین بازیگران
 جریان طفره رفتن از تحریمها، مفید است به خاطر بیاوریم که آفریقای جنوبی در
 یکی از بحرانها به دستور ایالات متحده به عنوان تدارك کنندهٔ اسرائیل عمل کرد.
 در روزهای تیره و تاریک جنگ ۱۹۷۳ ایالات متحده از آفریقای جنوبی درخواست
 کرد با تأمین تانکهای سنتوریون نیروهای مکانیزهٔ اسرائیل را تقویت کند.
 آفریقای جنوبی در حدی از تبعیت و حرف شنویی بود که بلافاصله این کار را کرد
 و معلوم بود انبارهایش دوباره بلافاصله پر خواهد شد. آنگاه ایالات متحده از
 کانادا خواست جای تانکهای از دست رفتهٔ آفریقای جنوبی را پر کند. کانادا
 اطاعت کرد.

بنظر چنین می‌رسد که تصویب تاکتیکی فروش سلاحهای اسرائیلی
 به دولت آفریقای جنوبی توسط یکسری از مقامات دولتی دمکرات و
 جمهوریخواه، از نظر شباهت همانند نسخهٔ دوم سیاستی باشد که به فروش سلاح
 به یکی از کشورهای منطقهٔ خاورمیانه منجر شد: تحریم ظاهری و آشکار، همراه
 با فروش پنهانی سلاح. هرچند که عناصر مشخصی از بین اعضاء کنگره در
 زمینهٔ جریان انتقال سلاح و نقشه‌ها و مدارك فنی برای رژیم مبتنی بر تبعیض
 نژادی کوتاه نمی‌آمدند، سرویس‌های دفاعی و اطلاعاتی ایالات متحده و
 همچنین روسای جلسات اتاق بیضی [روسای جمهور] بموقع خود زد و بندهای
 طبقه بندی شده ای داشتند که می‌توانست حیثیت نیت خیرخواهانه طرفداران و
 حامیان تحریمها را به باد دهد. بخشی از اینگونه عملکرد به خاطر آن بود که شیوهٔ
 تفکر استراتژیک مبتنی بر جنگ سرد آفریقای جنوبی را قاطعانه در اردوگاه غرب
 می‌یافت، در حالی که همسایگان این کشور مانند آنگولا و موزامبیک به عنوان
 نمایندگان حضور اتحاد شوروی در نظر گرفته می‌شدند.

هنگامی که از وزارت امور خارجه پرسیده شد؛ آیا دولت بوش گزارشهای

موجود در مورد همکاری اسرائیل و آفریقای جنوبی در زمینه طراحی و تولید سلاحهای هسته‌ای را مورد توجه قرار داده است یا نه، مقامات این وزارتخانه از کوره بدر رفتند. هرمن کوهن معاون وزیر امور خارجه در امور آفریقا پاسخ داد: «اسرائیل دولت مستقلی است. ما به آنها توصیه کرده ایم به تحریمهای سازمان ملل پایبند بمانند. بقیه اش به خودشان مربوط است.» این حرف توجیهی بود موجز که از منفعل بودن ایالات متحده حکایت می‌کرد. از زمان برقرار شدن تحریمها، هیچیک از اهرمهایی که در اختیار دولتهای ایالات متحده قرار داشت مورد استفاده قرار نگرفته بودند. از سی و پنج سال پیش که نخستین محموله یوزی به سواحل آفریقای جنوبی رسید تاکنون، روابط دفاعی اسرائیل و آفریقای جنوبی در جهت تعمیق بیشتر ادامه یافته است.

از سال ۱۹۴۸ که سال جنگ استقلال اسرائیل بود و رهبران ناسیونالیست آفریقای جنوبی نیز در آن سال به قدرت رسیدند، حمایتی قوی از دولت جوان اسرائیل به عمل آوردند. ناسیونالیستها سوابق ترسناکی در مورد طرفداری از نازی‌ها داشتند. بسیاری از رهبران آنها به خاطر فعالیتهای پر جوش و خروش خود به نیابت از رایش سوم توسط انگلیسی‌ها به زندان افتاده بودند. به این ترتیب هنگامی که حزب ناسیونالیست در سالهای پس از جنگ به صورت حزب پیروزمند آفریقای جنوبی ظهور کرد و تبعیض نژادی را به عنوان اصلی‌ترین پایه برنامه مبتنی بر نژادپرستی افراطی خود اعلام نمود، آغوش باز آن برای پذیرش اسرائیل بروز احساسات خیلی شرافتمندانه‌ای بشمار نمی‌رفت. روزنامه آفریقایی ترانس والر^{۲۹} در سال ۱۹۴۶ در سرمقاله‌ای نوشت که این کشور «ایده‌ها و اندیشه‌های خود را در فلسطین در اختیار اسرائیلی‌ها قرار می‌دهد و به آنها تقدیم می‌کند، اما آرزو می‌کند جریان مهاجرت یهودیان به طرف آنجا باشد و تعدادشان در اینجا افزایش نیابد.»

با این حال سیلی از رهبران اسرائیلی‌ها و از جمله موشه دایان در دهه پنجاه

به زیارت پرتوریا و ژوهانسبورگ رفتند تا نزد همدستان سابق نازی‌ها خودشیرینی کرده باشند.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ دوستی آنها به پیوندی مصلحتی بر مبنای مبادله سلاح در مقابل پول نقد و اورانیوم تبدیل شده بود. اسرائیل در سال ۱۹۶۲ سی و دو دستگاه تانک سنتوریون به رژیم آپارتاید فروخت. در همان سال آفریقای جنوبی ده تن اورانیوم برای سوخت راکتور اتمی دیمونا به اسرائیل تحویل داد. نخستین قطعنامه سازمان ملل برای ممنوع کردن فروش سلاح به آفریقای جنوبی که در اوت ۱۹۶۳ توسط شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسید، اثری روی اینگونه معاملات نداشت، هرچند که اسرائیل با گرفتن پز مخالف آفریقای جنوبی در سازمان ملل بطور علنی، «به صورت آفریقای جنوبی سیلی زده بود.» رهبران اسرائیل در مورد روابط خود با دولتهای آفریقای سیاه بسیار هشیار بودند، زیرا در آن هنگام موساد برای مأموریت جمع آوری اطلاعات به نیابت از سیاه، دستمزد خوبی دریافت می کرد.

به هر حال، تغییراتی را که سیاست سازمان ملل متحد ایجاب می کرد، نیازهای این دو دولت نظامی گرا مورد بی توجهی قرار می داد، زیرا تنهایی آنها و گیر افتادنشان بین همسایگانی متخاصم و متحدینی بی ثبات نظرات آنها را همانند می ساخت. در سال ۱۹۶۷، هنگامی که جلوگیری فرانسه از حمل ملزومات اسرائیل جلوی رسیدن قطعات یدکی هواپیمای میراژ را به اسرائیل گرفت، آفریقای جنوبی کمبودها را جبران کرد. طی جنگ سال ۱۹۶۷، ناظرانی از آفریقای جنوبی به جبهه‌ها و میدانهای نبرد گسیل می شدند تا تاکتیکها را مورد بررسی قرار دهند. درسهای بدست آمده در این نبرد در مدارس و دانشکده های نظامی آفریقای جنوبی در زمینه تاکتیک و مانور تدریس می شدند. ژنرال هود که در آن زمان فرمانده ستاد نیروی هوایی اسرائیل بود در زمینه استراتژی نظامی به افسران ارتش آفریقای جنوبی درس می داد. اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در سال ۱۹۷۶ چگونگی انطباق منافع اسرائیل و آفریقای جنوبی را خلاصه کرد: «کشورهای ما در این مشکل مشترکند که هر یک از ما باید در منطقه خویش در

مقابله با بی‌ثباتی و ناآرامی‌هایی که منشأ بروز آنها تحریک خارجی است در مذاکره، همزیستی، و ارائه ثبات پیشقدم باشیم.» این همان زبانی بود که رهبران دولت تبعیض نژادی برای توجیه اقدامات امنیتی غدارانه خویش به کار می‌بردند. موشه دایان در سال ۱۹۶۷ اعلام کرد که «تمدنی بزرگ» در آفریقای جنوبی خلق شده است و این همان زمانی بود که اقدامات سرکوبگرانه شدیدی در شهرهای آفریقای جنوبی و مناطق حاشیه‌ای به عمل می‌آمد. زافائل ایتان رئیس سابق ستاد نیروی دفاعی [ارتش] اسرائیل به گروهی از متخصصین اسرائیلی در دانشگاه تل‌آویو گفت که سیاست بانتوستان^{۳۰} که براساس آن رنگین‌پوستان جدا و در مکانهای محدودی اسکان داده می‌شوند، می‌تواند راه حل مناسبی برای «مسأله فلسطینی‌ها» باشد. (۸)

بین تعداد زیادی از شهرهای دوقلوی اسرائیل و آفریقای جنوبی که به اصطلاح با یکدیگر خواهرند، پایتخت بانتوستانی موسوم به کیسکی^{۳۱} نیز خواهر یکی از شهرک‌های یهودی‌نشین کرانه غربی به نام آریل بشمار می‌رود. هنگامی که پارلمان کیسکی در سال ۱۹۸۵ گشایش می‌یافت، پنج عضو کنشست اسرائیل در آنجا حضور داشتند. یزقل فلومین^{۳۲} عضو حزب لیبرال اسرائیل سیستم بانتوستان را مورد تمجید قرارداد و ژنرال افرایم پوران^{۳۳} گفت: «امروز مشخص شد که مردم در کیسکی خانه برای زندگی، شغل و آموزش و پرورش برای فرزندان خود دارند و آپارتایدی در آنجا وجود ندارد.» مؤسسه تموز^{۳۴} نیز که به خاطر ارائه سرویس امنیتی به دیکتاتور سابق فیلیپین فردیناند مارکوس معروفیت جهانی دارد از امنیت حاکم مطلق العنان کیسکی پرزیدنت سبه^{۳۵}

۳۰. Bantustan: مأخوذ از نام بانتو که یکی از قبایل بومی اصلی آفریقای جنوبی است و به معنی ایجاد مناطق سیاهپوست‌نشین م.

31. Ciskei

32. Yehezkel Flumin

33. Efraim Poran

34. Tamuz

35. Sebe

مواظبت به عمل می آورد.

باید گفت اظهارات نظامیان اسرائیلی، الزاماً با نظرات جامعه وسیع یهودیان آفریقای جنوبی که شجاعانه با کاربرد بیرحمانه قرانین جابجایی، بازداشت‌های بدون محاکمه، و اسکان اجباری در مناطق سیاهپوست نشین مبارزه کرده اند همخوانی ندارد. اما بخش اعظم همکاری سطح بالای بین ارتش‌های آفریقای جنوبی و اسرائیل پنهانی صورت می گیرد و اجازه علنی شدن آن داده نمی شود و این کاملاً همانند تماس‌های اطلاعاتی پنتاگون و بخش اطلاعاتی ارتش آفریقای جنوبی است که هیچگاه در ایالات متحده علنی نشده است.

در سال‌های ریاست جمهوری ریگان، در حالی که تحریم‌ها به جای خود باقی بودند، همکاری اطلاعاتی گسترده‌ای بین آژانس‌های اطلاعاتی دو کشور وجود داشت. اما در فضای خوشی که همکاری مخفیانه سرویس‌های سری دو کشور پدید آورده بود برای مدتی سردی و ناراحتی مختصری پدید آمد، زیرا افسر وابسته به بخش اطلاعاتی نیروی هوایی ایالات متحده از بازی کردن نقش خویش سرباز زده جان بویل^{۳۶} را از سوی واشنگتن به عنوان مأمور حقیقت یاب به مسافرتی در کشورهای «خط مقدم» آفریقا فرستاده بودند. هنگامی که او را در مرحله پایان سفر به عنوان کارمند وابسته نظامی ایالات متحده به پرتوریا فرستادند، به جلسه‌ای دعوت شد که بی گمان خودش يك ملاقات جهت ارائه گزارش و مطلع ساختن وی توسط بخش اطلاعات نظامی آفریقای جنوبی بود. اما هنگامی که فهمید خود او باید گزارش بدهد هشیار شد. از او انتظار داشتند مشاهدات خود را در مورد دشمنان آفریقای جنوبی در اختیار آنان قرار دهد. هنگامی که افسر آمریکایی از این کار امتناع کرد و گفت در این مورد دستوری از مافوق خود دریافت نکرده است، مأموران آفریقای جنوبی عصبانی شدند و خاموش ماندن وی را مایه سرگرمی و تفریح خویش ساختند. او را به یکی از پایگاه‌های هوایی موجود در آن نزدیکی بردند و يك هواپیمای تجسسی -

شناسایی نیروی هوایی ایالات متحده را که در آنجا پارک شده بود نشان دادند. مقصودشان این بود که وقتی ایالات متحده اینچنین آشکارا از آنها حمایت می کند، رفتار مجربانه این افسر اطلاعاتی نشان دهنده بی خبری و پرت بودن او از اوضاع است. وابسته نظامی ایالات متحده چنان از احتیاط کاری بویل عصبانی شد که تهدید کرد یادداشتی برای پنتاگون خواهد فرستاد و تقاضای عزل او را مطرح خواهد کرد. این جریان به بیرون درز کرد، نتیجه آن شد که بویل بر سر کار خود باقی ماند، اما امتناع او از کمک به نظامیان آفریقای جنوبی کاری بود کاملاً خلاف قاعده و استثنایی.

سرویس اطلاعاتی اسرائیل و سرویس اطلاعات ملی آفریقای جنوبی که سابقاً «بوس»^{۳۷} خوانده می شد همکاری نزدیکی داشتند. نکته جالب این بود که سرویس امنیت داخلی اسرائیل موسوم به شاباک يك هیأت نمایندگی دائمی در آفریقای جنوبی داشت. نخبگان شاباک در خود اسرائیل طیف وسیعی مرکب از خبرچینهای مستقر در سرزمینهای اشغالی تا جوخه های مرگ را در بر می گرفتند و این حقیقتی بود که در اوج قیام انتفاضه در سال ۱۹۸۸ آشکار شد. (عوامل شاباک برخی اوقات اعمال سرکوبگرانه و نادرست خود را در هیأت مبدل و به عنوان خبرنگاران و فیلمبرداران تلویزیونی خارجی انجام می دادند و این کاری بود که خبرنگاران واقعی را بخطر می انداخت.) شاباک در آفریقای جنوبی با آن دسته از نیروهای امنیتی همکاری می کرد که مسئول مأموریت های مشابه در شهرک های سیاهپوست نشین بودند.

نیروهای امنیتی آفریقای جنوبی و از جمله صدها تن از افسران پلیس، دوره های آموزشی خود را در اسرائیل طی می کردند. حتی کسی که به اسم درنده سوتو^{۳۸} شناخته می شد، در اورشلیم مهمان عزیزی بشمار می رفت. سرتیپ «روی راس» سوین پوئل^{۳۹} عنوان خویش را به خاطر رفتار بیرحمانه اش با

37. Orwellian Bureau of State Security اول حروف اول

38. Soweto

39. «Rooi Rus» Swanepoel

شورشیان سیاهپوست در سال ۱۹۷۶ بدست آورد. «درنده» در سال ۱۹۶۴ نیز در جریان محاکمه‌ای که نلسون ماندلا رهبر کنگره ملی آفریقا را به زندان کشاند، به عنوان بازجوی ارشد عمل کرده بود. کنگره ملی آفریقا تخصص موساد را در سالهای آغازین دهه ۱۹۸۰ و هنگامی تجربه کرد که ظاهراً عملیاتی برای از بین بردن رهبران تبعیدی طراحی شده بود. گویا عوامل موساد برای هماهنگ سازی عملیاتی مرکب از ارسال نامه‌ها و بسته‌های پستی منفجرشونده همکاری کردند. ابزار این نوع مبارزه از ایالات متحده، و از طریق اسرائیل ارسال شده بود. به سال ۱۹۸۸، پس از چند مورد بمب گذاری که با دقت تمام از سوی عوامل آفریقای جنوبی صورت گرفته بود، یک سخنگوی کنگره ملی آفریقا در لوزاکا گفت: «ما اطلاع داریم که مأموران آفریقای جنوبی دست در دست اسرائیلی‌ها گذاشته و در مورد چگونگی نابود کردن رهبران ما تبادل نظر می کنند.» گمان می رود نام گروه ضربت آفریقای جنوبی که به «جوخه زد» (Z) معروف است با الهام از نام «تیم زد» انتخاب شده باشد که برای ربودن آدولف آیشمن از سوی اسرائیل گسیل شده بود.

واحدهای نخبه نیروهای مخصوص که بخشی از وظایف آنها به قتل رساندن اشخاص بود در اسرائیل آموزش یافتند. در سال ۱۹۸۹ شخصی به نام مروین مالان^{۴۰} که از اعضای یکی از خانواده‌های متشخص آفریقای جنوبی بود به هلند پناهنده شد. وی عموزاده مگنوس مالان^{۴۱} وزیر دفاع آفریقای جنوبی بود. این پناهنده در واحدی از نیروهای مخصوص در آنگولا و نامیبیا خدمت کرده بود و گفت همراه اعضای واحدش به لباس اعضای سواپو^{۴۲} درآمده تا طرفداران آن را شناسایی و نابود کند. وی گفت اعضای واحدی که عضو آن بوده علیه روستائیان غیرنظامی بمبهای فسفری به کار می برده اند. آنگونه که طی تهاجم سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان توسط پزشکان بیروت مشخص شد، فسفر عامل

40. Mervin Malan

41. Magnus

۴۲. SWAPO سازمان خلق آفریقای جنوب غربی

بی سروصدا و آرامی بود که روی پوست به صورت بدون دود و شعله می سوخت و حتی پس از مرگ قربانی بدن وی را از درون بتدریج کباب می کرد. اسرائیلی‌ها از این بمب ساخت آمریکا استفاده کرده بودند و بعید نیست نیروهای مخصوص آفریقای جنوبی نیز این کار را کرده باشند. مالان گفت روابط واحدش با اسرائیلی‌ها بسیار نزدیک بوده است. او توضیح داد: «برخی اعضای واحد ما برای گذراندن دوره‌های آموزشی پیشرفته به اسرائیل می‌رفتند.» (۹)

اینگونه همکاری‌ها در حرف و تبلیغات به عنوان همکاری ضدتروریستی عنوان می‌شد. اسرائیلی‌ها در مرزهای آفریقای جنوبی «حصاری برقرار» پدید آوردند و مناطق مرزی را با «فرشی از وسایل مراقبتی الکترونیک» پوشاندند. حصارهای الکترونیک، رادارها، و میادین مین در آنجا سیمایی بسیار شبیه به جنوب لبنان داشت. بیهوده نیست که آریل شارون در آفریقای جنوبی خود را در خانه خویش احساس می‌کرد. او در سال ۱۹۸۱ زمانی که وزیر دفاع بود، طی یک مهمانی در تل‌آویو که به افتخار یک سناتور تک‌زاسی برپا شده بود سفری را که به جبهه‌آنگولا و همراه با نظامیان آفریقای جنوبی انجام داده بود به خاطر آورد. او افتخار می‌کرد که به همتایان خود در آنجا رهنمودهای نظامی داده است و نقشه‌های بلندپروازانه‌ای در مورد افزایش نفوذ اسرائیل در این نقطه از جهان در سر داشت.

یکی از مشاوران شارون به نام یوری دان^{۴۳} که به آنگولا سفر کرده بود بعدها نوشت: «هنگامی که به افسران آفریقای جنوبی نگاه می‌کنم، هنگامی که آنها به آفریقایی و یا انگلیسی حرف می‌زنند، و هنگامی که در عملیات هستند، بنظرم چنین می‌آید که آنها بزودی فرامین خود را به زبان عبری دریافت خواهند کرد. ظاهر فیزیکی آنها، تروتازگی و خوش‌مشربی آنها، رفتارشان در میدان جنگ، همگی مرا به یاد آی.دی.اف (نیروی دفاعی اسرائیل) می‌اندازد. و من این حرف را طی یازده سال جنگ در ویتنام با دیدن افسران آمریکایی و ویتنامی نزد.» دان اظهارنظری را نیز از طرف افسران آفریقای جنوبی نقل می‌کند: «یک

افسر بلندپایه در پرتوریا گفت: اهمیت تأثیر آی.دی.اف را به عنوان يك نیروی رزمی روی ما دست کم نگیر!»

کسی که باعث شد اسرائیلی‌ها برای نخستین بار نقش چنین فعالی را در آفریقای جنوبی بعهده بگیرند هنری کیسینجر بود. هنگامی که عملیات مخفیانه سیاد در آنگولا در سال ۱۹۷۵ افشا شد، کیسینجر به سراغ اسرائیل رفت تا از آن سلاح، مستشار، و حتی سرباز درخواست کند. سربازها در خانه خود می ماندند، اما سایر درخواستها در صورتی که کاخ سفید چراغ سبزی می داد قابل اجابت فوری بود. توجه بی احساس کیسینجر - که برخی آن را خونسردی تعبیر می کردند - در مورد آفریقای جنوبی بیشتر از آن جهت بر این کشور متمرکز بود که آن را گنجینه ای استراتژیک می دانست نه جامعه ای که نژادپرستی آن را جریحه دار و چرکین کرده است. وی در سال ۱۹۶۹ یادداشتی به شماره ۳۹ برای مطالعه امنیت ملی صادر کرد که در آن دستور داده می شد اهداف سیاسی ایالات متحده در منطقه توسط شورای امنیت ملی مطالعه شود. در این یادداشت وی و کارمندانش علایق دفاعی ایالات متحده را خاطر نشان می کردند:

آفریقای جنوبی از نظر جغرافیایی برای ایالات متحده و متحدین آن اهمیت دارد، بویژه آنکه کانال سوئز بسته شده و فعالیت اتحاد شوروی در اقیانوس هند افزایش یافته است. ایالات متحده از اجازه پرواز بر فراز آفریقای جنوبی و تسهیلات فرود هواپیمای نظامی در آن برخوردار است. کارگاههای تعمیر کشتی و تسهیلات لجستیکی عمده ای در آفریقای جنوبی وجود دارند که از سطح فنی بالایی برخوردارند و در مناطق دیگر قاره قابل دستیابی نیستند... وزارت دفاع تحت يك توافقنامه سری در آنجا يك ایستگاه ردیابی موشک در اختیار دارد و مقداری از ترافیک نظامی هوایی ما به تدارک این ایستگاه مربوط می شود.»

سازمان ناسا نیز تأسیساتی برای ردیابی فضایی در آنجا داشت «که دارای اهمیت بسیار بالا بود.» پنج شق سیاسی مختلف وجود داشت که مورد بحث قرار گرفت و کیسینجر و نیکسون «شق شماره دو» را انتخاب کردند. مشروح آن به شرح زیر بود:

«سفیدها در حال حاضر در آنجا خواهند ماند و تنها راهی که ممکن است به بروز تغییر سازنده‌ای منجر شود از طریق آنهاست. به کسب حقوق سیاسی برای سیاهپوستان از طریق روشهای خشونت‌بار که صرفاً به هرج و مرج و افزایش فرصت برای کمونیستها منجر می‌شود امیدی نیست. ما می‌توانیم از طریق لغو انتخابی امتیازاتی که به رژیم سفیدپوستان داده‌ایم، برخی از سیاستهای جاری نژادپرستانه و استعماری آنها را تعدیل کنیم... منافع آشکار ما بنیانی برای ارتباطات ما در منطقه تشکیل می‌دهند و می‌توان این منافع را با پرداخت بهای سیاسی قابل قبولی بدست آورد... باید مخالفت آشکار با سرکوب نژادی را اعلام کنیم، اما انزرای سیاسی و تحریمهای اقتصادی علیه دولت سفیدها را کاهش دهیم...» (۱۰)

شق شماره دو در زمینه ملاحظات نظامی توصیه می‌کرد: «ممنوعیت صدور اسلحه به آفریقای جنوبی به اجرا گذاشته شده، اما در مورد انتقال ابزارآلاتی که می‌توانند هم به اهداف نظامی و هم به اهداف غیرنظامی کمک کنند، سیاستی لیبرال در پیش گرفته شود.» این روش برخوردی سخاوتمندانه بود. کیسینجر علاقه زیادی داشت آفریقای جنوبی را (از طریق یک برنامه ۱۴ میلیون دلاری سیا) برای انجام تهاجم علیه آنگولا توسط ارسال سوخت و اسلحه تقویت کند. در همان سالی که کیسینجر به اسرائیل روی آورد تا آفریقای جنوبی را به صورت احتیاط آمیزی تسلیح و کمک کند، آفریقای جنوبی نیز به سراغ اسرائیل رفت تا عملیات پنهانی این کشور را در ایالات متحده تسهیل نماید. کانی مالدر^{۴۴} وزیر کشور آفریقای جنوبی در ژوئن ۱۹۷۵ مخفیانه به اسرائیل پرواز کرد. اشل رودی^{۴۵} و له دوویلار^{۴۶} دو تن از مقامات ارشد وزارت اطلاعات نیز وی را همراهی می‌کردند. این سه مقام ارشد با اسحاق رابین نخست‌وزیر، شیمون پرز وزیر دفاع، و شش عضو دیگر کابینه اسرائیل دیدار کردند. به این مهمانان آفریقایی پیکره‌هایی نقره‌ای که داوود و جالوت را در حال نبرد نشان

44. Connie Mulder

45. Eshel Roodie

46. Les de Villiers

می داد اهدا شد و وزیر کشور آفریقای جنوبی گفت: «این هدیه را برای ابد حفظ خواهم کرد، زیرا نه تنها نماد نبرد اسرائیل برای بقا بشمار می رود، بلکه نمادی از نبرد ما با تمامی دنیا نیز هست.»

نیاز نبرد در آن هنگام صرف یک مبلغ چند میلیون دلاری از سوی آفریقای جنوبی به عنوان مخارج نرم کننده در کاری بود که اشل رودی آن را «جنگ روانی» می خواند. مقامهای آفریقای جنوبی به سراغ اسرائیلی ها آمده بودند تا برای یافتن چند طرفدار قابل و کارآمد در ایالات متحده با آنها مشورت کنند. در جلسه مقامات عالیرتبه، اسرائیلی ها فردی از اهالی نیویورک به نام سیدنی بارون^{۴۷} را به مقامات آفریقای جنوبی پیشنهاد کردند که در زمینه روابط عمومی فعالیت می کرد. از جمله تخصص های بارون این بود که پول اعطایی خارجیان را به جریان مبارزات سیاسی [انتخاباتی] آمریکا سرازیر می کرد و این کاری بود که برای آفریقای جنوبی نیز انجام داد. او در پیشبرد کار مشتریانی چون تایوان که موقعیت مناسبی نداشتند استاد بود و در مقابل دریافت هر سال ۵۰۰ هزار دلار آفریقای جنوبی را به عنوان مشتری پذیرفت. بارون از طریق واسطه هایی ۲۰۰ هزار دلار پول آفریقای جنوبی را به مبارزه انتخاباتی سنا در سال ۱۹۷۶ سرازیر کرد. در این مبارزه یک جمهوریخواه کالیفرنایی به نام اس.آی. هایاکاوا^{۴۸} علیه یکی از منتقدین تبعیض نژادی به نام جان تانی^{۴۹} دمکرات مبارزه می کرد. تانی جلوی تداوم ارسال کمکهای پنهانی به آفریقای جنوبی را سد کرده بود. کمکهای فوق به منظور یاری رساندن به آفریقای جنوبی در جنگ با آنگولا ارسال می شد.

بارون یکبار دیگر به سال ۱۹۷۶ تخصص خود را در مبارزات انتخاباتی ایالت آیووا به کار گرفت که در آنجا سناتور دیک کلارک^{۵۰} برای تجدید انتخاب

47. Sydney Baron

48. S.I. Hayakawa

49. John Tunney

50. Dick Clark

شدن فعالیت می کرد. کلارك نام خود را به اصلاحیه ای داده بود که سیارا را از انجام عملیات در آنگولا منع می کرد. رقیب پیروزمند کلارك سناتور جمهوریخواه راجر جسپن^{۵۱} بود که از ۲۵۰ هزار دلار پول دولت آفریقای جنوبی سود برد. با فرارسیدن دهه ۱۹۸۰ آفریقای جنوبی قدرت نفوذ خود را افزایش داده و جان سیرز^{۵۲} مدیر سابق مبارزات انتخاباتی رونالد ریگان را استخدام کرده بودند. کانی مالدر با رئیس جمهور جدید در هنگامی که فرماندار کانادا بود ملاقات کرده بود و به گفته دستیارش له دوویلار، ریگان «درک عمیقی از لزوم ایجاد پیوندهای نزدیکتر بین آفریقای جنوبی و ایالات متحده نشان داد.» (۱۱)

علاوه بر پیشنهاد سیدنی بارون به عنوان يك «واسطه پرنفوذ» مناسب برای آفریقای جنوبی، دولت رابین یکی از دلان اسرائیلی اسلحه به نام آرنون میلکان^{۵۳} را برای رد کردن مخفیانه پول نقد استخدام کرد. این بار پول برای کسب نفوذ در اروپا و همچنین خریدن نشریات پرنفوذی همچون مجله «وست آفریکا»^{۵۴} در لندن به کار می رفت. میلکان اینگونه دخالتهای خود را در پرداخت پول به افراد و از جمله واریز شصت و شش هزار دلار پول به يك جناب بانکی در سوئیس مورد تأیید قرار داده است. با افشای جریان رسوایی موسوم به «مولدر گیت»^{۵۵} در آفریقای جنوبی اتهاماتی دایر بر پرداختهای غیرقانونی در حد مبلغی نزدیک به یکصد میلیون دلار مطرح گردید. (حدود ۴ میلیون دلار از این مبلغ به مبارزات انتخاباتی جرال فورد کمک شده بود.) اما در حالی که عملیات کسب نفوذ آفریقای جنوبی هنوز افشا نشده بود و تنها گروه برگزیده ای از مقامات آفریقای جنوبی، اسرائیلی و عوامل آنها از آن خبر داشتند، دولت رابین محدوده جسارت خویش را در دعوت اشخاص گسترش داد و جان فورستر^{۵۶}

51. Roger Jespen

52. John Sears

53. Arnon Milchan

54. West Africa

55. Muldergate

56. Vorster

نخست وزیر ستیزه جوی آفریقای جنوبی را به اسرائیل دعوت کرد. هنگامی که فورستر حلقه گلی بر یاد واشم^{۵۷} که بنای یاد بود کشتار یهودیان است قرار می داد، برخی اظهارات را عنوان کرد که به صورت قابل انتظاری دقیق بود. او طی جنگ جهانی دوم به اتهام همکاری با نازی ها نزدیک دو سال در زندان بسر برده بود. این رهبر رژیم مبتنی بر نژادپرستی افراطی هرگز به هیچ صورتی چیزی درباره تنفر آور بودن دکترین نازی بر زبان نرانده بود. اخیراً ژنرال آلفردو استرواسنر^{۵۸} رئیس جمهور پاراگوئه که از تحسین کنندگان بدنام نازی ها بشمار می رفت، از وی پذیرایی گرمی به عمل آورده بود. رابین در مراسم مهمانی به افتخار فورستر گفت: «ما در اینجا با علاقه تلاشهای تاریخی شما را برای تشنج زدایی در قاره آفریقا، ساختن پلهایی برای نیل به آینده بهتر و مطمئن تر، ایجاد همبستگی به منظور تضمین وجود فضای سعادت مندانه ای از همکاری بین همه مردم آفریقا و بدون دخالت و تهدید خارجی دنبال می کنیم.»

فورستر طی سفر چهارروزه خود با بازدید از تأسیسات نظامی اسرائیل و مؤسسات سازنده اسلحه ای چون صنایع هواپیمایی اسرائیل ساعیانه در ایجاد پلهایی برای آینده تلاش کرد. طرفدار قدیمی نازی ها در حالی از سفر اسرائیل بازگشت که توافقنامه هایی برای همکاری های بازرگانی، نظامی، و هسته ای در دست داشت و این توافق ها به بنیانی برای روابط آینده دو کشور تبدیل می شد. از تشکیل يك گروه مشترك در سطح وزیران سخن می رفت که باید بر اجرای توافق ها و گسترش مبادلات تجاری نظارت می کرد. به این ترتیب، هنگامی که سازمان ملل در سال ۱۹۷۷ قطعنامه خود را مبنی بر اینکه همه دولتها باید صادرات کالاهای نظامی به آفریقای جنوبی را قطع کنند به تصویب رساند، موشه دایان وزیر امور خارجه اسرائیل می توانست با اطمینان اعلام کند که اسرائیل قصد دارد به این قطعنامه اعتنایی نکند. وزارت دفاع اسرائیل بشدت این قطعنامه را زیرپا گذاشت و خلاف آن عمل نمود.

57. Yad Vashem

58. Alfredo Stroesner

هنگامی که در سال ۱۹۷۶ این سؤال در مجلس اسرائیل مطرح شد که چرا «صدها» اسرائیلی از افراد وزارت دفاع این کشور در دوره‌های مشترکی با نظامیان آفریقای جنوبی شرکت کرده‌اند، شیمون پرز وزیر دفاع این اتهام را تکذیب کرد. بعدها اکونومیست به سال ۱۹۸۱ نوشت که تخمین زده می‌شود تعداد مستشاران نظامی اسرائیل در آفریقای جنوبی دویست نفر باشد. کماندوهای گشتی تجسسی نخبه آفریقای جنوبی دین زیادی به مریبان اسرائیلی خود داشتند. روزنامه حزب کارگر اسرائیل گزارش داد: «این دیگر راز از پرده بیرون افتاده و افشا شده‌ای است و در اردوگاههای نظامی آفریقای جنوبی می‌توان افسران اسرائیلی زیادی را مشاهده نمود که مشغول آموزش سربازان سفیدپوست برای جنگ با سیاهپوستان و یاد دادن شیوه‌های وارد شده از اسرائیل هستند.» (۱۲)

سخت‌افزارهای اسرائیلی و قطعات آنها در مقادیر زیاد به آفریقای جنوبی وارد می‌شدند. سیل موشکهای ذریا به دریا از نوع گابریل، ناوچه‌های کلاس رشف^{۵۹}، ایستگاههای رادار ساحلی، ابزار دید در شب و مخابرات به آفریقای جنوبی سرازیر شد. پروژه‌های مشترک ساخت موشکهای دریایی باراق^{۶۰} و زیردریایی‌های هسته‌ای را در برمی‌گرفت. تفنگ اسرائیلی جلیل که تحت امتیاز در آفریقای جنوبی تولید می‌شد در ۱۹۸۱ به اسلحه استاندارد نیروهای زمینی این کشور تبدیل شد. در بخش اعظم سلاحهای ارسالی تکنولوژی ایالات متحده بکار رفته بود. هواپیمای بدون سرنشین شناسایی و تجسسی ساخت صنایع هواپیمایی اسرائیل (که شماره سریال شناسایی اسرائیلی بر بدنه آن پیدا شد) از روی نقشه‌های آمریکایی کپی شده بود و این موضوع هنگامی کشف گردید که یکی از این هواپیماهای بدون خلبان بر فراز موزامبیک هدف قرار گرفت و سرنگون گردید. هزینه‌های تحقیق و توسعه و

59. Reshef

60. Barak

قطعات این هواپیما توسط ایالات متحده پرداخت شده بود. ابزار ساخت ایالات متحده از جمله چهارصد دستگاه نفربر زرهی نوع «ام-۱۱۳ ای.ال» و توپ ۱۰۶ میلی متری بدون عقب نشینی از طریق اسرائیل به آفریقای جنوبی رفت.

هرکس که اعتقاد داشته باشد واشنگتن علیه آفریقای جنوبی تحریمهای نظامی برقرار کرده است، از درك نقش پر انرژی اسرائیل به عنوان انبار واسطه انتقال ابزار نظامی غافل مانده است. با توجه به این نقش، این اظهار نظر هرتزوغ رئیس جمهور اسرائیل در سال ۱۹۸۸ خیلی نظرگیر است که گفت: «اسرائیل نیازی به پوزش خواهی به خاطر روابطش با آفریقای جنوبی ندارد، و اگر هم چنین باشد، این نیاز بیشتر از نیاز آمریکا به عذر خواهی به خاطر روابطش با اسرائیل نیست.»

نگرانی سیاد در این مورد که آفریقای جنوبی نباید به خاطر تحریم تسلیحاتی در زرادخانه خود با کمبود فلج کننده ای روبرو شود، بخوبی در جریان مربوط به يك طراح عجیب و غریب تسلیحات به نام جری بول^{۶۱} قابل تشخیص است. این مهندس نابغه کانادایی - آمریکایی چنان اسرائیلی ها و آفریقای جنوبی را تحت تأثیر قرار داده بود که با کمک و تشویق سیا به محور تجارت سری آنان تبدیل شد. بول يك سلاح عالی، نوعی توپ ۱۵۵ میلی متری طراحی کرده بود که می توانست گلوله های خود را به فاصله ای فراتر از برد راکت های کاتیوشای ساخت شوروی پرتاب کند. راکت های کاتیوشا در جنگ آنگولا نیروهای آفریقای جنوبی را به مدت سه هفته زمین گیر کرده بودند. اسرائیل از این توپ علیه سوریه استفاده کرده و فهمیده بود برد پنجاه کیلومتری اش آن را به امتیاز بزرگی در منطقه بلندی های جولان تبدیل می کند. بول در سال ۱۹۷۲ و به هنگامی مورد توجه اسرائیل قرار گرفت که اسحاق رابین سفیر وقت اسرائیل در واشنگتن با تقاضای دریافت يك نوع گلوله ۱۵۵ میلی متری پیشرفته به سراغ

کیسینجر رفت. گویا کیسینجر شرکت بول یعنی مؤسسه تحقیقات فضایی^{۶۲} را پیشنهاد کرد و ترتیب فروش چندین هزار گلوله بین دولتهای ایالات متحده و اسرائیل داده شد.

در آن هنگام بول مرد چهل و چهار ساله مهربان و مستقلى بود که آئروبالیستیک ذهنش را بخود مشغول می داشت و در فکر امکان ساختن يك «اسلحه فضایی» بود که بتواند ماهواره ها را هدف قرار داده و یا از قلمروی کوچکی که وی در مرز کانادا - ورمونت برای خود خریده بود «به مکزیکو اصابت کند.» آنگونه که یکی از دوستان نزدیک و دستیار امور مالی اش او را توصیف می کند، «جری مهندس بزرگی بود، اما چیز زیادی در مورد سیاست نمی دانست.» (۱۳) استعداد بول آنقدر اسرائیلی ها را فریفته بود که شائول آیزنبرگ همیشه حاضر به این منظور که عملیات وی را بخرد، با او دوست شده بود. بول غالب اوقات به عنوان مهمان در اقامتگاه مجلل آیزنبرگ در تل آویو بسر می برد. آیزنبرگ فکر می کرد حتی اگر این سلطان تویهای بزرگ حاضر به فروش کارخانه خود نباشد، امکاناتی برای بازاریابی خود دکتر بول وجود دارد. این تاجر اسرائیلی اسلحه از مقامات آفریقای جنوبی دعوت کرد با سفر به اسرائیل شاهد شکوه تویخانه ای که جنگ ۱۹۷۳ را برده بود باشند. پس از اجرای نمایشی تأثیر گذار در صحرای نقب، جنتمن های آرمزکور خواستند که توپ بول مال آنها باشد.

چون مؤسسه تحقیقات فضایی يك مؤسسه آمریکایی بود، مقامات آفریقای جنوبی به سراغ دوستان خود در ایستگاه سیا در پرتوریا رفتند. هم سیا و هم مقامات اداره امنیت دولتی آفریقای جنوبی بشدت درگیر جریانات آفریقای جنوبی بودند و این امر روابط آنها را بسیار نزدیک می کرد. آنگونه که مقام سابق سیا که مسئول نیروی عملیاتی آنگولا بوده است خاطر نشان می کند: «مأموران سیا به مقامات اطلاعاتی آفریقای جنوبی که بدون ریاکاری گرایش به

رك گویی و نمایش دادن روحیه تهاجم آمیز خود داشتند علاقمند بودند، کارایی آنها را تحسین می کردند.» بقول جان استاکول^{۶۳} مأمور سیا، آنها در کنار یکدیگر عملیات را پیش می بردند. در يك مورد «دو هواپیمای سی - ۱۳۰ آفریقای جنوبی، از همان نوعی که در حمله اسرائیلی ها به انتبه مورد استفاده قرار گرفته بود، عازم فرودگاه نجیلی^{۶۴} در آنگولا شدند تا يك محموله سلاح را از هواپیمای سی - ۱۴۱ سازمان سیا دریافت کرده و به سیلوپورتو^{۶۵} ببرند. مأموران سیا و نمایندگان بوس مشترکاً عملیات تخلیه و بارگیری را نظارت کردند... مأموران سیا اصرار داشتند برای بازدید از پایگاههای آفریقای جنوبی در آفریقای جنوب غربی (نامیبیا) به آنان اجازه داده شود. مدیر بوس در دو مورد به واشنگتن رفت و در جلساتی سری با جیم پاتز^{۶۶} رئیس بخش آفریقای سیا دیدار کرد. وی در ملاقات دیگری با رئیس ایستگاه سیا در پاریس نیز دیدار نمود... سیا بطور سنتی نسبت به آفریقای جنوبی علاقه نشان می داد و با بوس روابط نزدیکی داشت.»

بقول مسئول سابق نیروی عملیاتی سیا در آنگولا، این رابطه به خاطر «ضدیت شدید با کمونیسم» شکل گرفته بود. سیا و بوس از شورش در کنگو خاطرات مشترکی داشتند، زیرا برای سرکوب شورش در کنگو و به قدرت رساندن يك دیکتاتور مورد اعتماد دست در دست یکدیگر، مزدور (از جمله کوبایی های مقیم میامی) استخدام کرده بودند. رئیس بخش آفریقا در سازمان سیا «آفریقای جنوبی را با دیدگاهی عمل گرا به عنوان دوست سیا و متحد بالقوه ای برای ایالات متحده در نظر می گرفت.» (در مورد آپارتاید هیچگونه نگرانی وجود نداشت). استاکول گفت که «پاتز سرانجام نتیجه گرفت» سیاهان در مورد مسأله آفریقای جنوبی «غیرمنطقی» هستند. این اصطلاح او همه گیر شده بود. حتی به متن تلگرامها و پیامها وارد شده بود... به خاطر این نزدیکی سیا و سرویس های

63. Stockwell

64. Ndjili

65. Silva Porto

66. Potts

اطلاعاتی آفریقای جنوبی تعجب آور نیست که رئیس ایستگاه سیا همه توان خویش را به کار برد تا درخواست آفریقای جنوبی برای دریافت گلوله‌های پیشرفته و دارای برد زیاد تولید شده توسط جری بول را برآورد. هنگامی که این تقاضا در اکتبر ۱۹۷۵ به واشنگتن رسید، مدیر بخش آفریقا نیز به همان سان اشتیاق نشان داد. سیا برای حمل محموله‌های خود به آنگولا از طریق بنادر شلوغ آفریقا دچار مشکل بود و اشتیاق داشت این کار را از طریق تسهیلات آفریقای جنوبی در خلیج والویس^{۶۷} انجام دهد. اما هنگامی که ارسال غیرقانونی سلاح به آفریقای جنوبی در جلسه گروه کار بین سازمانی مطرح شد یکنفر به مخالفت برخاست و طرح را از بین برد.

ادمالکای^{۶۸} معاون دستیار وزیر امور خارجه در امور آفریقا تهدید کرد در صورت انجام شدن چنین کاری استعفا خواهد داد. برای حاضران روشن بود که وی در بازگو کردن عقاید خود برای وسایل ارتباط جمعی درنگ نخواهد کرد و این کار می‌توانست کل جنگ پنهانی را به مخاطره بیندازد.

واکنش سیا در مقابل مالکای عبرت‌انگیز بود. پاتز از بخش آفریقا یکی از دستیاران خود را به کتابخانه سیا فرستاد تا قانون تحریم را بدقت بررسی و مطالعه کند. وی سپس پیروزمندانه با همراه داشتن متن به جلسه بعدی وارد شد و اعلام کرد که انجام این کار واقعاً منع نشده است. آنگونه که جان استاکول مدیر گروه کار آنگولا به یاد می‌آورد، پاتز اعلام کرد: «مشاهده کنید آقایان، این يك قانون نیست. يك تصمیم سیاسی است که در زمان دولت کندی گرفته شده است. اکنون زمان عوض شده و با توجه به مشکلاتی که داریم در عوض کردن این سیاست مشکلی نخواهیم داشت.» مالکای به پپ خود پک زد و گفت موضع خود را تغییر نمی‌دهد. اما افراد سیا دیگر به او اعتنایی نداشتند. آنها پای اسرائیلی‌ها را که امیدوار بودند برای آفریقای جنوبی توپخانه تهیه کنند به جریان می‌کشیدند.

67. Walvis

68. Ed Mulcahy

جرالد بول رفقای خود را در مؤسسه تحقیقات فضایی که در ریودوژانیرو گرد آمده بودند مطمئن کرد سیا با برآوردن نیاز آفریقای جنوبی به توپخانه موافقت کامل دارد و این موافقت در حدی است که حاضر شده برخی قوانین از جمله تحریمهای سازمان ملل و ایالات متحده و همچنین قانون کنترل صادرات تسلیحات را زیر پا بگذارد. او گفت که چنانچه درواشنگتن هرگونه مشکلی بروز کند سیا آن را حل خواهد کرد. آن روز عصر آنها با یک روسپی برزیلی به نام الانا^{۶۹} به خوشگذرانی پرداختند و نام وی را نیز برای عملیات خود انتخاب کردند. نقشه‌ای که آن روز در ریو و سپس با حضور مقامات آفریقای جنوبی در ورمونت طرح شد، این بود که پنجاه هزار گلوله توپ به اسرائیل و برخی از کشورهای عضو ناتو صادر شود. مؤسسه تحقیقات فضایی به عنوان «کارگزار» مشتریان خود اجازه ساخت گلوله‌ها را در کارخانه مهمات سازی ارتش ایالات متحده واقع در اسکرانتون ایالت پنسیلوانیا دریافت می‌کرد. این کار به خودی خود با قانونی که فرماندهی بخش مصالح و مواد نظامی وضع کرده بود تعارض داشت. مؤسسات خصوصی از استفاده از این تأسیسات منع شده بودند. اما در این مورد فرماندهی تسلیحات نظامی درخواست را یکروزه تأیید کرد و موافقت نهایی از سوی پنتاگون پس از چهارروز واصل شد. کسی که این معجزه بوروکراتیک را با کارایی خویش پدید آورده بود، ژنرال هاوارد فیش^{۷۰} نام داشت که به هنگام جنجال براه انداختن رئیس بخش آفریقا در جلسه گروه کار و استدلالهای احساساتی او در مورد اجازه ارسال سلاح به آفریقای جنوبی، کاملاً ساکت نشسته بود.

در قرارداد با مؤسسه ساخت چمبرلین^{۷۱} که کارخانه اسکرانتون را اداره می‌کرد، از اسرائیل به عنوان «حواله گیرنده»^{۷۲} یاد شده بود، به این معنی که

69. Elana

70. Howard Fish

71. Chamberlaine

72. assignee

چنانچه بول به دلیلی از انجام تعهد خود بازمی ماند، اسرائیل انجام وظایف آن را بعهده می گرفت. صنایع نظامی اسرائیل به صورت پیمانکار دست دوم خرج پرتاب گلوله ها را برای مؤسسه آرمز کور آفریقای جنوبی تأمین می کرد که قرار بود قبل از ارسال به مسیر بخوبی تحت نظر گرفته شده آفریقای جنوبی، ابتدا به تل آویو فرستاده شود. صنایع نظامی اسرائیل بیش از ۳۰۰ خرج پرتاب را ارسال نکرده بود که دولت جدیداً مستقر شده کارتر، که هنوز هم در حال و هوای وعده های دوران انتخابات در زمینه حقوق بشر بود، به دولت اسرائیل اطلاع داد، ممکن است مبادلات وسیع بازرگانی آن با آفریقای جنوبی پرداخت کمک آمریکا به دولت اسرائیل را بخطر بیندازد. دولت رابین از قبل به خاطر افشا شدن چند مورد رشوه خواری، فساد، خودکشی يك عضو کابینه، و مسأله کوچک حساب بانکی خانم رابین در يك بانک ایالات متحده [شهروندان اسرائیلی از داشتن حساب بانکی در بانکهای خارج از اسرائیل منع شده اند.] به دردسر افتاده بود. در همین حال بول آماده بود نخستین محموله خود مرکب از هفتصد و پنجاه گلوله را از کانادا به اسرائیل بفرستد و مهندس دلسردی خود را طی یادداشتی برای همکاران و شرکایش چنین بیان کرد: «اسرائیل دولت کارآمدی ندارد... واضح است که این دردسر و گرفتاری ناشی از سیاست واشنگتن است. درحالی که محموله برای ارسال از کانادا آماده و درانتظار است، اسرائیلی ها ابراز تردید و دودلی می کنند.» دولت گرفتار اسرائیل به مقامات صنایع نظامی گفت که برای حمل کالاها نباید از کشتی های اسرائیلی استفاده شود و لازم است محل انبار کردن محموله را نیز تغییر دهند.

جزیره همواره مطیع آنتیگوا همانطور که يك دهه بعد از آن به عنوان کانال انتقال سلاح جهت کارتل مدلین خدمت کرد، در آن هنگام نیز به عنوان مقصد معرفی شد. هنگامی که بول با خانواده بیرد^{۷۳} (در آن هنگام خانواده پی.سی. بیرد به عنوان نخست وزیر این جزیره کنترل آن را در دست داشتند.) تماس گرفت،

پیشنهاد داد در مقابل واگذار شدن يك محل مناسب برای آزمایش به وی، برای جزیره يك ارتش ایجاد کند. این همان «ارتش» بود که صنایع نظامی اسرائیل يك دهه بعد ادعا می کرد به درخواست وزیر دفاعی که وجود خارجی نداشت در حال مسلح کردن آن است. تا آنجا که به بول مربوط می شد، ارتش یاد شده نیروی امنیتی شخصی وی برای محافظت از مجتمع واقع در کرابزپوینت^{۷۴} بشمار می رفت که ترتیبات حاکم بر آن احتمالاً از یکی از داستانهای یان فلمینگ^{۷۵} الهام گرفته شده بود. در سال ۱۹۷۷ نظامیان اسرائیلی و آفریقای جنوبی در نقطه دورافتاده ای در منطقه آزمایشی گرد آمدند تا گلوله های تازه ساخته شده توپخانه را آزمایش کنند. در ماه مه همان سال، يك کشتی به نام «تاگل لند»^{۷۶} که در آلمان به ثبت رسیده بود، در مالکیت يك شرکت نیویورکی به نام «ساوت آفریکن مرین» قرار داشت، و توسط دولت پرتوریا کنترل می شد، از نیویورک به راه افتاد تا از طریق آنتیگوا به آفریقای جنوبی برود. «تاگل لند» حامل سی و شش کانتینر گلوله های ابداعی جری بول بود که توسط ارتش ایالات متحده ساخته شده بودند.

برای کار با این گلوله های دارای برد زیاد، آفریقای جنوبی به يك لوله توپ مناسب نیز نیازمند بود. جری بول مشکل را به سادگی از طریق قرض کردن يك لوله توپ از میدان آزمایش آبردین واقع در ایالت مریلند حل کرد. کامیونهای مؤسسه تحقیقات فضایی وارد شدند، توپ را بار کردند، به بخش کانادایی قلمرو بول در ورمونت رفتند و در آنجا آن را فوراً به طرف آنتیگوا حمل کردند تا به کشتی «تاگل لند» برسانند. ارتش اجازه این امانت دادن را داده بود و هنگامی که در سال ۱۹۸۰ گفته شد که قطعات توپخانه «در اختیار نیروهای دفاعی دولت آنتیگوا» - عنوانی نسبتاً پرطمطراق برای نیروی نود نفره این کشور - است، نامه های

74. Crob's Point

75. Ian Fleming: نویسنده انگلیسی و خالق تعدادی داستان پلیسی - جاسوسی. جیمز باند مخلوق وی است.

76. Tugelland

مربوطه در اتاقهای پنتاگون آنقدر سرگردان ماندند تا اینکه بالاخره در سال ۱۹۸۱ پرونده بسته شد، زیرا «دارایی مورد نظر در آنتیگوا در حال حاضر جهت تحویل در دسترس نیست.» واضح است از آنجا که این «دارایی» چهار سال بود در آفریقای جنوبی قرار داشت هرگز «در دسترس» نبود.

بر اساس یکی از گزارشهای کنگره، مؤسسه تحقیقات فضایی در مجموع «تقریباً ۶۰ هزار گلوله ۱۵۵ میلی متری دارای برد افزایش یافته، حداقل چهار تپ ۱۵۵ میلی متری از جمله سه نمونه آزمایشی پیشرفته، تکنولوژی و کمک فنی برای تأسیس کارخانه ساخت مهمات و قابلیت‌های آزمایشی این نوع مهمات در آفریقای جنوبی و سایر ابزارآلات نظامی» انتقال داد. «تقریباً تمامی این ابزارآلات گسیل شده به آفریقای جنوبی از ایالات متحده و عمدتاً از کارخانه‌های نظامی و انبارهای ذخایر ارتش تأمین شده بود.» کمیته فرعی سنا اعتراض می‌کرد که این کار «قابلیت‌های منطقه‌ای نظامی آفریقای جنوبی را به مقدار زیادی افزایش داده است.» تحقیق کمیته درخواست می‌کرد که «کمیته‌های فرعی سنا و کنگره در مورد نقش محتمل کارکنان، عوامل، و رابطان سیاه در جریان نقض تحریم تسلیحاتی ایالات متحده علیه آفریقای جنوبی طی نبرد آنگولا، و همچنین گسترش روابط اس.آر.سی (مؤسسه تحقیقات فضایی) و آفریقای جنوبی تحقیقی صورت دهند.» اما هیچ تحقیقی انجام نشد.

وزارت دادگستری در سالهای ۸۱-۱۹۸۰ پرونده‌ای را علیه بول به جریان انداخت. اما آنطور که گزارش سنا خاطر نشان می‌کند: «نگرانی ویژه حقوق‌دانان دولتی این بود که نکند در جریان محاکمه وجود اجازه احتمالی از سوی مقامات دولتی ایالات متحده در جریان ارسال محموله‌های اس.آر.سی به آفریقای جنوبی آشکار شود. نتیجه این شد که قاضی‌ها توضیحات را پذیرفتند و تنها دو تن از کارمندان ارشد اس.آر.سی بهای این معامله ۱۹ میلیون دلاری غیرقانونی اسلحه را پرداختند - یکی به چهار ماه و دیگری به چهار و نیم ماه حبس در یک زندان دارای حداقل درجه امنیتی محکوم شدند - در سیاه، چنین بنظر رسید که نیاز مبرم و فوری ارسال اسلحه برای آنگولا به صورت مؤثر و از

طریق آفریقای جنوبی، ارزش کنار گذاشتن تحریم تسلیحاتی ایالات متحده علیه آفریقای جنوبی را دارد.»

جری بول نگرانیهای کوتاه مدتی را که در مورد فعالیت‌هایش پدید آمده بود از سرگذراند و به کار جهت ابداع سیستمهای تسلیحاتی جدید ادامه داد تا اینکه سرانجام روابط نزدیکش با اسرائیل سرد شد. بول به لاس زدن با فرماندهی ارتش عراق در بغداد پرداخته بود که اشتیاق داشت قابلیت‌های وی را به زرادخانه خویش بیفزاید. بول قصد داشت سلاح رؤیایی خودش ورژیم بغداد را برای آن تهیه کند. سلاحی بسیار قدرتمندتر از توپهایی که اسرائیل را قادر ساختند در سال ۱۹۷۳ دمشق را زیر آتش خود بگیرد. «توپ فضایی» بول سرانجام در بغداد برای خود مشتری یافته بود و سبب هراس وزیر دفاع اسرائیل می شد، زیرا قادر بود تل آویورا هدف بگیرد. به گفته یکی از دوستان نزدیک بول، اسرائیلی‌ها با این مهندس بلندپرواز تماس گرفتند و موضع خود را کاملاً روشن کردند: اگر وی سعی کند دنباله کار خود را با عراق بگیرد، آنها وی را خواهند کشت. این دوست بول می گوید: «به او از طریق یک نماینده دولت اسرائیل هشدار شفاهی دادند، هشدار خود را کتباً تکرار کردند، و با تلفن نیز همین هشدارها را به گوش او رساندند.» سلاح بول تنها یک اسلحه اضافی برای صدام حسین بشمار نمی رفت. همکار سابق بول می گوید: «کاری که بول در آن درگیر شده بود تغییر دادن موازنه قوا در خاورمیانه بود. ساده تر اینکه، وی داشت با دینامیت بازی می کرد.» (۱۴)

جری بول که فکر به واقعیت رساندن رؤیای بلندپروازانه زندگی اش او را به خود مشغول کرده بود، دچار اشتباه مرگبار جدی نگرفتن تهدید اسرائیلی‌ها شد. دوستش می گوید: «این کار او از روی تکبر صرف بود. فقط به یک چیز اهمیت می داد؛ کار ساخت اسلحه اش پیش برود. خریدار او می توانست یک نازی یا یک مریخی باشد. او سلاحش را به هرکسی می فروخت. برای خودش فقط یک انگیزه سراغ داشت. در حوزه کار خودش انیشتن به حساب می آمد و فقط می خواست درستی فکرش ثابت شود.» در پاییز سال ۱۹۹۰، هنگامی که

جری بول از خانه اش در بروکسل بیرون آمد، با شلیک گلوله در سر و گردنش کشته شد.

در همان هنگامی که وزارت دادگستری ایالات متحده در مورد میزان درگیری کارکنان سیا در قضیه بول تقلا می کرد، برخی مقامات اسرائیلی با صدای بلند این نظر را ابراز می کردند که آنان در جریان انتقال سلاحها به عنوان قائم مقام ایالات متحده عمل کرده اند. یعقوب مریدور^{۷۷} وزیر همکاری های اقتصادی در دولت بگین نظرات خود را درست در هنگامی مطرح می ساخت که دولت ریگان در حال درک میزان ارزش متحد خود بود. بقول این وزیر «می خواهیم از شما، از ایالات متحده درخواست کنیم... در آفریقای جنوبی با ما رقابت نکنید... بگذارید ما کار را انجام دهیم. حتی می خواهیم اینطور بگوئیم که مهمات و وسایل خودتان را از طریق نماینده بفروشید. اسرائیل نماینده شما خواهد بود.»

در رابطه مسالمت آمیز و دوستانه برخی اوقات عصیت هایی بروز می کرد. بین هزاران سند ر بوده شده ای که توسط جانانان پولارد جاسوس لاکام به اسرائیل رد شده بود، گزارشهای طبقه بندی شده ای وجود داشت حاوی جزئیات عملیات پنهانی آمریکا در آفریقای جنوبی، که سیا در هماهنگ ساختن آنها با سرویس اطلاعاتی آفریقای جنوبی غفلت کرده بود. در گذشته، سازمان سیا بیشتر ترجیح داده بود به جای آنکه در مورد آفریقای جنوبی جاسوسی کند، همراه با آن به اینگونه عملیات پردازد، اما در سال ۱۹۷۴ ایستگاه سیا در پرتوریا توسعه داده شد تا تعدادی از مأموران آن در باره برنامه هسته ای آفریقای جنوبی جاسوسی کنند. هنگامی که بوس از این نیرنگ آگاهی یافت آن عده از مأموران سیا که در اینگونه عملیات درگیر بودند اخراج شدند، اما در عین حال افراد قدیمی سیا که دست در دست بوس به عملیات پنهانی مشترك اقدام می کردند، از همان منزلتی که از قبل برخوردار بودند بهره مندی داشتند.

هنگامی که پولارد گزارشهای حساس را به تل آویو فرستاد و این گزارشها آفریقای جنوبی را قادر ساخت عوامل و کارگزاران سیا را شناسایی کند و در نتیجه جان این افراد بخطر بیفتد، بواقع دهانه زخمی قدیمی را باز کرد. سیا اعتقاد داشت «بیشتر چیزهایی که به اورشلیم [بیت المقدس] می‌رسد، خیلی زود از پرتوریا سر در می‌آورد.» یکی از اظهاراتی که قطعا در رأی دادگاه برای محکوم کردن آقای پولارد به حبس ابد تأثیر فراوان داشت، این گفته کاسپار واینبرگر وزیر دفاع ایالات متحده بود که گفت پولارد به سیستم اطلاعاتی ایالات متحده: صدمه هنگفتی زده است.

براساس شهادت واینبرگر، یکی از نمونه‌های خیلی بد از ثمرات جاسوسی پولارد لو رفتن افراد سیا در آفریقای جنوبی بود. سوای از اینکه سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و اسرائیل خیلی به یکدیگر نزدیک بودند، اما هر یک از آنها برای خودش جاسوسانی داشت و آنها را خودش اداره می‌کرد: افراد سیا و دیا [آژانس اطلاعات دفاعی] در سفارت آمریکا در تل آویو مستقر بودند، و در مقابل، افراد شبکه آل (AI) موساد در واشنگتن جاسوسی می‌کردند و آدمهایی مثل جاناتان پولار عوامل لاکام در دولت واشنگتن به حساب می‌آمدند. (۱۵)

اگر خیانت پولارد سبب بروز برخی کینه‌ها بین سرویس‌های اطلاعاتی شد، گهگاه در جامعه نظامیان نیز احساسات ناخوشایندی بروز می‌کرد که علت آن لو رفتن عملیاتشان بود. بدنبال مطرح شدن موضوع تحریمها، پای گمرک ایالات متحده نیز به این نزاعها کشیده شد. (گمرک ایالات متحده در جریان ایران هم مجبور به دخالت شد، هرچند که در این مورد خود کاخ سفید تحریم تسلیحاتی خود را نقض کرده بود.) در سال ۱۹۸۸ گمرک ایالات متحده عملیات پیچیده‌ای را برای گیرانداختن بازرگانانی که ژيروسکوپ‌های مخصوص سیستم هدایت موشک به آفریقای جنوبی صادر کرده بودند به اجرا گذاشت. عملیات «اکسدوس»^{۷۸} به گرفتار شدن دو مأمور آفریقای جنوبی، يك دلال آمریکایی

اسلحه (که سابقاً در آزمایشگاه نیروی دریایی کار می کرد)، و صنایع هواپیمایی اسرائیل انجامید. این نمونه ای بود آشکار از روش استفاده از اسرائیل به عنوان واسطه.

سیمور برمن^{۷۹} حقوقدانی بود از اهالی آفریقای جنوبی که وقتی در کار انتقال ژيروسکوپ فعالیت نمی کرد، در کانادا به تجارت الماس می پرداخت. براساس اظهارنامه تنظیم شده توسط گمرک، برمن به اسرائیل مسافرت کرده و شرکتی ظاهری تاسیس کرده بود تا به عنوان خریدار سیستمهای هدایت موشک از ایالات متحده عمل کند. این شرکت را که «مؤسسه ارتباطات و سیستمهای هدایت کننده کیوون»^{۸۰} نام گذاشته بودند به عنوان وسیله ای برای انتقال منابع مالی از آفریقای جنوبی نیز به کار می بردند. برمن به مأموران و عوامل گمرک (که به هیأت دلان آمریکایی فروش اسلحه درآمده بودند) گفت که به منظور صرفه جویی در وقت و اجتناب از دردسر وی امید داشته کالاها «مستقیماً به سفارت آفریقای جنوبی در تل آویو تحویل شوند». سفارش خرید مشخص می کرد که شرکت کیوون در مقابل دریافت سی و پنج ژيروسکوپ ساخت مؤسسه نورتروپ^{۸۱} بهایی معادل ۲۹۳۷۲۰ دلار خواهد پرداخت. برمن برای عوامل گمرک يك گواهینامه دروغین ارسال کرد که مطابق آن، کالای سفارشی شرکت کیوون فقط برای استفاده در اسرائیل به کار می رفت. براساس سند گمرک، برمن اظهار داشت که در اوت ۱۹۸۸ با مقاماتی از صنایع هواپیمایی اسرائیل ملاقات کرده که «به دستیابی آفریقای جنوبی به ژيروسکوپها کمک می کرده اند» و می افزاید؛ «قیمت این محموله بسیار بالا خواهد بود.» صنایع هواپیمایی اسرائیل بعداً جهت خرید ژيروسکوپها بطور مستقیم به سراغ مؤسسه نورتروپ رفت و مشخصات سفارش آن با مشخصات سفارش آمریکاییها یکسان بود. نورتروپ جریان را به گمرک اطلاع داد.

79. Seymour Behrmann

80. Kivun Communication and Guidance Systems

81. Northrop

هرچند عوامل مستقلى که در این جریان دخیل بودند مورد تعقیب قرار گرفتند، اما صنایع هواپیمایی اسرائیل از دسترس قاضی فدرال دور بود. این عملیات پیچیده یادآور عوامل مستقل دیگری از جمله يك ژنرال بازنشسته ارتش و يك مأمور سابق اطلاعات نظامی اسرائیل است که در زمانی دیگر به خاطر تلاش جهت فروختن سلاح به یکی از پایتختهای خاورمیانه، در موقعیتی که خود دولتهای اسرائیل و ایالات متحده عمیقاً در جریان اینگونه فروشها بودند، گیر افتادند. توضیح اینگونه بهم ریختگیها ممکن است این باشد که گمرک ایالات متحده بدون اطلاع از آنچه که سایر آژانسها (و یا در واقع دولت اسرائیل) در آن درگیر بودند صرفاً کار خود را انجام می داد، و یا اینکه حضور دلالت مستقل مشغول به کار در این زمینه، در جریان هدایت عملیات منظم فروش اسلحه اشکال ایجاد می کرد.

آن دسته از مؤسسات اسرائیلی که به ارتش آفریقای جنوبی خدمت می کردند در فعالیتهای دفاعی در ایالات متحده نیز درگیر بودند. این امر بدون آنکه اساساً توجهی جلب کند ادامه یافت، تا اینکه مؤسسه صنایع دفاعی تادیران تصمیم گرفت در شهر تله هسی^{۸۲} ایالات فلوریدا مستقر شود. انجمن شهر از اینکه این شرکت اسرائیلی در شراکت با جنرال داینامیکز تله هسی را برای تأسیس کارخانه تولید رادیوهای نظامی برای ارتش ایالات متحده برگزیده است، بسیار مشعوف بود. تادیران تحت تأثیر این واقعیت قرار گرفته بود که مستقر شدن در بخش صنعتی این شهر از نظر مالیاتی ۴ میلیون دلار منفعت خواهد داشت. مشکل در این بود که شهر تله هسی برای خودش قاعده و قانونی به تصویب رسانده بود که سرمایه گذاری آن را در شرکتی که با آفریقای جنوبی معامله می کرد غیرقانونی می ساخت. احساسات ضد تبعیض نژادی در محل بسیار قوی بود و تادیران در این موقعیت وخیم قرار گرفت که مجبور شد هرگونه ارتباطی با پرتوریا را تکذیب کند. گروههای ضد تبعیض نژادی موضوع را پیگیرانه دنبال

کردند، تا اینکه انجمن شهر مجبور شد اعلام کند چنانچه تادیران در این مورد دروغ گفته باشد ساختمان تازه ساز موجود در بخش صنعتی و بخشودگی ۴ میلیون دلاری مالیاتی در کار نخواهد بود.

ریکاردو فرناندز^{۸۳} بازرس شهری تله هسی صبورانه تلاش کرد از طریق شماره تلفنی که از شرکت تادیران در ژوهانسبورگ در دست بود اطلاعات بدست آورد. او در گزارش خود به مسئولین شهر نوشت: «شرکت تادیران الکترونیگز در ژوهانسبورگ از دادن هرگونه توضیحی در مورد این شرکت خودداری کرده است.» این توضیح نه در اختیار آقای فرناندز گذاشته شده بود و نه در اختیار «سرویس بازرگانی خارجی که از ادارات وزارت بازرگانی ایالات متحده بشمار می رفت و این اطلاعات را درخواست کرده بود.» هنگامی که یکی از کارمندان سرویس بازرگانی خارجی به آدرس شرکت تادیران در یکی از محلات ژوهانسبورگ مراجعه کرد، ویلایی بزرگ و حصار کشی شده را دید که یک سگ آلمانی بد اخلاق از آن محافظت می کرد.

مقامات تادیران تاریخهای متفاوتی را که گویا پس از فرارسیدن آنها ارتباط خود را با آفریقای جنوبی قطع می کردند به بازرس شهری تله هسی ارائه کردند که از ۱۹۸۲ شروع و به ۱۹۸۷ ختم می شد. آنها در مورد سال ۱۹۸۶ مصالحه کردند. دیوید یخیلی^{۸۴} سخنگوی تادیران در بهار سال ۱۹۸۹ در اورشلیم اعلام کرد که شعبه شرکت هفت یا هشت سال پیش بسته شده است. هنگامی که خبرنگار اورشلیم پست از او پرسید نام این شعبه فرعی چه بوده است، یخیلی گفت: «مسخره است، نمی توانم به خاطر بیاورم، در حالی که در آن زمان رئیس هیأت مدیره بودم.»

هنگامی که در گزارشهای صفحات اول روزنامه های اورشلیم [بیت المقدس] مطرح شد که تحقیقات انجام شده در تله هسی شرکت تادیران (و جنرال داینامیکز) و قرارداد چند میلیون دلاری با ارتش ایالات متحده را بخطر

83. Ricardo Fernandez

84. Yechieli

انداخته است، اسحاق رابین وزیر دفاع اسرائیل قضیه را آنقدر مهم یافت که به سراغ مقامات پنتاگون برود و آنها را که اشتیاق داشتند این معامله، به انجام برسد تحریک کند. تحقیق کنندگان فلوریدا کشف کرده بودند که شرکت مادر شرکت تادیران، یعنی کور اینداستریز^{۸۵} وام هنگفتی از بانکهای آفریقای جنوبی دریافت کرده است. کور در مالکیت هیستادرات - فدراسیون کارگری اسرائیل - بود و خود هیستادرات حداقل یک شرکت فرعی به نام ایزکور^{۸۶} داشت که ۴۹ درصد سهام آن به دولت آفریقای جنوبی متعلق بود. جزء آفریقای جنوبی این شرکت بتدریج در سال ۱۹۸۸ رو به مسخ و دگرذیسی گذاشت. شرکت ایزکور که مؤسسه آهن و فولاد دولتی آفریقای جنوبی بود، ۴۹ درصد سهم خود را به شرکت آزوما^{۸۷} واگذار کرد که در سوئیس و هلند و همچنین آفریقای جنوبی فعالیت می کرد. پس از آن، شرکت آزوما به عنوان یک شرکت چند ملیتی آمریکایی که مرکز آن در ایالات متحده بود ظهور کرد. بازی ایجاد کردن پوشش تا آنجا ادامه یافت که شرکت اسرائیلی - آفریقای جنوبی ایزکور به شرکت «ایزکور - هلفور»^{۸۸} تغییر نام داده شد و مالکیت آن «بطور مشترک در اختیار کور و شرکت چند ملیتی آمریکایی آزوما» بود. در پایان این بازی وضع به صورتی شده بود که یک شرکت آمریکایی حمل کننده فولاد آفریقای جنوبی به اسرائیل از کار درآمد. جلسات هیات مدیره هنوز هم در آفریقای جنوبی برگزار می شد، اما روی کاغذ، مالکیت آفریقای جنوبی به این شرکت از بین رفته بود.

در همین حال یکی از نمایندگان کنگره به نام ران دلامز^{۸۹} جریان را نزد دیک چنی مطرح ساخت و تاریخ ارتباطات تادیران و شرکت مادر آن «کور» را با آفریقای جنوبی ذکر کرد. او پرسید آیا «مناسبتی دارد که وزارت دفاع با شرکتی قرارداد ببندد که در جریان دستیابی آفریقای جنوبی به ابزار تجسسی پیشرفته

85. Koor Industries

86. Iskoor

87. Asoma

88. Helfur

89. Ron Dellums

نظامی و قابلیت‌های مربوط به آن به این کشور کمک می‌کند.» دلامز در جلسهٔ کمیته نیروهای مسلح کنگره گفت که «مشارکت سنگین شرکت کور با صنایع تسلیحاتی آفریقای جنوبی و تداوم آشکار ارتباط آن با ارتش آفریقای جنوبی، معامله با یک شرکت فرعی کور را از جنبهٔ اخلاقی سؤال برانگیز می‌کند.»

شرکت تادیران در تله‌هسی پسر سناتور لاوتون چیلز^{۹۰} - فعلاً فرماندار است - را اجیر کرد که به طرفداری از آن اعمال نفوذ کند. سرانجام تأمین محل و کمک مالیاتی ۴ میلیون دلاری به این شرکت توسط انجمن شهر با رأی سه به دو مورد تصویب قرار گرفت. واگذار کردن محل اینک مشروط بر این بود که تادیران با سیاست ضد تبعیض نژادی شهر کنار بیاید. در تابستان سال ۱۹۸۹ پروندهٔ این مسأله بسته شد.

دلامز یکی از اعضای کنگره بود که بعداً سؤالات بیشتری دربارهٔ همکاری اسرائیل با آفریقای جنوبی برای تولید سلاحهای میان برد هسته‌ای مطرح ساخت. اما بنظر می‌رسید همیشه ملاحظاتی سیاسی وجود دارند که به طریقی از افشا شدن حقایق آزار دهندهٔ این اتحاد نظامی - که قانوناً کمک ایالات متحده به اسرائیل را بخطر می‌انداختند - مهم‌ترند. در حالی که سال ۱۹۸۹ به پایان می‌رسید چنین اندیشیده می‌شد که برگزاری جلسات تحقیق علنی در مورد موضوع موشکها روابط بین واشنگتن و تل‌آویورا به تنش دچار خواهد ساخت. آنطور که یکی از واسطه‌های نفوذ اسرائیل به هفته‌نامهٔ یهودیان واشنگتن گفت: «آنها نمی‌خواهند در این موقعیت به اسرائیل ضربه‌ای بزنند. در حال حاضر در مذاکرات صلح بین بیکر و شامیر موقعیت حساسی حاکم است.»

به همین سان، بروز تحولات آشکار در آفریقای جنوبی طی سال بعد از آن، قانونی شدن کنگرهٔ ملی آفریقا، و تخفیف یافتن مقررات تبعیض نژادی، بر موضوع معاملات پنهانی نظامی آفریقای جنوبی سبقت گرفتند و آنها را از اهمیت انداختند. اما مبارزات جناحی در کنگرهٔ ملی آفریقا و خشونت‌های آشکار سیاسی

در شهرک‌های سیاهپوست نشین (که طی دو ماه جان هفتصد و پنجاه نفر را گرفت) وضعیت را در داخل آفریقای جنوبی به صورت پرتنش و بی‌ثبات نگه‌داشت. نلسون ماندلا، رهبر کنگره ملی آفریقا، شیوع پیدا کردن کشتار را تا حدودی نتیجه فعالیت سرویس‌های مخفی آفریقای جنوبی اعلام کرد، زیرا اعتقاد داشت این سرویس‌ها علاقمندند در تلاشهای فردريك در كلرك^{۹۱}، رئیس جمهور آفریقای جنوبی، برای پدید آوردن تغییر در قانون اساسی و مذاکره با کنگره ملی آفریقا خرابکاری کنند.

در سپتامبر سال ۱۹۹۰ وقوع قتل عامی در قطار خط ژوهانسبورگ به سووتو دوكلرك را وادار ساخت اعتراف کند بنظر می‌رسد يك «نیروی سوم» برخی از این جنایتها را هدایت می‌کند. (۱۶) شش نفر سیاه پوست وارد قطار شدند و مسافران را پس از كتك زدن از قطار در حال حرکت به بیرون پرتاب کردند. حمله کنندگان که بیست و شش نفر را کشته و تعدادی بیش از یکصد نفر از شهروندان بیگناه را زخمی کردند، در طول حمله هرگز کلامی بر زبان نراندند. ماندلا گفت که احتمالاً مهاجمین را از موزامبیک آورده بوده اند که زبان مردم آن آمیخته با زبان پرتغالی است. او گفت تاکتیک مهاجمین یادآور تاکتیکهایی است که شورشیان مقاومت ملی موزامبیک موسوم به رنامو^{۹۲} به کار می‌بردند. گروه اخیر که توسط آفریقای جنوبی پشتیبانی می‌شد، تلاش می‌کرد موزامبیک را بی‌ثبات سازد. یواخیم چيسانو^{۹۳}، رئیس جمهور این کشور گفت که در گذشته برخی موزامبیک‌ها توسط نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی استخدام شده بودند. «تیپ‌های ویژه‌ای با هدف ایجاد بی‌ثباتی در آنجا آموزش می‌دیدند و از آنجا (آفریقای جنوبی) اخراج نشده بودند.»

حتی اگر در آفریقای جنوبی تنش‌ها از بین بروند، انتقال آرامی از حاکمیت رژیم تبعیض نژادی به حاکمیت اکثریت روی دهد، و نلسون ماندلا به عنوان

91. de Klerk

92. Renamo

93. Chissano

رئیس‌جمهور جدید آفریقای جنوبی تعیین شود، مسأله زرادخانه هسته‌ای این کشور به صورت لاینحل باقی می‌ماند. شاید رژیم سفیدپوستان آفریقای جنوبی به صورت صلح آمیز کنترل بمب هیدروژنی را به ماندلا بسپارد، و شاید هم این کار را نکند. این مسأله‌ای است که بدون شك، وقتی سیاستمداران از تغییرات قابل توجه سیاسی حرف زدند، عده‌ای در وزارت دفاع آفریقای جنوبی در مورد آن به اندیشه و بررسی پرداخته‌اند.

اتحاد نظامی اسرائیل و آفریقای جنوبی همواره به خاطر دعای خیر واشنگتن در حال رشد بوده است، زیرا همیشه ذهن مقامات واشنگتن به حفظ موازنه شرق و غرب در جریان جنگ سرد معطوف و بدان مشغول بود. اما در سال ۱۹۹۰ موضوع تهدید شوروی نه در آفریقای جنوبی و نه در هیچ جای دیگر به عنوان مسأله‌ای اساسی مطرح نبود. دیگر بهانه مسلح کردن آفریقای جنوبی برای مبارزه با وابستگان اتحاد شوروی ناپدید شده بود و در فرهنگ سیاسی جایی نداشت. نقش برجسته اسرائیل نیز به عنوان شریک تجارت تسلیحاتی آفریقای جنوبی که طی سه دهه در اثر موقعیت آفریقای جنوبی به عنران رژیم می‌مردود بدست آمده بود، اینک ناپدید می‌شد. تخفیف خصلت‌های تبعیض نژادی این را که ممکن است تحریم‌های ایالات متحده علیه آفریقای جنوبی کاهش یافته و تجارت دوجانبه از سر گرفته شود مطرح می‌ساخت. برخوردار بودن اسرائیل از ارتباطات گسترده با آفریقای جنوبی مربوط به زمانی بود که هیچکس نمی‌خواست وی را شریک تجاری و تسلیحاتی آفریقای جنوبی بدانند.

با متمرکز شدن توجه ایالات متحده بر خاورمیانه و در حالی که چهارصد هزار نفر سرباز آمریکایی در صحرای عربستان موضع می‌گرفتند، هم ایالات متحده و هم اسرائیل بشدت فکر خود را متوجه تهدید «بعد از جنگ سرد»، یعنی صدام حسین رئیس‌جمهوری عراق می‌کردند. برای درک اثر سرازیر شدن تانک‌های صدام حسین بسوی شهر کویت بر اتحاد ایالات متحده - اسرائیل، باید به يك دهه پیش، یعنی زمان دولت کارتر برگردیم. در آن هنگام ایران بود که سایه سیاهی بر سر خاورمیانه انداخته بود و باعث می‌شد ژنرال‌ها با عجله به کاخ سفید

رفت و آمد کرده و در جلسات نیمه شب در کاخ سفید شرکت کنند. عراق دشمنِ دشمن ما بود، و در نتیجه يك دوست موقت مصلحتی به حساب می آمد. هنگامی که صدام در سال ۱۹۸۰ نیروهای خود را علیه دولت تهران به حرکت درآورد، در کاخ سفید هیچکس حتی يك انگشت خود را برای متوقف کردن وی تکان نداد. متحدین ما یعنی عربستان سعودی و کویت آماده و مشتاق بودند از ماجراجویی عراق حمایت مالی کنند، و سرویس اطلاعاتی ایالات متحده با شادکامی عکسهای ماشواره ای را در مورد آرایش جنگی ایران در مرزهایش [به عراق] رد می کرد.

در همین حال، در حالی که پاسداران دولت تهران گروگانهای آمریکایی را در اسارت خود گرفته بودند [؟!] اسرائیل به فروش اسلحه به برخی کشورهای خاورمیانه پرداخته بود. لحظه حساس و ترسناکی در روابط ایالات متحده و اسرائیل فرا رسیده بود. سپس فراز و نشیب رابطه کارتر با تل آویو فرا رسید.

فصل دوازدهم

نایب جنگی

کارتر در بهار سال ۱۹۸۰ گفت: «اگر دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شوم، یهودی‌ها را خواهم...»
محل و مناسبت ادای این جمله، جلسه‌ای بود که در طبقه دوم کاخ سفید یعنی بخش مسکونی آن با شرکت مشاوران ارشد رئیس‌جمهور برای گفتگو در مورد تلاشها و مبارزات کارتر برای تجدید انتخاب به عنوان رئیس‌جمهور برگزار می‌شد. به صورتی که برای یک رئیس‌جمهور مستقر در کاخ سفید غیرمعمول است، کارتر در مبارزه‌ای جدی با نامزد دیگر دمکراتها یعنی سناتور ادوارد کندی درگیر بود. اوضاع در ایالت نیویورک بدتر، و به این شکل بود که کارتر در آنجا نه تنها با سناتور کندی، بلکه با شهردار آزاردهنده آن ادکوخ^۱ رویارویی داشت. کوخ سخنگوی جماعت وسیع یهودیان این شهر بود که میزان رأی قابل توجهی داشتند و به این نتیجه رسیده بودند که دولت کارتر آنها را بطرز خائنانه‌ای به نفع فلسطینی‌ها زیرپا گذاشته است. به عنوان مثال، سال قبل از آن درزکردن خبر ملاقات اندرویانگ^۲، نماینده ایالات متحده در سازمان ملل با نماینده

1. Ed Coch

2. Andrew Young

فلسطینی‌ها - همانگونه که موساد قصد داشت - سبب بروز عصبانیت زیادی بین دوستان اسرائیل در ایالات متحده شده بود. سرویس اطلاعاتی اسرائیل از طریق استراق سمع تلفن از برنامه‌ریزی شدن ملاقات اطلاع پیدا کرد. اسرائیلی‌ها به جای اعتراض فوری به واشنگتن که بدون شك سبب لغو فوری این دیدار می‌شد، اجازه دادند این ملاقات انجام شود^۳، گفتگوها را استراق سمع کردند، و سپس اجازه دادند خبر آن به روزنامه‌ها درز کند. یانگ، که دوست و از حامیان قدیمی رئیس‌جمهور ایالات متحده بود مجبور به استعنا شد.

اینک نیز، در بهار سال ۱۹۸۰ کارتر کشف کرده بود اسرائیلی‌ها بازهم پنهانی در امور ایالات متحده مداخله کرده اند و آژانس امنیت ملی مکالمه‌ای بین کوخ و مناخم بگین را استراق سمع کرده بود. نخست‌وزیر اسرائیل به شهردار آمریکایی در مورد بهترین راههای شکست دادن رئیس‌جمهور ایالات متحده رهنمود می‌داد. با توجه به این اطلاعات، تعجب آور نبود که کارتر چنین غضبناک عهد می‌کرد انتقام بگیرد.

خصومت اسرائیلی‌ها نسبت به دولت کارتر به روزهای اولیه استقرار دولت کارتر و زمانی مربوط می‌شد که وی نشان داده بود ممکن است در وارد کردن فشار به اسرائیل جهت اعطای امتیاز به فلسطینی‌های ساکن در سرزمینهای اشغالی جدی باشد و حتی یکبار به «وطن» فلسطینی‌ها اشاراتی کرده بود.

اسرائیلی‌ها از طریق منابع بلندپایه‌ای که داشتند از چنین اقدامات تهدیدباری بخوبی مطلع می‌شدند. به عنوان مثال، در ماه مارس ۱۹۷۷ سیمخا دینیتس^۴ سفیر اسرائیل توسط هنری کیسینجر به شام دعوت شد. براساس گزارش اسرائیلی‌ها از این گفتگو، کیسینجر در کنار مهمان خود نشست و گفت به عنوان یک یهودی نمی‌تواند اطلاعات مشخصی را در اختیار اسرائیل قرار ندهد. او گفت کارتر به انورسادات گفته است اسرائیل را مجبور

۳. ملاقات به واسطگی سفیر کویت و در خانه وی انجام می‌شد.

4. Simcha Dinitz

خواهد کرد به پشت مرزهای ۱۹۶۷ عقب بنشینند و با تأسیس يك دولت فلسطینی موافقت کند. دینیتس از کیسینجر پرسید برای مقابله با این تهدید چه باید کرد. کسی که کمتر از دو ماه پیش وزیر امور خارجه ایالات متحده بود گفت: «نیروها را در ایالات متحده و اسرائیل سازمان دهید، خودتان را خیلی تندرو نشان ندهید، ولی مصمم باشید. راهش این است که با نقشه‌های کارتر با عزم استوار بجنگید.» (۱)

در ماه اکتبر همان سال دولت کارتر از طریق صدور بیانیه مشترکی با اتحاد شوروی در مورد خاورمیانه، بی تفاوتی بیجایی را نسبت به اسرائیل به نمایش گذاشت. واضح بود برای فرماندار سابق جورجیا اندکی طول می کشد تا همه ظرایف بنیادین رابطه ایالات متحده - اسرائیل را درک کند. موشه دایان که رفقای خود را در حزب کارگر ترك کرده بود تا در دولت مناخم بگین پست وزارت امور خارجه را قبول کند، در ملتفت ساختن رئیس جمهور ایالات متحده درنگ نکرد. چند روز پس از صدور بیانیه ایالات متحده - اتحاد شوروی، ژنرال يك چشم درخواست کرد کارتر بطور علنی پایبندی خود را به کلیه موافقتنامه‌های سری که دولت‌های پیشین با اسرائیل امضا کرده بودند اعلام کند. دایان گفت چنانچه این کار صورت نگیرد، اسرائیل موضوع علنی کردن آنها را مورد توجه قرار خواهد داد. انجام این کار مسلماً آشفته‌گی فراوانی بیار می آورد. قصد ساده دلانه کارتر برای پیدا کردن راه حلی جامع جهت مشکل خاورمیانه به راحتی به کنار نهاده شد و بنظر رسید قضاوت ابتدایی بگین در مورد کارتر - «مخنث» - درست بوده است.

در مقابل، در سال بعد از آن کارتر فرصت یافت به نوبه خویش برخی جنبه‌های واقعی دیگر رابطه و مسائلی نظیر این را که عملیات جنگی اسرائیل نیازمند پشتیبانی ایالات متحده است به اسرائیلی‌ها یادآوری کند. در مارس سال ۱۹۷۸، نیروی دفاعی اسرائیل در پاسخ به يك تهاجم فلسطینی‌ها که سی و هفت غیر نظامی را کشت، طی عملیاتی که آن را «عملیات لیتانی» می نامیدند به لبنان سرازیر شدند - تقریباً دو هزار نفر که اکثر آنها غیر نظامی بودند طی این عملیات کشته شدند.

کارتر اصرار داشت اسرائیل به قطعنامه شورای امنیت گردن نهاده و از لبنان عقب نشینی کند. هرچند اسرائیلی‌ها سرانجام پذیرفتند که چنین کنند، اما ارتش اسرائیل در جنوب رودخانه لیتانی در لبنان به وقت گذرانی پرداخت و طرفه رفت. دولت ایالات متحده تقاضای خود را تکرار کرد. سرانجام اسرائیلی‌ها اعلام کردند همه نیروها و وسایل آنها به پشت مرز عقب کشیده شده است. کارتر از طریق عکسهای ماهواره ای می دانست اسرائیلی‌ها دروغ می گویند و طی نامه ای به بگین نوشت، چنانچه اسرائیلی‌ها طی بیست و چهار ساعت به آنچه قول داده اند عمل نکنند، وی همه کمکهای ایالات متحده را قطع خواهد کرد. وظیفه دادن نامه به دست بگین به عهده ریچارد ویتس^۵ معاون هیأت نمایندگی ایالات متحده در اسرائیل گذاشته شده بود. او نخست وزیر اسرائیل را در منزلش یافت. ویتس به یاد می آورد: «هنگامی که بگین نامه را به آرامی خواند رنگ از چهره اش پرید. سپس به طرف گنجه کنار دیوار رفت و دو گیلان بزرگ ویسکی ریخت. جرعه ای ویسکی نوشید و سپس گفت: آقای ویتس، شما برنده شدید.»

بگین را به صورت ناراحت کننده ای به این متوجه ساخته بودند که کارتر، هرگاه بخواهد می تواند سخت سر و سختگیر باشد. این مرد جورجیایی نشان داد با وجود تصویر بدقت پرداخته شده ای که از او به عنوان نمونه حقوق بشر ارائه شده است، وقتی وارد کار شود از قدم گذاشتن به حیطه سیاست خشن و واقعی ابایی ندارد. همین کارتر بود که پس از اخراج شدن خمرهای سرخ خوتخوار از کامبوج توسط ویتنام، آنها را مجدداً تسلیح کرد؛ و فردیناند مارکوس نیز او را مانند هر رئیس جمهور دیگر آمریکا فهمیده یافت. به عبارت دیگر، در جهان سوم این تجارت و سوداگری بود که تعیین کننده به حساب می آمد و برای اسرائیل نیز به معنی حجم زیادی کسب و کار و رونق آن بود.

همانطور که قبلاً دیدیم، هنگامی که کنگره کمک نظامی ایالات متحده را در

سال ۱۹۷۷ برای رژیم گواتمالا و در سال ۱۹۷۹ برای رژیم متزلزل سوموزا در نیکاراگوآ قطع کرد، اسرائیل برای پیگیری راه در دسترس قرار داشت و حاضر به پر کردن جای خالی بود. عملیات مشترک در اوگاندا و آنگولا همانند گذشته ادامه داشت، و تجارت آفریقای جنوبی - اسرائیل نیز به هیچ عنوان بخطر نیفتاده بود. مشابهت آموزنده ای در مورد موقعیت روابط ایالات متحده و اسرائیل بین دوران دولت کارتر و دوران آیزنهاور دیده می شود. آیزنهاور نیز مانند کارتر به عنوان کسی که سیاست هایش نسبت به اسرائیل جنبه دوستانه ندارند شناخته شده بود. او نیز مانند کارتر اسرائیلی ها را مجبور ساخت از سرزمینی که با تهاجم اشغال کرده بودند عقب نشینی کنند. با این حال در دوران این دو نفر ارتباطات پنهانی اطلاعاتی کمابیش به صورت مستقل از مشاجرات علنی دیپلماتیک تداوم یافتند. این به معنی آن نیست که هر یک از طرفین اختلافات علنی را سبک می گرفت، و حداقل در مورد کارتر می توان گفت که اسرائیلی ها به این احساس رسیدند که سیاست خاورمیانه ای کارتر کاملاً خطرناک است.

امضای توافقنامه کمپ دیوید که تنها پیروزی سیاست خارجی کارتر بود چیزی از خصومت اسرائیلی ها نسبت به وی کم نکرد. اسرائیل که از صلح با مصر خشنود می شد و آن را از بقیه جهان عرب جدا می ساخت، باید بهای این کار را با پس دادن صحرای سینا می پرداخت، اما با وجود چنین بهایی، در این معامله ضرر نکرده بود. از سوی دیگر، اسرائیلی ها هیچ قصدی برای پس دادن کرانه غربی نداشتند. آنها عازم کمپ دیوید شدند زیرا موافقتنامه (که قول ارائه کمک نیل به آن را تسهیل می کرد) مسأله ساکنان فلسطینی کرانه غربی را از موضوع صلح بین مصر و اسرائیل جدا می کرد. هزینه اقدامات قهرمانانه اما گران قیمت کارتر در زمینه صلح آفرینی بطرز نیشداری توسط جورج بال معاون سابق وزارت امور خارجه ایالات متحده به صورت خلاصه محاسبه و ارائه شده است: «ما شنهای صحرای سینا را به قیمت هنگفت (۳/۲ میلیارد دلار به صورت کمک آمریکا) از اسرائیل خریدیم و سپس بهایی بزرگ (۱/۸ میلیارد دلار به صورت کمک آمریکا) برای پس گرفتنش به مصر پرداختیم.» (۲)

متأسفانه برای کارتر، پیروزی در کمپ دیوید بلافاصله با بروز فاجعه در ایران دنبال شد. برگردانده شدن شاه ایران به سلطنت در سال ۱۹۵۳ توسط سیا و طرفداری وفادارانه وی از منافع آمریکا طی بیست و پنج سال پس از آن، آمریکایی‌ها را در دیدن وضعیت بد دست‌نشانده خود کور ساخته بود. اسرائیل نیز که با داشتن دوستی نیمه پنهان خود با رژیم پهلوی منافع فراوانی نصیب می‌برد آنقدرها هشیار نبود. این حقیقت دارد که یوری لوبرانی^۶ نماینده اسرائیل در تهران بین سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ يك سال قبل از سقوط شاه پیش‌بینی کرده بود وی شدیداً به دردسر افتاده است. با این حال هنگامی که سقوط نهایی فرا رسید، هیأت اسرائیلی در تهران گیر افتاد و مجبور شد محل خود را تخلیه کرده و در سفارت امن آمریکایی‌ها پناه بگیرد.

پیروزی آیت‌الله خمینی بر شاه و در نتیجه آن بر آمریکایی‌ها تنها دلیل عدم انتخاب جیمی کارتر به سال ۱۹۸۰ نبود. تحذیر علنی ایالات متحده به خاطر اینکه دیپلمات‌هایش طی یورش در اکتبر ۱۹۷۹ به سفارت این کشور در تهران گیر افتادند، این احساس را در افکار عمومی آمریکائیان به صورت قدرتمندی تقویت کرد که کشور تحت اختیار یک رئیس‌جمهور ناتوان و در حال افتادن به ورطه ناتوانی است. با وجود اینکه کارتر بطرز رو به افزایشی بودجه دفاعی ایالات متحده را افزایش می‌داد، او را به این متهم می‌ساختند که اجازه داده است قدرت دفاعی ایالات متحده زوال یابد («کمیتة خطر موجود» که تلاش زیادی برای يك کاسه کردن توانایی گروه‌های فشار طرفدار اسرائیل و طرفداران افزایش بودجه‌های نظامی به خرج داده بود، در اشاعه این قضاوت نقش بویژه فعالی داشت). او را سرزنش می‌کردند که اجازه داده است قابلیت‌های سیا در زمینه عملیات مخفی کاهش یابد و متهمش می‌کردند حداقل هشتصد نفر از کارکنان سیا را کنار گذاشته و اخراج کرده است، اما این اتهامات عادلانه نبودند؛ کل تعداد کارکنان معزول شده سیا در دوران کارتر هجده نفر بود.

نمایشی ترین تلاش کارتر برای رها کردن خود از کابوس گروگانگیری در تهران، بطور مسلمی نشان داد وی آماده است برای از بین بردن تصویر خویش به عنوان آدمی ضعیف النفس و «مخنت»، تا خیلی جاها پیش برود. قرار بود عملیات نجات گروگانها در شب بین ۲۴ و ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ انتهای دیگری در ابعاد بزرگتر باشد. در واقع رئیس ستاد مشترك ایالات متحده قبل از عملیات عازم اسرائیل شد تا با رئیس ستاد ارتش اسرائیل مشورت کند، اما با وجود دریافت رهنمودهای کارشناسانه اسرائیلی ها تقدیر چنین بود که این عملیات شکستی جبران ناپذیر از کار درآید.

در حالی که تلاشهای علنی دیپلماتیک برای آزاد کردن گروگانها ادامه می یافت، واشنگتن از تلاش برای اقدامات پنهانی دست برداشته بود و به همین دلیل کاخ سفید در جریانی درگیر شد که به بهای جان يك میلیون انسان تمام می شد و رابطه مخفی ایالات متحده - اسرائیل را در خاورمیانه به مسیرهای بسیار خطرناکی می کشاند.

یکی از اختلافات متعدد ایرانی ها با ایالات متحده این بود که ایالات متحده سفارشات تسلیحاتی شاه را که بهای آنها پرداخت شده بود مصادره کرده و تعیین تکلیف آنها را به حل و فصل دعاوی شرکتهای آمریکایی علیه تهران موکول نموده است. با توجه به اینکه ولخرجی های شاه ماشین نظامی عظیمی خلق کرده بود که به شکل سنگینی به لوازم یدکی و مهمات آمریکایی وابستگی داشت، قطع ارسال اینگونه لوازم ایران را در موقعیتی بسیار آسیب پذیر قرار می داد. بدون شك آشکار شدن يك تهدید جدی خارجی رهبران ایران را مشتاق می کرد روابط بهتری با تأمین کننده تسلیحاتی سابق خود جستجو کنند. دولت ایالات متحده از این اندیشه غافل نبود.

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، صدام حسین نیروهای خود را به مرز ایران سرازیر کرد. صدام در این خطا بسر می برد که به برکت واقع شدن انقلاب، نیروهای دفاعی ایران آنقدر آشفته هستند که وی می تواند خاک ایران را طی نبردی بدون دردسر و برق آسا فتح کند. این یکی از بزرگترین اشتباهات وی در محاسبه

برنامه‌هایش بود، اما این درست نیست که بگوئیم کسی او را در رسیدن به این محاسبه خطا کمک نکرد.

رهبر عراق برنامه‌ها و طرح‌هایش را پیش خودش نگه نداشته بود. در جلسه‌ای که چهار ماه قبل از حمله در بغداد برگزار شد، صدام به ملک حسین پادشاه اردن و همچنین ولیعهد کویت گفت چه نقشه‌ای در سر دارد. با توجه به کابوسی که وجود داشت مبنی بر اینکه ممکن است [آیت الله] خمینی بنیادگرایی انقلابی خویش را به جهان عرب صادر کند، دو رهبر در مورد این نقشه اشتیاق نشان می‌دادند. صدام در ماه اوت به ریاض رفت تا با خالد پادشاه عربستان ملاقات کرده و از پشتیبانی او از جنگ و تعهدش به ارائه کمک مالی مطمئن شود. به گفته یکی از منابع سعودی، خالد به هنگام خداحافظی صدام را سه بار بوسید. نخستین بوسه برای آن بود که توجه شخص خود را به رهبر عراق (که از قبل به بیرحمی و خونریزی معروفیت یافته بود) نشان دهد؛ دومین بوسه برای نمایش عشق برادرانه خاندان سعودی به عراق بود؛ و سومین بوسه به افتخار پیروزی قریب الوقوعی بود که بزودی در مقابل شخصیتی که از آن هراس داشتند، یعنی [آیت الله] خمینی بدست می‌آمد.

سعودی‌ها آنقدر محتاط بودند که بدون مشورت با واشنگتن خود را به عنوان پشتیبان در جنگ قریب الوقوع درگیر نکنند. گزارش سعودی‌ها حاکی از آن است که نماینده واشنگتن، یعنی مشاور امنیت ملی زبیگنیو برژینسکی، نسبت به برنامه اشتیاق نشان داده است. در همان هنگام اردشیر زاهدی سفیر سابق شاه ایران در واشنگتن در تماس نزدیک با عراقی‌ها بود (تعداد زیادی از مقامات برجسته رژیم سابق ایران در بغداد بسر می‌بردند). آنگونه که گری سیک^۷ معاون برژینسکی در زمینه مسائل ایران بخاطر بی‌آورد، برژینسکی می‌اندیشید که «ایران باید از همه طرف تنبیه شود. او علناً اظهار داشت، چنانچه عراق علیه ایران اقدامی کند وی اعتنایی نخواهد کرد.» اما ایالات متحده کارهایی فراتر از

تشویق صدام برای حمله به ایران انجام داد. به گفته منابع وابسته به دولت سعودی و سازمان ملل متحد، عراقی‌ها اطلاعاتی در مورد اوضاع دفاعی آشفته ایران دریافت کردند که توسط آمریکا و از طریق دولت سعودی به آنها رد شده بود. به گفته ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور ایران در آن زمان، اسرائیلی‌ها نیز بخشی از جریان طرح نقشه بودند. وی بعداً ادعا کرد در تابستان سال ۱۹۸۰، گزارشهایی اطلاعاتی دریافت کرده شامل این خبر که کارشناسان نظامی ایالات متحده و اسرائیل در پاریس با تبعیدیان ایرانی و مقامات عراقی ملاقات کرده و مذاکراتی سری در مورد جنگ قریب‌الوقوع انجام داده‌اند. (۳)

هنگامی که نبرد آغاز شد، دولت کارتر از طریق محکوم کردن علنی جنگی که شروع آن را تشویق کرده بود و همچنین فرستادن پیشنهادهایی محرمانه به ایران دایر بر ارسال تسلیحاتی که فوق‌العاده مورد احتیاج بودند در مقابل آزادی گروگانها، به بهره‌برداری از اوضاع پرداخت.

استراتژی کارتر بر این استوار بود که ایران را از دریافت اسلحه و بویژه قطعات یدکی سلاحهای ساخت ایالات متحده محروم نگه دارد تا مجبور شود گروگانها را آزاد کند، و امیدوار بود این کار قبل از آنکه مردم در ماه نوامبر به پای صندوقهای رأی بروند انجام شود. هنگامی که معلوم شد کشور دیگری بدون اطلاع آمریکا از قبل وارد معامله شده، کاخ سفید را عصبانیت فرا گرفت. حداقل يك محموله شامل لاستیک‌های یدکی فانتوم اف - ۴ در ماه اکتبر ارسال شده بود. کارتر شکایت نامه‌ای خشم‌آلود برای نخست‌وزیر فرستاد و وی قول داد چنین کاری دوباره تکرار نشود.

این نقشه که شامل تشویق صدام حسین به جنگ بود، عبث از کار درآمد. رونالد ریگان صندوقهای رأی را جارو کرد.

برای رزمندگان میدان جنگ سرد، رئیس‌جمهور جدید هم‌رزمی قهرمان به حساب می‌آمد. او قول داد در مقابل اتحاد شوروی موضعی میلیتاریستی اتخاذ کند، بودجه دفاعی را افزایش دهد و در نبرد علیه کمونیسم سیاه را به جای اصلی خود یعنی سنگرهای خط مقدم برگرداند.

همه اینها کافی بود تا اسرائیلی‌ها در مقابل دولت جدید کاخ سفید واکنش گرم و محبت آمیزی نشان دهند (اینکه آیا تهدید کارتر را «مورد بلایی که در صورت بازگشت به کاخ سفید به سرشان می‌آورد شنیده بودند یا نه هنوز معلوم نیست). دیوید کیمچی به گرمی از اینکه چگونه در دوران دولت ریگان سیاست ایالات متحده مناسب بوده است سخن می‌گوید. به گفته او «سیاست آمریکا توجه بیشتری روی نیاز به برقراری اتحاد با کشورهای هم‌عقیده اش (یعنی اسرائیل) متمرکز ساخته بود... ایالات متحده از هر نظر اسرائیل را به عنوان یک شریک می‌یافت، شریکی که می‌توانست عقاید خود را با آن در میان بگذارد، تبادل نظر کند، و حتی... در مورد یکی دو مسأله از آن کمک بگیرد.» آنچه که دیوید کیمچی از گفتگوی صریح درباره آن خودداری می‌کند، این است که در پرتوی این اتحاد و شراکت تقویت شده بود که اسرائیل می‌توانست بدون ابراز شدن شکایتی از سوی واشنگتن به کشورهای منطقه خاورمیانه، سلاح بفروشد. ابعاد ارسال سلاح به کشورهای خاورمیانه در اوایل دهه ۱۹۸۰ و مدتها قبل از آنکه توطئه اسرائیلی - آمریکایی در عملیاتی که به رسوایی آمریکا انجامید و منافع آن نصیب کنترهای نیکاراگوئه می‌شد آغاز شود، بسیار بزرگ بود. نیویورک تایمز در مارس ۱۹۸۲ اسنادی را منتشر کرد که حکایت داشت اسرائیل بیش از نصف تسلیحات مصرفی را تأمین کرده و حداقل یکصد میلیون دلار سلاح فروخته است. سایر کارشناسان بازار تسلیحات این رقم را بسیار بالاتر و در حد سالانه ۵۰۰ میلیون دلار برآورد می‌کردند. هنگامی که در ۱۹۸۴ خلبان یک جنگنده اف - ۴ به عربستان سعودی پناهنده شد (او از حوزه محافظت هواپیماهای اوکس فروخته شده توسط آمریکایی‌ها گذشته بود و این امر سبب عصبانیت سعودی‌ها می‌شد)، هواپیمای وی شامل قطعاتی برد که قبلاً توسط ایالات متحده به اسرائیل صادر شده بود.

تا آنجا که به اسرائیل مربوط می‌شد، دلائلی عالی هم از نظر استراتژیک و هم از جنبه تجاری برای اینگونه فعالیتها وجود داشت. آنها این فعالیتها را درحالی انجام می‌دادند که در معرض تهدید به نابودی و از دست دادن اورشلیم

[بیت المقدس] بودند. اسرائیل حتی از دورانی که بن گورین استراتژی «پیرامونی» خود را طرح می کرد برخی از کشورهای منطقه را وزنه ای ضروری برای مقابله با اعراب و بویژه عراق می دانست. همانطور که آریل شارون وزیر دفاع در مه ۱۹۸۲ گفت؛ «عراق دشمن اسرائیل است و ما امیدواریم مانند گذشته روابط دیپلماتیک ما با دشمنان آن برقرار شود.»

استراتژی خوب، تجارت خوبی نیز بود. زیوشیف^۸ مفسر معروف روزنامه ها آرتز در امور نظامی اعتقاد دارد؛ این استراتژی در واقع اساساً در خدمت امور تجاری بوده است. او در سال ۱۹۸۶ نوشت؛ استراتژی اسرائیل را در این مورد «به جای ملاحظات استراتژیک، حرص بدست آوردن سود بیشتر هدایت کرده است.»

سقوط شاه سابق ایران که آدمی ولخرج و دوست اسرائیل بود، در برخی از صنایع دفاعی اسرائیل بیکاری وسیعی پدید آورد. یعقوب نیمرودی که به عنوان رئیس هیأت نمایندگی فروش سلاحهای اسرائیلی در دربار پهلوی میلیونها دلار به جیب زده بود، بعدها به یاد می آورد هنگامی که موضوع فروش اسلحه را با برخی مقامات اسرائیلی در میان گذاشت «چشمان آنها گرد شده بود. آنها کارگران را به خاطر انقلاب ایران که سبب رکود صنایع تسلیحاتی شده بود از کار بیکار می ساختند و اینک شانسی برای ایجاد شغل می یافتند.» با احتیاج زیادی که به اسلحه وجود داشت و خوشحالی اسرائیلی ها از این موقعیت، تنها چیزی که باقی می ماند صدور اجازه آمریکا بود. (۴)

پس از کنار رفتن کارتر، سیاست رسمی ایالات متحده در مورد مسلح کردن کشورهای منطقه تغییر نکرده بود. ارسال هرگونه محموله ای منع شده بود و در سال ۱۹۸۳ دولت «عملیات توقف» را به راه انداخت که هدف جلوگیری از ارسال سلاح را در سطح بین المللی پی می گرفت. مقاماتی که درگیر این عملیات بودند بعدها ادعا کردند در نتیجه تلاشهای آنان کره جنوبی، ایتالیا، پرتغال،

اسپانیا و آرژانتین برنامه‌های فروش خود را لغو کرده‌اند. آنها اشاره‌ای به داده شدن چنین تعهدی از سوی اسرائیل نمی‌کنند و احتمالاً اسرائیلی‌ها از اینکه جلوی رقبای آنها گرفته شده‌اند خوشنود نیز شده‌اند.

در واقع مقامات اسرائیلی گهگاه اظهارات صریحی داشته‌اند مبنی بر اینکه سلاح‌های خود را با اجازه ایالات متحده فروخته‌اند. البته آریل شارون حرفهایی را که در ماه مه ۱۹۸۲ زده بود از طریق وزارت امور خارجه تکذیب نمود، ولی در اکتبر بعد موشه آرنز سفیر اسرائیل در ایالات متحده عین همین ادعاها را تکرار کرد.

این روزها بحث کردن درباره فروش‌های تسلیحاتی اسرائیل در این کشور مد نیست. مقاماتی که در مورد آنچه رخ داده اطلاعات دست اول دارند و از دلایل آن آگاهند به گفتگو در این مورد میلی نشان نمی‌دهند. یکی از اسرائیلی‌هایی که آگاهی عمیقی درباره این رخدادها دارد سرتیپ آورادام تامیر^۹ است که با دنیای فروشندگان اسلحه و عملیات پنهانی پیوندهایی فراوان داشته است. تامیر که کار خود را در کنار دیگر جوانان اسرائیلی در زمان یکه‌تازی‌های سازمان‌هاگانا شروع کرده بخش اعظم دوران شغلی خویش را در قلب دستگاه امنیت ملی اسرائیل گذرانده است. هنگامی که ژنرال لیور در سال ۱۹۶۵ از پایگاه‌های خارجی اسرائیل در آفریقا بازدید می‌کرد، «آبراشا»^{۱۰} تامیر نیز در کنار او بود. عکسهای خبری مذاکرات صلح اسرائیل - مصر در کمپ دیوید و جلسات بعد از آن و همچنین بسیاری از ملاقاتهای مهم دیگر اغلب شامل سیمای چهارگوش و قامت کوتاه ژنرال تامیر است که درست پشت سر مقامات اصلی - کارتر، بگین، سادات، شارون - ایستاده است و نشان می‌دهد وی عضو مورد اطمینان و محرم هیأت‌های نمایندگی اسرائیل بوده است. او برای اربابان خود از جمله کارکنان بسیار مهم، و یا آنطور که شاپیک شاپیرو با کم لطفی می‌گوید «بازمانده نهایی» و با توصیفی شوم‌تر، «تنها مغز متفکر شارون» بوده و «دلیل اساسی برای [تهاجم به]

9. Avraham Tamir

10. «Abrasha»

لبنان» را برای ژنرال جاه طلب فراهم کرده است.

در سال ۱۹۸۱ تامیر را به عنوان مشاور امنیت ملی وزیر دفاع منصوب کرده بودند. ۹ سال پس از آن، وی در يك كافه تریا در نزدیکی تئاتر ملی در تل آویو نشسته بود و درحالی که آثار يك زخم قدیمی جنگ گهگاه صدای کلفت او را دچار خرخر موقت می ساخت در مورد اینکه نگرش افرادی سخت سر مثل خودش، کسانی که به آنها خدمت کرده بودند و آمریکایی ها نسبت به جهان چگونه بوده است حرف می زد. همانگونه که انتظار می رفت، از نظر او نیز آنچه ذهن آمریکایی ها را به خود مشغول می کرد تهدید اتحاد شوروی نسبت به خلیج فارس بود.

«ایالات متحده همواره به اتحاد شوروی فکر می کرد. ما از جانب آنها نگرانی نداشتیم، اما آمریکایی ها فکر می کردند آنها قصد دارند با نیروهای خود مداخله کنند. کار با کارتر شروع شد؛ او بتدریج زیربنای مداخله ایالات متحده را در خلیج فارس فراهم می ساخت. او نیروی واکنش سریع را در اختیار داشت که پایگاههایش در دیگوگارسیا، عمان، مصر و کنیا واقع بود.

«پس از وقوع انقلاب آمریکایی ها فکر می کردند باید ایران را از دست شوروی نجات دهند. همه این سناریوها را در دست داشتند. چنانچه شوروی به ایران هجوم می برد، آمریکایی ها بنادر خلیج [فارس] را اشغال می کردند، سپس خودشان به ایران حمله می بردند، و بعد ایران را تقسیم می کردند. آنها درباره عربستان سعودی نگرانی داشتند و می ترسیدند شوروی از طریق افغانستان در عربستان سعودی مداخله کند. آنها شوروی را در همه جای خاورمیانه، در ترکیه، در لبنان در حال کار می دیدند. تمام نقشه پر شده بود از پیکان.» او با ژست تحقیرکننده ای چند پیکان کج و کوله روی کاغذی که روی میز بود کشید. «آدمهای تحصیلکرده دوست دارند دائم روی نقشه ها پیکان ترسیم کنند.»

تشریح عیب جویانه تامیر از نیات استراتژیک آمریکا پیرامون کنار گذاشتن خاورمیانه از جریان جنگ سرد از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، در آن هنگام در چیزی انعکاس می یافت که تحت عنوان «دکترین کارتر» اعلام شده بود و بر منافع

حیاتی ایالات متحده در خلیج فارس تأکید داشت. این سیاست توسط دولت ریگان که در سال ۱۹۸۱ استقرار یافت تأیید شده بود. همانند روزهایی که دکتربین آیزنهاور حاکم بود، منافع فوق‌حیاتی نفتی عربستان سعودی در معرض تهدید اتحاد شوروی در نظر گرفته می‌شد و درست مانند سالهای حکومت آیزنهاور، برای اسرائیل نقشی در استراتژی ایالات متحده قائل شده بودند. در اواخر سال ۱۹۸۱ ایالات متحده و اسرائیل بر امضای یادداشت تفاهم استراتژیکی توافق کردند که در بخشی از آن آمده بود: «همکاری استراتژیک ایالات متحده - اسرائیل برای مقابله با تهدید صلح و امنیت منطقه که از جانب اتحاد شوروی و یا نیروهای مداخله‌گری که تحت کنترل شوروی هستند اعمال می‌شود طراحی شده است.» امضای این توافقنامه که زمینه ارسال تدارکات نظامی بیشتری از جانب ایالات متحده و همچنین حمایت تکنولوژیکی افزونتری از صنایع نظامی اسرائیل را فراهم می‌کرد و علاوه بر آن اجازه خریدهای بیشتری از صنایع نظامی اسرائیل از طریق پنتاگون را می‌داد، توسط شارون به عنوان یک پیروزی مورد تمجید قرار گرفت. اسرائیل قدم دیگری بسوی هدف خود که رسیدن به اتحاد نظامی رسمی با ایالات متحده بود و از سالها پیش بن‌گوریون آن را به عنوان هدف اصلی اسرائیل ترسیم می‌کرد برداشته بود. اما بنظر می‌رسید آمریکایی‌ها به این توافقنامه به اندازه اسرائیلی‌ها اهمیت نمی‌دادند. کاسپار واینبرگر، وزیر دفاع ریگان، مراسم امضای موافقتنامه را به حد مراسم امضای پروتکل کاهش داد. هرچند رئیس‌تأمیر جریان را نمی‌فهمید، اما خود وی آگاه بود که آمریکایی‌ها منافع دیگری را در ذهن دارند و اسرائیل در طرح کلی آنها جایی ارزشمند، اما محدود اشغال کرده است.

«شارون فکر می‌کرد قرار است در این جریان متحد استراتژیک ایالات متحده باشد. ما در اسرائیل و ایالات متحده گفتگوهای استراتژیکی با آمریکایی‌ها داشتیم. من رئیس هیأت نمایندگی اسرائیل بودم و به شارون گفتم: «ایالات متحده عاشق چشمان آبی تو نیست.» اما شارون نمی‌فهمید که اساس سیاست آمریکایی‌ها این است که اعراب را به طرف غرب بکشانند.»

يك حوزه مهم وجود داشت که ایالات متحده در آن نقش مهمی برای اسرائیل در نظر گرفته بود. ژنرال تامیر، یکی از معدود کسانی که می دانست واقعاً چه خبر است، جریان را برای ما تشریح کرد.

«آمریکایی ها نیازمند این بودند که ما آنجا را حفظ کنیم» و این صرفاً معنی مسلح کردن را می داد. تامیر بدون مبهم گویی از کسی که این اجازه را داده نام می برد: «هیگ اجازه را به ما داد.» تامیر توضیح می دهد که آمریکایی ها درخواست داشتند نوع تسلیحات فروخته شده مورد تصویب آنها باشد، هر چند که بقول وی «سیستم کنترل»، آنقدرها هم فضولی نمی کرده است: «آنها همه فروش های ما از قبیل لوازم یدکی هواپیما، موشکهای ضدتانک، و مهمات توپخانه را تصویب کردند. اسرائیل نایب جنگی ایالات متحده بود.»

آلکساندر هیگ، وزیر سابق امور خارجه، در مورد نقش چنین مهمی که ژنرال تامیر به او نسبت می دهد، سکوت اختیار می کند. او در برابر دیگران سرزنشها را متوجه جای دیگری می کند و از «سوءظن خائنانه ای که يك نفر در کاخ سفید بوجود آورده» حرف می زند. (۵)

تامیر اصرار دارد که سلاحهای فروخته شده به خودی خود جایی را حفظ نکرده است. «روس ها وسایل حمل و نقل می فروختند، تدارکاتی از چین و کشورهای دیگر می رسید.» این حرفها درست است ولی سهم اسرائیلی ها در فروش های تسلیحاتی خیلی زیاد بوده است. يك انعکاس جالب فعالیت های اسرائیلی ها این بود که بنا به گزارشهای خودشان، صدام حسین در يك مقطع پیشنهاد داد در مقابل شناسایی اسرائیل از حمایت آن برخوردار شود.

صدام نتوانست حمایت اسرائیلی ها را بدست آورد، اما از آمریکایی ها کمک دریافت می کرد. از سوی دیگر، صنایع تسلیحاتی مصر نیز به صورت فشرده کار می کردند تا به عراق مهمات برسانند. به گفته يك مقام سابق ارتش ایالات متحده، این کار تحت اجازه فوق العاده دولت ایالات متحده صورت می گرفت. وی می گوید: «من این کارخانه ها را سرپرستی می کردم. آنها براساس نقشه هایی که از روس ها گرفته بودند، گلوله های ۱۳۰ میلی متری و

سایر تجهیزات توپخانه تولید می کردند. مصری ها این مهمات را به عراقی ها می فروختند. این راهی بود برای گیر آوردن پول جهت مصری ها و پایین آوردن هزینه ای که ما برای سرپا نگه داشتن اقتصاد آنها می پرداختیم.» اسرائیل تنها نایب جنگی ایالات متحده نبود.

ایالات متحده نه تنها تدارکات جنگی کشورهای منطقه را تسهیل می کرد، بلکه در اختیار بغداد و برخی اوقات دیگر کشورها، اطلاعات قرار می داد. در ماه فوریه ۱۹۹۱، یک مقام ارشد اردنی درحالی که در مقابل اتهام ایالات متحده دایر بر اینکه اردن متحد صدام حسین - که اینک نقاب از چهره برگرفته بود - است واکنش عصبی نشان می داد، یادآوری کرد که چگونه در روزهای خوش گذشته اردن کانال ارسال اطلاعات تأمین شده توسط آمریکایی ها برای بغداد بوده است. او گفت: «این اطلاعات طی دو سال نخست از طریق ما رد می شد. آنها سپس کانال مستقیمی از طریق سفارتخانه های خود ایجاد کردند. در فوریه سال ۱۹۸۶ این اطلاعات عراقی ها را به یک مصیبت جنگی دچار ساخت، زیرا اطلاعاتی که در مورد آرایش جنگی در بصره واصل شده بود نادرست از کار درآمد. مقام اردنی می گوید: «صدام فکر می کرد آمریکایی ها او را عمداً فریب داده اند، ولی ما فکر می کردیم که این اطلاعات صرفاً مناسب نبوده اند.» ممکن است صدام در این قضاوت خود تا حدودی محق بوده باشد، زیرا در ژانویه ۱۹۸۶ ریگان موافقت کرد اطلاعات ارسالی صرفاً به مواضع نیروهای ایران مربوط نباشد.

باتوجه به درهم برهمی حاکم بر جریان عدلیات پنهانی آمریکا و نایبان جنگی آن، تعجبی نیست که اسرائیلی ها در سال ۱۹۸۱ طی مداخله ای مستقیم با کمک آمریکا، در ماه ژوئن به بمباران عراق دست زدند. هدف راکتور اتمی اوسیراک^{۱۱} بود که توسط فرانسویان و از روی الگوی راکتور دیمونا در صحرای نعب ساخته شده بود. چنین پنداشته می شد که روزی صدام حسین به بمب اتمی

خود دست خواهد یافت و برای اولین بار - سرویس اطلاعاتی اسرائیل چنین می‌پنداشت - آن را علیه ایران به کار خواهد برد. [نویسنده توجه ندارد که جلوگیری از دستیابی اعراب به سلاح هسته‌ای از مدتها پیش یکی از اهداف اصلی صهیونیستها بوده است. بویژه در مورد برنامه‌های هسته‌ای جدی عراق، اسرائیلی‌ها از اوایل دهه ۱۹۷۰ تلاش داشته‌اند این برنامه‌ها را ناکام گذارند و حتی یکبار در سال ۱۹۷۹ انبار تدارکاتی عراقی‌ها را در فرانسه منفجر کرده و برنامه عراق را عقب انداختند. البته ممکن است از مقارن بودن حمله به راکتور عراق با سالهای جنگ عراق علیه ایران به عنوان دستاویزی تبلیغاتی استفاده شود، ولی حتی از نظر خود اسرائیلی‌ها، این تهاجم هیچ ارتباطی با جنگ ایران و عراق نداشت.] ایالات متحده در هنگام وقوع این تهاجم هیچگونه واکنش ناشی از غافلگیرشدگی نشان نداد. آژانس اطلاعات دفاعی ایالات متحده حداقل از ده ماه پیش از وقوع تهاجم انتظار آن را می‌کشید و نویسندگان کتاب حاضر نیز می‌توانند این امر را ثابت کنند. عکسهای تجسسی ماهواره‌ای که برای انجام این عملیات ضروری بودند توسط سیا در اختیار اسرائیلی‌ها قرار گرفت.

یهوشوا ساگای، رئیس سرویس اطلاعات نظامی اسرائیل، در آن هنگام این کمک را بخوبی به یاد می‌آورد. برای او نیز همانند همکاران دیگرش در سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل، وارد شدن ویلیام کیسی به مقر سیا در لانگلی، یادآور خاطرات خوب گذشته در دوران جیمز انگلتون بود. او می‌گوید: «بیل خیلی از «استنسفیلد ترنر» بهتر بود. او اجازه دسترسی ما را به عکسها صادر کرد، درحالی که ترنر این اجازه را نمی‌داد. با وجود بیل، روابط ما به صورتی درآمد که شبیه به دوستیمان در زمان جیم بود.»

در کنار جیم و بیل، آلکساندر هیگ نیز سرعت خود را به عنوان سومین دوست واقعی سیستم امنیتی اسرائیل نشان می‌داد. همانند دیگران، علاقه‌وی نیز به اسرائیل از عطشش به جنگ صلیبی علیه اتحاد شوروی ناشی می‌شد. اسرائیلی‌ها از تقویت چنین مشغولیت بی‌دردسری در ذهن آمریکایی‌ها مشعوف می‌شدند، هرچند که تامیر با صراحت خلع سلاح‌کننده‌ای اعتراف می‌کند

خودشان واقعاً با این افراد هم عقیده نبوده‌اند. با این حال، شارون خوشحال می‌شد از اینکه با دیدگاه‌های ریگانیست‌ها هم‌رأیی نشان دهد و یا اظهار کند که - بقول یعقوب مریدور وزیر امور اقتصادی - «اسرائیل نایب جنگی ایالات متحده» است.

مریدور از ایالات متحده درخواست می‌کرد در مناطقی که «نمی‌توانید این کار را مستقیم انجام دهید» دست اسرائیل در فروش اسلحه آزاد گذاشته شود. دولت بگین بی‌میل نبود جنگی با دشمنان خود در مرزهای شمالی اسرائیل براه بیندازد، بویژه آنکه می‌شد این جنگ را به عنوان نبردی علیه یکی از نایبان جنگی اتحاد شوروی به معرض معامله نیز گذاشت.

هنگامی که آلکساندر هیگ در ماه آوریل ۱۹۸۱ از اسرائیل دیدار کرد، مهمانداران او از اینکه می‌دیدند با لحن گزنده‌ای در مورد اینکه سوریه چیزی بیش از یک دولت دست‌نشانده شوروی است صحبت می‌کند، خوشحال شدند. بگین پس از مذاکره با هیگ در گزارش خود به صورتی افشاگرانه اعلام کرد: «بن‌گوریون عادت داشت بگوید چنانچه شخص قصد دارد سیاست منتهی به جنگی را در پیش گیرد، واجب و حیاتی است که قدرت بزرگی را در پشت سر خود داشته باشد.» (۶)

جنگی که بگین در اندیشه داشت در لبنان بود. عقب‌نشینی و خروج از این کشور به سال ۱۹۷۸ که تحت فشار کارتر صورت گرفت از علاقه اسرائیل به این کشور فقیر زخم‌خورده از جنگ نکاسته بود. از همان روزهای نخست، رهبران اسرائیل در این اندیشه بسر می‌بردند که در آنجا دولت دست‌نشانده‌ای بر سر کار آورند. نه روز پس از آنکه بن‌گوریون در سال ۱۹۴۸ استقلال اسرائیل را اعلام کرد، در دفتر خاطرات خویش نوشت: «نقطه ضعیف در ائتلاف عرب‌ها، لبنان است. حاکمیت مسلمین در آنجا ظاهری و قابل از بین بردن است. باید در لبنان دولتی مسیحی روی کار آید و مرز جنوبی آن رودخانه لیتانی باشد. ما با آن معاهده‌ای امضا خواهیم کرد.»

جنگها و مداخلات دیگری طی بیست و پنج سالی که پس از آن گذشت به

وقوع پیوست، اما جذابیت بوجود آوردن دولتی دست نشانده در شمال هرگز کاملاً از بین نرفت. هنگامی که در سال ۱۹۷۵ لبنان در آستانه تجزیه قرار گرفت، رهبران حزب کارگر حاکم بر اسرائیل از طریق حمایت حزب فالانژیست خانواده جمایل (که به سال ۱۹۳۶ و پس از مسافرت الهام بخش پیرجمایل به آلمان نازی بنیان گذاشته شده بود) با تانک و توپ به حوادث لبنان پاسخ دادند. اتحاد با دولت اسرائیل برای این مسیحیان لبنانی، به مثابه وسیله‌ای در جهت مقابله با اکثریت مسلمان، فلسطینی‌ها، و سوری‌ها بود که اینک همگی بر سر کنسوری که بسرعت تمامیت خویش را از دست می‌داد می‌جنگیدند. لبنانی‌ها حضور سوری‌ها را مدیون یکی از طرحهای حيله گرانه کیسینجر بودند. وزیر امور خارجه ایالات متحده که ترسیده بود يك ائتلاف چپگرای متشکل از سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان روی کار آید، پرزیدنت حافظ اسدرا ترغیب کرد به نفع طرف مسیحی مداخله کند. در عین حال وی اسرائیلی‌ها را تشویق کرد در مقابل این حرکت سوریه واکنشی نشان ندهند، و رهبران مسیحی را نیز برای دریافت کمک به سراغ اسرائیلی‌ها فرستاد. آنچه باعث تسهیل و عملی شدن این آخرین ابتکار او می‌شد این واقعیت بود که بشیرجمایل از هنگامی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ در يك مؤسسه حقوقی واشنگتن کار می‌کرد، در لیست حقوق بگیران سیا قرار داشت.

خود فالانژیست‌ها در بدست آوردن حمایت و برخورداری از حساسیت اسرائیلی‌ها زبردستی نشان دادند. به گفته يك منبع قابل اطمینان اسرائیلی، فالانژیست‌ها در سال ۱۹۷۵ يك بخش ویژه اطلاعاتی برای مطالعه عقاید و آراء، و نقطه ضعف‌های رهبران مهم سیاسی نظامی اسرائیل پدید آوردند تا وقتی با آنها ملاقات می‌کنند بطور دقیق آگاه باشند چگونه می‌توان برای آنها چاپلوسی کرد و ادارشان ساخت خود را راحت حس کنند. از همین طریق بود که به اشتها و علاقه شارون به غذاهای خوب پی بردند و فهمیدند به میگو علاقه زیادی دارد. هر وقت به ملاقات آنها می‌آمد بهترین غذا را برایش فراهم می‌کردند. برخی از اسرائیلی‌ها گمان داشتند فالانژیست‌ها برای فریب دادن شارون

و دیگران، از دوستانی در موساد توصیه‌های ارزشمندی دریافت می‌کنند. مأموران عملیاتی موساد از اواخر دهه ۱۹۷۰ توجه و علاقه خویش را روی عملیات فالانژیست‌ها متمرکز کرده بودند. برای این مأموران اطلاعاتی، اتحاد با خانواده جمایل چشم انداز طلایی قادر شدن به کنترل لبنان را در برداشت. این واقعیت که مارونی‌های لبنان در اقلیت قرار داشتند برای آنها اهمیتی نداشت و مسأله‌ای بشمار نمی‌رفت. آنها در گزارشاتی که برای دولت تهیه می‌کردند مکرراً سوریه را مثال می‌زدند که با وجود این واقعیت که حافظ اسد از نظر نژادی و قومی نماینده فقط ده درصد مردم آن است، تحت حاکمیت وی قرار دارد.

دیوید کیمچی، که تا حد معاون موساد ترقی کرده بود، قلباً به ارتباط با فالانژیست‌ها اعتقاد داشت (بر خلاف رئیس خود اسحاق هافی که به ماجراجویی در لبنان عمیقاً مشکوک بود). کیمچی چنان شفیه این خط مشی بود که حتی دلایلی تحت عنوان وظیفه اخلاقی جهت حمایت از خدایان جنگی مسیحیان تراشیده بود و عرضه می‌کرد. او و سایر اسرائیلی‌ها احساس می‌کردند اسرائیل جزیره‌ای است حامل تمدن و فرهنگ غرب که توسط مسلمان متخاصم احاطه شده است. او تعریف می‌کرد: «بشیر جمایل یکبار به من گفت؛ ببین، اگر من بخواهم به بچه‌هایم درس فیزیک را به زبان فرانسه بدهم و نه به زبان عربی، این به خودم مربوط است و نمی‌خواهم کسی به من تکلیف کند فرزندانم باید به چه زبانی فیزیک بیاموزند.» سوابق کاملاً مشخصی که از بی‌رحمی‌های افراطی بشیر وجود داشت و از جمله قتل عامی که در خانواده رقیب خود براه انداخته و طی آن به کودکان شیرخواره نیز رحم نکرده بود، این روشنفکر موساد را آشفته نمی‌ساخت و او بیشتر از زمانی که به رفتار بی‌رحمانه دوستانی چون شاه ایران و یا موبوتو اعتنا کرده بود، رفتار بشیر را مورد توجه قرار نمی‌داد.

البته فالانژیست‌ها اسرائیل را به عنوان اقلیتی مورد ستم قرار گرفته نمی‌شناختند. برای آنها، اسرائیل شریک - و نه الزاماً شریک فرودست - بزرگترین قدرت جهان بود. کیمچی با خنده‌ای نسبتاً ترس‌آور به یاد می‌آورد که «یکبار پیرجمایل به من گفت؛ برخی مردم فکر می‌کنند اسرائیل مستعمره

ایالات متحده است. چرند است. آنها چطور می‌توانند چنین حرفی بزنند؟ این ایالات متحده است که مستعمره اسرائیل است. چرا نمی‌فهمند؟»

هنگامی که در جولای ۱۹۸۱ کنترل ماشین جنگی اسرائیل به دست آریک شارون افتاد، طرحهای کیمچی برای لبنان حمایتی قدرتمند به دست آوردند. شارون دو ماه پس از استقرار در مجتمع وزارت دفاع به ستادکل دستورهایی داد تا طرحی برای نبرد در لبنان تهیه کند که نه فقط شامل درهم کوفتن سازمان آزادیبخش فلسطین و دور نگه داشتن سوریه از بیروت، بلکه شامل برقرار کردن دولت جدیدی در لبنان باشد که با اسرائیل رفتاری دوستانه در پیش گیرد و با آن معاهده صلحی را امضا کند.

شارون طرح بزرگ خود را به هیچ عنوان پنهان نمی‌کرد. او در ژانویه ۱۹۸۲ در حالی که در دفترش در پارلمان اسرائیل نشست بود به صراحت در این مورد به سخنرانی پرداخت که نه تنها عزم لبنان در سر دارد، بلکه به سراغ سوریه نیز خواهد رفت. کمی بعد، در پایان آن ماه روشن ساخت که تهاجم بزودی آغاز خواهد شد، و حتی دعوتنامه‌ای شخصی برای یکی از نویسندگان کتاب حاضر فرستاد تا در کنار وی در ماجراجویی‌هایش حضور داشته باشد: «در شمال برخی کارها دارم که باید به آنها برسم. چرا همراه من نمی‌آیی.» در واقع هرچند که وی تاریخ دقیق را با ما در میان نگذاشت، اما طرح حمله برای ششم فوریه آماده شده بود.

آمریکایی‌ها می‌دانستند جنگی در شرف آغاز است. بگین به هیگ گفته بود اسرائیل «حرکتی اساسی» را در لبنان طراحی کرده است. (۷) خود بشیر جمایل نیز يك عامل سیا بود. واشنگتن تصویر کل جریان و از جمله تاریخ تعیین شده برای آغاز عملیات را به دست آورد، و این در زمانی بود که يك مأمور اطلاعاتی آمریکایی در تل‌آویو، در پایان ماه ژانویه با یکی از افسران رده‌های میانی ارتش اسرائیل ملاقات کرد. طی دیداری شبانه در یکی از کارگاههای ساختمانی در حومه تل‌آویو، افسر یاد شده نقشه کامل عملیات موسوم به «سنجاق بزرگ» را با کلیه جزئیات آن لو داد. آنگونه که مأمور آمریکایی به یاد می‌آورد، «این شخص

آدمی بود که از بگین و شارون و نقشه آنها برای شروع يك جنگ نفرت داشت. او همه اطلاعات را به ما داد. آرایش جنگی، زمان شروع حمله، مسیرهای پیشروی، و هرچیز مهم دیگری که وجود داشت. من این اطلاعات را از مطمئن ترین کانال موجود به اداره مرکزی رد کردم. اینک اسرائیلی‌ها می دانستند که ما این اطلاعات را داریم و فقط از این طریق می توانستند این اطلاعات را به دست آورده باشند که عامل بلندپایه‌ای در آژانس اطلاعات دفاعی و یا کاخ سفید داشته باشند.» اسرائیلی‌ها به محض آنکه فهمیدند اطلاعات مربوط به حمله درز کرده است، آن را لغو کردند.

در آن هنگام اسرائیل هنوز برنامه خروج خود از صحرای سینا را تکمیل نکرده بود و ایالات متحده نمی خواست با حمله اسرائیلی‌ها به شمال، خطر از دست دادن موافقت مصری‌ها را بپذیرد. این نکته‌ای بود که هیگ طی ملاقاتی با یهوشوا ساگای، رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل، در اواخر فوریه کاملاً روشن ساخت. به هر حال اسرائیلی‌ها در ماه آوریل آخرین بخش اشغالی صحرای سینا را تخلیه کردند.

در اواخر ماه مه ۱۹۸۲، شارون در حالی که یار جدا نشدنی اش تامیر نیز او را همراهی می کرد به ایالات متحده سفر کرد. بهانه ظاهری این سفر برانگیختن کمک یهودیان آمریکایی بود، اما مهمترین ملاقاتی که صورت گرفت، ملاقات با هیگ وزیر امور خارجه بود. باز هم مسأله لبنان مطرح بود، اما صرفاً به عنوان بخشی از گفتگوهای وسیعتر در مورد علایق مشترک ایالات متحده و اسرائیل. ظاهراً اقدام بگین در الحاق بلندی‌های جولان به خاک اسرائیل در ماه دسامبر قبل از آن، که باعث شده بود ایالات متحده يك توافقنامه همکاری استراتژیک امضا شده در ماه قبل از آن را لغو کند، وضعیت اسرائیلی‌ها را در مورد برنامه‌هایی که داشتند آسیب پذیر ساخته بود. با این حال، روابط در حوزه‌های مهم رابطه دوجانبه عالی بود: در نخستین نیمه سال ۱۹۸۲ حجم سلاحهای ارسالی ۵۰ درصد نسبت به مدت مشابه سال قبل از آن افزایش یافته بود و نسبت به سال ۱۹۸۰ به ده برابر می رسید.

تامیر به خاطر می آورد: «برای گفتگو پیرامون سه موضوع به آمریکا رفتیم - لبنان، جنگ ایران و عراق، و مسائلی که با کشورهای جهان سوم مانند زئیر داشتیم. موبوتو از ما خواسته بود به او لطفی بکنیم.» درخواست حاکم میلیاردر زئیر این بود که اسرائیلی‌ها برای وی بزور از کنگره آمریکا کمک اقتصادی دریافت کنند. تامیر هنوز هم از اینکه توانسته است این تقاضای خیلی مشکل را به صورت موفقیت آمیزی برآورد بخود می‌بالد.

به گفته تامیر، سپس هیگ و شارون به گفتگو در مورد جنگ خلیج فارس پرداختند و صادرات اسرائیل را مورد بحث قرار دادند. هیگ چند بار تکرار کرد که سیاست ایالات متحده این است که هیچیک از طرفین پیروز نشوند. (بعد از پایان ملاقات، شارون در تلویزیون به صورت غیرمحتاطانه ای اعلام کرد اسرائیل در اقدامات خود از مجوز ایالات متحده برخوردار است. وزارت امور خارجه ایالات متحده این گفته شارون را فوراً تکذیب کرد و اعلام نمود جریان اینگونه نبوده است) آنگاه موضوع لبنان به میان آمد.

اینکه هیگ در مورد کاری که شارون باید در لبنان انجام می‌داد واقعاً چه گفته است، مدتها مورد بحثی داغ بود. وزیر امور خارجه بعداً گفت، این اتهام که وی برای تهاجم به لبنان به شارون «چراغ سبز» داده «به کلی نادرست» و «موضوعی عصبانی کننده و عجیب و غریب» است، اما بلافاصله خود را لوداد و صراحتاً این اتهام را تأیید کرد: «اسرائیلی‌ها این مسأله را که کاسه صبرشان لبریز شده کاملاً روشن کرده و نشان داده بودند با نخستین تحریک (یعنی هر نوع عمل نظامی فلسطینی‌ها) واکنش نشان خواهند داد. آنها این را به ما گفتند. رئیس جمهور از این مسأله آگاه بود.» (۸)

هیگ در این اعتراف گویای خود را از کنار این حقیقت بی‌اعتنا گذشت که سازمان آزادیبخش فلسطین در آن هنگام به آتش بسی که از سال ۱۹۸۱ به واسطگی فیلیپ حبیب در مرزهای جنوبی لبنان برقرار شده بود پایبند بود. برخی از ناظران اسرائیلی بعداً نتیجه گرفتند رفتار سیاستمداران ای که فلسطینی‌ها طی این مرحله در پیش گرفته بودند انگیزه تهاجم اسرائیلی‌ها بود. یکی از این ناظران

گفت که موفقیت عرفات در حفظ آتش بس، «در چشم دولت اسرائیل، همچون فاجعه‌ای واقعی جلوه گر می‌شد» زیرا نشان می‌داد که «ممکن است سازمان آزادیبخش فلسطین در آینده با ترتیبات وسیع‌تری موافقت کند» و در نتیجه این بهانه همیشه اسرائیلی‌ها را که مذاکره با تروریست‌ها غیرممکن است از بین ببرد. تامیر قبول می‌کند که در ماه‌های قبل از جنگ «شارون بیشترین تلاش خود را برای بی‌ثبات کردن توافق فیلیپ حبیب به کار می‌برد» و بمباران مواضع فلسطینی‌ها در اوایل ۱۹۸۲ نیز شاهدهی براین خواست شارون است.

شارون طی ملاقات با هیگ به او گفت اسرائیل در آستانه جنگ است و امکان دارد در طول جنگ مجبور شود با سوریه نیز بجنگد. او گفت ارتش اسرائیل برای درهم شکستن سازمان آزادیبخش فلسطین تا هر جا لازم باشد پیشروی خواهد کرد. هیگ توصیه کرد تهاجم آنها سریع و تعیین کننده باشد، و این حرفش سبب مشعوف شدن اسرائیلی‌ها شد. تامیر درحالی که لبخند می‌زند و بازوهای خود را تاحدی گشوده است به یاد می‌آورد که «هیگ، گفت ما خواهان عملیات محدودی هستیم. این کلمه محدود معنی زیادی در برداشت. هیگ می‌دانست که کلید حل مسأله لبنان کشور سوریه است، و بنابراین حتماً در جریان نبرد درگیر خواهد شد.»

تیم نظامیان اسرائیلی با روحیه‌ای خوب به کشور بازگشت. وزیر امورخارجة ایالات متحده به آنها اجازه پیشروی داده بود. تمام آنچه که باقی می‌ماند پیدا کردن يك نوع توجیه بود. در همین حین شارون و همراهانش به عنوان مهمان پرزیدنت نیکلای چائوشسکو، رئیس جمهوری رومانی، که از دوستان اسرائیل بود عازم رومانی شدند. در سوم ژوئن، درحالی که آنها هنوز در رومانی بودند، گروه افراطی ابونضال که از دشمنان قسم خورده عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین بود تلاش کرد سفیر اسرائیل را در لندن بکشد. تامیر خبر را از رادیوی ترانزیستوری خود و هنگامی که او را به تماشای قصر دراکولا برده بودند شنید. این همان بهانه‌ای بود که مدتی طولانی آن را انتظار کشیده بودند. حتی قبل از آنکه يك جت نیروی هوایی اسرائیل شارون و همراهانش را با عجله

به اسرائیل برگرداند، بمباران و گلوله باران شروع شده بود. نیروهای اسرائیل در ششم ژوئن عبور از مرز را آغاز کردند.

جالب اینجاست که ممکن است اسرائیلی‌ها در این کار خود بطور غیر عمد با نقشه‌های صدام حسین همراهی کرده باشند. رهبر تیم گروه ابونضال که به سفیر اسرائیل در لندن حمله کرد، سرهنگی در سرویس اطلاعاتی عراق از کار درآمد. احتمال دارد صدام حسین که در آن هنگام مشتاق بود به آتش بسی با ایران دست یابد، هدف تحریک اسرائیل را در حمله به لبنان دنبال کرده باشد تا بلکه با ایران آرمان مشترکی چون مبارزه با اسرائیل پیدا کند.

به هر حال کاملاً روشن است که اسرائیل در تهاجم خویش به لبنان، درست مانند زمانی که در ۱۹۶۷ به مصر حمله برد، از اجازه مقامات سطح بالای ایالات متحده برخوردار بود. در روزهای گذشته آمریکایی‌ها درست نمی‌فهمیدند که اسرائیلی‌ها چه فکری در سر دارند. در این مورد، هیگ بخوبی آگاه بود که اسرائیل قصد دارد تا بیروت نیز پیشروی کند، با این حال شاید وی نفهمیده بود هدف اسرائیل این است که ابتدا کار سوری‌ها را تمام کند، و سپس به سراغ سازمان آزادیبخش فلسطین برود.

همچنین الکساندر هیگ الزاماً متوجه نبود در وجود آریک شارون با چه شخصیتی طرف است. با این حال بسیاری از دوستان هموطن وزیر دفاع او را بخوبی می‌شناختند. یکی از زندگینامه‌نویسان اسرائیلی شخصیت شارون را بطور خلاصه به عنوان «متقلب، حيله گر، ناهنجار، خودپرست، و بدگمان» توصیف می‌کند که «از ارزشهای دموکراتیک استفاده زیادی نمی‌برده است.» (۹) اگر مردم اسرائیل نیز عطش نامحدود وی را نسبت به قدرت درک نمی‌کردند، تجربه هنگامی که آنها را به ماجراجویی لبنان کشاند و مسائل بعد از آن، درک آنها را از وی روشن‌تر ساخت.

شومترین نمونه عطش شارون برای کسب قدرت به صورت یک راز باقی مانده است و بین تعداد محدودی از اعضای «سیستم امنیتی» حفظ می‌شود: در سال ۱۹۸۲ آریک شارون تلاش کرد کنترل کامل زرادخانه هسته‌ای اسرائیل را

قبضه کند.

کنترل نهایی سلاح هسته‌ای اسرائیل در دست کمیته‌ای مرکب از سه نفر است: نخست وزیر، وزیر دفاع، و رئیس موساد. هیچیک از سه عضو این گروه نمی‌تواند به تنهایی دکمه سلاحهای هسته‌ای را بفشارد.

بیگانگان فکر می‌کنند اسرائیل از بمب اتمی خود از طریق هواپیما یا موشک استفاده خواهد کرد. اما اسرائیلی‌ها در پاسخ به تجربه جنگ یوم کیپور که طی آن سوری‌ها تقریباً توانستند شمال اسرائیل را تسخیر کنند، در بلندی‌های جولان بمبهای اتمی کوچکی به صورت مین کار گذاشته بودند.

به گفته یکی از مقامات بلندپایه سابق ایالات متحده که از نزدیک با مسائل اسرائیل درگیری داشته است، شارون در نخستین روز جنگ لبنان به سراغ بگین رفت و گفت با موقعیت مشکلی روبرو شده‌اند: امکان داشت سوری‌ها از طریق بلندی‌های جولان اقدام به عملیات کنند. برای وزیر دفاع که دقیقه به دقیقه در جریان اوضاع قرار می‌گرفت و درحالی که وضعیت دائماً در حال تغییر بود، مشکل می‌نمود بتواند به هنگام لزوم، بموقع با نخست‌وزیر و رئیس موساد (اسحاق هافی، که رابین از او متنفر بود) تماس بگیرد. شارون توضیح داد که به این ترتیب وی فکر می‌کند بد نباشد بگین «کنترل تاکتیکی» سیستم رزمی هسته‌ای اسرائیل را در اختیار وی، و فقط وی، قرار دهد.

با وجود پشتیبانی بگین از تمام دیگر نقشه‌های جنگی شارون، این دفعه تقاضای او اجابت نشد.

پیشروی اسرائیل در لبنان ظاهراً تکرار همان سیمای استاندارد حملات قبلی اسرائیل بود: واحدهای قدرتمند ارتش اسرائیل از طریق جاده ساحلی راه بیروت را در پیش گرفتند تا به نیروهای مسیحی لبنانی پیوندند. برای بریدن راه سوری‌ها، شارون واحدهای دیگری را به منطقه کوهستانی شوف گسیل کرد که در قلمرو نفوذ دروزی‌های کینه‌جو بود. هدف شارون این بود که بزرگراه بیروت - دمشق را قطع کند.

واحدهای دیگری از نیروهای اسرائیلی در جهت شرق پیشروی کردند تا

سوری‌ها را از درهٔ بقاع و تا بعلبک که در شمال بزرگراه قرار داشت عقب برانند. برخورد بین سوری‌ها و اسرائیلی‌ها در چشم جهان خارج به عنوان پیروزی دیگری از مهارت مرگ‌آور اسرائیلی‌ها و تکنولوژی آمریکایی مجسم شد. این حقیقت داشت که اسرائیلی‌ها قادر شدند موشکهای ضد هوایی سوریه و هجده جنگندهٔ سوری را، به ادعای خودشان بدون دادن تلفات، از بین ببرند. نیروی هوایی ایالات متحده با سرعت از این جریان مقداری اعتبار برای خودش کسب کرد و به نمایندگان پنتاگون اطلاع داد: «اطلاعات کسب شده دربارهٔ جنگ لبنان نشان می‌دهد که سلاحها و تاکتیک‌های آمریکایی، آنگونه که توسط اسرائیل به کار گرفته شدند می‌توانند بر جتهای موجود شوروی غلبه کنند.» همانگونه که دیده‌ایم اسرائیلی‌ها مشتاق بودند که تأمین کنندگان آمریکایی اسلحه خود را از طریق عملکرد سلاحهای مورد علاقهٔ آنها مانند موشکهای اسپارو و جنگنده‌های اف پانزده خشنود سازند و سلاحهای آمریکایی را با درسر داشتن این هدف به کار می‌گرفتند.

آنچه که در آن هنگام بخوبی درک نشد، این بود که این همان ارتش اسرائیل نبود که در سال ۱۹۶۷ خود را به مثابهٔ گنجینه‌ای استراتژیک اثبات کرد. پیش‌بینی شده بود که واحدهای مختلف ارتش اسرائیل که در محورهای مختلف پیشروی می‌کردند پس از چهار روز به اهداف خود برسند، اما ناکام ماندند. سوری‌ها یک تیپ زرهی اسرائیل را در سلطان‌الیعقوب بدام انداخته و از بین بردند، در نتیجه پس نشستن به شمال بقاع را خنثی کردند، و در همین حال تلاش ابتدایی برای قطع بزرگراه نیز ناکام ماند. در غرب نیز الحاق به مسیحیان لبنانی به خاطر مقاومت سرسختانه فلسطینی‌ها و شبه نظامیان شیعه به تأخیر افتاد.

در حالی که برنامه‌های ارتش اسرائیل از طریق این ناکامیهای نظامی عقب می‌افتاد، اسرائیلی‌ها در جبههٔ دیگری نیز که به کسب پیروزی‌های آسان در آن عادت کرده بودند با ناکامی روبرو شدند: در جبههٔ روابط عمومی، بدنبال تهاجم سال ۱۹۷۸ اسرائیل به جنوب لبنان، رئیس ستاد ارتش اسرائیل روشن ساخته بود که ارتش اسرائیل در حمله به اهداف غیرنظامی هیچ تردیدی بخود راه

نمی‌دهد. روزنامه‌ها آرتز سخنان ژنرال موتاگور^{۱۲} را به صورت زیر خلاصه کرد: «ارتش اسرائیل همواره آگاهانه و با تصمیم قبلی به غیرنظامیان حمله کرده است... او گفت ارتش بین اهداف غیرنظامی (با نظامی) تمایزی قائل نشده است.»

تهاجم ۱۹۸۲ برای نخستین بار همراه شد با توجه افکار عمومی ایالات متحده به این جنبه از دکرین نظامی اسرائیل. برخلاف جنگهای قبلی، گروه زیادی از خبرنگاران مطبوعات در آنطرف خط جبهه حضور داشتند و از کانالهای ارتباطات تلفنی و ماهواره‌های تلویزیونی با جهان خارج و بدون آنکه محدودیتهای سانسور اسرائیلی‌ها وجود داشته باشد برخوردار بودند. در نتیجه، عکسهای اجساد قربانیان غیرنظامی که در اثر بمباران‌های اسرائیلی‌ها کشته شده بودند بصورتی بسیار بیش از گذشته معروفیت بدست آوردند و در سطح جهان نمایش داده شدند. در یکی از همان روزها جاناتان راندال^{۱۳} خبرنگار واشنگتن پست و رابرت فیسک^{۱۴} خبرنگار تایمز لندن هنگامی که با اتومبیل بطرف شهر ویران شده صیدون می‌راندند با یکی از مواعی که اسرائیلی‌ها ایجاد کرده بودند روبرو شدند و به آنها گفته شد نمی‌توانند جلوتر بروند.

فیسک بعداً نوشت: راندال از ماشین بیرون پرید و به جلوی نفربری دوید که پشت سر آن يك تانك مرکاوا^{۱۵} لوله توپ خود را بسوی فرودگاه در شمال نشانه رفته بود. راندال از نفربر بالا رفت و سرگرد اسرائیلی نیز بدنبال او بود. از سرگرد پرسید «آن تانك را می‌بینید؟» سرگرد بسوی تانك نگاه کرد. سپس راندال گفت: «خب، من يك عالم مالیات جهنمی می‌دهم تا شما بتوانید این اسباب‌بازیهای لعنتی را داشته باشید. پس بهتر است شما مرده شور برده‌ها بگذارید رد شویم... شما لعنتی‌ها می‌خواهید نگذارید يك آمریکایی از این جاده

12. Motta Gur

13. Randal

14. Fisk

15. Merkava

رد شود، و حالا که من باید دلارهایم را [مالیات] بدهم تا خرج جنگ جهانی شما بشود، حرامزاده ام اگر از اینجا تکان بخورم.» افسر اسرائیلی سری تکان داد و به راندال گفت «می‌توانید بروید.»

دو خبرنگار یاد شده در صیدون مدرسه‌ای را دیدند که در نخستین شب تهاجم بمباران شده بود، زیرا سازمان آزادیبخش فلسطین با دیوانگی غیرمسئولانه‌ای در خارج از آن يك پایگاه سلاح‌های ضدهوایی ایجاد کرده بود. در آن هنگام این پایگاه پراز افراد غیرنظامی بود. «جنازه‌ها را به صورت يك کومه و درحالی که زنها در زیر و کودکان آنها در رو بودند روی یکدیگر انبار کرده بودند. بمب باید به طریقی توده گردآمده پناهندگان را پرتاب کرده و سنگین‌ترین آنها را به مرکز موج انفجار کشیده باشد. لایه‌ای از خاک سفید که روی انبوه جنازه‌ها کشیده شده بود در برخی قسمت‌ها کلفت تر بود و کودکان را درحالی که پاهایشان از یکدیگر باز شده و سرهایشان رو به پایین افتاده بود در معرض دید می‌گذاشت.» (۱۰)

حتی با وجود آنکه رسانه‌های عمومی ایالات متحده در نمایش میزان واقعی این بیرحمیها محدودیتهایی اعمال می‌کردند، این جنگ انعکاس بدی در ایالات متحده پیدا کرد. در داخل دولت سرزنشها را متوجه الکساندر هیگ کردند که پشتیبانی وی از ماجراجویی نظامی اسرائیل در تاریخ رابطه دو کشور بی‌همتا بود و وی در ۲۳ ژوئن به آرامی توسط ریگان کنار گذاشته شد.

بیرون رفتن عینی‌ترین متحد استراتژیک اسرائیل در واشنگتن از صحنه، نبرد لبنان را از مسیر خود خارج نساخت. هرچند سوری‌ها از لبنان بیرون نرفته بودند، اما هنوز هم اخراج سازمان آزادیبخش فلسطین و روی کارآوردن يك دولت دست‌نشانده مسیحی در بیروت که رؤیای قدیمی اسرائیلی‌ها بود ممکن به نظر می‌رسید. اسرائیل طی ماههای جولای و اوت به محاصره بیروت ادامه داد و بمباران و گلوله بارانی را که به نظر می‌رسید بدون تبعیض بین همه ساکنان بیروت تقسیم می‌کند مداومت بخشید. سرانجام سازمان آزادیبخش فلسطین موافقت کرد تحت شرایطی که توسط فیلیپ حبیب مورد مذاکره قرار گرفته و از طریق يك

گروه حافظ صلح بین المللی شامل تفنگداران دریایی آمریکا نظارت می شد، بیروت را ترك کند. این نخستین باری بود که از ۱۹۵۸ به این سو ایالات متحده موافقت کرده بود (غیر از نیروهایی که تحت امر سازمان ملل به شبه جزیره سینا اعزام شده بودند) نیروهای خود را به خاورمیانه اعزام کند.

درحالی که وزیر دفاع تنومند اسرائیل هدف انتقادات داخلی و خارجی قرار گرفته بود، موساد که کارهای بسیاری برای تشویق این ماجراجویی انجام داده بود به چشم کسی نمی آمد. در ۲۳ اوت ۱۹۸۲ بنظر می رسید رؤیای دیرینه این سازمان به واقعیت پیوسته است. با کمک تهدیدها، پرداخت رشوه و هلی کوپترهای اسرائیلی که نمایندگان پارلمان لبنان را، که احتمالاً فراموش کرده بودند چه وظایفی دارند، جمع آورده بودند، بشیر جمایل به عنوان رئیس جمهور لبنان انتخاب شد.

در پارکینگ سالنی که در آن عمل رای گیری انجام می شد، شش مرد مسلح بی صبرانه در انتظار نتیجه بودند. سه نفر از آنان از نزدیکترین یاران بشیر و سه نفر دیگر از مأموران موساد بودند. هنگامی که رادیو اعلام کرد بشیر جمایل رسماً به ریاست جمهوری لبنان برگزیده شده است، یکی از مأموران موساد درحالی که بصورتی عصبی قصد اعلام خوشحالی خویش را داشت خشاب مسلسل کلاشینکف خود را در هوا خالی کرد و یکی دیگر از همکاران او یکی از فلاژیست ها را در آغوش کشید و از خوشحالی به رقصیدن پرداخت.

سه هفته پس از آن، هنگامی که انفجار بزرگی بشیر را که در جلسه ای در قرارگاهش شرکت کرده بود از بین برد، ماه عسل بی پایان رسید. مهندسان نظامی اسرائیل که برای بررسی آثار انفجار و پیدا کردن جنازه ها اعزام شده بودند يك مقام اجرایی ارشد موساد را در آنجا یافتند که «با حالت دیوانه وار، خاک آلود، و در حالی که سرش بخاطر برخورد با دیوار باند پیچی شده بود با دست خاکها را کنار می زد و فریادکنان بشیر را جستجو می کرد.» (۱۱)

قتل بشیر (به دستور سوری ها) فرماندهی عالی اسرائیل را به این تصمیم گیری واداشت که بیروت غربی را اشغال کند و انجام این کار نیز بخاطر

آنکه آمریکایی‌ها ترتیب خروج سازمان آزادیبخش فلسطین را داده بود برای آنان زحمت زیادی در بر نداشت. قدم بعدی رفتن به سراغ اردوگاه‌های صبرا و شتیلا بود که افراد مسلح فالانتر به داخل آنها ریختند و ساکنان بی دفاع آنها را قصابی کردند. این قتل عام در مقابل چشمان اسرائیلی‌هایی انجام شد که از پستهای دیده بانی خود محوطه را تماشا کرده و با نورافکنهای خود آن را روشن می‌کردند. يك روز پس از آنکه کشتار آغاز شد، رئیس ستاد یعنی رافائل ایتان (که اخیراً به عضویت کابینه اسرائیل درآمده بود) با ارسال پیامی به فرماندهان فالانتر است‌ها تبریک گفت که «کار را بخوبی انجام داده‌اند»، پیشنهاد داد يك بولدوزر اضافی مناسب حفر گورهای جمعی به آنان امانت داده شود و به فالانتر است‌ها اختیار داد دوازده ساعت دیگر در اردوگاهها باقی بمانند.

با انجام شدن این قتل عام، به نظر رسید بنیان طرح اسرائیل برای لبنان به کلی از بین رفته است. بخش وسیعی از جمعیت اسرائیل نیز همانند مردم جهان عصبانی شده بود. دولت کمیسیونی را مسئول رسیدگی به این امر کرد که نتیجه تحقیق آن منتسب کردن «مسئولیت غیر مستقیم» بعهدۀ تعدادی از اعضای فرماندهی عالی و بویژه شارون بود که در اثر آن وی مجبور شد وزارت دفاع را ترك کند، اما با این وجود در هیأت دولت باقی ماند.

اینک سه تن از بازیگران اصلی که انجام تهاجم را ممکن ساخته بودند از صحنه خارج شده بودند: الکساندر هیگ، بشیر جمایل، و آریک شارون. به نظر می‌رسید چیز زیادی تغییر نکرده است. ماجراجویی لبنان، که زائیدۀ ارتباط سرنوشت‌ساز اسرائیل و واشنگتن بود به لحظات بحرانی خود رسیده بود. اسرائیلی‌ها به تلاش خود برای روی کار آوردن دستگاهی مطیع و دست‌نشانده ادامه می‌دادند و دیوید کیمچی به عنوان مدیر کل وزارت امور خارجه همراه با آوراهاام تامیر جریان را هدایت می‌کردند. آمریکایی‌ها تفنگداران حافظ صلح خود را دوباره به بیروت آوردند و جورج شولتز، وزیر امور خارجه ایالات متحده، تلاش می‌کرد در مذاکرات لبنان - اسرائیل نقش میانجی داشته باشد.

نتیجه این جنگ که در واشنگتن به عنوان بخشی از نبرد بزرگ ضد شوروی

آن را پذیرفته بودند، این شد که آمریکایی‌ها بدنبال اسرائیلی‌ها کشیده شدند و بطور وسیع و مستقیم در جنگ خانگی لبنان درگیر شده و نتایج مصیبت بار و وسیع آن را تحمل کردند. نخستین نتایج در ماه آوریل ۱۹۸۳ و هنگامی رخ داد که یک حادثه بمب گذاری انتحاری بخش اعظم سفارت ایالات متحده را در بیروت از بین برد و گروهی از مأموران عملیاتی بخش خاورمیانه سیا را که در آن روز برای ملاقاتی در سفارتخانه جمع شده بودند، کشت. در ابتدا در مقر سیا واقع در لانگلی این گمان به صورت قوی وجود داشت که ممکن است اسرائیلی‌ها در این ماجرا نقشی داشته باشند، زیرا بخش اعظم قابلیت‌های اطلاعاتی سیا در منطقه از بین رفته بود و آمریکایی‌ها برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات در مورد منطقه وابستگی زیادی به اسرائیلی‌ها پیدا کرده بودند. رابرت آمز^{۱۶} رئیس بخش تحلیل اطلاعات سیا در مورد خاورمیانه در شمار کشته شدگان انفجار ۱۹۸۳ بود. آمز متوجه شده بود که اسرائیلی‌ها تلاش می‌کنند ضمن حفظ تماسها و کانالهای اطلاعاتی خودشان، ارتباطات و تماسهای آمریکایی‌ها را از بین ببرند. در سال ۱۹۷۹ موساد یکی از منابع اطلاعاتی مهم و مستقل سیا به نام علی-حسن سلامه را که از مقامات ارشد سازمان آزادیبخش فلسطین بود^{۱۷} توسط انفجار یک بمب بسیار قوی کشت. علاوه بر این، آمز از مشاوران با نفوذ جورج شولتز جانشین هیگ بود که مسلماً هنگام نیاز به ارائه رهنمودهای عاقلانه در کنار وی ظاهر می‌شد.

تامیر بصورتی تحقیر بار (و نسبتاً غیر رضایتمندانه) می‌گوید: «شولتز هرگز حتی به نقشه خاورمیانه نگاه نکرده بود. او فکر می‌کرد می‌تواند سوریه را منزوی کند.» در ماه مه ۱۹۸۶، شولتز که به اسرائیلی‌ها کمک کرده بود، توافق صلح دلخواه خود را با امین جمایل - که بجای برادر فقیدش به ریاست جمهوری رسیده بود - ترتیب دهند، به دمشق رفت تا موضوع را با حافظ اسد مورد بحث

16. Robert Ames

۱۷. شخص یاد شده در واقع از افراد سازمان سپتامبر سیاه بود که از گروه‌های انشعایی سازمان آزادیبخش فلسطین است. م.

قرار دهد. رئیس جمهور سوریه تحقیر خود را نسبت به اقدامات صلح آفرین شولتز، از طریق صرف بخش اعظم زمان ملاقات سه ساعته به حل و فصل دعوای نوه‌ها و بیرون کردن سگش از اتاق گذراند. آنگونه که تامیر با خوشحالی واضحی از وضعیت شولتز یادداشت می‌کند، «این کار مانند ریختن سطلی از آب سرد بر سر شولتز بود.»

امید آمریکایی‌ها در بدست آوردن يك پیروزی جنگ سرد از طریق اخراج سوری‌های طرفدار شوروی از لبنان نقش بر آب شده بود. در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۳ نیروهای اسرائیلی در حال عقب‌نشینی از بیروت بودند و متحدین فالانژ خود را در کوهستانهای شوف تنها می‌گذاشتند تا دچار انتقام‌گیری دروزی‌های کینه‌جو شوند. اسرائیلی‌ها که در جنوب لبنان خط مرزی جدیدی برای خود ایجاد کرده بودند بزودی دریافتند سرویس‌های اطلاعاتی خودستای آنان در پیش‌بینی و یا مبارزه با مقاومت گروه‌های چریکی کارا و افراطی مسلمین شیعه در مقابل اشغال شدن مناطقتشان شکست خورده‌اند. سال بعد از آن، با توجه به افزایش تلفاتی که وجود داشت اسرائیلی‌ها با عقب‌تر بردن خط خود به يك «منطقه امنیتی» در پنج مایلی مرز خودی، بیشتر از پیش پس نشستند.

عقب‌نشینی اسرائیلی‌ها از حومه بیروت آمریکایی‌ها را به عنوان حامی نظامی اصلی دولت جمایل باقی گذاشت. این نکته از دید نیروهای شبه نظامی مسلمان که با جمایل می‌جنگیدند دور نماند و آنها باریدن آتش مرگ آوری را بطرزی فزاینده بر سر نیروهای «حافظ صلح» آمریکایی در فرودگاه بیروت آغاز کردند.

بصورتی که گویی گرفتاری تفنگداران دریایی در بیروت برای آمریکا کافی نیست، سیاست ایالات متحده در آن هنگام در مورد مسائل منطقه تحت نفوذ میانجی جدید ریگان در امور خاورمیانه، یعنی رابرت سی. («باد») مک فارلین بود. هنگامی که در ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۳ ناوگان ششم ایالات متحده - به درخواست مک فارلین - ساکنان منطقه شوف را زیر آتش گرفت، مردم این منطقه آگاهی دست اولی از سیاستهای وی به دست آوردند.

«باد مک فارلین» که سابقاً در نیروی دریایی درجه سرهنگ دومی داشت حتی قبل از آنکه دار و دسته ریگان به قدرت برسند به مسائل خاورمیانه علاقه مند بود. وی در اکتبر سال ۱۹۸۰ عضو گروهی از مقامات مبارزات انتخاباتی ریگان بود که با یک نماینده پنهانی ملاقات کردند تا موضوع آزادی گروگانها را مورد مذاکره قرار دهند. این شخصیت کمابیش متزازل - وی یکبار در سالهای دهه ۱۹۷۰ هنگامی که در جریان تحقیقات مربوط به سیا احضاریه ای از سوی کنگره دریافت کرد به گریه افتاد - بیشتر به درد ایراد سخنرانیهای بی محتوا درباره استراتژی و ژئوپولیتیک می خورد. وی در اوایل دهه ۱۹۸۰ به عنوان معاون وزیر امور خارجه، در وجود دیوید کیمچی شریکی همفکر و مطلع، اما نه الزاماً بی غرض برای اینگونه بحثها پیدا کرده بود.

کیمچی با حسرت به یاد می آورد که چگونه به عنوان مدیر کل امور خارجه در سالهای بعد از ۱۹۸۲ با «باد» جور شده است: «باید بگویم گفتگویی خیلی خیلی صمیمی در مورد بخشهای مختلف جهان بین ما در گرفته بود. در این مورد بحث می کردیم که در نقاط مختلف جهان سوم، در خاورمیانه، و در جاهای دیگر چه باید کرد، و همیشه این «باد» بود که این بحثها را هدایت می کرد.» در مقطعی از زمان، چنین بحثهایی محدود می شد به کانالهای سری سرویس های اطلاعاتی و مقاماتی مانند جیمز انگلتون، اما اینک مقاماتی که دارای مشاغل علنی رسمی در ایالات متحده بودند، یعنی افرادی مانند هیگ و مک فارلین، با اسرائیلی هایی چون دیوید کیمچی درباره این مسائل گفتگو می کردند: «ارواح» به صورت مقامات علنی در آمده بودند. سیاستهایی علنی چون ارزانی کردن صلح به لبنان، بصورتی ناگسستنی با مسائل مخفی مانند دخالت در جریان جنگ عراق و ایران پیوند می خورد.

مک فارلین سرانجام خود را در هر دو دنیای عملیات علنی و مخفی درگیر ساخت. به عنوان نماینده رئیس جمهور در امور خاورمیانه، ثمرات ابتکارات شارون و موساد در لبنان در اختیار او قرار گرفت. در حالی که کیمچی هنوز هم تلاش می کرد امین جمایل را تشویق به ایستادگی در مقابل سوری ها کند، «باد»

سعی کرد همین پیام را از طریق توپهای عظیم رزمنان قدیمی نیوجرسی انتقال دهد. هیچیک از این دو متفکر استراتژیک چنین موفقیتی به دست نیاوردند، اما آمریکایی‌ها بهای این اقدامات را پرداختند.

در ۲۳ اکتبر سال ۱۹۸۳ طی یک عملیات انتحاری، کامیونی که بمب حمل می‌کرد با مقر تفنگداران آمریکایی در فرودگاه بیروت برخورد کرد و این ساختمان را که از آن محافظت چندانی به عمل نمی‌آمد ویران نمود. ۲۴۱ نفر از تفنگداران آمریکایی بدون اینکه واقعاً بدانند برای چه به لبنان آورده شده‌اند کشته شدند. به گفته ویکتور استروفسکی، مأمور سابق موساد که دولت اسرائیل تلاش کرد انتشار خاطرات دوران خدمت وی را مانع شود، یکی از خبرچینان موساد به آن خبر داده بود شبه نظامیان شیعه در حال آماده کردن یک کامیون بمب در ابعاد بزرگ و غیر معمول هستند. عوامل اطلاعاتی اسرائیل نتیجه گرفتند که یکی از ساختمانهای محتمل هدف، مقر تفنگداران است، اما تصمیم گرفتند این اطلاعات را رد نکنند، اولاً به خاطر حفظ منبع خبری خود و همچنین بخاطر اینکه بقول استروفسکی «نظر کلی در مورد آمریکایی‌ها این بود که: آهان، آنها در لبنان فضولی کرده و خودشان را قاطی جریان کردند. این هم سزایشان.» (۱۲)

نیروهای آمریکایی را در فوریه ۱۹۸۴ از بیروت بیرون بردند. این عقب نشینی رسوا به هیچ عنوان دولت ریگان را از عواقب ماجراجویی مشترکی که با بی پروایی همراه با اسرائیل شروع کرده بود نمی‌رهانید. حتی قبل از آنکه تفنگداران «به دریا برگردند»، نخستین آمریکایی در بیروت رفته و به گروگان گرفته شده بود. یک ماه بعد، ویلیام باکلی^{۱۸} رئیس ایستگاه سیا در بیروت، هنگامی که بطور معمول با بی احتیاطی و پای پیاده به طرف دفترش می‌رفت رفته شده بود. بدنبال آن رفته شدن دیگران نیز آغاز شد.

انتخابات سال ۱۹۸۰ ایالات متحده به کلمه «گروگان» طنین سیاسی ترسناکی بخشیده بود. هرچند مسأله گروگانهای بیروت به اندازه گروگان‌گیری

سفارتخانه اهمیت نداشت، اما باز هم نگرانی وسیعی در سطوح بالای اعضای دولت پدید می‌آورد. این علاقه هنگامی بیشتر شد که در ژوئن ۱۹۸۵ پرواز ۸۴۷ خطوط هوایی تی.دبلیو.ای توسط شبه نظامیان شیعه ربوده شد و پس از جابجاییهای متعدد در حوزه مدیترانه، سرانجام به بیروت رسید.

این بحران سرانجام به کمک دو کشور حل شد: اسرائیل موافقت کرد گروگانهایی که از جنوب لبنان در اختیار داشت، بدون اعلام شدن علنی موضوع آزاد کند، و شیعیان بیروت نیز از سوی ایران تحت فشار قرار گرفتند تا مسافران آمریکایی را آزاد کنند. مسافران هواپیمای تی.دبلیو.ای، البته به استثنای یک دریانورد آمریکایی که توسط گروگان‌گیران اعدام شد، پس از بازگشت بصورتی احساساتی توسط رئیس جمهور مورد استقبال قرار گرفتند. طی این بحران، ریگان با خانواده کسانی که در بیروت به گروگان گرفته شده بودند ملاقات کرد. در سال ۱۹۸۰ تعداد محدودی دیپلمات به گروگان گرفته شده به «سأله مسلطی» در امور سیاسی تبدیل شدند؛ دولت ایالات متحده اینک آماده بود برای جلوگیری از تبدیل جریان بیروت به آنچه در گذشته رخ داده بود، تا حد زیادی خود را به در دسر بیندازد.

مشغولیت فزاینده ذهن آمریکایی‌ها به «سأله گروگانها» و در ادامه آن به تروریست‌هایی که این گروگانها را نگه داشته بودند نمی‌توانست روابط اطلاعاتی بین ایالات متحده و اسرائیل را افزایش دهد، اما می‌توانست کمکی در جهت راحت‌تر کردن ارتباط باشد. طی بحرانی که در جریان گروگان‌گیری کشتی آشیله لائورو^{۱۹} در اکتبر ۱۹۸۵ پیش آمد، سرهنگ دوم الیور نورث در تماس دائم با اسرائیلی‌هایی بود که افتخار می‌کردند پانزده دقیقه جلوتر از آژانس امنیت ملی ایالات متحده اطلاعات مربوط به گروگان‌گیران را به کاخ سفید مخابره کرده‌اند.

باتوجه به احترام و معرفیتی که قابلیت‌های ضد تروریستی اسرائیل پیدا

کرده است، تعجبی نیست که ایالات متحده تلاش کرده باشد در انجام دادن کارها از روش اسرائیلی‌ها سود جوید. هنگامی که نیروی دریایی ایالات متحده مرکز هشدار ضد تروریستی خود را تأسیس کرد - و همانگونه که دیدیم جاناتان پولارد را قادر ساخت خدمات بیشتری برای اربابان اسرائیلی خود انجام دهد - تکثیر جوخه‌ها و یکانهای نخبه ضد ترور در ارتش ایالات متحده آغاز گردید.

بیروت و گروگانهای آمریکایی این واقعیت را که برای همه این افزایشها در کسب قابلیت ضد تروریستی هدف واضحی وجود داشت، پنهان می‌کردند. یکانهای عملیات پنهانی، واحدهایی چون نیروی دلتا^{۲۰} در ارتش ایالات متحده و یا سی.ئی.ای.ال.اس^{۲۱} در نیروی دریایی به شهر سرازیر شدند تا عملیاتی تماشایی و انتبه‌گونه را به اجرا درآورند. برای آنهایی که با بیروت آشنا بودند، این گونه نقشه‌ها باعث برانگیختن اطمینان نمی‌شد. یکی از غریبهایی که با برخی شیعیان گروگان‌گیر آشنایی داشته است، می‌گوید: «آنها در بیروت شرقی (مسیحی‌نشین) بسر می‌بردند، و گروگانها در بخش غربی شهر قرار داشتند. به این ترتیب آنها اگر به ولز [ناحیه‌ای دور در انگلستان] نیز رفته بودند فرقی نمی‌کرد. نقشه‌های آنها مطلقاً از روی دیوانگی بود.» ویکتور استروفسکی ادعا می‌کند که موساد تصور خوبی از اینکه گروگانها در کجا نگهداری می‌شوند داشته است، اما با وجود آنکه شیمون پرز، نخست‌وزیر اسرائیل، به آن دستور همکاری با سیا داده بوده از رد کردن این اطلاعات به مقامات سیا خودداری کرده است. ولی به هر حال از آنجائی که موساد بین سایر مصیبت‌ها و ناکامیهایی که در لبنان به بار آورد این نقطه ضعف را نیز داشت که نتوانست اطلاعات دقیقی درباره مقاومت شیعیان در مقابل اشغال اسرائیل به دست آورد، ممکن است در مجموع، در اثر این عدم همکاری آن در مورد گروگانها ضرر زیادی حاصل نشده باشد.

خوشبختانه از نظر گروگانها، برنامه‌ریزان واشنگتن سرانجام تصمیم گرفتند که بهتر است به جای استفاده از زور، آزادی زندانیان آمریکایی را بخرند.

20. Delta Force

21. SEALs

این تلاش مستلزم آن بود که نه تنها با کشورهای دیگر، بلکه با اسرائیل نیز ارتباطی برقرار شود. حل بحران گروگانگیری در هواپیمای تی.دبلیو.ای - که لفظ ترسناک «گروگان» را به صفحات اول روزنامه‌ها برگردانده بود - نشان داده بود که چگونه برخی از کشورها می‌توانند در این موارد مفید باشند. در تمام مدت بعد از آن، تمام توجه دولت ایالات متحده به آنها معطوف بود تا بلکه بتوانند بقیه گروگانها از جمله ویلیام باکلی، رئیس ایستگاه سیما، را آزاد کنند. (آمریکایی‌ها تا همین اواخر از اینکه باکلی در اوایل ژوئن ۱۹۸۵ مرده است، بی‌خبر مانده بودند.)

تا این مرحله ایالات متحده چشمان خریش را رضایتمندانه در مقابل صادرات شکوفای تسلیحات اسرائیلی بسته بود، چرا که به قول تامیر، «مکانیسم کنترلی» وجود داشت که محموله‌ها را کنترل می‌کرد. از آنجا که حجم تجارت بسیار وسیع بود و این ترس وجود داشت که رفت و آمدهایی که به تل‌آویو صورت می‌گرفت بیش از حد آشکار شود، اسرائیل دفتری در قبرس فراهم ساخت تا معاملات از طریق آن انجام شود. این صادرات هم شامل محصولات ساخت اسرائیل، مثل محصولات توپخانه‌ای کارخانه سلطان، و هم شامل تولیداتی از دیگر کشورها بود که به واسطگی اسرائیل فروخته می‌شد. صادرات معامله بزرگی از سخت‌افزارهای چینی در سال ۱۹۸۵ از طریق واسطه‌های اسرائیلی صورت گرفته بود.

برای برخی اسرائیلی‌ها جریان رسوایی نوامبر ۱۹۸۶ مانعی خشم‌آور بود که بر سر راه تجارتی پررونق سر برآورد. ژنرال تامیر که در اواخر ۱۹۸۴ به مدیر کلی دفتر نخست‌وزیر رسید در مورد این عقیده آمریکایی‌ها که سال ۱۹۸۵ برای اسرائیلی‌ها سال تجاری موفقیت‌آمیزی بوده کم‌تلاقتی نشان می‌دهد. او در حالی که از سادگی پرسش غضبناک شده می‌گوید: «در ۱۹۸۵ هیچ چیز عوض نشد. نقشه اسرائیل ادامه صادراتش بود، و ایالات متحده هم گروگانهایش را می‌خواست.»

هنگامی که انجام معامله بطرز هراسناکی تملنی شد، مقامات ایالات متحده

مشتاق بودند اظهار کنند که اصل فکر «معاملهٔ اسلحه - گروگان» از سوی اسرائیلی‌ها پیشنهاد شده است. «باد» اظهار داشت که دیوید کیمچی، یعنی همصحبت وی در زمینهٔ امور استراتژیک، این فکر را در ماه جولائی و اوایل اوت ۱۹۸۵ با وی در میان گذاشته است. دوست کیمچی گفت وی اظهار داشته است، اشتیاق ویژه‌ای برای دستیابی به موشکهای ضد تانک «تاو» وجود دارد. آنگونه که «باد» به اعضای کمیسیون تحقیق سناتور جان تاور (که سابقاً وی را در شمار کارکنان دفتر سناتوری خود استخدام کرده بود) گفت، «آقای کیمچی گفت که در میان گذاشتن یکصد موشک تاو جو اعتمادآمیزی فراهم می‌سازد و می‌تواند به آزادی همه گروگانها منجر شود.»

در سال ۱۹۸۵، بدست آوردن ارتباط مستقیم‌تری با ایالات متحده حداقل برای تعدادی از افراد در برخی کشورها تا حد زیادی جالب بود. تا آن هنگام ایالات متحده از طریق نمایان خود حمایتی دوسویه فراهم کرده بود که البته بیشتر آغازکنندهٔ تهاجم را تشویق می‌کرد. در کنار تجارت طرف دیگر، مصری‌ها نیز کارخانه‌های خود را برای رساندن تدارکات به هم‌کیش عرب خود بکار انداخته بودند. نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از اینکه ایالات متحده در حال چرخش بسوی عراق است دیده می‌شد. در ۱۹۸۳ ایالات متحده وام کم بهره‌ای در اختیار بغداد قرار داد و روابط دیپلماتیک که در هنگام جنگ شش روزه گسسته شده بود، در سال ۱۹۸۴ برقرار گردید.

در همان زمانی که روابط بین دو کشور مجدداً برقرار شد، شرکت بکتل که یکی از شرکتهای ساختمانی ایالات متحده است، پروژهٔ ساخت خط لوله‌ای را که صادرات نفتی عراق را از طریق اردن به خلیج عقبه می‌رساند با عراقی‌ها مورد مذاکره قرار داد. عراقی‌ها به این خط لوله بشدت احتیاج داشتند، زیرا حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه، خط لوله‌ای را که از طریق سوریه منتقل می‌شد در سال ۱۹۸۲ بسته بود. در آن هنگام شرکت بکتل و جهت سیاسی قدرتمندی داشت، زیرا دو تن از مقامات اجرایی سابق آن یعنی جورج شولتز و کاسپار واینبرگر رفته بودند تا به ترتیب وزارت امور خارجه و وزارت دفاع را در دولت ریگان بعهده

بگیرند. دولت ریگان از این پروژه حمایت می‌کرد، زیرا انجام این پروژه عراق را قادر می‌ساخت برای خرید اسلحه ارز خارجی بیشتری بدست آورد. ریچارد فیربنکس^{۲۲} که در وزارت امور خارجه مسئول اجرای طرح «عملیات توقف» بود، در سال ۱۹۸۵ از خدمت دولتی استعفا داد و به استخدام دولت صدام حسین درآمد تا به عنوان دلال و واسطه برای عراق خدمت کند.

در طرف دیگر، علاوه بر جذابیت‌های سیاسی حاصل از بهبود روابط با ایالات متحده، این امید وجود داشت که مقداری از تسلیحات افسانه‌ای «دارای تکنولوژی بالا» - مانند همان موشک‌های «تاو» که یاد در گزارش خود به کمیسیون ادعا کرد کیمچی پیشنهاد داده است - نیز به دست آید.

انگیزه‌های اسرائیلی‌ها احتمالاً از آنچه که عموماً پنداشته می‌شود فراتر است. ممکن است انگیزه آنها همانگونه که تامیر ذکر می‌کند، این باشد که آمریکایی‌ها با پیش کشیدن موضوع گروگان‌ها روش‌های منظم رابطه تجاری را دچار آشفتگی ساخته بودند. به هر حال، در حالی که فکر فروش سلاح متعلق به سالهای قبل از ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ بود، اما در سال ۱۹۸۴ اتفاق مهمی در اسرائیل رخ داد. انتخابات عمومی اسرائیل در آن سال برگزار شد. رأی‌دهندگان که عواقب فاجعه بار و خونین ماجراجویی به درازا کشیده لبنان آنها را خسته کرده بود حزب لیکود را از اکثریت انداختند، اما حزب کارگر نیز نتوانست اکثریت کنشت را به دست آورد. بنابراین، اسحاق شامیر و شیمون پرز، رهبران دو حزب توافق کردند پست‌ها را تقسیم کرده و به صورت گردشی عمل کنند. به مدت دو سال پرز نخست‌وزیر بود و شامیر وزیر امور خارجه، و سپس جای خود را عوض می‌کردند.

جالب توجه آن است که سوابق موجود در مورد ملاقاتها، پیامها، و توطئه‌هایی که در پرونده‌های رسمی به عنوان زمینه‌های تولد رسوایی نوامبر ۱۹۸۶ وجود دارند، از زمانی ظاهر می‌شوند که حزب کارگر برای نخستین بار

پس از ۱۹۷۷ مزه قدرت را می چشید. تأمین مالی احزاب سیاسی اسرائیل کمتر از چگونگی تأمین مالی احزاب آمریکایی مسأله دار نیست و احتمالاً از آن هم مسأله دارتر است. منابع متعددی که با این موضوع آشنایی دارند شهادت داده اند که احزاب اسرائیلی انتظار دارند از فروش تسلیحات درصدی به عنوان حق حساب دریافت کنند و معمولاً هم این درصد را دریافت می کنند. این امر که فروشندگان عمده اسلحه مقادیر زیادی پول خرج سیاست و سیاست بازان می کنند مسلماً حقیقت دارد. معروف است که یعقوب نیمرودی، وابسته نظامی سابق اسرائیل، در دربار شاه سابق ایران و کسی که به عنوان آقای کارچاق کن این رژیم شناخته می شد، بخش اعظم هزینه مبارزه گرانقیمت آریک شارون علیه روزنامه تأییم را که در مورد نقش وی در کشتار اردوگاههای صبرا و شتیلا گزارش نوشته بود تأمین کرده است. مطبوعات اسرائیل نیز توجه زیادی به گشاده دستیهای مارکوس کاتز [دلال اسلحه] نسبت به حزب مذهب ملی ابراز کرده اند که سالها ادامه داشته است.

بنابراین ممکن است توفان فعالیتهایی که در سال پس از رسیدن پرز به نخست وزیری در مورد فروش سلاح براه افتاد ارتباط زیادی به آرزوی وی برای گیر آوردن پول در جریان این معاملات، و یا حداقل، یافتن نقشی برای دوستانی قدیمی چون آل شویمر داشته باشد. منشی بادمک فارلین ناآگاهانه این نکته را به هنگامی ثبت کرده است که در تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۸۵ در یادداشتهای خود می نویسد پیامی فوری از جانب پرز برای باد رسیده بود که «آل شویمر، یهودی آمریکایی ثروتمندی که پول زیادی به پرز می دهد،» آن را تحویل داد.

ممکن است کلید درك جریان رسوایی نوامبر ۱۹۸۶ در این واقعیت نهفته باشد که پرز و دوستان وی متوجه شدند در جریان پر منفعت تجارت اسلحه نقشی ندارند، و بنابراین خواسته باشند در پوشش و با استفاده از نگرانی آمریکایی ها در مورد گروگانها، کابالهای معاملاتی خاص خودشان را فراهم آورند. یکی از مقامات اطلاعاتی اسرائیل که در جریان معاملات اسلحه درگیر بوده

است این نظر را تأیید می‌کند. آریل بن مناشه^{۲۳} کسی است که اسرائیلی‌ها برای رد وابستگی وی به خودشان حرارت زیادی به خرج داده‌اند. وی در سال ۱۹۸۹ توسط عوامل گمرک ایالات متحده به جرم تلاش برای صادر کردن بدون اجازه یک هواپیمای نظامی از ایالات متحده به یک کشور خارجی دستگیر شد. در ماه نوامبر ۱۹۹۰ دادگاهی در نیویورک دفاع او را دایر بر اینکه از جانب دولت اسرائیل عمل کرده است پذیرفت و او را از اتهام مبرا دانست. وزارت دفاع اسرائیل در ابتدا ادعای وی را دایر بر اینکه بین سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ برای سرویس اطلاعات نظامی اسرائیل کار می‌کرده رد کرد. اما هنگامی که بن مناشه اوراقی را با مهر و علائم وزارت دفاع اسرائیل به دادگاه عرضه کرد که در آنها ستایش کاملی از «تخصص اجرایی و تحلیلی قابل توجه» وی به عمل آمده بود، سخنگوی وزارت دفاع اسرائیل عقب‌نشینی کرد و تصریح نمود که هر چند بن مناشه واقعاً در شمار کارکنان آن بوده، اما شغل سطح پائینی داشته و صرفاً مترجم بوده است. هنگامی که از این شخص پرسیدند چرا تعداد زیادی مهر ورود و خروج به کشورهایی چون السالوادور، هندوراس و گواتمالا در گذرنامه او وجود دارد، مرد اسرائیلی گفت «برای تعطیلات» به این کشورها رفته است. (بن مناشه به زبانهای عربی و فارسی تسلط کامل داشت اما زبان اسپانیایی نمی‌فهمید.) بن مناشه به صراحت عنوان می‌کند که دلیل تشویق آمریکایی‌ها برای درگیر شدن در معامله بر سر گروگانها توسط پرز و افرادی چون کیمچی، این است که موساد از دادن نقشی به نخست‌وزیر در تجارت جاری خودداری می‌کرد. (۱۳)

کاملاً مسلم است که هیچیک از بازیگران اسرائیلی جریان جریانی که به رسوایی نوامبر ۱۹۸۶ منتهی شد، و یا حداقل آنهایی که نامشان طی این جریان مطرح شد از اعضای موساد نبودند. دیوید کیمچی از کهنه‌کاران موساد بود، اما در سال ۱۹۸۱ آن را ترک گفت. آمیرام نیر که به عنوان شخص واسطه پرز در این جریان

معروف شد، سابقاً گزارشگر تلویزیون بود و با خانواده معروف موسی که مالک چند روزنامه هستند وصلت کرد. پدر زن وی نمی خواست او را به جریان امور تجاری خانواده وارد کند و به همین دلیل از پرز خواست به او شغلی بدهد. به این ترتیب بود که او را به عنوان مشاور پرز در امور ضد تروریستی منصوب کردند. (او جانشین رافی ایتان شد که لقمه گنده تری دریافت کرده بود).

دو سرویس اصلی اطلاعات خارجی اسرائیل یعنی موساد و سرویس اطلاعات نظامی در سال ۱۹۸۰ گروه کاری مشترکی برای ترتیب دادن معامله فروش سلاح به خاورمیانه به وجود آورده بودند. این گروه و سازمانهای ایجاد کننده آن در جریان کار معمول خود، باید برای فروش محموله‌هایی مهم مانند موشکهای تاو و هاوک از جایی دستور می گرفتند و یا رهنمود دریافت می داشتند. با این حال اسناد سوابق و تحقیقات مختلفی که در مورد جریان صورت گرفته نشانگر آن هستند که پرز و کیمچی که مدیر کل امور خارجه بود، و همچنین شویمر و یعقوب نیمرودی دلالتان خصوصی اسلحه که در معامله دست داشتند، در حالی که در عملیاتی که قطعاً يك عملیات مخفیانه بود درگیر بودند توانستند کار را به خوبی حرفه ایها اداره کنند. يك دلیل محتمل اینگونه عمل کردن آنها این است که موساد و سرویس اطلاعات نظامی به نخست وزیر جدید و حزب او اجازه نمی دادند در جریان معامله اسلحه دخالت کنند.

هر چند که مدارك مفصلی در حمایت از نظر بن مناشه در مورد این جریان پیچیده وجود دارد، اما این دلال جالب توجه و موفرفری اسلحه با این ادعا که در جریان نقشی بیش از آنچه مشخص شده داشته است، کمکی به افزایش اعتبار خود نمی کند. وی در سال ۱۹۹۰ موافقت کرد يك آزمایش دروغ سنجی را از سر بگذراند. آزمایش یاد شده توسط سازمان يك شبکه عمده خبری ترتیب داده شده بود و سؤالات بخصوصی مربوط به ادعای مناشه درباره ارتباط وی با رابرت گیتز^{۲۴} معاون مشاور امنیت ملی پرزیدنت جورج بوش مطرح می ساخت.

بن مناشه از پس این آزمایش دروغ سنجی برنیامد. از سوی دیگر، برای اثبات این حقیقت که شیمون پرز برای پول در آوردن راضی به انجام خیلی از کارها بود، نیاز به آزمایش با دروغ سنج نیست. کپی اسنادی که در جریان تحقیقات جنایی فدرال رو شدند، نشان دهنده این است که در سال ۱۹۸۵ پرز حاضر شد نیروی هوایی اسرائیل را به عنوان بازوی يك عملیات باجگیری مافیاگونه به کار گرفته و در مشارکت با یکی از کمک کنندگان به مبارزات انتخاباتی که از آل شویمر هم کله گنده تر بود، قرار دهد.

این جریان به خاطر طرحهای شرکت بکتل در جریان ساخت خط لوله نفت عراق از طریق اردن پدید آمد. مسأله این طرح میلیارد دلاری این بود که اسرائیلی‌ها می‌توانستند به آسانی آن را از بین ببرند. عراق خواستار ارائه تضمین محکمی بود دایر بر اینکه اینگونه خرابکاریها در کار نخواهد بود. شرکت بکتل بسرعت آدم مناسبی را پیدا کرد که می‌توانست آنچه را مورد نیاز بود، به دست آورد.

آر. بروس راپاپورت^{۲۵} نمونه کاملی است، از چگونگی کاهیب شدن به سبک اسرائیلی‌ها. او از کهنه کاران سازمان هاگانا و دوران جنگ استقلال بود و شغل فروش غذاهای یخزده به کشتی‌های تجاری را کنار گذاشت تا يك امپراتوری نفتی و کشتیرانی بنیان گذارد. او در جریان ترقی خود دنباله‌ای از دولتهای خشمگین، از اندونزی گرفته تا گابن باقی گذاشت که متهمش می‌کردند در سود بردن از امتیازهای نفتی پرمفعت خود رندانه عمل کرده است. موفقیت درخشان راپاپورت در تجارت پر دست انداز و پیچیده بین المللی نفت، از پایگاهی واقع در سوئیس بنیان گذاشته شده بود. وی از هنگامی ساکن سوئیس شد که به سال ۱۹۵۴، پس از بروز کدورت‌هایی اسرائیل را ترك کرد.

اما در سال ۱۹۸۵ همه کدورتها و رنجش‌ها به تاریخ پیوسته بود. شیمون پرز اغلب در اقامتگاه راپاپورت در ژنو مهمان بود، و سال قبل از آن در جریان

مبارزات انتخاباتی با خشنودی از جانب دوست خود کمک میلیون دلاری دریافت کرده بود. با توجه به این رابطه، راپاپورت برای بکتل شریک بسیار مناسبی در جریان معاملهٔ احداث خط لوله بود.

پس از دو هفته این میلیاردی مؤدب با نامه‌ای به سراغ بکتل رفت که توسط شیمون پرز امضا شده بود و در آن قول داده می‌شد اسرائیل به این دارایی استراتژیک صدام حسین حمله نخواهد کرد. اما این نامه کافی نبود. بکتل و عراقی‌ها به نوعی از تضمین احتیاج داشتند که در صورت زیر پا گذاشته شدن قول پرز توسط اسرائیلی‌های دیگر، از طریق آن هزینهٔ خود را جبران کنند. راپاپورت و پرز برای برآوردن این تقاضا - بر اساس مفاد یک یادداشت فراهم شده برای ادوین میز^{۲۶} دادستان کل ایالات متحده که از جانب باب والاک^{۲۷} دوست و معاون وی نوشته شده و روی آن مهر «فقط برای رؤیت» زده اند - طرحی فراهم کردند که براساس آن حزب کارگر اسرائیل هر سال به عنوان تضمین اینکه خط لوله مورد حمله واقع نخواهد شد ۶۵ میلیون دلار دریافت می‌کرد. این مبلغ از طریق منافع خط لوله پرداخت می‌شد. هر چند پرز و دستیاران وی بعداً وجود هرگونه طرحی را برای این باجگیری حفاظتی تکذیب کردند، اما نخست‌وزیر آنقدر مشتاق بود که پیشنهاد کرد ۴۰۰ میلیون دلار از کمک نظامی ایالات متحده به صورت تضمین در یک حساب بانکی بلوکه شود. به این ترتیب مالیات دهندگان آمریکایی به جای پرداخت هزینه‌های دفاعی اسرائیل، هزینهٔ حفاظت از دارایی‌های صدام حسین را می‌پرداختند.

البته پرز نمی‌توانست پول کمک آمریکا را به اختیار خودش به این طریق خرج کند. بکتل برای انجام کار خود نیازمند کسب اجازه از سوی یک سازمان کمتر شناخته شدهٔ ایالات متحده به نام مؤسسهٔ سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی «او.پی.آی.سی»^{۲۸} بود که به نوبهٔ خود نیازمند پشتیبانی از سوی دولت در سطح

26. Edwin Meese

27. Bob Walach

28. Overseas Private Investment Corporation

عالی بود و همین باعث می شد پای میز و والاک نیز به این جریان کشیده شود. والاک از قبل در جریان قضیه مشکوک مؤسسه و دتک^{۲۹} درگیر بود و بعداً به خاطر رشوه خواری و جعل اسناد محکومیت جنایی یافت. (در واقع بخشی از مالکیت شرکت و دتک متعلق به فرد نویبرگر^{۳۰} بود که از افراد سابق باند اشترن^{۳۱} یعنی دار و دسته اسحاق شامیر بشمار می رفت.) راپاپورت والاک را اجیر کرد تا کار خود را از جنبه ای که به دولت ارتباط می یافت تسهیل کند و وی نیز میز را وادار ساخت قرار ملاقاتی بین این فرد اسرائیلی و رابرت (باد) مک فارلین مشاور امنیت ملی ترتیب دهد. مک فارلین حاضر به کمک بود. بربرکراتهای مؤسسه سرمایه گذاری خصوصی خارجی متوجه شدند اعتراض آنها با سرکوب فوری از جانب مک فارلین به عنوان مشاور امنیت ملی مواجه شد. در یک موقعیت به آنها گفته شد: «امنیت ملی کار ماست. شما به فکر خودتان باشید.»

راپاپورت در واشنگتن دوستان دیگری هم در سطح بلند پایگان داشت. طبق گفته یکی از کارکنان سابق این تاجر اسرائیلی، ویلیام کیسی رئیس سیا از عملیات راپاپورت به عنوان پوششی جهت اجرای پروژه های سری و مخفی استفاده می کرد. در طول خدمت این کارمند سابق راپاپورت، یک عامل سیا در خارج از دفتر ژنو کار می کرد. این گفته شاید توضیحی باشد بر حضور سیمای خندان کیسی در یک مهمانی، که راپاپورت در تابستان ۱۹۸۵ در رستوران «فورویز» در خارج از واشنگتن به راه انداخته بود. این امر همچنین این را که چرا قبل از آنکه پرونده راپاپورت را از سیا به مؤسسه سرمایه گذاری خصوصی خارجی بفرستند آن را تصفیه کرده بودند، تا حدودی روشن می کند.

با وجود علاقه شدید مقامات بلندپایه امنیت ملی به پروژه خط لوله، سرانجام این خط لوله به فراموشی سپرده شد. سوءظن مؤسسه سرمایه گذاری خصوصی خارجی به مخالفت اداری تبدیل شد و هنگامی که دریادار

29. Wed tec Corporation

30. Fred Neuberger

31. Stern

جان پویندکستر^{۳۲} در اواخر سال ۱۹۸۵ به جای رابرت (باد) مک فارلین نشست، ایده «خلاقانه» تضمین کنار گذاشته شد. (۱۴)

این قضیه تصویر روشنی از اینکه «سیستم امنیتی» هر دو کشور اسرائیل و ایالات متحده چگونه کار می کند ارائه کرده و میزان تداخل آنها را با یکدیگر نشان می دهد. درست در همان زمانی که ایالات متحده از طریق نایب جنگی خود به فروش اسلحه دست زده بود، این نکته را مورد توجه قرار می داد که با پرداخت پول به سیاستمداران اسرائیلی از ایجاد مزاحمت این کشور برای رژیم عراق جلوگیری کند. این نتیجه منطقی تصمیماتی سری از سوی ایالات متحده بود که مخفیانه آغاز جنگ را تشویق و در طول آن از هر دو طرف حمایت کرد. آنگونه که یکی از مقامات سابق اطلاعاتی ایالات متحده یکبار به نویسندگان این کتاب گفت، «مشکل عملیات مخفی این است که پس از مدتی بر می گردند تا آدم را نیش بزنند» [در اثر افشا شدن باعث دردسر می شوند]. سیاست خارجی ایالات متحده طی دهه ۱۹۸۰ بطرز فزاینده ای به اهداف و فعالیتهای پنهانی تبدیل شد. این سیاست فقط مناسب این بود که شریک ایالات متحده در اینگونه امور، اسرائیل باشد: متحدی ثابت قدم در فعالیتهای پنهانی.

در چنین دنیایی همه چیز ممکن بود و به همین دلیل رابرت (باد) مک فارلین، سرهنگ دوم الیور نورث، آمیرام نیر، هاوارد تایچر^{۳۳} (یک مقام مشاور امنیت ملی که کمی بعد به خدمت شائول آیزنبرگ درآمد) و جورج کیو^{۳۴} مأمور سیا در ماه مه ۱۹۸۶ غازم خاورمیانه شدند.

شرکت آمریکا در جریان معامله اسلحه با خوش اقبالی همراه نبود. واسطه تحویل دهنده سلاحها نتوانست در مقابل وسوسه عوض کردن سلاحها خودداری کند و مدلهای قدیمی و ارزان قیمت موشکهای هاوک و تاو را جانشین سفارش دریافت شده ساخت. در حالی که ۶ ماه به انتخابات میان دوره ای ایالات متحده

32. Poindexter

33. Howard Teicher

34. Cave

مانده بود، آزادی گروگانها منتفی شد.

مسافرت به پایتختها نیز کمکی به حل مسائل نکرد. اعضای هیأت در ملاقات مقامات بلند پایه‌ای که انتظار دیدار آنها را داشتند تا کام ماندند، و گروگانی آزاد نشد. از سوی دیگر، برخی آمریکایی‌ها در زمینه امکانات مالی این عملیات بهره خوبی برده بودند. «مؤسسه» ای که توسط ژنرال بازنشسته ریچارد سیکورد اداره می‌شد از این معامله ۳۰ میلیون دلار درآمد نصیب برد. پس از کسر مخارج حدود ۱۵ میلیون دلار سود باقی ماند که در زمینه تسلیح کنتراها، پرداخت به رهبران آنها، و به عنوان پاداش سیکورد و دستیارانش مصرف شد.

هنگامی که در پایان پاییز و ماه نوامبر ۱۹۸۶ جریان از پرده بیرون افتاد، تری اندرسون هنوز گروگان بود و هنوز هم تا زمان نوشته شدن این کتاب به صورت گروگان باقی مانده است [وی مدتی پیش آزاد شد]. وی قبل از آنکه برای پرداختن بهای مداخله آمریکا در لبنان ر بوده شود، در پاسخ به شکایت اسرائیلی‌ها دایر بر غیر منصفانه بودن پوشش خبری حوادث لبنان جواب مختصری ارائه کرده بود: «وقتی آدم کارهای بد انجام می‌دهد، مردم حتماً درباره اش چیزهای بدی خواهند گفت.» (۱۵)

در واقع در ایالات متحده چندان از بدیهای اسرائیل گفته نمی‌شد. اسرائیلی‌ها نسبت به خودشان سختگیرترند. در ماه نوامبر ۱۹۸۶، یکی از نویسندگان یدیوت آهارونوت (بزرگترین روزنامه اسرائیل) به نام بعاز اورون^{۳۵} در مورد نتایج افشاگریهایی که در مورد معاملات شده بود نوشت:

«هنگامی که کشورهایی بخواهند کاری را انجام دهند که جنتمن‌های آنها نمی‌خواهند دستشان به انجام آن آلوده شود، کار را به کسی واگذار می‌کنند که خدمت عرضه می‌کند، آماده است به ارباب خود خدمت کند، و به میل او برایش خوشرقصی کند؛ این خادم نه تنها آماده است هر آرزویی را برآورده کند، بلکه از این واقعیت که خادم است لذت می‌برد و به آن افتخار می‌کند... خادم حتی از این

بندگی خود یکنوع ایدئولوژی استخراج می کند و آن را سیاست واقعی می نامد. علاوه بر آن، يك چنین خادم فاسدی حتی می تواند مانند فاحشه ای که برای اغوای مشتریان مشتاق به آنها چشمک می زند، مخدوم خود را به ماجراجوییهای کثیفی بکشاند.»

«بله، نجات دهنده مشهور مثل همیشه ما را از این کثافت بیرون خواهد کشید، اما کثیف خواهیم ماند. واضح است که باز هم از ما استفاده خواهند کرد، اما اکثر اوقات خودمان را در جایی، در کنار مدخلی، ایستاده خواهیم یافت که خادمان از آن رفت و آمد می کنند و کمتر در اتاق نشیمن خواهیم بود. روزی خواهد آمد که ما از اینکه می بینیم در زمره خادمان قرار گرفته ایم شرم خواهیم داشت. در آن روز جلسات، در ساعات آخر شب در کافه های کوچکی در نزدیکی بندر و در حالی برقرار می شود که پیکرهای خادمانی که دیگر به آنها نیازی نیست، روی آب شناور می شود.»

تحقیقات رسمی انجام شده در ایالات متحده درباره توطئه غیرقانونی دولت ایالات متحده که بعداً عنوان «ایران - کنترا» به خود گرفت، توجه حداقلی به نقش نایب جنگی در این جریان ابراز می کند. به عنوان مثال، گزارش کمیته کنگره در مورد این جریان، دقیقاً فقط پنج پاراگراف از مجموع ۴۲۳ پاراگراف خود را به این موضوع اختصاص می دهد. اما در جریان شهادت سرهنگ الیورنورث در مقابل کمیته، گفتگوی افشاگرانه ای بین وی و آرتور لیمن^{۳۶} مشاور ارشد کمیته در گرفت که به عنوان خلاصه مناسبی از اینکه سیاستمداران آمریکایی در مورد متحد خود چه نظری دارند قابل بررسی است:

لیمن از نورث پرسید: «آیا یکی از دلایل اینکه پای اسرائیلی ها را به میان کشیدید این نبود که بتوانید ادعا کنید اسرائیل این کار را کرده و همه هم می دانند اسرائیل اسلحه می فروشد؟»

نورث پاسخ داد: «خب، اسرائیل از قبل درگیر بود... ما نمی خواستیم دست

دولت ایالات متحده و یا نقش آن در این جریان آشکار شود، و در نتیجه،... همانطور که قبلاً گفتم تلاش کردیم انعکاس جریان به شیوه اسرائیلی باشد.» (۱۶)

فصل سیزدهم

آخرین بازی

از نخستین دقایق آغاز جنگ ۱۹۹۱، بمبهای اسرائیلی بر عراق فرو می افتادند. این بمبها که با لیزر هدایت می شدند و نام رمز «هونپ»^۱ را بر خود داشتند با هواپیماهای بی-۵۲ نیروی هوایی ایالات متحده حمل می شدند. از این بمبهای ساخت اسرائیل بدانجهت استفاده می شد که آمریکایی ها آنها را از بمب های ساخت زرادخانه ایالات متحده مطمئن تر می دانستند. با این حال، این واقعیت که بمبهای استفاده شده ساخت اسرائیل است، در ایالات متحده یا اسرائیل علنی نمی شد. این نیز اعلام نمی شد که روی چکمه های صحرایی مورد استفاده سربازان آمریکایی عبارت «ساخت اسرائیل» به دو زبان عبری و انگلیسی نوشته شده است.

در زنجیره جنگهای خاورمیانه، این جنگ، جنگی متفاوت بود؛ جنگی که ایالات متحده خود در میدان نبرد وارد شده بود، در حالی که متحد استراتژیک آن در منطقه مجبور شده بود خارج از گود و دور از صحنه بایستد.

نخستین موج حملات به عراق، در اسرائیل نیز همانند ایالات متحده

1. Have Nap

روحیه‌ای از خشنودی و رضایت پدید آورد. شیمون پرز هنگامی که اعلام کرد عراق طی «چهار تا بیست و چهار ساعت» پس از حمله آمریکایی‌ها در هم خواهد شکست، از جانب اکثریت کارشناسان سخن می‌گفت و عقیده آنها را بیان می‌کرد. (۱) دو روز پس از آغاز جنگ، این احساس ناپدید شده بود.

صدام حسین قول داده بود به هرگونه حمله‌ای بر عراق، با تهاجم بر اسرائیل پاسخ خواهد داد. و فرود آمدن موشک‌های اسکاد بر تل‌آویو در شب هفدهم ژانویه، نشان داد که وی آدم خوش قولی است. شهری که یا از سر گذراندن پنج جنگ زیر تهاجمی جدی قرار نگرفته بود، حالتی نیمه آشوب زده یافت. با تاریک شدن هوا، خیابانهای وسیع از جمعیت ترسو تهی می‌شد. اکثر ساکنان در حالی که ماسک‌های گاز خود را در جعبه‌های مقوایی گذاشته و با تسمه به گردن خود آویزان کرده بودند اتومبیل‌ها را پر می‌کردند و در جاده ایالون^۲ بسوی اورشلیم [بیت المقدس] رهسپار می‌شدند. آنها گمان داشتند به خاطر وجود ابنیه مقدس در این شهر، از حمله مصون خواهند بود. دهها هزار نفر از کسانی که شلومو لاهات^۳، شهردار تل‌آویو آنها را «فراریان» می‌خواند یکباره متوجه شده بودند کار تجاری واجبی در اروپا دارند و یا نیازمند تعطیلاتی در بندر ایلات در کناره دریای سرخ هستند. تنها ختلوط هوایی ال‌آل از فرودگاه بن‌گوریون پرواز می‌کرد، و همه بلیط‌های آن برای هفته‌ها بعد نیز فروخته شده بود. باد سرد ماه ژانویه در خیابان دیزینگوف^۴ در مرکز تل‌آویو هنگامی می‌وزید که تاریکی رستورانها و نوارچسب روی ویتترینهایی که برای جلوگیری از ریزش در مقابل انفجار بمب چسبانده بودند آن را ترسناکتر می‌ساخت. در نبش خیابان آرلوزوروف^۵ که به هتل‌های ساحلی تل‌آویو منتهی می‌شود، اعلان بزرگی زده بودند که روی آن نوشته بود «صدامن ۱۹۹۱-۱۹۴۵، گام به گام واقعی» [در این

2. Ayalon

3. Schlomo Lahat

4. Dizingoff

5. Arlozorof

عبارت نام صدام با لفظ لغت - damn - ترکیب شده و به صورت Saddam درآمده است]. این تابلو به زبان انگلیسی بود و آن را در مقابل صدها خبرنگار تلویزیونی و روزنامه‌نگاری قرار داده بودند که در هتلهای ساحلی تل آویو بسر می‌بردند.

خبری از مسافرت هیأت‌های همبستگی و وارد شدن آنها به فرودگاه بن‌گوریون نبود. به جای آن، هواپیماهای حمل و نقل سی-۵ گالاکسی موشکهای پاتریوت را با عجله تخلیه می‌کردند و برای حفظ اسرائیل خدمه آمریکایی این موشکها را نیز به اسرائیل می‌آوردند. برخی از این موشکهای پاتریوت را به میدانی در کنار جاده ایالون فرستاده بودند. خدمه این موشکها شهرکی از چادرهای خود در آن منطقه ایجاد کرده بودند که به آن «هتل کالیفرنیا» می‌گفتند. بخش اعظم موشکهای ضد موشک آمریکایی درست در شمال هتل هیلتون و در کنار تأسیسات تولید انرژی کنار ساحل شلیک می‌شدند.

در شب بیست و پنجم ژانویه، آژیرها یکبار دیگر به صدا درآمدند که نشان می‌داد ماهواره‌های آمریکایی، به هوا برخاستن موشکهای اسکاد را در غرب عراق مشاهده کرده‌اند. کمتر از یک دقیقه پس از آنکه مردم اسرائیل به اتاقهای حفاظت شده در مقابل نفوذ گاز رفتند و ماسکهای گاز خود را بر سر کشیدند، آسمان شهر با منفجر شدن یک موشک پاتریوت و تبدیل شدن آن به بارانی از قطعات سفید و داغ فلز که بر شهر فرود می‌آمدند روشن شد. در حالی که غرش انفجار سقفها را به لرزه در آورده بود کاملاً روشن بود - حداقل برای خبرنگاران که برای گزارش حمله، به جای خزیدن به اتاقهای امن بالکونی را در طبقه چهاردهم هتل هیلتون برگزیده بودند - این موشک خودبخود منفجر شده است. پرواز یک پاتریوت دیگر خطی در دل شب ترسیم کرد و ارتفاع حرکت آن آنقدر پایین بود که بعید به نظر نمی‌رسید به یکی از ساختمانهای بلند شهر اصابت کند. سومین پاتریوت پرتاب شده به جانب اسکاد با نور سرخی درست در کنار برج مجتمع کریا منفجر شد. چهارمین موشک که درست در کنار هتل هیلتون پرتاب شده بود تقریباً بلافاصله پس از پرتاب برگشت و با پیمودن معکوس مسیر در جایی

که از يك رستوران معروف به نام «مندی» زیاد دور نبود به زمین خورد. اعلام رسمی این حادثه که جنبه تسکین دهندگی داشت، و طبق معمول در گزارش نظامی نیمه شب در هتل هیلتون صورت گرفت، این بود که هفت موشك اسکاد به سوی تل آویو پرتاب و همه آنها سرنگون شده است.

در واقع، پاتریوت‌های آمریکا در آن شب حداقل به اندازه موشك صدام حسین خسارت وارد کرده و يك نفر کشته و هفتاد زخمی بجا گذاشتند. اما این حقایق به هر حال مورد سانسور قرار گرفت. اسرائیلی‌ها علاقه‌ای به خشمگین کردن حامیان آمریکایی خود نداشتند.

در کنار موشک‌های ساخت آمریکا که به فرودگاه بن گوریون وارد می‌شدند، وارد شدگان دیگری که حتی از موشک‌ها بیشتر اهمیت داشتند به اسرائیل می‌رسیدند. مهاجران یهودی شوروی حتی بعد از آنکه جنگ آغاز شد هر روز حداقل چهار هواپیمای اسرائیلی را پر می‌کردند و در تل آویو فرود می‌آمدند.

نخستین تجربه اسرائیلی این افراد دریافت ماسک گاز و آموزش چگونگی کاربرد صحیح ماده ضد گاز اعصاب آتروپین به صورت تزریق بود که چنانچه به صورت درستی عمل نشود بسیار خطرناک است. دومین تجربه آنها این بود که مبلغ ده هزار دلار تحت عنوان «سبد جذب» به آنها بدهند تا ورود و جذب آنها به جامعه اسرائیل آسان شود. دولت اسرائیل در این فکر بود که طی سه سال يك میلیون نفر از این افراد را جذب کند. روس‌ها نمادی بودند از اینکه طی چند سال دنیا چه تغییرات وسیعی کرده است. اسرائیلی‌ها رؤیایی را که تقریباً به اندازه عمر دولت اسرائیل قدمت داشت برآورده می‌دیدند: دستیابی به جمعیت وسیع شهروندان یهودی شوروی. (۲)

به پایان رسیدن چهل و پنج سال مبارزه ایالات متحده و اتحاد شوروی بر سر کسب قدرت و نفوذ در صحنه جهان، برای اسرائیل نتایج دیگری در بر داشت که کمتر جالب بودند. همانگونه که در فصول پیشین دیدیم، این دولت تا حد زیادی در جریان جنگ سرد شکل گرفت. قبل از هر چیز، ارتباط با ایالات متحده که میلیاردها دلار کمک به بار آورد، حاصل خده‌اتی بود که اسرائیل در جریان این

مبارزه انجام داد. حتی قبل از آنکه اسرائیل به خاطر خراب کردن ناصر در سال ۱۹۶۷ به عنوان «گنجینه‌ای استراتژیک» شناخته شود، عملیات کی.کی.مونتاین که با پول سیا به انجام می‌رسید، راه نفوذ به جهان سوم را برای اسرائیل هموار کرده بود. کسب پنهانی وسایل لازم برای ساختن سلاح‌های هسته‌ای به این خاطر تسهیل شده بود که به قول جان هادن دوست قدیمی جیمز انگلتون، اسرائیل «ملتی بود شدیداً ضد کمونیست» و بنابراین شایستگی داشت وسایل دفاع از خود را در اختیار داشته باشد.

اسرائیل همه این کارها را کرده بود: گویا در ۱۹۷۰ اردن را از امکان تسلط سازمان آزادیبخش فلسطین و سوریه نجات داده بود؛ در ۱۹۷۳ مصر را به محدوده نفوذ ایالات متحده کشانده بود؛ حساب سوری‌ها را در ۱۹۸۲ ربوده بود، و در دهه ۱۹۸۰ نیز یکی دیگر از کشورهای منطقه را «نجات» داده بود. در خارج از خاورمیانه نیز، چه در آمریکای مرکزی یا در آفریقای جنوبی، اسرائیل نقش خویش را در بازی بزرگ انجام داده بود.

اما تصمیم میخائیل گورباچف برای متوقف کردن رویارویی نظامی و سیاسی با ایالات متحده و متحدین آن بدان معنی بود که اسرائیل دیگر در منطقه خاورمیانه با نایبان اتحاد شوروی روبرو نیست. مصر در دهه ۱۹۷۰ خود را به عنوان دوست و دریافت‌کننده کمک آمریکایی‌ها مطرح کرده بود. سوریه، تنها کشور عربی باقی مانده در کنار مرزهای اسرائیل و صاحب قدرت فراوان نظامی، دیگر از طریق اعتبارات سهل اتحاد شوروی سلاحی دریافت نمی‌کرد. در اکناف جهان همه جبهه‌های گرم جنگ سرد چه در آمریکای مرکزی و چه در آفریقای جنوبی در حال افول بودند و تأثیرات عظیمی بر اسرائیل و مهمترین بخش صنایع آن به بار می‌آوردند.

در سال ۱۹۸۹، حداقل ۷۵ درصد تولیدات دفاعی اسرائیل صادر شده و حداقل ۱/۶ میلیارد دلار درآمد نصیب این کشور ساخته بود. اما یکی از مقامات صنایع دفاعی اسرائیل که در نوامبر ۱۹۸۹ اثرات کاهش‌های بودجه‌های نظامی را در سطح جهان مورد بحث قرار داده بود به روزنامه‌ها آرتز گفت: «تولیدکنندگان و

صادرکنندگان تسلیحات در اسرائیل دریاره این گرایش جدید بسیار نگرانند. سناریوی جهانی قابل پیش بینی است. اکثر منازعات جهانی در حال به پایان رسیدن هستند و نشانه بروز مخاصمات جدیدی نیز در افق دیده نمی شود. ما اینک با تهدید صلح روبرو شده ایم...»

فقط يك رهبر عرب وجود داشت که جنگ را تهدید نمی کرد. صدام حسین عاقبت در سال ۱۹۸۸ پس از دادن يك میامون کشته پیروزی محدودی علیه همسایه خود به دست آورده بود. نبرد ناسنجیده و بد راهبری شده وی علیه همسایه اش کشور بداقبالش را با زخمهای جنگ و بدهی، برجا گذاشته بود، اما وی هنوز از ادعاها و لاف زنیهای نظامی خویش دست بر نمی داشت. ارتش عراق که طی دوران جنگ به يك میلیون نفر (با داشتن کیفیات متفاوت) افزایش یافته بود، هنوز در حالت بسیج شده بسر می برد. به اجرای پروژه های بزرگ تأسیسات مشكوك نظامی نظیر «توپ غول آسا» که مهندس کانادایی جری بول آن را می ساخت، مبالغ بسیار عظیمی اختصاص داده می شد.

در ماه ژوئن ۱۹۹۰ يك ژورنالیست کانادایی از رهبر عراق پرسید آیا وی آرزو دارد «ناصر دوم» باشد. صدام پاسخ داد: «نه، من صدام اول خواهم بود.» (۳) صدام در بسیاری از جنبه ها با ناصر تفاوت داشت و یکی از این تفاوتها این بود که وی می توانست حداقل برای مدت محدودی هم که شده حمایت هر دو ابرقدرت را برای خویش تأمین کند. هر چند وی بخش اعظم تسلیحات خویش را از اتحاد شوروی به دست می آورد، اما موفقیت نهایی جنگی اش به خاطر حمایت زیادی بود که از سوی غرب و بویژه ایالات متحده دریافت می داشت. مداخله ایالات متحده از طریق نیروی دریایی این کشور علیه ایران در جنگ خلیج فارس طی آخرین سال جنگ، همچنین تأمین اطلاعات برای عراق طی بخش اعظم دوران جنگ هشت ساله، موازنه را به نفع عراق تغییر داده بود.

در حالی که صدام پیروزی خونین و محدود خویش را در بغداد جشن گرفته بود، اسرائیلی ها عموماً بخوبی آگاه بودند با نیروی جدیدی در منطقه روبرویند. ارتش عراق بسیار عظیم بود - حتی پس از آتش بس سه چهارم میلیون نفر در

یونیسفرم باقی مانده بودند و آموزشهای خویش را تکمیل می کردند. صدام نشانه ای از اینکه ادعاهای بزرگ خویش را متوقف ساخته است نشان نمی داد. او به سرمایه گذاری در زمینه تولید تسلیحات شیمیایی، موشکهای دوربرد، و حتی يك برنامه سلاحهای هسته ای تداوم می بخشید.

هرچند به نظر می رسید مبارزه نکردن با يك رهبر قوی و بخوبی مسلح شده عرب کار خطرناکی باشد، اما اسرائیل در مقابل صدام بی عملی و بلا تکلیفی مشخصی نشان می داد. در سال ۱۹۸۷ يك روزنامه اسرائیلی سیاست بی ثبات تل آویورا در يك کاریکاتور خلاصه کرده بود. این کاریکاتور اسحاق رابین، وزیر دفاع اسرائیل، را نشان می داد که به سؤالات خبرنگاران پاسخ می دهد و در مقابل این پرسش که اسرائیل از کدام طرف حمایت می کند جواب می دهد «امروز چه تاریخی است؟» منابع اسرائیلی تصریح می کنند که حتی قبل از آنکه ایالات متحده به صورت تعیین کننده ای به نفع عراق در منازعه دخالت کند، عده زیادی در سطوح بالای نیروی دفاعی اسرائیل اعتقاد داشته اند اسرائیل در حمایت شدید خود راه خطا پیموده است. همان طور که در فصل پیشین ذکر شد، خود صدام با پیشنهاد شناسایی اسرائیل و صلح کردن با آن (دو کشور از نظر تکنیکی از ۱۹۴۸ با یکدیگر در جنگ بوده اند) در مقابل عوض شدن موضعگیری اسرائیل، خواستار دوستی با اسرائیل شده بود. وی در سال ۱۹۸۲ به استفن سولارز نماینده طرفدار اسرائیل کنگره ایالات متحده اظهار داشته بود عراق «نیاز اسرائیل به داشتن يك موقعیت امن» را درك می کند و «اینك هیچیک از رهبران عرب در سیاستهای خود به اصطلاح نابود کردن اسرائیل و از بین بردن آن را در نظر ندارند».

بر اساس گزارشهای اسرائیلی ها، در اواخر پائیز ۱۹۸۹ رابین وزیر دفاع اسرائیل بطور آزمایشی موافقت کرده بود با صدام حسین دیدار کند. ظاهراً رئیس جمهور عراق یکی از فعالان نفتی آمریکایی را که اصلیت عربی داشت مأمور ساخته بود تماس اولیه را با وزیر دفاع اسرائیل برقرار کند، و آندو طی سفر رابین به ایالات متحده ملاقات کردند. تاریخ ملاقات بین آندو تعیین شد و قرار گذاشتند

ملاقات در اروپا صورت گیرد. با این حال کمی بعد صدام درخواست کرد محل ملاقات در بغداد باشد (پاسخ رابین به این درخواست معلوم نشده است). در همین حال شخص واسطه جزئیات مذاکره و قراردادهای را به کاخ سفید رد می‌کرد.

با وجود علاقه‌ای که هر دو طرف نشان می‌دادند، سرانجام از این تماسها چیزی عاید نشد. انگیزه صدام از این تحرکات آن بود که نکند اسرائیل در صدد حمله به عراق است. اما وی در فوریه ۱۹۹۰ تصمیم گرفت مسیر مشکلتی را در پیش گیرد و اعلام کرد اسرائیل و ایالات متحده به صورت بالقوه تجاوز کارند. او در ماه آوریل موضع خود را باز هم سخت‌تر نمود و ادعا کرد عراق سلاحهای شیمیایی پیشرفته‌ای در اختیار دارد و تهدید نمود «چنانچه اسرائیل هر اقدامی علیه عراق انجام دهد، ما آتشی به پا خواهیم کرد که نصف اسرائیل را از بین ببرد.»

البته اسرائیل یکبار به سال ۱۹۸۱ با تهاجم و بمباران راکتور هسته‌ای اوسیراک عراق به این کشور حمله کرده بود. صدام که از این عمل جا نخورده بود به تلاش خود برای بدست آوردن زرادخانه‌ای از سلاحهای کشتار جمعی ادامه داد. اسرائیلی‌ها به خاطر آنکه راکتور اوسیراک از بین رفته بود نگرانی زیادی در مورد سلاح هسته‌ای عراق نداشتند. آنگونه که شلومو گزیت^۶ رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل در دوران جنگ آمریکا - عراق گفت، «ما انتظار نداشتیم که عراق بتواند به این زودیها توانایی هسته‌ای پیدا کند.»^۷(۴)

موضوع سلاحهای شیمیایی صدام امری متفاوت بود. وی نه تنها از این نوع تسلیحات در اختیار داشت، و آن را به داخواه خود علیه ایرانیها و جمعیت ناراضی کردها به کار گرفته بود، بلکه ادعا می‌کرد قادر است توسط موشکهای دوربرد این سلاحها را علیه اسرائیل به کار گیرد.

6. Shlomo Gazit

۷. تصادفاً این حرف وی بر خلاف موضع علنی دولت جورج بوش بود - توضیح نویسنده.

طی بحران خلیج [فارس] رئیس جمهور عراق و دستیاران او ادعا می کردند انگیزه اقدام عراق نه اشغال کویت، بلکه مقابله با توطئه ایالات متحده و اسرائیل برای حمله به عراق بوده است. آنگونه که صدام در ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ در یکی از آخرین تلاشهای ناامیدانه خود برای متوقف کردن تهاجم نظامی بنیان کن آمریکایی ها اظهار داشت: «از زمانی که ایالات متحده، صهیونیسم، و متحدین غربی و امپریالیست ایالات متحده فهمیدند که... عراق در حال تدارك يك توانایی نظامی متعلق به خودش است، و این نیرو می تواند با توانایی صهیونیسم مورد پشتیبانی امپریالیست ها مقابله کند... ایالات متحده، صهیونیسم، و همه قدرتهای استعماری به چاره جویی و تصمیم گیری پرداخته و مبارزه ای سرشار از دروغ و افترا علیه عراق به راه انداختند...»

در هنگامی که صدام حسین این ادعاها را مطرح می کرد، به زحمت می شد در ایالات متحده و یا جایی دیگر کسی را یافت که به این ادعاها توجه کند، تلاش صدام برای مرتبط کردن عقب نشینی از کویت با پیدا شدن راه حلی برای مسأله فلسطین نیز توسط ایالات متحده رد شد. اما به هر حال ادعای دولت عراق دایر بر اینکه اسرائیل در صدد حمله به عراق بوده است واقعیت داشت. اسرائیلی های مطلع ترجیح می دهند در این باره سکوت اختیار کنند. یهوشوا ساگای که در زمان حمله به راکتور اوسیراک رئیس اطلاعات نظامی بوده است در ژانویه ۱۹۹۱ از این سخن می گوید که «می توانم بگویم حتی قبل از اینکه این منازعه (جنگ آمریکا - عراق) آغاز شود، تصمیم محدودی در این مورد طی سال گذشته گرفته شده بود.»

بر اساس اطلاعات قابل اطمینانی که از نظامیان اسرائیلی به دست آمده است، برنامه ریزی برای حمله از «تصمیم محدود» بسیار فراتر می رفته است. قرار بود برخلاف حمله به راکتور [که تهاجمی هوایی بود]، این دفعه عملیاتی زمینی صورت گیرد. بر اساس این طرح قرار بود يك گروه کماندویی کاملاً آموزش یافته در داخل عراق - بنا به اصطلاح نظامی - «کاشته شود» تا به تأسیسات اصلی شیمیایی عراق حمله کند. ظاهراً کسب آمادگی برای این عملیات از چهار سال

قبل جریان داشت. تهاجم که اساساً برای ماه ژوئن طراحی شده بود هرگز به اجرا در نیامد و تیم حمله کننده را عصبانی نمود، زیرا ایالات متحده اجازه انجام آن را نداد. (۵)

در گذشته روزهایی وجود داشت که گرفتن اجازه از واشنگتن راحت تر بود. دولت ریگان ماهها قبل از تهاجم هوایی به راکتور هسته ای اوسیراک از برنامه آن خبر شده و برای جلوگیری از وقوع آن اقدامی نکرده بود.

با افتادن مسئولیت سیاست خارجی ایالات متحده به عهده جورج بوش و جیمز بیکر، اسرائیل با فضایی بسیار سردتر از روزهای گرم آل هیگ یا جورج شولتز روبرو شد. هنگامی که بیکر به مقام وزارت امور خارجه رسید، یکی از دوستانش از وی پرسید «آیا متوجه شده ای همه دولتهای ایالات متحده در پایان دوره خود متوجه می شوند نسبت به اسرائیلی ها و فرانسویان احساسی بشدت ناخوشایند دارند؟» بیکر خندید و پاسخ داد: «در باره افرادی که با داشتن چنین احساساتی وارد کاخ سفید می شوند چه فکر می کنی؟»

تیم بوش - بیکر ناخشنودی خویش را در متقابل عدم تمایل اسرائیل برای شرکت در حتی گفتگوهای ظاهری در مورد فلسطینی هایی که تحت حکومت نظامی در کرانه غربی و نوار غزه زندگی می کردند، نشان داده بود. جورج بوش بویژه از این امر عصبانی بود که اسحاق رابین چندین بار قول خود را دایر بر اینکه ایجاد شهرکهای یهودی در کرانه غربی متوقف خواهد شد زیر پا گذاشته بود. علاوه بر آن، خودسرانه عمل کردن سرویس اطلاعاتی اسرائیل نیز رئیس جمهور ایالات متحده را عصبانی می کرد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۹ سرویس های اطلاعاتی اسرائیل یک روحانی شیعه را در لبنان ربودند و این کار را بدون از پیش مطلع ساختن سرویس های اطلاعاتی ایالات متحده انجام دادند. همچنین آنگونه که بوش نزد شامیر شکایت کرد، سرویس اطلاعاتی اسرائیل نتوانسته بود به آمریکایی ها اطلاع دهد سرهنگ ویلیام هیگینز^۸ افسر نیروی

دریایی ایالات متحده که به تلافی رپوده شدن روحانی شیعه رپوده شده بود، توسط آدمربایان کشته شده است. رابطه پنهانی به دوره ای پرتنش وارد می شد. با این وجود، حتی با فروکش کردن جنگ سرد و همچنین سختگیری سخت سرانه اسحاق شامیر در مورد امر صلح که دولت ایالات متحده را از کوره بدر کرده بود، دو کشور در آستانه بدست آوردن اتحادی در جریان بحران خاورمیانه بودند که نظیر آن در گذشته هرگز دیده نشده بود.

طرحها و نقشه‌های جورج بوش برای عراق در هفته‌ها و ماههای قبل از تهاجم مرگبار عراق به کویت به صورت معما باقی مانده اند. متن آخرین گفتگوی آپریل گلاسی^۹ سفیر ایالات متحده در بغداد با صدام حسین در ۲۵ جولای که توسط رئیس جمهور عراق ضبط و بطرز دست و دل‌بازانه ای منتشر شد، نشانگر موضع نرمخویانه ایالات متحده در مقابل رجزخوانیهای جنگجویانه صدام حسین است که امر فوق العاده غریبی می نماید. گلاسی به او گفت، ایالات متحده در مقابل منازعه مرزی عراق و کویت موضعی اتخاذ نمی کند و خواستار روابط بهتری با عراق است. در بیست و هشتم جولای ویلیام وبستر^{۱۰}، مدیر سیا، به بوش اطلاع داد که عراق تحرکات تهدیدآمیزی در مقابل کویت انجام می دهد. وبستر گفت، صدام در صدد است به منظور اشغال منطقه نفتی «رمیله» و دو جزیره «وربه» و «بویان» که در نزدیکی ساحل عراق قرار دارند به کویت حمله کند. بوش در واکنش خود دست پائین را گرفت. او با صدام تماس گرفت، گفت که ایالات متحده در مورد تهدیدات عراق در زمینه استفاده از زور علیه همسایگانش نگران است، و مجدداً اظهار داشت ایالات متحده خواستار روابط بهتر با عراق است. در ۳۱ جولای، دو روز قبل از آنکه نیروهای گارد جمهوری عراق امیر کویت را به تبعید موقت وادارند، جان کلی^{۱۱} معاون وزیر امور خارجه به يك کمیته کنگره اظهار داشت که ایالات متحده جهت دفاع از کویت هیچ تعهدی

9. Apriel Glaspie

10. Webster

11. Kelly

ندارد. (۶)

اما هنگامی که صدام سراسر کویت را اشغال کرد، بوش به صورتی پراثری و مصمم ظاهر شد. ایالات متحده سازمان ملل را تشویق کرد تا تهاجم عراق را محکوم کند و برای تنبیه عراق محدودیتها و تحریمهایی را در نظر بگیرد، مگر آنکه عراق از کویت عقب نشینی کند. در همین حال دولت ایالات متحده گسیل نیروی نظامی عظیمی را به عربستان سعودی آغاز کرد. توجیه اولیه این اعزام نیرو به صحرا آن بود که صدام در صدد است به خاک عربستان نیز حمله کند. اما مسئولان سیا بطور خصوصی اطمینان داده بودند هیچگونه شواهدی از اینکه صدام چنین فکری در سر دارد بچشم نمی خورد. اما اینها چیزهایی نبود که به هنگام کسب اجازه از فهد برای استقرار نیروها به وی گفته شود. ظاهراً فهد از طریق اطلاعاتی متقاعد شد که چنی، وزیر دفاع ایالات متحده، در اختیار او گذاشت و گفت سلطنت او در خطر نابودی از طریق تانکهای صدام قرار دارد.

واکنش اسرائیل در مقابل واکنش ضد عراقی ناگهانی بوش شوق آمیز بود. سخنگوی دولت اسرائیل از رئیس جمهور ایالات متحده خواست در مقابل صدام رحم به خرج ندهد. هر تزوگ، رئیس جمهور اسرائیل، حتی اصرار کرد علیه عراق بمب اتمی بکار رود. در خود ایالات متحده بر سر درست بودن جنگ بر سر کویت اختلاف عقیده وجود داشت. در بخشی از مردم این عقیده وجود داشت که ایالات متحده به منظور خدمت به نیازهای اسرائیل به یک رویارویی نظامی کشانده می شود. روزنامه نگار دست راستی پاتریک بوخانان هنگامی که در یک برنامه تلویزیونی اظهار داشت تنها نیرویی که ما را به سوی جنگ می کشاند «اسرائیل و برآوردگان خواهستهایش در کاپیتول هیل [کنگره] است، این نقطه نظر را با رک گوئی و بصورتی افشاگرانه اتلام کرد.

در واقع با وجود آنکه دولت ایالات متحده در ابتدا اظهار کرد که جنگ آخرین راه حل خواهد بود و همه اقدامات لازم برای مؤثر از کار درآمدن تحریمهای تجاری سازمان ملل انجام خواهد شد، جورج بوش نیز به اندازه اسرائیل مصمم شده بود صدام حسین را در هم بشکند. در آخرین ساعات جنگی

که ارتش صدام حسین در آن واقعاً در هم شکست، یک مقام سابق که روابط بسیار نزدیکی با مقامات کاملاً ارشد کاخ سفید داشت محرمانه گفت چهار روز پس از اشغال کویت آگاه شده است «آنها دقیقاً از این تدارک نظامی که هرگونه تلاش صدام برای حل و فصل آن کنار زده می شد چه هدفی دارند و هدف آنها این است که مستقیماً ما را به جایی برسانند که اکنون در آن قرار داریم. مسأله این بود که در آن هنگام من این را باور نمی کردم. کاملاً غیر محتمل به نظر می رسید. هیچیک از ما نمی توانست بفهمد جورج بوش تا چه حد برای انجام این کار مصمم شده است.»

در مورد جزم بودن عزم بوش برای انجام این کار هیچ شکی در بین نیست، زیرا رخدادهای بعدی دقیقاً بر پیش بینی های دستیار ارشد وی در اوایل اوت ۱۹۹۰ منطبق بود. آنچه درخور بررسی و دقت نظر بیشتر است، انگیزه های وی در تصمیمی است که گرفت. چه چیزی باعث شده بود جورج بوش در برخورد با صدام، و عراق، اینگونه با بی رحمی عمل کند؟

البته در آن هنگام افق سیاسی داخلی از دیدگاه مقامات کاخ سفید تا حدودی آشفته به نظر می رسید. اقتصاد به طرف وضع رکود آمیزی متمایل می شد، رسوایی مالی و سقوط ناگهانی حجم پس اندازها خشم عمومی را برمی انگیزخت، و حداقل این واقعیت نیز وجود داشت که نیل بوش پسر رئیس جمهور در این رسوایی مالی درگیر بود. کوین فیلیپس^{۱۲} یکی از مفسران سیاسی کمی پس از آغاز گسیل گسترده نیرو به عربستان به طعنه نوشت «در همان روزی که علیه نیل بوش ادعای نامه صادر شود عراق را به بمب خواهیم بست.»

بر کنار از ملاحظات سیاسی داخلی کوتاه مدت، الزامات بنیانی بسیار مهمی وجود داشت که ایالات متحده را به طرف رویارویی نظامی در خلیج [فارس] می راند. تنها صاحبان صنایع تسلیحاتی اسرائیل نبودند که ورود جهان را به آستانه دوران صلح به مثابه «فاجعه» تلقی می کردند. یکی از مقامات موقت

پنتاگون طی گفتگویی از اینکه محل کارش تیره و تار شده است اظهار تأسف می کرد. او با حسرت می گفت: «در آنجا هیچکس نمی داند چه باید کرد. تهدید (شوروی) مانند برف ذوب شده و معلوم نیست چه باید کرد. نیروی دریایی به کنگره رفته و سعی کرده در مورد اینکه نیروی دریایی هند در اقیانوس هند يك تهدید است صحبت کند. برخی دیگر در مورد تهدید کارتل های مواد مخدر کلمبیا حرف می زنند. اما نمی شود يك بودجه ۳۰۰ میلیارد دلاری را با اینطور چیزها نگه داشت. فقط يك نقطه است که می توان آن را يك تهدید نمایاند: عراق.» وی توضیح داد که عراق آنقدر دور بود که وجود يك بودجه سنگین برای حمل و نقل هوایی را توجیه کند. این کشور نیروی هوایی بزرگی داشت که نیروی هوایی ایالات متحده را خوشحال می کرد، و تعداد زیاد تانکهای صدام حسین برای برآوردن نیازهای نیروی زمینی ایالات متحده بیش از حد مورد لزوم بود. (۷)

در پرتو رخدادهای بعدی، این اظهار نظر پیشگویانه به نظر می رسید. گرد آوردن نیروی نظامی در عربستان سعودی که در رسانه ها با عنوان محترمانه «سپر صحرا» از آن یاد می شد، در داخل پنتاگون «سپر بودجه» خوانده می شد. قبل از پدید آمدن بحران، قرار بود ارتش ایالات متحده در دوازده ماهی که از اکتبر ۱۹۹۰ شروع می شد و آنرا به اصطلاح سال مالی ۱۹۹۱ می خواندند، چیزی کمتر از ۲۹۰ میلیارد دلار خرج کند. اما به لطف عملیات سپر صحرا، به گفته منبعی در وزارت دفاع ایالات متحده پیش بینی می شد حتی قبل از آنکه سال یاد شده به پایان برسد ارتش ۳۴۱ میلیارد دلار هزینه کرده باشد. تهدید صلح و کاهشهای متعاقب آن در بودجه نظامی بطرز قابل توجهی از بین رفته بود.

يك انگیزه دیگر اقدامات آمریکایی ها را نیز باید در نظر گرفت. از زمانی که به سال ۱۹۴۵ فرانکلین روزولت با ابن سعود پادشاه عربستان ملاقات کرد، حوزه نفتی عربستان سعودی حیاتی ترین بخش منافع ایالات متحده در خاورمیانه محسوب می شد. همانگونه که در فصول پیشین دیدیم، اسرائیل در دفاع از این حوزه منافع ایالات متحده خدمات زیادی کرده بود و با اقدامات خود در مقابل تهدیدات، بویژه تهدیدی که از سوی جمال عبدالناصر نسبت به

حاکمیت خاندان فتودال سعودی به عمل می‌آمد، مقابله می‌کرد. هر چند که دولت بوش در حوالی روزهای دوم و سوم جولای کاملاً آگاه شده بود صدام قصد پیشروی بسوی ریاض را ندارد، اما اجازه دادن به عراق برای سلطه‌یابی بدون در دسر بر کویت، این کشور را در موقعیت اعمال نفوذ بر کل منطقه و در موقعیت مبارزه جویی با ایالات متحده و متحدین غربی آن در این منطقه قرار می‌داد. این امر برای کاخ سفید غیر قابل قبول بود.

مشکل اسرائیلی‌ها این بود که هر چند از یکسو به نظر می‌رسید آمریکایی‌ها موافقت کرده‌اند با تنها رهبر عرب که نیروی کافی برای اعمال تهدید نظامی علیه اسرائیل در اختیار داشت رویارو شوند، اما از سوی دیگر انجام این وظیفه در کنار و همراه با یک سری گنجینه‌ استراتژیک دیگر که شامل اسرائیل نمی‌شدند صورت می‌گرفت. که مصر، و خیلی بدتر از آن، حافظ اسد رئیس جمهور سوریه را شامل می‌شد. لازم نبود به اسرائیل بگویند برای چه آن را از دسته بندی کنار گذاشته‌اند؛ دلیل بر کنار ماندن این کشور برای همه روشن بود: اتحاد نوین عربی شکل گرفته توسط آمریکا چنانچه پای ایستادن شانه به شانه در کنار نیروی دفاعی اسرائیل پیش می‌آمد، برقرار نمی‌ماند.

موشه آرنز، وزیر دفاع اسرائیل، در یکی از مسافرت‌های دوره‌ای خویش به واشنگتن نزد برنت اسکوکرافت^{۱۳} گلایه می‌کرد که اطلاعات «بموقع» در مورد مواضع موشک‌های اسکاد صدام در اختیار اسرائیل گذاشته نمی‌شود. اسکوکرافت پرسید اسرائیل چه نیازی به اینگونه اطلاعات دارد. آرنز پاسخ داد: «به خاطر اینکه در صورت نیاز بتوانیم بموقع وارد عمل شویم.» اسکوکرافت در جواب او گفت: «به همین دلیل است که اطلاعات را به موقع دریافت نمی‌کنید.» این که آیا اسرائیلی‌ها از میزان عزم جورج بوش برای اقدامات فراتر از آزادسازی کویت و منزوی کردن عراق به عنوان یک قدرت نظامی و اقتصادی خاورمیانه آگاه بوده‌اند یا نه روشن نیست. اسرائیلی‌ها در حالی که دائماً

خاطر نشان می کردند خواستهای آمریکا را دنبال می کنند و «رفتار محتاطانه» در پیش گرفته اند، گهگاه و با صدای بلند این عقیده را ابراز می کردند که از خیانت ایالات متحده واهمه دارند. در چهارم دسامبر ۱۹۹۰ دیوید لوی وزیر امور خارجه اسرائیل به ویلیام براون سفیر ایالات متحده در اسرائیل هشدار داد که اسرائیل انتظار دارد ایالات متحده «همه اهدافی را که در ابتدای بحران خلیج [فارس] برای خود در نظر گرفته برآورد.» گویا لوی به براون گفت چنانچه ایالات متحده به عراق حمله نکند، اسرائیل خودش این کار را خواهد کرد.

در این هنگام بود که شورای امنیت ملی به جامعه اطلاعاتی ایالات متحده دستور داد بررسی کاملی در مورد اطلاعات مربوط به قابلیت‌های هسته‌ای اسرائیل به عمل آورد. یکی از افراد سابق سیا که در گذشته انجام چنین کاری را به عهده گرفته بود می گوید: «ما دقیقاً می دانستیم آنها چه نوع تسلیحاتی در اختیار دارند، اما باید کنترل می کردیم روش آنها در استفاده از این سلاحها چیست.» (۸)

چند روز پس از ارائه این هشدار افراطی، اسحاق شامیر وارد واشنگتن شد تا برای اولین بار پس از یکسال با جورج برش ملاقات کند. رهبر اسرائیل با داشتن لبخندی بر لب بازگشت و اظهار کرد از آنچه شنیده «مشعوف» شده است. این شعف به دو دلیل بود. شامیر سرانجام فهمید جورج بوش کاملاً مصمم است صدام را کاملاً در هم بشکند. علاوه بر آن، آنگونه که سیمخا دینیتس سفیر سابق اسرائیل در ایالات متحده بعداً به ما گفت، شامیر در آن ملاقات فهمیده بود اختلاف نظرهای موجود بین دو کشور بر سر مسائلی مانند گسترش شهرکهای یهودی نشین در کرانه غربی برای مدت زیادی «کنار گذاشته شده و به اصطلاح به تعویق افتاده است.» این به معنی آن نیست که ملاقات آندو کاملاً بدون دردسر بوده است. به گفته منابعی که در واشنگتن در جریان گفتگوها قرار داشته اند، بوش درخواست کرد شامیر قول دهد در صورت بروز حمله‌ای از سوی عراق، اسرائیل تلافی نخواهد کرد. شامیر امتناع نمود. آنگاه بوش درخواست کرد اسرائیل هرگونه طرح تلافی جویانه خود را برای تصویب به اطلاع آمریکا برساند. شامیر

بازهم از دادن اطمینان صریحی طفره رفت، اما به خاطر میل رئیس جمهور به کنار گذاشتن موضوعات دیگر و یا به قول دینیتس «پنهان کردن آنها در زیر فرش» نرم شد...

این روشی از انجام دادن کار بود که با شیوه سنتی تفاوتی غیر معمول داشت. در حالی که اسرائیل در گذشته ارزش خود را به عنوان يك گنجینه استراتژیک از طریق وارد عمل شدن ثابت کرده بود، اینک به خاطر آنکه دست به عمل نمی زد ارزشمند بود.

فرماندهان آمریکایی این دفعه نه به نیروهای نظامی اسرائیل نیازی داشتند، و نه حتی به تخصص اطلاعاتی آن محتاج بودند. طراحان اهداف جنگی آمریکا با علاقه به این رهنمود اسرائیلی‌ها دایر بر اینکه «بهترین راه ضربه زدن به صدام» هدف گرفتن خانواده اش، گارد شخصی اش، و معشوقه اش است گوش می دادند، و این نکته را فرمانده ستاد نیروی هوایی ایالات متحده با بی احتیاطی نزد خبرنگاران افشا کرد. از اینها گذشته، اطلاعات اسرائیلی‌ها از سوی همتایان آمریکایی آنها چندان ارزشمند تلقی نمی شد. در اوایل بروز بحران یکی از مقامات آگاه گفت «آنها واقعاً هیچ عنصر اطلاعاتی انسانی (جاسوس) در عراق ندارند. اطلاعات ماهواره‌ای آنها مسخره و روش تحلیلشان ابتدایی است. آنها از اطلاعات مخابراتی برخوردارند، اما به پای ما نمی‌رسند. آنها بیشتر برتوده وسیعی از اطلاعات استخراج شده از مطبوعات متکی هستند.» (مسلاً اسرائیلی‌ها در زمینه اطلاعات مربوط به تهاجم عراق به کویت بسیار عقب مانده بودند. موساد گفته بود که چنین چیزی رخ نخواهد داد، و رئیس بخش اطلاعات نظامی هنگامی که گارد جمهوری عراق بسوی جنوب سرازیر شده بود در مراسم عروسی بسر می برد.)

در گذشته، اسرائیلی‌ها همواره به تخصص خود در زمینه سلاحهای شوروی که در درگیریها و رویاروییهای گاه گاه خود بانبروهای عرب به دست آورده بودند می نازیدند، و این تخصص را کمک اطلاعاتی عمده‌ای نسبت به ایالات متحده به حساب می‌آوردند. اما با به پایان رسیدن جنگ سرد، ایالات متحده برای بدست

آوردن اطلاعات در این زمینه می توانست به منبع اصلی این سلاحها مراجعه کند و این مثال بارزی است از بی استفاده ماندن اسراییلی ها در این زمینه. طی يك معامله غیر قابل انتظار که هر دو طرف تلاش کردند آن را پنهان نگه دارند، آژانس اطلاعات دفاعی [ایالات متحده] بالیستی از سلاحهایی که اتحاد شوروی قبلاً در اختیار عراق گذاشته بود، به سراغ وزارت دفاع شوروی رفت. مقامات شوروی بدون معطلی موافقت کردند نمونه هایی از پیشرفته ترین سلاحهای خود را (با قیمت گران) در اختیار ایالات متحده بگذارند. (۹)

به این ترتیب ایالات متحده بدون اسرئیل به جنگ رفت. صدام حسین نیز به اندازه کاخ سفید به روشنی فهمیده بود درگیری آشکار اسرئیل در جنگ، اعراب شرکت کننده در ائتلاف را شدیداً تحت فشار خواهد گذاشت. به این ترتیب بود که موشکهای اسکاد عراق بسوی تل آویو به پرواز درآمدند.

جورج بوش در مقابل این ابتکار استراتژیک صدام حسین بگونه ای عمل کرد، که به قول یکی از ناظران کاخ سفید «مانند سیاستمداری که همه آنچه را در دست دارد به میان می آورد» بود. برای استوار نگه داشتن متحدان عرب آمریکا در ائتلاف ضد عراقی، پرداختن هر بهایی ارزش داشت. این عمیده جورج بوش هنگامی توسط وی بروشنی ابراز شد که در شب حمله، به اسحاق شامیر که از وی خوشش نمی آمد تلفن کرد. چند ماه قبل از آن، بوش به گروهی از رهبران جامعه یهودیان ایالات متحده گفته بود، سر و کله زدن با نخست وزیر اسرئیل شخص را به میخوارگی سوق خواهد داد. اینک که متحد ایالات متحده مورد تهدید واقع شده بود، بوش حاضر بود برای خودداری اسرئیل بهای بالایی بپردازد. برای روشنتر بیان کردن این پیام، لورنس ایگلبرگر^{۱۴} معاون تنومند وزارت امور خارجه که سیگارش لحظه ای خاموش نمی شد به اسرئیل رفت. وی پس از بازدید از مناطق آسیب دیده از موشکهای اسکاد، با کفشهایی گل آلود و عصا به دست خود را کشان کشان به سرسرای هتل هیلتون کشاند. اسرئیلی ها برای تعیین قیمت

مورد درخواست خود برای واگذار کردن جنگ به دیگران، بسرعت عمل کردند: ۱۳ میلیارد دلار. سه میلیون دلار این مبلغ برای «هزینه‌های مربوط به جنگ»، و ده میلیون دلار بقیه برای اسکان مجدد مهاجران یهودی شوروی بود. هنگامی که این رقم در واشنگتن فاش شد، یکی از اعضای کنگره به طعنه گفت: «چه می‌خواهیم بکنیم، کار را به آمریکن اکسپرس واگذار کنیم؟» حداقل موشکهای پاتریوت مستقر در نزدیکی هتل کالیفرنیا از انبارهای ایالات متحده تأمین شده بودند و بهای آنها قبلاً پرداخت شده بود.

اسرائیلی‌ها از اینکه دولت بوش را تا این حد همراه و موافق می‌یافتند خوشحال بودند. آنها بخوبی می‌فهمیدند اعلام اینکه خلبانهای آنها بسیار بهتر از آمریکایی‌ها توانایی شکار سکوه‌های پرتاب موشکهای اسکاد صدام را دارند، از واقعیت بسیار دور است. هنگامی که از یالو شاویت^{۱۵} ژنرال بازنشسته ارتش اسرائیل (که در نخستین موج حمله هوایی به مصر در پنجم ژوئن، ۱۹۶۷ شرکت داشته است) پرسیده شد بمب‌افکن‌های اسرائیلی چه کاری فراتر از آمریکایی‌ها می‌توانستند انجام دهند، او انگشت نشانه خود را بلند کرده به شست خود چسباند و منصفانه گفت: «صفر». در واقع وی صریحاً اعتراف کرد که احتمالاً خلبانان اسرائیلی حتی به پای خلبانان آمریکایی نمی‌رسند، زیرا تجربه پرواز در آب و هوایی که آمریکایی‌ها پرواز در آن را تجربه کرده‌اند ندارند. (۱۰) این واقعیت که آمریکایی‌ها حاضر بودند هم با تهدید موشکهای اسکاد مقابله کنند و هم با پرداخت پول به اسرائیلی‌ها حتی از دخالت آنها جلوگیری کنند امری آشکارا به نفع دولت اسرائیل بود، بویژه آنکه بررسی افکار عمومی مردم اسرائیل نشان داده بود اسرائیلی‌های معمولی علاقه‌ای به تلافی جویی ندارند. به قول شلومو گازیت رئیس سابق اطلاعات نظامی اسرائیل، فقط ارتش اسرائیل بود که به خاطر «دورماندن از جنگ احساس بدی» داشت و «استعداد تحریک شدن» پیدا کرده بود.

احساس مردم اسرائیل هر چه که بود، این استعداد تحريك شدن بود که در آن روز پیروز شد. موشه آرنز در یازدهم فوریه وارد واشنگتن شد و به دولت ایالات متحده هشدار داد اسرائیل «برنامه عملیاتی همه جانبه ای» برای آغاز يك حمله زمینی از طریق يك نیروی ویژه در غرب عراق آماده کرده و قصد دارد با گسیل نیرو به این منطقه پرتاب موشکهای اسکاد از این منطقه را متوقف کند. این طرح همخوان بود با گفته‌های یهوشوا ساگای رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل، که دو هفته قبل از آن در تل‌آویو به ما گفته بود تنها راه برآمدن از پس موشکهای اسکاد این است که «آدم آنها را با دست لمس کند.»

آرنز از این شکایت داشت که با وجود بمبارانهای آمریکایی، پرتاب موشکهای اسکاد متوقف نشده است. این حرف او هنگامی بیشتر تأکید شد که در حین جلسه با بوش خبر رسید يك موشك اسکاد دیگر در تل‌آویو فرود آمده است. آنچه که در آن هنگام اعلام نشد، این بود که موشك اسکاد در محله اعیان نشین تل‌آویو و در نزدیکی خانه آرنز فرود آمده بود. با وجود این تماس شخصی، آمریکایی‌ها از این واهمه داشتند که نکند اسرائیل واقعاً به عراق نیرو بفرستد، و همچنین از این حرف آرنز خشمگین شدند که می‌گفت اسرائیلی‌ها می‌توانند کار را بهتر پیش ببرند و آمریکایی‌ها در انجام این کار شکست خورده‌اند. با این برنامه مخالفت شد، اما با این حال آرنز خاطر نشان کرد ممکن است اسرائیل به اختیار خود آن را انجام دهد.

دو هفته پس از آن جنگ به پایان رسیده و بدون کمک اسرائیلی‌ها پیروزی بدست آمده بود. عراق ویران شده بود. با فروریختن یکصد و شصت میلیون پوند مواد منفجره از هواپیماهای متفقین، این کشور اگر نه به عصر حجر - که یکبار به عنوان فرجام مناسبی برای ویتنام پیشنهاد شده بود - حداقل به دوره ماقبل صنعتی برگشته بود. در بغداد و بخش اعظم کشور نه برق وجود داشت، نه سوخت، نه سیستم فاضلاب، و نه دارو. میزان بیماریهای مسری در حال افزایش بود. صدها هزار عراقی مرده بودند.

اسرائیل نمی‌توانست چیزی فراتر از این انتظار داشته باشد، و با این حال

پیروزی آمریکا همانند پیروزی آن در جنگ سرد این سؤال را مطرح می‌کرد که نقش اسرائیل در آینده چه خواهد بود. دیگر جنگ پنهانی برای انجام علیه نایبان شوروی باقی نمانده بود، و رهبر عربی که زیر نفوذ شوروی باشد وجود نداشت که تحقیرکردنش به نیابت از آمریکا لازم آید. روزی که جنگ به پایان رسید، لطیفه‌ای نیشدار در تل‌آویو دهان به دهان می‌گشت: نبرد فرصت بزرگی برای اسرائیل پدید آورده بود. «اکنون می‌توانیم همه تسلیحاتی را که آمریکایی‌ها در عراق از بین برده‌اند به عراق بفروشیم.» دنیای جدیدی پدید می‌آمد. [خیابان] شائول هم‌لخ باید راهی پیدا می‌کرد تا تجارت خود را ادامه دهد.

مآخذ

فصل دوم

- ۱- آموس الون، «اسرائیلی‌ها» (تل آویو: انتشارات آدام، ۱۹۸۱) صفحه ۱۰۴
- ۲- هاوارد ام. زاخر، «تاریخ اسرائیل» (نیویورک: آلفرد کوب، ۱۹۸۸) صفحه ۱۵۷
- ۳- آوی شلایم (Avi Shlaim)، «تبانی بر سر اردن» (نیویورک: دانشگاه کلمبیا، ۱۹۸۸) صفحه ۱۷
- ۴- تام سگو (Segev)، ۱۹۴۹: «نخستین اسرائیلی‌ها» (نیویورک: انتشارات فری، ۱۹۸۶) صفحه ۲۶۹
- ۵- لنی برنر، «صهیونیسم در عصر دیکتاتورها» (وست پورت، لورنس هیل، ۱۹۸۳)، صفحه ۲۶۷
- ۶- دیوید هرست، «اسلحه و شاخهٔ زیتون» (لندن: فابر، ۱۹۷۷) صفحه ۱۱۸
- ۷- یوری بیالر، «بین شرق و غرب» (نیویورک: ویلیام مورو، ۱۹۸۴)، صفحه ۵۸
- ۸- استفن گرین، «Taking Sides» (نیویورک: ویلیام مورو، ۱۹۸۴) صفحه ۵۸
- ۹- استفن گرین، «زندگی با شمشیر» (براتلبرو، آمانا، ۱۹۸۸) صفحه ۲۱۷
- ۱۰- بیالر، «بین شرق و غرب»، صفحه ۱۵
- ۱۱- همان، صفحه ۶۹
- ۱۲- «پرداختهای نرم کننده»: بیالر صفحه ۷۹. عبارت «حتی حزب» از سگو، صفحه ۱۰۷ نقل شده است.
- ۱۳- بیالر، صفحه ۸۰

- ۱۴ - هانك گرینسپام، «Here I Stand» (نیویورک، دیوید مک کی، ۱۹۶۶) صفحه ۷۵
- ۱۵ - تدی کالک، «برای اورشلیم» (نیویورک، راندوم هاوس) صفحه ۶۹
- ۱۶ - مایکل جی. استون، «ترومن و اسرائیل» (انتشارات دانشگاه برکلی کالیفرنیا، ۱۹۹۰) صفحه ۶۱
- ۱۷ - همان، صفحه ۶۴
- ۱۸ - همان، صفحه ۷۰
- ۱۹ - مایکل، «ترومن و اسرائیل»، صفحه ۱۶۸
- ۲۰ - همان، صفحه ۷۱
- ۲۱ - گفتگوی نویسندگان با آقای اسمیت، سپتامبر ۱۹۸۲
- ۲۲ - گرین، «Taking Sides»، صفحه ۲۳
- ۲۳ - در مورد داستان گرونیخ رجوع کنید به سگو، صفحه ۲۷۳
- ۲۴ - سگو، صفحه ۲۸۰
- ۲۵ - همان، صفحه ۲۸۱
- ۲۶ - بیالر، صفحه ۴۹
- ۲۷ - بیالر، بین شرق و غرب، صفحه ۲۱۴
- ۲۸ - همان، صفحه ۲۱۳
- ۲۹ - همان، صفحه ۲۲۰
- ۳۰ - گزارش روزنامه اورشلیم پست درباره رأی گیری کابینه پیرامون موضوع کره، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۸.
- ۳۱ - بیالر، صفحه ۲۲۲
- ۳۲ - درباره بوریس گاریل و کمیسیون آمریکایی - انگلیسی نگاه کنید. به: استوارت استیون، «سر جاسوسان اسرائیل» (نیویورک، بالانتین، ۱۹۸۰) صفحه ۳۴
- ۳۳ - شلایم، صفحه ۳۷۱
- ۳۴ - مکاتبات شخصی برایان اورکهارت
- ۳۵ - در مورد قتل برنات نگاه کنید به گرین، Taking Sides، صفحه ۳۸
- ۳۶ - مکاتبات خصوصی با نویسنده
- ۳۷ - نامه به نویسنده، سپتامبر ۱۹۸۴
- ۳۸ - آنتونی کیوبراون، «بیل دونووان وحشی؛ آخرین قهرمان» (نیویورک، کتابهای تایمز، ۱۹۸۲) صفحه ۷۰۱
- ۳۹ - کریستوفر سیمپسون، «Blowback» (نیویورک، کتابهای کولیه، ۱۹۸۹) صفحه ۴۰
- ۴۰ - «Yerushalayim» - مه ۱۹۹۰

فصل سوم

- ۱- در مورد سوابق ایسرهازل مراجعه شود به استوارت استیونس، «سر جاسوسان اسرائیل» (نیویورک، کتابهای بالانتین، ۱۹۸۰) صفحه ۴۱
- ۲- همان - صفحه ۶۸
- ۳- مصاحبه با ایسرهازل - اکتبر ۱۹۸۹
- ۴- یوری بیالر، «بین شرق و غرب» (نیویورک، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۰) صفحه ۲۵۱
- ۵- مایر کوتیک، «محاكمه پراگ» (نیویورک، کتابهای هر تسل، ۱۹۸۷)، صفحه ۸۷.
- ۶- استفن گرین، «Taking Sides» (نیویورک، ویلیام مورو، ۱۹۸۴) صفحه ۸۱.
- ۷- مایلز کویلند، «بازی ملتها» (لندن: ویدنفلد و نیکلسون، ۱۹۶۹) صفحه ۵۶
- ۸- ویلبرکرین اولاند، «حامیان ناپایدار» (نیویورک، دبلیو- دبلیو نورتون، ۱۹۸۰) صفحه ۱۰۳
- ۹- کریستوفر سیمپسون، «Blow back» (نیویورک: کتابهای کولیه، ۱۹۸۸) صفحه ۲۴۹
- ۱۰- بیالر، «بین شرق و غرب» (نیویورک، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۰) صفحه ۲۶۲.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- لیویا راکاج، «تروریسم مقدس اسرائیل» (انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه آمریکایی عرب، ۱۹۸۰).
- ۱۳- درباره هارل و عملیات سراب نگاه کنید به: «ایسرهازل، امنیت و دموکراسی» (اورشلیم، ادانیم / یدیوت آهارونوت، ۱۹۸۹) صفحه ۳۸۹
- ۱۴- دونالدنف، «جنگاوران در سوئز» (بارتلبرو، کتابهای آمانا، ۱۹۸۸) صفحه ۳۳
- ۱۵- کنت لاول، «سوئز؛ جنگی که تکرار شد» (نیویورک: مک گراو- هیل، ۱۹۶۹) صفحه ۸۰
- ۱۶- همان - صفحه ۱۰۵
- ۱۷- به تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۵۵
- ۱۸- مارتین گالان، «در جستجوی صلح»، صفحه ۳۱
- ۱۹- در مورد اینکه در جریان درگیری های الجزایر چه کسانی به یکدیگر کمک می کردند، نگاه کنید به دونالدنف، «جنگاوران در کانال سوئز»، (براتلبرو، کتابهای آمانا، ۱۹۸۸) صفحه ۱۶۲
- ۲۰- یادداشتهای روزانه شارت به تاریخ دسامبر ۱۹۵۵
- ۲۱- درباره جستجوی سیا برای یافتن متن نطق خروشچف نگاه کنید به جان رانلاف، «The Agency» (نیویورک، سایمون و شوستر، ۱۹۸۶) صفحه ۲۸۶. در مورد داستان تکثیر سخنرانی توسط لهستانی ها مراجعه کنید به ترزاتورانسکا، «آن دست نشانندگان استالین» (نیویورک، هارپر وراو، ۱۹۸۹) صفحه ۱۷۴. داستان ایسرهازل درباره چگونگی بدست آوردن متن در کتاب استیون ذکر شده است. درباره سهم مانور در این جریان، در کتاب یوری ملمان و

دان راویو به نام «هرجاسوس يك پرنس» (نیویورک، هیوتون مفیلین، ۱۹۹۰) بررسی شده است.

۲۲- مصاحبه با رابرت آموری معاون اطلاعاتی سابق سیا، ژانویه ۱۹۸۹.

۲۳- نف، صفحه ۴۳۳. هارل مشاجره خود را با فاستر دالس در روزهای بعد از جریان سوئز در کتاب «امنیت و دموکراسی» شرح داده است.

۲۴- هارل، امنیت و دموکراسی - صفحه ۴۰۷

۲۵- ویلبرکرین اولند، «حامیان ناپایدار» (نیویورک: نورتون، ۱۹۸۰) صفحه ۲۹۲

۲۶- همان - ۲۴۰

فصل چهارم

۱- مصاحبه نویسندگان با جیمز کونران در اواسط سال ۱۹۸۹ صورت گرفت و بسیاری از جزئیات داستان او از طریق همین مصاحبه روشن شده است. همچنین نگاه کنید به مقاله جان فیالکا در واشنگتن استار. متن شهادت سری کارل داکت در سال ۱۹۷۸ براساس قانون آزادی اطلاعات (اف. او. آی. آ.) و توسط کمیسیون مقررات هسته‌ای به عاتق اشتباه افشا شد. جالب است بدانیم يك سند «خیلی سری» دیگر سیا نیز همان سال «به علت اشتباه» و براساس همان قانون آزادی اطلاعات افشا شد. این سند که توسط نویسندگان این کتاب در گزارشهای سی. بی. اس و در برنامه‌ای تحت عنوان «نبرد در امور هسته‌ای؛ دفاع ایالات متحده» منتشر شد، شامل ارزیابی سیا در این مورد است که اسرائیل در سال ۱۹۷۴ به سلاح هسته‌ای دست یافته است. داکت در يك برنامه خبری تلویزیون سی. بی. اس نیز ظاهر شد و گفت: «در سیا» این اجماع نظر روشن وجود دارد که محتمل‌ترین حالت آن است که» اسرائیل مواد هسته‌ای را از نومک بدست آورده است. او گفت: «من اعتقاد دارم همه تحلیلگران ارشدتر از من نیز کاملاً همین اعتقاد را دارند.»

۲- جیمز اچ. کونران، بخش حفاظت و امنیت امور هسته‌ای، کمیسیون مقررات هسته‌ای، صفحه ۶، «نامه سرگشاده به کمیسیون مقررات هسته‌ای»، آوریل ۱۹۷۷.

۳- اطلاعات ارائه شده از سندی با مهر «خیلی سری، دیورت، به مدیر اف. بی. آی» بدست آمده که منشاء آن دفتر حوزه واشنگتن است. این سند در شماره آن دسته از استاد اف. بی. آی قرار دارد که براساس قانون آزادی اطلاعات، قابل دستیابی شده‌اند. اطلاعات بسیاری در این زمینه در پرونده شماره ۲۷۳-۱۱۷ دفتر حوزه واشنگتن اف. بی. آی وجود دارد. گزارش اداره حسابرسی عمومی که تحت عنوان «انحراف هسته‌ای در ایالات متحده؟ ۱۳ سال تناقض و سردرگمی» به هشت نفر از مقامات کلیدی اشاره می‌کند که با آنها مصاحبه نشده است. مقایسه قضیه نومک با رسوایی‌هایی چون واترگیت و کشتار می‌لای از جریان صورت جلسات تحقیق

نمایندگان کنگره استخراج شده است.

۴- جان ادگار هوور، یادداشت برای ثبت سوابق، نوامبر سال ۱۹۶۹ تحت عنوان سری که طبق قانون آزادی اطلاعات بعداً از طبقه بندی سری خارج شده است. نویسنده با پل نیتز در سپتامبر ۱۹۹۰ در واشنگتن مصاحبه کرد و پیتراستاکتون نیز در ژوئن ۱۹۸۹ در همین شهر با نویسنده گفتگو نمود. شهادت سری داکت نزد کمیسیون مقررات هسته ای طبق قانون آزادی اطلاعات به سال ۱۹۷۸ منتشر شد.

۵- جزئیات زندگی دکتر شاپیرو از پرونده وی در سوابق کنگره و همچنین از کتاب راویو و ملمن به نام «هر جاسوس یک پرنس» (نیویورک، هوتون میفلین، ۱۹۹۰) استخراج شده است. لیست اف.بی.آی توسط نویسنده و از منبعی در کنگره کسب شد. دکتر ایکس در یادداشت اف.بی.آی از سوی مدیران به دفتر پیتزبورگ ذکر شده است، که براساس قانون آزادی اطلاعات به دست نویسنده رسید. یادداشت اف.بی.آی خاطر نشان می کند: «...تلاش کنید معلوم شود آیا افشای جریان توسط خود روزنامه صورت گرفته یا کسی از بیرون مسئول آن است... [سانسور شده] شاپیرو رئیس مؤسسه مواد و ابزار هسته ای آپولو است [سانسور شده] و شرکت وی قراردادهای کمیسیون انرژی اتمی را به خود اختصاص داده است...» علاقه کیسینجر به موضوع شاپیرو در «یادداشت برای ثبت سوابق؛ گفتگو با هنری کیسینجر درباره شاپیرو، ژانویه ۱۹۷۱» با امضای ویلیام رایلی مدیر بخش امنیت آورده شده است. این یادداشت را نویسنده از طریق کنگره بدست آورد، اما باید از طریق بخش انرژی در دفتر اجرایی قانون آزادی اطلاعات قابل دستیابی باشد. هنگامی که نویسنده در ژوئن ۱۹۸۹ با مورت هالپرین گفتگو کرد وی افزود: «معاهده جلوگیری از گسترش سلاحهای اتمی هرگز در دولت نیکسون به اجرا گذاشته نمی شد. نظر همه در آن هنگام در کاخ سفید این بود که ما چکاره هستیم که بتوانیم جلوی ملتها را در دستیابی به سلاح اتمی بگیریم؟»

۶- نویسنده در ژوئن ۱۹۸۹ با پیتراستاکتون مصاحبه کرد. بیانیه ژنرال استاربرید توسط فیالکا در روزنامه واشنگتن استار منتشر شده است. همچنین براساس سندی به تاریخ بیست و هفتم آوریل ۱۹۷۹ که توسط اداره اجرایی آزادی اطلاعات منتشر شده و عنوان آن «جلسه تحقیق کنگره در مورد نومک به تاریخ بیست و نهم جولای ۱۹۷۷» است ابتدا گزارش کوتاهی توسط «تئودور شاکلی دستیار معاون سیا در زمینه عملیات پنهانی ارائه شد. در این جلسه ژنرال آلفرد استاربرید نیز حضور داشت...» جزئیات مسائل مالی نومک در پرونده سری اف.بی.آی تحت عنوان «نوفورن NOFORN سری» ضبط شده است؛ همچنین سندی از دفتر اف.بی.آی در پیتزبورگ در دست است که عنوان آن سری ونه صفحه اش مشمول سانسور شده است و مسائل مالی و مدیریتی نومک را بررسی می کند. جزئیات مربوط به لونتال از پرونده سری اف.بی.آی پیتزبورگ (با استفاده از قانون آزادی اطلاعات) و همچنین مصاحبه با

پیتراستاکتون (محقق ارشد کمیته دینگل)، مصاحبه دیگری با یک منبع - که نام وی محفوظ است - در کنگره و یک گزارش داخلی کنگره (که هنوز منتشر نشده) بدست آمده است.

۷- گزارش کمیسیون انرژی اتمی به تاریخ اول دسامبر ۱۹۶۱. سایر یادداشتها عبارتند از: یادداشت سری جی.آ. واترز از بخش امنیتی کمیسیون انرژی اتمی؛ یادداشت جی. بادینی به تاریخ ژانویه ۱۹۶۳؛ یادداشت مشترک واترز و بتس به تاریخ ژانویه سال ۱۹۶۲ که در مورد کارگر مهمان باروخ سینایی است. افرایم لهماو نیز موضوع یادداشت سری جی. واترز از بخش امنیتی کمیسیون انرژی اتمی است. پس از بازدید و بازرسی بادینی از کارخانه آپولو، ویلیام تی. رایلی از کارکنان کمیسیون نوشت: «طی بازدید آقای بادینی به تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۶۳ از کارخانه نومک، آشکار بود که این واحد کنترل درستی در مورد کارکنان خارجی ندارد...» (نامه به آقای جورجی) موضوع مربوط به شخص متالورژیست، در یادداشت سری واترز به بتس به تاریخ فوریه ۱۹۶۲ ذکر شده که در گزارش تحقیق داخلی کنگره [کمیته امور داخلی به ریاست یودال] وجود دارد، اما گزارش هنوز منتشر نگردیده است. با جان هادن در تاریخ فوریه سال ۱۹۹۱ و با شاکلی نیز به همین تاریخ مصاحبه شده است.

۸- نگاه کنید به جان فیالکا. داستان مخفی کردن بشکه‌های مواد رادیواکتیو از یادداشت رئیس کمیسیون انرژی اتمی نقل شده است که عنوان آن «بستن آزمایشگاه هسته‌ای فضایی کارخانه وستینگهاوس و مؤسسه مواد و ابزار هسته‌ای (نومک)» است.

موضوع وام بانک ملون در گزارش منتشر نشده داخلی کنگره ذکر شده است: «نومک در ۲۷ دسامبر ۱/۱۲۵/۰۰۰ دلار از بانک ملون وام گرفته است... و با توجه به وضع نامساعد مالی نومک، ارائه این وام به آن اسباب نگرانی جی.سی.ای.ئی [کمیته مشترک انرژی اتمی] را فراهم ساخته است. اظهار نظر تردید آمیز جرج مورفی از مقاله هاوارد کوهن و باربارانیومن به نام «اسرائیل چگونه بمب هسته‌ای به دست آورد»، در مجله رولینگ استون (دسامبر ۱۹۷۷) آورده شده است. اشاره به بی تجربگی «در زمینه امنیتی» نیز از گزارش کمیته سناتور یودان در آورده شده.

موضوع وجود قشری از غبار و پس مانده روی درختها از گزارش دفتر اف.بی.آی در واشنگتن با تاریخ دسامبر ۱۹۷۹ آورده شده است. سایر توصیفات در زمینه نظم و امنیت نیز از گزارشهای دیگر اف.بی.آی هستند. درباره وجود مدارک در نومک نگاه کنید به جان فیالکا، «ارتباط آمریکایی: چگونه اسرائیل بمب را بدست آورد؟» که توسط کنگره نیز تجدید چاپ شده است. در گزارش تحقیق داخلی کنگره پیرامون نومک این نیز اضافه شده است که: «سوءظن درباره شاپیرو و کارخانه نومک بر زمینه‌های زیر متمرکز است... روابط شخصی شاپیرو با افرادی که معلوم شده است با مسأله سلاحهای هسته‌ای اسرائیل مربوطند و سایر اسرائیلی‌هایی که شهرت خوبی ندارند...»

- ۹- پرونده سری اف.بی.آی تحت عنوان «نوفورن» که طبق قانون آزادی اطلاعات به آن دسترسی داشته‌ایم. موضوع ناتوانی اف.بی.آی برای شکستن رمز تلفن در پرونده تحقیق کنگره ذکر شده است. توصیف نومک به عنوان عامل خرید دولت اسرائیل در نامه به ادگارهورر از سوی کمیسیون انرژی اتمی آمده است. مسأله مجوزهای صادراتی در نامه والتریگلی معاون دادستان کل به رالف مایر در بخش امنیتی قید شده است.
- مدارك مربوط به ایزوراد و آزمایشهای انجام شده در اسرائیل در گزارش اف.بی.آی قید شده است. در مورد تلاش اسرائیل برای جذب کمکهای مالی و فنی در پرونده تحقیق منتشر نشده کنگره مدارکی موجود است.
- ۱۰- مصاحبه نویسندگان با يك منبع در کنگره که نام وی محفوظ است. سایر اطلاعات مانند جمله ویلیام رایلی درباره آدمهایی که خیلی بزرگتر از مقامات امنیتی هستند، از پرونده‌های مختلف اف.بی.آی که طبق قانون آزادی اطلاعات منتشر شده اند آورده شده است.
- ۱۱- ایگال آلون، «دیواری از شن» (ماساخ شلکول، اسرائیل، ۱۹۶۹). همچنین نگاه کنید به کتاب «دو دقیقه برفراز بغداد» نوشته آموس پرلومتر و دیگران (کورن وال، ۱۹۸۲)؛ و مقاله افرايم اینبار تحت عنوان «اسرائیل و سلاح هسته‌ای از ۱۹۷۳ به اینسو»، در کتاب «امنیت یا نبرد نهایی؟» (لکزینگتون بوکز، ۱۹۸۶)؛ و کتاب مارك گافنی به نام «دیمونا، معبد سوم؟» (آمانا، ۱۹۸۹). درباره پیوندهای هسته‌ای فرانسه و اسرائیل در کتاب فؤاد جابر تحت عنوان «اسرائیل و سلاحهای هسته‌ای» (لندن، شاتوو وینداس، ۱۹۷۱) بحث شده است.
- ۱۲- اظهارنظر ویلبراولند از کتابش تحت عنوان «حامیان ناپایدار» (نیویورک، ۱۹۸۰) آورده شده است. یادداشت آلن دالس رئیس سیا به تاریخ ژوئن ۱۹۶۱ و تحت عنوان «یادداشت: استعفای بن گوریون» خطاب به دستیار نظامی رئیس جمهور است. اظهارات مقامات اسرائیلی از روزنامه «داور» اسرائیل و اظهارات بن گوریون در باره راکتور از کتاب گرین، «Taking Sides» آورده شده اند.
- ۱۳- نامه لاوتون گایگر به دکتر شاپیرو اشاره به نامه دیگری از گایگر نیز دارد که درباره همین موضوع بوده است. در سند سری اف.بی.آی آمده است: «کمی عجیب بنظر می‌رسد [سانسور شده] که فرانسه، اسرائیل و نومک در زمینه‌ای که بنظر می‌رسد همکاری عملیاتی خیلی نزدیکی بایکدیگر داشته‌اند قراری بایکدیگر نگذاشته باشند. حدود شش ماه قبل از علنی شدن موضوع گم شدن مواد هسته‌ای در نومک، فرانسویان از نومک بیرون رفتند و اسرائیلی‌ها نیز راه خود را جدا کردند. بنظر می‌رسد قبل از اشاره رسمی به گم شدن مواد، تماسهای زیادی بین اسرائیل و نومک وجود داشته است [سانسور شده].»
- ۱۴- یادداشت آن ویتمن عضو گروه انتقال. اطلاعات مربوط به انستیتو وایزمن از مقالات روزنامه‌های هآرتز، لندن تایمز، کتاب سیلویاکراسبی تحت عنوان «يك اتحاد تاکتیکی:

فرانسه و اسرائیل از جنگ سوئز تا جنگ شش روزه» (دانشگاه پرینستون - ۱۹۷۴) آورده شده است. متن گفتگوی بین آیزنهاور و بن گوریون از خلاصه متن سری مذاکرات آنها نقل شده که در سوابق کاخ سفید وجود دارد.

۱۵ - اظهار نظرهای شرمین کنت از یادداشت / سری / وی برای رئیس سیا به تاریخ مه ۱۹۶۳ آورده شده که در سال ۱۹۷۸ از حالت سری خارج شده و انتشار یافته است.

۱۶ - تلگراف فوق سری به سفارت ایالات متحده در قاهره از سوی جورج بال به تاریخ آخر ماه مه سال ۱۹۶۴: که براساس قانون آزادی اطلاعات در سال ۱۹۷۶ از طبقه بندی سری خارج شده است. اظهارات جان هادن طی مصاحبه وی با نویسندگان ابراز شده است. موضوع شیمون پرز و موشکهای هاوک در کتاب ماتی گالان به نام «راه صلح، بیوگرافی شیمون پرز» (نیویورک، ۱۹۸۹) مورد بحث قرار گرفته است.

۱۷ - نگاه کنید به استفن گرین، «زندگی با شمشیر»، (نیویورک، ۱۹۸۴). درباره فعالیت جمع آوری غیرقانونی اطلاعات در گزارش کمیته یودال کنگره بحث شده است. همچنین در گزارش سری اف.بی.آی (منتشر شده طبق قانون آزادی اطلاعات) این موضوع ذکر شده است. توضیح شاپیرو درباره ملاقات در فرودگاه در گزارش کنگره قید شده است. مقاله اداره فارغ التحصیلان اسرائیلی در کتاب گرین ذکر شده و گزارش فعالیت‌های شاپیرو به نمایندگی از سوی اسرائیل در مقاله فیالکا در واشنگتن استار آمده است. منبع اطلاعات مربوط به هرمونی چند گزارش سری اف.بی.آی می باشد. یک گزارش داخلی کنگره (که منتشر نشده) و درباره نومک است می گوید: «در چهاردهم اگوست ۱۹۶۹ با شاپیرو در دفتر کمیسیون انرژی اتمی مصاحبه شد. یکی از مسائل مطرح شده ملاقاتی بود در خانه شاپیرو در پیتزبورگ که آوراهام هرمونی [مشاور علمی سفارت اسرائیل در واشنگتن و احتمالاً یک مأمور اطلاعاتی اسرائیل] و یازده نفر از محققین آمریکایی در آن حضور داشته اند... شاپیرو گفت که موضوع جلسه بحث درباره این است که اشخاص حاضر چگونه می توانند در حل مشکلات فنی اسرائیل کمک کنند. شاپیرو تذکر داد که قسمت اصلی بحث بر فعالیت‌های نظامی متمرکز است و اشخاصی که علاقه بیشتری در مورد اینگونه مسائل داشته باشند می توانند اطلاعات مشروحتری دریافت کنند. او گفت نمی داند که چرا هرمونی اطلاعات مربوط به این موضوع را از مقامات نظامی ایالات متحده درخواست نکرده است.»

۱۸ - افشاگری کارل داکت را فیالکا در واشنگتن استار آورده است. موضعگیری جرج بوش در مقابل این افشاگری در نامه اش به مؤسسه هوا - فضا منعکس است. در مورد رفتار اسرائیلی ها با شاپیرو در گزارش کنگره آمده است: «برای وی سفری با هلیکوپتر بر فراز جبهه جنگ سینا ترتیب دادند که در آن هنگام امر نادری بود. گفته می شود وی روابط بسیار نزدیکی با دکتر برگمن مسئول برنامه سلاح هسته ای اسرائیل دارد.»

۱۹- داستان وانونو در کتاب مارك گافنى به نام «دیمونا؛ معبد سوم؟» صفحه ۶۷ تشریح شده است. نظرات دنيس هیلې از کتاب خاطرات وی تحت عنوان «دوران زندگی من» (لندن، ۱۹۸۹) نقل شده است.

۲۰- جریان افشای آدم ربایی ابتدا به آندروویتیلى خبرنگار تایمز مالی در اورشلیم اطلاع داده شد. جریان تهیه عکس توسط وانونو در کتاب مارك گافنى به نام «دیمونا؛ معبد سوم؟» به تفصیل شرح داده شده است. ماجرای حضور وانونو در راهپیمایی سازمان آزادیبخش فلسطینی در کتاب لوئیس توسکانو به نام «خیانت سه جانبه» (نیویورک، ۱۹۹۰) نقل شده است.

فصل پنجم

- ۱- ویلبرکرین اولند، «حامیان ناپایدار»، (نیویورک، ۱۹۸۰) صفحه ۳۱۰
- ۲- ساموئل سگو، «مثلث ایرانی»، (نیویورک، ۱۹۸۸) صفحه ۳۵.
- ۳- ایسرهارل، «امنیت و دموکراسی» (اورشلیم، ۱۹۸۹) صفحه ۴۲۰
- ۴- اطلاعات مربوط به گزارش سیا از یکی از گزارشهای منتشر شده توسط دانشجویان ایرانی تحت عنوان «اسناد لانه جاسوسی ایالات متحده (۱۱) آمریکا: حامی اشغالگران قدس» (تهران، ۱۹۸۱) صفحه ۲۸ آورده شده است.
- ۵- اولند، صفحه ۳۲۲.
- ۶- یوری بیالر، مجله خاورمیانه شماره ۳۹ (بهار ۱۹۸۵)
- ۷- جیمز بیل، «شیر و عقاب» (انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۷۷) صفحه ۹۸
- ۸- روزنامه داور، یازدهم نوامبر ۱۹۸۵. توصیفی که شارون از یعقوب نیمرودی به عمل آورده نیز در همین روزنامه چاپ شده است.
- ۹- گزارش پیک، (ناتینگهام - ۱۹۷۷) صفحه ۱۹۵
- ۱۰- بنیامین بیت هلحمی، «ارتباط اسرائیلی»، (نیویورک ۱۹۸۷) صفحه ۱۱
- ۱۱- بنیامین بیت هلحمی، «ارتباط اسرائیلی»، (نیویورک، کتابهای پانتئون، ۱۹۸۷) صفحه ۵۲
- ۱۲- مجله سیاست خارجی اسرائیل، ژانویه ۱۹۹۱.
- ۱۳- در مورد سفر لیور به آفریقا نگاه کنید به کتاب ایتان هابر تحت عنوان «امروز جنگ در می گیرد: خاطرات سرتیب اسرائیل لیور»، (اورشلیم، یدوت آهارونوت، ۱۹۸۷). لیور به هنگام مرگ خاطرات خود را به دست هابر سپرد و وی خاطرات ژنرال را به نام خودش چاپ کرد.
- ۱۴- موضوع میوهاس در کتاب استوارت استیون تحت عنوان «سر جاسوسان اسرائیل»، (نیویورک، کتابهای بالانتین، ۱۹۸۰) صفحه ۹۰ مورد بحث قرار گرفته است.
- ۱۵- برای آگاهی از چگونگی به قدرت رسیدن امین رجوع کنید به کتاب «کار کثیف: غرب

- چگونه ایدی امین را به قدرت رساند» اثر پت هوتون و ریچارد بلاش (نیویورک ۱۹۷۹)
- ۱۶- ماتی گلان، «در جستجوی صلح»، (نیویورک - کتابهای وارنر، ۱۹۸۹)
- ۱۷- درباره داستان زیمکس مدیون روزنامه نگار شایسته، دریافت عنوان «محقق» هستیم که مورای واس نام دارد و پرونده بزرگی درباره زیمکس و امین فراهم کرده است. این پرونده شامل شهادتهای چارلز هانر درباره روابط شرکت پیج با امین و آقای زیگلر است و شهادت ورنون فیلیپس خلبان درگیر در جریان حمل و نقل نظامی را نیز دربر دارد.
- ۱۸- نگاه کنید به جان استاکول، «در جستجوی دشمنان»، (نیویورک، نورتون، ۱۹۷۸)
- ۱۹- مجله «سیاست خارجی اسرائیل» ژانویه ۱۹۹۱.

فصل ششم

- ۱- نگاه کنید به مایکل برشر، «تصمیم گیری در سیاست خارجی اسرائیل»، (نیویورک، دانشگاه اکسفورد، ۱۹۷۴)
- ۲- ریچارد جانز، «دربار سعودی»، (نیویورک راینهارت و وینستون، ۱۹۸۱)
- ۳- جان اتان بلاش و پاتریک فیتز جرالده، «سرویس اطلاعاتی انگلستان و عملیات پنهانی»، (دینگل، ایرلند، انتشارات براندان، ۱۹۸۳)
- ۴- کارل فون هورن، «سرباز صلح»، (لندن: ۱۹۶۶) فص ۲۱. داستان پیچیده پروژه آبرسانی اسرائیلی ها در کتاب هاوارد زاخر به نام «تاریخ اسرائیل»، (نیویورک، آلفرد ناف، ۱۹۸۱) و در کتاب پاتریک سیل به نام «اسد: مبارزه برای خاورمیانه»، (لندن، تاوریس، ۱۹۸۸) آمده است.
- ۵- سیل، صفحه ۱۰۹، نظرات اسرائیل که به واشنگتن مخابره شده و مورد تأیید سیا نیز قرار گرفته طی مصاحبه های نویسندگان با مقامات سابق سیا بیان گردیده است. فقدان توجه سایر مقامات آمریکایی به جریان وقایع در خاورمیانه نیز که به خاطر عمده بودن مسأله ویتنام بود، طی همین مصاحبه ها بیان شده است.
- ۶- دونالدنف، «رزمندگان اورشلیم»، (براتلبرو، انتشارات آمانا، ۱۹۸۸) درباره بررسی سیاست اتحاد شوروی در این هنگام در خاورمیانه مدیون پروفیسور ریچارد آندرسون از دانشگاه اوکلا هستیم.
- ۷- گزارش تهاجم به شهر سامو و فشارهای بعدی که بر شاه حسین وارد شد در کتاب دونالدنف، «رزمندگان اورشلیم» نقل شده است.
- ۸- سیل، صفحه ۱۲۷
- ۹- موضوع هشدارهای مقامات شوروی در کتاب دیوید مرست به نام «اسلحه و شاخه زیتون»، (لندن، فابر، ۱۹۷۷) نقل شده است.
- ۱۰- اظهارات وایزمن در یک نشریه هفتگی اسرائیل به نام «اوت» درج شده است.

- ۱۱- نگاه کنید به جان کالی، «مارش سبز، سپتامبرسیاه»، (لندن، فرانک کاس).
- ۱۲- سیل، صفحه ۱۳۷
- ۱۳- تصمیم اسرائیلی‌ها برای حمله در ۲۵ ماه مه توسط موشه‌دایان در کتاب خاطراتش تحت عنوان «داستان زندگی من»، (نیویورک، ویلیام مورو، ۱۹۷۶) ذکر شده است.
- ۱۴- عزروایزمن، «بر بالهای عقاب»، (نیویورک، مک میلان، ۱۹۷۶)
- ۱۵- ایتان هابر، «جنگ امروز درمی‌گیرد؛ خاطرات سرتیپ اسرائیل لیور»، (اورشلیم، ادانیم-یدیوت آهارونوت، ۱۹۸۷)
- ۱۶- رابرت استفن، «ناصر»، (لندن، پلیکان، ۱۹۷۳)
- ۱۷- موشه‌دایان، «داستان زندگی من»، صفحه ۳۳۵. وایزمن و هابر نیز همانند لیور داستان عصبانیت ژنرال‌های اسرائیلی را شرح داده‌اند. کتاب لیور که متأسفانه به انگلیسی ترجمه نشده است، تصویری فوق‌العاده از مانورهای فرماندهی عالی اسرائیلی‌ها ارائه می‌کند. از فحوای این کتاب می‌توان دریافت، اشکول نسبت به سرداران جنگی اش آدم زیرک‌تری بوده است.
- ۱۸- نف، «رزمندگان اورشلیم»، صفحه ۱۸۲
- ۱۹- ایتان هابر، «جنگ امروز آغاز می‌شود: خاطرات ژنرال (سرتیپ) اسرائیل لیور»، (اورشلیم، ادانیم یدیوت آهارونوت، ۱۹۸۷) صفحه ۲۱۴. عبارت «درهم شکستن ناصر» ترجمه‌ای است از فعل عبری Pitzputz و به نویسندگان کتاب توصیه شده است فعل درهم شکستن را به عنوان نزدیکترین و رساترین معنی این فعل به کار برند.
- ۲۰- دونالدنف، «رزمندگان اورشلیم»، صفحه ۵۰
- ۲۱- نف، صفحه ۱۹۰. پیام ناصر به سوری‌ها درباره‌ی به دام افتادن شاه حسین و واکنش مقامات سفارت ایالات متحده در مقابل بازگشت شاه حسین به همراه شکری و ریاض، و همچنین هشدار تحویل شده از سوی سیا به شاه حسین در شب قبل از حمله براساس اطلاعات شخصی کسب شده از منابع دیپلماتیک آمریکایی نقل شده است.
- ۲۲- ماتی هود درباره‌ی «طرح» خود در روزهای پس از جنگ نزد راندولف و وینستون چرچیل [چرچیل نخست وزیر سابق انگلیس قبل از جنگ سال ۱۹۶۷ درگذشته بود، و بنابراین نویسنده باید فرد دیگری را مدنظر داشته باشد و یا دچار اشتباه شده است] لاف می‌زد. سخنان او در کتاب کنت‌لاو تحت عنوان «سوئز: جنگی که تکرار شد»، (نیویورک: مک‌گراوهیل، ۱۹۶۹) صفحه ۶۷۷ آمده است.
- ۲۳- دونالدنف، «رزمندگان اورشلیم»، صفحه ۲۰۶
- ۲۴- سؤال وایزمن از دانشجویان دانشکده افسری در ال‌همیشمر (Al Hamishmar) چاپ شده است. وی در سالهایی که فرمانده یک پایگاه نیروی هوایی بود [دهه ۱۹۵۰] هر یک از

پرسنل زیردست خود را که به اقدامات تنبیهی محکوم تنده بودند، به شرط آنکه يك جوك مستهجن که وی نشنیده باشد برایش تعریف کند می بخشید. اما اگر قبلاً آن جوك را شنیده بود تنبیه را دو برابر می کرد.

۲۵- استفن گرین، «Taking Sides»، (نیویورک: ویلیام مورو، ۱۹۸۴)، صفحه ۲۰۳.

۲۶- دونالدنف، صفحه ۲۲۹.

۲۷- دونالدنف، «رزمندگان اورشلیم»، صفحه ۲۳۳. نقل شکایت دردمندانۀ ملك حسين براساس اطلاعات شخصی کسب شده از مقامات سابق اطلاعاتی است. استفاده از بمب ناپالم توسط اسرائیل به منظور سرعت بخشیدن به خارج شدن فلسطینی ها از ساحل غربی هم توسط ناظران غربی و هم توسط فلسطینی هایی که هنوز هم در مناطق اشغالی بسر می برند نزد نویسندگان تأیید شده است.

۲۸- برای آگاهی کامل از جریان حمله اسرائیل به کشتی لیبرتی مراجعه کنید. به اثر یکی از بازماندگان حادثه به نام جیمز انس (Ennes) تحت عنوان «تهاجم به لیبرتی»، (نیویورک، انتشارات ایوی، ۱۹۷۹). انس در این کتاب این واقعت، غیرقابل رد را مطرح می کند که اسرائیلی ها می دانستند دارند چه کار می کنند، و همچنین این را مطرح می سازد که ایالات متحده این حادثه را پرده پوشی کرده است.

۲۹- نیویورک تایمز، ۸/۲۱/۸۲

۳۰- هآرتز، ۳/۲۰/۷۲

۳۱- ادعای پلد درباره اینکه فرض تهدید نظامی به حساب آوردن تجمع مصریان توهینی به ارتش اسرائیل بشمار می رود، در يك سخنرانی درباره جنگ ۱۹۶۷ صورت گرفته است. گزارش سخنان وی در روزنامه معاریو (۷۲/۳/۲۴) چاپ شد، اما این کار چند روز پس از انجام سخنرانی انجام گردید. اظهارات پلد اعتراف و ایزمن را درباره اینکه «هیچ تهدیدی» در سال ۱۹۶۷ وجود نداشته است بیشتر تأیید می کند. این تکذیب های بنیان افسانه «داوود و جالوت» در جنگ ۱۹۶۷، عموماً در ایالات متحده انعکاس نیافت [به خاطر آنکه یهودیان آمریکا کار اعراب را تمام شده ندانند]، هر چند که اعتراف بگین درباره ماهیت انتخاب جنگ به صورت داوطلبانه توسط اسرائیل در نیویورک تایمز به چاپ رسید.

۳۲- لوموند، ۲/۲۹/۱۹۶۸.

فصل هفتم

۱- مصاحبه با نویسندگان در ژوئن ۱۹۹۰. جالب است اضافه کنیم وی نمونه ای از آنچه خلق کرده در اختیار ندارد. وی از نویسندگان درخواست کرده آدرس وی و نام شهری را که در آن زندگی می کند محرمانه تلقی کنند.

- ۲- ماتی گولان، «راه صلح: زندگینامه شیمون پرز»، (نیویورک؛ انتشارات وارنر، ۱۹۸۹).
- ۳- ماتی گالان، «راه صلح: زندگینامه شیمون پرز»، صفحه ۲۰.
- ۴- درباره نظریات پرز و گاردنر درباره معاملات اسلحه نگاه کنید به ماتی گالان، صفحه ۷۹-۸۲.
- ۵- پیرین، «Les Deux Bombes»، (پاریس، فایارد)
- ۶- روزنامه داور، ۸۹/۷/۱۴
- ۷- آرون کلیمن، «توانایی جهانی اسرائیل»، (واشنگتن، پرگامون) صفحه ۲۱
- ۸- مصاحبه شخصی با پل نیتز، سپتامبر ۱۹۹۰. درباره مخالفت با فروش جنگنده های اف-۴ نگاه کنید به استفن گرین، «زندگی با شمشیر»، (براتلبرو، ۱۹۸۸) صفحه ۱۳
- ۹- کریستین ساینس مانیتور، ۹۰/۸/۲۴
- ۱۰- زیوشیف، «تاریخ ارتش اسرائیل»، (لندن، جکسون، ۱۹۸۷) صفحه ۱۸۵
- ۱۱- دونالدنف، «سیاست خاورمیانه ای نیکسون: از موازنه تا عدم تعادل»، (فصلنامه مطالعات عربی، زمستان ۱۹۹۰)
- ۱۲- خاطرات رابین، (بوستون، لیتل براون، ۱۹۷۹)
- ۱۳- برای آگاهی از ارقام کمک ایالات متحده رجوع شود به تحقیق کنگره که توسط کلاید آر.مارک و تحت عنوان «اسرائیل: اطلاعات کمکهای دریافتی از خارج» به تاریخ جولای ۱۹۹۰ فراهم شده است. همچنین رجوع شود به مقاله آر.دی. مک لورین تحت عنوان «انتقال تکنولوژی نظامی ایالات متحده و صادرات دست دوم اسلحه: یک بررسی موردی» که در شماره تابستان ۱۹۸۵ نشریه پاسیفیک رویو چاپ شده است و رشد کمک نظامی و همکاری فنی آمریکا - اسرائیل را مورد بررسی قرار می دهد.
- ۱۴- کوتاهی سرویس اطلاعاتی اسرائیل در رابطه با دشمنان عرب آن توسط تعداد زیادی از مقامات اطلاعاتی که در امور منطقه تجربه دارند بیان شده است. نظرات آرچی روزولت از کتاب خاطرات وی تحت عنوان «شوق آموختن»، (بوستون: لیتل براون؛ ۱۹۸۸) آورده شده است.
- ۱۵- گرین، «زندگی با شمشیر»، صفحه ۸۲
- ۱۶- گزارش کمیته پایک، (ناتینگهام، ۱۹۷۷)
- ۱۷- Aviation Week and Space Technology به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۶۷.
- ۱۸- مصاحبه با سرهنگ دوم استالفی، ژانویه ۱۹۹۱، سایر مقامات سابق پنتاگون که ترجیح داده اند نامشان برده نشود نامحسوب بودن نتیجه گیری های وی را در نیروی هوایی ایالات متحده شهادت داده اند.
- ۱۹- مصاحبه با مقام سابق نیروی هوایی ایالات متحده که در برنامه ضد تانک نیروی هوایی کار

می کرده است.

۲۰- ارقام کمک از يك گزارش سرویس تحقیق کنگره نقل شده که توسط کلاید آر. مارک تحت عنوان «اسرائیل: حقایق کمک خارجی ایالات متحده» در جولای ۱۹۹۰ فراهم آمده است.

فصل هشتم

۱- اسناد لانه جاسوسی ایالات متحده (شماره ۱۱) تهران، ۱۹۸۱، صفحه ۹، نویسندگان به دعوت رئیس سیات در مهمانی زوی رویتر حضور داشته اند.

۲- بیشارابه به، «اسرائیل و آمریکای لاتین؛ ارتباط نظامی»، (نیویورک، ۱۹۸۶) وابستگی صادرات تسلیحات اسرائیل به اجزای ساخت ایالات متحده در گزارش اداره محاسبات عمومی قید شده است.

۳- مصاحبه با ماروین کلمو، ۱۹۸۱، مخالفت با فروش اف-۱۵ در کتاب ادوارد تیونان به نام «گروه فشار»، (نیویورک، ۱۹۸۷) ذکر شده است.

۴- موضوع مخارج گروه خرید اسرائیل و سایر جزئیات در مورد عملیات این هیأت از مقاله واشنگتن پست (۳۰ اوت ۱۹۷۷) آورده شده است. بازدید نعمان از آزمایشگاه لیورمور در کتاب یوزی ملمان و دن راویو تحت عنوان «هر جاسوس يك پرنس»، (نیویورک، هرتون میفلین ۱۹۹۰) آورده شده است. در مورد بنیامین بلومبرگ، نیز در همین کتاب اطلاعات ارائه شده است.

۵- داستان ناکامل شرکت ناپکو و اسرائیلی ها به صورت «ثبت برای تأیید» وارد سوابق موجود در دفتر دادستان کل ایالات متحده در آلبانی نیویورک شده است. این در هنگامی بود که ناپکو به خاطر صدور بدون اجازه ابزار آلات مربوط به امور نظامی به اسرائیل محکوم گردید. ملمان و راویو، «هر جاسوس يك پرنس»، (نیویورک، ۱۹۹۰)

۶- ناتنی شارونی و ال - اپ: مصاحبه با شارونی، دسامبر ۱۹۸۸. بخش اعظم قضیه ال - اپ در شیکاگو تریبون چاپ شده و از طریق منابع خصوصی که داشته ایم تأیید شده است. داستان خبرچینی استفن برین برای اسرائیلی ها در کتاب میشل سبا تحت عنوان «شبکه جهنمی» تشریح شده است.

۷- مطبوعات اسرائیل اطلاعات زیادی درباره روابط آریک شارون و رافائل ایتان چاپ کرده اند. تلاش شارون را برای ملاقات عرفات یوزی بنزیمان در کتاب خود موسوم به «قیصر اسرائیل»، (نیویورک؛ انتشارات آداما، ۱۹۸۸) شرح داده است.

۸- درباره پولارد و استخدامش در مرکز هشدار ضد تروریستی، ولف بایستر در کتاب «قلمرو دروغ» (نیویورک، هارپر وراو، ۱۹۸۹) توضیح داده است.

۹- نیروی هوایی اسرائیل و سلا: آلکس فیشمن، حاداشوت (Hada shot)، سوم دسامبر

۱۹۸۷.

- ۱۰- بلیستر، «قلمرو دروغ».
- ۱۱- تودور شاگلی، «انتخاب سوم: دیدگاه آمریکایی در مورد عملیات ضد شورش»، (نیویورک، دل، ۱۹۸۱).

فصل نهم

- ۱- اطلاعات مربوط به مؤسسه سرنیزه از طریق مصاحبه نویسندگان با کلین و شوالی به تاریخ نوامبر ۱۹۸۸ حاصل شده است. همچنین نگاه کنید به برنامه تلویزیونی فرانت لاین، لسلی و اندرو کاکبورن؛ «اسرائیل؛ ارتباط پنهان»؛ مه ۱۹۸۹.
- ۲- مصاحبه نویسندگان با سرهنگ دوم شوالی در دسامبر ۱۹۸۸
- ۳- مصاحبه با درور ایال، دسامبر ۱۹۸۸
- ۴- گزارش محرمانه دی.ای.اس تحت عنوان «Organizacion de sicariosy narcotraffi-cantes en el Magdalena Medio» به تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۸۸
- ۵- موضوع تکه الماس در کتاب جین هانتز «سیاست خارجی اسرائیل»، (بوستون: ۱۹۸۷) ذکر شده است. هلحمی در کتاب «ارتباط اسرائیلی»، (نیویورک، ۱۹۸۷) از جریان پرداختهای نقدی به سوموزا پرده برمی دارد. درباره دوستی سوموزا و اسرائیل نگاه کنید به کتاب جمایل و گوتیرز تحت عنوان «It's No Secret»، (انتشارات مایل لیف، ۱۹۸۶).
- ۶- وزارت دفاع اسرائیل، «سازمان جوانان رزمنده و پیشرو» موسوم به نهال (Nahal)، تل آویو، ۱۹۶۳. مسأله فعالیت‌های اجتماعی اسرائیلی‌ها در کتاب به به (Bahbah) تحت عنوان «اسرائیل و آمریکای لاتین: رابطه نظامی»، (نیویورک: انتشارات سنت مارتین، ۱۹۸۶) ذکر شده است. جزئیات شبکه‌های تعاونی‌های روستایی در کتاب هانتز وجود دارد. استراتژی آمریکا برای مبارزه با رادیکالیسم در کتاب هلحمی موسوم به «ارتباط اسرائیلی» مورد بحث قرار گرفته است. اطلاعات بیشتر درباره مبادلات اسرائیل - آمریکای لاتین را می‌توان در کتاب جمیل و گوتیرز «It's No Secret» یافت.
- ۷- برنت دباسمن، «بعد از ترك سفارت، نگاهی به نقش تسلیحاتی اسرائیل در آمریکای لاتین». درخواست هیگ در مورد گواتمالا در کتاب هلحمی ذکر شده است. همچنین نگاه کنید به مصاحبه‌های نویسندگان با ژنرال پلد و با درور ایال مدیر بازاریابی شرکت سرنیزه به تاریخ دسامبر ۱۹۸۸.
- ۸- جزئیات مربوط به سیستم کامپیوتر امنیتی و اظهارات کشیش آمریکایی در کتاب هانتز ثبت شده است. بیت هلحمی نیز شبکه کامپیوتری را توصیف کرده است. گزارش روزنامه‌ها آرتزدرد مورد سلاح یوزی در گواتمالا به تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۸۵ چاپ شده است. منبع وابسته به

دولت ریگان اظهارات خود را در نوامبر سال ۱۹۸۵ در زمانی که عمیقاً در جریان سیاست ایالات متحده در گواتمالا درگیر بود نزد نویسندگان عنوان کرد.

۹. ویکتور پررا «قبائل گمشده گواتمالا» در نشریه مانتلی، برکلی دسامبر ۱۹۸۵. موضوع کمیسرهای نظامی گواتمالا در مقاله نانس پیکنهام در نشریه مالتی نشنال مانیتور (آوریل ۱۹۸۴) قید شده است. ریوس مونت و کنفرانس اسقف‌های کلیسای کاتولیک رم در سایمون، نیویورک تایمز، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲ گزارش شده است.

۱۰. روزنامه معاریو؛ ۱۳ دسامبر ۱۹۸۵، اظهارنظرهای سرهنگ دوم شوالی درباره بن ار و ارتش گواتمالا از مصاحبه نویسندگان با وی در سال ۱۹۸۸ استخراج شده است.

۱۱. امریه شورای امنیت ملی؛ ۲۳ نوامبر ۱۹۸۱، ماخذ آژانس اطلاعات دفاعی هفته نامه اطلاعاتی این آژانس به تاریخ ۱۶ جولای ۱۹۸۲ است. موضوع مدارک جعلی در روزنامه معاریو ۱۳ دسامبر ۱۹۸۵ ذکر شده است. قلم ۲۵ سنتی شاپیرو برای امضای قرارداد خرید هواپیما از مصاحبه نویسندگان با وی به تاریخ دسامبر ۱۹۸۸ استخراج شده است.

۱۲. توصیفات درباره حضور سعدا در ماساچوست، از دو منبع بدست آمده که هر دو مصاحبه‌های شخصی نویسندگان هستند. چگونگی وارد شدن اسرائیلی‌ها به هندوراس از کتاب اندرو ولسلی کاکبورن «اسرائیل، ارتباط پنهانی» آورده شده است. گزارش پیمان کیسی و گالتری در لس آنجلس تایمز ۳ مارس ۱۹۸۵ چاپ شده است.

۱۳. اظهارنظرهای لویز از کتاب آندرسون نقل شده است - ارتباط گردان ۳۷۶ را با اسرائیلی‌ها خوان تامایو در میامی هرالد شرح داده است. همکاری ماما بالستروس قاچاقچی مواد مخدر با وزارت امور خارجه در گزارش کمیته خارجی سنا تحت عنوان «مواد مخدر، عملکرد پایین و سیاست خارجی: گزارش کمیته فرعی مربوط به مواد افیونی، تروریسم و عملیات بین‌المللی» ذکر شده است. اظهارات لاپینیان طی یکسری مصاحبه با نویسندگان عنوان گردیده است.

۱۴. اسمیت وین، ذکر شده در نیویورک تایمز ۱۰ اگوست ۱۹۸۵ و گاردین ۱۱ اکتبر ۱۹۸۵. رابطه لاپینیان و شروود در روزنامه معاریو ۱۳ دسامبر ۱۹۸۵ توصیف شده است. مؤسسه شروود در کتاب بروگان و زارکا تحت عنوان «تجارت مرگبار»، (نیویورک، نورتون، ۱۹۸۳) بیشتر معرفی شده است. لاپینیان نظرات خود در مورد گلسر و روبتر را طی مصاحبه با نویسندگان عنوان کرد. روابط ریکاردو لائو با کنترها طی مصاحبه نویسندگان بایک منبع دولتی روشن شده است. ارتباط وی با به قتل رسیدن اسقف رومرو در روزنامه نیویورک تایمز ۲۲ و ۲۳ مارس ۱۹۸۵ عنوان شده است.

۱۵. مصاحبه نویسندگان با منبع دولتی که نام وی محفوظ است به تاریخ مه ۱۹۸۹. توضیح دولت ایالات متحده سندی است تحت عنوان «ایالات متحده آمریکا. وی. الیورنورث -

جنایی ۰۲ - ۸۰ - ۸۸ جی.ای.جی.» این سند را می‌توان از آرشیو امنیت ملی در واشنگتن دریافت کرد. یادداشت کیسی که در دادگاه نورث ارائه شده سندی است تحت عنوان سیا - سری - یادداشت از سوی ویلیام کیسی رئیس اطلاعات مرکزی به رابرت مک‌فارلین مشاور امنیت ملی - ۲۷ مارس ۱۹۸۴ - «کمک اضافی به برنامه نیکاراگوئه». نسخه این سند را می‌توان از آرشیو امنیت ملی در واشنگتن که بهترین آرشیو مدارک مربوط به ج.ای.ان ایران - کنترا است بدست آورد.

۱۶ - گفته ریگان در مقاله ادی کافمن تحت عنوان «چشم انداز اورشلیم» در واشنگتن کوارترلی (پاییز ۱۹۸۴) ذکر شده است. مقاله اورشلیم پست درباره جامعه یهودیان و کنترها به تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۸۴ چاپ شده است. ملاقات با کیمچی در سند توضیح دولت ایالات متحده [در دادگاه سرهنگ نورث] آمده است. موضوع پورتو کورینتو در کتاب لسلی کاکبورن «خارج از کنترل»، (نیویورک، ۱۹۸۷) طرح شده است.

۱۷ - گفته‌های چامورو از کتاب آندرسون و چند مصاحبه نویسندگان با وی استخراج شده‌اند. اظهارات «مزدور» در روزنامه ال دیا یازدهم ژوئن ۱۹۸۸ چاپ شده است. توصیفات نویسندگان از تیگوسیگالیا حاصل سفرهایی است که به عنوان خبرنگار سی.بی.اس به هندوراس داشته‌اند.

۱۸ - شهادت ژنرال رابرت شوایتزر در برابر کمیته سنا به سال ۱۹۸۸. همه اظهارات وی از این گزارش آورده شده است. سند شرکت جی.ام.تی درباره نیکاراگوئه، آنگولا، افغانستان و کامبوج نیز در گزارش کمیته سنا تحت عنوان «ماجرای ایران گیت» شماره ۲۱۶-۱۰۰ قید شده است.

۱۹ - شهادت ژنرال شوایتزر. رسیدن تسلیحات به دست «سویرمارکت» از اظهارات سینگلاب در گزارش «ماجرای ایران گیت» آورده شد. همه نقل قولها از همین گزارش است.

۲۰ - شهادت ژنرال سینگلاب موضوع لهستان در نیویورک تایمز و اورشلیم پست ذکر شده و فروش سلاح به یکی از کشورهای خاورمیانه در شهادت سینگلاب مطرح گردیده است. رسیدن سلاحهای آمریکایی به دست خمسرخ توسط نایان چاندا سردبیر هفته نامه وال استریت ژورنال به اطلاع نویسندگان رسید.

۲۱ - شهادت دکتر کنستبل در کتاب هانتز «وزارت امور خارجه اسرائیل» قید شده است. موضوع امیدالسالوادور به استفاده از نفوذ اسرائیل در ایالات متحده در مقاله ادکادی (Ed Cody) «السالوادور - اسرائیل پیوندهای بیشتری برقرار می‌کنند»، در واشنگتن پست مطرح شده است.

۲۲ - دیوید بلانندی، لندن سانندی تایمز، ۲۲ فوریه ۱۹۸۱. شرکت اوچوا در جریان قتل عام سال ۱۹۸۱ از مقاله کریس هجز (Chris Hedges) در کریشن ساینس مانیتور ۲۶ سپتامبر

۱۹۸۴ آورده شده است. آموزش دوآبیسون در اسرائیل در کتاب هانتر قید شده است. مصاحبه با گوئرا یا گوئرا در فوریه ۱۹۸۳ انجام شده است.

۲۳- اظهارنظرهای دیوید کیمچی از مصاحبه نویسندگان با وی در دسامبر ۱۹۸۸ آورده شده که در برنامه تلویزیونی فرانت لاین شبکه پی.بی.اس تحت عنوان «اسرائیل: ارتباط پنهانی» نیز پخش شده است.

۲۴- همکاری کاتز با جنبش گوش آمونیم در روزنامه داور روزهای ۱۳ و ۱۴ دسامبر ۱۹۷۹ ذکر شده است. همین مقاله در مورد تأمین هزینه قرارداد های اسرائیل توسط کاتز مطلب نوشته است. همچنین موشه لیختمن (Lichtman) در مقاله «صادرات تسلیحاتی اسرائیل» در شماره جولای ۱۹۸۳ مانیشن به این موضوع اشاره می کند. گفته های لاجینیان از مصاحبه نویسندگان با وی آورده شده و پیام سفارت ایالات متحده در مورد هواپیماهای ال.آل سندی است که در وزارت امور خارجه ایالات متحده قابل دستیابی می باشد. سایر اطلاعات از مصاحبه با شاپیرو و تحقیق نویسندگان از مجتمع اسکس هاوس کسب شده است.

۲۵- همه اظهارنظرهای کاتز از مصاحبه نویسندگان با وی استخراج شده اند. موضع وی در مقابل امیل سعدا در اورشلیم پست ذکر شده است.

فصل دهم

۱- ارلیش و میری، معاریو، ۲۵ آگوست ۱۹۸۹. مسأله هراری و میگدال در روزنامه هاآرتز نهم آگوست ۱۹۸۹ قید شده و توصیف هراری از خود به عنوان بهترین دوست مانوئل نوریگا در روزنامه وال استریت ژورنال هفتم مارس ۱۹۹۰ چاپ شده است. اقامت اعضای کارتل مواد مخدر در پاناما در «جدایی از دیکتاتور»، (نیویورک: پاتنام، ۱۹۹۰) قید گردیده است. اظهارنظر مشاور نوریگا متعلق است به جوئل مک کلری مشاور سیاسی سابق نوریگا که در مصاحبه با نویسندگان عنوان کرده است. جدایی هراری از موساد در کتاب دیگر نویسندگان به نام «اسلحه، مواد مخدر، و سیا» بحث شده است. نویسندگان چند ساعت در مورد پرداختهای سیا به نوریگا با مشاور وی خوزه بلاندون، مقامات سابق سیا در منطقه، و محققین کنگره بحث کرده اند. توصیف نوریگا به عنوان يك فاحشه دوست داشتنی از جوئل مک کلری است. سفر نوریگا به اسرائیل به عنوان پاداش فراهم آوردن اسناد. فروش اسلحه، در کتاب کمپ قید شده است.

۲- جان کالی، «مارس سبز، سپتامبر سیاه»، (لندن: فرانک کاس) اظهارنظرها پیرامون هراری و زوی زامیر از هاآرتز نهم آگوست ۱۹۸۹ آورده شده است. نقل فعالیت های اولیه هراری در موساد نیز از همین منبع است.

۳- بار زوهار و هابر «در جستجوی شاهزاده سرخ» و همچنین کتاب استوارت استیون به نام

- «سرجاسوسان اسرائیل» و کتاب راویو و ملمان با عنوان «هر جاسوس يك پرنس».
- ۴- توصیفات مهمانی‌ها و گفته‌های رابی صهیون لوی از یدیوت آهارونوت دوازدهم ژانویه ۱۹۹۰ نقل شده است. شرح آپارتمان، راننده و سایر مسائل مربوط به هراری از وال استریت ژورنال هفتم مارس ۱۹۹۰ و تأیید درخواستهای وی در اسرائیل از مقاله یوری دان در نیویورک پست ۱۱ جولای ۱۹۸۸ نقل شده اند. سلاحهای حمل شده از اسرائیل و موضوع قاچاق مواد مخدر در روزنامه داور ۲۲ دسامبر آمده است.
- ۵- شهادت کارلتون در پرونده تحقیق کمیته روابط خارجی سنا در مارس ۱۹۸۸ قید شده است و به کمیته فرعی تروریسم، مواد مخدر، و عملیات بین المللی مربوط است. بهره برداری‌های هراری در وال استریت ژورنال هفتم مارس ۱۹۹۰ آمده است. مأخذ اطلاعات مربوط به یهودیان پاناما روزنامه‌های اسرائیلی یدیوت آهارونوت و هاآرتز هستند.
- ۶- اظهارات بلاندون در این بخش از مصاحبه نویسندگان با وی به تاریخ مارس سال ۱۹۸۸ آورده شده است. طی همین ماه بلاندون در مقابل کمیته روابط خارجی سنا نیز شهادت داد.
- ۷- مقاله رابرت پاری در نیوزویک به تاریخ ۲۵ مه ۱۹۸۸. یادداشت‌های سرهنگ نورث در آرشیو امنیت ملی در واشنگتن قابل دستیابی است.
- ۸- یادداشت‌های واتسون در مورد تدارک کنترها و نامه گورمان به پیکرینگ در آرشیو اسناد امنیت ملی قابل دستیابی است. اظهارات بلاندون در مصاحبه نویسندگان با وی مطرح گردید. رابطه هراری و سیا در وال استریت ژورنال هفتم مارس ۱۹۹۰ آمده است. منبع سیات در زمینه فروش ۴۰ میلیون دلار اسلحه و نقش موادمخدر در تأمین آن در روزنامه خداشوت ۳۰ اوت ۱۹۸۹ آمده است. رابطه گریگ و هراری در کتاب کمپ ذکر شده و بلاندون نیز رابطه آنها را نزد نویسندگان تأیید کرده است.
- ۹- نامه نوریگا در کمیته فرعی سنا در زمینه تروریسم، موادمخدر و عملیات بین المللی مطرح شد. گزارش ای.بی.سی به تاریخ ۷ مارس ۱۹۸۸ است. اظهارات بلاندون در مصاحبه نویسندگان با وی مطرح شد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب لسلی کاکبورن «خارج از کنترل» که در آن اظهارات ژنرال سیکورد از عوامل اصلی عملیات سرهنگ نورث به این صورت قید شده است: «فلیکس برای ران مارتین کار می کرد. من نیز به فلیکس پول می دادم... مارتین هندوراس را خریده بود... خریدن هندوراس با چند میلیون دلار امکان دارد. مارتین در آنجا برای خودش سوپرمارکتی (انبار اسلحه) داشت. او از فلیکس توقع داشت کار سوپرمارکت وی را توسعه دهد... کسانی را برای تحقیق به آنجا فرستادم. به عقیده آنها بخشی از منابع پولی از طریق مواد مخدر بدست می آمد.»
- ۱۰- وال استریت ژورنال ۷ مارس ۱۹۹۰. داستان فرار هراری را مجله ژورنال نیز چاپ کرده است. توصیف شبکه هراری از اعترافات بلاندون در کمیته روابط خارجی سنا است.

۱۱- روزنامه لاپرنسا ۳۱ ژانویه ۱۹۹۰. بیرون برده شدن اسناد و پرونده‌ها از پاناما در واشنگتن تایمز یازدهم ژانویه ۱۹۹۰ قید شده است. «صاحبۀ تلویزیونی» هراری از تلویزیون اسرائیل به تاریخ ششم ژانویه ۱۹۹۰ پخش شد و بی.بی.سی نیز آن را در روز بعد پخش نمود. موضوع ارسال نامه‌های تحسین آمیز در یدوت آهارونوت چاپ شده است. شرح کارهای هراری در تل آویواز اتی هسید است که در ۲۹ آوریل ۸۹ در حداثوت به چاپ رسانده است.

۱۲- مصاحبۀ نویسندگان با کارلوس لموس سیمونز در شهر کالی کلمبیا در مارس ۱۹۹۰ که در برنامه فرانت لاین تحت عنوان «درون کارتل» از پی.بی.اس پخش شده است. موضوع حیوانات وحشی از یک سری مصاحبۀ انجام شده در کلمبیا توسط نویسندگان استخراج شده است. در مورد کارتل نوشته‌های فراوانی وجود دارد که برجسته‌ترین آنها عبارتند از «Los Jinetes de La Cocaina» نوشته فابیو کاستیلو، و «کوکا - کوکا» نوشته ماریو آرانگو. تعداد هشتاد و دو قتل عام از میامی هرالد ۲۳ ژانویه ۱۹۸۹ آورده شده است. توصیف کلمبیا و مسائلی مانند و یولنسیا از گزارش نویسندگان تحت عنوان «درون کارتل» ذکر شده است. در مورد سفرایتان به کلمبیا یدوت آهارونوت و مجله «سیاست خارجی اسرائیل» مطلب نوشته‌اند. رابطه هراری و کاخادر «وست ژرمن نیوز سرویس» و رفتن هراری به پورتوبویا کا در «نیوزدی» ذکر شده‌اند.

۱۳- مصاحبۀ نویسندگان با کارلوس لدر، مارس ۱۹۹۰. همه اظهارنظرهای لدر از این مصاحبه آورده شده است. مطالب مربوط به ام.ای.اس و سازمان چریکی ام-۱۹ از مصاحبۀ نویسندگان با ژنرال میگوئل ماتزا مارکز رئیس پلیس امنیت داخلی کلمبیا استخراج شده‌اند. سایر مطالب از مصاحبه با لدر، و همچنین شهادت رومن میلیان رودریگز در مقابل کمیته روابط خارجی سنا (مارس ۱۹۹۰) نقل شده است.

۱۴- مصاحبۀ نویسندگان با ژنرال میگوئل ماتزا مارکز، سپتامبر ۱۹۸۹ در بوگوتا. تشریح وی از زمان انفجار نیز متعلق به همین مصاحبه است.

۱۵- سند محرمانه دی.ای.اس تحت عنوان «حضور مزدوران خارجی در کلمبیا». مبلغ ۸۰۰ هزار دلار در روزنامه یدوت آهارونوت اول سپتامبر ۱۹۸۹ ذکر شده است. شرکت آلتیمیت تراول در مجله سیاست خارجی اسرائیل مارس ۱۹۹۰ توصیف شده است، موضوع مار در مقاله روبن یسایی در یدوت آهارونوت اول، سپتامبر ۸۹ قید شده است. میزان قراردادهای تسلیحاتی کلمبیا با اسرائیل (۲۵۰ میلیون دلار) در حداثوت ۳۰ اکتبر ۱۹۹۰ آمده است.

۱۶- سند محرمانه - Departamento Administrativo de Seguridad Central de Intel ligencia موسوم به «سازمان سیکاریوس قاچاقچیان مواد مخدر در منطقه ماگدالنامدیو»، (Organizacion de Sicarios Y narcotraficantes en el Magdalena Medio) به تاریخ

۲۰ جولای ۱۹۸۸. اطلاعات دی.ای.اس که در اختیار سیا و دی.ئی.ای گذاشته شده در مصاحبه با ژنرال مارکز در دسامبر ۱۹۸۹ نزد نویسندگان عنوان شد. اظهارات وزارت امور خارجه اسرائیل در ۲۴ اکتبر ۱۹۸۹ در روزنامه حداشوت به چاپ رسیده است. اطلاعات مربوط به چاری سولانو از شهادت گامز نقل شده است. فیلم آموزشی سیکاریوس توسط نویسندگان در کلمبیا بدست آمد و در گزارش تلویزیونی «درون کارتل» در برنامه فرانت لاین پخش شد.

۱۷- مصاحبه با پناهندگان توسط آندرو کاکبورن که در برنامه پیش گفته تلویزیونی پخش شده است. با پدر میرودر مارس ۱۹۹۰ مصاحبه شد.

۱۸- «نیوزدی» ۲۳ مه ۱۹۹۰. همچنین نگاه کنید به «سلاح برای آنتیگوا»، گزارش کمیسیون تحقیق در مورد حمل سلاحهای اسرائیلی به آنتیگوا و انتقال بعدی آنها به کلمبیا، (لندن، داک وورث، ۱۹۹۰). مازاد بودن سلاحها در وزارت دفاع اسرائیل در حداشوت ۲۹ اوت ۱۹۸۹ چاپ شده است. نویسندگان خود شاهد جشن اعضای کارتل کالی بودند. سوابق بانکی گاخا توسط دی.ای.اس اعلام شدند. اظهارات اسکول در مصاحبه نویسندگان با وی (مه ۱۹۹۰) عنوان شده است.

۱۹- نگاه کنید به بلام کوپر. شوالی در مصاحبه با نویسندگان از بن ار نام برده است. از شاچر به عنوان عامل موساد، در ایندپندنت چهارم اکتبر ۱۹۹۰، «برنامه تلویزیونی تایمز این هفته» به همان تاریخ، و کتاب بلام کوپر نام برده شده است. مخایره شدن اسناد تحویل اسلحه از میداء میامی در روزنامه واشنگتن پست ۱۸ اوت ۱۹۹۰ قید شده است. مطلع بودن مقامات اسرائیلی از جریان در نیوزدی ۲۳ مه ۱۹۹۰ آمده است. درگیر بودن بروس راپاپورت در جریان توسط یکی از حقوقدانان میامی به نام جان متر مورد تحقیق قرار گرفته و به نویسندگان اطلاع داده شده است. برای اطلاع بیشتر در مورد راپاپورت به فصل دوازدهم همین کتاب مراجعه کنید.

۲۰- اظهارات کلین از مصاحبه وی با گزارشگران به تاریخ سپتامبر ۱۹۸۹ آورده شده است. خبرچینی ارتش کلمبیا در مورد انفجار بمب در اتومبیل ژنرال ماتزا در مصاحبه نویسندگان با ژنرال ماتزا مطرح شده است. اظهار نظر هررا در مورد مایک هراری و موضوع برچسب انحرافی روی کانتینر محتوی اسلحه از نیوزدی چهارم آوریل ۱۹۹۰ نقل شده است.

۲۱- اظهارات رابین از حداشوت ۳۱ اوت ۱۹۸۹ نقل شده است. اظهارات کلین در همین روزنامه به تاریخ دوروز پیش از اظهارات رابین آمده است. با ژنرال بانث توسط نویسندگان در کالی کلمبیا به تاریخ دسامبر ۱۹۸۹ مصاحبه شد.

۲۲- واشنگتن پست ۲۹ ژانویه ۱۹۹۰. جزئیات مربوط به آفک و کلین از یونایتدپرس اینترنشنال ۲۷ ژانویه ۱۹۹۰ و آسوشیتدپرس ۲۵ ژانویه ۱۹۹۰ نقل شده است. ارائه گذرنامه آمریکایی به آفک توسط سیا در آسوشیتدپرس ۲۶ ژانویه ۱۹۹۰ و ماهنامه امور خارجه اسرائیل

فوریه ۱۹۹۰ ذکر شده است. همکاری آفک با سرویس‌های مخفی ایالات متحده در میامی هرالد آمده است. معرفی آفک به عنوان عامل سرویس اطلاعاتی در دیدیوت آهارنوت ۲۶ ژانویه ۱۹۹۰، اظهارات مربیان مؤسسه سرنیزه در مورد آفک در حداثوت ۳۱ اوت، ۱۹۸۹، اظهارات بارنثا در دیدیوت آهارنوت اول سپتامبر ۱۹۸۹، و گفته‌های یوسی سارید در حداثوت ۲۹ اوت ۱۹۸۹ آمده است.

۲۳- نیوزدی ۲۶ جولای ۱۹۹۰. اتهامات کلین در واشنگتن پست ۲۹ جولای ۱۹۹۰ عنوان شده‌اند. اظهارات ژنرال ماتزا در مصاحبه با نویسندگان عنوان شده است. اظهارات وی در مورد رابطه سیا با کارتل مدلین در گفتگو با یک منبع که نام وی محفوظ است و نویسندگان در ژوئن ۱۹۹۰ در بوگوتا با وی مصاحبه کرده‌اند طرح شده است. منبع اظهارات سخنگوی سرویس مخفی خبرگزاری یونایتدپرس ۲۷ ژانویه ۱۹۹۰ است. موضوع کارگران مهاجر فصلی توسط آسوشیتدپرس به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۹۰ مخابره شده است.

فصل یازدهم

۱- اظهار شده در «هفته نامه یهودیان واشنگتن» در ۲۳ دسامبر ۱۹۸۹. اظهارات سولارز ازها آرتز ۲۲ دسامبر ۱۹۸۹ نقل شده است. ملاقات سفیر با اعضای کنگره در ماهنامه امور خارجه اسرائیل آوریل ۱۹۹۰ ذکر شده است. هشدار اعضای کنگره به سفیر در هفته نامه یهودیان واشنگتن ۱۵ مارس ۱۹۹۰ آمده است.

۲- اخبار ان.بی.سی ۲۵ اکتبر ۱۹۸۹. توصیف آرنیستون نیز از همین منبع نقل شده است. سهم اسرائیل در طراحی موشک در نیویورک تایمز ۲۷ اکتبر ۱۹۸۹ آمده است. افزایش تجارت اسرائیل - آفریقای جنوبی توسط فرد فرانسیس در اکتبر ۹ مارس ۱۹۹۰ ان.بی.سی مطرح شد. تلگرام مربوط به موتورهای مدل ۱۷۹ از مجله سیاست خارجی اسرائیل آوریل ۱۹۹۰ آورده شده و منبع قراردادهای موجود بین دو کشور اورشلیم پست ۵ ژانویه ۱۹۹۰ است.

۳- «یادداشت اطلاعاتی درون سازمانی» / سیا / سری / دسامبر ۱۹۷۹ / «حادثه ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹» / بدست آمده از اسناد سیا تحت قانون آزادی اطلاعات. سایر نقل قولها از سیا نیز در این بخش از همین منبع است. شرایط منطقه آزمایش از کتاب گرین «Taking Sides» آورده شده است. گرین در این کتاب اطلاعات بیشتری در زمینه ماهواره والا ارائه می‌کند. اظهارات بوش از آسوشیتدپرس ۲۸ اکتبر ۱۹۸۹ و موضوع کاهش اظهارنظرها در مورد مسائل اطلاعاتی نیز از گزارشهای همین خبرگزاری در ۲۷ اکتبر همان سال آورده شده‌اند.

۴- یادداشت درون سازمانی سیا. سیستم آغاز گداخت در گزارش سیا قید شده است. گزارش ساندی تایمز به تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۸۶ است. اظهارات ترنر در کتاب گرین آمده است. اظهارات مقام ارشد سیا از مصاحبه نویسندگان با منابعی که نام آنها محفوظ است آورده شده است.

۵- مصاحبه با ژنرال هود در اکتبر ۱۹۸۸ در تل آویو. با دیوید کیمچی نیز در دسامبر همین سال در تل آویو مصاحبه شده است. شرکت اوردان در صفحه ۱۰ راهنمای فروش وزارت دفاع اسرائیل در سال ۱۹۸۸ معرفی شده است. درز کردن اطلاعات پنتاگون در مورد رابطه آفریقای جنوبی و اسرائیل در اخبار ۲۵ اکتبر ۸۹ شبکه ان.بی.سی، و ۲۸ اکتبر همان سال در آسوشیتدپرس منعکس شد.

۶- نامه کمیته سیاهان به تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۸۸ است. کراکت بیانیه خود را به تاریخ هفدهم مارس همین سال صادر کرد. اطلاعات مربوط به چگونگی شباهت با هواپیمای لوی از ژوهانسبورگ استار ۲۵ جولای ۱۹۸۸ نقل شده است. گزارش یدوت آهارونوت به تاریخ سوم نوامبر ۱۹۸۷ است. موضوع استفاده از تانکرها به عنوان ابزار جنگ الکترونیک در مجله سیاست خارجی اسرائیل سپتامبر ۱۹۸۸ آمده است. شباهت کفیر و چیتا در کتاب بنیامین بیت هلحمی «ارتباط اسرائیلی» بحث شده است. با ژنرال هود در اکتبر ۱۹۸۸ در تل آویو مصاحبه شد.

۷- ماتی گولان، «راه صلح»؛ بیوگرافی شیمون پرز (۱۹۸۹- نیویورک). اظهارات مقامات صنایع هواپیمایی اسرائیل در هاآرتز ۱۷ جولای ۱۹۸۸ چاپ شده است.

۸- یدوت آهارونوت هفتم اوت ۱۹۸۳. اظهارات رابین از نشریه ساوت آفریکن دایجست ۱۹۷۶ آورده شده. مدرسه تاکتیک و مانور آفریقای جنوبی در کتاب هانتر «سیاست خارجی اسرائیل» آمده است. همکاری آفریقای جنوبی در مورد قطعات یدکی در کتاب بیت هلحمی قید شده است. جمله سیلی خوردن آفریقای جنوبی از نشریه اتحادیه صهیونیستهای آفریقای جنوبی ۲۱ مارس ۱۹۶۲ و کتاب هانتر نقل شده است. مبادله اورانیوم را هلحمی در کتاب خود آورده است. نشریه ترانس والر به تاریخ اول دسامبر ۱۹۴۶ است. اظهارات هرمن کوهن از مجله سیاست خارجی اسرائیل فوریه ۱۹۹۰ نقل شده است. موضوع کمک کانادایی ها در مصاحبه با منبعی که نام وی محفوظ است نزد نویسندگان عنوان شد.

۹- روزنامه «نامیبیا» هفتم دسامبر ۱۹۸۹. «تیم زد» در ماهنامه امور خارجه اسرائیل ژوئن ۱۹۸۸ ذکر شده است. اظهارات سخنگوی کنگره آفریقا از ساندی تایمز لندن نقل شده است. نامه های منفجر شونده موساد در نشریه نیوآفریکن، مقاله «واقعیت تلخ پشت پرده بیرحمی های تیم ترور آفریقای جنوبی» ذکر شده است. موضوع بویل توسط اندرو کاکبورن در نیویورک تایمز قید شده است. رابطه شرکت تموز و پرزیدنت سبه در معاریو ۲۹ ژوئن ۱۹۸۴ آمده است.

۱۰- نگاه کنید به مطالعه کیسینجر درباره آفریقای جنوبی، لارنس هیل و شرکت، ۱۹۷۶. یادداشت مطالعه امنیت ملی: ان.اس.سی (سری)، «گروه درون سازمانی برای آفریقا» به تاریخ پانزدهم اوت ۱۹۶۹. موضوع چراغ سبز کاخ سفید در اکونومیست پنجم دسامبر ۱۹۷۷

ذکر شده است. خودستایی شارون در مورد دادن رهنمود به آفریقای ما در مصاحبه نویسندگان با شارون مطرح شده است. به دیوار برق دارد در ذیلی ناگراف ۵ نوامبر ۱۹۷۷ اشاره شده است. ۱۱- جیمز آدامز، «اتحاد غیرطبیعی»؛ (لندن، کوارتت، بوکز، ۱۹۸۴). پرداخت ۲۵۰ هزار دلار پول از سوی دولت آفریقای جنوبی در شماره زمستان ۱۹۸۵ مجله نشنال ریپورتر ذکر شده است. در مورد ارتباط اسرائیل و سیدنی بارون نگاه کنید به روزنامه نیشن، ۱۴ آوریل ۱۹۷۹. اظهارات رودی در مورد جنگ روانی در کتاب له دو ویلار به نام «اطلاعات سری» وجود دارد. جمله نبرد آفریقای جنوبی علیه تمام دنیا نیز در همین کتاب ذکر شده است.

۱۲- روزنامه داور اول آوریل ۱۹۸۶. بی اعتنایی دایان و وزارت دفاع اسرائیل در هاآرتز نهم نوامبر ۱۹۷۷ آمده است. اظهارات رابین در جلسه مهمانی به افتخار فورستر در وال استریت ژورنال ۲۳ آوریل ۱۹۷۶ نقل شده است. پذیرایی گرم از فورستر در پاراگوئه در تایم ۲۸ ژوئن ۱۹۷۶ و اورشلیم پست ۲۰ آوریل ۱۹۷۶ ذکر شده است. برای اطلاعات بیشتر در مورد کمک به جرالد فورد به کتاب آدامز مراجعه شود.

۱۳- مصاحبه نویسندگان با منبعی که نام وی محفوظ است در اکتبر ۱۹۹۰. اظهار نظر هر تزوگ در پانزدهم آوریل ۱۹۸۸ در «نشنال ریویو» چاپ شده است. وارد شدن ابزار آلات ساخت ایالات متحده به آفریقای جنوبی در اینترنت نشنال دیفنس اند اید فاند (International Defense and Aid Fund) سال ۱۹۸۰ ذکر شده است. موضوع موشکهای دریایی باراق در کتاب بیت هلحمی آمده است.

۱۴- مصاحبه نویسندگان با منبعی که نام وی محفوظ است در اکتبر ۱۹۹۰. گزارش مارس ۱۹۸۲ سنا تحت عنوان «پرونده مؤسسه تحقیقات فضایی و نقض تحریم تسلیحاتی ایالات متحده علیه آفریقای جنوبی» است. برای اطلاعات بیشتر در مورد جریان الانا نگاه کنید به کتاب آدامز. ارتباط نزدیک سیا و بوس و اظهارات استاکول از کتاب استاکول تحت عنوان «در جستجوی دشمنان»؛ (نیویورک: دبلیو، دبلیو، نورتون ۱۹۷۸) نقل شده است.

۱۵- شبکه «آل» در کتاب ویکتور استروفسکی تحت عنوان «راه نیرنگ»؛ (نیویورک، انتشارات سنت مارتین، ۱۹۹۰ [ترجمه فارسی توسط انتشارات اطلاعات منتشر شده است]) توصیف شده است. لورفتن افراد سیا در آفریقای جنوبی در ساندی تایمز لندن ۲۹ مارس ۱۹۸۷ ذکر شده است. رابطه با بوس در کتاب استاکول قید شده است. اسرائیل به عنوان وکیل ایالات متحده در گزارش یونایتد پرس اینترنشنال تحت عنوان «اسرائیل امیدوار است فروش تسلیحاتی خویش را دو برابر کند» به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۸۱ آمده است.

۱۶- واشنگتن پست، هفدهم اکتبر ۱۹۹۰. در مورد سیاست ضد تبعیض نژادی شهر تله هسی نگاه کنید به نشریه محلی «تله هسی دمکرات» ۲۳ ژوئن ۱۹۸۹. تاریخ اظهارات دلامز هشتم ژوئن ۱۹۸۹ است. اطلاعات مربوط به ایزکور و آزوما از هاآرتز بیستم آوریل ۱۹۸۹ نقل شده

است. داستان فعالیت تادیران در تله هسی در نشریه امور خارجی اسرائیل مه ۱۹۸۹ گفته شده است. موضوع برمن و سفارت آفریقای جنوبی در تل آویو در گزارشهای شانزدهم نوامبر ۱۹۸۹ خبرگزاری یونایتدپرس آمده است.

فصل دوازدهم

۱- ماتی گولان، زندگینامه شیمون پرز. اظهارنظر کارتر در مورد «وطن» فلسطینی ها در کتاب ادوارد تیونان (The Lobby) ذکر شده است. نقش موساد در جریان استعفای آندرویانگ در کتاب استروفسکی (راه نیرنگ) آمده است. جمله کارتر در مورد تهدید انتقام جویی از یهودیان به گفته یکی از منابع ما در حضور مسئولان ارشد مبارزات انتخاباتی وی و مشاورین بلندپایه اش عنوان شد. موضوع گزارش آژانس امنیت ملی که سبب عصبانیت کارتر شد، توسط یکی از مقامات بلندپایه دولت وی عنوان شده است.

۲- قضاوت جورج بال در کتاب پاتریک سیل «اسد: نبرد برای خاورمیانه»؛ (لندن: ۱۹۸۸) آمده است. ارقام کمک به اسرائیل و مصر به خاطر امضای معاهده کمپ دیوید از صفحه ۵۲ پیش نویس سانسور نشده گزارش اداره محاسبات عمومی در مورد کمک به اسرائیل آورده شده اند. این ارقام از گزارش نهایی یاد شده حذف شده است. پیش نویس سانسور نشده به دست یک سازمان عربی - آمریکایی افتاد. رقم ۲۰۰۰ کشته در جریان عملیات اسرائیل در لبنان در کتاب رابرت فیسک «ملت رقت انگیز»؛ (لندن: ۱۹۹۰) ذکر شد، است.

۳- دیلیپ هرو، «طولانی ترین جنگ»؛ (نیویورک، ۱۹۹۱) تلاشهای برژسکی برای تشویق جنگ عراق علیه ایران در مقاله کریستوفر هیچنز «سیاست واقعی در خلیج [فارس]، یک بازی انحراف یافته»؛ در مجله هارپر در ژانویه ۱۹۹۱ بررسی شده است. منابع دیپلماتیک خارجی ایالات متحده موفقیت صدام را در کسب حمایت اعراب از حمله به ایران شهادت داده اند. سگو در کتاب خود «مثلث ایرانی» تاریخ ملاقاتها را ذکر کرده است. گری سیک در کتاب «همه سقوط می کنند» به مشورت آمریکایی ها و اسرائیلی ها در روزهای قبل از عملیات نجات گروگانها اشاره کرده است.

۴- اظهارات نیمرودی در مورد نیاز صنایع تسلیحاتی اسرائیل به ایجاد شغل در روزنامه نیویورک تایمز اول فوریه ۱۹۸۷ آمده است. «شیف» عقاید خود را در مورد ماهیت انگیزه های اسرائیلی ها در جریان فروش اسلحه در روزنامه ها آرتز به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۸۶ آورده است. جریان خلبانی که به سعودی ها پناهنده شد در نیوزویک ۲۸ ژانویه ۱۹۸۵ گزارش شده است. تخمین حجم سالانه فروش اسلحه به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار در روزنامه ابزرور لندن ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۵ ارائه شده است. رقم یکصد میلیون دلار متعلق است به نیویورک تایمز هشتم مارس ۱۹۸۲. اظهارات دیوید کیمچی در مورد دولت ریگان طی مصاحبه ای با نویسندگان در

ماه نوامبر ۱۹۸۹ عنوان شد. این واقعیت که اسرائیل قبل از روی کار آمدن ریگان به فروش سلاح اقدام کرده بود طی مصاحبه‌ای با جودی پاول منشی مطبوعاتی جیمی کارتر در نوامبر ۱۹۸۸ مطرح شد.

۵- مصاحبه با هیگ توسط نویسندگان در برنامه فرانت لاین شبکه پی.بی.اس به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۹۱. اظهارات شارون و آرنز در مورد اجازه فروش تسلیحات در واشنگتن پست ۲۸ مه ۱۹۸۲ و بوستون گلوب ۲۱ اکتبر ۱۹۸۲ (آرنز) ذکر شده‌اند. در مورد «عملیات توقف» و جلوگیری از رقابت مراجعه کنید به مقاله موری واس در ویلیج ویس هجدهم دسامبر ۱۹۹۰.

۶- شیف و اهاد یعاری (Ehad Ya'ari)، «جنگ لبنانی اسرائیل» (نیویورک، سایمون و شونستر، ۱۹۸۴). جمله مریدور دایر بر «اسرائیل در هر جایی که نتوانید مستقیم عمل کنید نایب شما خواهد بود»، توسط یونایتد پرس در هفدهم اوت ۱۹۸۱، خابره شده است. توصیف ساگای از نوع روابط و مقایسه با دوران جیم انگلتون طی مصاحبه‌ای با نویسندگان در ماه مه ۱۹۸۹ صورت گرفته است. رد شدن اطلاعات پیرامون مواضع عراق در گزارش کمیسیون تاور (واشنگتن؛ اداره انتشارات دولتی، ۱۹۸۷) طرح شده است. رد شدن اطلاعات ماهواره‌ای توسط سیا به اسرائیل در عملیات بمباران راکتور اتمی عراق توسط باب وودوارد در «نقاب»؛ (سایمون و شونستر، ۱۹۸۷) [ترجمه شده] گزارش شده است.

۷ - آوراها تامیر، «سربازی در جستجوی صلح» (لندن، وایدنفلدو نیکولسون ۱۹۸۸) و همچنین مصاحبه مشروح نویسندگان با وی در تل آویو در ماه مه ۱۹۸۹. دعوت شارون از لسلی کاکبورن نویسنده کتاب برای همراهی با وی در جریان جنگ به هنگامی صورت گرفت که کاکبورن به عنوان خبرنگار سی.بی.اس در تل آویو بسر می‌برد. شارون آدمی نسبتاً غیرقابل پیش بینی بود. یکبار اتومبیل خود را به هنگام عبور از ساوتل غربی نگاه داشت تا از حیاط یک شیرخوارگاه چندشاخه گل رز برای نویسنده بچینند. اظهارات کیمچی در باره عقاید جمایل در مصاحبه با نویسندگان عنوان شده است. قتل عام خانواده‌های رقیب توسط بشیر جمایل در کتاب آنریانیو (Avner Yaniv) موسوم به «معضلات انیت» (نیویورک، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۷) آمده است. قراردادش بشیر جمایل در لیست حقوق بگیران سیا در کتاب وودوارد (نقاب) ذکر شده است. جملات بن گوریون از مقاله‌ای که در ۲۲ آوریل ۸۴ در اورشلیم پست چاپ شده آورده شده است.

۸ - بیانات هیگ در بوستون گلوب به تاریخ دوم مارس ۱۹۸۳ آمده است. توصیف تامیر از مذاکرات در مصاحبه با نویسندگان عنوان شده است. افزایش وسیع در حجم تسلیحات ارسالی ایالات متحده در روزهای قبل از جنگ در کتاب باریوقید شده است. ملاقات ساگای و هیگ نیز در همین کتاب بحث شده است.

۹ - توصیف شارون از کتاب یوزی بنزیمان «شارون: یک قیصر اسرائیلی» (نیویورک، ۱۹۸۵)

آورده شده است. احتمال شرکت صدام در طرح ترور سفیر اسرائیل در کتاب هیر و بحث شده است. مسافرت شارون به رومانی از مصاحبه نویسندگان با تامیر نقل شده است. ترس دولت اسرائیل از اینکه سازمان آزادیبخش فلسطین با ترتیبات گسترده تری موافقت کند در روزنامه ها آرتز ۲۵ ژوئن ۱۹۸۲ ذکر شده است.

۱۰ - بمباران کودکان و گفته های جانانان راندال به سرگرد اسرائیلی از کتاب رابرت فیسک نقل شده است. خلاصه اظهارات ژنرال گورد در مورد عمدی بودن بمباران غیر نظامیان از ها آرتز ۱۵ مه ۱۹۷۸ نقل شده است که در کتاب نوام چامسکی به نام «مثلث تقدیر» (بوستون؛ ۱۹۸۳) نیز آمده است. تحلیل ناکامیهای عملیاتی اسرائیل توسط دکتر امانوئل ولد (به دستور ستاد کل ارتش اسرائیل) صورت گرفته و تحت عنوان «تحلیل يك شكست نظامی» در روزنامه الهمیشمر سوم اکتبر ۱۹۸۶ چاپ شده است. گزارش نیروی هوایی به پنتاگون در مورد به کارگیری سلاحها و تاکتیک های آمریکایی در عملیات، در وال استریت جورنال چهارم اوت ۱۹۸۲ گزارش شد.

۱۱ - رابرت ادلیست، «سیمای يك مقام ارشد موساد»، مانیتن، ژوئن ۱۹۸۶. تشریح واکنش مأموران موساد به هنگام اعلام انتخاب بشیر جمایل، از همین نشریه و مقاله ای به قلم حیم هخت نقل شده است.

۱۲ - ویکتور استروفسکی، «راه نیرنگ». دیوید کیمچی روابط خود را با باد مک فارلین طی مصاحبه ای با نویسندگان در دسامبر ۱۹۸۸ شرح داد. به توپ بستن لبنان توسط ناوگان ششم و نقش مک فارلین در آن، در کتاب دیوید مارتین «بهترین نقشه های طرح شده» (نیویورک هارپر و راول، ۱۹۸۸) تشریح شده است. حضور مک فارلین در جریان ملاقات قبل از انتخابات با نماینده پنهانی، در روزنامه میامی هرالد ۱۲ آوریل ۱۹۸۷ آمده است. تشریح تامیر از جریان سفر شولتز به سوریه در مصاحبه با نویسندگان عنوان شد. جریان به قتل رساندن علی حسن سلامه در کتاب وودوارد «نقاب» توصیف شده است. سوءظن آمریکایی ها در مورد نقش اسرائیل در جریان انفجار سفارت، در همان هنگام توسط نویسندگان مشاهده شد. کمیته تحقیق اسرائیلی ها کمیسیون کاهان نام داشت و در گزارش خود ارتش اسرائیل را از اتهام شرکت در کشتار مبری دانست، اما نتیجه گرفت تعدادی از نیروهای سرگرد سعد حداد که در کنترل اسرائیل بودند در کشتار دست داشته اند. از ژنرال آموس یارون فرمانده منطقه بیروت نیز به این علت که پس از آگاهی از جریان اجازه تداوم آن را داده است انتقاد شد. تلگرام تبریک رافائل ایتان به فالانژیست ها در نیویورک تایمز ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۲ آمده و در کتاب چامسکی نیز ذکر شده است.

۱۳ - اظهارات بن مناشه در يك سری مصاحبه که نویسندگان در سانتیاگو و نیویورک طی ماه های ژانویه و فوریه ۱۹۸۹ با وی انجام داده اند عنوان شده است. اظهارات وی در مورد

ارتباطاتی که با سانتیاگو داشته نشانگر این است که وی واقعاً به اسناد و مقامات سطح بالای مجتمع صنایع دفاعی [اسرائیل] و ارتش شیلی دسترسی داشته است. نامه‌هایی که وی در دادگاه ارائه کرده به زبان انگلیسی بود و تاریخ سپتامبر ۱۹۸۷ را داشت. وزارت دفاع اسرائیل صحت این نامه‌ها را تایید کرد. این نامه‌ها سرشار از تمجید نسبت به بن مناشه هستند. مثلاً سرهنگ آریل شور که خود را رئیس روابط خارجی نیروی دفاعی ارتش (در واقع بخشی از اطلاعات دفاعی است) می‌نامد، می‌نویسد «طی خدمت آقای بن مناشه در این بخش، وی مسئول کاری بود که نیازمند مهارت‌های اجرایی و تحلیلی قابل توجهی بود. آقای بن مناشه کار خود را با آگاهی، مهارت و اراده انجام داد و برای برخورد با تغییر اوضاع همواره آماده بود...» اشاره به آل شویمر و داده شدن پول به پرزدر گزارش که بیسیون سناتور تاور آمده است. انتقال ریچارد فیربنکس از وزارت امور خارجه به خدمت دولت عراق توسط موری واس در ویلیج وویس هجدهم دسامبر ۱۹۹۰ گزارش شده است. پرداخت وام کم بهره از جانب دولت ریگان به عراق بطور مشروح در منچستر گاردین ویکلی، ۲۳ ژانویه ۱۹۹۰ مورد بحث قرار گرفته است. انتقال سلاح‌های چینی از طریق واسطه توسط هاروی موریس و جان بولاک در «جنگ خلیج [فارس]» (لندن، ۱۹۹۰) گزارش شده است. استروفسکی در کتاب خود نقل دقیقی از این که چگونه موساد به رغم دستور نخست‌وزیر در رد کردن اطلاعات پیرامون گروگان‌های آمریکایی کوتاهی کرده، ارائه می‌دهد. اظهارات مربوط به «مطلقاً دیوانه وار بودن نقشه نجات گروگان‌ها» از مقاله آنتونی هیدن گاست، «گروگان ناشناخته» در واینٹی فیر فوریه ۱۹۹۱ نقل شده است.

۱۴- کنار گذاشته شدن ایده «خلاقانه»، اظهار نظر مشاور امنیت ملی در مورد اینکه امنیت ملی کار ماست، و تصفیه پرونده راپاپورت توسط سیا در نیویورک تایمز ۳۱ ژانویه ۱۹۸۸ گزارش شده است. یادداشت مربوط به داده شدن «۶۵ میلیون دلار» به حزب کارگر «در مقابل تضمین» و روابط بین راپاپورت، والاک نیر، و پرزدر کتاب مرلین تامپسون «تغذیه جانور» (نیورک، ۱۹۹۰) تشریح شده است. جریان پیشرفت راپاپورت در زمینه تجارت و خشم دولتهای گابون و اندونزی از وی به طور مشروح در مطبوعات اسرائیل مورد بحث قرار گرفته است.

۱۵- این جمله تری اندرسون در کتاب فیسک نقل شده است. ارقام مربوط به منافع «مؤسسه» بطور مشروح در دفاتر آلبرت حکیم ثبت شده و توسط کمیته ویژه کنگره برای رسیدگی به این موضوع منتشر شده است. استخدام شدن هاوارد تایچر توسط شائول آیزنبرگ، توسط یکی از کارکنان سابق آیزنبرگ گزارش شده است.

۱۶- شهادت نورث در مقابل کمیته، دهم جولای ۱۹۸۷، بصورتی که نسخه برداری و در Taking the Stand (نیویورک، کتابهای جیبی، ۱۹۸۷) چاپ شده است. مقاله اورون در یدوت آهارونوت ۲۸ نوامبر ۱۹۸۶ چاپ شده است.

فصل سیزدهم

- ۱- هاآرتز ۱۸ ژانویه ۱۹۹۱، توصیف اسرائیل از مشاهدات شخصی نویسندگان و به کار برده شدن بمبهای اسرائیلی از «آویشن ویک اند اسپیس تکنولوژی» نقل شده است.
- ۲- قرار گرفتن اسرائیل زیر پرتاب موشکهای اسکاد، مطالب مربوط به موشکهای پاتریوت و روس های مهاجر متعلق است به مشاهدات شخصی نویسندگان طی مدت اقامت در اسرائیل بین روزهای ۲۰ تا ۲۸ ژانویه ۱۹۹۱ به نمایندگی از سوی بخش خبری ای.بی.سی.
- ۳- اظهار شده نزد پل رابرتز، خبرنگار تورنتو استار، طی اجلاس اعراب، ژرژن ۱۹۹۰ «روبرو شدن با تهدید صلح» از هاآرتز چهاردهم نوامبر ۱۹۸۹ نقل شده است.
- ۴- مصاحبه با نویسندگان در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱ - تهدید صدام دایر بر به آتش کشیدن اسرائیل در کتاب جودیت میلرو لوری میلروی «صدام حسین و بحران خلیج» (نیویورک، ۱۹۹۰) ذکر شده است. به این واقعیت که این تهدیدات همیشه به عنوان تلافی جویی از اسرائیل مطرح شده اند اغلب توجه نمی شود. اطلاعات مربوط به تماس صدام و رابین را شیف در هاآرتز پنجم و ششم نوامبر ۱۹۹۰ آورده است. اظهارات صدام به سولارزدر لس آنجلس تایمز چهارم ژانویه ۱۹۸۳ آمده است. صدام اغلب جریان ملاقاتهای خود را ضبط می کند و پس از مدتی آنها را افشا می سازد.
- ۵- هیچ راهی برای تعیین اینکه صدام تا چه حد از نقشه این تهاجم مطلع بوده است وجود ندارد. اظهارات ساگای دایر بر اینکه حداقل «تصمیم محدودی» در مورد حمله وجود داشته است در یک مصاحبه با نویسندگان (که روی نوار ویدئو ضبط شده است) در ۲۲ ژانویه ۱۹۹۱ عنوان شد. طارق عزیز، وزیر امور خارجه عراق، نیز پس از ملاقات ناکام خود با بیکر در ژنو مشخص ساخت که اسرائیل طرحهایی علیه عراق دارد (دهم ژانویه ۱۹۹۱، نیویورک تایمز). تلاش صدام برای پس دادن کویت - که مقدمه آن را در شکوه کردن هایش از ایالات متحده، صهیونیسم و امپریالیسم می چید - در نیویورک تایمز نهم فوریه ۱۹۹۱ آمده است.
- ۶- شهادت جان کلی و همچنین مذاکرات آپریل گلاسی با صدام حسین برای نخستین بار در اخبار ای.بی.سی در دوازدهم سپتامبر ۱۹۹۰ مطرح شد. موری واس خبر اطلاع یافتن رئیس جمهور از تهاجم عراق توسط سیا را در ویلج وویس در بیست و یکم ژانویه ۱۹۹۱ گزارش کرد. مرتبط بودن رپوده شدن روحانی شیعه با ناپدید شدن سرهنگ هیگینز در ۱۱ نوامبر ۱۹۹۰ در واشنگتن پست مطرح شد. شوخی بیکر در مورد «افرادی که با داشتن چنین احساساتی...» بر اساس اطلاعات و شنیده های شخصی است.
- ۷- در نظر گرفته شدن عراق به عنوان یک تهدید عینی، در پنتاگون، در گانتگویی با یکی از کارکنان وزارت دفاع در آوریل ۱۹۹۰ مطرح شد. اظهار نظر بوخانان در نیویورک تایمز ۲۵

اوت ۱۹۹۰ آمده است. اظهارات هرتز وگ در مورد بکار گرفتن سلاحهای هسته‌ای در تایمز لندن پنجم سپتامبر ۱۹۹۰ چاپ شد.

۸- بررسی اطلاعات مربوط به سلاحهای هسته‌ای اسرائیل بر مبنای اطلاعات شخصی است. هشدار لوی به براون به روزنامه‌ها آرتز درز کرد و در نیویورک تایمز ۶ دسامبر ۱۹۹۰ چاپ شد. درخواست آرنز و پاسخ اسکوکرافت بر مبنای اطلاعات شخصی است. يك منبع سیا تصریح می‌کند که به هنگام تهاجم، سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده «هیچ مدرکی» از اینکه عراق به عربستان حمله خواهد کرد در دست نداشتند و سیا می‌دانست عراق مطلقاً چنین قصدی ندارد. چندین منبع مطلع در پنتاگون اظهار داشته‌اند «مدرک» نشان داده شده توسط چنی به شاه فهد عکسهای ماهواره‌ای از تشکل نیروهای عراقی بوده و از روی آنها نتیجه‌گیری شده عراق قصد حمله به عربستان را دارد، در حالی که در اصل این عکسها چنین چیزی را نشان نمی‌دادند.

۹- خرید سلاحهای روسی توسط آمریکا: اظهارات منبعی که نام وی محفوظ است. ژرژال مایک دوگان، رئیس ستاد نیروی هوایی ایالات متحده، استراتژی بمباران را به عنوان «بهترین راه ضربه زدن به صدام» در مصاحبه با واشنگتن پست و لس‌آنجلس تایمز مطرح کرد که در شانزدهم سپتامبر ۱۹۹۰ چاپ شد. این رک‌گویی وی به قیمت از دست رفتن شغل وی منجر شد. دینیتس که از سفرای سابق اسرائیل در ایالات متحده است، «پنهان کردن مسائل در زیر فرش» را در مصاحبه با یکی از نویسندگان به تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۹۱ مطرح کرد. گفته‌شامیر در مورد «مشعوف» شدن از نتایج ملاقات با بوش، در واشنگتن پست دوازدهم دسامبر ۱۹۹۰ چاپ شد.

۱۰- جمله عضو کنگره در گفتگوی خصوصی مطرح شده است. باید افزود که این عضو کنگره گفت، فکر می‌کند وی و همفکرانش پرداخت اینگونه کمک‌ها را اجازه نخواهند داد. یکی از نویسندگان شاهد سفر لاری ایگلبرگر به اسرائیل و اظهار رسمی اسرائیل برای تقاضای ۱۳ میلیارد دلار، بوده است.